

صفحه بندی نهایی تاریخ ۹۲/۱۰/۰۸

شناسنامه

بِسْمِ اللّٰهِ

فهرست مطالب

۲۳	مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته).....
۲۷	پیشگفتار.....
۲۹	شیوه تحقیق و تنظیم.....

بخش اول: سرگذشت غمبار زنان / ۳۵

۳۷	فصل اول: زن در جاهلیت.....
۳۹	خشم از تولد دختر.....
۳۹	تفسیر: آنجا که تولد دختر ننگ بود.....
۴۱	نکته‌ها:.....
۴۱	۱. چرا فرشتگان را دختران خدا می دانستند؟.....
۴۲	۲. چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟.....
۴۵	ناخشنودی از دختر.....
۴۶	تفسیر.....
۴۸	کشتن فرزندان از ترس فقر.....
۴۸	تفسیر.....
۴۹	خشم و اندوه از شنیدن تولد دختر.....
۵۰	تفسیر: چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟.....
۵۴	به کدامین گناه کشته شدند؟.....
۵۴	تفسیر.....
۵۵	نکته: زنده به گور کردن دختران.....

۵۷	فصل دوم: زن در دیگر اقوام.....
۵۹	سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ.....

بخش دوم: تلاش قرآن برای احیای جایگاه زن / ۶۱

۶۳	فصل اول: زن در برابر مرد
۶۵	گفتار اول: جایگاه انسانی زن در قرآن
۶۵	مرحله نوین در زندگی زن
۶۶	خلقت زن و مرد از گوهر واحد
۶۷	تفسیر
۶۸	نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن
۷۱	گوهر مشترک
۷۱	تفسیر: همه شما را از نفس واحدی آفرید
۷۳	گفتار دوم: جایگاه معنوی و هدایت پذیری زن در قرآن
۷۳	ارزش یکسان معنوی مرد و زن
۷۳	شان نزول:
۷۴	تفسیر: نتیجه برنامه خردمندان
۷۵	نکته: ارزش معنوی مرد و زن
۷۷	خطاب یکسان به آدم و حوا
۷۸	تفسیر: وسوسه های شیطانی در لباس های دلپذیر
۸۲	توبه مشترک آدم و حوا
۸۲	تفسیر: بازگشت آدم به سوی خدا
۸۳	حیات طیبه در انتظار زن و مرد مؤمن
۸۳	تفسیر
۸۴	برابری مرد و زن
۸۵	صفات مشترک معنوی زن و مرد و پاداش آنان
۸۵	شان نزول:
۸۶	تفسیر: شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام
۹۰	نکته: مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا
۹۱	پاداش و کیفر مشترک زن و مرد
۹۱	تفسیر: نتیجه دیگر فتح المبین
۹۴	پاداش مشترک مردان و زنان مؤمن
۹۵	تفسیر: بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم
۱۰۱	گفتار سوم: جایگاه حقوقی زن در قرآن
۱۰۱	اول: حقوق برابر زن و مرد
۱۰۱	حق تصمیم گیری زن درباره ازدواج

۱۰۱	شأن نزول:
۱۰۲	تفسیر: شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان
۱۰۴	اصل ارث بری
۱۰۴	شأن نزول:
۱۰۵	تفسیر: گام دیگری برای حفظ حقوق زن
۱۰۶	دفاع از حقوق زنان
۱۰۷	تفسیر: باز هم حقوق زنان
۱۰۸	حق امر به معروف و نهی از منکر
۱۰۹	تفسیر: نشانه‌های مؤمنان راستین
۱۱۲	دفاع از زنان پاکدامن
۱۱۳	تفسیر: مجازات تهمت
۱۱۵	نکته‌ها:
۱۱۵	۱. معنی «رمی» در آیه چیست؟
۱۱۵	۲. چهار شاهد چرا؟
۱۱۶	۳. شرط مهم قبولی توبه
۱۱۷	۴. احکام قذف
۱۱۹	دفاع یکسان از زن و مرد
۱۱۹	تفسیر:
۱۲۰	دوم: حقوق متفاوت زن و مرد
۱۲۰	تفاوت در قصاص
۱۲۱	آیا خون مرد رنگین‌تر است؟
۱۲۲	مساوات یا عدالت
۱۲۳	تفاوت زن و مرد در شهادت
۱۲۳	تفاوت زن و مرد در ارث
۱۲۴	شأن نزول:
۱۲۵	تفسیر: سهام ارث
۱۳۰	نکته‌ها:
۱۳۰	۱. ارث یک حق طبیعی است
۱۳۱	۲. ارث در میان ملل گذشته
۱۳۳	۳. چرا ارث مرد دو برابر زن است؟
۱۳۵	۴. ارث برادران و خواهران
۱۳۶	۵. توجه به چند نکته دیگر

- ۱۳۷..... تساوی ها و تفاوت ها و رمز و راز آن
- ۱۳۸..... شأن نزول:
- ۱۳۸..... تفسیر: تساوی مرد و زن در کسب
- ۱۴۰..... نکته ها:
- ۱۴۰..... این تفاوت ها برای چیست؟
- ۱۴۱..... ۱. تفاوت های ساختگی
- ۱۴۱..... ۲. تفاوت های واقعی
- ۱۴۱..... ۳. جامعه به منزله یک پیکر
- ۱۴۳..... حقوق مالی متفاوت زن و مرد
- ۱۴۳..... شأن نزول:
- ۱۴۴..... تفسیر: استفتاء در مورد کلاله
- ۱۴۷..... **گفتار چهارم: جایگاه اجتماعی زن در قرآن**
- ۱۴۷..... تفسیر: شرایط بیعت زنان
- ۱۴۹..... نکته ها:
- ۱۴۹..... ۱. رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها
- ۱۵۰..... ۲. ماجرای بیعت هند همسر ابوسفیان
- ۱۵۳..... **فصل دوم: زن در لباس همسر (حقوق و مسئولیت ها)**
- ۱۵۵..... زن و مرد لباس یکدیگر نهند
- ۱۵۵..... شأن نزول:
- ۱۵۶..... تفسیر
- ۱۵۸..... ایمان شرط نخست همسرگزینی
- ۱۵۹..... شأن نزول:
- ۱۵۹..... تفسیر: ازدواج با مشرکان ممنوع است
- ۱۶۰..... نکته ها:
- ۱۶۰..... ۱. فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان
- ۱۶۱..... ۲. مشرکان چه اشخاصی هستند؟
- ۱۶۲..... ۳. این آیه منسوخ نشده است
- ۱۶۲..... ۴. تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد
- ۱۶۳..... حقوق و مسئولیت متقابل همسران
- ۱۶۳..... حق و وظیفه جدایی ناپذیرند
- ۱۶۴..... مهریه همسر

۱۶۵	تفسیر: چگونگی ادای مهر
۱۶۹	تعدد زوجات
۱۷۰	شان نزول:
۱۷۰	تفسیر: ازدواج با دختران یتیم
۱۷۳	نکته‌ها:
۱۷۳	۱. منظور از عدالت درباره همسران چیست؟
۱۷۴	۲. تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی
۱۷۸	۳. آیا تعدد ازواج ممکن است؟
۱۷۹	مهریه هدیه‌ای از روی محبت
۱۷۹	تفسیر: مهر زنان را به طور کامل پیردازد
۱۸۰	نکته: مهر، یک پشتوانه اجتماعی برای زن
۱۸۲	معاشرت شایسته با همسر
۱۸۲	شان نزول:
۱۸۳	تفسیر: باز هم دفاع از حقوق زنان
۱۸۵	پرداخت مهریه زنان به طور کامل
۱۸۵	شان نزول:
۱۸۶	تفسیر: از مهریه همسر چیزی کم نگذارید
۱۸۸	ازدواج موقت
۱۸۸	تفسیر: حرمت ازدواج با زنان شوهردار
۱۹۲	نکته‌ها:
۱۹۲	۱. ازدواج موقت در اسلام
۱۹۳	۲. آیا حکم ازدواج موقت نسخ شده است
۱۹۷	۳. ازدواج موقت، یک ضرورت اجتماعی
۱۹۹	۴. ایرادهایی که بر ازدواج موقت می‌شود
۲۰۰	۵. «راسل» و ازدواج موقت
۲۰۱	تمکین در امور زناشویی
۲۰۲	تفسیر: سرپرستی در نظام خانواده
۲۰۵	نکته: آیا اسلام اجازه تنبیه بدنی داده است؟
۲۰۶	تلاش برای جلوگیری از جدایی
۲۰۶	تفسیر: محکمه صلح خانوادگی
۲۰۷	نکته: امتیازات محکمه فامیلی
۲۰۸	گذشت از پاره‌ای حقوق برای حفظ زندگی

- شأن نزول: ۲۰۹
- تفسیر: صلح بهتر است ۲۰۹
- عدالت میان همسران ۲۱۱
- تفسیر: عدالت، شرط تعدّد همسر ۲۱۱
- نکته: ۲۱۴
- آیا تعدّد زوجات ممنوع است؟ ۲۱۴
- حکم ازدواج با زنان اهل کتاب ۲۱۵
- تفسیر: ازدواج و خوردن غذای اهل کتاب ۲۱۵
- همسر مایه آرامش ۲۱۹
- تفسیر: کفران یک نعمت بزرگ ۲۱۹
- نکته‌ها: ۲۲۱
۱. منظور از «زوجین» کیست؟ ۲۲۱
۲. یک روایت مجعول و معروف ۲۲۴
- همسر انسان از جنس او ۲۲۴
- تفسیر: ۲۲۵
- تأمین نیازهای جنسی تنها در محدوده ازدواج ۲۲۵
- تفسیر: ۲۲۶
- نکته: همسر دائم و موقت ۲۲۷
- حکم اتهام به همسر ۲۲۸
- شأن نزول: ۲۲۹
- تفسیر: مجازات تهمت به همسر ۲۳۰
- نکته‌ها: ۲۳۲
۱. چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟ ۲۳۲
۲. برنامه مخصوص «لعان» ۲۳۳
۳. جزای محذوف در آیه ۲۳۴
- کبوتر با کبوتر ۲۳۵
- تفسیر: نوریان مر نوریان را طالبند ۲۳۵
- نکته‌ها: ۲۳۵
۱. «خیثات» و «خبیثون» کیانند؟ ۲۳۵
۲. آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریحی ۲۳۷
۳. پاسخ به یک سؤال ۲۳۷
- ازدواج آسان ۲۳۸

۲۳۹	تفسیر: ترغیب به ازدواج آسان.....
۲۴۴	نکته‌ها:.....
۲۴۴	۱. ازدواج یک سنّت الهی.....
۲۴۷	۲. منظور از جمله «وَالصّٰلِحِيْنَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ اِمَائِكُمْ» چیست؟.....
۲۴۸	ازدواج مایه آرامش و سبب مودت و رحمت.....
۲۴۸	تفسیر.....
۲۵۰	نکته: پیوند محبت دو همسر.....
۲۵۱	همسرانی عاشق شوهر.....
۲۵۱	تفسیر.....
۲۵۲	همسرانی عاشق شوهر.....
۲۵۲	همسران زیبای بهشتی.....
۲۵۳	همسرانی شایسته.....
۲۵۳	باز هم همسران بهشتی.....
۲۵۵	امان از دست همسر و فرزند بد.....
۲۵۵	شان نزول:.....
۲۵۶	تفسیر: اموال و فرزندانان وسیله آزمایش شما هستند.....
۲۵۷	همسر شایسته.....
۲۵۷	تفسیر:.....
۲۵۸	نکته: اوصاف همسر شایسته.....
۲۵۸	توجه به نیازهای معنوی خانواده.....
۲۵۹	تفسیر: خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید.....
۲۵۹	نکته: تعلیم و تربیت خانواده.....
۲۶۱	پاسخ به نیازهای جنسی فقط از طریق مشروع.....
۲۶۱	تفسیر: بخش دیگری از ویژگی‌های بهشتیان.....
۲۶۲	زوجیت در خلقت بشر.....
۲۶۳	تفسیر:.....
۲۶۳	نکته: نظام جنسیت در جهان بشریت.....
۲۶۴	زوجیت در خلقت بشر.....
۲۶۴	تفسیر:.....
۲۶۵	هم سن و سالی همسران.....
۲۶۵	تفسیر:.....

۲۶۷	فصل سوم: زن در قامت مادر (حقوق و مسئولیت‌ها)
۲۶۹	حق شیردهی
۲۶۹	تفسیر: هفت دستور درباره شیر دادن نوزادان
۲۷۴	اهمیت نیکی به پدر و مادر
۲۷۵	نیکی به پدر و مادر
۲۷۵	تفسیر: توحید و نیکی به پدر و مادر
۲۷۷	دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر
۲۷۸	نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام
۲۸۱	اهمیت مقام مادر
۲۸۱	مقام مادر
۲۸۳	مرز اطاعت از پدر و مادر
۲۸۴	شان نزول:
۲۸۴	تفسیر: برترین توصیه نسبت به پدر و مادر
۲۸۶	نکته: نیکی به پدر و مادر
۲۸۷	نیکی به مادر و مرز اطاعت از والدین
۲۸۸	تفسیر
۲۹۱	یادی از رنج مادر
۲۹۲	تفسیر: ای انسان، به مادر و پدر نیکی کن!
۲۹۶	نکته‌ها:
۲۹۸	توجه به حقوق پدر و مادر
۲۹۹	پایمال‌کنندگان حقوق پدر و مادر
۳۰۰	دعا برای پدر و مادر
۳۰۰	تفسیر

بخش سوم: احکام مربوط به زنان / ۳۰۳

۳۰۵	حرمت مقاربت با زنان در عادت ماهیانه
۳۰۵	شان نزول:
۳۰۶	تفسیر: حکم زنان در عادت ماهیانه
۳۱۱	نکته‌ها:
۳۱۱	۱. رفتار اقوام پیشین با زنان
۳۱۲	۲. جمع بین طهارت و توبه
۳۱۲	حکم ایلاء

۳۱۳	تفسیر: مبارزه با یک رسم زشت جاهلی
۳۱۴	نکته‌ها:
۳۱۴	۱. ایلاء یک حکم استثنایی است
۳۱۵	۲. مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب
۳۱۵	۳. اوصاف الهی در پایان هر آیه
۳۱۶	حکم عدّه زنان مطلقه
۳۱۶	تفسیر: عدّه یا حریم ازدواج
۳۲۱	نکته‌ها:
۳۲۱	۱. عدّه، وسیله‌ای برای صلح و بازگشت
۳۲۱	۲. عدّه، وسیله حفظ نسل
۳۲۲	طلاق زنان
۳۲۲	شان نزول:
۳۲۳	تفسیر: یا زندگی زناشویی معقول یا جدایی شایسته
۳۲۵	نکته‌ها:
۳۲۵	۱. لزوم تعدّد مجالس طلاق
۳۲۶	۲. مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مسأله طلاق
۳۲۶	۳. مرزهای الهی
۳۲۷	احکام طلاق
۳۲۷	شان نزول:
۳۲۸	تفسیر: جدایی مشروط
۳۲۹	نکته: مُحلّل یک عامل بازدارنده در برابر طلاق
۳۳۱	احکام طلاق
۳۳۲	تفسیر: باز هم محدودیت‌های دیگر طلاق
۳۳۴	عده وفات
۳۳۴	تفسیر: خرافاتی که زنان را بیچاره می‌کرد
۳۳۹	بخشی دیگر از احکام طلاق
۳۳۹	تفسیر: بخش دیگری از احکام طلاق
۳۴۲	نکته: آیا این آیه نسخ شده است؟
۳۴۴	شرایط شهادت بر فحشای زن
۳۴۴	تفسیر: شهادت بر فحشا
۳۴۸	روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام
۳۴۹	حکم ازدواج با همسران پدر

- ۳۴۹ شأن نزول:
- ۳۵۰ تفسیر: ازدواج با همسر پدر ممنوع.
- ۳۵۱ زنان محارم.
- ۳۵۱ تفسیر: تحریم ازدواج با محارم.
- ۳۵۶ حکم زن و مرد زناکار.
- ۳۵۶ تفسیر: حدّ «زانی» و «زانیه»
- ۳۶۰ نکته‌ها:
- ۳۶۰ ۱. مواردی که حکم زنا اعدام است.
- ۳۶۰ ۲. چرا زانیه مقدم ذکر شده؟
- ۳۶۰ ۳. مجازات در حضور جمع چرا؟
- ۳۶۱ ۴. حدّ زانی قبلاً چه بوده است؟
- ۳۶۲ ۵. افراط و تفریط در اجرای حدّ ممنوع!
- ۳۶۲ ۶. شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه.
- ۳۶۳ ۷. فلسفه تحریم زنا
- ۳۶۳ حکم اتهام به زنان پاکدامن.
- ۳۶۴ تفسیر.
- ۳۶۶ احکامی درباره پوشش زنان
- ۳۶۷ شأن نزول:
- ۳۶۸ تفسیر: مبارزه با چشم‌چرانی و ترک حجاب
- ۳۷۳ نکته‌ها:
- ۳۷۳ ۱. فلسفه حجاب.
- ۳۷۶ ۲. خرده‌گیری‌های مخالفان حجاب.
- ۳۷۹ ۳. استثناء وجه و کفین.
- ۳۸۰ ۴. منظور از «نسائهن» چیست؟
- ۳۸۰ ۵. تفسیر جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»
- ۳۸۱ ۶. تفسیر «أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرَّجَالِ»
- ۳۸۲ ۷. کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند.
- ۳۸۲ ۸. چرا اعمو و دایی جزء محارم نیامده‌اند؟
- ۳۸۳ ۹. هرگونه عوامل تحریک ممنوع.
- ۳۸۳ ورود به استراحتگاه والدین و حکم حجاب زنان سالخورده.
- ۳۸۴ تفسیر: آداب ورود به استراحتگاه خصوصی پدر و مادر.
- ۳۸۸ نکته‌ها:

۳۸۸	۱. فلسفه استیذان و مفسد عدم توجه به آن
۳۹۰	۲. حکم حجاب برای زنان سالخورده
۳۹۲	بخشی دیگر از احکام طلاق
۳۹۲	تفسیر: گوشه‌ای از احکام طلاق و جدایی شایسته
۳۹۵	احکامی دیگر درباره پوشش زنان
۳۹۵	شان نزول:
۳۹۶	تفسیر: اخطار شدید به مزاحمان و شایعه‌پراکنان
۳۹۸	احکامظهار
۳۹۹	شان نزول:
۴۰۰	تفسیر: «ظهار» یک عمل زشت جاهلی
۴۰۶	قسمتی از احکامظهار
۴۰۸	حکم ازدواج زن مسلمان با کافر
۴۰۹	شان نزول:
۴۱۰	تفسیر: جبران زیان‌های مسلمین و کفار
۴۱۵	احکامی درباره طلاق
۴۱۵	تفسیر: شرایط طلاق و جدایی
۴۱۹	نکته‌ها:
۴۱۹	۱. «طلاق» منفورترین حلال‌ها
۴۲۱	۲. انگیزه طلاق
۴۲۳	۳. فلسفه نگه داشتن عده
۴۲۴	پاره‌ای دیگر از احکام طلاق
۴۲۴	تفسیر: یا سازش یا جدایی خداپسندانه
۴۲۸	بخشی دیگر از احکام طلاق
۴۲۸	تفسیر: احکام زنان مطلقه و حقوق آنها
۴۳۴	نکته‌ها:
۴۳۴	۱. احکام «طلاق رجعی»
۴۳۴	۲. خدا «تکلیف ما لا یطاق» نمی‌کند
۴۳۵	۳. اهمّیت نظام خانواده

بخش چهارم: زنان نمونه / ۴۳۷

۴۳۹	هاجر زنی فداکار
۴۴۱	مریم زنی نمونه

- ۴۴۲..... تفسیر: عمران و دخترش مریم
- ۴۴۵..... ادامه داستان مریم(ع)
- ۴۴۵..... تفسیر: پرورش مریم در سایه عنایت الهی
- ۴۴۹..... عظمت مریم و دعای زکریا(ع)
- ۴۵۰..... تفسیر: زکریا و مریم علیهما السلام
- ۴۵۲..... ادامه داستان حضرت مریم(ع)
- ۴۵۲..... تفسیر: مریم بانوی برگزیده الهی
- ۴۵۴..... ادامه داستان حضرت مریم(ع)
- ۴۵۵..... تفسیر: سرپرستی مریم
- ۴۵۶..... ادامه داستان حضرت مریم(ع)
- ۴۵۶..... تفسیر: بشارت تولد مسیح
- ۴۵۹..... ادامه داستان حضرت مریم(ع)
- ۴۵۹..... تفسیر: چگونه بدون همسر فرزند می آورم؟!
- ۴۶۰..... حضور حضرت فاطمه(س) در ماجرای مباحله
- ۴۶۱..... شأن نزول:
- ۴۶۲..... تفسیر: مباحله با مسیحیان نجران
- ۴۶۳..... نکته‌ها:
- ۴۶۳..... ۱. دعوت به مباحله دلیل روشن حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۴۶۴..... ۲. «مباحله» سند زنده‌ای برای عظمت اهل بیت علیهم السلام
- ۴۶۷..... ۳. پاسخ به سؤال
- ۴۶۹..... ۴. نوه‌های دختری، فرزندان ما هستند
- ۴۷۰..... ۵. آیا مباحله یک حکم عمومی است؟
- ۴۷۱..... جمعی از زنان مهاجر
- ۴۷۲..... شأن نزول:
- ۴۷۳..... مریم صدیقه
- ۴۷۳..... تفسیر: مسیح فرستاده خدا بود
- ۴۷۴..... بشارت به ساره
- ۴۷۴..... تفسیر: فرازی از زندگی بت شکن
- ۴۷۹..... سکونت هاجر در سرزمین سوزان
- ۴۸۰..... تفسیر: بخشی دیگر از زندگی هاجر
- ۴۸۱..... مریم زنی الهی و نمونه
- ۴۸۲..... تفسیر: سرآغاز تولد مسیح

۴۸۴	نکته‌ها:
۴۸۴	۱. منظور از روح خدا چیست؟
۴۸۵	۲. «تمثّل» چیست؟
۴۸۶	ادامه داستان حضرت مریم.
۴۸۶	تفسیر: مریم در کشاکش طوفان‌های زندگی.
۴۸۹	نکته‌ها:
۴۸۹	۱. مریم در لابه‌لای مشکلات ورزیده شد.
۴۹۰	۲. چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد؟
۴۹۱	۳. پاسخ به یک پرسش.
۴۹۱	۴. روزه سکوت.
۴۹۲	۵. یک غذای نیر و بخش.
۴۹۳	ادامه داستان حضرت مریم.
۴۹۴	تفسیر: مسیح در گاهواره سخن می‌گوید.
۴۹۷	مادر و خواهر موسی <small>عليه السلام</small> .
۴۹۸	تفسیر: چه خدای مهربانی.
۵۰۴	مریم آیتی برای جهانیان.
۵۰۴	تفسیر: مریم <small>عليها السلام</small> بانوی پاکدامن.
۵۰۵	نکته‌ها:
۵۰۷	مریم آیه‌ای الهی.
۵۰۷	تفسیر: آیتی دیگر از آیات خدا.
۵۰۸	مادر موسی و همسر فرعون.
۵۰۹	تفسیر: در آغوش فرعون!
۵۱۴	امداد الهی به مادر موسی.
۵۱۵	تفسیر: بازگشت موسی به آغوش مادر.
۵۱۹	دختران شعیب.
۵۲۰	تفسیر.
۵۲۳	ادامه قصه دختران شعیب.
۵۲۴	تفسیر: موسی در خانه «شعیب».
۵۲۷	فاطمه زهرا <small>عليها السلام</small> و آیه تطهیر.
۵۲۸	تفسیر.
۵۳۰	نکته‌ها:
۵۳۰	۱. آیه تطهیر برهان روشن عصمت.

- ۵۳۱ ۲. آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟
- ۵۳۵ ۳. آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟
- ۵۳۷ آسیه و مریم دو زن نمونه
- ۵۳۷ تفسیر
- ۵۴۰ ایثاری تحسین برانگیز
- ۵۴۱ شأن نزول:
- ۵۴۱ سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۴۵ فاطمه مصداق خیر کثیر
- ۵۴۵ تفسیر: ما به تو خیر فراوان دادیم
- ۵۴۷ نکته: فاطمه علیها السلام و کوثر

بخش پنجم: زنان ناشایست / ۵۴۹

- ۵۵۱ زن لوط زنی ناشایست
- ۵۵۱ تفسیر:
- ۵۵۲ توطئه زلیخا
- ۵۵۲ تفسیر: عشق سوزان همسر عزیز مصر
- ۵۵۷ رسوایی زلیخا
- ۵۵۷ تفسیر: طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد
- ۵۶۱ نقشه همسر عزیز مصر
- ۵۶۱ زنان فاسد در بار
- ۵۶۲ تفسیر: توطئه دیگر همسر عزیز مصر
- ۵۶۸ نکته‌ها:
- ۵۶۸ ۱. تطمیع و تهدید
- ۵۶۹ ۲. ادعای بیجا
- ۵۶۹ ۳. چرا یوسف در جلسه زنان حضور یافت؟
- ۵۶۹ ۴. شرکاء جرم
- ۵۷۰ ۵. وابستگی مطلق
- ۵۷۱ اعتراف زنان خطاکار
- ۵۷۱ تفسیر: تبرئه یوسف از هر گونه اتهام
- ۵۷۵ نکته‌ها:
- ۵۷۵ ۱. نتیجه پاکدامنی
- ۵۷۵ ۲. شکست‌ها سبب بیداری

۵۷۶	هلاکت همسر لوط
۵۷۷	تفسیر: هیرودیا و توطئه قتل حضرت یحیی <small>علیه السلام</small>
۵۷۹	همسر نوح میان غرق شدگان
۵۷۹	تفسیر:
۵۸۰	همسر لوط
۵۸۰	تفسیر:
۵۸۱	هلاکت همسر لوط
۵۸۲	تفسیر: آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است
۵۸۳	سرانجام همسر لوط
۵۸۴	تفسیر: و این هم سرنوشت آلودگان!
۵۸۵	سرانجام همسر لوط
۵۸۶	تفسیر: سرزمین بلازده این قوم در برابر شماست
۵۸۶	همسران نوح و لوط، زنانی ناشایست
۵۸۷	تفسیر:
۵۸۸	ام‌جمیل همسر ابولهب
۵۸۹	شان نزول:
۵۹۰	تفسیر: بریده باد دست ابولهب!
۵۹۵	نکته‌ها:
۵۹۵	۱. باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن
۵۹۵	۲. پاسخ به یک سؤال
۵۹۶	۳. همیشه نزدیکان بی‌بصیرت دورند!
۵۹۷	زنان و سوسه‌گر عزم شکن
۵۹۷	تفسیر:

بخش ششم: داستان‌هایی از زنان / ۵۹۹

۶۰۱	ماجرای ام‌عقیل، بانوی صابر
۶۰۲	ملکه سبا و سلیمان
۶۰۲	تفسیر: داستان هدهد و ملکه سبا
۶۰۶	نکته:
۶۰۶	درس‌های آموزنده
۶۰۸	ادامه داستان ملکه سبا
۶۰۸	تفسیر: پادشاهان ویرانگرند

- نکته‌ها: ۶۱۳
۱. آداب نامه‌نگاری. ۶۱۳
۲. آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟ ۶۱۵
۳. اشارات پر معنی در ماجرای سلیمان. ۶۱۵
۴. نشانه پادشاهان. ۶۱۶
- ادامه داستان ملکه سبا ۶۱۷
- تفسیر: مرا با مال نفریبید ۶۱۷
- نکته‌ها: ۶۱۹
- ادامه داستان ملکه سبا ۶۲۰
- تفسیر: در یک چشم برهم زدن تخت او حاضر است ۶۲۰
- نکته‌ها: ۶۲۴
۱. پاسخ به چند سؤال ۶۲۴
۲. قدرت و امانت، دو شرط مهم ۶۲۵
۳. تفاوت «علم من الكتاب» و «علم الكتاب» ۶۲۵
۴. هذا من فضل ربی ۶۲۶
۵. آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟ ۶۲۷
- ادامه داستان ملکه سبا ۶۲۸
- تفسیر: نور ایمان در دل ملکه سبا ۶۲۹
- نکته‌ها: ۶۳۳
۱. سرانجام کار ملکه سبا ۶۳۳
۲. یک جمع‌بندی کلی از سرگذشت سلیمان ۶۳۴

بخش هفتم: زنان پیامبر اکرم ﷺ / ۶۳۷

- ماجرای افک و رفع اتهام از همسر پیامبر ۶۳۹
- شأن نزول: ۶۴۰
- تحقیق و بررسی ۶۴۳
- تفسیر: داستان پر ماجرای افک (تهمت عظیم) ۶۴۵
- ادامه ماجرای افک ۶۵۰
- تفسیر: اشاعة فحشا ممنوع ۶۵۱
- نکته‌ها: ۶۵۳
۱. اشاعة فحشا چیست؟ ۶۵۳
۲. بلای شایعه‌سازی ۶۵۵

۶۵۶ ۳. کوچک شمردن گناه
۶۵۷ مسئولیت سنگین همسران پیامبر
۶۵۷ شأن نزول:
۶۵۸ تفسیر: یا سعادت جاودان، یا زرق و برق دنیا.
۶۶۲ نکته: چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت مضاعف است.
۶۶۴ همسران پیامبر و لزوم مراقبت از گفتار و رفتار خویش.
۶۶۵ تفسیر: همسران پیامبر باید چنین باشند.
۶۶۹ ماجرای ازدواج زینب
۶۷۰ شأن نزول:
۶۷۱ تفسیر: سنت شکنی بزرگ
۶۷۶ نکته: افسانه‌های دروغین
۶۷۹ زنانی که ازدواج پیامبر با آنان حلال است.
۶۷۹ تفسیر: با این زنان می‌توانی ازدواج کنی.
۶۸۲ نکته‌ها:
۶۸۵ احکامی در چگونگی ارتباط پیامبر با همسرانش
۶۸۶ شأن نزول
۶۸۶ تفسیر: رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر ﷺ
۶۸۹ نکته: آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر ﷺ بود؟
۶۹۰ حکمی دیگر در ارتباط پیامبر با زنان
۶۹۰ تفسیر: یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر
۶۹۱ نکته‌ها:
۶۹۱ ۱. فلسفه این حکم
۶۹۲ ۲. روایات مخالف
۶۹۳ ۳. آیا قبل از ازدواج می‌توان به همسر آینده نگاه کرد؟
۶۹۴ احکامی ویژه درباره همسران پیامبر ﷺ
۶۹۵ شأن نزول:
۶۹۶ تفسیر:
۷۰۱ احکامی دیگر خطاب به همسران پیامبر ﷺ
۷۰۱ شأن نزول:
۷۰۲ تفسیر: مواردی که از این قانون حجاب مستثناست
۷۰۳ هشدار به برخی از همسران پیامبر ﷺ
۷۰۴ شأن نزول:

- تفسیر: سرزنش شدید نسبت به برخی همسران پیامبر ﷺ ۷۰۶
- نکته‌ها: ۷۱۰
۱. اوصاف همسر شایسته ۷۱۰
۲. نارضایی پیامبر ﷺ از برخی همسران خود ۷۱۱

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشمندان اسلامی، پس از نزول وحی، با الهام از پیامبر ﷺ و راسخان در علوم الهی ﷺ، برای تبیین حقایق قرآنی تلاش گسترده‌ای انجام داده و به تفسیر و تبیین قرآن پرداخته‌اند، تا زوایای پنهان آیات را روشن سازند و فهم آن را همگانی نمایند، چرا که قرآن، نور، موعظه، شفا، ذکر، فرقان و برهان است.

در عصر ما نیز به تناسب نیازها، تلاش‌های درخور تحسینی انجام شده، اما ورود شبهات از دنیای غرب و لزوم مراجعه تازه به قرآن برای پاسخ‌گویی به نیازهای زمانه، ما را بر آن داشت که تفسیری نو، با قلمی روان، بیانی تازه و ناظر به نیازمندی‌های روز بنویسیم. خوشبختانه اقبالی که از جلدهای نخست «تفسیر نمونه» صورت گرفت، ما را به ادامه کار دلگرم‌تر نمود. این تلاش‌ها که به همراه جمعی از نخبگان و دانشمندان حوزه علمی قم در مدت پانزده سال به ثمر نشست - بحمدالله - استقبال گسترده‌ای را در میان طبقات مختلف مردم به همراه داشت و به سرعت به خانه‌ها و کتابخانه‌های پژوهندگان و تشنگان معارف قرآنی راه یافت، به گونه‌ای که این تفسیر بارها تجدید چاپ شد و برخی از مجلدات آن تاکنون به چاپ شصتم رسیده است. همچنین این تفسیر به زبان‌های دیگر از جمله عربی و اردو به‌طور کامل ترجمه شده و مورد استفاده عالمان، خطیبان و محققان دیگر کشورها نیز قرار گرفته است، که همه این‌ها از برکت قرآن است.

شیوه‌ای دیگر در مطالعه قرآن - علاوه بر شیوه معمول که به صورت ترتیبی است - شیوه مطالعه موضوعی قرآن، همراه با تفسیر آن است. این شیوه ثمرات فراوانی دارد.

از جمله این‌که وقتی پژوهشگری مثلاً بحث شفاعت را در قرآن به صورت موضوعی دسته‌بندی کند، آیات آن را در کنار یکدیگر قرار دهد و به مطالعه آن‌ها بپردازد؛ این نوع نگاه، حقایق تازه‌ای را به روی او می‌گشاید و مشکلات و متشابهاات قرآن را برای او حل می‌کند و پژوهشگر به جمع‌بندی منطقی دست می‌یابد. همین سبب شد که در میان معاصران، تفسیر موضوعی به صورت جدی مورد توجه قرار گیرد، و ما نیز بر همین اساس، تفسیر موضوعی قرآن را با عنوان «پیام قرآن» در ۱۰ جلد و «اخلاق در قرآن» در سه جلد نوشته‌ایم.

بر همین اساس، می‌توان تفسیر نمونه را نیز به صورت موضوعی مورد مطالعه قرار داد و مباحث مربوط به یک موضوع را از آن استخراج و به صورت دسته‌بندی شده عرضه کرد؛ در این مسیر نیز - بحمدالله - تفسیر نمونه منبع جوشانی برای محققان گردید و موضوعات گوناگونی از آن جداگانه استخراج و چاپ شد. از جمله: «شرح و تفسیر لغات قرآن» بر اساس تفسیر نمونه، «قصه‌های قرآن» از تفسیر نمونه، «حج و حریم شریفین» در تفسیر نمونه و ...



از کارهای تازه‌ای که در این باره می‌توانست مورد توجه قرار گیرد، مسائل مربوط به زنان در تفسیر نمونه است، اهمیت این کار از آن جهت است که دشمنان اسلام و آنها که از پیشرفت سریع اسلام نگران‌اند و آن را مخالف منافع مادی خود می‌بینند برای ضربه زدن به آن به روش‌های مختلفی متوسل می‌شوند که یکی از مهم‌ترین آنها خرده‌گیری بر اصول اسلام و ایجاد شبهه در احکام آن است.

یکی از این مسائل «جایگاه زن در اسلام» می‌باشد که گاه آن را با ذهنیات و اوهام خود، می‌آمیزند؛ گاه به نسبت‌های ناروایی که دشمنان ما به ما داده‌اند متوسل می‌شوند و گاه با توسل به روش‌های گزینشی و انتخاب یک آیه از قرآن و به فراموشی سپردن سایر آیات، به شبهه‌افکنی می‌پردازند.

از آنجا که چنین تمام آیات مربوط به زن در قرآن مجید، در کنار یکدیگر، نشان می‌دهد که اسلام خدمت بزرگی به جامعه زنان و احیای شخصیت و حقوق آنها کرده است، گردآوری این آیات در یک مجموعه و ارائه تفسیر شفاف و زنده‌ای از آن، می‌تواند هم اوهام خیال‌بافان، هم نسبت‌های ناروای مغرضان و هم روش‌های انحرافی گزینشی ناآگاهان را بی‌اثر سازد.

این کار را فاضل ارجمند حجت الاسلام والمسلمین آقای سعید داودی تحت عنوان «جایگاه زن در تفسیر نمونه» انجام داده و تمام بحث‌هایی را که در ذیل آیات مربوط به زنان است از سراسر قرآن جمع‌آوری کرده و با روش بدیعی آنها را در بخش‌های مختلف قرار داده و به صورت منطقی عرضه کرده است. چه خوب است آنها که می‌خواهند نظر اسلام را درباره جنس زن، حقوق و حرمت وی بدانند قبلاً به مطالعه این مجموعه بپردازند.

اینجانب امیدوارم که این مجموعه با ارزش، پاسخ‌گوی بسیاری از سؤالات باشد. رعایت امانتی که درباره عبارات تفسیر نمونه از سوی مؤلف صورت گرفته در خور تقدیر است. موفقیت ایشان و همه خوانندگان عزیز را از خداوند خواهانم.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

آذرماه ۱۳۹۲ - صفر ۱۴۳۵

بیشگفتار

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾.

(سوره نساء، آیه ۱)

خدای مدبر که ربوبیت آفرینش، همچون اصل آفرینش، از اوست، عالم را مانند زنجیره‌ای به هم پیوسته قرار داد که هر بندی از آن به اتقان عالم صنوع کمک می‌کند و انفصال و تغییر هر یک از آنها زیان بار است.

مهم‌ترین بند این زنجیره، انسان با تمام ویژگی‌ها، قابلیت‌ها و قدرت تأثیرگذاری اوست. انحراف بشر از فطرت خویش و تغییر در آفرینش و طبیعت خود، سعادت او را به خطر می‌اندازد، راه پیشرفتش را سد می‌کند و سبب نابودی او با دست خویش می‌شود.

از نمونه‌های روشن در این مسیر، قضاوت عجولانه، ناآگاهانه و گاه ظالمانه درباره زن است. روزگاری بر این بشر گذشت که زن را خارج از نوع انسانی می‌دانستند و گاه با او در حد یک کالا - همانند سایر کالاهای منزل - رفتار می‌کردند.

اسلام نیز در محیطی طلوع کرد که بدترین قضاوت‌ها درباره زن وجود داشت و پاره‌ای از قبایل عرب به سبب تفکرات نادرست، از داشتن دختر متنفر بودند و نگه داشتن او را در خانواده، مایه ننگ می‌دانستند و گاه دختران را زنده به گور می‌کردند. قرآن در چنین محیطی تلاش کرد بشر را با حقیقت خلقت زن، بلکه خلقت بشر آشنا سازد و نگاه واقع‌گرایانه را - که ریشه در سرشت و طبیعت او دارد - عرضه کند. قرآن او را انسانی همانند مرد، قابل هدایت و رشد معنوی، و دارای حقوقی اساسی دانسته است؛ اما در این فرایند، هرگز تفاوت‌های جسمی و روحی زن و مرد را نادیده نگرفته و نقش همسری و مادری زن را محوری و مهم شمرده است.

قرآن کریم، در عین توجه به خرافه‌زدایی درباره زنان، به ویژگی‌های روحی

و روانی زن نگاهی واقع‌بینانه داشته و در این برآیند، حقوق و تکالیف هماهنگ، برای او وضع کرده است.

درخشش احکام و قوانین قرآن درباره زنان و تکریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن‌ها، نه تنها برای مردم عصر بعثت، بلکه پس از آن نیز برای سایر ملل، ادیان و اقوام، مایه شگفتی بوده است.

قرن‌ها گذشت و زن در جوامع غیر اسلامی همچنان مورد ظلم و نگاه بدبینانه بود، تا این‌که در عصر صنعتی شدن غرب، نگاه به زن تغییر کرد؛ اما چون انگیزه این نگاه، تجاری و تأمین کارگرانی ارزان برای کارخانه‌ها بود، نه نگاه تکریم‌مدارانه و جبران واقعی ظلم‌های گذشته، بار دیگر و البته به نوعی دیگر، زن مورد ستم مردان سودجو قرار گرفت؛ ولی این بار تبلیغات گسترده و زرق و برق جلوه‌های مادی، کاری کرد که زنان، به‌ظاهر با اختیار خویش وضع موجود را بپذیرند و با دست خود سند اسارت خویش را امضا کنند. در این میان جریان‌های فمینیستی شکل گرفت. در هیاهوی تبلیغات و تئوری‌های جدید سبک زندگی، خانواده‌ها از هم پاشید و زنان، ابزاری برای تبلیغ کالاهای تجاری و وسیله‌ای برای کامروایی‌ها و هوس‌رانی‌های مردان بی‌مسئولیت شدند.

تلاش شد که روح زن بودن و عشق مادری از زنان سلب شود و در پی آن، نفرت از فرزندآوری به وجود آید و رشد منفی جمعیت شکل گیرد. زنان به جای حضور مؤثر در خانواده، ابزار دست تاجران و سودجویان شدند و اندام‌ربایی از آنان مقصود اصلی هوس‌بازان گردید.

همه این آسیب‌ها، محصول انحراف جامعه غربی از فطرت انسانی و سرشت طبیعی خلقت زنان، بلکه مردان بود. روشن است که راه علاج بیماری جدید، بازگشت به هدف تعریف‌شده‌ای است که خالق انسان برای انسان به‌طور عام، و زن و مرد به‌گونه خاص، تعیین کرده است.

با تأسف فراوان، در دهه‌های گذشته نفوذ فرهنگ غرب در جوامع اسلامی، تغییرات گسترده‌ای را در سبک زندگی زنان و مردان مسلمان به وجود آورد. غرب‌زدگان، پیشرفت‌های صنعتی غرب را با فرهنگ زندگی آنان پیوند زده و راه رشد و توسعه را در برهنگی زنان و بی‌ایمانی مردان دانسته‌اند که نتیجه آن، سست شدن بنیان‌های خانواده در جوامع اسلامی، افزایش نرخ طلاق و از هم پاشیدگی زندگی‌ها گردید.

ولی امروزه که صدای کارشناسان دلسوز مسائل اجتماعی حتی در غرب شنیده می‌شود، برای مسلمانان، بازگشت به قرآن و آموزه‌های اسلامی به صورت جدی مطرح شده است.

در این فضا، بازگشت به حقایق قرآن همراه با تفاسیر روان و به روز، نخستین نیاز جامعه اسلامی است.

از کتاب‌های ارزشمندی که در پرتو قرآن کریم به تبیین حقایق مربوط به زنان پرداخته، تفسیر نمونه، اثر گران سنگ آیت الله العظمی مکارم شیرازی - مدّ ظلّه - و همکاران ایشان است. این تفسیر ارزشمند که در حال و هوای انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن و در عصر خیزش‌های اسلامی در جوامع مسلمان نوشته شده، به گونه‌ای روشن به تحلیل مسائل مربوط به زنان پرداخته، تبیین فلسفه‌های احکام و تفاوت‌های حقوقی زن و مرد را نیز مورد توجه قرار داده و به تناسب موضوع، شبهات مطرح درباره مسائل زنان را پاسخ گفته است. از این رو، انتخاب تمامی مباحث مربوط به زنان از این تفسیر و عرضه موضوعی و هدفمند آن به جامعه اسلامی رسالتی مهم و تأثیرگذار است، که اینجانب تلاش کرده‌ام برای خدمت به قرآن کریم و جامعه دینی به این کار اقدام کنم.

شیوه تحقیق و تنظیم

۱. محتوای این کتاب به صورت تفسیر موضوعی - ترتیبی تنظیم شده است؛ بدین صورت که موضوع زن، همراه با بخش‌ها و فصل‌های مرتبط آن، در تفسیر نمونه جستجو شده، سپس هر یک از موضوعات هفت‌گانه (که خواهد آمد) با ریز موضوعاتش به ترتیب سوره‌ها مرتب گردیده است. مثلاً در موضوع «زنان نمونه»، از ابتدای قرآن به ترتیب سوره‌ها و آیات، جستجو شده و تفسیر و نکته‌های آن از تفسیر نمونه استخراج گردیده و کنار هم قرار گرفته است؛ لذا در عین حال که به صورت موضوعی تحقیق شده، به ترتیب سوره‌ها و آیات، چیده شده است.

برای تحقق این هدف، تلاش فراوانی شده و بارها مطالب آن و نحوه تنظیم و چینش آن مورد بازبینی قرار گرفته تا هر کدام در بخش مربوط به خود قرار گیرد.

۲. تلاش‌ها بر این بوده که همه آیات مربوط به حوزه زنان، در موضوعات

هفت‌گانه مورد توجه قرار گیرد، مگر موارد نادری که ذیل آیه، نکته خاصی نداشته و مشابه آن در سایر آیات آمده است؛ ولی از سوی دیگر، اگر در آیاتی که مربوط به زنان نبوده، نکته‌ای درباره آنان آمده، آن نکته نیز نقل شده است.

۳. در ابتدای هر موضوع، آیات مرتبط، همراه با ترجمه نقل شده، سپس تفسیر مربوط به آن آیات آمده، آنگاه هر نکته‌ای که درباره موضوع زن بوده، انتخاب و نقل شده است و اگر در مجموع نکته‌های ذیل آیات، یک یا دو نکته مربوط به بحث بوده، فقط همان نکته‌ها آمده است، ولی در تفسیر آیات، برای تبیین آیه مربوط به حوزه زنان، گاه تفسیر آیات قبل و بعد نیز نقل شده است.

۴. در این نقل و تنظیم، تلاش بر این بوده که متن تفسیر نمونه بدون تغییر آورده شود، مگر در مواردی خاص که برای ارتباط با موضوع، نیاز به تغییر کلمات و یا جمله‌هایی بوده، که البته به قدر ضرورت اکتفا شده است. یادآوری می‌شود که در این کتاب، از تفسیر نمونه با آخرین ویرایش استفاده شده است.

۵. قبل از طرح هر آیه و یا مجموعه آیات، عنوان مناسب توسط اینجانب انتخاب شده، تا سمت و سوی بحث را نشان دهد و این به جز عناوین و تیتروایی است که در خود تفسیر نمونه و یا تحت عنوان نکته‌ها آمده است.

۶. گاه بحث‌های ذیل آیات به چند موضوع از حوزه زنان مربوط بوده است؛ در چنین صورتی تلاش شده که این مباحث ذیل بخش‌های مرتبط‌تر قرار گیرد و اگر قابلیت قرار گرفتن در بخش‌های مختلف بوده، مطالب آن در ذیل موضوعات مناسب آمده است؛ از این رو، گاه مجموع نکته‌هایی که تفسیر نمونه در ذیل یک و یا چند آیه آورده، به تفکیک در چند جای این کتاب قرار گرفته است.

۷. مجموعه مباحث حوزه زنان در قرآن کریم و به تبع آن در تفسیر نمونه مورد دقت قرار گرفته و با ترتیب منطقی، در هفت بخش کلی تنظیم شده است:

در **بخش اول**، سرگذشت غم‌بار زنان در جاهلیت و دیگر اقوام بررسی شده، چراکه تا وضعیت گذشته زنان مورد توجه قرار نگیرد، نمی‌توان خدمت بزرگ قرآن را به این صنف به درستی درک کرد.

در **بخش دوم**، تلاش اسلام برای احیای جایگاه زن مورد توجه قرار گرفته، که در **سه فصل** تنظیم شده است: در **فصل اول**، زن به عنوان یک صنف در برابر مرد دیده

شده است؛ در این قسمت ابتدا در **گفتار اول**، از جایگاه انسانی زن در قرآن بحث شده، تاروشن گردد که قرآن زن را همانند مرد، انسان، و ریشه آفرینش هر دو را واحد می‌شمرد و نوع انسانی را تشکیل یافته از دو صنف زن و مرد می‌داند. واضح است که این بحث، نقش کلیدی و اساسی در نوع قضاوت‌های بعدی درباره زنان دارد.

آنگاه در **گفتار دوم**، به جایگاه معنوی و هدایت‌پذیری زن در قرآن پرداخته شده، تاروشن شود که قرآن زن را همانند مرد، هدایت‌پذیر، جایگاه معنوی هر دو را یکسان و راه رسیدن به قرب الهی را برای هر دو، ایمان، عمل صالح و تقوا می‌داند و هرگز زن را به دلیل زن بودن، از این توفیق محروم ندانسته است.

در **گفتار سوم**، جایگاه حقوقی زن و مرد بررسی شده است. در این گفتار که بحث مهمی به شمار می‌آید، به این نکته پرداخته شده که زن و مرد هر چند از نظر انسانی و معنوی یکسان‌اند؛ ولی با توجه به تفاوت‌های جسمی و روحی این دو صنف، نمی‌توان انتظار داشت که تکالیف و حقوق آنان نیز یکسان باشد؛ زن و مرد در عین اشتراک در «هویت انسانی»، تفاوت‌های عمیق روحی و روانی دارند که در مسیر «نظام احسن» امری ضروری است. طبیعی است که این تفاوت‌ها، مسئولیت‌های آنان را نیز متفاوت می‌سازد، و تفاوت‌های حقوقی زن و مرد نیز از تفاوت مسئولیت‌های آنان ناشی می‌شود. اما در عین حال، زن و مرد حقوق برابر نیز دارند که به آن‌ها نیز پرداخته شده است. از این رو، این قسمت، نخست حقوق برابر زن و مرد، آنگاه حقوق متفاوت آن‌ها را در قرآن بررسی می‌کند.

در **گفتار چهارم**، جایگاه اجتماعی زن در قرآن و شرکت او در مسئله‌ای مانند بیعت با رهبران دینی مورد بررسی قرار گرفته است.

در **فصل دوم این بخش**، زن در لباس همسر دیده شده و پاسخ این سؤال بیان گردیده که زن به عنوان همسر و زوجه، دارای چه حقوق و مسئولیت‌هایی است و قرآن آن‌ها را چگونه ترسیم می‌کند؟

در این قسمت به مسئولیت‌ها و وظایفی نیز که مردان در برابر همسران خود دارند پرداخته شده است. البته مسئله طلاق زنان و احکامی که بر آن مترتب است، در این فصل نیامده، بلکه در بخش سوم (احکام مربوط به زنان)، مطرح شده است. در واقع در این فصل، احکام و حقوقی که زن به هنگام همسری دارد، مورد توجه است

و مباحث مربوط به طلاق و احکامی همچون عدّه طلاق و عدّه وفات و مانند آن، در احکام زنان آمده است.

در **فصل سوم**، زن در قامت مادر، حقوق و مسئولیت‌هایش بررسی شده است، البته غالباً قرآن، مادر و پدر (والدین) را در کنار هم مورد توجه قرار داده، لذا به تبع بحث از مادر، بحث‌های مربوط به پدر - در آیات مشترک - آمده است.

بخش سوم از بخش‌های هفت‌گانه، به احکام زنان (نوع زن) می‌پردازد؛ همچنین احکامی که در ارتباط مردان با زنان مطرح است در این بخش آورده شده است. البته همان‌گونه که اشاره شد، احکام و مسئولیت‌های زن در برابر شوهرش در فصل دوم از بخش دوم مورد بحث قرار گرفته است.

در **بخش چهارم**، به زنان نمونه در قرآن می‌پردازیم؛ زنانی که به سبب ایمان قوی، عمل صالح و حمایت از حق، ستایش شده‌اند؛ برخی از این زنان همانند همسر فرعون و مریم، دختر عمران، به قدری رشد معنوی داشته‌اند که قرآن آن‌ها را به عنوان الگو و سرمشقی برای همه مؤمنان معرفی کرده است.

بخش پنجم، به زنان ناشایست و نکوهیده در قرآن می‌پردازد. زنانی که به سبب کفر و نافرمانی دستورات الهی و مخالفت با پیامبران خدا مورد نکوهش قرار گرفته‌اند. **بخش ششم**، داستان‌هایی از زنان را که در قرآن آمده، در بر دارد. آنان که نه در مرتبه اعلای ایمان قرار داشتند که جزء زنان نمونه باشند و نه از زنان ناشایست و نکوهیده به شمار آمده‌اند، ولی ماجرای زندگی آنان و فراز و فرود حیاتشان عبرت‌آموز بوده و مورد توجه قرآن قرار گرفته است، همانند ملکه سبأ.

بخش هفتم و پایانی کتاب، به زنان پیامبر ﷺ در قرآن اختصاص یافته است. در این بخش، داستان‌ها و احکام مربوط به آن‌ها، و سفارش‌هایی که قرآن به آنان کرده، گردآوری شده است. البته طبیعی است که در این بخش به نحوه ارتباط پیامبر ﷺ با همسرانش و احکام و ویژه‌ای که در این باره نازل شده نیز پرداخته شود.

بنابراین، بخش‌های این کتاب این‌گونه تنظیم شده‌اند:

بخش اول: سرگذشت غم‌بار زنان

فصل اول: زن در جاهلیت

فصل دوم: زن در دیگر اقوام

بخش دوم: تلاش قرآن برای احیای جایگاه زن

فصل اول: زن در برابر مرد

گفتار اول: جایگاه انسانی زن در قرآن

گفتار دوم: جایگاه معنوی و هدایت‌پذیری زن در قرآن

گفتار سوم: جایگاه حقوقی زن در قرآن

گفتار چهارم: جایگاه اجتماعی زن در قرآن

فصل دوم: زن در لباس همسر (حقوق و مسئولیت‌ها)

فصل سوم: زن در قامت مادر (حقوق و مسئولیت‌ها)

بخش سوم: احکام زنان

بخش چهارم: زنان نمونه

بخش پنجم: زنان ناشایست

بخش ششم: داستان‌هایی از زنان

بخش هفتم: زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (احکام و حکایت‌هایی درباره آن‌ها

و سفارش‌های خداوند به آنان)

در پایان لازم می‌دانم از فرزندان عزیزم، دانش‌پژوهان ارجمند، آقایان عبدالوحدید و علیرضا داودی سپاسگزاری کنم که تمام تفسیر نمونه را - با تقسیم مجلدات آن میان خود - بررسی و مسائل مربوط به زنان را علامت‌گذاری کردند و در اختیار من قرار دادند، تا راه برای نمایه‌گذاری و فصل‌بندی هموار گردد.

توفیقات روزافزون این عزیزان را از خدای بزرگ مسئلت دارم. انّه ولیّ التوفیق.

حوزه علمیه قم - سعید داودی

۱۳۹۲/۷/۳

بخش اول:

سرگذشت غمبار زنان

فصل اوّل:

زن در جاهلیت

خشم از تولد دختر

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ * وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ * لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

آنها (در پندار خود)، برای خداوند دخترانی قرار می‌دهند؛ - منزه است (از اینکه فرزندی داشته باشد) - در حالی که برای خودشان، آنچه را دوست دارند قائل می‌شوند؛ * و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود؛ و به شدت خشمگین می‌گردد. * به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود پنهان می‌شود؛ (و نمی‌داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگه دارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می‌کنند! * صفات زشت برای کسانی است که به سرای آخرت ایمان نمی‌آورند؛ و بهترین صفات برای خداست؛ و او توانا و حکیم است.

(سوره نحل، آیات ۵۷-۶۰)

تفسیر:

آنجا که تولد دختر ننگ بود

از آنجا که در آیات گذشته بحث‌هایی مستدل درباره نفی شرک و بت پرستی آمده بود، این آیات به بخشی از بدعت‌های شوم و عادات‌های زشت مشرکان می‌پردازد تا دلیل دیگری باشد برای محکوم ساختن شرک و بت پرستی. در همین رابطه به این بدعت‌ها و عادات شوم اشاره می‌کند.

بدعت شوم دیگر آنها این بود که برای خداوندی که از هر گونه آرایش جسمانی

پاک است، دخترانی قائل می‌شدند. آیه می‌گوید: «آنان (در پندار خود) برای خداوند دختران قرار می‌دهند. منزّه است» ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ﴾.

«ولی برای خودشان آنچه را میل دارند قائل می‌شوند» ﴿وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴾.

یعنی هرگز حاضر نیستند همین دختران را که برای خدا قائل شده‌اند برای خود نیز قائل شوند. و اصلاً دختر برای آنها عیب و ننگ و مایه سرشکستگی و بدبختی محسوب می‌شد.

آیه بعد برای تکمیل این مطلب اشاره به یکی دیگر از عادت زشت و شوم آنها می‌کند، می‌گوید: «در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند خدا دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود» ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا﴾.

«و به شدت خشمگین می‌گردد» ﴿وَهُوَ كَظِيمٌ﴾.^۱

کار به همین جا پایان نمی‌گیرد او برای نجات از این ننگ و عار که به پندار نادرستش دامنش را گرفته «از قوم و قبیله خود به خاطر بشارت بدی که به او داده شده است متواری می‌گردد» ﴿يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ﴾.

باز هم موضوع خاتمه نمی‌یابد بلکه دائماً در این فکر غوطه‌ور است که «آیا او را با قبول ننگ نگه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟» ﴿أَيُّمَسْكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾.

در پایان آیه این حکم ظالمانه و شقاوت‌آمیز غیرانسانی را با صراحت هرچه بیشتر محکوم کرده می‌گوید: «آگاه باشید که بد حکم می‌کنند» ﴿أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾.

سرانجام ریشه این همه آلودگی‌ها و بدبختی‌ها را چنین معرفی می‌کند: اینها زاییده عدم ایمان به آخرت است و «برای کسانی که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است» ﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ﴾.

«اما برای خداوند صفات عالی است» ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ﴾.

«و او قدرتمند و حکیم است» ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

و به همان نسبت که انسان به این خداوند بزرگ و عزیز و حکیم نزدیک می‌شود،

۱. «کظیم» به کسی می‌گویند که مملو از اندوه و غضب شده و خویشتن‌داری می‌کند، و به اصطلاح دندان بر جگر می‌فشارد.

شعاع نیرومندی از صفات عالیش، از علم و قدرت و حکمتش، در جان او پرتوافکن می‌گردد و از خرافات و زشتکاری‌ها و بدعت‌های شوم فاصله می‌گیرد. اما هر قدر از او دور می‌گردد، به همان نسبت در ظلمات جهل و ضعف و زبونی و عادات زشت و شوم گرفتار می‌شود.

فراموش کردن خدا و نیز فراموش کردن دادگاه عدل او، انگیزه همه پستی‌ها، زشتی‌ها، انحرافات و خرافات است، و یادآوری این دو اصل اصیل، منبع اصلی احساس مسؤولیت و مبارزه با جهل و خرافات و عامل توانایی و دانایی است.

نکته‌ها:

۱. چرا فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند؟

در آیات متعددی از قرآن می‌خوانیم که مشرکان عرب، فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند، یا بدون ذکر انتساب به خداوند آنها را از جنس زن می‌دانستند. در سوره زخرف، آیه ۱۹ می‌خوانیم: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا﴾ «فرشتگان را که بندگان خدا هستند دختر می‌پنداشتند».

و در سوره اسراء آیه ۴۰ می‌فرماید: ﴿أَفَأَصْفِيكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا﴾ «آیا خداوند به شما پسرانی داده و از فرشتگان، دخترانی انتخاب کرده است».

این پندار ممکن است بقایای خرافاتی باشد که از اقوام گذشته به عرب جاهلی رسیده بود. و نیز ممکن است به خاطر این بوده که فرشتگان از نظرها مستورند و این صفت بیشتر در زنان وجود داشت. لذا به گفته برخی اینکه عرب، «شمس» (خورشید) را مؤنث مجازی و «قمر» (ماه) را مذکر مجازی می‌گوید به این جهت است که قرص آفتاب در میان نور خیره کننده‌اش آن‌چنان پوشیده است که نگاه کردن به آن آسان نیست در حالی که قرص ماه کاملاً نمایان است.

این احتمال نیز وجود دارد که لطافت وجود فرشتگان سبب این توهم شده بود چرا که زن نسبت به مرد جنس لطیف‌تری دارد.

به هر حال این یک خرافه و پندار غلط است که متأسفانه هنوز رسوبات آن در اعماق فکری بعضی دیده می‌شود و حتی در ادبیات زبان‌های مختلف نیز وجود دارد. از جمله اینکه وقتی یک زن خوب را می‌خواهند توصیف کنند فرشته‌اش

می‌گویند و عکس‌هایی که از فرشتگان ارائه می‌دهند غالباً به صورت زن است. در حالی که فرشتگان اصولاً جسم مادّی ندارند که مرد و زن و مذکر و مؤنث داشته باشند.

۲. چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می‌کرد؟

این واقعاً وحشت‌آور است که انسان آن‌قدر عاطفه خود را زیر پا بگذارد که به کشتن انسان، آن‌هم در زشت‌ترین صورتش افتخار و مباحات نماید. انسانی که پاره تن خود اوست، انسانی که بی دفاع و ضعیف است، او را با دست خویش زنده به خاک بسپارد.

این یک امر ساده نیست که انسان - هرچند نیمه وحشی - دست به چنین جنایت و وحشتناکی بزند؛ قطعاً دارای ریشه‌های اجتماعی و روانی و اقتصادی بوده است.

مورخان می‌گویند: شروع این عمل زشت در جاهلیت از آنجا بود که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتفاق افتاد. گروه فاتح، دختران و زنان گروه مغلوب را اسیر کردند. پس از مدتی که صلح برقرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود بازگردانند ولی برخی از دختران اسیر با مردانی از گروه فاتح ازدواج کرده بودند. آنها ترجیح دادند که در میان دشمن بمانند و هرگز به قبیله خود بازنگردند. این امر بر پدران آن دختران سخت گران آمد و مایه شماتت و سرزنش آنان گردید، تا آنجا که برخی سوگند یاد کردند که هرگاه در آینده دختری نصیبشان شود او را با دست خود نابود کنند تا به دست دشمن نیفتند.

ملاحظه می‌کنید که وحشتناک‌ترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس و حفظ شرافت و حیثیت خانواده انجام می‌گرفت و سرانجام این بدعت زشت و ننگین مورد استقبال گروهی واقع گردید، و مسأله «وئاد» (زنده به گور کردن دختران) یکی از رسوم جاهلیت شد و همان است که قرآن به شدت آن را محکوم ساخته، می‌گوید: ﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ «در قیامت درباره دختران زنده به گور شده سؤال می‌شود - که به چه گناهی کشته شدند؟»^۱

این احتمال نیز وجود دارد که تولیدکننده بودن پسران و مصرف‌کننده بودن

۱. سوره تکویر، آیات ۸ و ۹.

دختران، در آن جوامع نیز به این جنایت کمک کرده باشد، زیرا پسر برایشان سرمایه بزرگی محسوب می شد که در غارتگری ها و نگهداری شتران و مانند آن از وجودش استفاده می کردند، در حالی که دختران چنین نبودند.

از سوی دیگر، وجود جنگ ها و نزاع های دائمی قبیلگی میان آنها سبب فقدان سریع مردان و پسران جنگجو می شد و طبعاً تناسب و تعادل میان تعداد دختران و پسران به هم می خورد و تا آنجا وجود پسران عزیز شده بود که تولد پسر، مایه مباهات بود و تولد دختر، مایه ناراحتی و رنج یک خانواده.

این امر تا آنجا رسید که به گفته برخی از مفسران به محض اینکه حالت وضع حمل به زن دست می داد، شوهرش از خانه متواری می شد مبادا دختری بیاورد و او در خانه باشد. سپس اگر به او خبر می دادند مولود پسر است، با خوشحالی و هیجان و صف ناپذیری به خانه بازمی گشت، اما وای اگر به او خبر می دادند که نوزاد دختر است، آتش خشم و اندوه جان او را در بر می گرفت.^۱

داستان «وئاد» پر از حوادث بسیار دردناک و چندش آور است.

از جمله نقل کرده اند: مردی خدمت پیامبر ﷺ آمد اسلام آورد، اسلامی راستین. روزی خدمت رسول خدا ﷺ رسید و پرسید: اگر گناه بزرگی کرده باشم، آیا توبه من پذیرفته می شود؟ حضرت فرمود: خداوند توبه پذیر و مهربان است. عرض کرد ای رسول خدا، گناه من بسیار بزرگ است. فرمود: وای بر تو هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگ تر است.

عرض کرد: اکنون که چنین می گویی بدان که من در جاهلیت به سفر دوری رفته بودم در حالی که همسرم باردار بود. پس از چهار سال بازگشتم، همسرم به استقبال آمد، نگاه کردم دخترکی در خانه دیدم پرسیدم این دختر کیست؟ گفت: دختر یکی از همسایگان است.

من فکر کردم ساعتی بعد به خانه خود می رود اما با تعجب دیدم نرفت، غافل از اینکه او دختر من است و مادرش این واقعت را مکتوم می دارد مبادا به دست من کشته شود.

۱. تفسیر کبیر، ج ۲۰، ص ۵۵.

سرانجام گفتم: راستش را بگو این دختر کیست؟ گفت: به خاطر داری هنگامی که به سفر رفتی باردار بودم، این نتیجه همان حمل است و دختر تو است. آن شب را با کمال ناراحتی خوابیدم. گاه به خواب می رفتم و گاه بیدار می شدم. صبح نزدیک شد. از بستر برخاستم و کنار بستر دخترک رفتم در کنار مادرش به خواب رفته بود. او را بیرون کشیدم و بیدارش کردم و گفتم همراه من به نخلستان بیا. او به دنبال من حرکت می کرد تا نزدیک نخلستان رسیدیم. من شروع به کندن حفره ای کردم و او به من کمک می کرد خاک را بیرون آوردم. هنگامی که حفره تمام شد من زیر بغل او را گرفتم و در وسط حفره افکندم....

در این هنگام هر دو چشم پیامبر ﷺ پر از اشک شد... سپس دست چپم را به کتف او گذاشتم که بیرون نیاید و با دست راست خاک بر او می افشاندم. او پیوسته دست و پا می زد و مظلومانه فریاد می کشید پدر جان، با من چه می کنی؟ در این هنگام مقداری خاک به روی ریش های من ریخت او دستش را دراز کرد و خاک را از صورت من پاک نمود، ولی من همچنان قساوت مندانه خاک به روی او می ریختم تا آخرین ناله هایش در زیر قشر عظیمی از خاک محو شد.

در اینجا پیامبر ﷺ در حالی که بسیار ناراحت و پریشان بود و اشک ها را از چشم پاک می کرد فرمود: اگر نه این بود که رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته، لازم بود هر چه زودتر از تو انتقام بگیرد.^۱

و نیز در حالات قیس بن عاصم که از اشراف و رؤسای قبیله بنی تمیم در جاهلیت بود و پس از ظهور پیامبر ﷺ اسلام آورد می خوانیم: روزی خدمت پیامبر ﷺ آمد تا شاید بار گناه سنگینی را که بر دوش می کشید سبک کند.

عرض کرد: در گذشته گروهی از پدران بر اثر جهل و بی خبری دختران بیگناه خود را زنده به گور کردند. من نیز دوازده دختر نصیبم شد که همه را به این سرنوشت شوم مبتلا ساختم.

هنگامی که همسرم سیزدهمین دخترم را مخفیانه به دنیا آورد و چنین وانمود کرد که نوزادش مرده به دنیا آمده، اما در پنهانی او را نزد اقوام خود فرستاده بود، موقتاً

۱. القرآن یواکب الدهر، ج ۲، ص ۲۱۴.

فکر از ناحیه این نوزاد راحت شد. اما بعد که از ماجرا آگاه شدم، او را با خود به نقطه‌ای بردم و به تضرع و التماس و گریه او اعتنا نکرده و زنده به گورش ساختم.

پیامبر ﷺ از شنیدن این ماجرا سخت ناراحت شد و در حالی که اشک می‌ریخت فرمود: «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ؛ کسی که رحم نکند به او رحم نخواهد شد». سپس رو به سوی قیس کرد و گفت: روز بدی در پیش داری. قیس گفت: چه کنم تا بار گناهم سبک شود؟ پیامبر ﷺ فرمود: به تعداد دخترانی که کشته‌ای بندگان آزاد کن (شاید بار گناهت سبک شود).^۱

و نیز در حالات صعصعة بن ناجیه (جدّ فرزددق، شاعر معروف) که انسان آزاده و شریفی بود می‌خوانیم: در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آنها مبارزه می‌کرد تا آنجا که ۳۶۰ دختر را از پدرانشان خرید و از مرگ نجات داد و حتی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او داشت، مرکب سواری خود و دو شتر به پدر آن دختر داد.

پیامبر ﷺ فرمود: کار بسیار بزرگی انجام دادی و پاداش تو نزد خدا محفوظ است. فرزددق به این کار نیای خود افتخار کرده می‌گفت:

وَمِنَّا الَّذِي مَنَعَ الْوَأْدَاتِ فَأَحْيَا الْوَيْدَ فَلَمْ تُؤَاذِدْ:

«از دودمان ما کسی را سراغ داریم که جلوی زنده به گور کردن دختران را گرفت - آنها را زنده کرد تا در خاک دفن نشوند»^۲ (ر.ک: ج ۱۱، ص ۲۹۳-۳۰۲).

ناخسودی از دختر

«وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ * تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوَّوْا وَلِيَهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

و آنها برای خدا چیزهایی [= دخترانی] قرار می‌دهند که خودشان از آن کراهت دارند؛ با این

۱. جاهلیت و اسلام، ص ۶۳۲.

۲. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۵.

حال زبانشان به دروغ می‌گوید که برای آنها پاداش نیک است! بی‌تردید برای آنان آتش است؛ و آنها از پیشگامان (دوزخ)‌اند. * به خدا سوگند، به سوی اَمّت‌های پیش از تو پیامبرانی فرستادیم؛ اما شیطان اعمال آنها را در نظرشان آراست؛ و امروز او ولیّ و سرپرستشان است؛ و (در سرای آخرت) مجازات دردناکی برای آنهاست!

(سوره نحل، آیات ۶۲ و ۶۳)

تفسیر:

بار دیگر با بیان تازه‌ای، بدعت‌های زشت و خرافاتی را که عرب‌های جاهلی داشتند (در زمینه تنفر از فرزندان دختر و اعتقاد به اینکه فرشتگان دختران خدایند) محکوم کرده می‌گوید: «آنان برای خدا چیزهایی قرار می‌دهند که خود از آن کراهت دارند [= فرزندان دختر]» ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ﴾.

این تناقض عجیبی است و همان‌گونه که در سوره نجم آیه ۲۲ آمده است: «این یک تقسیم ناهنجار است». اگر فرشتگان دختران خدایند، پس معلوم می‌شود دختر چیز خوبی است، چرا شما از فرزندان دختر ناراحت می‌شوید؟ و اگر بد است چرا برای خدا قائل هستید؟

«با این حال زبانشان به دروغ می‌گوید که سرانجام نیکی دارند» ﴿وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى﴾.

با کدام عمل، انتظار چنین پاداشی دارند؟ با زنده به گور کردن دختران معصوم و بیگناه و بی‌دفاع؟ یا با تهمت و افترا به ساحت مقدّس پروردگار؟ با کدامین عمل؟ کلمه «حُسنی» که مؤنّث «احسن» و به معنی نیکوتر یا نیکوترین است، در اینجا به معنی بهترین پاداش‌ها یا بهترین عاقبت‌هاست که این قوم مغرور گمراه با همه جنایاتشان برای خود قائل بودند.

در این صورت این پرسش پیش می‌آید که با اینکه عرب جاهلی به معاد عقیده نداشت، چگونه چنین سخنی را می‌گفتند؟

ولی باید توجه داشت که همه آنها منکر معاد به طور مطلق نبودند، بلکه معاد جسمانی را نفی می‌کردند و از اینکه انسان بار دیگر به حیات مادّی بازگردد تعجب داشتند. به علاوه این تعبیر ممکن است به صورت قضیه شرطیه بوده باشد. یعنی آنها

می‌گفتند: «اگر جهان دیگری هم در کار باشد ما در آنجا بهترین پاداش را خواهیم داشت». و همین‌گونه است طرز تفکر بسیاری از جبّاران و منحرفان لجوج که در عین دوری از خدا خود را از همه نزدیک‌تر به خدا می‌دانند و اذّعاهای پوچ و مسخره‌ای دارند.

این احتمال را نیز برخی از مفسران داده‌اند که منظور از «حَسَنی» همان «نعمت حسنی» یعنی پسران است، زیرا دختران را شوم و بد می‌دانستند ولی پسران را خوب و نعمت عالی.

اما تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد. لذا بلافاصله می‌گوید: «ناچار برای آنها آتش دوزخ است» ﴿لَا جَرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارُ﴾.

یعنی نه تنها عاقبت نیکی ندارند بلکه پایان کارشان جز آتش دوزخ نیست. «و آنان از پیشگامان (دوزخ) اند» ﴿وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ﴾.

«مُفْرَط» از ماده «فَرَط» (بر وزن فقط) به معنی پیشگام و متقدم است.

و از آنجا که ممکن است، بعد از شنیدن داستان عرب جاهلی برای بعضی این سؤال پیش آید که چگونه ممکن است انسان جگر گوشه خود را با آن قساوت، زنده به زیر خاک‌ها بفرستد، مگر چنین چیزی امکان‌پذیر است؟ در آیه بعد گویی به پاسخ این پرسش پرداخته می‌گوید: «به خدا سوگند، به سوی امت‌های پیش از تو پیامبرانی فرستادیم، اما شیطان اعمالشان را در نظرشان آراست» ﴿تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرَزَيْنَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهٖمُ﴾.

آری، شیطان چنان در وسوسه‌های خود مهارت دارد که زشت‌ترین و بدترین جنایات را گاه در نظر انسان چنان زینت می‌دهد که آن را یک افتخار می‌پندارد، همان‌گونه که عرب جاهلی زنده به گور کردن دختران خود را سند افتخار می‌دانست و آن را به عنوان حمایت از ناموس و حفظ حیثیت و آبروی قبیله، مدح و تمجید می‌کرد و می‌گفت: من امروز دخترم را به دست خود زیر خاک‌ها می‌فرستم تا فردا در جنگ به دست دشمن نیفتد.

جایی که ننگین‌ترین اعمال در زیر فریبده‌ترین ماسک‌ها بر اثر تزیین و وسوسه شیطان امکان‌پذیر باشد، حال بقیه کارها روشن است (ر.ک: جلد ۱۱، ص ۳۰۶-۳۱۲).

کشتن فرزند از ترس فقر

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾

و فرزندانتان را از ترس فقر، به قتل نرسانید؛ ما آنها و شما را روزی می‌دهیم؛ به یقین کشتن آنها گناه بزرگی است!
(سوره اسراء، آیه ۳۱)

تفسیر:

در این آیه به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع‌ترین گناهان بود اشاره کرده می‌گوید: «فرزندانتان را از ترس فقر نکشید» ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾. روزی آنها بر شما نیست، «ما آنان و شما را روزی می‌دهیم» ﴿نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ﴾. «چرا که قتل آنها گناه بزرگی است» ﴿وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که وضع اقتصادی عرب جاهلی به قدری سخت و رنج‌آور بوده که گاهی حتی فرزندان دل‌بند خود را به خاطر عدم توانایی در تأمین نیازهای آنها می‌کشتند. در اینکه عرب جاهلی فقط دختران را به زیر خاک پنهان می‌کرد، یا پسران را نیز از ترس فقر می‌کشت، در میان مفسران گفت‌وگوست:

بعضی معتقدند که اینها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل این کار را انجام می‌دادند. یکی اینکه مبادا در آینده در جنگ‌ها به اسارت دشمنان در آیند، نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد، دیگر اینکه فشار فقر و عدم توانایی در تأمین هزینه زندگی آنها سبب قتلشان می‌شد چرا که دختر در آن جامعه تولیدکننده نبود بلکه غالباً مصرف‌کننده محسوب می‌شد.

درست است که پسران نیز در آغاز عمر مصرف‌کننده بودند ولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان یک سرمایه مهم می‌نگریست و حاضر به از دست دادن آنها نبود. برخی دیگر عقیده دارند که آنها دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت، و نوعی دیگر از ترس فقر صورت می‌گرفت و آن جنبه عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد.

ظاهر تعبیر آیه که ضمیر جمع مذکر در آن به کار رفته (قَتَلَهُمْ) می تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب ممکن است ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می رسد.

اما اینکه گفته شد پسران قادر بر تولید بودند و سرمایه ای محسوب می شدند کاملاً صحیح است، اما این در صورتی است که توانایی بر هزینه آنها در کوتاه مدت داشته باشند، در حالی که گاهی آن قدر در فشار بودند که حتی توانایی بر اداره زندگی آنها در کوتاه مدت هم نداشتند (و به همین دلیل تفسیر دوم صحیح تر به نظر می رسد).

به هر حال این یک توهم بیش نبود که روزی دهنده فرزندان، پدر و مادرند. خداوند اعلام می کند که این پندار شیطانی را از سر به در کنند و به تلاش هر چه بیشتر برخیزند، خدا هم کمک نموده زندگی آنها را اداره می کند.

قابل توجه اینکه ما از این جنایت زشت و ننگین وحشت می کنیم در حالی که همین جنایت به شکل دیگری در عصر ما، حتی در به اصطلاح مترقی ترین جوامع، انجام می گیرد و آن، اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع، به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی است.^۱

جمله «حَسْبِيَ إِمْلَاقٌ» نیز اشاره لطیفی به نفی این پندار شیطانی است. در واقع می گوید این تنها یک ترس است که شما را به این خیانت بزرگ تشویق می کند، نه یک واقعیت.

ضمناً باید توجه داشت که جمله «كَانَ خَطَاً كَبِيراً» با توجه به اینکه «كان» فعل ماضی است، اشاره و تأکید بر این موضوع است که قتل فرزندان، گناهی است بزرگ که از دیرباز در میان انسان ها شناخته شده و زشتی آن در اعماق فطرت جای دارد لذا مخصوص به عصر و زمانی نیست (ر.ک: ج ۱۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۱).

خشم و اندوه از شنیدن تولد دختر

﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ * أَمْ اتَّخَذَ مِنْهَا يَحْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ * وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا صَرَبَ لِلرَّحْمَانِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه ۱۵۱ سوره انعام مراجعه فرمایید.

مُسَوِّدًا وَهُوَ كَظِيمٌ * أَوْ مَنْ يُنَشِّئُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ *
وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَكَّتَبُ شَهَادَتُهُمْ
وَيُسْأَلُونَ ﴿۱۹﴾

آنها برای او از میان بندگانش جزئی قرار دادند (وملائکه را دختران خدا خواندند)؛ انسان ناسپاسی آشکار است * آیا از میان مخلوقاتش دختران را (برای خود) انتخاب کرده و پسران را مخصوص شما ساخته است؟! * در حالی که هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده [=به تولد دختر] بشارت دهند، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و خشمگین می‌گردد. * آیا کسی را که در میان زینت‌ها پرورش می‌یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟! * و آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند؛ آیا هنگام آفرینش آنها حضور داشته‌اند؟! گواهی آنان نوشته می‌شود و (از آن) بازخواست خواهند شد.

(سوره زخرف، آیات ۱۵-۱۹)

تفسیر:

چگونه ملائکه را دختران خدا می‌خوانید؟

بعد از تحکیم پایه‌های توحید از طریق برشمردن نشانه‌های خداوند در نظام هستی و نعمت‌ها و مواهب او، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن یعنی مبارزه با شرک و پرستش غیر خدا پرداخته، نخست به سراغ یکی از شاخه‌های آن یعنی پرستش فرشتگان می‌رود می‌فرماید: «آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند» ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾.

فرشتگان را دختران خدا و معبودان خود پنداشتند، خرافه زشتی که در میان بسیاری از بت پرستان رواج داشت.

تعبیر «جزء» هم بیانگر این است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا می‌شمردند، زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می‌شود و با هم ترکیب می‌گردد، و هسته‌بندی فرزند از آن آغاز می‌شود.

و نیز بیان‌کننده پذیرش عبودیت آنهاست، چرا که فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند تصور می‌کردند.

این تعبیر در ضمن یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است، چرا که اگر فرشتگان، فرزندان خدا باشند لازمه اش این است که خداوند جزء داشته باشد و نتیجه آن ترکیب ذات پاک خداست، در حالی که دلایل عقلی و نقلی گواه بر بساطت و احدیت وجود اوست چرا که جزء، مخصوص به موجودات امکانیه است.

سپس می‌افزاید: «انسان کفران‌کننده آشکاری است» ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ﴾. این همه نعمت‌های الهی سراسر وجود او را احاطه کرده که پنج بخش آن در آیات پیشین گذشت، با این حال به جای اینکه سر بر آستان خالق و ولی نعمت خود بساید راه کفران پیش گرفته، به سراغ مخلوقاتش می‌رود.

در آیه بعد برای محکوم کردن این تفکر خرافی از ذهنیات و مسلمات خود آنها استفاده می‌کند چرا که آنها جنس مرد را بر زن ترجیح می‌دادند و اصولاً دختر رانگ خود می‌شمردند. می‌فرماید: «آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما برگزیده است؟» ﴿أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ﴾. به پندار شما مقام دختر پایین‌تر است، چگونه خود را بر خدا ترجیح می‌دهید و سهم او را دختر و سهم خود را پسر می‌پندارید؟

درست است که زن و مرد در پیشگاه خدا در ارزش‌های والای انسانی یکسانند، ولی گاه استدلال به ذهنیات مخاطب، تأثیری در فکر او می‌گذارد که وادار به تجدید نظر می‌شود.

باز، همین مطلب را به بیان دیگری تعقیب کرده، می‌گوید: «در حالی که هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده بشارت دهند، صورتش سیاه و خشمگین می‌شود» ﴿وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ﴾.

منظور از «بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا» همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می‌دانستند و در عین حال معبود خود قرار می‌دادند و شبیه و مانند او.

واژه «كَظِيمٌ» از ماده «كَظَمَ» (بر وزن نظم) به معنی گلوگاه است و به معنی بستن گلوی مشک آب بعد از پر شدن نیز آمده، و لذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم و اندوه است به کار می‌رود.

این تعبیر به خوبی حاکی از تفکر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت در مورد

تولّد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می‌شدند، در عین حال فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند.

باز در ادامه این سخن می‌افزاید: «آیا کسی را که در لابه‌لای زینت‌ها پرورش می‌یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید و پسران را فرزند خود؟)» «أَوْ مَنْ يُنْشَأُ فِي الْجَلِيَّةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»^۱.

در اینجا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آنها دیده می‌شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می‌گیرد مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آنها به زینت‌آلات و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه و جرّ و بحث به خاطر حیا و شرم.

بدون شک زنانی هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند و نیز بدون شک علاقه به زینت در حدّ اعتدال عیبی برای زنان محسوب نمی‌شود، بلکه در اسلام روی آن تأکید شده؛ منظور اکثریتی است که در غالب جوامع بشری عادت به تزئین افراطی دارند، گویی در میان زینت به وجود می‌آیند و پرورش می‌یابند.

و نیز بدون شک در میان زنان افرادی پیدا می‌شوند که از نظر قدرت منطقی و بیان بسیار قوی هستند، ولی نمی‌توان انکار کرد که اکثریت آنها به خاطر شرم و حیا در مقایسه با مردان به هنگام بحث و مخاصمه و جدال، قدرت کمتری دارند.

هدف بیان این حقیقت است که چگونه شما دختران را فرزند خدا می‌پندارید و پسران را از آن خود می‌شمردید؟

در آخرین آیه مورد بحث مطلب را باصراحت بیشتری مطرح کرده، می‌فرماید: «آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند» و دختران خدا معرّفی کردند «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا».

آری، آنها بندگان خدا هستند، سر بر فرمان او دارند و تسلیم اراده اویند، چنانکه در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره انبیاء نیز آمده است: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» «آنها [= فرشتگان] بندگان شایسته اویند - هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می‌کنند».

۱. «يُنْشَأُ» از ماده «نَشَأَ» به معنی ایجاد چیزی است و در اینجا به معنی تربیت شدن و پرورش یافتن است.

«جَلِيَّة» به معنی زینت و «خِصَام» بحث و مجادله و کشمکش بر سر چیزی است.

باید توجه داشت «عباد» هم جمع مذکر است و هم به موجوداتی که خارج از مذکر و مؤنث باشند، مانند فرشتگان، اطلاق می‌شود، همان‌گونه که در مورد خداوند ضمیرهای مفرد مذکر به کار می‌رود، در حالی که مافوق همه اینهاست.

قابل توجه اینکه در این جمله «عباد» به «الرَّحْمَن» اضافه شده، این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که غالب فرشتگان، مجریان رحمت خداوند و تدبیرکنندگان نظامات عالم هستی که سراسر رحمت است می‌باشند.

اما چرا این خرافه در میان عرب جاهلی پیدا شد و چرا هم اکنون رسوبات آن در مغزهای گروهی باقی مانده تا آنجا که فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می‌کنند، حتی وقتی به اصطلاح فرشته آزادی را مجسم می‌سازند در چهره زنی باقیافه و موهای فراوان ترسیم می‌کنند؟

این پندار ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد که فرشتگان از نظر مستورند و زنان نیز غالباً مستور بوده‌اند، حتی در مورد بعضی از مؤنث‌های مجازی در لغت عرب این معنی دیده می‌شود که خورشید را مؤنث مجازی می‌دانند و ماه را مذکر، زیرا قرص خورشید معمولاً در میان امواج نور خود پوشیده است و نگاه کردن به آن به آسانی ممکن نیست، ولی قرص ماه چنین نمی‌باشد.

یا اینکه لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آنها را همجنس زنان که نسبت به مردان موجودات لطیف‌تری هستند بدانند. و عجب اینکه بعد از این همه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی باز هنگامی که می‌خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند می‌گویند او یک فرشته است، ولی در مورد مردان کمتر این تعبیر به کار می‌رود. کلمه «فرشته» نیز نامی است که برای زنان انتخاب می‌کنند.

سپس به صورت استفهام انکاری در پاسخ آنها می‌فرماید: «آیا شاهد آفرینش آنها بوده‌اند و از طریق حضور خود به این امر پی برده‌اند؟» ﴿أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ﴾.

و در پایان آیه می‌افزاید: «گواهی آنان بر این عقیده بی‌اساس در نامه‌های اعمالشان نوشته می‌شود، و (از آن) بازخواست خواهند شد» ﴿سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾.

آنچه در آیات فوق خواندیم به صورت دیگری در سوره نحل، آیات ۵۷ تا ۵۹ آمده است، و ما در آنجا بحث‌های مشروحی پیرامون عقاید «عرب جاهلی» در مورد مسأله «وئاد» (زنده به گور کردن دختران) و اصولاً عقیده آنها پیرامون جنس زن و نیز نقش اسلام در احیا و شخصیت و ارزش مقام زن آورده‌ایم (ر.ک: ج ۲۱، ص ۳۷-۴۲).

به کدامین گناه کشته شدند؟

﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾

و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سوال شود: * به کدامین گناه کشته شدند؟! (سوره تکویر، آیات ۸ و ۹)

تفسیر:

سپس به سراغ هشتمین نشانه از حوادث رستاخیز رفته می‌فرماید: «و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سوال می‌شود» ﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ﴾. «به کدامین گناه کشته شدند»؟! ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾. «مَوْؤُودَةَ» از ماده «وَأَد» (بر وزن وعد) به معنی دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده.

بعضی گفته‌اند، ریشه آن، به معنی ثقل و سنگینی است، و چون این دختران را در گور دفن می‌کنند و خاک به روی آنها می‌ریزند، این تعبیر درباره آنها به کار رفته است. در بعضی از روایات در تفسیر این آیه توسعه داده شده، تا آنجا که شامل هر گونه قطع رحم، و یا قطع مودت اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود.

در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم: هنگامی که از تفسیر این آیه سوال شد فرمود: «مَنْ قُتِلَ فِي مَوَدَّتِنَا؛ منظور کسانی است که در طریق محبت و دوستی ما کشته می‌شوند».^۱

در حدیث دیگری آمده است: شاهد این سخن آیه قربی است: ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ «بگو: من هیچ پاداشی در برابر دعوت نبوت از شما نمی‌طلبم جز محبت اهل بیتم».^۲

البته ظاهر آیه همان تفسیر اول است، ولی ملاک و مفهوم آن قابل چنین توسعه‌ای می‌باشد.

۱ و ۲. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۳۲، ح ۷ و ۱۱.

نکته:

زنده به گور کردن دختران

از دردناک‌ترین و وحشیانه‌ترین پدیده‌های عصر جاهلیت عرب، پدیده «وَأَد» است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده.

گرچه بعضی معتقدند: این جنایت در همه قبائل عرب عمومیت نداشته، و تنها در قبیله «کنده» (یا بعضی از قبائل دیگر) بوده است، ولی مسلماً مسأله نادری نیز محسوب نمی‌شده، و گرنه قرآن با این تأکید و به‌طور مکرر، روی آن صحبت نمی‌کرد. به علاوه، این کار، به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن، قابل دقت و بررسی است.

مفسران گفته‌اند: در جاهلیت عرب، هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می‌رسید، همسرش حفره‌ای در زمین حفر می‌کرد و بالای آن می‌نشست، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره پرتاب می‌کرد، و اگر پسر بود، آن را نگاه می‌داشت، لذا، یکی از شعرای آنها در همین زمینه بالحن افتخار آمیزی می‌گوید:

سَمِّيَتْهَا إِذَا وُلِدَتْ تَمُوتُ وَ الْقَبْرِ صِهْرٌ ضَامِنٌ ذَمِيْتُ

«نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد تموت (یعنی می‌میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است: زنده می‌ماند) گذاشتم! و قبر، داماد من است که او را در بر گرفته و خاموش ساخته است»!^۱

عامل پیدایش این جنایت، امور مختلفی بوده است از جمله:

عدم ارزش زن، به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی.

مسأله فقر شدید که بر آن جامعه حاکم بوده، مخصوصاً با توجه به اینکه دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند، و در غارتگری‌ها شرکت نداشتند.

همچنین، این فکر که در جنگ‌های فراوان قبیله‌ای آن روز، ممکن بود دختران به اسارت در آیند، و به اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه لکه‌ننگی بر دامنه‌شان بنشیند، در این کار بی‌اثر نبود.

این عوامل چندگانه، دست به دست هم داد، و پدیده وحشتناک «وَأَد» و زنده به گور کردن دختران را به وجود آورده بود.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۴.

با نهایت تأسف، این مسأله به اشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می‌کند، در شکل آزادی سقط جنین که به صورت قانونی در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متمدن رواج یافته، اگر عرب جاهلی بعد از تولد، نوزادان را می‌کشت، انسان‌های متمدن عصر ما آن را در شکم مادر می‌کشند!

شرح بیشتری در این زمینه در ذیل آیه ۵۹ سوره نحل نوشتیم.

قابل توجه اینکه: قرآن مجید به قدری این مسأله را زشت و منفور شمرد، و با آن برخورد قاطع کرده است که: حتی رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشر نامه‌های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می‌شمرد، و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان‌ها و مخصوصاً انسان‌های بی‌گناه، همچنین ارزش جنس زن را از دیدگاه اسلام نشان می‌دهد.

نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است اینکه: قرآن نمی‌گوید از قاتلین سؤال می‌کنند، بلکه می‌گوید از این کودکان معصوم سؤال می‌شود که گناهشان چه بوده است که چنین بیرحمانه کشته شدند؟ گویی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند، به علاوه شهادت و گواهی این مقتولین به تنهایی کافی است (ر.ک: ج ۲۶، ص ۱۸۶-۱۸۹).

* * *

فصل دوم:

زن در دیگر اقوام

سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ

زن در طول تاریخ جریان پرماجرا و دردآلودی دارد که از مهم‌ترین مباحث جامعه‌شناسی روز به شمار می‌رود. به‌طور کلی دوران زندگی زن را به دو دوره می‌توان تقسیم کرد:

نخست دوران ماقبل تاریخ که امروز اطلاع صحیحی از وضع زن در آن دوره در دست نیست و شاید در آن دوران از حقوق طبیعی بیشتری برخوردار بوده است.

با شروع تاریخ بشر نوبت به دوره دوم رسید. در این دوره در بعضی از جوامع، زن به‌عنوان یک شخصیت غیر مستقل در حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شناخته می‌شد. این وضع در پاره‌ای از کشورها تا قرون اخیر ادامه داشت. این طرز تفکر درباره زن حتی در قانون مدنی به اصطلاح مترقی فرانسه هم دیده می‌شود که به‌عنوان نمونه به چند ماده از موادی که درباره روابط مالی زوجین سخن می‌گوید اشاره می‌شود:

از ماده ۲۱۵ و ۲۱۷ استفاده می‌شود که زن شوهردار نمی‌تواند بدون اجازه و امضای شوهر خود هیچ عمل حقوقی را انجام دهد و هرگونه معامله برای او محتاج به اذن شوهر است (البته در صورتی که شوهر نخواهد از قدرتش سوء استفاده کرده و بدون علت موجب از اجازه دادن امتناع ورزد).

طبق ماده ۱۲۴۲ شوهر حق دارد به‌تنهایی در داریی مشترک بین زن و مرد هرگونه تصرف که بخواهد بکند و اجازه زن هم لازم نیست (البته با این قید که هر معامله‌ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن لازم نیست).

و از این بالاتر در ماده ۱۴۲۸ حق اداره کلیه اموال اختصاصی زن هم به مرد محول

شده است (البته با این قید که در هرگونه معامله‌ای که از حدود اداره کردن خارج باشد، موافقت و امضای زن نیز لازم است).^۱

در محیط پیدایش اسلام - یعنی حجاز - نیز قبل از ظهور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با زن همان معاملهٔ انسان وابستهٔ غیر مستقل می‌شد. رفتار آنها به بشرهای نیمه وحشی شباهت بسیاری داشت، زیرا به وضع رسوا و ننگینی از زن بهره‌برداری می‌کردند. زن در آن محیط آن‌چنان بی‌اراده و بی‌اختیار بود که گاهی جهت ارتزاق صاحب خود، در معرض کرایه قرار می‌گرفت. محرومیت از تمدن و ابتلای به فقر، آنها را گرفتار خشونت عجیبی کرده بود که جنایت معروف «وَأْد» (زنده به گور کردن) را در مورد آنان مرتکب می‌شدند (ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵).

۱. حقوق زن در اسلام و اروپا.

بخش دوم:

تلاش قرآن برای احیای جایگاه زن

فصل اول:

زن در برابر مرد

گفتار اول: جایگاه انسانی زن در قرآن

مرحله نوین در زندگی زن

با ظهور اسلام و تعلیمات ویژه آن، زندگی زن وارد مرحله نوینی گردید که با دو مرحله گذشته بسیار فاصله داشت؛ در این دوره زن استقلال خود را یافت و از کلیه حقوق فردی و اجتماعی و انسانی برخوردار گردید. پایه تعلیمات اسلام در مورد زن همان است که در آیات مورد بحث می خوانیم: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾، یعنی زن همان اندازه که در اجتماع و وظایف دشواری دارد حقوق قابل توجهی نیز داراست. اسلام زن را مانند مرد برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار دانسته و او را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می بیند. بدین رو هر دو را در یک صف قرار داده و با خطاب های ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ مخاطب ساخته است.

برنامه های تربیتی و اخلاقی و علمی را برای آنها لازم کرده است و با آیاتی مثل: ﴿وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾^۱ و عده برخوردار شدن از سعادت کامل به هر دو جنس داده، و با آیاتی مانند ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲ می گوید: هر یک از زن و مرد می توانند با انجام دادن برنامه های اسلام و وظایف الهی، به تکامل معنوی و مادی برسند و به حیات پاکیزه و طیب که سراسر سعادت و نور است گام نهند. اسلام زن را مانند مرد به تمام معنی مستقل و آزاد می داند و قرآن با آیاتی نظیر ﴿كُلُّ

۱. سوره غافر، آیه ۴۰.

۲. سوره نحل، آیه ۹۷.

نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً»^۱ (یا) «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا»^۲ این آزادی را برای عموم افراد اعم از زن و مرد بیان می‌دارد و لذا در برنامه‌های مجازاتی هم می‌بینم در آیاتی مثل «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»^۳ و مانند آن، هر دو را به مجازات واحدی محکوم می‌کند.

از طرفی چون استقلال لازمه اراده و اختیار است، اسلام این استقلال را در کلیه حقوق اقتصادی می‌آورد و انواع و اقسام ارتباطات مالی را برای زن بلا مانع دانسته و او را مالک در آمد و سرمایه‌های خویش می‌شمارد. در آیه ۳۲ سوره نساء می‌خوانیم:

«لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ».

باتوجه به واژه «اكتساب» که برخلاف «کسب»، برای به دست آوردن مالی است که نتیجه‌اش متعلق به شخص به دست آورنده است،^۴ و نیز با در نظر گرفتن قانون کلی «النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ؛ همه مردم بر اموال خویش مسلط‌اند»^۵ به دست می‌آید چگونه اسلام به استقلال اقتصادی زن احترام گذارده و بین زن و مرد تفاوتی نگذاشته است.

خلاصه آنکه زن در اسلام یک رکن اساسی اجتماع به شمار می‌رود و هرگز نباید با او معامله‌ای یک موجود فاقد اراده و وابسته و نیازمند به قییم نمود (ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۷).

خلقت زن و مرد از گوهر واحد

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»

۱. سوره مدثر، آیه ۳۸.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۶؛ سوره جاثیه، آیه ۱۵.

۳. سوره نور، آیه ۲.

۴. ر.ک: مفردات راغب. البته این نکته در مواردی است که واژه «کسب» و «اكتساب» در برابر هم آمده باشد.

۵. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۷؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۹۹ و ص ۴۵۷، ح ۱۹۸؛ نهج الحق، ص ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۵۰۴؛ و در کتاب‌های فقهی به آن استدلال شده است.

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید همان کسی که (همه) شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که هرگاه چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید و (نیز) از (قطع رابطه با) خویشاوندان (پرهیز کنید) زیرا خداوند، مراقب شماست. (سوره نساء، آیه ۱)

تفسیر:

اکنون ببینیم منظور از «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» کیست؟ آیا منظور از «نفس واحد» یک فرد شخصی است یا یک واحد نوعی (یعنی جنس مذکر)؟

شکی نیست که ظاهر این تعبیر همان واحد شخصی را می‌رساند و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام «آدم»، پدر انسان‌های امروز معرفی کرده و تعبیر «بنی آدم» که در آیات فراوانی از قرآن وارد شده نیز اشاره به همین است؛ و احتمال اینکه منظور وحدت نوعی بوده باشد از ظاهر آیه بسیار دور است. در جمله بعد می‌فرماید: «همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد» ﴿وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾.

بعضی از مفسران از این تعبیر چنین فهمیده‌اند که همسر آدم «حوّا» از بدن آدم آفریده شده است و پاره‌ای از روایات غیر معتبر را که می‌گویند حوّا از یکی از دنده‌های آدم آفریده شده،^۱ شاهد بر آن گرفته‌اند.

در فصل دوم از «سفر تکوین» تورات نیز به این معنی تصریح شده است.^۲ ولی با توجه به سایر آیات قرآن هرگونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می‌شود و معلوم می‌شود منظور از آن این است که خداوند همسر او را از جنس او (بشر) آفرید.

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۰ و ج ۴، ص ۳۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۰ و ج ۴۶، ص ۳۵۲ و ج ۵۶، ص ۹۳.

۲. در سفر پیدایش، باب دوم، شماره‌های ۲۱ و ۲۲ می‌خوانیم: «و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جانش پر کرد * و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد».

در آیه ۲۱ سوره روم می‌خوانیم: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ «از نشانه‌های قدرت خدا این است که همسران شما را از جنس شما آفرید تا با آنان آرامش بیابید».

و در آیه ۷۲ سوره نحل می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾ «خداوند همسران شما را از جنس شما قرار داد».

روشن است که در این آیات می‌خوانیم: «همسرانتان را از شما قرار داد» معنی آن این است که از جنس شما قرار داد نه از اعضای بدن شما.

و طبق روایتی که از امام باقر علیه السلام در تفسیر عیاشی نقل شده، خلقت حوّا از یکی از دنده‌های آدم شدیداً تکذیب شده و تصریح گردیده که حوّا از باقیمانده خاک آدم آفریده شده است.^۱

سپس در جمله بعد می‌فرماید: «خداوند از آدم و همسرش، مردان و زنان فراوانی به وجود آورد» ﴿وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً﴾.

از این تعبیر استفاده می‌شود که تکثیر نسل فرزندان آدم تنها از طریق آدم و همسرش صورت گرفته و موجود ثالثی در آن دخالت نداشته است (ر.ک: ج ۳، ص ۳۱۳-۳۱۵).

نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

تحقیر و درهم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید متمدن‌ترین ملل آن زمان نیز زن شخصیتی ناچیز داشت و غالباً با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می‌شد، ولی مسلماً عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زنده‌تر و وحشتناک‌تری انجام می‌داد تا آنجا که اصلاً نسب را به مرد مربوط می‌دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگاهداری و پرورش جنین محسوب می‌کرد. چنانکه در شعر معروف جاهلی منعکس است:

بَنُونَا بَنُو أَبْنَانَا وَ بَنَاتُنَا
بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ:

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۷۹ و ج ۴، ص ۳۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۱۱۶ و ۲۲۰.

«فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند - و فرزندان دختران ما پسران مردان بیگانه اند».

این را نیز می‌دانیم که آنها برای زن حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات حد و مرزی قائل نمی‌شدند. به سادگی خوردن آب، ازدواج می‌کردند و به آسانی آنها را طلاق می‌دادند.

ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید. مخصوصاً تولد دختر را که ننگ می‌دانستند در احادیث اسلامی به‌عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد.

و خود پیامبر ﷺ آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا ع احترام می‌گذاشت که مردم تعجب می‌کردند. با تمام مقامی که داشت دست دخترش را می‌بوسید و هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می‌کرد دخترش فاطمه ع بود.

به عکس هنگامی که می‌خواست به سفر برود آخرین خانه‌ای را که خداحافظی می‌کرد باز خانه فاطمه ع بود.

در حدیثی می‌خوانیم به پیامبر ﷺ خبر دادند خدا به او دختری داده است، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد دید آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغزشان برچیده نشده) پیامبر ﷺ فوراً فرمود: «مَا لَكُمْ؟ رِيحَانَةٌ أَشْمُهَا وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ این چه حالتی است در شما می‌بینم؟ خداوند گلی به من داده آن را می‌بویم و اگر اندوه روزی او را می‌خورید، روزیش با خداست».^۱

در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «نِعَمَ الْوَالِدُ الْبِتَاتُ، مُلَطِّفَاتُ، مُجَهِّزَاتُ، مَوْنَسَاتُ، مُفْلِيَاتُ؛ چه فرزند خوبی است دختر، هم پرمحبت است، هم کمک‌کار، هم مونس است و هم پاک و پاک‌کننده».^۲

در حدیث دیگری که از پیامبر ﷺ رسیده می‌فرماید: «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۰۰.

تُحَفَّةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَحَامِلٍ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مَحَاوِيَجٍ وَلِيَبْدَأَ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ، فَإِنَّهُ مَنْ فَرَّحَ ابْنَتَهُ فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ؛ کسی که به بازار برود و تحفه‌ای برای خانواده بخرد، همچون کسی است که می‌خواهد به نیازمندان کمک کند (همان پادشاه را دارد) و هنگامی که می‌خواهد تحفه را تقسیم کند، نخست باید به دختر و بعد به پسر بدهد، زیرا هر کس دخترش را شاد و مسرور کند، چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد.^۱

در حقیقت این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی آنهاست.

گرچه در این زمینه سخن بسیار است و در ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد، ولی از این واقعیت نمی‌توان به آسانی گذشت که با نهایت تأسف هنوز در جوامع اسلامی آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد و کم نیستند خانواده‌هایی که از تولد پسر خوشحال و از به دنیا آمدن دختر ناراحت می‌شوند، یا لاقول تولد پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند.

البته ممکن است اوضاع خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با وضع زنان در جوامع کنونی یکی از علل این‌گونه عادات و رسوم غلط بوده باشد، ولی هر چه هست باید عموم مسلمانان راستین با این طرز فکر مبارزه کنند و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن را بسوزانند، چرا که اسلام نمی‌پسندد بعد از چهارده قرن، پیروانش به افکار جاهلی بازگردند. و این یک‌نوع جاهلیت ثانوی است.

حتی در جوامع غربی که تصور می‌کنند برای زن شخصیت و الایی قائلند در عمل می‌بینیم او را چنان تحقیر کرده‌اند که به صورت یک عروسک بی‌ارزش یا وسیله‌ای برای خاموش کردن آتش شهوت و یا ابزاری برای تبلیغ کالاهایشان درآمده است^۲ (ر.ک: ج ۱۱، ص ۳۰۳-۳۰۵).

۱. مکارم الاخلاق، ص ۲۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۱۴.

۲. جالب اینکه این بحث‌ها تصادفاً روز بیستم جمادی‌الثانی سنه ۱۴۰۱ که روز میلاد بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و روزی که از سوی جمهوری اسلامی روز زن نام گرفته نوشته شد.

گوهر مشترک

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ
أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ
اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾

او (همه) شما را از یک انسان آفرید، و همسرش را از جنس او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چارپایان آفرید؛ او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانه (پوسته شکم، رحم و کیسه جنین) آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می‌بخشد. این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه (از راه حق) منحرف می‌شوید؟! (سوره زمر، آیه ۶)

تفسیر:

همه شما را از نفس واحدی آفرید

باز در این آیات سخن از آیات عظمت آفرینش خداوند و بیان بخش دیگری از نعمت‌های گوناگون او در مورد انسان‌هاست. نخست از آفرینش انسان سخن می‌گوید، می‌فرماید: «خداوند همه شما را از شخص واحدی آفرید، سپس همسرش را از او خلق کرد» ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾. آفرینش همه انسان‌ها از نفس واحد اشاره به آفرینش آدم، جد نخستین ماست که این همه افراد بشر با تنوع خلقت، خلق و خوی متفاوت، و استعدادها و ذوق‌های مختلف، همه به یک ریشه بازمی‌گردند که آن «آدم» است. تعبیر «ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» در واقع اشاره به این است که خدا «آدم» را آفرید، سپس همسرش را از باقیمانده گِل او خلق کرد.^۱ روی این حساب، آفرینش «حوّا» بعد از آفرینش «آدم» بوده است و قبل از آفرینش فرزندان آدم.

۱. در حقیقت جمله فوق محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ خَلَقَهَا، ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا».

تعبیر «ثُمَّ» همیشه برای تأخیر زمانی نیست، بلکه گاهی برای تأخیر بیان می‌آید، مثلاً می‌گوییم: «کار امروز تو را دیدیم، سپس کار دیروزت را هم مشاهده کردیم»، در حالی که اعمال دیروز مسلماً قبل از اعمال امروز واقع شده، ولی توجه به آن در مرحله بعد بوده است.

و اینکه بعضی تعبیر فوق را اشاره به مسأله «عالم ذر» و آفرینش فرزندان «آدم» بعد از خلقت او و قبل از خلقت «حوّا» به صورت مورچگان دانسته‌اند، مطلب نادرستی است که در تفسیر و توضیح «عالم ذر» ذیل آیه ۱۷۲ سوره اعراف بیان کردیم. این نکته نیز گفتنی است که آفرینش همسر «آدم» از اجزای وجود خود آدم نبوده، بلکه از باقیمانده گِل او صورت گرفته است، چنانکه در روایات اسلامی به آن تصریح شده، و اما روایتی که می‌گوید: «حوّا» از آخرین دنده چپ آدم آفریده شده، سخن بی‌اساسی است که از برخی روایات اسرائیلی گرفته شده و هماهنگ با مطلبی است که در فصل دوم از سفر تکوین تورات تحریف یافته کنونی آمده، و از این گذشته، بر خلاف مشاهده و حس است، زیرا طبق این روایت یک دنده «آدم» برداشته و از آن «حوّا» را آفریده و لذا مردان یک دنده در طرف چپ کمتر دارند، در حالی که می‌دانیم هیچ تفاوتی میان تعداد دنده‌های مرد و زن وجود ندارد و این تفاوت یک افسانه بیش نیست (ر.ک: ج ۱۹، ص ۳۹۹-۴۰۱).

گفتار دوم: جایگاه معنوی و هدایت‌پذیری زن در قرآن

ارزش یکسان معنوی مرد و زن

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّمَّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ نَوَافِلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾

پروردگارشان، درخواست آنها را پذیرفت؛ (و فرمود:) من عمل هیچ‌کس از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر (و پیرویک آیین). لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آنها را در باغ‌های بهشتی، که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش‌ها نزد خداست. (آل عمران، آیه ۱۹۵)

شان نزول:

در آیات پیشین سخن درباره صاحبان عقل بود، در این آیه نتیجه اعمالشان را مورد توجه قرار می‌دهد. شروع آیه با «فاء تفریع» روشن‌ترین دلیل این پیوند است؛ با این حال در روایات و کلمات مفسران شأن نزول‌هایی برای آیه آمده است که البته منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است که: اُمّ سَلَمَه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: در قرآن از جهاد و هجرت و فداکاری مردان فراوان بحث شده، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟ آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت.^۱ همچنین نقل شده است: علیؑ هنگامی که با فواطم (فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر) از مکه به مدینه هجرت کرد، و امّ ایمن - یکی دیگر از زنان باایمان - در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید.^۲ همان طور که اشاره کردیم، وجود این شأن نزولها برای آیه فوق منافاتی با پیوند آن با آیات قبل ندارد همان طور که بین این دو شأن نزول نیز منافاتی نیست.

تفسیر:

نتیجه برنامه خردمندان

در پنج آیه گذشته فشرده‌ای از ایمان و برنامه‌های عملی و درخواست‌های صاحبان خرد و نیایش‌های آنها بیان شد، به دنبال آن در این آیه می‌فرماید: «خداوند درخواست آنان را پذیرفت» ﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾. تعبیر «رَبُّهُمْ» (پروردگارشان) حکایت از نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنان دارد.

آن‌گاه برای اینکه اشتباه نشود و ارتباط پیروزی و نجات آدمی با اعمال و کردار او قطع نگردد، بلافاصله می‌فرماید: «من هرگز عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را ضایع نمی‌کنم» ﴿أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ﴾.

در این جمله هم به اصل عمل اشاره شده و هم به عامل و کننده کار، تا معلوم شود محور اصلی پذیرش و استجاب دعا، اعمال صالح ناشی از ایمان است و درخواست‌هایی فوراً به اجابت می‌رسد که بدرقه آن عمل صالح بوده باشد. سپس برای اینکه تصور نشود این وعده الهی اختصاص به دسته معینی دارد، صریحاً می‌فرماید: «این عمل‌کننده خواه مرد باشد یا زن تفاوتی نمی‌کند» ﴿مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۳۰۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۶؛ امالی طوسی، ص ۴۷۱؛ تفسیر میزان، ج ۴، ص ۹۱.

زیرا همه شما در آفرینش به یکدیگر بستگی دارید «بعضی از شما از بعض دیگر تولد یافته‌اید» زنان از مردان و مردان از زنان ﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾.

جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» ممکن است اشاره به این باشد که شما همه پیروان یک آیین و طرفدار یک حقیقت هستید و با یکدیگر همکاری دارید، بنابراین دلیلی ندارد که خداوند در میان شما تبعیض قائل شود.

پس از آن نتیجه‌گیری می‌کند، می‌فرماید: «آنان که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند، در راه من آزار دیدند و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم» و تحمل این رنج‌ها را کفاره گناهانشان قرار می‌دهم تا به کلی از گناه پاک شوند ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾.

سپس می‌فرماید: علاوه بر اینها، «آنان را در باغ‌های بهشتی که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم» ﴿وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾. «این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش‌ها نزد پروردگار است» ﴿ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾.

اشاره به اینکه پاداش‌های الهی برای مردم این جهان به‌طور کامل قابل توصیف نیست؛ همین اندازه باید بدانند که از هر پاداشی بالاتر است.

از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که نخست باید در پرتو اعمال صالح از گناهان پاک شد، سپس وارد بساط قرب پروردگار و بهشت و نعمت‌های او گردید، زیرا در آغاز می‌فرماید: ﴿لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ سپس «وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ...». به عبارت دیگر، بهشت جای پاکان است و تا کسی پاک نشود در آن راه نخواهد یافت.

نکته:

ارزش معنوی مرد و زن

آیه فوق همانند آیات بسیار دیگر از قرآن مجید، زن و مرد را در پیشگاه خدا و در وصول به مقامات معنوی در شرایط مشابه یکسان می‌شمارد و هرگز اختلاف جنسیت و تفاوت ساختمان جسمانی و به دنبال آن پاره‌ای از تفاوت‌ها در مسئولیت‌های اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو از نظر به دست آوردن تکامل

انسانی نمی‌شمارد، بلکه هر دو را از این نظر کاملاً در یک سطح قرار می‌دهد، لذا آنها را با هم ذکر کرده است.

این موضوع درست به آن می‌ماند که از نظر انضباط اداری یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می‌کنند و دیگری را به عنوان معاون و یا عضو، رئیس باید توانایی بیشتر و یا تجربه و اطلاعات وسیع‌تری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت و سلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن مجید با صراحت می‌گوید: ﴿وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ «هر کس از مرد و زن عمل شایسته انجام دهد و ایمان داشته باشد، داخل بهشت خواهد شد و بدون حساب، روزی داده می‌شود»^۱ (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار می‌گردد).

و در آیه دیگر می‌خوانیم: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ «هر کس از مرد و زن، عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد به او حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم و پاداش آنها را طبق بهترین عمل آنها خواهیم داد»^۲.

این آیات و آیات دیگر در عصر و زمانی نازل گردید که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین شده و سرچشمه گناه و انحراف و مرگ می‌دانستند.

بسیاری از ملل پیشین حتی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست؛ بسیاری از یونانی‌ها زن را یک موجود پلید و از عمل شیطان می‌دانستند.

رومی‌ها و برخی از یونانی‌ها معتقد بودند که اصولاً زن دارای روح انسانی نیست و بنابراین روح انسانی منحصراً در اختیار مردان است.

جالب اینکه تا همین اواخر، علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می‌کردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ جاودان خواهد ماند یا نه؟

۱. سوره غافر، آیه ۴۰.

۲. سوره نحل، آیه ۹۷.

و پس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن برزخی است میان روح انسان و حیوان، جاویدان نیست به جز روح مریم.^۱ از اینجا روشن می‌شود اینکه پاره‌ای از افراد بی‌اطلاع گاهی اسلام را متهم می‌کنند که دین مردهاست نه زن‌ها، تا چه اندازه از حقیقت دورند. به طور کلی اگر در پاره‌ای از قوانین اسلام به خاطر تفاوت‌های جسمی و عاطفی که میان زن و مرد وجود دارد، تفاوت‌هایی از نظر مسؤولیت‌های اجتماعی دیده می‌شود، به هیچ وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی‌زند و از این لحاظ، زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای سعادت به طور یکسان به روی هر دو باز است، چنانکه در آیه مورد بحث خواندیم ﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾ «شما هم‌نوع و از جنس یکدیگرید» (ر.ک: ج ۳، ص ۲۸۴ - ۲۸۹).

خطاب یکسان به آدم و حوا

﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَا كُتُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكِينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾

وای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید؛ و از هر جا که خواستید، بخورید! اما به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود. * سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید،) هر دو فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند.» * و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم. * و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند،

۱. ر.ک: عذر تقصیر به پیشگاه محمد ﷺ و قرآن؛ حقوق زن در اسلام.

اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و برای پوشاندن خود، از برگ‌های (درختان) بهشتی جامه دوختند. و پروردگارش آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم، و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» (سوره اعراف، آیات ۱۹ - ۲۲)

تفسیر:

وسوسه‌های شیطانی در لباس‌های دلپذیر

این آیات فصل دیگری از سرگذشت آدم علیه السلام را بیان می‌کند، نخست می‌گوید: خداوند به آدم و همسرش (حوّا) فرمود: «ای آدم، تو و همسرت در بهشت ساکن شوید» ﴿وَايَا آدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ﴾.

از این جمله چنین استفاده می‌شود که آدم علیه السلام و حوّا در بدو خلقت در بهشت نبودند، سپس به سوی بهشت راهنمایی شدند، و همان‌طور که در سوره بقره ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم یادآور شدیم، قرائن نشان می‌دهد این بهشت، بهشت رستاخیز نبوده بلکه چنانکه در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده بهشت دنیا یعنی باغ سرسبز و خرّمی از باغ‌های این جهان بوده که انواع نعمت‌های پروردگار در آن فراهم بوده است.^۱

در این هنگام، نخستین تکلیف و امر و نهی پروردگار به این صورت صادر شد: «شما از هر نقطه‌ای و از هر درختی از درختان بهشت که می‌خواهید تناول کنید، اما به این درخت معین نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود» ﴿فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.

اما شیطان که بر اثر سجده نکردن رانده درگاه خدا شده بود و تصمیم قاطع داشت تا آنجا که می‌تواند از آدم علیه السلام و فرزندانش انتقام بگیرد و در فریب آنان بکوشد، و نیز به خوبی می‌دانست که خوردن از درخت ممنوع باعث رانده شدن از بهشت خواهد شد، در صدد وسوسه آنان برآمد و برای رسیدن به این مقصود، انواع دام‌ها را بر سر راه‌شان گسترده. لذا همان‌طور که قرآن می‌فرماید: «به وسوسه کردن آنان مشغول شد، تا لباس‌های اطاعت و بندگی خدا را از تنشان بیرون کند، و عورتشان را که پنهان بود آشکار سازد» ﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا﴾.

۱. ر.ک: ذیل آیه ۳۵ سوره بقره.

و برای رسیدن به این هدف، بهترین راه را این دید که از عشق و علاقه ذاتی انسان به تکامل و ترقی و زندگی جاویدان استفاده کند و هم عذری برای مخالفت فرمان خدا برای آنان بتراشد. از این رو نخست به آدم و همسرش «گفت: خداوند شما را از این درخت نهی نکرده جز اینکه اگر از آن بخورید یا فرشته خواهید شد و یا عمر جاویدان می یابید» ﴿وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾. و به این ترتیب، فرمان خدا را در نظرشان به گونه دیگری جلوه داد و این طور مجسم کرد که نه تنها خوردن از شجره ممنوعه زیانی ندارد، بلکه موجب عمر جاویدان و یا رسیدن به مقام و درجه فرشتگان خواهد شد.

شاهد این سخن جمله ای است که در سوره «طه» آیه ۱۲۰ از قول ابلیس می خوانیم که می گوید: ﴿يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾ «ای آدم، می خواهی تو را به زندگی جاویدان و فرمانروایی کهنگی ناپذیر راهنمایی کنم؟!»

در روایتی که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام و در عیون اخبار الرضا علیه السلام از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده چنین می خوانیم: «شیطان به آدم گفت: اگر شما از این درخت ممنوع بخورید، هر دو فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می مانید، وگرنه شما را از بهشت بیرون می کنند»^۱.

و در آیه بعد می افزاید: آدم با شنیدن این سخن در فکر فرو رفت، اما شیطان برای اینکه پنجه های و سوسه خود را بیشتر و محکم تر در جان آدم علیه السلام و حوا فرو برد، «سوگندهای شدیدی یاد کرد که من خیر خواه شما هستم» ﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِيقِنَ النَّاصِحِينَ﴾.

آدم که هنوز تجربه کافی در زندگی نداشت و گرفتار دام های شیطان و خدعه و دروغ و نیرنگ نشده بود و نمی توانست باور کند کسی این چنین قسم دروغی یاد کند و چنین دام هایی بر سر راه او بگذارد، سرانجام تسلیم فریب شیطان شد و با ریسمان پوسیده مکر و خدعه او برای به دست آوردن آب حیات و ملک جاویدان، به چاه و سوسه های ابلیس فرو رفت و نه تنها آب حیات به دست نیامد که

۱. نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۷۹؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۷۸ و ۱۶۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۶؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۲۶.

در گرداب نافرمانی خدا افتاد آن چنان که قرآن آن را در یک جمله خلاصه کرده، می‌فرماید: «به این ترتیب، شیطان آنها را فریب داد و با طناب خود آنها را در چاه فرو برد» ﴿فَدَلَّيْهُمَا بِغُرُورٍ﴾.^۱

با اینکه آدم می‌بایست با توجه به سوابق دشمنی شیطان و با علم و اطلاع از حکمت و رحمت و اسعه خدا و محبت و مهربانی او تمام وسوسه‌ها را نقش بر آب کرده تسلیم شیطان نشود، ولی هر چه بود واقع شد.

قرآن پس از آن می‌فرماید: «همین که آدم و همسرش از آن درخت ممنوع چشیدند، بلافاصله لباس هایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار گشت» ﴿فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتَا لَهُمَا سَوْآتُهُمَا﴾.

از جمله بالا به خوبی استفاده می‌شود که به مجرد چشیدن از میوه درخت ممنوع، این عاقبت شوم به سراغشان آمد، و در حقیقت از لباس بهشتی که لباس کرامت و احترام خدا بود برهنه شدند.

و نیز از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که آنها قبل از ارتکاب این خلاف برهنه نبودند، بلکه پوششی داشتند که در قرآن نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است. اما هر چه بوده، نشانه‌ای برای شخصیت آدم و حوا و احترام آنها محسوب می‌شده که با نافرمانی از اندامشان فرو ریخته است.

در حالی که تورات ساختگی می‌گوید: آدم و حوا در آن موقع کاملاً برهنه بودند ولی زشتی آن را درک نمی‌کردند، اما هنگامی که از درخت ممنوع که درخت دانش بود خوردند، چشم عقلشان باز شد، خود را برهنه دیدند و از زشتی این حالت آگاه شدند.^۲

آدمی که تورات معرفی می‌کند، در واقع آدم عليه السلام نبود بلکه به قدری از علم دور بود که حتی برهنگی خود را تشخیص نمی‌داد، ولی آدمی را که قرآن معرفی می‌کند نه تنها

۱. «دَلَّيْ» از تدلیه به معنی فرستادن دلو در چاه است که آن را به ریسمانی بسته و به تدریج در چاه پایین برند. و این در حقیقت کنایه لطیفی از این معنی است که شیطان با طناب مکر و فریب، آنها را از مقام والایشان فرود آورد و به چاهسار مشکلات و دوری از رحمت حق افکند.

۲. سفر پیدایش، فصل دوم و سوم.

از وضع خود باخبر بود بلکه از اسرار آفرینش (علم اسماء) نیز آگاهی داشت و معلّم فرشتگان محسوب می شد، و اگر شیطان توانست در او نفوذ کند نه به خاطر نادانی او بود بلکه از پاکی و صفای او سوء استفاده کرد.

شاهد این سخن آیه ۲۷ همین سوره است که می فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا»: «ای فرزندان آدم، شیطان شما را فریب ندهد آن چنان که پدر و مادر تان را از بهشت بیرون کرد، و لباس آنها را از تنشان جدا ساخت».

و اگر برخی از نویسندگان اسلامی نوشته اند آدم عليه السلام در آغاز برهنه بود، در واقع اشتباهی است آشکار که بر اثر نوشته های تورات پیدا شده است.

به هر حال، قرآن پس از آن می فرماید: «هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند، بلافاصله از برگ های درختان بهشتی برای پوشاندن اندام خود استفاده کردند» «وَ طَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ»^۱.

و سرانجام می فرماید: «و در این موقع خداوند به آنها ندا داد که: مگر من شما را از آن درخت نهی نکردم؟! مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شماست؟! چرا فرمان مرا به دست فراموشی سپردید و در این گرداب سقوط کردید؟! «وَ نَادَيْهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ».

از مقایسه تعبیر این آیه با نخستین آیه ای که به آدم عليه السلام و حوا اجازه سکونت در بهشت را می داد به خوبی استفاده می شود که آنها پس از این نافرمانی چه اندازه از مقام قرب پروردگار دور شدند و حتی از درختان بهشتی نیز فاصله گرفتند، زیرا در آیه قبل «هَذِهِ الشَّجَرَةُ» (این درخت) که برای اشاره نزدیک است به کار رفته و در این آیه هم جمله «نادی» (ندا داد) که برای خطاب از دور است آمده، و هم کلمه «تِلْكَ» که برای اشاره به دور است ذکر شده (ر.ک: ج ۶، ص ۱۴۳ - ۱۴۹).

۱. «يَخْصِفَانِ» از ماده خصف (بر وزن خشم) در اصل به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر و جمع نمودن است، سپس به دوختن کفش یا لباس و وصله کردن نیز گفته شده است، زیرا قطعات پراکنده را به یکدیگر منضم می کند.

توبه مشترک آدم و حوا

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ * قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾

گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، به یقین از زیانکاران خواهیم بود.» * فرمود: «(از مقام خویش،) فرود آید، در حالی که بعضی از شما نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود. شیطان دشمن شماست، و شما دشمن او. و برای شما در زمین، تا زمان معینی محلّ اقامت و وسیله بهره‌برداری خواهد بود.» * فرمود: «در آن [= زمین] زنده می‌شوید؛ و در آن می‌میرید؛ و (در رستخیز) شما را از آن بیرون می‌آورند.» (سوره اعراف، آیات ۲۳ - ۲۵)

تفسیر:

بازگشت آدم به سوی خدا

سرانجام هنگامی که آدم علیه السلام و حوا به نقشه شیطانی ابلیس واقف شدند و نتیجه کار خلاف خود را دیدند به فکر جبران گذشته افتادند و نخستین گام را اعتراف به ستم بر خویشتن در پیشگاه خدا قرار داده «گفتند: پروردگارا، ما به خویشتن ستم کردیم» ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾.

«و اگر ما را نیامرزی و رحمت خود را شامل حال ما نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» ﴿وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

برای توبه و بازگشت به سوی خدا و اصلاح مفاسد، نخستین گام این است که انسان از مرکب غرور و لجاجت پایین آید و به خطای خویش اعتراف کند؛ اعترافی سازنده و در مسیر تکامل.

جالب اینکه به قدری در توبه و تقاضای عفو ادب نشان می‌دهند که حتی نمی‌گویند خدایا ما را ببخش (إِغْفِرْ لَنَا)، بلکه می‌گویند: اگر ما را نبخشی از زیانکاران خواهیم بود.

بی تردید هر گناه و نافرمانی پروردگار ستم به خویشتن است، زیرا برنامه‌ها

و دستوره‌های او همه در مسیر خیر، سعادت و پیشرفت انسان است. بنابراین هر گونه مخالفت با آن مخالفت با تکامل خویشتن و سبب عقب ماندگی و سقوط خواهد بود و آدم علیه السلام و حوا نیز اگرچه گناه نکردند، همین ترک اولی آنها را از مقام والایشان فرود آورد.

گرچه توبه خالصانه آدم علیه السلام و همسرش در پیشگاه خدا پذیرفته شد و همان طور که در سوره بقره آیه ۳۷ می خوانیم: ﴿فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ «خداوند توبه آنها را پذیرفت» ولی به هر حال اثر وضعی آن عمل دامانشان را گرفت و دستور خارج شدن از بهشت به آنها داده شد، «فرمود: فرود آید در حالی که شما با یکدیگر (انسان و شیطان) دشمن خواهید بود» ﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾.

«وزمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره گیری شما خواهد بود» ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾.

و «نیز به آنها گوشزد کرد که: هم در زمین زندگی می کنید و هم در آن می میرید، و از آن برای حساب در روز رستاخیز برانگیخته خواهید شد» ﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾.

ظاهر این است که مخاطب در آیه «قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» آدم و حوا و شیطان همگی هستند، ولی در آیه بعد بعید نیست مخاطب تنها آدم و حوا باشند زیرا آنها هستند که از زمین برانگیخته می شوند (ر.ک: ج ۶، ص ۱۵۷ - ۱۵۹).

حیات طیبه در انتظار زن و مرد مؤمن

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاتًا طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم؛ و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد. (سوره نحل، آیه ۹۷)

تفسیر:

اکنون به صورت یک قانون کلی، نتیجه اعمال صالح همراه با ایمان را از هر کس

و به هر صورت تحقق یابد، در این دنیا و جهان دیگر بیان می‌کند، می‌گوید: «هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم؛ و پاداش آنان را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند خواهیم داد» ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

و به این ترتیب، معیار تنها ایمان و اعمال صالح زاینده آن است و دیگر هیچ قید و شرطی، نه از نظر سن و سال، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیت و نه از نظر پایه و رتبه اجتماعی در کار نیست.

و نتیجه این عمل صالح مولود ایمان، در این جهان حیات طیبه است یعنی تحقق جامعه‌ای قرین با آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، دوستی، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود، و از نابسامانی‌ها و درد و رنج‌هایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هوی پرستی و انحصار طلبی به وجود می‌آید و آسمان زندگی را تیره و تار می‌سازد در امان است، این از یک سو.

از سوی دیگر، خدا آنها را مطابق بهترین اعمالشان پاداش خواهد داد که تفسیر آن در آیات قبل گذشت.

برابری مرد و زن

بی‌شک زن و مرد تفاوت‌هایی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل، در احراز پست‌های اجتماعی متفاوتند. هر کاری از کسی ساخته است ولی هیچ‌یک از اینها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آنها یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست و از این نظر هر دو کاملاً برابرند؛ به همین دلیل، معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آنها حکومت می‌کند یک معیار بیش نیست و آن ایمان است، عمل صالح و تقوا که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است.

آیات فوق با صراحت این حقیقت را بیان کرده و دهان بسپوده گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن، تردید داشتند، یا برای او مقامی پایین‌تر از مقام انسانی مرد قائل بودند می‌بندد.

ضمناً منطق اسلام را در این مسئله مهم اجتماعی آشکار می‌سازد و ثابت می‌کند که

بر خلاف پندار کوتاه‌فکران، اسلام دین مردانه نیست؛ به همان مقدار که به مردان تعلق دارد، به زنان نیز تعلق دارد.

این هر دو جنس در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده - که از انگیزه‌های ایمانی مدد گیرد - هر دو به یکسان دارای «حیات طیبه» خواهند بود و هر دو از پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره‌مند می‌شوند و موقعیت اجتماعی آنها نیز همانند خواهد بود، مگر اینکه از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد (ر.ک: ج ۱۱، ص ۴۲۲ - ۴۲۵).

صفات مشترک معنوی زن و مرد و پاداش آنان

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ
فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً
وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾

به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان مطیع (فرمان خدا) و زنان مطیع (فرمان خدا)، مردان راستگو و زنان راستگو، و مردان صابر و شکیبیا و زنان صابر و شکیبیا، مردان باخشوع و زنان باخشوع، مردان انفاق‌کننده و زنان انفاق‌کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که (بسیار خدا را) یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آموزش و پاداشی عظیم فراهم ساخته است. (سوره احزاب، آیه ۳۵)

شان نزول:

جمعی از مفسران گفته‌اند: هنگامی که اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب با شوهرش از حبشه بازگشت، به دیدن همسران پیامبر ﷺ آمد. یکی از نخستین پرسش‌هایی که مطرح کرد این بود که آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها در پاسخ گفتند: نه.

اسماء خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، جنس زن گرفتار خسران و زیان است. پیامبر ﷺ فرمود: چرا؟
عرض کرد: به خاطر اینکه در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است.

اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب و منزلت یکسانند، مهم آن است که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی واجد فضیلت باشند).

تفسیر:

شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام

به دنبال بحث‌هایی که درباره وظایف همسران پیامبر ﷺ در آیات گذشته ذکر شد، در آیه مورد بحث سخنی جامع و پرمحتوا درباره همه زنان و مردان و صفات برجسته آنها بیان شده است و ضمن برشمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان، پاداش عظیم آنها را در پایان آیه برشمرده است.
بخشی از این اوصاف دهگانه از مراحل ایمان سخن می‌گوید (اقرار به زبان، تصدیق به قلب و جان، عمل به ارکان).

بخش دیگر پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل سرنوشت‌ساز در زندگی و اخلاق انسان‌هاست بحث می‌کند.
و در بخش دیگری از مسأله حمایت از محرومان و ایستادگی در برابر حوادث سخت و سنگین، یعنی صبر که ریشه ایمان است و سرانجام از عامل تداوم این صفات، یعنی ذکر پروردگار سخن به میان می‌آورد.

می‌گوید: «مردان مسلمان و زنان مسلمان» ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ﴾.

«و مردان مؤمن و زنان مؤمن» ﴿وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾.

«و مردانی که مطیع فرمان خدا هستند و زنانی که از فرمان حق اطاعت می‌کنند»

﴿وَالْقَائِتِينَ وَالْقَائِتَاتِ﴾.

گرچه بعضی از مفسران، اسلام و ایمان را در آیه فوق به یک معنی گرفته‌اند، این تکرار نشان می‌دهد که منظور از آنها دو چیز متفاوت است و اشاره به همان مطلبی

است که در آیه ۱۴ سوره حجرات آمده: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» «اعراب گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، بگو: هنوز ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم، و ایمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نکرده است».

اشاره به اینکه «اسلام» همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمین قرار می‌دهد و مشمول احکام آنها می‌کند، ولی «ایمان» تصدیق به قلب و دل است.

در روایات اسلامی نیز به همین تفاوت اشاره شده است.

در روایتی می‌خوانیم که یکی از یاران امام صادق علیه السلام درباره «اسلام» و «ایمان» از آن حضرت پرسید که آیا اینها با هم مختلف‌اند؟ امام در پاسخ فرمود: آری ایمان با اسلام همراه است، اما اسلام ممکن است همراه ایمان نباشد.

او توضیح بیشتر خواست امام علیه السلام فرمود: «الإسلامُ شهادةٌ أن لا إلهَ إلا اللهُ والتَّصديقُ برسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله به حَقِّتِ الدِّمَاءِ، وَ عَلَيْهِ جَرَّتِ الْمَنَاحِحُ وَالْمَوَارِيثُ، وَعَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ، وَالْإِيمَانُ الْهُدَى وَ مَا يَثْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ، وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ؛ اسلام شهادت به توحید و تصدیق به رسالت پیامبر است، هر کس اقرار به این دو کند جانش (در پناه حکومت اسلامی) محفوظ خواهد بود، و از دواج مسلمانان با او جایز و می‌تواند از مسلمین ارث ببرد، و گروهی از مردم مشمول همین ظاهر اسلام هستند، اما ایمان نور هدایت و حقیقتی است که در دل از وصف اسلام جای می‌گیرد و اعمالی است که به دنبال آن می‌آید»^۱.

«قانت» از ماده «قنوت» چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم، به معنی اطاعت توأم با خضوع است، اطاعتی که از ایمان و اعتقاد سرزند، و این اشاره به جنبه‌های عملی و آثار ایمان است.

سپس به یکی دیگر از مهم‌ترین صفات مؤمنان راستین یعنی حفظ زبان پرداخته، می‌گوید: «و مردان راستگو و زنان راستگو» «وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ».

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان اوست: «لا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ امْرِءٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى

يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان انسان به درستی نمی‌گراید تا قلبش درست شود، و قلبش درست نمی‌شود تا زبانش درست شود»^۱.

و از آنجا که ریشه ایمان، صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات است و نقش آن در معنویات انسان همچون نقش سر است در برابر تن، پنجمین وصف آنها را این‌گونه بازگو می‌کند: «و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا» ﴿وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ﴾. از طرفی می‌دانیم که یکی از بدترین آفات اخلاقی، کبر و غرور و حبّ جاه است و نقطه مقابل آن خشوع، از این رو در ششمین وصف می‌فرماید: «و مردان باخشوع و زنان باخشوع» ﴿وَالخَاشِعِينَ وَالخَاشِعَاتِ﴾.

گذشته از حبّ جاه، حبّ مال نیز آفت بزرگی است و اسارت در چنگال آن اسارتی است دردناک، و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمندان است، لذا در هفتمین وصف می‌گوید: «و مردان انفاق‌گر و زنان انفاق‌کننده» ﴿وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ﴾.

گفتم سه چیز است که اگر انسان از شرّ آن در امان بماند از بسیاری از شرور و آفات اخلاقی در امان است: زبان و شکم و شهوت جنسی. به قسمت اول در چهارمین وصف اشاره شد، اما به قسمت دوم و سوم در هشتمین و نهمین وصف مؤمنان راستین اشاره کرده، می‌گوید: «و مردانی که روزه می‌دارند و زنانی که روزه می‌دارند» ﴿وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ﴾.

«و مردانی که دامان خود را از آلودگی به بی‌عفتی حفظ می‌کنند، و زنانی که عقیف و پاکند» ﴿وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ﴾.

سرانجام به دهمین و آخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین به آن بستگی دارد پرداخته می‌گوید: «و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند، و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند» ﴿وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ﴾.

آری، آنها با یاد خدا در هر حال و در هر شرایط، پرده‌های غفلت و بی‌خبری را از قلب خود کنار می‌زنند، و سوسه‌ها و همزات شیاطین را دور می‌سازند و اگر لغزشی از آنان سر زده فوراً در مقام جبران برمی‌آیند تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند. در اینکه منظور از «ذکر کثیر» چیست، در روایات اسلامی و کلمات مفسران

۱. محجة البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۳.

تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهراً همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع این کلمه شامل همه آنها می‌شود.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِذَا أَيْقَطَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ مِنَ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى، كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ؛ هُنَّ كَمَا أَنَّ مَرْدَ هَمْسَرِش رَا شَبَانَگَه بیدار کند و هر دو وضو بگیرند و نماز (شب) بخوانند از مردان و زنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می‌کنند».^۱

و در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «هر کس تسبیح فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را در شب بگوید مشمول این آیه است».^۲

برخی مفسران گفته‌اند: «ذکر کثیر» آن است که در حال قیام و قعود و هنگامی که به بستر می‌رود یاد خدا کند.

اما به هر حال، ذکر نشانه فکر است و فکر مقدمه عمل، هدف هرگز ذکر خالی از فکر و عمل نیست.

در پایان آیه پاداش بزرگ این گروه از مردان و زنانی را که دارای ویژگی‌های دهگانه فوق هستند چنین بیان می‌کند: «خداوند برای آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است» ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً﴾.

نخست با آب مغفرت گناهان آنها را که موجب آلودگی روح و جان آنهاست می‌شوید، سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی‌داند در اختیارشان می‌نهد. در واقع یکی از این دو جنبه نفی ناملایمات دارد و دیگری جلب ملایمات.

تعبیر «أَجْراً» خود دلیل بر عظمت آن است، و توصیف آن با وصف «عظیم» تأکیدی بر این عظمت است، و مطلق بودن این عظمت دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن. بدیهی است چیزی را که خداوند بزرگ، بزرگ بشمرد فوق العاده عظمت دارد. این نکته نیز قابل توجه است که جمله «أَعَدَّ» (آماده کرده است) با فعل ماضی، بیانی است برای قطعی بودن این پاداش و عدم وجود تخلف، یا اشاره به اینکه بهشت و نعمت‌هایش از هم‌اکنون برای مؤمنان آماده است.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۸، و تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۸.

نکته:**مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا**

گاه برخی چنین تصوّر می‌کنند که اسلام کفّه سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده و زنان در برنامه اسلام چندان جایی ندارند. شاید منشأ اشتباه آنها پاره‌ای از تفاوت‌های حقوقی است که هر کدام دلیل و فلسفه خاصی دارد.

ولی بدون شک قطع نظر از این‌گونه تفاوت‌ها که ارتباط با موقعیت اجتماعی و شرایط طبیعی آنها دارد هیچ‌گونه فرقی از نظر جنبه‌های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه‌های اسلام وجود ندارد.

آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگی‌های مؤمنان و اساسی‌ترین مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی، زن و مرد را در کنار یکدیگر همچون دو کفّه یک ترازو قرار می‌دهد و برای هر دو پاداشی یکسان، بدون کمترین تفاوت قائل می‌شود.

به تعبیری دیگر تفاوت جسمی مرد و زن را همچون تفاوت روحی آنها نمی‌توان انکار کرد، و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پوی‌آمدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می‌کند، ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را - همچون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین - زیر سؤال نمی‌برد که آیا زن واقعاً انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه؟ نه تنها زیر سؤال نمی‌برد بلکه هیچ‌گونه تفاوتی از نظر روح انسانی در میان این دو قائل نیست، لذا در سوره نحل آیه ۹۷ می‌خوانیم: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ» «هر کس عمل صالح کند، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، ما او را زنده می‌کنیم و حیات پاکیزه‌ای به او می‌بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می‌داده می‌دهیم».

اسلام برای زن همان استقلال اقتصادی را قائل شده که برای مرد (برخلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته و حتی امروز که برای زن مطلقاً استقلال اقتصادی قائل نیستند).

به همین دلیل در «علم رجال» اسلامی به بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی

که در صف روات و فقها بودند برخورد می‌کنیم که از آنها به عنوان شخصیت‌هایی فراموش ناشدنی یاد کرده است.

اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام بازگردیم و وضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند، و حتی گاهی حق حیات برای آنها قائل نمی‌شدند و پس از تولد آنها را زنده به گور می‌کردند، و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلااراده‌ای در دست گروهی از انسان‌نماهای مدعی تمدن درآمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده، و چه حق عظیمی بر آنها دارد^۱ (ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۳۰ - ۳۳۷).

پاداش و کیفر مشترک زن و مرد

﴿لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا * وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾

هدف (دیگر از آن پیروزی آشکار) این بود که مردان و زنان باایمان (به سبب فداکاری‌هایشان) را در باغ‌هایی (از بهشت) وارد کند که نه‌رها از زیر درختانش جاری است، در حالی که جاودانه در آن می‌مانند، و تا گناهانشان را ببخشد، و این نزد خدا پیروزی و رستگاری بزرگی است. * و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان فرو می‌آید. خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده؛ و چه بد سرانجامی است! (سوره فتح، آیات ۵ و ۶)

تفسیر:

نتیجه دیگر فتح‌المبین

جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند هنگامی که بشارت فتح‌المبین،

۱. بحث دیگری در این زمینه در ذیل آیه ۲۲۸ سوره بقره و نیز در ذیل آیه ۹۷ سوره نحل داشتیم.

اتمام نعمت، هدایت و نصرت به پیامبر اسلام ﷺ در آیات نخستین این سوره داده شد، برخی مسلمانان که از حوادث حدیبیه دلتنگ و نگران بودند عرض کردند: «هَيِّئْ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكَ مَاذَا يَفْعَلُ بِكَ، فَمَاذَا يَفْعَلُ بِنَا؟ فَنَزَلَتْ: لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...: گوارا باد بر تو این همه مواهب الهی ای رسول خدا! خداوند آنچه را به تو داده و می دهد بیان کرده، به ما چه خواهد داد؟ در اینجا نخستین آیه مورد بحث نازل شد و به مؤمنان بشارت داد که برای آنها نیز پاداش های بزرگی فراهم شده است»^۱

به هر حال این آیات همچنان در ارتباط با صلح حدیبیه و بازتاب های مختلف آن در افکار مردم و نتایج پربار آن سخن می گوید و سرنوشت هر گروه را در این بوته آزمایش بزرگ مشخص می سازد.

نخست می فرماید: «هدف دیگر از این فتح عظیم آن بود که مردان و زنان باایمان را در باغ هایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است» ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾.

«جاودانه در آن می مانند»، و این نعمت بزرگ هرگز از آنان سلب نمی شود

﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾.

علاوه بر این، هدف این بوده: «سَيِّئَاتِ أَعْمَالِهَا را بپوشاند» و مورد عفوشان قرار دهد ﴿وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾.

«و این نزد خدا پیروزی بزرگی است» ﴿وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا﴾.^۲

به این ترتیب، خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی داشت: بهشت جاویدان با تمام نعمت هایش و عفو و گذشت از لغزش های آنها، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید و مجموعه این سه نعمت، فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند.

۱. تفسیر مراغی، ج ۲۶، ص ۸۵ و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۲۶ و تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۸۶.

۲. مطابق این بیان، جمله «لِيُدْخِلَ» و همچنین «يُعَذِّبُ» که در آیه بعد می آید، عطف بر جمله «لِيُعْفِرَ» است. گروهی از مفسران، از جمله شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان، و ابوالفتوح رازی در تفسیرش، همین معنی را برگزیده اند، در حالی که گروه دیگری آن را عطف بر «لِيَزِدُوا إِيْمَانًا» دانسته اند، ولی نه با شأن نزول فوق هماهنگ است و نه با مسأله مجازات کفار.

کلمه «فوز» که در قرآن مجید معمولاً با وصف «عظیم» ذکر شده و گاهی نیز همراه با «مبین» و «کبیر» آمده، بنا به گفتهٔ راغب در مفردات، به معنی پیروزی و نیل به خیرات توأم با سلامت است و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد، هر چند با از دست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد.

طبق روایات معروفی، امیر مؤمنان علی علیه السلام آن گاه که فرق مبارکش در محراب عبادت با شمشیر جنایتکار روزگار عبدالرحمن بن ملجم شکافته شد، صدا زد: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ: سوگند به خدای کعبه، پیروز شدم» و سعادت نامهٔ من با خون سرم امضا شد.

آری، گاهی امتحانات پروردگار آن چنان سخت و طاقت فرساست که ایمان‌های سست را از بیخ و بن برمی‌کند و قلب‌ها را واژگون می‌کند. تنها مؤمنان راستین که از نعمت سکینه و آرامش بهره‌مندند مقاومت می‌کنند و از پی آمدهای آن در قیامت نیز بهره‌مند خواهند بود، و این راستی فوز عظیمی است.

ولی در برابر این گروه، گروهی از منافقان و مشرکان بی‌ایمان بودند که در آیهٔ بعد سرنوشتشان این گونه ترسیم شده: «هدف دیگر این است که خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را مجازات کند» ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ﴾.

«همانان که به خدا گمان بد می‌برند» ﴿الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ﴾.

آری، منافقان به هنگام حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت، چنانکه در آیهٔ ۱۲ همین سوره می‌خوانیم: ﴿بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا﴾.

و مشرکان نیز گمان داشتند که محمد صلی الله علیه و آله با این یاران اندک و نداشتن اسلحهٔ کافی، سالم به مدینه باز نخواهد گشت و ستارهٔ اسلام به زودی افول می‌کند.

سپس به توضیح این عذاب و مجازات پرداخته و تحت چهار عنوان آن را شرح می‌دهد می‌گوید: «حوادث و پیش آمدهای سوء تنها بر این گروه نازل می‌شود» ﴿عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾.^۱

۱. «سوء» (بر وزن نوع) به گفتهٔ صحاح اللغة معنای مصدری دارد و «سوء» (بر وزن کور) معنای اسم مصدر، ولی به گفتهٔ کشاف هر دو به یک معنی است.

«دائِرَة» در لغت به معنی حادثه و رویدادی است که برای انسان پیش می‌آید، اعم از خوب و بد، ولی در اینجا با ذکر کلمه «سوء»، منظور حوادث نامطلوب است. دیگر اینکه «خداوند بر آنها غضب کرده» ﴿وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾. و نیز «خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته» ﴿وَلَعَنَهُمْ﴾. و بالاخره «جهنم را برای آنها از هم‌اکنون فراهم ساخته، و چه بد سرانجامی است» ﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾.^۱

جالب توجه اینکه در صحنه حدیبیه غالباً مردان مسلمان بودند و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک، ولی در آیات مورد بحث قرآن، زنان و مردان را در آن فوز عظیم و این عذاب الیم مشترک شمرده، این به خاطر آن است که مردان باایمان که در میدان نبرد حاضر می‌شوند بدون پشتیبانی زنان باایمان و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق به اهداف خود نایل نمی‌شوند.

اصولاً اسلام دین مردان نیست که شخصیت زنان را نادیده بگیرد، لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می‌دهد آنها را صریحاً مطرح می‌کند، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسان‌هاست (ر.ک: ج: ۲۲، ص ۴۲ - ۴۶).

پاداش مشترک مردان و زنان مؤمن

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُتَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ * فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾

۱. «مصیر» به معنی حالات مختلفی است که انسان به یکی بعد از دیگری می‌رسد.

این پاداش) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می‌نگری که نورشان پیش‌رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند (و به آنها می‌گویند): بشارت باد بر شما امروز به باغ‌های بهشتی که نهرها از پای درختان آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند. و این همان رستگاری بزرگ است. * همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم.» به آنها گفته می‌شود: «به پشت سر خود بازگردید و نوری به دست آورید.» در این هنگام دیواری میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و از طرف برونش عذاب. * آنها بهشتیان را صدا می‌زنند: «مگر ما با شما نبودیم؟!» می‌گویند: «آری، ولی شما خود را به گمراهی افکندید و انتظار (نابودی حق را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد. * پس امروز نه از شما فدیهای پذیرفته می‌شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان شایسته شماست؛ و چه بد سرانجامی است!». (سوره حدید، آیات ۱۲-۱۵)

تفسیر:

بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم

از آنجاکه در آخرین آیه از آیات گذشته خداوند انفاق‌کنندگان را به اجر کریم نوید داد، در آیات مورد بحث مشخص می‌کند که این اجر کریم ارزشمند و باعظمت در چه روزی است.

می‌فرماید: «این در همان روزی است که مردان و زنان باایمان را می‌نگری که نورشان در پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند» ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾.

گرچه مخاطب در اینجا پیامبر ﷺ است، مسلماً دیگران هم این صحنه را می‌بینند، ولی چون شناسایی مؤمنان برای پیامبر ﷺ لازم است تا آنها را مورد تفقد بیشتری قرار دهد، با این نشانه آنها را به خوبی می‌شناسد.

گرچه مفسران در مورد این «نور»، احتمالات متعددی داده‌اند ولی روشن است که منظور از آن تجسم نور ایمان است، چون تعبیر به «نورُهُم» (نور مردان و زنان باایمان) شده است و جای تعجب نیست، چرا که در آن روز عقاید و اعمال انسان‌ها تجسم

می‌یابد، ایمان که همان نور هدایت است به صورت روشنایی و نور ظاهری، و کفر که تاریکی مطلق است به صورت ظلمت ظاهری مجسم می‌شود.

و لذا در آیه ۸ سوره تحریم می‌خوانیم: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ «در آن روز که خداوند پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی‌کند، نورشان پیش روی آنها حرکت می‌کند».

در آیات دیگر قرآن نیز آمده است: خداوند «مؤمنان را از ظلمت به سوی نور هدایت می‌کند».

تعبیر «يسعى» (از ماده «سعی» به معنی حرکت سریع)، دلیل بر این است که خود مؤمنان نیز با سرعت راه محشر را به سوی بهشت و کانون سعادت جاویدان می‌پیمایند، چرا که حرکت سریع نور آنها جدا از حرکت سریع خودشان نیست.

قابل توجه اینکه تنها سخن از دو نور در میان آمده (نوری که پیشاپیش روی مؤمنان در حرکت است و نوری که از طرف راست) این تعبیر ممکن است اشاره به دو گروه مختلف از مؤمنان باشد، «گروه مقربان» که صورتی نورانی دارند و نورشان پیشاپیش آنها حرکت می‌کند و «اصحاب یمین» که نور آنها در سمت راستشان است، زیرا نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود و نور از آن برمی‌خیزد. این احتمال نیز وجود دارد که هر دو اشاره به یک گروه است و نور یمین کنایه از نوری است که از اعمال نیک آنها برمی‌خیزد و تمام اطراف آنها را روشن می‌سازد.

به هر حال این نور راهنمای آنها به سوی بهشت برین است و در پرتو آن راه بهشت را به سرعت می‌پیمایند.

از سوی دیگر بدون شک این نور الهی چون از ایمان و عمل صالح برمی‌خیزد با تفاوت مراتب ایمان و عمل صالح مردم متفاوت است. آنها که ایمانی قوی‌تر دارند نورشان فاصله زیادی را روشن می‌سازد و آنها که مرتبه ضعیف‌تری دارند از نور کمتری برخوردارند، تا آنجا که نور بعضی تنها نوک انگشتان پایشان را روشن می‌سازد، چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث اشاره شده است: ﴿يُقَسِّمُ النُّورَ بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ قَدْرِ إِيمَانِهِمْ﴾: در روز قیامت نور در میان مردم به اندازه ایمانشان تقسیم می‌شود.^۱

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۱، ح ۶۰.

اینجاست که به احترام آنها این ندا از فرشتگان برمی خیزد: «بشارت باد بر شما امروز به باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است» ﴿بُشِّرِكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾.

«جاودانه در آن خواهید ماند و این پیروزی و رستگاری بزرگی است» ﴿خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

اما منافقان که در تاریکی و حشمتناک کفر و نفاق و گناه قرار گرفته‌اند در این هنگام فریادشان بلند می‌شود و ملتسمانه از مؤمنان تقاضای نور می‌کنند، اما چیزی جز جواب منفی نمی‌شنوند، چنانکه در آیه بعد می‌گوید: «روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: نظری بر ما بیفکنید تا از نور شما شعله‌ای برگیریم» ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ﴾.^۱

«اقتباس» در اصل از ماده «قبس» به معنی گرفتن شعله‌ای از آتش است، سپس به نمونه‌گیری‌های دیگر نیز اطلاق شده.

منظور از جمله «انظرونا» این است که به ما نگاه کنید تا از نور صورت شما بهره‌گیری و راه خود را پیدا کنیم، یا اینکه نظر لطف و محبتی به ما بیفکنید و سهمی از نور خود را به ما دهید. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «انظرونا» انتظار کشیدن باشد، یعنی کمی مهلت دهید تا ما هم به شما برسیم و در پرتو نورتان راه را پیدا کنیم. اما به هر حال، «پاسخی که به آنها گفته می‌شود این است که به پشت سر خود برگردید و کسب نور کنید» ﴿قِيلَ اذْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾.

اینجا جای تحصیل نور نیست می‌بایست آن را از دنیایی که پشت سر گذاشتید، از طریق ایمان و عمل صالح به دست می‌آوردید، اما دیگر گذشته و دیر شده است.

«در این هنگام ناگهان دیواری در میان این دو گروه زده می‌شود که دری دارد» ﴿فَصْرَبَ بَيْنَهُمْ بُرُورًا لَهُ بَابٌ﴾.

۱. «انظرونا»، از ماده «نظر»، در اصل به معنی اندیشه یا نگاه کردن برای مشاهده یا درک چیزی است و گاه نیز به معنی تأمل و جست‌وجو می‌آید. هرگاه با «الی» متعدی شود به معنی افکندن چشم به سوی چیزی است و هرگاه با «فی» متعدی شود به معنی تأمل و تدبیر است و هنگامی که بدون حرف جر متعدی شود و بگوییم: «نظرته و انظرته و انتظرته» به معنی تأخیر انداختن و یا انتظار کشیدن است (اقتباس از مفردات راغب).

ولی دو طرف این دیوار عظیم، یا این در، کاملاً با هم متفاوت است: «درونش رحمت است و بیرونش عذاب» ﴿بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾.

«سور» در لغت به معنی دیواری است که در گذشته برای حفاظت دور شهرها می کشیدند و در فارسی از آن تعبیر به «بارو» می شود و در فواصل مختلف نیز برج هایی برای محافظان و نگهبانان داشت، لذا مجموعاً تعبیر به «برج و بارو» می کردند.

قابل توجه اینکه می گوید: «درون آن رحمت و بیرون آن عذاب است» یعنی مؤمنان، همچون ساکنان شهر، در درون این باغ هستند و منافقان همچون بیگانگان در قسمت بیابانی قرار دارند. قبلاً نیز آنها در یک جامعه و در کنار هم زندگی می کردند اما دیواری عظیم از اعتقادات و اعمال مختلف آنها را از یکدیگر جدا می کرد، در قیامت نیز همین معنی مجسم می گردد.

اما این «در» برای چیست؟ ممکن است برای این باشد که منافقان از این در نعمت های بهشتی را ببینند و حسرت ببرند، یا اینکه افرادی که کمتر آلوده اند پس از اصلاح از آن بگذرند و در کنار مؤمنان قرار گیرند.

* * *

اما این دیوار چنان نیست که مانع عبور صدا باشد، لذا در آیه بعد می افزاید: «آنها را صدا می زند که مگر ما با شما نبودیم؟» ﴿يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ﴾.

هم در دنیا با شما در یک جامعه می زیستیم و هم در اینجا در کنار شما بودیم، چه شد که ناگهان از ما جدا شدید و به روح و رحمت الهی رفتید و ما را در چنگال عذاب رها کردید؟

«آنها در پاسخ می گویند: آری با هم بودیم» ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾.

در همه جا با هم بودیم، در کوچه و بازار، در سفر و حضر، گاه همسایه هم بودیم و یا حتی گاه در یک خانه زندگی می کردیم، ولی از نظر مکتب و عقیده و عمل، فرسنگ ها با هم فاصله داشتیم. شما خط خود را از ما جدا کرده بودید و در اصول و فروع از حق بیگانه بودید.

سپس می افزاید: شما گرفتار خطاهای بزرگی بودید، از جمله:

۱. «شما به واسطه پیمودن طریق کفر، خود را فریب دادید و هلاک کردید»

﴿وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾.

۲. «پیوسته در انتظار مرگ پیامبر و نابودی مسلمین و برچیده شدن اساس اسلام بودید» ﴿وَتَرَبَّصُّمُ﴾.

به علاوه در انجام دادن هر کار مثبت و هر حرکت صحیح، حالت صبر و انتظار داشتید و تعلل می نمودید.

۳. «پیوسته در امر معاد و رستخیز و حَقَّانِیَّتِ دعوت پیامبر و قرآن، شک و تردید داشتید» ﴿وَأَرْتَبْتُمْ﴾.

۴. «همواره گرفتار آرزوهای دور و دراز بودید، آرزوهایی که هرگز دست از سر شما برنداشت تا فرمان خدا دایره بر مرگتان فرا رسیده» ﴿وَعَزَّيْتُمْ الْأَمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ﴾.

آری این آرزوها لحظه‌ای مجال تفکر صحیح به شما نداد، غرق رؤیاها و پندارها بودید، در عالمی از وهم و خیال زندگی می کردید و آرزوی وصول به شهوات و اهداف مادی بر شما چیره بود.

۵. از همه اینها گذشته، شیطان فریبکار که پایگاهش را در وجودتان محکم کرده بود، «شما را در برابر خداوند فریب داد» ﴿وَعَزَّيْتُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ﴾.

او با وسوسه‌ها شما را مغرور کرد. گاه دنیا را در نظرتان جاودانه جلوه داد و گاه قیامت را یک حلوای نسیمه قلمداد کرد. گاهی شما را به لطف و رحمت الهی مغرور می کرد و گاه اصلاً وجود خداوند بزرگ را زیر سؤال می برد.

این عوامل پنجگانه دست به دست هم دادند و خطّ شما را به کلی از ما جدا کردند. «فَتَنَّتُمْ» از ماده «فتنه» به معانی مختلفی آمده است: آزمایش و امتحان، فریب دادن، بلا و عذاب، ضلالت و گمراهی و شرک و بت پرستی و در اینجا بیشتر با دو معنی آخر، یعنی گمراهی و شرک مناسب است.

«تَرَبَّصُّمُ» از ماده «تربص» در اصل به معنی انتظار کشیدن است، خواه انتظار بلا و مصیبت باشد، یا فراوانی و نعمت و در اینجا بیشتر مناسب، انتظار مرگ پیامبر ﷺ و برچیده شدن اسلام، یا انتظار کشیدن به معنی تعلل و ورزیدن در توبه از گناه و انجام دادن هرگونه کار خیر است.

«وَأَرْتَبْتُمْ» از ماده «اریب» به هرگونه شک و تردید که بعداً پرده از روی آن برداشته می شود اطلاق می گردد و در اینجا بیشتر مناسب با شک در قیامت و یا حَقَّانِیَّتِ قرآن است.

گرچه مفهوم الفاظی که در آیه به کار رفته گسترده است، ممکن است به ترتیب، بیانگر مسأله شرک و انتظار پایان عمر اسلام و پیامبر ﷺ و سپس شک در معاد و بعد از آن آلودگی‌های عملی از طریق فریب آمانی و شیطان باشد؛ بنابراین، جمله‌های سه گانه نخست ناظر به اصول سه گانه دین است و دو جمله اخیر ناظر به فروع دین.

سرانجام مؤمنان در یک نتیجه گیری، منافقان را مخاطب ساخته می‌گویند: «امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی‌شود که در برابر آن از عذاب الهی رهایی یابید» ﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ﴾.

«و نه از کافران» ﴿وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾.

و به این ترتیب، کافران نیز سرنوشتی همچون منافقان دارند و همگی در گرو گناهان و زشتی‌های اعمال خویش‌اند و راه خلاصی ندارند.

و سپس می‌افزایند: «جایگاهتان آتش است» ﴿مَا أُولِيكُمْ النَّارُ﴾.

«و مولی و سرپرستان همان دوزخ» ﴿هِيَ مَوْلِيكُمْ﴾.^۱

«و چه بد جایگاهی است!» ﴿وَبئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

معمولاً انسان‌ها برای نجات از چنگال مجازات و کیفر در دنیا، یا متوسل به غرامت مالی می‌شوند و یا از نیروی یاور و شفיעی کمک می‌طلبند، ولی در آنجا هیچ‌یک از این دو برای منافقان و کافران وجود ندارد (ر.ک: ج ۲۳، ص ۳۴۱-۳۴۸).

۱. «مولی» در اینجا ممکن است به معنی ولی و سرپرست باشد، یا به معنی شخص، یا چیزی که برای انسان اولویّت دارد.

گفتار سوم: جایگاه حقوقی زن در قرآن

اول: حقوق برابر زن و مرد

حق تصمیم‌گیری زن درباره ازدواج

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

و هنگامی که زنان راطلاق دادید و به پایان عده خود رسیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند؛ اگر رضایت در میان آنان، به طرز پسندیده‌ای برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می‌گیرند. این (دستور)، برای رشد (خانواده‌های) شما و پاکیزگی (جامعه) مفیدتر است؛ و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (سوره بقره، آیه ۲۳۲)

شأن نزول:

یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام معقل بن یسار خواهری به نام جملاء داشت که از همسرش عاصم بن عدی طلاق گرفته بود. بعد از پایان عده، جملاء مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید ولی برادرش از این کار مانع شد. آیه مورد بحث نازل گردید و او را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد. و نیز گفته‌اند: آیه هنگامی نازل شد که جابر بن عبدالله با ازدواج مجدد

دختر عمویش با شوهر سابق خویش مخالفت می‌ورزید.^۱ شاید در جاهلیت چنین حقی به غالب بستگان نزدیک می‌دادند که در امر ازدواج زنان و دختران خویشاوند دخالت کنند.

شک نیست که برادر و پسر عمو از نظر فقه شیعه هیچ‌گونه ولایتی بر خواهر و دختر عموی خود ندارند و آیه مورد بحث می‌خواهد این‌گونه دخالت‌های غیر مجاز را نفی کند، بلکه چنانکه خواهیم دید از آیه مورد بحث حکم وسیع‌تری حتی درباره اولیا استفاده می‌شود که حتی پدر و جدّ - چه رسد به بستگان دیگر و یا بیگانگان - حق ندارند با چنین ازدواج‌هایی مخالفت کنند.

تفسیر:

شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در زمان جاهلیت، زنان در زنجیر اسارت مردان بودند و بی‌آنکه به اراده و تمایل آنان توجه شود، مجبور بودند زندگی خود را طبق تمایلات مردان خودکامه تنظیم کنند، از جمله در مورد انتخاب همسر به خواست و میل زن هیچ اهمیتی داده نمی‌شد. حتی اگر زن با اجازه ولی ازدواج می‌کرد و سپس از همسرش جدا می‌شد باز پیوستن ثانوی او به همسر اول بستگی به اراده مردان فامیل داشت و بسیار می‌شد با اینکه زن و شوهر بعد از جدایی علاقه به بازگشت داشتند، مردان خویشاوند روی پندارها و موهوماتی مانع می‌شدند. قرآن صریحاً این روش را محکوم کرده می‌فرماید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنان نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند؛ اگر در میان آنان به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد» ﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾. این در صورتی است که مخاطب در این آیه اولیا و مردان خویشاوند باشند،

۱. مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۳۲، ذیل آیه مورد بحث؛ بسیاری از مفسران دیگر، مانند قرطبی، تفسیر کبیر، روح المعانی و فی ظلال القرآن، هر دو شأن نزول یا یکی از آن دو را ذیل آیه مورد بحث نقل کرده‌اند؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۸۱.

ولی این احتمال نیز داده شده است که مخاطب در آن، همسر اول باشد. یعنی هنگامی که زنی را طلاق دادید مزاحم ازدواج مجدد او با خواستگاران دیگر نشوید، زیرا بعضی از افراد لجوج، هم در گذشته و هم امروز، بعد از طلاق دادن زن، نسبت به ازدواج او با همسر دیگری حساسیت به خرج می‌دهند که چیزی جز یک اندیشه جاهلی نیست.^۱

ضمناً در آیه سابق بلوغ اجل به معنای رسیدن به روزهای آخر عده بود، در حالی که در آیه مورد بحث به قرینه ازدواج مجدد منظور پایان کامل عده است.^۲ بنابراین از آیه استفاده می‌شود که زنان «تَّيِّبَهُ» (آنان که لااقل یک‌بار ازدواج کرده‌اند) در ازدواج مجدد خود هیچ نیازی به جلب موافقت اولیا ندارند حتی مخالفت آنها بی‌اثر است.

آن‌گاه در ادامه آیه بار دیگر هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از آن پند می‌گیرند» ﴿ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

و باز برای تأکید بیشتر می‌گوید: «این برای پاکی و نمو (خانواده‌های شما) مؤثرتر و برای شستن آلودگی‌ها مفیدتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» ﴿ذَلِكَمُ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

این بخش از آیه در واقع می‌گوید: این احکام همه به نفع شما بیان شده است ولی کسانی می‌توانند از آن بهره‌گیرند که سرمایه‌ایمان به مبدأ و معاد را داشته باشند و بتوانند تمایلات خود را کنترل کنند.

به تعبیری دیگر، این جمله می‌گوید: نتیجه عمل به این دستورها صددرصد به خود شما می‌رسد، ولی ممکن است بر اثر کمی معلومات، به فلسفه این احکام واقف نشوید.

۱. بعضی تفسیر دوم را ترجیح داده‌اند به دلیل اینکه با آیات قبل که مخاطب عموماً شوهران می‌باشند هماهنگ است. ولی این اشکال را دارد که تعبیر «أَزْوَاجَهُنَّ» نسبت به همسران آینده یک تعبیر مجازی است، به علاوه با شأن نزول آیه نیز سازگار نیست.

۲. به اصطلاح در آیه سابق، غایت جزو معنی بود و در اینجا خارج از معنی.

اما خدایی که از اسرار آنها آگاه است برای حفظ طهارت و پاکیزگی خانواده‌های شما این قوانین را مقرر فرموده است.

قابل توجه اینکه عمل به این دستورها، هم موجب تزکیه و هم موجب طهارت معرفی شده است (أَزْكِي لَكُمْ وَ أَطَهِّرُ)، یعنی هم آلودگی‌ها را که بر اثر غلط کاری دامنگیر خانواده‌ها می‌شود برطرف می‌سازد و هم مایهٔ نمو و تکامل و خیر و برکت است (فراموش نباید کرد که تزکیه در اصل از زکات به معنای نمو گرفته شده است).

بعضی از مفسران جمله «أَزْكِي لَكُمْ» را اشاره به ثواب‌هایی می‌دانند که با عمل به این دستورها حاصل می‌شود، و جمله «أَطَهِّرُ» را اشاره به پاک شدن از گناهان.

بدیهی است که حوادثی پیش می‌آید که دو همسر با تمام علاقه‌ای که به یکدیگر دارند تحت تأثیر آن از هم جدا می‌شوند، بعد که آثار مرگبار جدایی را با چشم خود می‌بینند پشیمان شده و تصمیم به بازگشت می‌گیرند. سختگیری و تعصب در برابر بازگشت آنها، ضربهٔ سنگینی به هر دو می‌زند و ای بسا مایهٔ انحراف و آلودگی آنها شود و اگر فرزندان در این میان باشند - که غالباً هستند - سرنوشت بسیار دردناکی خواهند داشت و مسؤول این عواقب شوم کسانی هستند که از آشتی آنها جلوگیری می‌کنند (ر.ک: ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۹).

اصل ارث‌بری

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾

برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان، برجای می‌گذارند، سهمی است؛ و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای می‌گذارند، سهمی؛ خواه آن چیز، کم باشد یا زیاد؛ این سهمی است تعیین شده و پرداختنی.

(سورهٔ نساء، آیه ۷)

شان نزول:

در عصر جاهلیت عرب مرسوم بود که تنها مردان را وارث می‌شناختند و معتقد بودند آن که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع از حریم زندگی و احیاناً غارتگری

ندارد ارث به او نمی‌رسد، به همین دلیل زنان و کودکان را از ارث محروم می‌ساختند و ثروت میّت را در میان مردان دورتر تقسیم می‌کردند.

یکی از انصار به نام اوس بن ثابت از دنیا رفت و فرزندان خردسالی بر جای گذارد. عموزاده‌های او به نام خالد و عرفطه اموالش را میان خود تقسیم کردند و به همسر و فرزندان او چیزی ندادند.

همسرش به پیامبر ﷺ شکایت کرد. تا آن زمان، حکمی درباره ارث بستگان در اسلام نازل نشده بود. آیه فوق نازل شد. پیامبر ﷺ آن دو تن را خواست و به آنها دستور داد در اموال مزبور هیچ‌گونه دخالت نکنند و آن را برای بازماندگان درجه اول، یعنی فرزندان و همسر او بگذارند تا طرز تقسیم آن در میان آنها در پرتو آیات بعد روشن گردد.^۱

تفسیر:

گام دیگری برای حفظ حقوق زن

این آیه در حقیقت گام دیگری برای مبارزه با رسوم غلطی است که در آن، زنان و کودکان را از حق مسلم خود محروم می‌ساخت. بنابراین مکمل بحث‌هایی است که در آیات سابق گذشت، زیرا اعراب با رسم غلط و ظالمانه‌ای که داشتند زنان و فرزندان خردسال را از حق ارث محروم می‌ساختند.

آیه روی این قانون غلط خطّ بطلان کشیده، می‌فرماید: «برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می‌گذارند، سهمی است؛ و برای زنان نیز سهمی از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای می‌گذارند سهمی است؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد» ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ﴾.

بنابراین هیچ‌یک حق ندارد سهم دیگری را غصب کند.

۱. اسباب النزول الآيات، ص ۹۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۴۵؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۱۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۱۲۲ (قابل ذکر اینکه در مورد اسامی افراد در شأن نزول، اسماء مختلفی آمده است، برای توضیح بیشتر به مدارک مذکور رجوع شود).

سپس در پایان آیه برای تأکید مطلب می‌فرماید: «این سهمی است تعیین شده و پرداختنی» تا در این بحث تردیدی باقی نماند ﴿نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾. ضمناً همان‌طور که می‌بینیم آیه فوق یک حکم عمومی برای همه موارد ذکر می‌کند. بر این اساس کسانی که فکر می‌کنند اگر پیامبران ثروتی داشته باشند به عنوان ارث به بستگان آنها نمی‌رسد، برخلاف آیه فوق است (البته منظور اموال شخصی پیغمبر است و گرنه اموال بیت‌المال که متعلق به مسلمین است، طبق قانون بیت‌المال در موارد خود می‌بایست صرف گردد).

همچنین از عموم آیه فوق و آیات دیگری که بعداً درباره ارث می‌خوانیم روشن می‌شود که قائل شدن به «تعصیب» یعنی اختصاص دادن قسمتی از مال به مردانی که از طرف پدر با میت ارتباط دارند در پاره‌ای از موارد - همان‌طور که دانشمندان اهل تسنن قائل هستند - نیز برخلاف تعلیمات قرآن است، زیرا لازمه آن محروم ساختن زنان از ارث در بعضی از موارد است و این نوعی تبعیض جاهلی است که اسلام آن را با آیه فوق و مانند آن نفی کرده است - دقت کنید (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۴۸ - ۳۵۰).

دفاع از حقوق زنان

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾

از تو در باره (حکم و حقوق) زنان می‌پرسند؛ بگو: «خداوند درباره آنان به شما پاسخ می‌دهد و آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوقشان را به آنها نمی‌دهید و می‌خواهید با آنها ازدواج کنید، و نیز آنچه درباره کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است، (بخشی از سفارش‌های خدا در این زمینه است؛ و به شما سفارش می‌کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید. و هر کار نیکی انجام می‌دهید، خداوند از آن آگاه است (و به شما پاداش شایسته می‌دهد)».

(سوره نساء، آیه ۱۲۷)

تفسیر:

باز هم حقوق زنان

آیه فوق به پاره‌ای از پرسش‌هایی که درباره زنان (به‌خصوص دختران یتیم) از طرف مردم می‌شده است پاسخ می‌دهد. می‌فرماید: «ای پیامبر! از تو درباره حکم و حقوق زنان می‌پرسند؛ بگو: خداوند در این باره به شما پاسخ می‌دهد» ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ﴾.

پس از آن می‌افزاید: «آنچه در قرآن مجید درباره دختران یتیمی که حقوق و اموالشان را در اختیار می‌گرفتید، به آنان نمی‌دادید و علاقه به ازدواج با ایشان نداشتید، قسمت دیگری از پرسش‌های شماست که پاسخ می‌دهد و زشتی این عمل ظالمانه را آشکار می‌سازد» ﴿وَمَا يَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنْكِحُوهُنَّ﴾^۱.

سپس درباره پسران صغیر که طبق رسم جاهلیت از ارث ممنوع بودند توصیه کرده، می‌فرماید: «خداوند فتوا می‌دهد که حقوق کودکان ضعیف را رعایت کنید» ﴿وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ﴾.

و بار دیگر درباره حقوق یتیمان به‌طور کلی تأکید کرده، می‌گوید: «و خدا به شما توصیه می‌کند که در مورد یتیمان به عدالت رفتار نمایید» ﴿وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ﴾.

و در پایان به این مسأله توجه می‌دهد که «هرگونه عمل نیکی خصوصاً درباره یتیمان و افراد ضعیف، از شما سرزند از دیدگاه علم خداوند پنهان نمی‌ماند، و پاداش مناسب آن را خواهید یافت» ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾.

و از آنجا که در این میان کسانی بوده‌اند که علاوه بر رعایت حقوق آنان، به آنها نیکی نیز می‌نموده‌اند، آن را یادآور شده است.

۱. طبق تفسیری که در بالا درباره این جمله از آیه ذکر کردیم روشن می‌شود که «ما یُتْلَى...» مبتدأست و خبر آن جمله «یُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ» بوده که به قرینه قسمت سابق آیه حذف شده است. و نیز «تَرْغَبُونَ» در اینجا به معنی عدم تمایل است، زیرا می‌دانیم اگر ماده «رغب» با عَن متعدی شود به معنی عدم تمایل، و اگر با فی متعدی شود به معنی تمایل است و از قراین استفاده می‌شود که در اینجا عَن در تقدیر است.

ضمناً باید توجه داشت که جمله «یَسْتَفْتُونَكَ» در اصل از ماده «فتوی» و «فتیا» گرفته شده که به معنای پاسخ به مسائل مشکل است و چون ریشه اصلی این لغت «فتی» به معنی جوان نورس است، ممکن است نخست در مسائلی که انسان پاسخ‌های جالب و تازه برای آن برگزیده به کار رفته باشد، سپس در مورد پاسخ به تمام مسائل انتخاب شده است.

از مجموع آیه چنین استفاده می‌شود که آنها درباره حقوق زنان اعم از دختران یتیم و غیره، پرسش‌هایی داشته‌اند که به چند مورد آن پاسخ داده شده است: در باره دختران یتیمی که حقوق و اموالشان را در تصرف داشتند، ولی به آنها نمی‌سپردند و از طرفی حاضر به ازدواج با آنان نیز نبودند، همچنین در مورد حقوق کودکان مستضعف که حقوقشان را نیز به نحوی پایمال می‌کردند و سرانجام در مورد همه ایتام اعم از دختر و پسر (ر.ک: ج ۴، ص ۱۹۵-۱۹۷).

حق امر به معروف و نهی از منکر

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

مردان و زنان باایمان، ولی (ویار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ زکات را می‌پردازند؛ و خدا و پیامبرش را اطاعت می‌کنند؛ به زودی خدا آنان را مورد رحمت (خویش) قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است. * خداوند به مردان و زنان باایمان، باغ‌های بهشتی وعده داده که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و (همچنین)، خانه‌ها (وقصرهای) پاکیزه در باغ‌های جاودان بهشتی (به آنها وعده داده)؛ و خشنودی خدا، (از همه اینها) برتر است؛ و این، همان رستگاری و پیروزی بزرگ است. (سوره توبه، آیات ۷۱ و ۷۲)

تفسیر:

نشانه‌های مؤمنان راستین

در آیات گذشته صفات مشترک مردان و زنان منافق در پنج مورد مطرح گردید (امر به منکر، نهی از معروف، بخل، فراموش کردن خدا و مخالفت با فرمان پروردگار)، در آیات مورد بحث صفات مردان و زنان باایمان بیان شده است که آن هم در پنج مورد خلاصه می‌شود و درست نقطهٔ مقابل یکایک صفات منافقان است.

نخست می‌فرماید: «مردان و زنان باایمان دوست، ولیّ (ویار و یاور) یکدیگرند» ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾.

جالب اینکه دربارهٔ منافقان نیامده بود که آنها ولیّ یکدیگر، بلکه جملهٔ «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» که دلیل بر وحدت هدف و هماهنگی صفات و کردار است به چشم می‌خورد، اشاره به اینکه منافقان هر چند در صف واحدی قرار دارند و گروه‌های مختلفشان در مشخصات و برنامه‌ها شریکند، اما روح موذّت و ولایت در میان آنها وجود ندارد و هر گاه منافع شخصیشان به خطر بیفتد، حتّی به دوستان خود خیانت می‌کنند، به همین دلیل در آیهٔ ۱۴ سورهٔ حشر می‌خوانیم: ﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾ «آنها را متحد می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است».

پس از بیان این اصل کلی به شرح جزئیات صفات مؤمنان می‌پردازد:

۱. «آنها مردم را به نیکی‌ها دعوت می‌کنند» ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾.
۲. «و مردم را از منکرات باز می‌دارند» ﴿وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾.
۳. بر خلاف منافقان که خدا را فراموش کرده بودند، آنها «نماز به‌پا می‌دارند» ﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾.

به یاد خدا هستند و با یاد و ذکر او، دل را روشن و عقل را بیدار و آگاه می‌کنند.

۴. بر خلاف منافقان که افرادی ممسک و بخیل هستند، آنها بخشی از اموال خویش را در راه خدا و حمایت از خلق خدا و برای بازسازی جامعه انفاق می‌کنند «و زکات می‌پردازند» ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾.

۵. منافقان فاسق‌اند و سرکش و خارج از تحت فرمان حق، اما مؤمنان «خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند» ﴿وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾.

در پایان این آیه به نخستین امتیاز مؤمنان از نظر نتیجه و پاداش اشاره

کرده می‌گوید: «به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد» ﴿أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ﴾.

کلمه «رحمت» که در اینجا ذکر شده مفهوم بسیار وسیعی دارد که هر گونه خیر و برکت و سعادت در این جهان و جهان دیگر را در بر می‌گیرد و این جمله در حقیقت نقطه مقابل حال منافقان است که خداوند آنها را لعنت کرده و از رحمت خود دور ساخته است.

بی‌گمان وعده رحمت به مؤمنان از طرف خداوند، از هر نظر قطعی و اطمینان‌بخش است، چرا که «خداوند توانا و حکیم است» ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. نه بدون علت و وعده می‌دهد و نه هنگامی که وعده داد از انجام آن عاجز می‌ماند. آیه بعد قسمتی از این رحمت و اسعه الهی را که شامل حال افراد باایمان می‌شود در دو جنبه مادی و معنوی شرح می‌دهد. نخست می‌فرماید: «خداوند به مردان و زنان باایمان باغ‌هایی از بهشت و وعده داده که نهرها از پای درختانش جاری است» ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾.

از ویژگی‌های این نعمت بزرگ این است که زوال و جدایی در آن راه ندارد و «جاودانه در آن خواهند ماند» ﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾.

از دیگر مواهب الهی به آنها این است که خداوند «مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های جاودان» نصیب آنها ساخته است ﴿وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾. «عدن» در لغت به معنی اقامت و بقا در یک مکان است، از این رو به معدن که جایگاه بقاء مواد خاصی است این کلمه اطلاق می‌شود. بنابراین مفهوم «عدن» با خلود شباهت دارد، ولی چون در جمله قبل به مسأله خلود اشاره شده چنین استفاده می‌شود که «جنت عدن» محل خاصی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغ‌های آن امتیاز دارد.

در احادیث اسلامی و کلمات مفسران، این امتیاز به اشکال مختلف بیان شده است. در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین می‌خوانیم: «عَدْنُ دَارُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ تَرَهَا عَيْنٌ وَ لَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، لَا يَسْكُنُهَا غَيْرُ ثَلَاثَةِ النَّسَبِينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ؛ عَدْنُ أَنْ خَانَهُ پُورِدْگَارِ اسْتِ كِه هِيْجِ چِشْمِيْ أَنْ رَا نَدِيْدِه وَ بِه فِکْرِ کِسیِ خَطُوْرِ نِکْرِدِه وَ تَنْهَاهِ سِه گِرُوْهِ دَرِ أَنْ سَاکِنِ مِيْ شُوْنَد: پيامبران، صديقان (انها که پیامبران را تصدیق کردند و از

آنها حمایت کردند) و شهیدان».^۱

در کتاب خصال از رسول خدا ﷺ چنین نقل شده است: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّتِي الَّتِي وَعَدَنِي اللَّهُ رَبِّي، جَنَّاتِ عَدْنٍ... فَلَئِوَالِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذُرِّيَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ؛ کسی که دوست دارد حیاتش همچو حیات من و مرگش نیز همانند مرگ من بوده باشد، و در بهشتی که خداوند به من وعده داده، در جَنَّاتِ عَدْنٍ ساکن شود... باید علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندانش بعد از او را دوست دارد».^۲

از این حدیث روشن می شود «جَنَّاتِ عَدْنٍ» باغ هایی است از بهشت که پیامبر ﷺ و جمعی از خاصان پیروان او در آنها مستقر خواهند شد. این مضمون در حدیث دیگری از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز نقل شده است که «جَنَّاتِ عَدْنٍ» جایگاه پیامبر اکرم است.

سپس به نعمت و پاداش معنوی آنها اشاره کرده می فرماید: «و (خشنودی و) رضای خدا (که نصیب مؤمنان می شود از همه اینها) برتر است» ﴿وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾.

هیچ کس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر رضایت و خشنودی خدا از او دست می دهد توصیف کند، و به گفته بعضی از مفسران حتی گوشه ای از این لذت روحانی از تمام بهشت و نعمت ها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی پایانش برتر و بالاتر است.

البته ما هیچ یک از نعمت های جهان دیگر را نمی توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش در فکر خود ترسیم کنیم، چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی. ممکن است ترسیم ضعیفی از تفاوت های معنوی و مادی را در این دنیا در فکر خود مجسم کنیم. مثلاً لذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی بعد از فراق و جدایی به ما دست می دهد، یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسأله

۱. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۸۵؛ درباره جنت عدن، احادیث دیگری نیز آمده است (بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۷۱، و ج ۸۱، ص ۱۲۶. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۶).
 ۲. نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۴۱؛ خصال، ج ۲، ص ۵۵۸؛ امالی صدوق، ص ۳۶؛ کافی، ج ۱، ص ۲۰۹؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۳۶.

پیچیده علمی که ماه‌ها یا سال‌ها به دنبال آن بوده‌ایم برای ما حاصل می‌شود، و یا جذبۀ روحانی نشاط‌انگیزی که در حالت یک عبادت خالص و مناجات آمیخته با حضور قلب به ما دست می‌دهد، بالذات هیچ نوشیدنی و طعام و مانند آن از لذت‌های مادی قابل مقایسه نیست.

از اینجا نیز روشن می‌شود آنها که می‌گویند قرآن به هنگام شرح پاداش مؤمنان و نیکوکاران تنها روی نعمت‌های مادی تکیه کرده و از جذبۀ‌های معنوی در آن خبری نیست در اشتباهند، زیرا در جمله بالا، رضایت خدا که مخصوصاً با لفظ نکره بیان شده، اشاره به گوشه‌ای از خشنودی خداست که از همه نعمت‌های مادی بهشت برتر شمرده شده و این نشان می‌دهد تا چه حد آن پاداش معنوی پرارزش و گرانبهاست.

البته دلیل این برتری نیز روشن است، زیرا «روح» در واقع مانند گوهر است و «جسم» همچو صدف، روح فرمانده است و جسم فرمانبر. هدف نهایی تکامل روح است و تکامل جسم وسیله است، به همین دلیل تمام شعاع‌های روح از جسم وسیع‌تر و دامنه‌دارتر است و لذت‌های روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست، همان‌گونه که آلام روحی به مراتب دردناک‌تر از آلام جسمانی است.

و در پایان آیه به تمام این نعمت‌های مادی و معنوی اشاره کرده می‌گوید:

«و پیروزی بزرگ همین است» ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (ر.ک: ج ۸، ص ۵۰-۵۵).

دفاع از زنان پاکدامن

﴿وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُبْحَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَادَةٍ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

و کسانی که زنان پاکدامن را (به زنا) متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعای خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقاند. * مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

(سورۀ نور، آیات ۵ و ۴)

تفسیر:

مجازات تهمت

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده بود و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت زندگان را که در صدد سوءاستفاده از این حکم هستند بیان می‌کند تا حیثیت و حرمت خانواده‌های پاکدامن از خطر این گونه اشخاص مصون بماند، و کسی جرأت تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می‌گوید: «کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت می‌کنند، باید برای اثبات این ادعا، چهار شاهد (عادل) بیاورند، و اگر نیاورند هر یک از آنها را هشتاد تازیانه بزنید» «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً».

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می‌کند: «و هرگز شهادت آنها را نپذیرید» «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا».

«و آنها فاسقانند» «وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

به این ترتیب، نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می‌دهد که در دراز مدّت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می‌اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه‌دار کنند. به علاوه داغ فسق بر پیشانی‌شان می‌نهد و در جامعه رسوایشان می‌کند. این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است و همگی از ارزش فوق‌العاده‌ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد باایمان و پاکدامن قائل شده است حکایت می‌کند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ أَمَانَةُ الْإِيمَانِ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛ هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد، ایمان در قلب او ذوب می‌شود، همانند نمک در آب»^۱.

ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی‌بندد، بلکه در هر فرصتی

آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می‌کند، در آیه بعد می‌گوید: «مگر کسانی که بعداً از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند که خداوند آنها را مضموم عفو خود قرار می‌دهد، خدا غفور و رحیم است» ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

در اینکه این استثنا تنها از جمله «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» است و یا به جمله «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» نیز بازمی‌گردد، در میان مفسران و دانشمندان گفت‌وگوست، اگر به هر دو جمله بازگردد نتیجه‌اش این است که با توبه هم شهادت آنها در آینده مقبول است، و هم حکم فسق در تمام زمینه‌ها و احکام اسلامی از آنها برداشته می‌شود.

اما اگر تنها به جمله اخیر بازگردد، حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی‌اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در اصول فقه پذیرفته شده، استثناهایی که بعد از دو یا چند جمله می‌آیند به جمله آخر می‌خورد، مگر اینکه قرائنی در دست باشد که جمله‌های قبل نیز مضموم استثناست، و اتفاقاً در محل بحث چنین قرینه‌ای موجود است، زیرا هنگامی که با توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود، چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده و مجدداً ملکه عدالت را تحصیل نموده از آن برکنار است.

در روایات متعددی که از منابع اهل بیت علیهم‌السلام رسیده نیز روی این معنی تأکید شده است، تا آنجا که امام صادق علیه‌السلام بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده‌اند، از شخص سؤال‌کننده می‌پرسد: «فقهای که نزد شما هستند چه می‌گویند؟» عرض کرد آنها می‌گویند: توبه‌اش میان خودش و خدا پذیرفته می‌شود، اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد.

امام علیه‌السلام می‌فرماید: «بِئْسَ مَا قَالُوا كَانِ أَبِي يَقُولُ إِذَا تَابَ وَ لَمْ يُعْلَمْ مِنْهُ إِلَّا خَيْرٌ جازت شهادته؛ آنها بسیار بد سخنی گفتند، پدرم می‌فرمود: هنگامی که توبه کند، و جز خیر از او دیده نشود، شهادتش پذیرفته خواهد شد.»^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب الشهادت، باب ۳۶، ص ۲۸۲.

احادیث متعدّد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها یک حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیّه است. ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه «ابداً» در جمله «لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبْدًا» دلیل بر عمومیت حکم است، و می‌دانیم هر عموم قابل استثناست (مخصوصاً استثنای متصل). بنابراین تصوّر اینکه تعبیر «ابداً» مانع از تأثیر توبه خواهد بود، اشتباه محض است.

نکته‌ها:

۱. معنی «رمی» در آیه چیست؟

«رمی» در اصل به معنی انداختن تیر، یا سنگ و مانند آن است، و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیب‌هایی می‌رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متّهم ساختن افراد، دشنام دادن و نسبت‌های ناروا به کار رفته است، چرا که گویی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می‌نشیند و او را مجروح می‌سازد. شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث و همچنین آیات آینده این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است. مثلاً فرموده است: وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بِالزَّانَا: «کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متّهم کنند»، زیرا در مفهوم «یرمون» مخصوصاً با توجه به قرائن کلامیه، کلمه زنا افتاده است. ضمناً عدم تصریح به آن، در جایی که سخن از زنان پاکدامن در میان است، یک نوع احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می‌شود.

۲. چهار شاهد چرا؟

می‌دانیم که معمولاً برای اثبات حقوق و جرم‌ها در اسلام دو شاهد عادل کافی است، حتی در مسأله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل جرم اثبات می‌شود، ولی در مسأله اتّهام به زنا چهار شاهد الزامی است. ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتّهامات باز است و همواره عرض و حیثیت افراد را با سوءظن و بدون سوءظن جریحه‌دار می‌کنند. اسلام در این زمینه سختگیری کرده

تا حافظ اعراض مردم باشد، ولی در مسائل دیگر حتّی قتل نفس، زبان‌ها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته، قتل نفس در واقع یک طرف دارد. یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مسأله زنا برای دو نفر اثبات جرم می‌شود و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم چهار شاهد می‌شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ابوحنیفه فقیه معروف اهل تسنّن می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: «قتل نفس».

گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، امّا در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مسأله چه می‌گویید؟

ابوحنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد.

امام فرمود: «این برای آن است که در زنا دو حدّ است، حدّی بر مرد جاری می‌شود و حدّی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، امّا در قتل نفس تنها یک حد درباره قاتل جاری می‌گردد».^۱

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می‌شود (مانند زنا به عنف و امثال آن) ولی اینها جنبه استثنایی دارد، آنچه معمول و متعارف است آن است که با توافق طرفین صورت می‌گیرد و می‌دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است.

۳. شرط مهمّ قبولی توبه

بارها گفته‌ایم توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته و حتّی تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه اینها شخص گناهکار باید در مقام جبران برآید. اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکه‌دار ساخته، برای قبولی توبه خود باید

۱. نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۷۴.

سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده‌اند تکذیب کند و به اصطلاح اعادهٔ حیثیت نماید.

جملهٔ «وَأَصْلَحُوا» بعد از ذکر جملهٔ «تابوا» اشاره به همین حقیقت است که باید این‌گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادی که مرتکب شده‌اند برآیند.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خانه خلوت استغفار کرده از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید. هرگز خداوند چنین توبه‌ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده است در جواب این سؤال که: آیا آنها که تهمت ناموسی می‌زنند بعد از اجرای حدّ شرعی و بعد از توبه، شهادتشان قبول می‌شود یا نه؟ فرمودند: «آری».

هنگامی که سؤال کردند: توبهٔ او چگونه است؟ فرمودند: نزد امام (یا قاضی) می‌آید و می‌گوید: من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته‌ام توبه می‌کنم.^۱

۴. احکام قذف

در کتاب حدود بابی تحت عنوان حدّ قذف داریم.

«قذف» (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن تیر یا چیزی به سوی یک نقطهٔ دوردست است، ولی در این‌گونه موارد - مانند کلمهٔ رمی - کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است. به تعبیر دیگر عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می‌شود.

هرگاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد، حدّ آن همان‌گونه که در بالا گفته شد، هشتاد تازیانه است.

و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم «تعزیر» است (منظور از تعزیر، مجازات گناهدانی است که حدّ معینی در شرع برای آن نیامده، بلکه به اختیار حاکم گذارده شده که با توجه به خصوصیات مجرم، کیفیت جرم و شرایط دیگر روی مقدار آن در محدودهٔ خاصی تصمیم می‌گیرد).

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۸۳، ابواب الشهادت، باب ۳۶، حدیث ۴.

حتّی اگر کسی گروهی را به چنین تهمت‌هایی متّهم سازد و به آنها دشنام دهد و این نسبت را دربارهٔ یک یک تکرار کند در برابر هر یک از این نسبت‌ها حدّ قذف دارد، اما اگر یک جا و یک مرتبه آنها را متّهم سازد اگر آنها نیز یک جا مطالبهٔ مجازات او را کنند یک حدّ دارد، اما اگر جدا جدا اقامهٔ دعوا کنند، در برابر هر یک حدّ مستقلّی دارد.

این موضوع به قدری اهمّیت دارد که اگر کسی را متّهم کنند و او از دنیا برود ورثهٔ او می‌توانند اقامهٔ دعوا کرده و مطالبهٔ اجرای حد کنند. البتّه از آنجا که این حکم مربوط به حقّ شخص است چنانچه صاحب حق، «مجرم» را ببخشد حدّ او ساقط می‌شود، مگر اینکه آن قدر این جرم تکرار شود که حیثیت و عرض جامعه را به خطر بیفکند که در اینجا حسابش جداست.

هرگاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند، در اینجا حد از دو طرف ساقط می‌گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می‌شوند.

بنابراین هیچ مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلکه تنها می‌تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام‌دهنده را بخواهد.

به هر حال هدف از این حکم اسلامی:
أولاً حفظ آبرو و حیثیت انسان‌ها است.

ثانیاً جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامان جامعه را می‌گیرد، چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند، و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می‌گیرد و حتّی سبب می‌شود که به خاطر این تهمت‌های ناروا همسر به همسرش بدبین گردد، و پدر به مشروع بودن فرزند خود.

خلاصه موجودیت خانواده به خطر می‌افتد و محیطی از سوءظن و بدبینی بر جامعه حکمفرما می‌شود، بازار شایعه‌سازان داغ و همهٔ پاکدامنان در اذهان لکه‌دار می‌گردند.

اینجاست که باید با قاطعیّت رفتار کرد، همان قاطعیّتی که اسلام در برابر این افراد بدزبان و آلوده‌دهن نشان داده است.

آری آنها باید جریمهٔ یک دشنام زشت و تهمت‌آور را هشتاد تازیانه نوش جان کنند، تا حیثیت و نوامیس مردم را بازیچه نگیرند (ر.ک: ج ۱۴، ص ۳۹۵-۴۰۳).

دفاع یکسان از زن و مرد

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كُتِبُوا فَقَدْ اِحْتَمَلُوا بُهْتَانًا
وَإِنَّمَا مُبِينًا﴾

و آنان که مردان و زنان با ایمان را در برابر گناهی که مرتکب نشده‌اند آزار می‌دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند. (سوره احزاب، آیه ۵۸)

تفسیر:

این آیه از ایذاء مؤمنان سخن می‌گوید و برای آن بعد از ایذاء خدا و پیامبر ﷺ اهمیّت فوق العاده‌ای قائل می‌شود. می‌فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند آزار می‌دهند، متحمل بهتان و گناه آشکاری شده‌اند» ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كُتِبُوا فَقَدْ اِحْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا﴾. چرا که مؤمن از طریق ایمان پیوندی با خدا و پیامبرش دارد، و به همین دلیل در اینجا در ردیف خدا و پیامبرش قرار گرفته.

جمله «بَغَيْرِ مَا كُتِبُوا» اشاره به این است که آنها مرتکب گناهی نشده‌اند که مستوجب ایذا و آزار باشند، و از اینجا روشن می‌شود که هرگاه گناهی از آنان سرزند که مستوجب حد و قصاص و تعزیر باشد، اجرای این امور در حق آنها اشکالی ندارد و همچنین امر به معروف و نهی از منکر مشمول این سخن نیست.

مقدم داشتن «بهتان» بر «اثم مبین» به خاطر اهمیّت آن است، زیرا بهتان از بزرگ‌ترین آزارها محسوب می‌شود، و جراحت حاصل از آن حتی از جراحات نیزه و خنجر سخت‌تر است، آن‌گونه که شاعر عرب نیز گفته:

جِرَاحَاتُ السِّنَانِ لَهَا التِّيَامُ وَ لَا يَلْتَأُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ:
«زخم‌های نیزه التیام می‌یابد اما زخم زبان التیام‌پذیر نیست»

در روایات اسلامی نیز اهمیّت فوق العاده‌ای به این مطلب داده شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِّنِّي مَنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ؛ آن‌کس که بنده مؤمن مرا بیازارد اعلان جنگ با من کرده است».^۱

برخی مفسران گفته‌اند از لحن آیه استفاده می‌شود که گروهی در مدینه بوده‌اند که برای افراد باایمان شایعه‌پراکنی می‌کردند و نسبت‌های ناروا به آنها می‌دادند (و حتی پیامبر خدا از زبان این مودیان در امان نبود) همان گروهی که در جوامع دیگر و مخصوصاً در جوامع امروز کم نیستند و کار آنها توطئه بر ضد نیکان و پاکان و ساختن و پرداختن دروغ‌ها و تهمت‌هاست.

قرآن شدیداً آنها را مورد سخت‌ترین حملات خود قرار داده و اعمال آنان را بهتان و گناه آشکار معرفی کرده است.

شاهد این سخن در آیات بعد نیز خواهد آمد.

در حدیث دیگر که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از جدش پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده چنین آمده است: مَنْ بَهَتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ فِيهِ: «کسی که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند، یا درباره او سخنی بگوید که در او نیست، خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می‌دهد تا از عهده آنچه گفته برآید»^۱ (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۵۱-۴۳۵).

دوم: حقوق متفاوت زن و مرد

تفاوت در قصاص

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ
بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ و قاتل نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد؛ این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.

(سوره بقره، آیه ۱۷۸)

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴.

آیا خون مرد رنگین تر است؟

ممکن است بعضی ایراد کنند که در آیات قصاص دستور داده شده که نباید مرد به سبب قتل زن مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگین تر است؟ چرا مرد جنایتکار به سبب کشتن زن و ریختن خون ناحق از انسان‌هایی که بیش از نصف جمعیت روی زمین را تشکیل می‌دهند، قصاص نشود؟!

در پاسخ باید گفت: مفهوم آیه این نیست که مرد نباید در برابر زن قصاص شود، بلکه همان‌طور که در فقه اسلام مشروحاً بیان شده است، اولیای زن مقتول می‌توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آنکه نصف مبلغ دیه را بپردازند. به عبارت دیگر منظور از عدم قصاص مرد در برابر قتل زن، قصاص بدون قید و شرط است ولی با پرداخت نصف دیه، کشتن او جایز است.

ناگفته پیداست که پرداخت مبلغ مزبور برای اجرای قصاص، نه برای این است که زن از مرتبه انسانی دورتر است و یا خون او کمرنگ‌تر از خون مرد است، این توهمی است کاملاً بیجا و غیر منطقی که شاید لفظ و تعبیر «خونبها» ریشه این توهم شده است، پرداخت نصف دیه تنها برای جبران خسارتی است که از قصاص مرد متوجه خانواده او می‌شود - دقت کنید.

توضیح اینکه: مردان غالباً در خانواده عضو مؤثر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمل می‌شوند و با فعالیت‌های اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می‌آورند. بنابراین، تفاوت میان از بین رفتن مرد و زن، از نظر اقتصادی و جنبه‌های مالی بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود، خسارت بی‌دلیلی به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بی‌گناه او وارد می‌شود. از این رو اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ دیه در مورد قصاص مرد، رعایت حقوق همه افراد را کرده، و از این خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی که به یک خانواده می‌خورد، جلوگیری نموده است. اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که به بهانه لفظ «تساوی»، حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته است پامال گردد.

البته ممکن است زنانی برای خانواده خود نان آورتر از مردان باشند، ولی می‌دانیم احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی‌زند بلکه کل مردان را با کل زنان باید سنجید - دقت کنید (ر.ک: ج ۱، ص ۶۸۹ و ۶۹۰).

مساوات یا عدالت

تنها مطلبی که باید به آن توجه داشت - و در اسلام به آن توجه خاصی شده است ولی بعضی روی یک سلسله احساسات افراطی و حساب نشده آن را انکار می‌کنند - مسأله تفاوت‌های روحی و جسمی زن و مرد و تفاوت وظایف آنهاست.

ما هرچه را انکار کنیم این حقیقت انکارناپذیر است که بین این دو جنس، هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی تفاوت بسیاری است که ذکر آنها در کتاب‌های مختلف ما را از تکرار آنها بی‌نیاز می‌سازد و خلاصه همه آنها این است:

چون زن پایگاه وجود و پیدایش انسان است و رشد نونهالان در دامن او انجام می‌پذیرد، همان‌طور که جسماً متناسب با حمل و پرورش و تربیت نسل‌های بعد آفریده شده، از نظر روحی نیز سهم بیشتری از عواطف و احساسات دارد.

با وجود این اختلافات دامنه‌دار آیا می‌توان گفت زن و مرد باید در تمام شؤون همراه یکدیگر گام برداشته، و در تمام کارها صددرصد مساوی باشند.

مگر نه این است که باید طرفدار عدالت در اجتماع بود؟

آیا عدالت غیر از این است که هر کس به وظیفه خود پرداخته و از مواهب و مزایای وجودی خویش بهره‌مند گردد. بنابراین، آیا دخالت دادن زن در کارهایی که خارج از تناسب روحی و جسمی اوست، برخلاف عدالت نمی‌باشد؟

اینجاست که می‌بینیم اسلام در عین طرفداری از عدالت، مرد را در پاره‌ای از کارهای اجتماعی که به خشونت و یا دقت بیشتری نیازمند است، مانند سرپرستی کانون خانه و... مقدم داشته، و مقام معاونت را به زن واگذار کرده است.

خانه و اجتماع هر کدام احتیاج به مدیر دارند و مسأله مدیریت در آخرین مرحله خود، باید به یک شخص منتهی گردد و گرنه کشمکش و هرج و مرج حاکم خواهد شد.

با این وضع، آیا بهتر است مرد برای این کار نامزد گردد یا زن؟

همه محاسبات دور از تعصب می‌گوید وضع ساختمانی مرد ایجاب می‌کند که مدیریت خانواده به عهده او نهاده شود و زن، معاون او باشد.

جمعی اصرار دارند این واقعیت‌ها را نادیده بگیرند، ولی وضع زندگی - حتی در جهان امروز و در کشورهایی که به زنان آزادی و مساوات کامل داده‌اند - نشان می‌دهد

که عملاً مطلب همان است که در بالا گفته شد، اگرچه در مقام سخن خلاف آن گفته شود (ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۷ و ۱۹۸).

تفاوت زن و مرد در شهادت

در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند هر کدام می توانند مستقلاً شهادت بدهند، اما در صورتی که یک مرد و دو زن باشند، باید آن دو زن به اتفاق یکدیگر ادای شهادت کنند «تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند» «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَيْهِمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَيْهِمَا الْأُخْرَى».

زیرا زنان به سبب عواطف قوی، ممکن است تحت تاثیر واقع شوند، و به هنگام ادای شهادت به خاطر فراموشی یا جهات دیگر، مسیر صحیح را طی نکنند، و لذا یکی دیگری را یادآوری می کند. البته این احتمال درباره مردان نیز هست ولی در حدی پایین تر و کمتر (ر.ک: ج ۲، ص ۴۵۰).

تفاوت زن و مرد در ارث

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كَاللَّهِ أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾

خداوند درباره فرزندانناتن به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو

دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست؛ و اگر یک دختر باشد، نیمی (از میراث)، از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر میت، یک ششم میراث است، اگر او فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادرش از او ارث می‌برند، برای مادر او یک‌سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است و همه اینها)، بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است - شما نمی‌دانید پدران (و مادران) و فرزندان، کدام یک برای شما سودمندترند - این فریضة الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است. * و برای شما، نصف میراث زنان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند؛ و اگر فرزندی داشته باشند، یک‌چهارم میراث آنها از آن شماست؛ پس از انجام وصیتی که به آن سفارش کرده‌اند، و ادای دین. و برای زنان شما، یک‌چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید؛ و اگر برای شما فرزندی باشد، یک‌هشتم میراث شما از آن آنهاست؛ بعد از انجام وصیتی که به آن سفارش کرده‌اید، و ادای دین. و اگر (میت) مرد یا زنی بوده باشد که خواهر یا برادر از او ارث می‌برند؛ و یک برادر یا یک خواهر دارد، سهم هر کدام یک ششم است (اگر برادر و خواهر مادری باشد)؛ و اگر بیش از یک تن باشند، آنها در یک سوم شریک‌اند؛ پس از انجام وصیتی که به آن سفارش شده، و ادای دین؛ به شرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به ورثه ضرر نزنند. این سفارش خداست؛ و خدا دانا و دارای حلم است.

(سوره نساء، آیات ۱۱ و ۱۲)

شأن نزول:

عبدالرحمان بن ثابت انصاری برادر حسن بن ثابت، شاعر معروف صدر اسلام از دنیا رفت در حالی که یک همسر و پنج برادر از او به یادگار مانده بود. برادران میراث عبدالرحمان را در میان خود تقسیم کردند و به همسرش چیزی ندادند. او جریان را خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد و از آنها شکایت نمود. در این هنگام آیات فوق نازل شد و در آن میراث همسران دقیقاً تعیین گردید.^۱ و نیز از جابر بن عبدالله نقل شده است که می‌گوید: بیمار شده بودم، پیامبر ﷺ از

۱. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ جامع البیان، ج ۴، ص ۱۸۵؛ دژ المنثور، ج ۲، ص ۴۴۳.

من عیادت کرد. من بیهوش بودم، حضرت آبی خواست و با مقداری از آن وضو گرفت و بقیه را بر من پاشید. من به هوش آمدم، عرض کردم: ای رسول خدا، بعد از من تکلیف اموال چه خواهد شد؟

پیامبر ﷺ خاموش گشت، چیزی نگذشت که با نزول این آیات، سهم وراثت در آن تعیین شد.^۱

تفسیر:

سهم ارث

همان‌گونه که در شأن نزول خواندیم، این دو آیه سهم وراثت را تعیین می‌کند. در آیه اول حکم طبقه اول وارثان (فرزندان و پدران و مادران) بیان شده است. بدیهی است که هیچ رابطه خویشاوندی نزدیک‌تر از رابطه فرزند و پدر نیست. از این رو قرآن آنها را بر طبقات دیگر ارث مقدم داشته است.

در جمله نخست می‌فرماید: «خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می‌کند که سهم میراث پسر به اندازه دو دختر باشد» ﴿بُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾.

قابل توجه اینکه از نظر جمله‌بندی و طرز بیان ارث، دختران اصل قرار داده شده و ارث پسران به صورت فرع و با مقایسه به آن تعیین گردیده است، زیرا می‌گوید: پسران دو برابر سهم دختران می‌برند. و این نوعی تأکید روی ارث بردن دختران و مبارزه با سنت‌های جاهلی است که آنها را به کلی محروم می‌کردند (اما فلسفه تفاوت ارث این دو به زودی تشریح خواهد شد).

پس از آن می‌فرماید: «اگر فرزندان میت منحصراً دو دختر یا بیشتر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست» ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾.

«ولی اگر تنها یک دختر بوده باشد، نصف مجموع میراث از آن اوست» ﴿وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ﴾.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که قرآن در این آیه می‌گوید: «فَوْقَ اثْنَتَيْنِ» یعنی اگر

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۴ و ج ۸، ص ۳؛ اسباب النزول الآیات، ص ۹۶.

دختران بیش از دو تن باشند دو سوم میراث متعلق به آنهاست. بنابراین آیه از حکم دو دختر ساکت است، بلکه تنها حکم یک دختر و چند دختر را گفته است.

پاسخ این پرسش با توجه به جمله اول آیه روشن می‌شود و آن این است که سهم دو دختر از جمله «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (پسر دو برابر سهم دختر دارد) اجمالاً معلوم می‌گردد، زیرا اگر بازماندگان شخص مرده فقط یک پسر و یک دختر باشند سهم دختر یک سوم و سهم پسر دو سوم می‌گردد. بنابراین سهم دو دختر طبق این جمله دو سوم خواهد بود. شاید به خاطر همین بوده که در جمله بعد سهم دو دختر بیان نشده و تنها به سهم چند دختر اشاره گردیده که آن هم از دو سوم تجاوز نمی‌کند - دقت کنید.

از مراجعه به آخرین آیه سوره نساء نیز این مسأله روشن تر می‌شود، زیرا در آن آیه سهم یک خواهر نصف قرار داده شده - همانند سهم یک دختر - آن‌گاه می‌افزاید: «اگر دو خواهر بوده باشند دو سوم مال را می‌برند». از این حکم می‌فهمیم که در مورد دو دختر نیز دو سوم مال در نظر گرفته شده است.

به علاوه این تعبیر در ادبیات عرب دیده می‌شود که گاهی می‌گویند: «فَوْقَ اثْنَيْنِ» و منظور «اثْنَانِ وَ مَا فَوْقَ» است؛ یعنی دو و بیشتر.

از همه اینها گذشته، حکم مزبور از نظر فقه اسلامی و منابع حدیث مسلم است، و اگر فرضاً ابهامی در جمله بالا باشد، با توجه به سنت (منابع حدیث) بر طرف می‌گردد. اما میراث پدران و مادران که آنها نیز جزء طبقه اول و هم‌ردیف فرزندان هستند، در آیه فوق چنین بیان شده و در آن سه حالت است:

۱. شخص متوفی، فرزند یا فرزندی داشته باشد که در این صورت به پدر و مادر او هر کدام یک ششم می‌رسد. می‌فرماید: «و برای هر یک از پدر و مادر یک ششم است اگر (میّت) فرزندی داشته باشد» ﴿وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ﴾.

۲. فرزندی در میان نباشد و وارث تنها پدر و مادر باشند، در این صورت سهم مادر یک سوم مجموع میراث است. می‌فرماید: «اگر فرزندی نداشته باشد و تنها وارث او پدر و مادرش باشند، برای مادرش یک سوم است» ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾.

اگر می‌بینیم در اینجا سخنی از سهم پدر به میان نیامده، به خاطر این است که سهم او روشن است؛ یعنی دو سوم.

به علاوه گاهی ممکن است شخص میّت همسری داشته باشد، در این صورت سهم همسر از سهم پدر کم می‌شود. بنابراین سهم پدر در حالت دوم متغیر است. ۳. این است که وارث، تنها پدر و مادر باشند و فرزندی در کار نباشد، ولی شخص متوفی برادرانی (از طرف پدر و مادر، یا تنها از طرف پدر) داشته باشد، در این صورت سهم مادر از یک سوم به یک ششم تنزل می‌یابد. می‌فرماید: «و اگر او (میّت) برادرانی دارد، برای مادرش یک سوم است» ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُشُ﴾. در واقع برادران، با اینکه ارث نمی‌برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر می‌شوند. به همین جهت آنها را «حاجب» می‌نامند.

فلسفه این حکم روشن است زیرا وجود برادران متعدّد موجب سنگینی بار زندگی پدر است، چون پدر باید هزینه آنها را بپردازد تا بزرگ شوند و حتی پس از بزرگ شدن نیز هزینه‌هایی برای پدر دارند، و به همین جهت برادرانی موجب تنزل سهم مادر می‌شوند که از ناحیه پدر و مادر و یا تنها از ناحیه پدر باشند، و اما برادرانی که تنها از ناحیه مادر هستند و هیچ‌گونه سنگینی بر دوش پدر ندارند حاجب نمی‌گردند.

سؤال: در اینجا سؤالی مطرح است که قرآن در این آیه در مورد برادران لفظ «جمع» به کار برده می‌گوید: «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ» (اگر شخص متوفی برادرانی داشته باشد) و می‌دانیم که حداقل جمع سه نفر است، در حالی که تمام فقهای اسلام معتقدند که دو برادر هم می‌توانند مانع و موجب تنزل ارث مادر شوند.

پاسخ: جواب این سؤال با مراجعه به آیات دیگر قرآن روشن می‌شود و آن این است که لازم نیست در همه جا لفظ جمع در سه نفر و بیشتر به کار رود، بلکه در پاره‌ای از موارد بر دو نفر هم اطلاق می‌شود، مانند آیه ۷۸ سوره انبیاء: ﴿وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ «ما گواه حکم آنها بودیم».

آیه مربوط به قضاوت داود و سلیمان است، و قرآن درباره این دو تن ضمیر جمع (هُم) به کار برده است.

از اینجا روشن می‌شود که گاهی ممکن است لفظ جمع در دو نفر به کار رود، ولی این موضوع نیاز به شاهد و قرینه دارد و در آیه مورد بحث، شاهد همان اتفاق

مسلمانان و ورود دلیل از پیشوایان اسلام است، زیرا در این مسأله همه دانشمندان اسلام اعم از شیعه و سنی (به جز ابن عباس) دو برادر را مشمول حکم آیه دانسته‌اند.^۱ پس از آن قرآن می‌فرماید: وارثان هنگامی می‌توانند مال را در میان خود تقسیم کنند که شخص میّت وصیّتی نکرده باشد، و یا بدهی بر عهده او نباشد. بنابراین اگر وصیّتی کرده یا دیونی دارد باید نخست به آنها عمل کرد. می‌فرماید: «همه اینها بعد از انجام دادن وصیّتی است که کرده و بعد از اداء دین اوست» ﴿هُنَّ بَعْدَ وَصِيَّةِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾.

البته همان‌طور که در باب وصیّت گفته شده است، انسان فقط می‌تواند درباره یک سوم از مال خود وصیّت کند و اگر بیش از آن وصیّت کند صحیح نیست مگر اینکه ورثه اجازه دهند.

و در جمله بعد می‌فرماید: «اینها پدران و فرزندان شما هستند، اما شما نمی‌دانید کدام یک از آنها برای شما سودمندترند» ﴿أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾. یعنی قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده و تشخیص این مصالح به دست خداست، زیرا انسان آنچه را مربوط به خیر و صلاح اوست در همه جا نمی‌تواند تشخیص دهد.

ممکن است بعضی گمان کنند پدران و مادران بیشتر به نیازمندی‌های او پاسخ می‌گویند، و بنابراین باید در ارث بر فرزندان مقدم باشند. و ممکن است جمعی عکس این را تصوّر کنند.

اگر قانون ارث به دست مردم می‌بود هزار گونه هرج و مرج و نزاع و اختلاف در آن واقع می‌شد، اما خدا که حقایق امور را آن‌چنان که هست می‌داند، قانون ارث را بر نظام ثابتی که خیر بشر در آن است قرار داده.

لذا در پایان آیه می‌فرماید: «این قانونی است که از طرف خدا فرض شده و او دانا و حکیم است» ﴿فَوَيْضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

این جمله برای تأکید مطالب گذشته است تا برای مردم جای هیچ‌گونه چانه‌زدن درباره قوانین مربوط به سهام ارث باقی نماند.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۵۶ و ج ۵۶، ص ۲۷۱؛ متشابه القرآن، ج ۲، ص ۱۴۴.

در آیه بعد چگونگی ارث بردن زن و شوهر از یکدیگر را بیان کرده می‌فرماید: «و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنان فرزندی نداشته باشند» ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ﴾.

«و اگر فرزندی داشته باشند (حتی از شوهر دیگری باشد) یک چهارم از آن شماست» ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ﴾.

البته این تقسیم نیز «پس از پرداخت بدهی‌های همسر و انجام دادن وصیت‌های مالی اوست» ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾.

اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد یک چهارم اصل مال است. می‌فرماید: «و برای زنان شما یک چهارم میراث شما است، اگر فرزندی نداشته باشید» ﴿وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ﴾.

«ولی اگر شما فرزندی داشته باشید (اگرچه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان یک هشتم از میراث شماست» ﴿فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾.

این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق بعد از پرداخت بدهی‌های شوهر و انجام دادن وصیت‌های مالی او خواهد بود. می‌فرماید: «بعد از انجام دادن وصیتی که کرده‌اید و اداء دین» ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾.

قابل توجه آنکه سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میّت فرزند داشته باشد به نصف تقلیل می‌یابد؛ و آن برای رعایت حال فرزندان است.

و علت اینکه سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرار داده شده، همان است که مشروحاً درباره ارث پسر و دختر گفته شده.

توجه به این نکته نیز لازم است سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد، بلکه اگر مرد همسران متعدّد داشته باشد، سهم مذکور بین همه آنها به طور مساوی تقسیم خواهد شد، و ظاهر آیه فوق نیز همین است.

سپس حکم ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند، می‌فرماید: «اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و یا خواهری داشته باشد، هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می‌برند» ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ﴾.

این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند، «أما اگر بیش از یکی باشند مجموعاً شریک در یک سوم می‌باشند» ﴿فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ﴾.

یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند.

سپس اضافه می‌کند: «این تقسیم نیز بعد از انجام وصیت او و دیونی است که باید پرداخت گردد» ﴿مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾.

با این هشدار «که وصیت و همچنین دین، جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد» ﴿غَيْرَ مُضَارٍّ﴾.

یعنی بیش از ثلث وصیت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام وارد شده، وصیت بیش از ثلث، اضرار به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنهاست.^۱

و یا اینکه برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها، اعتراف به بدهی‌هایی کند در حالی که بدهکار نباشد.

و در پایان برای تأکید می‌فرماید: «این توصیه‌ای است الهی، و خداوند دانا و بردبار است» ﴿وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾.

که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این احکام را مقرر داشته و نیز از نیات و وصیت‌کنندگان خبر دارد، در عین حال «حلیم» است و کسانی را که برخلاف فرمان او رفتار می‌کنند فوراً به مجازات نمی‌رساند.

نکته‌ها:

۱. ارث یک حق طبیعی است

شاید بسیاری تصور کنند بهتر آن است که بعد از مرگ انسان، اموال او در اختیار بیت‌المال قرار گیرد تا صرف تلاش‌های اقتصادی جامعه گردد، ولی با دقت روشن می‌شود این کار کاملاً دور از عدالت است، زیرا «وراثت» یک امر کاملاً طبیعی و منطقی است.

۱. استبصار، ج ۴، ص ۱۱۹، باب ۷۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۶۷، باب ۸ و ص ۲۷۵، باب ۱۱.

پدر و مادر بخشی از صفات جسمی و روحی خود را طبق قانون وراثت طبیعی به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند، چرا اموال آنها از این قانون مستثنی باشد و به نسل آینده منتقل نشود؟

به علاوه، اموال مشروع هر کس نتیجه تلاش‌های اوست، و در حقیقت نیروهای مترکّم شده او را نشان می‌دهد، و به همین جهت ما هر کس را مالک طبیعی دسترنج خود می‌شناسیم؛ این یک حکم فطری است.

بنابراین بعد از مرگ که دست انسان از اموالش کوتاه می‌گردد، عادلانه‌ترین راه این است که اموال وی به کسانی تعلق گیرد که نزدیک‌ترین افراد به اوست، و در واقع هستی آن اشخاص ادامه هستی آن شخص محسوب می‌شود.

روی همین جهت بسیاری از مردم با اینکه سرمایه کافی برای زندگی خود تا پایان عمر دارند، دست از کوشش برای کار و تولید بیشتر برنمی‌دارند، و هدفشان تأمین آینده فرزندانشان است.

یعنی قانون ارث می‌تواند تحرّک و جنبش بیشتری به چرخ‌های اقتصادی یک کشور بدهد، و اگر اموال هر کس بعد از مرگ او به کلی از او بریده شود و جزء اموال عمومی گردد، ممکن است بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی خاموش شود.

شاهد این سخن جریانی است که در فرانسه واقع شد. می‌گویند چندی قبل نمایندگان پارلمان فرانسه قانون ارث را الغاء کردند و به جای آن تصویب نمودند که آنچه از کسی باقی می‌ماند به عنوان اموال عمومی ضبط گردد و به مصارف عموم برسد؛ به طوری که هیچ‌یک از بستگان شخص متوفی سهمی نداشته باشند.

پس از مدّتی آثار نامطلوب اقتصادی این قانون آشکار گردید، و مشاهده شد وضع صادرات و واردات کشور دستخوش تحوّل و از تلاش‌های اقتصادی کاسته شده است. این موضوع مقامات اقتصادی را دچار نگرانی کرد و عامل اصلی آن را همان الغاء قانون ارث دانستند و به ناچار در آن تجدید نظر کردند.

بنابراین نمی‌توان انکار کرد که قانون ارث علاوه بر اینکه یک امر طبیعی و فطری است در گسترش تلاش‌های اقتصادی نیز اثر عمیق دارد.

۲. ارث در میان ملل گذشته

قانون ارث چون ریشه فطری دارد به اشکال گوناگون در میان ملل گذشته دیده می‌شود.

در میان یهود بعضی مدّعی هستند قانون ارثی وجود نداشته، ولی با مراجعه به تورات می‌بینیم این قانون صریحاً در «سفر اعداد» آمده است، آنجا که می‌گوید: «و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایید، و اگر دختری ندارد میراثش را به برادرانش بدهید، و اگر برادری ندارد، میراث وی را به برادران پدرش بدهید، و اگر پدرش برادری ندارد، میراث او را به بازمانده او از نزدیک‌ترین خویشاوندانش بدهید، تا وارث آن باشد، و این امر برای بنی اسرائیل حکم واجبی باشد، به نوعی که خداوند به موسی امر فرموده است».^۱

از جمله‌های مزبور استفاده می‌شود که ارث در میان بنی اسرائیل فقط روی مسأله نسب دور می‌زده است، زیرا نامی از همسر در آن برده نشده است. و در آیین مسیح عليه السلام نیز باید همین قانون تورات معتبر باشد، زیرا در «اناجیل» موجود نقل شده که مسیح گفته است من نیامده‌ام که چیزی از احکام تورات را تغییر دهم.

و فقط در چند مورد از مشتقات کلمه «ارث» سخن گفته شده است.^۲

اما در میان عرب‌ها پیش از اسلام ارث از یکی از سه راه بوده است:

۱. نسب: منظور از نسب نزد آنان تنها پسران و مردان بوده است و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند.
 ۲. تَبَنِّي: یعنی فرزندی که از خانواده‌ای طردشده، خانواده دیگری او را به خود نسبت دهد و به شکل «پسرخوانده» درآید. در این صورت میان این پسرخوانده و پدرخوانده‌اش ارث برقرار می‌شد.
 ۳. عهد و پیمان: یعنی دو نفر با هم پیمان می‌بستند که در دوران زندگی از یکدیگر دفاع کنند و بعد از مرگ از یکدیگر ارث ببرند.
- اسلام قانون فطری و طبیعی ارث را از خرافاتی که به آن آمیخته شده بود پاک کرد، و تبعیضات ظالمانه‌ای را که در میان زن و مرد از یک سو، و بزرگسال و کودک از سوی

۱. سفر اعداد، باب ۲۷، ص ۲۵۳، آیات ۸-۱۱.

۲. کتاب قاموس مقدّس، ص ۹۰۳.

دیگر قائل بودند از بین برد، و سرچشمه‌های ارث را در سه چیز خلاصه کرد که تا آن زمان به این شکل سابقه نداشت:

۱. نسب: به مفهوم وسیع آن یعنی هرگونه ارتباطی که از طریق تولد در میان دو نفر در سطوح مختلف ایجاد می‌شود اعم از مرد و زن و بزرگسال و کودک.
۲. سبب: یعنی ارتباط‌هایی که از طریق ازدواج در میان افراد ایجاد می‌شود.
۳. ولاء: یعنی ارتباط‌های دیگری که از غیر طریق خویشاوندی (سبب و نسب) در میان دو نفر پیدا می‌شود، مانند «ولاء عتق» یعنی اگر کسی برده خود را آزاد کند، و آن برده پس از مرگ هیچ‌گونه خویشاوند نسبی و سببی از خود به یادگار نگذارد، اموال او به آزادکننده او می‌رسد (و این خود نوعی تشویق و پاداش برای آزاد کردن بردگان است).

«ولاء ضمان جریره» و آن پیمان خاصی بوده که در میان دو تن به خواست و اراده خودشان برقرار می‌شده و طرفین متعهد می‌شدند که از یکدیگر در موارد مختلفی دفاع کنند و پس از مرگ (در صورتی که هیچ‌گونه خویشاوند نسبی و سببی نداشته باشند) از یکدیگر ارث ببرند.

و دیگر «ولاء امامت» است؛ یعنی اگر کسی از دنیا برود و هیچ وارث نسبی و سببی و غیر آنها نداشته باشد، میراث او به امام علیه السلام و به عبارت دیگر به بیت‌المال مسلمین می‌رسد.

البته هر یک از طبقات فوق شرایط و احکامی دارند که در کتاب‌های فقهی مشروحاً آمده است.

۳. چرا ارث مرد دو برابر زن است؟

با اینکه ظاهراً ارث مرد دو برابر زن است، اما با دقت بیشتر روشن می‌شود که از یک نظر، ارث زنان دو برابر مردان است، و این به خاطر حمایتی است که اسلام از حقوق زن کرده است.

توضیح اینکه: اسلام وظایفی بر عهده مردان گذارده که با توجه به آن، نیمی از درآمد مردان عملاً خرج زنان می‌شود، در حالی که بر عهده زنان چیزی قرار نداده است، مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او، از مسکن، پوشاک،

خوراک و سایر لوازم بپردازد، و هزینه زندگی فرزندان خردسال نیز برعهده اوست، در حالی که زنان از هرگونه پرداخت هزینه‌ای حتی برای خودشان معاف هستند.

بنابراین یک زن می‌تواند تمام سهم ارث خود را پس‌انداز کند، در حالی که مرد ناچار است آن را برای خود و همسر و فرزندان خرج کند، و نتیجه آن عملاً چنین می‌شود که نیمی از درآمد مرد برای زن خرج می‌شود و نیمی برای خودش، در حالی که سهم زن همچنان به حال خود باقی می‌ماند.

برای توضیح بیشتر به این مثال توجه کنید: فرض کنید مجموع ثروت‌های موجود در دنیا معادل سی میلیارد تومان باشد که از طریق ارث به تدریج در میان زنان و مردان جهان (دختران و پسران) تقسیم می‌گردد. اکنون مجموع درآمد مردان را با مجموع درآمد زنان جهان از راه ارث حساب کنیم می‌بینیم از این مبلغ بیست میلیارد سهم مردان و ده میلیارد سهم زنان است.

مطابق معمول، زنان ازدواج می‌کنند و هزینه زندگی آنها بر دوش مردان خواهد بود و به همین دلیل زنان می‌توانند ده میلیارد خود را پس‌انداز کنند و در بیست میلیارد سهم مردان عملاً شریک خواهند بود، زیرا در مورد آنها و فرزندان آنها نیز مصرف می‌شود.

بنابراین در واقع نیمی از سهم مردان هم که ده میلیارد می‌شود صرف زنان خواهد شد، و با اضافه کردن این مبلغ به ده میلیارد که پس‌انداز کرده بودند، مجموعاً صاحب اختیار بیست میلیارد - دو سوم مجموع پول دنیا - خواهند بود، در حالی که مردان عملاً بیش از ده میلیارد برای خود مصرف نمی‌کنند.

نتیجه اینکه سهم واقعی زنان از نظر مصرف و بهره‌برداری دو برابر سهم واقعی مردان است، و این تفاوت به خاطر آن است که معمولاً قدرت آنها برای تولید ثروت کمتر است، و این نوعی حمایت منطقی و عادلانه است که اسلام از زنان به عمل آورده و سهم حقیقی آنان را بیشتر قرار داده، اگرچه در ظاهر سهم آنها نصف است.

اتفاقاً با مراجعه به آثار اسلامی به این نکته پی می‌بریم که سؤال بالا از همان آغاز اسلام در اذهان مردم بوده و گاه و بیگاه از پیشوایان اسلام در این باره پرسش‌هایی می‌کردند، و پاسخ‌هایی که از طرف ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به این سؤال داده شده غالباً به یک مضمون است و آن این است که خداوند مخارج زندگی و پرداخت مهر را برعهده

مردان گذارده است، به همین جهت سهم آنها را بیشتر قرار داده.^۱ در عیون اخبار الرضا^{علیه السلام} از امام علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} نقل شده است که در پاسخ این سؤال فرمود: «سهم زنان از میراث، نصف سهم مردان است به خاطر آنکه زن هنگامی که از دواج می‌کند چیزی (مهر) می‌گیرد و مرد ناچار است چیزی بدهد. به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و خودش مسؤولیتی ندارد».^۲

۴. ارث برادران و خواهران

در جمله «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً»^۳ به واژه تازه‌ای برخورد می‌کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می‌شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه «کَلَالَةٌ» است.

آنچه از کتاب‌های لغت استفاده می‌شود این است که «کَلَالَةٌ» در اصل معنای مصدری دارد و به معنای «کلال» یعنی از بین رفتن قوت و توانایی است.^۳ ولی بعداً به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می‌برند گفته شده است. شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزء طبقه دوم ارث هستند، و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می‌برند، و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد، مسلماً در رنج است و قدرت خویش را از دست داده، لذا به آنها «کَلَالَةٌ» گفته می‌شود.

راغب در مفردات می‌گوید: «کَلَالَةٌ» به وراثت - غیر از پدر و فرزند - گفته می‌شود. و ابن عباس گفته است به جز فرزند به سایر وراثت «کَلَالَةٌ» می‌گویند.^۴ و در روایتی که از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} نقل شده است، آن حضرت در پاسخ این پرسش که کلاله چیست؟ فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وَكَلْدٌ وَ لَا وَالِدٌ؛ کَلَالَةٌ عُنْوَانِي اسْتَبْرَأَ»^۵

۱. کافی، ج ۷، ص ۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۹۳.

۲. کافی، ج ۷، ص ۸۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۹۴؛ عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ج ۲، ص ۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۰۳ و ج ۱۰۱، ص ۳۲۶؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۷۰.

۳. در صحاح اللغة می‌خوانیم: الكلاله فی الأصل مصدّر بمعنی الكلال و هو ذهاب القوة.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۷۴ و ج ۳۰، ص ۵۱۱؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۳۶.

شخصی که از دنیا رفته، در حالی که نه پدر و مادری دارد و نه فرزند^۱.
 از این بیان استفاده می‌شود که «کَلَالَةٌ» اسم میّت است و هر دو قول صحیح است.^۲
 و اما اینکه چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر تعبیر (کلاله) را انتخاب کرده، شاید به خاطر آن است که این‌گونه افراد که نه پدر و مادر دارند و نه فرزند، مراقب باشند اموالشان به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند. بنابراین پیش از آنکه دیگران از آن استفاده کنند، خودشان آنها را در موارد لازم‌تر، در راه کمک به نیازمندان و حفظ مصالح اجتماعی صرف کنند.

۵. توجه به چند نکته دیگر

الف) آنچه درباره ارث برادران و خواهران آمده است، گرچه ظاهراً به طور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری، و پدری تنها، و مادری تنها را شامل می‌شود، ولی با توجه به آخرین آیه سوره نساء که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می‌شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و خواهران پدر و مادری و یا پدری تنها می‌باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت).

بنابراین گرچه هر دو آیه بحث از ارث «کلاله» (برادران و خواهران) می‌کنند و ظاهراً با هم سازگار نیستند، اما با دقت در مضمون دو آیه روشن می‌شود هر کدام درباره یک دسته خاص از برادران و خواهران سخن می‌گویند، و هیچ‌گونه تضادی در میان آنها نیست.

ب) روشن است ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول - یعنی پدر و مادر و فرزندان - در کار نباشد، گواه این موضوع آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۷۸؛ تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۲۹، ذیل آیه ۱۷۶ سوره نساء؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۱۲.

۲. وَ الْكَلَالَةُ إِسْمٌ لِمَا عَدَا الْوَالِدَ وَالْوَالِدِ مِنَ الْوَرَثَةِ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ اسْمٌ لِمَنْ عَدَا الْوَالِدَ وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ عَنِ الْكَلَالَةِ، فَقَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وُلْدٌ وَ لَا وَالِدٌ فَجَعَلَهُ إِسْمًا لِلْمَيِّتِ وَ كِلَا الْقَوْلَيْنِ صَحِيحٌ (مفردات راغب، ص ۴۳۷؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۱۲).

بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﴿۱﴾ «خویشاوندان طبق کتاب خدا بعضی بر بعض دیگر در مقررات ارث ترجیح دارند». آنها که به شخص میّت نزدیک ترند مقدم هستند.^۱ و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعض دیگر است.

ج) از جمله «هُم شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ» (برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریک‌اند) استفاده می‌شود آنها یک سوم را در میان خود به طور مساوی تقسیم می‌کنند و زن و مرد در اینجا هیچ تفاوتی ندارند، زیرا مفهوم شرکت مطلق، مساوی بودن سهام است.

د) از آیه به خوبی استفاده می‌شود انسان حق ندارد از طریق وصیت یا اعتراف به بدهی که بر ذمه او نیست صحنه‌سازی بر ضد وارثان کند و حقوق آنها را تضییع نماید. او موظف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حق دارد وصیتی عادلانه که در اخبار مقدار آن، ثلث تعیین شده بنماید.

در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می‌شود از جمله در حدیثی می‌خوانیم: «إِنَّ الصِّرَارَ فِي الوَصِيَّةِ مِنَ الكِبَائِرِ؛ زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان با وصیت‌های نابه‌جا از گناهان کبیره است».^۲ اسلام در حقیقت با این دستور می‌خواهد هم شخص را از بخشی از اموال خود حتی بعد از وفات بهره‌مند سازد، و هم وارثان را؛ مبادا کینه‌ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد (ر.ک: ج ۳، ص ۳۶۰-۳۷۹).

تساوی‌ها و تفاوت‌ها و رمز و راز آن

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾

۱. سوره انفال، آیه ۷۵؛ سوره احزاب، آیه ۶.

۲. مجمع‌البیان، ذیل آیه ۱۲ همین سوره؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۶۸ و ج ۱۵، ص ۳۲۷؛ بحارالأنوار، ج ۷۶، ص ۴ و ۱۵ و ج ۱۰۰، ص ۱۹۶ و ۱۹۹.

(امتیازات و) برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید. (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شماست. با این حال، مردان به سبب آنچه به دست می‌آورند نصیبی دارند، و زنان نیز نصیبی؛ (و نباید حقوق هیچ‌یک پایمال گردد). و از فضل خدا، (برای رفع تنگناها) استمداد جویید، زیرا خداوند به هر چیز داناست. (سوره نساء، آیه ۳۲)

شان نزول:

طبرسی مفسر معروف در مجمع‌البیان نقل می‌کند که: اُمّ سَلَمَه (یکی از همسران پیامبر) به حضرت عرض کرد: چرا مردان به جهاد می‌روند و زنان نمی‌روند؟ و چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده؟ ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می‌رفتیم و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم!

آیه فوق نازل گردید و به این پرسش‌ها و مانند آن پاسخ گفت.^۱

و در تفسیر المنار می‌خوانیم: جمعی از مردان مسلمان، هنگامی که آیه ارث نازل شد و سهم مردان را دو برابر زنان ذکر کرد، گفتند: ای کاش اجر و پاداش معنوی ما نسبت به آنها نیز چنین بود.

و جمعی از زنان نیز گفتند: ای کاش مجازات و کیفرهای ما نصف مجازات مردان بود همان‌طور که سهم ارث ما نیمی از ارث آنهاست.

آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۲

همین شأن نزول در تفسیر فی ظلال القرآن و روح المعانی با تفاوت مختصری ذکر شده است.

تفسیر:

تساوی مرد و زن در کسب

همان‌طور که در شأن نزول آمده است، تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ روح المعانی، ج ۵، ص ۱۹؛ در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲. مجمع‌البیان و تفسیر المنار، ذیل آیه مورد بحث.

از مسلمانان به صورت یک پرسش درآمده بود، گویی آنها توجه نداشتند که این تفاوت به خاطر آن است که هزینه زندگی عموماً بر دوش مردان است و زنان از آن معافند. افزون بر این، هزینه خودشان نیز بر دوش مردان است و همان طور که سابقاً اشاره شد، سهمیه زنان عملاً دو برابر مردان خواهد بود. لذا آیه فوق می‌گوید: «برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعض دیگر قائل شده هرگز آرزو نکنید» ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.

زیرا این تفاوت‌ها هر کدام اسراری دارد که از شما پنهان است؛ چه تفاوت‌هایی که از نظر آفرینش، جنسیت، صفات جسمی و روحی دارید و پایه نظام اجتماعی شماست، و چه تفاوت‌هایی که از نظر حقوقی به سبب موقعیت‌های مختلف همانند ارث قرار داده شده است.

تمام این تفاوت‌ها بر طبق عدالت و قانون الهی است و اگر غیر از آن مصلحت بود برای شما قائل می‌شد. بنابراین آرزوی تغییر آنها یک نوع مخالفت با مشیت پروردگار است که عین حق و عدالت است.

البته نباید اشتباه کرد آیه به تفاوت‌های واقعی و طبیعی اشاره می‌کند نه تفاوت‌های ساختگی که بر اثر استعمار و استثمار طبقاتی به وجود می‌آید، چه اینکه آنها نه خواست خداست، و نه چیزی است که آرزوی دگرگون کردن آن نادرست باشد، بلکه تفاوت‌هایی است ظالمانه و غیر منطقی که باید در رفع آن کوشید.

فی‌المثل زنان نمی‌توانند آرزو کنند ای کاش مرد بودند و مردان نیز نباید آرزو کنند ای کاش زن می‌شدند، زیرا این دو جنس، اساس نظام اجتماع انسانی است.

اما در عین حال نباید این تفاوت جنسیت سبب شود که یکی از این دو جنس حقوق دیگری را پایمال کند، و آنها که آیه را دستاویز برای ادامه تبعیضات ناروای اجتماعی پنداشته‌اند سخت در اشتباهند.

لذا بلافاصله می‌فرماید: «مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند و زنان نیز نصیبی» و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾.

خواه موقعیت طبیعی باشد مانند تفاوت دو جنس مرد و زن با یکدیگر، یا تفاوت به سبب تلاش‌های اختیاری.

قابل توجه اینکه کلمه «اكتساب» که به معنی تحصیل کردن و به دست آوردن است، مفهوم وسیعی دارد که هم کوشش‌های اختیاری را شامل می‌شود، و هم آنچه را که انسان با ساختمان طبیعی خود می‌تواند به دست بیاورد.

پس از آن می‌فرماید: به جای آرزو کردن این‌گونه تفاوت‌ها، «از فضل خدا و لطف و کرم او تمنا کنید که به شما از نعمت‌های مختلف و پاداش‌های نیک ارزانی دارد» ﴿وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

و در نتیجه افرادی خوشبخت و سعادتمند باشید، خواه مرد باشید یا زن، و خواه از این نژاد باشید یا نژاد دیگر، و در هر حال آنچه را خیر واقعی و سعادت شما در آن است بخواهید نه آنچه شما خیال می‌کنید.

شاید جمله «مِنْ فَضْلِهِ» اشاره به همین معنی باشد.

روشن است تقاضای فضل و عنایت پروردگار به این نیست که انسان به دنبال اسباب و عوامل هر چیز نرود، بلکه باید فضل و رحمت او را در لابه‌لای اسبابی که او مقرر داشته است جست‌وجو کرد؛ «زیرا خداوند به همه چیز داناست» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾.

و می‌داند برای نظام اجتماع چه تفاوت‌هایی از نظر طبیعی و یا حقوقی لازم است. بنابراین در کار او هیچ‌گونه تبعیض ناروا و بی‌عدالتی نیست. همچنین از اسرار درون مردم با خبر است و می‌داند چه افرادی آرزوهای نادرست در دل می‌پروراند و چه افرادی به آنچه مثبت و سازنده است می‌اندیشند.

نکته‌ها:

این تفاوت‌ها برای چیست؟

بسیاری از خود می‌پرسند چرا برخی از افراد استعدادشان بیشتر و برخی کمتر است؟

برخی زیبا هستند و برخی دیگر از زیبایی کم‌بهره‌اند؟

برخی از نظر جسمی فوق‌العاده نیرومند و بعضی معمولی هستند؟

آیا این «تفاوت‌های طبیعی» با اصل عدالت پروردگار سازگار است؟

در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت:

۱. تفاوت‌های ساختگی

قسمتی از تفاوت‌های جسمی و روحی مردم با یکدیگر معلول اختلافات طبقاتی و مظالم اجتماعی و یا سهل‌انگاری‌های فردی است که هیچ ارتباطی به دستگاه آفرینش ندارد. مثلاً بسیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر هم از نظر جسمی قوی‌تر و زیباتر و هم از نظر استعداد پیشرفته‌ترند؛ به دلیل اینکه آنها از تغذیه و بهداشت کافی بهره‌مندند در حالی که اینها در محرومیت قرار دارند. یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی و سهل‌انگاری نیروهای جسمی و روحی خود را از دست می‌دهند. این‌گونه اختلافات را باید اختلافات ساختگی و بی‌دلیل دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت، و هیچ‌گاه اسلام و قرآن بر این‌گونه تفاوت‌ها صحّه نگذاشته است.

۲. تفاوت‌های واقعی

قسمتی دیگر از این تفاوت‌ها طبیعی و لازمه آفرینش انسان است، یعنی یک جامعه اگر هم از عدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد، تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه یک شکل و یک جور نخواهند بود و طبعاً با هم تفاوت‌هایی خواهند داشت.

ولی باید دانست معمولاً مواهب الهی و استعدادهای جسمی و روحی انسان‌ها آن‌چنان تقسیم شده که هر کسی قسمتی از آن را دارد. یعنی کمتر کسی پیدا می‌شود که این مواهب را یک‌جا داشته باشد؛ یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است و دیگری استعداد ریاضی خوبی دارد، یکی ذوق شعر و دیگری عشق به تجارت، و بعضی هوش سرشاری برای کشاورزی، و برخی از استعدادهای ویژه دیگری برخوردارند. مهم این است که جامعه یا خود اشخاص، استعدادهای آنها را کشف کنند و آنها را در محیط سالمی پرورش دهند تا هر انسانی بتواند نقطه قوت خویش را آشکار سازد و از آن بهره‌برداری کند.

۳. جامعه به منزله یک پیکر

این موضوع را نیز باید یادآوری کرد که یک جامعه همانند پیکر یک انسان، نیاز به

بافت‌ها و عضلات و سلول‌های گوناگون دارد. یعنی همان‌طور که اگر یک بدن به‌طور کامل از سلول‌های ظریف همانند سلول‌های چشم و مغز ساخته شده باشد دوام ندارد، و یا اگر تمام سلول‌های آن خشن و غیر قابل انعطاف همانند سلول‌های استخوانی باشند، کارایی کافی برای وظایف مختلف نخواهد داشت بلکه باید از سلول‌های گوناگونی که یکی وظیفه تفکر، دیگری مشاهده، سومی شنیدن و چهارمی سخن گفتن را عهده‌دار شوند تشکیل شده باشد، همچنین برای به‌وجود آمدن یک جامعه کامل نیاز به استعدادها، ذوق‌ها و ساختمان‌های مختلف بدنی و فکری است.

اما نه به این معنی که بعضی از اعضاء پیکر اجتماع در محرومیت به‌سر ببرند، یا خدمات آنها کوچک شمرده شود، و یا تحقیر گردند، همان‌طور که سلول‌های بدن با تمام تفاوتی که دارند، همگی از غذا و هوا و سایر نیازمندی‌ها به مقدار لازم بهره می‌گیرند.

به عبارت دیگر، تفاوت ساختمان روحی و جسمی در آن قسمت‌هایی که طبیعی است - نه ظالمانه و تحمیلی - به مقتضای «حکمت» پروردگار است و عدالت هیچ‌گاه نمی‌تواند از حکمت جدا باشد.

فی‌المثل اگر تمام سلول‌های بدن انسان یک‌نواخت آفریده می‌شد دور از حکمت بود، و عدالت به معنای قرار دادن هر چیز در محل مناسب خود نیز در آن وجود نداشت، همچنین اگر یک روز، تمام مردم جامعه مثل هم فکر کنند و استعداد همانندی داشته باشند، در همان یک‌روز وضع جامعه به کلی درهم می‌ریزد.

بنابراین آنچه در آیه مورد بحث درباره اختلاف ساختمان زن و مرد آمده، در واقع اشاره‌ای به همین موضوع است، زیرا بدیهی است اگر تمام افراد بشر، مرد و یا همه زن باشند، نسل بشر به زودی منقرض می‌شود.

علاوه بر اینکه قسمت مهمی از لذات مشروع بشر از میان می‌رود، حال اگر جمعی ایراد کنند که چرا بعضی زن و بعضی مرد آفریده شده‌اند؟ و این چگونه با عدالت پروردگار می‌سازد؟ مسلم است که این ایراد منطقی نخواهد بود، زیرا آنها به حکمت آن نیندیشیده‌اند (ر.ک: ج ۳، ص ۴۵۹ - ۴۶۵).

حقوق مالی متفاوت زن و مرد

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِيئُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا أُثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا النُّصَبَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

از تو درباره حکم (ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند. بگو: «خداوند، حکم (ارث) خواهر و برادر را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزندی نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از آن اوست؛ و (اگر خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد،) او تمام مال را از آن خواهر، به ارث می‌برد، در صورتی که آن خواهر فرزندی نداشته باشد؛ و اگر (وارث او) دو خواهر باشند دوسوم اموال را می‌برند؛ و اگر (وارثان) جمعی از برادران و خواهران باشند، سهم هر برادر به اندازه سهم دو خواهر است. خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست.» (سوره نساء، آیه ۱۷۶)

شان نزول:

بسیاری از مفسران در شان نزول آیه فوق از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل کرده‌اند. می‌گوید شدیداً بیمار بودم. پیامبر ﷺ به عبادت من آمد. در آنجا وضو گرفت و از آب وضوی خود بر من پاشید. من که در اندیشه مرگ بودم به پیامبر ﷺ عرض کردم: وارث من فقط خواهران منند، میراث آنها چگونه است. این آیه که آیه فرائض نام دارد، نازل شد و میراث آنها را روشن ساخت.^۱ به عقیده بعضی این آخرین آیه‌ای است که درباره احکام اسلام بر پیامبر ﷺ نازل شده است.^۲

۱ و ۲. مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۵۴؛ المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴؛ تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۴۰۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۶؛ دژ‌المنشور و تفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:**استفتاء در مورد کلاله**

آیه مورد بحث در صدد تبیین مقدار ارث برادران و خواهران است. همان طور که در اوایل این سوره در تفسیر آیه ۱۲ گفتیم، درباره ارث خواهران و برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است: یکی همان آیه ۱۲، و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است.

و این دو آیه اگرچه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارند، اما همان طور که در آغاز سوره نیز بیان کردیم، هر کدام ناظر به یک دسته از خواهران و برادران است آیه ۱۲، ناظر به برادران و خواهران «مادری» است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران «پدر و مادری» یا «پدری تنها» سخن می گوید.

گواه این مطلب این است که معمولاً کسانی که با واسطه با شخص متوفی مربوط می شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است. یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می برند که یک سوم است، و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم ارث پدر را می برند که دو سوم است. و چون آیه ۱۲ درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم دور می زند و آیه مورد بحث روی دو سوم، روشن می شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می شوند.

به علاوه، روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام در این زمینه وارد شده است نیز این حقیقت را اثبات می کند.

در هر حال چنانچه یک سوم یا دو سوم ارث به برادر یا خواهر تعلق گرفت، باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می شود. اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد، به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می پردازیم. قبلاً باید توجه داشت که آیه به عنوان پاسخ به پرسش درباره کلاله^۱ (برادران و خواهران) نازل شده است. از این رو می فرماید: «از تو در این باره سؤال می کنند، بگو: خداوند حکم

۱. درباره معنی لغوی «کلاله» و اینکه چرا به برادران و خواهران، کلاله گفته می شود، به طور مشروح در ذیل آیه ۱۲ سوره نساء بحث کردیم.

کلالة (برادران و خواهران) را برای شما بیان می‌کند» ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾.

پس از آن به چندین حکم اشاره می‌نماید:

۱. «هرگاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد، فقط یک خواهر داشته باشد، نصف میراث او به آن یک خواهر می‌رسد» ﴿إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ﴾.

۲. «و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد، تمام ارث او به یک برادر می‌رسد» ﴿وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ﴾.

۳. اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند، دوسوم از میراث او را می‌برند. می‌فرماید: «و اگر وارث دو خواهر بود، دوسوم از ارث به او می‌رسد» ﴿فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ﴾.

۴. اگر ورثه شخص متوفی چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می‌کنند به طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود. می‌فرماید: «و اگر وارث چند برادر و خواهر بودند، ارث بین آنها هر مرد، دو برابر زن خواهد بود» ﴿وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ﴾.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند این حقایق را برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتماً راهی را که خدا نشان می‌دهد راه صحیح و واقعی است)، زیرا به هر چیزی داناست» ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.^۱

ناگفته نماند که آیه فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان می‌کند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است. ولی با توجه به اینکه طبق آیات آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند، روشن می‌شود که منظور از آیه فوق جایی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر (ر.ک: ج ۴، ص ۳۰۶ - ۳۰۹).

۱. جمله أَنْ تَضِلُّوا به معنی أَنْ لَا تَضِلُّوا است. یعنی کلمه «لا» در تقدیر است و این‌گونه تعبیر در قرآن و کلمات عرب فراوان است.

گفتار چهارم: جایگاه اجتماعی زن در قرآن

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾

ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را همتای خدا قرار ندهند، و دزدی و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و تهمت و افترايي را که ساخته‌اند به کسی نسبت ندهند و در هیچ کار شایسته‌ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است.

(سوره ممتحنه، آیه ۱۲)

تفسیر:

شرایط بیعت زنان

در تعقیب آیات گذشته که احکام زنان مهاجر را بیان می‌کرد، در نخستین آیه مورد بحث حکم بیعت زنان را با پیامبر ﷺ شرح می‌دهد. به طوری که مفسران نوشته‌اند: این آیه روز فتح مکه هنگامی نازل شد که پیامبر ﷺ بر کوه صفا مستقر شد و از مردان بیعت گرفت و زنان مکه که ایمان آورده بودند برای بیعت خدمتش آمدند. در این آیه کیفیت بیعت با زنان را شرح می‌دهد. آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می‌فرماید: «ای پیامبر، هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با این شرایط با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی

نکنند، آلوده زنا نشوند، فرزندان خود را به قتل نرسانند، تهمت و افترا بی پیش دست و پای خود نیاورند و در هیچ دستور شایسته‌ای نافرمانی تو نکنند، (با این شرایط) با آنها بیعت کن و برایشان آموزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است» ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

و به دنبال این ماجرا، پیامبر ﷺ از آنها بیعت گرفت. در مورد چگونگی بیعت بعضی نوشته‌اند: پیامبر ﷺ دستور داد ظرف آبی آوردند، دست خود را در آن ظرف آب گذارد و زنان هم دست خود را در طرف دیگر ظرف می‌گذارند.

و بعضی گفته‌اند: پیامبر ﷺ از روی لباس با آنها بیعت می‌کرد. قابل توجه اینکه در آیه فوق شش شرط برای بیعت زنان ذکر شده که آنها باید همه را بپذیرا شوند:

۱. ترک هرگونه شرک و بت پرستی؛ این شرط اساس اسلام و ایمان است.
 ۲. ترک سرقت؛ شاید بیشتر ناظر به اموال شوهر باشد زیرا وضع بد مالی آن زمان سختگیری مردان و پایین بودن سطح فرهنگ سبب می‌شد که زنان از اموال همسران خود سرقت کنند و احتمالاً به بستگان خود دهند. داستان هند که بعداً خواهد آمد نیز شاهد این معناست، ولی به هر حال مفهوم آیه وسیع و گسترده است.
 ۳. ترک آلودگی به زنا؛ تاریخ می‌گوید در عصر جاهلیت انحراف از جاده عفت بسیار زیاد بود.
 ۴. عدم قتل اولاد؛ که به دو صورت انجام می‌شد: گاه سقط جنین بود و گاه به صورت «وئاد» (زنده به گور کردن دختران و پسران).
 ۵. ترک بهتان و افترا؛ بعضی آن را چنین تفسیر کرده‌اند که فرزندان مشکوکی را از سر راه برمی‌داشتند و مدعی می‌شدند این فرزندان از همسرشان است (این امر در غیبت‌های طولانی شوهر بیشتر امکان‌پذیر بود).
- بعضی نیز آن را اشاره به عمل شرم‌آوری دانسته‌اند که باز از بقایای عصر جاهلی

بود که یک زن خود را در اختیار چند مرد قرار می داد و هنگامی که فرزندی از او متولد می شد، او را به هر یک از آنها که مایل بود نسبت می داد.

ولی با توجه به اینکه مسأله زنا قبلاً ذکر شده و ادامه چنین امری در اسلام امکان پذیر نبود، این تفسیر بعید به نظر می رسد و تفسیر اول مناسب تر است، هر چند گستردگی مفهوم آیه هرگونه افترا و بهتان را شامل می شود.

تعبیر «بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلِهِمْ» (پیش دست و پاهایشان) ممکن است اشاره به همان فرزندان سرراهی باشد که به هنگام شیر دادن در دامان آنها قرار می گرفت و طبعاً پیش پا و دست آنها بود.

۶. نافرمانی نکردن در برابر دستورهای سازنده پیامبر ﷺ؛ این حکم نیز گسترده است و تمام فرمان های پیامبر را شامل می شود، هر چند بعضی آن را اشاره به برخی اعمال زنان در جاهلیت، مانند نوحه گری با صدای بلند بر مردگان و پاره کردن گریبان و خراشیدن صورت و جز آن دانسته اند، ولی منحصر به اینها نیست.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا بیعت با زنان، مشروط به این شرایط بود، در حالی که بیعت با مردان، تنها بر اسلام و جهاد بود.

در پاسخ می توان گفت: آنچه در مورد مردان در آن محیط از همه مهم تر بوده، همان ایمان و جهاد است و در مورد زنان، چون جهاد مشروع نبود شرایط دیگری ذکر شده که مهم تر از همه بعد از توحید اموری بوده که زنان در آن جامعه رفتار منحرف از آن بودند.

نکته ها:

۱. رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها

در تفسیر سوره فتح (ذیل آیه ۱۸) بحث مشروعی پیرامون بیعت و شرایط و خصوصیات آن در اسلام داشتیم که نیاز به تکرار آن نمی بینیم.

آنچه یادآوری آن در اینجا لازم است، مسأله بیعت پیامبر ﷺ با زنان است، آن هم با شرایطی مفید و سازنده که در آیه فوق آمد.

این مسأله نشان می دهد برخلاف گفته بی خبران یا مغرضانی که می گویند: اسلام برای نیمی از جامعه انسانی یعنی زنان، ارزشی قائل نشده و آنها را به حساب نیاورده است.

دقیقاً آنها را در مهم‌ترین مسائل به حساب آورده است، از جمله مسأله بیعت است که یک بار در حدیبیه (در سال ششم هجرت) و یک بار در فتح مکه انجام گرفت و آنها دوش به دوش مردان در این پیمان الهی وارد شدند و حتی شرایط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند.

شرایطی که هویت انسانی زن را زنده می‌کرد و او را از اینکه تبدیل به متاع بی‌ارزش، یا وسیله‌ای برای کامجویی مردان بوالهوس گردد، نجات می‌داد.

۲. ماجرای بیعت هند همسر ابوسفیان

در جریان فتح مکه، از جمله زنانی که با پیامبر ﷺ بیعت کردند هند همسر ابوسفیان بود. زنی که تاریخ اسلام ماجراهای دردناکی از او به خاطر دارد، از جمله ماجرای شهادت حمزه سیدالشهدا در میدان احد با آن وضع غم‌انگیز. گرچه او سرانجام ناچار شد در برابر اسلام و پیامبر ﷺ زانو بزند و ظاهراً مسلمان شود، ولی ماجرای بیعتش نشان می‌دهد که در واقع همچنان به عقاید سابقش وفادار بود.

و لذا جای تعجب نیست که دودمان بنی امیه و فرزندان او بعد از پیامبر ﷺ، چنان جنایاتی را مرتکب شوند که سابقه نداشت.

به هر حال مفسران نوشته‌اند که هند نقابی بر صورت انداخته، خدمت پیامبر ﷺ آمد، در حالی که حضرت بر کوه صفا قرار داشت، جمعی از زنان نیز با او بودند، هنگامی که پیامبر ﷺ فرمود: «من با شما زنان بیعت می‌کنم که چیزی را شریک خدا قرار ندهید».

هند اعتراض کرد و گفت: تعهدی از ما می‌گیری که از مردان نگرفتی (زیرا در آن روز بیعت مردان تنها بر ایمان و جهاد بود).

پیغمبر ﷺ بی آنکه اعتنایی به گفته او کند، ادامه داد و فرمود: «و سرقت نکنید». هند گفت: ابوسفیان مرد ممسکی است و من از اموال او چیزهایی برداشته‌ام، نمی‌دانم مرا حلال می‌کند یا نه؟

ابوسفیان در آنجا حاضر بود، گفت: آنچه را از اموال من در گذشته برداشته‌ای همه را حلال کردم (اما در آینده مواظب باش).

اینجا بود که پیامبر ﷺ خندید و هند را شناخت. فرمود: «تویی هند؟» عرض کرد: آری ای پیامبر خدا، گذشته را ببخش، خدا تو را ببخشد. پیامبر ﷺ ادامه داد: «و آلوده زنا نشوید».

هند از روی تعجب گفت: مگر زن آزاده هرگز چنین عملی را انجام می دهد؟! بعضی از حاضران که در جاهلیت وضع او را می دانستند از این سخن خندیدند، زیرا سابقه هند بر کسی مخفی نبود.

باز پیامبر ﷺ ادامه داد و فرمود: «و فرزندان خود را به قتل نرسانید». هند گفت: ما در کودکی آنها را تربیت کردیم، ولی هنگامی که بزرگ شدند شما آنها را کشتید و شما خود بهتر می دانید (منظورش فرزندش حنظله بود که روز بدر به دست علی رضی الله عنه کشته شده بود).

پیامبر ﷺ از این سخن تبسم کرد و هنگامی که به این جمله رسید: «بهتان و تهمت روا مدارید»، هند افزود: بهتان قبیح است و تو ما را جز به صلاح و خیر و مکارم اخلاق دعوت نمی کنی.

و هنگامی که فرمود: «باید در تمام کارهای نیک فرمان مرا اطاعت کنید»، هند افزود: ما در اینجا ننشسته ایم که در دل قصد نافرمانی تو داشته باشیم (در حالی که مسلماً مطلب چنین نبود، ولی طبق تعلیمات اسلام، پیامبر ﷺ موظف بود این اظهارات را بپذیرد)^۱ (ر.ک: ج ۲۴، ص ۵۶-۶۲).

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۶. قرطبی نیز در تفسیرش همین داستان را با تفاوت مختصری آورده است. همچنین سیوطی در دژ المنثور و ابوالفتوح رازی در تفسیر روح الجنان (ذیل آیات مورد بحث).

فصل دوم:
زن در لباس همسر (حقوق و مسئولیت‌ها)

زن و مرد لباس یکدیگرند

﴿أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَنْتُمُ الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾

آمیزش جنسی با همسرانتان، در شب روزهایی که روزه می‌گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند، و شما لباس آنها؛ (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). خداوند می‌داندست که شما به خود خیانت می‌کردید؛ (و این کار ممنوع را انجام می‌دادید؛ پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آنها آمیزش کنید، و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب نمایید! و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد! سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید! و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید، با زنان آمیزش نکنید! این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند، این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می‌سازد، باشد که پرهیزگار گردند! (سوره بقره، آیه ۱۸۷)

شان نزول:

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند و چنانچه کسی در شب به خواب می‌رفت سپس بیدار می‌شد، خوردن و آشامیدن بر او حرام بود.

و نیز در آن زمان، آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقاً تحریم شده بود.

یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام مُطعم بن جُبیر که مرد ضعیفی بود، با این حال روزه می داشت، هنگام افطار وارد خانه شد. همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند، به سبب خستگی خواب او را ربود. وقتی بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم. با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه دار بود برای حفر خندق - در آستانه جنگ احزاب - در اطراف مدینه حاضر شد. در اثنای تلاش و کوشش، به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط، بیهوش شد. پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متأثر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویشتن را نداشتند، شب های ماه رمضان با همسران خود آمیزش می کردند.

در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.^۱ آیه مورد بحث شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است.

تفسیر:

نخست می گوید: «آمیزش جنسی با همسرانستان، در شب روزهایی که روزه می گیرید، حلال است» ﴿أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ﴾.^۲ آن گاه به فلسفه این موضوع پرداخته می فرماید: «آنان لباس شمایند، و شما لباس آنان هستید» ﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾.

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیا به بدن حفظ می کند، و از سوی دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۱۴، ح ۱۲۹۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۰. در بعضی روایات به جای مطعم بن جبیر، خوأت بن جبیر انصاری، برادر عبدالله بن جبیر آمده است. کافی، ج ۴، ص ۹۸، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۱۲، ح ۱۲۹۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۴۱؛ مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. «رَفَثٌ» (بر وزن طَبَس) به معنای سخن گفتن درباره مسائل جنسی است ولی به همین مناسبت گاه در خود آمیزش جنسی نیز به کار می رود و در آیه مورد بحث از این قبیل است.

این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است.

دو همسر، یکدیگر را از انحرافات حفظ می‌کنند، عیوب هم را می‌پوشانند، باعث راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می‌شود.

این تعبیر نهایت رابطه معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملاً روشن می‌سازد، زیرا همان تعبیر که درباره مردان آمده، بدون هیچ تغییری درباره زنان هم آمده است.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می‌فرماید: «خداوند می‌دانست شما به خویشتن خیانت می‌کردید (و این کار ممنوع را انجام می‌دادید)؛ پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید» ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ﴾.

آری، برای اینکه شما آلوده گناه بیشتر نشوید، خدا به لطف و رحمتش این برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست.

«اکنون با آنان آمیزش کنید، و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته، طلب نمایید» ﴿فَالَّذِينَ بَشُرُوهُنَّ مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾.

مسئلاً این امر به معنای وجوب نیست بلکه اجازه‌ای است بعد از ممنوعیت، که در اصطلاح اصولیون «امر عقیب حظر» نامیده می‌شود و دلیل بر جواز است.

جمله «وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»، اشاره به این است که استفاده از این توسعه و تخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل است، هیچ مانعی ندارد.

سپس به بیان دومین حکم می‌پردازد، می‌فرماید: «و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد» ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾.

به این ترتیب مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها استفاده کنند، اما به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند.

بعد به بیان سومین حکم پرداخته می‌فرماید: «سپس روزه را تا شب تکمیل کنید» ﴿ثُمَّ أَنْتُمُوهَا إِلَى الْيَلِّ﴾.

این جمله تأکیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در

روزها برای روزه‌داران، و نیز نشان‌دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می‌شود.

سرانجام به آخرین حکم پرداخته می‌گردد: «و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید، با زنان آمیزش نکنید» ﴿وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾.

بیان این حکم مانند استثنایی است برای حکم گذشته، زیرا به هنگام اعتکاف - که حداقل مدت آن سه روز است - روزه می‌گیرند اما در این مدت نه در روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

در پایان آیه به تمام احکام گذشته اشاره کرده می‌فرماید: «این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید» ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾.

زیرا نزدیک شدن به مرز و سوسه‌انگیز است و گاه سبب می‌شود که انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری، «خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد، باشد که پرهیزگار شوند» ﴿كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (ر.ک: ج ۱، ص ۷۳۰ - ۷۳۴).

ایمان شرط نخست همسرگزینی

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا مَهْمُ مُمِئَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا أُعْجَبْتُمْ وَلَا تُنَكِّحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَا أُعْجَبَكُمْ أَوْلِيَّكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾

و با زنان مشرک و بت‌پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید؛ (اگرچه مجبور شوید با کنیزان ازدواج کنید؛ زیرا) کنیز باایمان، از زن (آزاد) بت‌پرست، بهتر است؛ هرچند (زیبایی یا ثروت او) توجه شما را به خود جلب کند. و زنان خود را به ازدواج مردان بت‌پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، در نیاورید؛ (زیرا) غلام باایمان، از مرد (آزاد) بت‌پرست، بهتر است؛ هرچند (ثروت یا موقعیت او)، توجه شما را به خود جلب کند. آنان دعوت به سوی آتش می‌کنند؛ و خدا به فرمان خود، دعوت به بهشت و آمرزش می‌نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می‌سازد؛ شاید متذکر شوند!

(سوره بقره، آیه ۲۲۱)

شان نزول:

شخصی به نام مرثد که مرد شجاعی بود، از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شد که از مدینه به مکه برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد. وی به قصد انجام دادن فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، در آنجا با زن زیبایی به نام عناق که در زمان جاهلیت او را می‌شناخت برخورد نمود. آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد، اما مرثد که مسلمان شده بود، تسلیم خواسته وی نشد. آن زن تقاضای ازدواج نمود، مرثد گفت: این امر موکول به اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله است. او پس از انجام مأموریت خود به مدینه بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند. این آیه نازل شد و بیان داشت زنان مشرک و بت پرست، شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.^۱

تفسیر:**ازدواج با مشرکان ممنوع است**

مطابق شأن نزولی که در بالا آمد، در واقع این آیه نیز پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است. می‌فرماید: «با زنان مشرک و بت پرست، مادام که ایمان نیاورده‌اند ازدواج نکنید» ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ﴾.

سپس در یک مقایسه می‌افزاید: «کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هرچند زیبایی او شما را به اعجاب وادارد» ﴿وَلَا مَآءٌ مُّؤْمِنَةٌ حَيَّرَ مِنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ﴾. درست است که ازدواج با کنیزان (خصوصاً کنیزانی که نه بهره‌چندانی از زیبایی دارند و نه مال) در عرف مردم پسندیده نیست، به‌خصوص اینکه در مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد، ولی ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان سنگین‌تر می‌کند، زیرا هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او و نیمی از شخصیت او را تشکیل می‌دهد، با این حال چگونه می‌توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و ثروت مبادله کرد!

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۶۷؛ در المنثور، ج ۱، ص ۲۵۶.

این نکته نیز قابل ذکر است که این شأن نزول درباره آیه ۳ سوره نور نیز وارد شده است (تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱۶۸؛ در المنثور، ج ۵، ص ۲۰).

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته می‌فرماید: «دختران خود را نیز به مردان بت پرست - مادامی که ایمان نیاورده‌اند - ندهید (هرچند ناچار شوید آنها را به همسری غلامان باایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است، هرچند (مال و موقعیت و زیبایی او) شما را به اعجاب آورد» ﴿وَلَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ﴾.

بنابراین، همان‌گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و بت پرست نهی شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است. حتی غلامان باایمان بر آنها ترجیح و اولویت دارند و از مردان زیبا و ثروتمند و ظاهراً با شخصیت کافر برتر و شایسته‌تر، بلکه مسأله در این بخش از حکم، دشوارتر است، زیرا تأثیر شوهر بر زن معمولاً از تأثیر زن بر شوهر بیشتر است.

سپس دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه‌ها بیان می‌کند می‌فرماید: «آنها (یعنی مشرکان) به سوی آتش دعوت می‌کنند، در حالی که خدا (مؤمنانی که مطیع فرمان او هستند) را با فرمان خود دعوت به بهشت و آمرزش می‌کند» ﴿أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ﴾.

و در پایان آیه می‌افزاید: «و آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد، شاید متذکر شوند» ﴿وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾.

نکته‌ها:

۱. فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

چنانکه دیدیم آیه مورد بحث در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم چنین می‌شود: ازدواج، پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است، و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان فوق‌العاده مؤثر است.

از یک سو آثار قطعی وراثت و از سوی دیگر، آثار قطعی تربیت در طفولیت، زیرا نوزادان بعد از تولد غالباً در دامان پدر و مادر پرورش می‌یابند و در سال‌هایی که سخت‌شکل‌پذیرند زیر نظر آنها هستند.

از سوی سوم، شرک خمیرمایه انواع انحرافات و در واقع آتش سوزانی است، هم

در دنیا و هم در آخرت. از این رو قرآن اجازه نمی‌دهد مسلمانان خود یا فرزندان‌شان را در این آتش بیفکنند.

از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از اسلامند، اگر از راه ازدواج به خانه‌های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می‌شود. البته این تازمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می‌کنند، اما راه به روی آنها باز است می‌توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمانان قرار گیرند و به اصطلاح کفو آنها در مسأله ازدواج شوند.

ضمناً واژه «نکاح» در لغت، هم به معنای آمیزش جنسی آمده، هم به معنای عقد ازدواج و در اینجا منظور عقد ازدواج است؛ هر چند راغب در مفردات می‌گوید: نکاح در اصل به معنای عقد است، سپس مجازاً در آمیزش جنسی به کار رفته است.

۲. مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه «مشرک» در قرآن غالباً به بت پرستان اطلاق شده، ولی بعضی از مفسران معتقدند که مشرک شامل سایر کفار، مانند یهود، نصاری، مجوس - به طور کلی اهل کتاب - نیز می‌شود، زیرا هر کدام از این طوایف برای خداوند شریکی قائل شدند؛ نصاری قائل به خدایان سه گانه (تثلیث) و مجوس قائل به خدایان دو گانه (اهور مزدا و اهریمن (ثنویت) و یهود، عزیز را فرزند خدا می‌دانستند. این عقاید گرچه شرک آور است، با توجه به اینکه در آیات متعددی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته‌اند، و با توجه به اینکه یهود و نصاری و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند، معلوم می‌شود که منظور قرآن از مشرک همان بت پرست است.

حدیث معروفی از پیامبر ﷺ نقل شده است که در ضمن وصایای خود فرمود: «مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید». ^۱ شاهد این مدعاست، زیرا به طور مسلم

۱. أَخْرَجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ (بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۳۰ و ۵۳۱).

در برخی از روایات آمده که پیامبر ﷺ سفارش به اخراج مشرکان و اهل کتاب نموده است (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۲، ج ۲۰۱۴۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ج ۱۲۵۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۱۸۴).

اهل کتاب از جزیره العرب اخراج نشدند، بلکه به عنوان یک اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن، با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.

۳. این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته اند: حکم آیه مورد بحث منسوخ شده و ناسخ آن آیه ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾^۱ است که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد. این تصوّر از آنجا ناشی شده که گمان کرده اند آیه مورد بحث از دواج با همه کفار را تحریم کرده است. بنابراین آیه ۵ سوره مائده که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می دهد، ناسخ این حکم - یا مخصّص آن - است. ولی با توجه به آنچه در تفسیر آیه مورد بحث گفته شد معلوم می شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد نه کفار اهل کتاب مانند یهود و نصاری (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب نیز قرائنی در آیه و روایات اهل بیت علیهم السلام است که نشان می دهد منظور فقط ازدواج موقت است).

۴. تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد

بعضی از مفسران معاصر در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده اند و آن این است که آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند و در این آیات، دوازده حکم در این باره بیان شده است:

۱. حکم ازدواج با مشرکان
۲. تحریم نزدیکی در حال حیض
۳. حکم سوگند به عنوان مقدمه ای برای مسأله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش آمیزش نکند)
۴. حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق
۵. عده نگه داشتن زنان مطلقه
۶. عدد طلاق ها

۱. سوره مائده، آیه ۵.

۷. نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی
۸. حکم شیردادن نوزادان
۹. عدّه زنی که شوهرش وفات کرده
۱۰. خواستگاری زن قبل از تمام شدن عدّه او
۱۱. مهر زنان مطلقه قبل از دخول
۱۲. حکم متعه.

این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می‌دهد مسأله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است و باید همراه با فکر و اندیشه باشد آمیخته شده است^۱ (ر.ک: ج ۲، ص ۱۵۸ - ۱۶۴).

حقوق و مسئولیت متقابل همسران

﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرِدْهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

زنان مطلقه، باید تا سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند (و عدّه نگه دارند)؛ و اگر به خدا و روز بازپسین، ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم‌هایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (به زندگی زناشویی) در این مدّت، (از دیگران) سزاوارترند؛ این در صورتی است که (به‌راستی) خواهان اصلاح باشند. و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است. (سوره بقره، آیه ۲۲۸)

حق و وظیفه جدایی ناپذیرند

در اینجا قرآن به یک اصل اساسی اشاره کرده و آن این است که هر جا «وظیفه‌ای»

۱. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۳۴۴.

وجود دارد در کنار آن «حقی» هم ثابت است. یعنی وظیفه هرگز از حق جدا نیست. مثلاً پدر و مادر وظایفی در برابر فرزندان خود دارند، همین سبب می‌شود که حقوقی نیز به گردن آنها داشته باشند.

یا اینکه قاضی موظف است برای بسط و تعمیم عدالت، حداکثر کوشش را بنماید. در مقابل، حقوق فراوانی هم برای او قرار داده شده است. این موضوع حتی در مورد پیامبران و ائمه‌ها نیز ثابت است.

در آیه مورد بحث نیز اشاره به این حقیقت شده است. می‌فرماید: به همان اندازه که زنان وظایفی دارند، حقوقی هم برایشان قرار داده شده است و از تساوی این «حقوق» با آن «وظایف»، اجرای عدالت در حق آنان عملی می‌گردد.

عکس این معنی نیز ثابت است که اگر برای کسی حقی قرار داده شده، در مقابل وظایفی هم به عهده او خواهد بود. از این رو نمی‌توان کسی را یافت که حقی در موردی داشته باشد بدون اینکه وظیفه‌ای بر دوش او قرار گیرد (ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۳).

مهر به همسر

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ * وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به علی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. و (در این موقع) آنها را (با هدیه‌ای مناسب) بهره‌مند سازید! آن کس که توانایی دارد، به اندازه تواناییش، و آن کس که تنگدست است، به اندازه توانش، هدیه‌ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد. و این بر نیکوکاران، الزامی است. * و اگر زنان را پیش از آنکه با آنها تماس بگیرید (و آمیزش کنید) طلاق دهید، در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده‌اید، باید نصف آنچه را تعیین کرده‌اید به آنها بدهید، مگر اینکه آنها گذشت کنند؛ یا (در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولی آنها، یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست

اوست، آن را ببخشد. و گذشت کردن شما (و بخشیدن تمام مهر به آنها) به پرهیزگاری نزدیکتر است. و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست. (سوره بقره، آیات ۲۳۶-۲۳۷)

تفسیر:

چگونگی ادای مهر

باز در ادامه احکام طلاق، در این دو آیه احکام دیگری بیان شده است. نخست می‌فرماید: «اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، طلاق دهید، گناهی بر شما نیست» ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾^۱. البته این در صورتی است که مرد یا زن و مرد، بعد از عقد ازدواج و پیش از عمل زناشویی متوجه شوند به جهاتی نمی‌توانند با هم زندگی کنند، چه بهتر که در این موقع با طلاق از هم جدا شوند، زیرا در مراحل بعد کار دشوارتر می‌شود. به هر حال این تعبیر پاسخی است برای آنها که تصور می‌کردند طلاق قبل از عمل زناشویی یا قبل از تعیین مهر، صحیح نیست. قرآن می‌گوید: چنین طلاق گناهی ندارد و صحیح است (و ای بسا جلوی مفاسد بیشتری را بگیرد). بعضی نیز «جُنَاحَ» را در اینجا به معنای «مهر» گرفته‌اند که بر دوش شوهر سنگینی می‌کند. یعنی به هنگام طلاق قبل از عمل زناشویی و تعیین مهر، هیچ‌گونه مهری بر عهده شما نیست.

بعضی از مفسران درباره این تفسیر سخن بسیار گفته‌اند، ولی به کار بردن کلمه «جُنَاحَ» به معنای مهر مانوس نیست.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که معنای جمله بالا این است که طلاق زن قبل از آمیزش در همه حال جایز است خواه در حال عادت ماهیانه باشند یا نه، در حالی که بعد از آمیزش حتماً باید در حال پاکی خالی از آمیزش باشد.^۲

۱. «مَسَّ» در لغت به معنای تماس پیدا کردن و در اینجا کنایه از عمل زناشویی است؛ و «فَرِيضَةً» به معنای واجب است و در اینجا منظور مهر است.

۲. تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۳۷، ذیل آیه مورد بحث.

این تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا با جمله «أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً» سازگار نیست.

آن‌گاه به بیان حکم دیگری در این رابطه می‌پردازد، می‌فرماید: «در چنین حالی باید آنان را (با هدیه مناسبی) بهره‌مند سازید» ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ﴾.

بنابراین اگر نه مهری تعیین شده و نه آمیزشی حاصل گشته، شوهر باید هدیه‌ای که مناسب با شوون زن باشد بعد از طلاق به او بپردازد، ولی باید در پرداخت این هدیه، توانایی شوهر نیز در نظر گرفته شود. لذا در دنباله آیه می‌گوید: «بر آن کس که توانایی دارد به اندازه توانایش، و بر آن کس که تنگدست است به اندازه خودش هدیه شایسته‌ای لازم است، و این حقی است بر نیکوکاران» ﴿عَلَى الْمُوسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾.

«موسیع» به معنای توانگر، و «مقتیر» به معنای تنگدست است. از ماده «قتر» به معنای بخل و تنگ‌نظری نیز آمده، مانند ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا﴾^۱.

بنابراین، توانگران باید به اندازه خود و تنگدستان نیز در خور توانایی‌شان این هدیه را بپردازند و شوون زن نیز در این جهت در نظر گرفته شود.

جمله «مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ» می‌تواند اشاره به همه اینها باشد، یعنی هدیه‌ای به‌طور شایسته، دور از اسراف و بخل و مناسب حال دهنده و گیرنده.

از آنجا که این هدیه اثر قابل ملاحظه‌ای در جلوگیری از حس انتقامجویی دارد، همچنین در رهایی زن از عقده‌هایی که ممکن است بر اثر گسستن پیوند زناشویی حاصل شود، در آیه مورد بحث آن را وابسته به روحیه نیکوکاری و احسان کرده می‌گوید: ﴿حَقًّا^۲ عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾ «این عمل بر نیکوکاران لازم است». یعنی باید آمیخته با روح نیکوکاری و مسالمت باشد.

ناگفته پیداست تعبیر به «محسنین» (نیکوکاران) برای تحریک احساسات خیرخواهانه افراد در راه ادای این وظیفه است، وگرنه همان‌طور که اشاره شد این حکم جنبه الزامی دارد.

۱. سوره اسراء، آیه ۱۰۰.

۲. «حَقًّا» می‌تواند صفت «مَتَاعًا» بوده باشد، یا حال و یا مفعول مطلق برای فعل محذوفی؛ «مَتَاعًا» نیز مفعول مطلق است برای جمله «وَمَتَّعُوهُنَّ».

نکته جالب دیگری که از آیه استفاده می‌شود این است که قرآن از هدیه‌ای که مرد باید به زن بپردازد، تعبیر به «متاع» کرده است و «متاع» در لغت به معنای چیزهایی است که انسان از آنها بهره‌مند می‌شود و غالباً به غیر پول و وجه نقد اطلاق می‌گردد، زیرا از پول به طور مستقیم نمی‌توان استفاده کرد بلکه باید به متاع تبدیل شود. روی همین جهت، قرآن از هدیه تعبیر به متاع کرده است.

موضوع هدیه دادن به شکل متاع، از نظر روانی اثر خاصی دارد، زیرا چه بسا هدیه‌ای از اجناس قابل استفاده مانند خوراک و پوشاک و نظایر آن که برای اشخاص برده می‌شود که هرچند ممکن است کم‌قیمت باشد ولی چنان اثری در روحشان می‌گذارد که اگر آن را تبدیل به پول کنند هرگز آن اثر را نخواهد داشت. از این رو در روایاتی که در این زمینه وارد شده است، ائمه اطهار علیهم‌السلام نمونه‌های هدیه را امثال لباس و مواد غذایی و یا زمین زراعتی ذکر کرده‌اند.^۱

ضمناً از آیه به خوبی استفاده می‌شود که در ازدواج دائم تعیین مهر از قبل لازم نیست و طرفین می‌توانند بعد از عقد روی آن توافق کنند.^۲

و نیز استفاده می‌شود که اگر قبل از تعیین مهر و آمیزش جنسی، طلاق صورت گیرد مهر واجب نخواهد بود و هدیه مزبور جانشین مهر می‌شود. باید توجه کرد که زمان و مکان در مقدار هدیه مناسب مؤثر است.

در آیه بعد سخن از زنانی به میان آمده که برایشان تعیین مهر شده است ولی قبل از آمیزش جدا می‌شوند. می‌فرماید: «اگر زنان را طلاق دهید پیش از آنکه با آنان تماس پیدا کنید (و آمیزش انجام شود) در حالی که مهری برای آنان تعیین کرده‌اید، (لازم است) نصف آنچه را تعیین کرده‌اید» به آنان بدهید ﴿وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾.

این حکم قانونی مسأله است که به زن حق می‌دهد نصف مهریه را بدون کم‌وکاست بگیرد، هرچند آمیزشی حاصل نشده باشد.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۵۶، وج ۱۰۱، ص ۱۴۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۰۸.

۲. البته اگر در ازدواج دائم تعیین مهر نکنند، مهر ساقط نمی‌شود، بلکه مهر المثل (مهری معادل مهر زنان نظیر او) تعلق می‌گیرد، مگر اینکه قبل از آمیزش جنسی طلاق داده شود، در این صورت تنها هدیه‌ای که در بالا اشاره شد واجب می‌گردد.

ولی بعداً به سراغ جنبه‌های اخلاقی و عاطفی می‌رود، می‌فرماید: «مگر اینکه آنها حقّ خود را ببخشند (و یا اگر صغیر و سفیه هستند، ولیّ آنان یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد» ﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾. روشن است ولیّ در صورتی می‌تواند از حقّ صغیر صرف‌نظر کند که مصلحت صغیر ایجاب نماید. بنابراین حکم پرداخت نصف مهر صرف‌نظر از مسأله عفو و بخشش است.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که منظور از «الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» (کسی که گره ازدواج به دست اوست) ولیّ صغیر یا سفیه است، زیرا اوست که حق دارد اجازه ازدواج بدهد. ولی بعضی از مفسران چنین پنداشته‌اند که منظور شوهر است، یعنی هرگاه شوهر تمام مهر را قبلاً پرداخته باشد (آن‌چنان که در میان بسیاری از اعراب معمول بوده) حق دارد نصف آن را باز پس گیرد مگر اینکه ببخشد و صرف‌نظر کند. اما دقت در آیه نشان می‌دهد که تفسیر اول صحیح است، زیرا روی سخن در آیه با شوهران است، به همین دلیل آنها را مخاطب قرار داده و می‌گوید: «وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ» (اگر آنها را طلاق دادید) در حالی که جمله «أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» به صورت فعل غایب ذکر شده و مناسب نیست که منظور از آن شوهران باشند.

آری، در جمله بعد می‌گوید: «عفو و گذشت شما (و پرداختن تمام مهر) به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و نیکوکاری و فضل را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست» ﴿وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

به طور مسلم مخاطب در این جمله شوهرانند و در نتیجه در جمله قبل سخن از گذشت اولیا و در این جمله سخن از گذشت شوهران است. و جمله «وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» خطاب به عموم مسلمانان است که روح گذشت و بزرگواری را در تمام این موارد فراموش نکنند.

روایاتی که از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به ما رسیده است نیز آیه را به همین صورت تفسیر می‌کند^۱ مفسران شیعه با توجه به مضمون آیه و روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز همین

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۰۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۸، و ج ۲۱، ص ۳۱۵ و ۳۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۵۸ و ۳۵۹؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۸۸ و ۵۰۶.

نظر را انتخاب کرده و گفته‌اند: منظور از این عبارت، اولیای زوجه هستند. البته مواردی پیش می‌آید که سرسختی کردن در گرفتن نصف مهر، آن هم قبل از عروسی، ممکن است احساسات شوهر و اقوامش را جریحه‌دار کند و در صدد انتقامجویی برآیند، و ممکن است حیثیت و آبروی زن را در معرض خطر قرار دهد، اینجاست که گاه پدر برای حفظ مصلحت دختر خود، لازم می‌بیند که از حق او گذشت نماید.

جمله «وَ أَنْ تَعْقُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى» (عفو و گذشت شما به پرهیزگاری نزدیک‌تر است)، وظیفه مردان را در برابر زنان مطلقه خود بیان می‌کند که اگر تمام مهر را پرداخته‌اند چیزی پس نگیرند و اگر نپرداخته‌اند همه آن را بپردازند و از نیمی که حق آنهاست صرف نظر کنند، زیرا مسلم است دختر یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی از شوهر خود جدا می‌شود ضربه سختی می‌خورد و از نظر اجتماعی و روانی با مشکلاتی مواجه است و بی‌شک گذشت شوهر و پرداخت تمام مهر تا حدی بر این جراحات مرهم می‌گذارد.

لحن مجموعه آیه بر اصل اساسی «معروف» و «احسان» در این مسائل تأکید می‌کند که حتی طلاق و جدایی، با نزاع و کشمکش و تحریک روح انتقامجویی آمیخته نباشد، بلکه بر اساس بزرگواری، احسان، عفو، گذشت قرار گیرد، زیرا اگر مرد و زن نتوانند با هم زندگی کنند و به دلایلی از هم جدا شوند دلیلی ندارد میان آنها دشمنی حاکم گردد (ر.ک: ج ۲، ص ۲۳۴ - ۲۴۰).

تعدد زوجات

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾

و اگر می‌ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم‌پوشی کنید و) با زنان (پاک) مورد علاقه خود ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر؛ و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آنها باشید استفاده کنید. این‌کار، به ترک ستم نزدیک‌تر است. (سوره نساء، آیه ۳)

شان نزول:

برای این آیه شان نزول خاصی نقل شده و آن این است که قبل از اسلام رایج بود بسیاری از مردم حجاز دختران یتیم را به عنوان تکفل و سرپرستی به خانه خود می بردند، سپس با آنها ازدواج می نمودند و اموالشان را تملک می کردند، و چون همه کارها دست خودشان بود، حتی مهریه آنها را کمتر از معمول قرار می دادند، و هنگامی که کوچکترین ناراحتی از آنان پیدا می کردند به آسانی رهایشان می ساختند و حاضر نبودند حتی به شکل یک همسر معمولی با آنان رفتار نمایند.^۱

آیه فوق در این باره نازل شد و به سرپرستان ایتام دستور داد در صورتی با دختران یتیم ازدواج کنند که عدالت را به طور کامل درباره آنها رعایت نمایند، و در غیر این صورت از آنان چشم پوشی کرده و همسران خود را از زنان دیگر برگزینند.

تفسیر:

ازدواج با دختران یتیم

به دنبال دستوری که در آیه سابق برای حفظ اموال یتیمان داده شد، در این آیه به یکی دیگر از حقوق آنها چنین اشاره می شود و آن این است که: «اگر می ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم) عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان چشم پوشید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید» ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾.

با توجه به آنچه گفته شد، تفسیر آیه کاملاً روشن است و پاسخ این سؤال که چرا آغاز آیه درباره یتیمان و پایان آن درباره ازدواج است - و این دو ظاهراً با هم سازگار نیست - روشن می گردد، زیرا صدر و ذیل آیه هر دو درباره ازدواج است منتهی در آغاز آیه می گوید اگر نمی توانید ازدواج با یتیمان را با اصول عدالت بیامیزید چه بهتر که از آن صرف نظر کنید، سپس به سراغ زنان غیر یتیم بروید.

مفسران در این زمینه سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه از خود آیه به دست می آید

۱. قطب راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۹۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۱، روح المعانی، ج ۴، ص ۱۸۹؛ مجمع البیان، ذیل آیه.

همان است که در بالا اشاره شد؛ یعنی خطاب در آیه متوجه سرپرستان اینام است که در آیه قبل برای حفظ اموال یتیمان دستورهای مختلفی به آنها داده شده بود، و در این آیه درباره ازدواج با آنها سخن می‌گوید که مراعات عدالت درباره اموال آنها را باید همان‌گونه بنمایید که در مورد ازدواج با دختران یتیم، یعنی با نهایت دقت، رعایت مصلحت آنها را بکنید در غیر این صورت از ازدواج با آنها چشم‌پوشید و زنان دیگری برگزینید.

از جمله شواهدی که تفسیر فوق را درباره آیه روشن می‌سازد، آیه ۱۲۷ از همین سوره است که در آن صریحاً مسأله رعایت عدالت درباره ازدواج با دختران یتیم ذکر کرده و توضیح آن در ذیل همان آیه خواهد آمد.

روایاتی که در کتاب‌های مختلف در ذیل آیه نقل شده نیز گواه این تفسیر است.^۱ و اما روایتی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که میان اوّل و آخر این آیه مقداری از قرآن بوده و حذف شده است^۲ به هیچ وجه از نظر سند اعتبار ندارد، و این‌گونه احادیث که دلالت بر تحریف، یا اسقاط قسمتهایی از قرآن می‌کند، یا از مجعولات دشمنان اسلام و منافقان برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن است، و یا برخی از افراد چون نتوانسته‌اند ارتباط آغاز و انجام آیه را درک کنند، چنین پنداشته‌اند که در اینجا حذف یا اسقاطی در کار بوده و تدریجاً آن را به شکل روایت جلوه داده‌اند، در حالی که دانستیم جمله‌های آیه کاملاً با یکدیگر ارتباط و پیوند دارد.

آن‌گاه می‌فرماید: «دو یا سه یا چهار همسر انتخاب کنید» ﴿مَثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعًا﴾. «مثنی» در لغت به معنی دوتا دوتا، و «ثلاث» به معنی سه تا سه تا، و «رُبَاع» به معنی چهار تا چهار تا است.

از آنجا که روی سخن در آیه به همه مسلمانان است، معنی آیه چنین می‌شود: شما برای دوری از ستم در حق دختران یتیم، می‌توانید از ازدواج با آنها خودداری کنید و با زنانی ازدواج نمایید که موقعیت اجتماعی و فامیلی آنها به شما اجازه ستم کردن را نمی‌دهد و می‌توانید از آنها دو یا سه یا چهار همسر برگزینید؛ منتهی چون مخاطب

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۳۸؛ تفسیر المنار، ذیل آیه مورد بحث.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۴۷ و ج ۹۰، ص ۱۲۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۵۴.

همهٔ مسلمانان بوده است، تعبیر به «دوتا دوتا» و مانند آن شده است، وگرنه جای تردید نیست که حداکثر تعدد زوجات (آن هم با فراهم شدن شرایط خاصش) بیش از چهار همسر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که «واو» در جمله بالا به معنای «او» (یا) است نه اینکه منظور این باشد که شما می‌توانید دو همسر به اضافه سه همسر به اضافه چهار همسر که مجموع آنها نه نفر می‌شود انتخاب کنید.

زیرا اگر منظور این بود باید صریحاً عدد نه ذکر شود نه به این صورت از هم گسسته و پیچیده.

به علاوه این مسأله جزو ضروریات است که در اسلام بیش از چهار همسر مطلقاً ممنوع است.

به هر حال آیه مورد بحث دلیل صریحی است بر مسأله جواز تعدد زوجات، منتهی با شرایطی که به زودی به آن اشاره خواهد شد.

سپس بلافاصله می‌گوید: این در صورت حفظ عدالت کامل است، «واگر می‌توسید عدالت را (درباره همسران متعدّد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید» ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾.

تا از ستم بر دیگران برکنار باشید.

«و یا (به جای انتخاب همسر دوم،) از زنانی که مالک آنهاست استفاده کنید» ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

زیرا شرایطشان آسان‌تر است، اگرچه آنها نیز باید از حقوق حقّه خود برخوردار باشند.

و در پایان می‌فرماید: «این کار، (انتخاب یک همسر و یا انتخاب کنیز)، بهتر از ظلم جلوگیری می‌کند» ﴿ذَلِكَ أَذُنِي أَلَّا تَعُولُوا﴾.

درباره مسأله بردگی و نظر اسلام در این زمینه در آیات مناسب بحث خواهیم کرد.^۱

۱. ر.ک: آیه ۴ سوره محمد.

نکته‌ها:

۱. منظور از عدالت درباره همسران چیست؟

اکنون پیش از آنکه فلسفه حکم تعدّد زوجات در اسلام را بدانیم، لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزو شرایط تعدّد همسر ذکر شده چیست؟ آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم‌خوابگی و وسایل زندگی و رفاه و آسایش است؟ یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست؟ بی‌شک «عدالت» در محبت‌های قلبی خارج از قدرت انسان است. چه کسی می‌تواند محبت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل درآورد؟ به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه ۱۲۹ همین سوره می‌فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ» «شما هر قدر کوشش کنید نمی‌توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید».

بنابراین محبت‌های درونی مادام که موجب ترجیح برخی از همسران بر برخی دیگر از جنبه‌های عملی نشود ممنوع نیست، آنچه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه‌های عملی و خارجی است.

از این بیان روشن می‌شود کسانی که خواسته‌اند از ضمیمه کردن آیه مورد بحث «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» و آیه «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ»^۱ با یکدیگر چنین نتیجه بگیرند که تعدّد زوجات در اسلام مطلقاً ممنوع است، زیرا در آیه نخست آن را مشروط به عدالت کرده، و در آیه دوم عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته، سخت در اشتباهند، زیرا همان‌طور که اشاره شد، عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است، عدالت در تمایلات قلبی است و این از شرایط تعدّد زوجات نیست، آنچه از شرایط است عدالت در جنبه‌های عملی است.^۲ گواه این موضوع ذیل آیه ۱۲۹ همین سوره است، آنجا که می‌گوید: «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۹.

۲. در این باره احادیثی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ر.ک: کافی، ج ۵، ص ۳۶۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۰۲ و ج ۴۷، ص ۲۲۵ و ج ۱۰۱، ص ۵۱.

المَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ: اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل در محبت میان همسران خود رعایت کنید، لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک تن از آنها نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید.

نتیجه اینکه کسانی که قسمتی از این آیه را گرفته و قسمت دیگر را فراموش کرده‌اند، گرفتار چنان اشتباهی در مسأله تعدد زوجات شده‌اند که برای هر محقق‌ی شگفت آور است.

از این گذشته از نظر فقه اسلامی و منابع مختلف آن در میان شیعه و اهل تسنن مسأله تعدد زوجات با شرایط آن جای گفت‌وگو و چانه زدن نیست و از ضروریات فقه اسلام محسوب می‌شود.

۲. تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی

آیه مورد بحث مسأله تعدد زوجات را (با شرایط سنگین و در حدود معینی) مجاز شمرده است و در اینجا با ایرادها و حملات مخالفان آن روبه‌رو می‌شویم که با مطالعات زودگذر و تحت احساسات حساب نشده به مخالفت با این قانون اسلامی برخاسته‌اند؛ خصوصاً غربی‌ها در این زمینه به ما بیشتر ایراد می‌کنند که اسلام به مردان اجازه داده برای خود حرمسرا بسازند و به‌طور نامحدود همسر اختیار کنند. در حالی که نه اسلام اجازه تشکیل حرمسرا به آن معنی که آنها می‌پندارند داده، و نه تعدد زوجات را بدون قید و شرط و نامحدود قرار داده است.

توضیح اینکه: با مطالعه وضع محیط‌های مختلف قبل از اسلام به این نتیجه می‌رسیم که تعدد زوجات به‌طور نامحدود امری عادی بوده و حتی بعضی از مواقع بت‌پرستان به هنگام مسلمان شدن، بیش از ده زن و یا کمتر داشته‌اند. بنابراین، تعدد زوجات از پیشنهادهای و ابتکارات اسلام نیست، بلکه اسلام آن را در چارچوب ضرورت‌های زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرایط سنگینی قائل شده است.

قوانین اسلام بر اساس نیازهای واقعی بشر دور می‌زند نه تبلیغات ظاهری و احساسات رهبری‌نشده؛ مسأله تعدد زوجات نیز از همین زاویه در اسلام مورد بررسی قرار گرفته، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون

زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند، و در جنگ‌ها و حوادث دیگر قربانیان اصلی را آنها تشکیل می‌دهند.

و نیز نمی‌توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان از زنان طولانی‌تر است، زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می‌دهند، در حالی که مردان چنین نیست.

و نیز زنان به هنگام عادت ماهیانه و قسمتی از دوران حمل عملاً ممنوعیت جنسی دارند، در حالی که در مردان این ممنوعیت‌ها وجود ندارد.

از همه گذشته، زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می‌دهند و معمولاً نمی‌توانند به‌عنوان همسر اول مورد توجه مردان قرار گیرند، و اگر مسئله تعدد زوجات در کار نباشد آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند.

همان‌طور که در مطبوعات مختلف می‌خوانیم، این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مسئله تعدد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند و جلوگیری از تعدد را نوعی احساسات ظالمانه درباره خود تلقی می‌کنند.

با در نظر گرفتن این واقعیت‌ها در این‌گونه موارد که تعادل میان مرد و زن به عللی به هم می‌خورد، ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم:

۱. مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان اضافی تا پایان عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواست‌های درونی خود را سرکوب کنند.

۲. مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند، ولی روابط آزاد و نامشروع جنسی را با زنانی که بی‌شوهر مانده‌اند به شکل معشوقه برقرار سازند.

۳. کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر جسمی و مالی و اخلاقی مشکلی برای آنها ایجاد نمی‌شود و قدرت بر اجرای عدالت کامل در میان همسران و فرزندان خود دارند، به آنها اجازه داده شود بیش از یک همسر برای خود انتخاب کنند.

مسلماً غیر از این راه‌ها راه دیگری وجود ندارد؛ اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم باید با فطرت، غرایز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم و عواطف و احساسات این‌گونه زنان را نادیده بگیریم.

این مبارزه‌ای است که پیروزی در آن نیست و به فرض که این طرح عملی شود، جنبه‌های غیر انسانی آن بر هیچ‌کس مخفی نیست.

به تعبیری دیگر، مسأله تعدّد همسر در موارد ضرورت را نباید تنها از دریچه چشم همسر اول مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، و آنها که مشکلات همسر اول را در صورت تعدّد زوجات عنوان می‌کنند، کسانی هستند که یک مسأله سه‌زاویه‌ای را تنها از یک زاویه نگاه می‌کنند.

زیرا مسأله تعدّد همسر هم از زاویه دید مرد و هم از زاویه دید همسر اول و هم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود و با توجه به مصلحت مجموع، در این باره قضاوت کنیم.

و اگر راه دوم را انتخاب کنیم، باید فحشا را به رسمیت بشناسیم. افزون بر اینها زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره‌برداری جنسی قرار می‌گیرند، نه تأمین‌ی دارند و نه آینده‌ای، و شخصیت آنها در حقیقت لگدمال شده است؛ و اینها اموری نیست که هیچ انسان عاقلی آن را تجویز کند.

بنابراین تنها راه سوم باقی می‌ماند که هم به خواست‌های فطری و نیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت می‌دهد و هم از عواقب شوم فحشا و نابسامانی زندگی این دسته از زنان برکنار است، و جامعه را از گرداب گناه بیرون می‌برد.

البته باید توجه داشت جواز تعدّد زوجات با اینکه در بعضی از موارد یک ضرورت اجتماعی است و از احکام مسلم اسلام محسوب می‌شود، اما تحصیل شرایط آن در امروز با گذشته بسیار تفاوت پیدا کرده است، زیرا زندگی در سابق شکل ساده و بسیط داشت و لذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود و از عهده غالب افراد برمی‌آمد، ولی در زمان ما کسانی که می‌خواهند از این قانون استفاده کنند باید مراقب عدالت همه‌جانبه باشند، و اگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساساً اقدام به این کار نباید از روی هوی و هوس باشد.

جالب توجه اینکه همان کسانی که با تعدّد همسر مخالفند - مانند غربی‌ها - در طول تاریخ خود به حوادثی برخورد کرده‌اند که نیازشان را به این مسأله کاملاً آشکار ساخته است.

مثلاً بعد از جنگ جهانی دوم نیاز شدیدی در ممالک جنگ‌زده و به خصوص

کشور آلمان به این موضوع احساس شد و جمعی از متفکران آنها را وادار ساخت که برای چاره‌جویی و حلّ مشکل در مسألهٔ ممنوعیت تعدّد همسر تجدید نظر کنند و حتی برنامهٔ تعدّد زوجات اسلام را از دانشگاه الازهر خواستند و تحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند، و نتیجهٔ آن همان فحشا و بی‌بندوباری جنسی بود که سراسر کشورهای جنگ‌زده را فراگرفت.

از همهٔ اینها گذشته، تمایل پاره‌ای از مردان را به تعدّد همسر نمی‌توان انکار کرد، این تمایل اگر جنبهٔ هوس داشته باشد قابل ملاحظه نیست، اما گاه بر اثر عقیم بودن زن و علاقهٔ شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی می‌کند.

و یا گاهی بر اثر تمایلات شدید جنسی و عدم توانایی همسر اول در برآوردن این خواست غریزی، مرد خود را ناچار به ازدواج دوم می‌بیند، حتی اگر از راه مشروع انجام نشود از راه‌های نامشروع اقدام می‌کند. در این‌گونه موارد نیز نمی‌توان منطقی بودن خواست مرد را انکار کرد.

از این رو حتی در کشورهایی که تعدّد همسر قانوناً ممنوع است، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدّد رواج کامل دارد، و یک مرد در آن واحد با زنان متعدّدی ارتباط نامشروع دارد.

گوستاو لوبون مورخ مشهور فرانسوی، قانون تعدّد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است، یکی از مزایای این آیین می‌شمارد و به هنگام مقایسهٔ آن با روابط آزاد و نامشروع مردان با چند زن در اروپا چنین می‌نویسد:

در غرب هم با اینکه آب و هوا و وضع طبیعت هیچ‌کدام ایجاب چنین رسمی (تعدّد زوجات) نمی‌کند، با این حال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتاب‌های قانون می‌بینیم، و گرنه گمان نمی‌کنم بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست.

راستی من متحیرم و نمی‌دانم تعدّد زوجات مشروع و محدود شرق، از تعدّد زوجات سالوسانهٔ غرب چه چیز کم دارد. بلکه من می‌گویم که اولی از هر حیث از دومی بهتر و شایسته‌تر است.^۱

۱. تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمهٔ فخر گیلانی، ص ۵۰۹.

البته نمی‌توان انکار کرد که برخی از مسلمان‌نماها بدون رعایت روح اسلامی این قانون، از آن سوء استفاده کرده و برای خود حرمسراهای ننگینی برپا نموده و به حقوق همسران خود تجاوز کرده‌اند.

ولی این عیب از قانون نیست و اعمال آنها را نباید به حساب دستورهای اسلام گذاشت، کدام قانون خوبی است که افراد سودجو از آن بهره‌برداری نامشروع نکرده‌اند؟

۳. آیا تعدد ازواج ممکن است؟

در اینجا برخی سؤال می‌کنند ممکن است شرایط و کیفیاتی که در بالا گفته شد، برای زن یا زنانی نیز پیش آید، آیا در این صورت می‌توان اجازه داد که دو شوهر یا بیشتر برای خود انتخاب کنند؟
جواب این سؤال چندان مشکل نیست.

اولاً - برخلاف آنچه در میان عوام معروف است - میل جنسی در مردان به مراتب بیش از زنان است و از جمله ناراحتی‌هایی که در کتاب‌های علمی مربوط به مسائل جنسی درباره غالب زنان ذکر می‌کنند «سرد مزاجی» است، در حالی که در مردان موضوع بر عکس است و حتی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می‌شود که تظاهرات جنسی معمولاً از جنس نر آغاز می‌شود.

ثانیاً تعدد همسر در مورد مردان هیچ‌گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی‌کند، در حالی که درباره زنان اگر فرضاً دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده‌ترین آنها مسأله مجهول بودن نسب فرزندان است که معلوم نیست مربوط به کدام یک از دو همسر می‌باشد، و مسلماً چنین فرزندی مورد حمایت هیچ‌یک از مردان قرار نخواهد گرفت.

حتی برخی از دانشمندان معتقدند فرزندی که پدر او مجهول باشد، کمتر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت، و به این ترتیب چنین فرزندانگی از نظر عاطفی در محرومیت مطلق قرار می‌گیرند، و از نظر حقوقی نیز وضعیتشان کاملاً مبهم است.

ناگفته پیداست که توسل به وسایل پیشگیری از انعقاد نطفه با قرص یا مانند آن هیچ‌گاه اطمینان‌بخش نیست و نمی‌تواند دلیل قاطعی بر نیارودن فرزند بوده

باشد، زیرا بسیاری از زنانی که از این وسایل استفاده کرده و یا در طرز استفاده گرفتار اشتباه شده و فرزند پیدا کرده‌اند. بنابراین هیچ زنی نمی‌تواند به اعتماد آن، تن به تعدد همسر بدهد.

روی این جهات، تعدد همسر برای زنان نمی‌تواند منطقی بوده باشد، در حالی که در مورد مردان با توجه به شرایط آن، هم منطقی است و هم عملی است. از همه اینها گذشته، سخن از نظام اسلامی و دستوره‌های حضرت حق است، هنگامی که خداوند نظام خاصی را با رسولش برای انسان‌ها ارائه داده، اصول و فروع این نظام با یکدیگر هماهنگی خاص خود را دارند، و هرگز نمی‌توان بخشی از آن را جدا نموده، دستور دیگری جای آن گذاشت. روشن است نظام و سیستمی که اجزای آن با سیستم دیگری پیوند زده شود، چرخش و رشد لازم را نخواهد داشت. بنابراین یا می‌بایست مجموعه نظام الهی را مطالعه کرد، آن‌گاه درباره نقص یا عدم کاستی اش سخن گفت، و یا ایراد روی یکی از بخش‌ها، سخن درستی نخواهد بود (ر.ک: ج ۳، ص ۳۲۲-۳۳۴).

مهر به هدیه‌ای از روی محبت

﴿وَأْتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا﴾

و مهر زنان را (به‌طور کامل) به‌عنوان یک عطیه (یا هدیه)، به آنان بپردازید؛ (ولی) اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید.

(سوره نساء، آیه ۴)

تفسیر:

مهر زنان را به‌طور کامل بپردازید

به دنبال بحثی که در آیه گذشته درباره انتخاب همسر بود، در این آیه به یکی از حقوق مسلم زنان اشاره کرده و تأکید می‌کند که: «مهر زنان را (به‌طور کامل) همانند یک عطیه به آنان بپردازید» ﴿وَأْتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾. «صَدُقَاتِهِنَّ» جمع «صداق» به معنی مهر است.

«نَحْلَةً» در لغت به معنی بخشش و عطیّه آمده است. راغب در مفردات می‌گوید: به عقیده من این کلمه از ریشه «نَحَلَ» به معنای زنبور عسل آمده است، زیرا بخشش و عطیّه شباهتی به کار زنبوران عسل در دادن عسل دارد.

بنابراین تفسیر آیه چنین خواهد شد: مهر را که یک عطیّه است و خدا به سبب اینکه زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد به او عطا کرده است، به طور کامل پیردازید.

آن‌گاه در ذیل آیه برای احترام گذاشتن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می‌فرماید: «اگر آنان با رضایت خاطر خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید» ﴿فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾.

تا در محیط زندگی زناشویی تنها قانون و مقررات خشک حکومت نکند، بلکه به موازات آن عاطفه و محبت نیز حکمفرما باشد.

نکته:

مهر، یک پشتوانه اجتماعی برای زن

در عصر جاهلیت نظر به اینکه برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالباً مهر را که حقّ مسلم زن بود، در اختیار اولیای آنها قرار می‌دادند و آن را ملک مسلم آنان می‌دانستند. گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می‌دادند به این‌گونه که مثلاً برادری، خواهر خود را به ازدواج دیگری درمی‌آورد که او هم در مقابل، خواهر خود را به ازدواج وی درآورد، و مهر این دو زن همین بود.

اسلام بر این رسوم ظالمانه خطّ بطلان کشید و مهر را به عنوان یک حقّ مسلم به زن اختصاص داد، و در آیات قرآن کراراً مردان را به رعایت کامل این حق توصیه کرده است. در اسلام برای مهر مقدار معینی تعیین نشده و بسته به توافق دو همسر است. اگرچه در روایات فراوانی تأکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند، این یک حکم الزامی نیست بلکه مستحب است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشویی به طور یکسان بهره می‌گیرند و پیوند زناشویی پیوندی است بر اساس منافع متقابل طرفین، با

این حال چه دلیلی دارد که مرد مبلغی به عنوان مهر به زن بپردازد؟
وانگهی آیا این موضوع به شخصیت زن لطمه نمی‌زند و شکل خرید و فروش به ازدواج نمی‌دهد؟

روی همین جهات است که بعضی به شدت با مسأله مهر مخالفت می‌کنند. خصوصاً معمول نبودن مهر در میان غربی‌ها برای غرب‌زده‌ها به این فکر دامن می‌زند، در حالی که نه تنها حذف مهر به شخصیت زن نمی‌افزاید که وضع او را به مخاطره می‌افکند.

توضیح اینکه: درست است مرد و زن هر دو از زندگی زناشویی به‌طور یکسان سود می‌برند، ولی نمی‌توان انکار کرد که در صورت جدایی زن و مرد زن متحمل خسارت بیشتری خواهد شد، زیرا اولاً مرد طبق استعداد خاص بدنی، معمولاً در اجتماع نفوذ و تسلط بیشتری دارد. هرچند برخی می‌خواهند به هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند، وضع زندگی اجتماعی بشر حتی در جوامع اروپایی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند نشان می‌دهد که ابتکار اعمال پردرآمد بیشتر در دست مردان است.

ثانیاً مردان برای انتخاب همسر مجدد امکانات بیشتری دارند، ولی زنان بیوه خصوصاً با گذشت قسمتی از عمر آنها و از دست رفتن سرمایه جوانی و زیبایی، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کمتر است.

با توجه به این جهات روشن می‌شود امکانات و سرمایه‌ای را که زن با ازدواج از دست می‌دهد بیش از امکاناتی است که مرد از دست می‌دهد، و در حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن، و وسیله‌ای برای تأمین زندگی آینده‌ او. افزون بر اینها مسأله مهر معمولاً به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به طلاق محسوب می‌شود.

درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به ذمه مرد تعلق می‌گیرد و زن فوراً حق مطالبه آن را دارد، ولی چون معمولاً به صورت بدهی بر ذمه مرد می‌ماند، هم اندوخته‌ای برای آینده زن محسوب می‌شود، و هم پشتوانه‌ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی (البته این موضوع استثنائاتی دارد ولی آنچه گفتیم در غالب موارد صادق است).

و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده‌اند و آن را نوعی «بهای زن» پنداشته‌اند، ارتباطی به قوانین اسلام ندارد، زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه قیمت کالا ندارد، و بهترین دلیل آن، صیغه عقد ازدواج است که در آن رسماً مرد و زن دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده‌اند، و مهر چیز اضافی تلقی شده و در حاشیه قرار گرفته است. به همین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید و فروش اسمی از قیمت برده نشود مسلماً معامله باطل خواهد بود (البته باید توجه داشت اگر در عقد ازدواج نامی از مهر برده نشود، شوهر موظف است در صورت آمیزش جنسی، «مهرالمثل» یعنی مهری همانند زنانی که هم‌مطراز او هستند بپردازد).

از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که مهر جنبه جبران خسارت و پشتوانه برای احترام به حقوق زن دارد نه قیمت، و شاید تعبیر به «نِحْلَه» به معنای عطیه در آیه اشاره به همین باشد (ر.ک: ج ۳، ص ۳۳۵ - ۳۳۸).

معاشرت شایسته با همسر

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها)، ارث ببرید و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را (به عنوان مهر) به آنها داده‌اید، تملک کنید! مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند. و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید. و اگر از آنها، (به جهتی) کراهت داشتید، (فوراً) تصمیم به جدایی نگیرید؛ چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد. (سوره نساء، آیه ۱۹)

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده است که این آیه درباره کسانی نازل

گردیده که همسران خود را بی آنکه همچو یک همسر با آنها رفتار کنند نگه می‌داشتند به انتظار اینکه آنان بمیرند و اموالشان را تملک کنند.^۱

و از ابن عباس نقل شده است که آیه فوق دربارهٔ افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند و در عین اینکه تمایل به ادامهٔ زناشویی با آنها نداشتند، به خاطر سنگین بودن مهر حاضر به طلاق آنان نمی‌شدند، و آنها را زیر فشار قرار می‌دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق گیرند.^۲

جمعی از مفسران برای آیه مورد بحث شأن نزول دیگری نقل کرده‌اند که متناسب با این آیه نیست بلکه متناسب با آیه ۲۲ است که - به خواست خدا - در ذیل همان آیه خواهیم آورد.

تفسیر:

باز هم دفاع از حقوق زنان

در آغاز سوره گفتیم آیات این سوره با بسیاری از اعمال ناروای دوران جاهلیت مبارزه می‌کند. آیه مورد بحث به چند عادت ناپسند آن دوران اشاره کرده و به مسلمانان هشدار می‌دهد که آلودهٔ آنها نشوند، از جمله همان‌طور که در شأن نزول گفته شد، یکی از رفتارهای ظالمانه مردان در دوران جاهلیت این بود که با زنان ثروتمندی که از زیبایی بهره‌ای نداشتند ازدواج می‌کردند، سپس آنان را به حال خود وامی‌گذارند؛ نه آنها را طلاق می‌دادند و نه همچو یک همسر با آنها رفتار می‌نمودند به امید اینکه مرگشان فرا رسد و اموالشان را تملک کنند. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه و ایجاد ناراحتی ارث ببرید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا﴾.

و به این ترتیب، عمل فوق را محکوم ساخته است.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۴۱؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۳؛ جامع‌البیان، ج ۴، ص ۲۰۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۹۴.

و یکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را به شیوه‌های گوناگون زیر فشار قرار می‌دادند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند. این کار خصوصاً بیشتر در موقعی بود که زن مهریه سنگینی داشت. آیه فوق این کار را ممنوع ساخته می‌فرماید: «و آنان را زیر فشار قرار ندهید تا قسمتی از آنچه را به ایشان داده‌اید (از مهر)، تملک کنید» ﴿وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ﴾.

ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله بعد مورد اشاره قرار گرفته و آن این است که اگر آنها مرتکب عمل چنین زشتی شوند، شوهران می‌توانند آنها را زیر فشار قرار دهند تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند. می‌فرماید: «مگر اینکه آنان عمل زشت آشکاری انجام دهند» ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ﴾.

در حقیقت این کار نوعی مجازات و شبیه گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان بود.

آیا منظور از «فَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ» (عمل زشت آشکار)، در آیه فوق خصوصاً اعمال منافی عفت است، یا هر گونه ناسازگاری شدید، در میان مفسران گفت و گو است.

در حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده تصریح گردیده مراد «نشوز» است.^۱ طبرسی می‌گوید اولی این است که هر گونه معصیتی را شامل شود، و بعید نیست منظور هر گونه مخالفت شدید زن، نافرمانی و ناسازگاری را شامل شود نه هر مخالفت جزئی، زیرا در مفهوم کلمه «فاحشه» اهمّیت افتاده است و ذکر کلمه «مُبَيِّنَةٍ» نیز آن را تأکید می‌کند.

سپس دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی مناسب با زنان را صارد می‌کند، می‌فرماید: «و با آنان به طور شایسته رفتار کنید» ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾.

و به دنبال آن می‌افزاید: حتی اگر به جهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری آنها در نظر شما ناخوشایند باشند فوراً تصمیم به جدایی و یا بدرفتاری نگیرید و تا آنجا که در قدرت دارید مدارا کنید، زیرا ممکن است شما در تشخیص خود گرفتار اشتباه شده باشید، و آنچه را نمی‌پسندید خداوند در آن خیر

۱. در المنثور، ج ۲، ص ۱۳۲؛ تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۴۵۹؛ و از ابن عباس نقل شده است: الفاحشه كل معصية والسرفه والبذاء على الأهل (محي الدين نوري، المجموع، ج ۱۸، ص ۱۷۶).

و برکت و سود فراوانی قرار داده باشد. می‌فرماید: «و اگر از آنها (به جهتی) کراهت داشتید (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید) چه بسا چیزی خوشایند شما نیست و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد» ﴿فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾.

بنابراین سزاوار است معاشرت به معروف و رفتار شایسته را ترک نکنید، به‌خصوص اینکه بسیار می‌شود همسران دربارهٔ یکدیگر گرفتار سوء ظن‌های بی‌دلیل و حبّ و بغض‌های بی‌جهت می‌گردند و قضاوت‌های آنها در این حال غالباً نادرست است، تا آنجا که خوبی‌ها در نظرشان بدی و بدی‌ها در نظرشان خوبی جلوه می‌کند، ولی با گذشت زمان و مدارا کردن، حقایق آشکار می‌شود.

ضمناً باید توجه داشت تعبیر «خیراً کثیراً» در آیه مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح و بالیاقت و ارزشمند است (ر.ک: ج ۳، ص ۴۰۱-۴۰۴).

پرداخت مهریه زنان به طور کامل

﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا * وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمُ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا﴾

و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، و مال فراوانی (به‌عنوان مهر) به یکی از آنها پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید. آیا برای بازپس گرفتن آن، به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟! * و چگونه آن را بازپس می‌گیرید، در حالی که شما با یکدیگر آمیزش کامل داشته‌اید؟! و (از این گذشته، آنها (هنگام ازدواج)، از شما پیمان محکمی گرفته‌اند. (سوره نساء، آیات ۲۰-۲۱)

شان نزول:

پیش از اسلام مرسوم بود که اگر می‌خواستند همسر سابق را طلاق دهند و ازدواج جدیدی کنند، برای فرار از پرداخت مهر، همسر خود را به اعمال منافی عفت متهم

می‌کردند و بر او سخت می‌گرفتند تا حاضر شود مهر خویش را - که به طور معمول قبلاً دریافت می‌شد - بپردازد و طلاق گیرد و همان مهر را برای همسر دوم قرار می‌دادند.

آیه فوق به شدت از این کار زشت جلوگیری کرده و آن را مورد نکوهش قرار می‌دهد.^۱

تفسیر:

از مهریه همسر چیزی کم نگذارید

این آیه نیز برای حمایت بخش دیگری از حقوق زنان نازل گردیده است و به عموم مسلمانان دستور می‌دهد به هنگام تصمیم بر جدایی از همسر و انتخاب همسر جدید حق ندارند چیزی از مهر همسر اول خود را کم بگذارند، یا اگر پرداخته‌اند پس بگیرند هر قدر هم مهر زیاد باشد. می‌فرماید: «و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید» ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَيْهِمْ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾.

همان‌طور که در سابق گفتیم، «قِنْطَار» به معنای مال و ثروت فراوان است. راغب در مفردات می‌گوید: اصل «قِنْطَار» از «قِنْطَرَه» به معنای پل است و چون اموال فراوان همچو پلی هستند که انسان در زندگی می‌تواند از آنها استفاده کند، از این جهت به آن قِنْطَار گفته‌اند.^۲

زیرا فرض این است که طلاق در اینجا به خاطر منافع شوهر صورت می‌گیرد نه به خاطر انحراف زن از جاده عفت، بنابراین دلیلی ندارد که حق مسلم آنها پایمال شود. سپس به طرز عمل دوران جاهلیت در این باره اشاره نموده که همسر خود را متهم به اعمال منافی عفت می‌کردند. می‌فرماید: «آیا برای بازپس گرفتن مهر زنان، به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟! ﴿أَتَأْخُذُونَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾».

۱. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۳۴؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۴۳، ذیل آیه مورد بحث.

۲. ر. ک: ذیل آیه ۱۴ سوره آل عمران.

یعنی اصل عمل ظلم است و گناه، و متوسّل شدن به یک وسیله ناجوانمردانه و غلط، گناه آشکار دیگری است.

در آیه بعد مجدداً برای تحریک عواطف انسانی مردان، با استفهام انکاری اضافه می‌کند: شما و همسرانتان مدت‌ها در خلوت با هم بوده‌اید، همانند یک روح در دو بدن، ارتباط و آمیزش کامل داشته‌اید، چگونه بعد از این همه نزدیکی، همچو بیگانه‌ها و دشمنان با یکدیگر رفتار می‌کنید، و حقوق مسلّم آنها را زیر پا می‌نهدید؟! می‌فرماید: «چگونه آن را باز پس می‌گیرید، در حالی که شما با یکدیگر تماس و آمیزش کامل داشته‌اید؟» ﴿وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ﴾^۱.

این درست همانند تعبیری است که در فارسی امروز داریم که اگر دو نفر دوست صمیمی با هم به نزاع برخیزند به آنها می‌گوییم شما سال‌ها با یکدیگر نان و نمک خورده‌اید، چرا نزاع می‌کنید؟ در حقیقت، ستم کردن در این‌گونه موارد به شریک زندگی، ستم بر خویشان است.

آن‌گاه می‌فرماید: «و (از این گذشته) آنان (هنگام ازدواج)، از شما پیمان محکمی گرفته‌اند» ﴿وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾.

چگونه این پیمان مقدّس را نادیده می‌گیرید و اقدام به پیمان‌شکنی آشکار می‌کنید؟

ضمناً باید توجه داشت که این آیه درباره طلاق همسر سابق برای انتخاب همسر جدید وارد شده، ولی اختصاص به آن ندارد بلکه منظور این است که در هر مورد که طلاق به پیشنهاد مرد صورت گیرد و زن تمایلی به جدایی ندارد، باید تمام مهر پرداخت شود و چیزی از آن باز پس نگیرند، خواه تصمیم بر ازدواج مجدد داشته باشد یا نه.

بنابراین جمله «إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ» (اگر بخواهید همسر دیگری انتخاب کنید) در حقیقت ناظر به وضع دوران جاهلیت بوده است و دخالتی در اصل حکم ندارد.

۱. «افضاء» در اصل از ماده «افضاء» به معنای توسعه است. بنابراین افضاء یعنی توسعه دادن، و هنگامی که کسی با دیگری تماس کامل می‌یابد، در حقیقت وجود محدود خود را به وجود وسیع‌تری تبدیل کرده است، و لذا افضاء به معنای تماس گرفتن آمده.

ذکر این نکته نیز لازم است که «استبدال» به معنای طلب تبدیل کردن است. بنابراین معنی طلب و اراده در آن افتاده است، و اگر مشاهده می‌کنیم با «أَرَدْتُمْ» (بخواهید) ضمیمه شده به خاطر این است که می‌خواهد این نکته را گوشزد کند که به هنگام مقدمه‌چینی و تصمیم بر تبدیل کردن همسر خود نباید از مقدمات نامشروع و ناجوانمردانه شروع کنید (ر.ک: ج ۳، ص ۴۰۵-۴۰۸).

ازدواج موقت

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾

و زنان شوهردار (بر شما حرام است؛) مگر آنها را که (در جنگ با کفار اسیر کرده و) مالک شده‌اید؛ (زیرا اسارت آنها در حکم طلاق است؛) اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته است. اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید. و زنانی را که متعه [= ازدواج موقت] می‌کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید. و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده‌اید. (بعداً می‌توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید.) خداوند، دانا و حکیم است. (سوره نساء، آیه ۲۴)

تفسیر:

حرمت ازدواج با زنان شوهردار

این آیه بحث آیه گذشته را درباره زنانی که ازدواج با آنها حرام است دنبال می‌کند، می‌فرماید: «و زنان شوهردار» بر شما حرام است ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾. «مُحْصَنَات» جمع «مُحْصَنَة» از ماده «حصن» به معنای قلعه و دژ است. به همین مناسبت به زنان شوهردار، همچنین زنان پاکدامن که خود را از آمیزش جنسی با دیگران حفظ می‌کنند، یا تحت حمایت و سرپرستی مردان قرار دارند، گفته می‌شود.

این واژه گاهی به زنان آزاد در مقابل کنیزان نیز گفته شده، زیرا آزادی آنها در حقیقت به منزله حریمی است که به دور آنان کشیده شده و دیگری حق نفوذ در حریم آنها بدون اجازه آنان را ندارد.

ولی روشن است منظور از آن در آیه فوق همان زنان شوهردار است.

این حکم اختصاصی به زنان مسلمان ندارد و زنان شوهردار از هر مذهب و ملتی همین حکم را دارند، یعنی ازدواج با آنها ممنوع است.

تنها استثنایی که این حکم دارد در مورد زنان غیر مسلمانی است که در جنگ‌ها به اسارت مسلمانان درمی‌آیند. اسلام اسارت آنها را به منزله «طلاق» از شوهران سابق تلقی کرده و اجازه می‌دهد بعد از تمام شدن عده^۱ با آنان ازدواج کنند و یا همچو یک کنیز با آنان رفتار شود. لذا می‌فرماید: «مگر آنان را که (از راه اسارت) مالک شده‌اید» ﴿إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

ولی این استثنا به اصطلاح استثنای منقطع است؛ یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می‌گیرند، به محض اسارت، رابطه آنها با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش - در صورت ادامه کفر او - قطع می‌گردد و در ردیف زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می‌شود اسلام به هیچ وجه اجازه نداده است مسلمانان با زنان شوهردار، حتی از ملل و مذاهب دیگر، ازدواج کنند و به همین جهت برای آنها عده مقرر ساخته و در دوران عده، از ارتباط زناشویی با آنان جلوگیری نموده است.

فلسفه این حکم در حقیقت این است که این‌گونه زنان، یا باید به محیط «کفر» بازگشت داده شوند، یا همچنان در میان مسلمانان بی‌شوهر بمانند، و یا رابطه آنان با شوهران سابق قطع شود و بتوانند از نو ازدواج دیگری نمایند.

صورت اول برخلاف اصول تربیتی اسلام و صورت دوم ظالمانه است، بنابراین تنها راه همان راه سوم است.

از پاره‌ای از روایات که سند آن به ابوسعید خدری، صحابی معروف می‌رسد

۱. مقدار عده آنها، یکبار قاعده شدن و یا اگر باردار باشند، وضع حمل نمودن است.

برمی آید که آیه مورد بحث درباره اسرای غزوه اوطاس^۱ نازل گردیده و پیامبر ﷺ بعد از اطمینان به اینکه زنان اسیر باردار نیستند به آنان اجازه داد با مسلمانان ازدواج کنند و یا همچو یک کنیز در اختیارشان قرار گیرند.^۲

این حدیث تفسیر بالا را نیز تأیید می کند.

در جمله بعد برای تأکید احکام گذشته که در مورد محارم و مانند آن وارد شده می فرماید: «اینها اموری است که خداوند برای شما مقرر داشته و نوشته است» ﴿كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾.

بنابراین به هیچ وجه قابل تغییر و عدول نیست.

سپس می گوید: غیر از این چند طایفه که در این آیه و آیات پیش گفته شد، می توانید با سایر زنان ازدواج کنید مشروط بر اینکه طبق قوانین اسلام باشد؛ توأم با پاکدامنی و دور از بی عفتی و ناپاکی صورت گیرد. می فرماید: «أما زنان دیگر غیر از اینان (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا دوری جویند» ﴿وَ أَهْلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ﴾.

بنابراین «مُحْصِنِينَ» در آیه فوق که اشاره به حال مردان است به معنی عقیفان و «غَيْرَ مُسَافِحِينَ» تأکید آن است، زیرا ماده «سَفَح» (بر وزن کتاب) به معنی زنا است و در اصل از «سَفَح» به معنی ریزش آب و یا اعمال بیهوده و بی رویه گرفته شده، و چون قرآن در این گونه امور همیشه از الفاظ کنایی استفاده می کند، آن را کنایه از آمیزش نامشروع گرفته است.

جمله «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ» اشاره به این است که رابطه زناشویی یا باید به شکل ازدواج با پرداخت مهر باشد، و یا به شکل مالک شدن کنیز با پرداخت قیمت.^۳

۱. اوطاس، نام محلی است در وادی هوازن که غزوه حنین در آن واقع شد، و حنین در نزدیکی مکه و وادی طائف قرار گرفته است (معجم البلدان).

۲. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۳۸ و ج ۲، ص ۱۳۲ و ج ۳، ص ۲۲۸؛ در المنثور، ج ۲، ص ۱۳۷؛ خلاف طوسی، ج ۵، ص ۵۳۱؛ مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۳. درباره برنامه اسلام برای آزادی بردگان و نقشه دقیقی که در این زمینه در اسلام مطرح شده است، در ذیل آیه ۴ سوره محمد بحث خواهیم کرد.

ضمناً تعبیر «غَيْرَ مُسَافِحِينَ» در آیه فوق شاید اشاره به این حقیقت نیز باشد که نباید هدف شما در مسأله ازدواج، تنها هوسرانی و ارضاء غریزه جنسی باشد، بلکه این امر حیاتی برای هدف عالی تری است که غریزه نیز در خدمت آن قرار گرفته، و آن بقای نسل انسان و نیز حفظ او از آلودگی هاست.

در قسمت بعد به مسأله ازدواج موقت و به اصطلاح «متعّه» اشاره کرده می‌فرماید: «و زنانی را که متعه می‌کنید، واجب است مهرشان را بپردازید» ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

از جمله فوق استفاده می‌شود اصل تشریح ازدواج موقت قبل از نزول این آیه برای مسلمانان مسلم بوده که در این آیه نسبت به پرداخت مهر آنها توصیه می‌کند. بعد از ذکر لزوم پرداخت مهر به این مطلب اشاره می‌کند که اگر طرفین عقد بعداً رضایت خود مقدار مهر را کم و زیاد کنند مانعی ندارد. لذا می‌فرماید: «و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر با یکدیگر توافق کرده‌اید» بعداً می‌توانید با توافق آن را کم یا زیاد کنید ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ﴾.

بر این اساس مهر یک نوع بدهکاری است که با رضایت طرفین قابل تغییر است (در این موضوع تفاوتی میان عقد موقت و دائم نیست، اگرچه آیه همان‌طور که گفتیم درباره ازدواج موقت بحث می‌کند).

احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه مورد بحث هست و آن این است که مانعی ندارد پس از ازدواج موقت، طرفین درباره اضافه کردن مدت ازدواج و نیز مبلغ مهر با هم توافق کنند. یعنی ازدواج موقت حتی قبل از پایان مدت قابل تمدید است؛ به این ترتیب که زن و مرد با هم توافق می‌کنند مدت را در برابر اضافه کردن مبلغ مشخصی به مهر افزایش دهند (در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز به این تفسیر اشاره شده است).^۱

احکامی که در آیه به آن اشاره شد احکامی است که متضمن خیر و سعادت افراد بشر است؛ و «خداوند از مصالح بندگان آگاه و در قانونگذاری خود حکیم است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۹۴ و ج ۱۰۰، ص ۳۱۴.

نکته‌ها:

۱. ازدواج موقت در اسلام

از آنجا که موضوع ازدواج موقت از مباحث مهم تفسیری و فقهی و اجتماعی است، باید از جهات ذیل مورد بررسی قرار گیرد:

الف) قرآینی که در آیه مورد بحث وجود دارد، دلالت آن را بر ازدواج موقت تأکید می‌کند.

ب) ازدواج موقت در عصر پیامبر ﷺ بوده و بعداً نسخ نشده است.

ج) ضرورت اجتماعی این نوع ازدواج.

د) پاسخ به پاره‌ای از اشکالات.

درباره قسمت اول باید توجه داشت اولاً کلمه «متعّه» که «اسْتَمْتَعْتُمْ» از آن گرفته شده، در اسلام به معنای ازدواج موقت است، و به اصطلاح در این باره حقیقت شرعیّه است. گواه بر آن این است که این کلمه (متعّه) با همین معنی در روایات پیامبر ﷺ و کلمات صحابه مکرّر به کار برده شده است.^۱

ثانیاً اگر این کلمه به معنای مزبور نباشد، باید به معنای لغوی آن یعنی «بهره‌گیری» تفسیر شود، و در نتیجه معنی آیه چنین خواهد شد: «اگر از زنان دائم بهره‌گرفتید مهر آنان را بپردازید». در حالی که می‌دانیم پرداختن مهر مشروط به بهره‌گیری از زنان نیست بلکه تمام مهر بنا بر مشهور^۲ یا حداقل نیمی از مهر به مجرد عقد ازدواج دائم واجب می‌شود.

ثالثاً بزرگان اصحاب و تابعین^۳ مانند ابن عباس دانشمند و مفسّر معروف اسلام، ابی بن کعب، جابر بن عبدالله، عمران حصین، سعید بن جبیر، مجاهد، قتاده، سدی و گروه زیادی از مفسران اهل تسنن و تمام مفسران اهل بیت علیهم السلام همگی از آیه مورد بحث، حکم ازدواج موقت را فهمیده‌اند تا آنجا که فخر رازی با تمام شهرتی که در

۱. ر.ک: کنز العرفان و مجمع‌البیان و نورالثقلین و برهان، ذیل آیه مورد بحث و الغدیر ج ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۱۰ و حدیث متعنتان کانتا علی عهد رسول الله.

۲. مشهور یا اشهر این است که با عقد ازدواج دائم، تمام مهر بر مرد واجب می‌شود اگرچه طلاق قبل از دخول موجب بازگشت نیمی از آن می‌شود.

۳. کسانی که پس از صحابه روی کار آمدند و زمان پیامبر ﷺ را درک نکرده بودند.

مورد اشکال تراشی در مسائل مربوط به شیعه دارد، بعد از بحث مشروعی درباره آیه می‌گوید: ما بحث نداریم که از آیه فوق حکم جواز «متعّه» استفاده می‌شود. ما می‌گوییم حکم مزبور بعد از مدّتی نسخ شده است.

رابعاً ائمه اهل بیت علیهم‌السلام که به اسرار وحی از همه آگاه‌تر بودند، متفقاً آیه را به همین معنی تفسیر فرموده‌اند و روایات فراوانی در این زمینه نقل شده، از جمله از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «الْمُتَعَّةُ نَزَلَتْ بِهَا الْقُرْآنُ وَ جَرَتْ بِهَا السُّنَّةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؛ حکم متعه در قرآن نازل شده و سنت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر طبق آن جاری گردیده است».^۱ و از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که در پاسخ سؤال ابوبصیر راجع به «متعّه» فرمود: «نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...؛ قرآن مجید در این باره نازل شده، آنجا که می‌فرماید: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ...».^۲

و نیز از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که در پاسخ شخصی به نام عبدالله بن عمیر لیشی در مورد «متعّه» فرمود: «أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ فَهِيَ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ خداوند آن را در قرآن و بر زبان پیامبرش حلال کرده است و تا روز قیامت حلال است».^۳

۲. آیا حکم ازدواج موقت نسخ شده است

اتفاق عموم علمای اسلام بلکه ضرورت دین بر این است که ازدواج موقت در آغاز اسلام مشروع بوده، و گفت‌وگو درباره دلالت آیه مورد بحث بر مشروعیت متعه هیچ‌گونه منافاتی با مسلم بودن اصل حکم ندارد و حتی مسلمانان در آغاز اسلام به آن عمل کرده‌اند و جمله معروفی که از عمر نقل شده است: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مُحَرَّمُهُمَا وَ مُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتَعَةُ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةُ الْحَجِّ؛ دو متعه در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود که من آنها را حرام کردم و بر آنها مجازات می‌کنم: متعه زنان و متعه

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۶۰، ذیل آیه مورد بحث؛ کافی، ج ۵، ص ۴۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۶.
 ۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۴۶۷، ح ۱۷۱؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۶۰، ذیل آیه مورد بحث؛ کافی، ج ۵، ص ۴۴۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵.
 ۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۶۰؛ کافی، ج ۵، ص ۴۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۵۶ و ج ۱۰۰، ص ۳۱۷.

تمتع^۱ (که نوع خاصی از حج است)، دلیل روشنی بر وجود این حکم در عصر پیامبر ﷺ است منتهی مخالفان این حکم مدعی هستند بعداً نسخ و تحریم شده است. جالب توجه اینکه روایات مورد ادعا درباره نسخ حکم مزبور کاملاً مختلف و پیریشان است.

برخی می‌گویند خود پیامبر ﷺ این حکم را نسخ کرده و بنابراین ناسخ آن، سنت و حدیث پیامبر ﷺ است.

و برخی می‌گویند ناسخ آن آیه طلاق است: «إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» «هنگامی که زنان را طلاق دادید باید طلاق در زمان مناسب عده باشد» در حالی که این آیه ارتباطی با مسأله مورد بحث ندارد، زیرا این آیه درباره طلاق بحث می‌کند در حالی که از دواج موقت طلاق ندارد و جدایی آن به هنگام پایان مدت آن است.

قدر مسلم این است که اصل مشروع بودن این نوع از دواج در زمان پیامبر ﷺ قطعی است و هیچ‌گونه دلیل قابل اعتمادی درباره نسخ شدن آن در دست نیست. بنابراین طبق قانون مسلمی که در علم اصول به ثبوت رسیده است، باید حکم به بقاء این قانون کرد.

جمله مشهوری که از عمر نقل شده نیز گواه روشنی بر این حقیقت است که این حکم در زمان پیامبر ﷺ هرگز نسخ نشده است.

بدیهی است هیچ‌کس جز پیامبر ﷺ حق نسخ احکام را ندارد، و تنها اوست که می‌تواند به فرمان خدا پاره‌ای از احکام را نسخ کند، و بعد از رحلت پیامبر ﷺ باب نسخ به کلی مسدود می‌شود، وگرنه هر کسی می‌تواند به اجتهاد خود قسمتی از احکام الهی را نسخ نماید و دیگر چیزی به نام شریعت ابدی باقی نخواهد ماند. اصولاً اجتهاد در برابر سخنان پیامبر ﷺ اجتهاد در مقابل نص است که فاقد هر گونه اعتبار است.

جالب اینکه در صحیح ترمذی که از کتاب‌های صحاح معروف اهل تسنن است و نیز از دارقطنی چنین می‌خوانیم: کسی از اهل شام از عبدالله بن عمر درباره حج

۱. کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۶۵، ذیل آیه ۱۹۶ سوره بقره؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۴۸۹، ح ۱۴۳۸۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۲ و ج ۳، ص ۳۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۱۹ و ۵۲۱؛ الغدیر، ج ۶، ص ۲۱۲.

تمتع^۱ سؤال کرد، او در جواب صریحاً گفت: این کار حلال و خوب است.

مرد شامی گفت: پدر تو از این عمل نهی کرده است.

عبدالله بن عمر برآشفت و گفت: اگر پدرم از چنین کاری نهی کند و پیامبر ﷺ آن را اجازه دهد، آیا سنت مقدس پیامبر ﷺ را رها کنم و از گفته پدرم پیروی کنم؟ برخیز و از نزد من دور شو!^۲

نظیر این روایت درباره ازدواج موقت از عبدالله بن عمر از صحیح ترمذی به همان صورت که در بالا خواندیم نقل شده است.^۳

و نیز از محاضرات راغب نقل شده است که یکی از مسلمانان اقدام به ازدواج موقت می‌کرد از او پرسیدند: حلال بودن این کار را از چه کسی گرفتی؟ گفت: از عمر.

با تعجب گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه عمر از آن نهی کرد و حتی تهدید به مجازات نمود؟

گفت: بسیار خوب، من هم به همین جهت می‌گویم، زیرا عمر می‌گفت: پیامبر ﷺ آن را حلال کرده و من حرام می‌کنم.

من مشروعیت آن را از پیغمبر اکرم ﷺ می‌پذیرم اما تحریم آن را از هیچ کس نخواهم پذیرفت.^۴

۱. منظور از تمتع حج که عمر آن را تحریم کرد این است که از حج تمتع صرف نظر شود.

حج تمتع عبارت است از اینکه نخست مُحْرَم شوند و پس از انجام دادن مراسم عُمره از احرام درآیند (و همه چیز حتی آمیزش جنسی برای آنها مجاز شود) و مجدداً مُحْرَم شده و مراسم حج را از روز نهم ذی حجه انجام دهند. در عصر جاهلیت این کار را صحیح نمی‌دانستند و تعجب می‌کردند که کسی در ایام حج وارد مکه شود و هنوز حج به جا نیاورده، عُمره را به جا آورد و از احرام بیرون آید. ولی اسلام صریحاً این موضوع را اجازه داده، و در آیه ۱۸۶ سوره بقره به آن تصریح شده است.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۷۶۲، ذیل آیه ۱۹۶ سوره بقره؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۸۲۳؛ تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳. شرح لمعه، ج ۲، کتاب النکاح؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۰۰. البته روایتی به این مضمون در کتاب‌های اهل سنت آمده است: سَأَلَ رَجُلٌ ابْنَ عُمَرَ عَنِ مَتْعَةِ النِّسَاءِ، فَغَضِبَ وَقَالَ وَاللَّهِ مَا كُنَّا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ زَانِئِينَ وَلَا مُسَافِحِينَ (مسند ابی‌معلى، ج ۱۰، ص ۷۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۹۵؛ مجمع الزوائد هینمی، ج ۷، ص ۳۳۳).

۴. کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۹ (پاورقی)؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۰۰ (پاورقی)؛ الغدير، ج ۶، ص ۲۱۲؛ احمدی میانجی، مواقف الشيعة، ج ۳، ص ۲۵۱.

گفتنی است که مدعیان نسخ این حکم با اشکالات مهمی روبه‌رو هستند: نخست اینکه در روایات متعددی از منابع اهل تسنن تصریح شده است که این حکم در زمان پیامبر ﷺ هرگز نسخ نشد، بلکه در زمان عمر از آن نهی گردید. بنابراین طرفداران نسخ باید پاسخی برای این همه روایات پیدا کنند. این روایات بالغ بر ۲۴ روایت است که علامه امینی در الغدير (جلد ششم) آنها را مشروحاً بیان کرده که به دو نمونه آن ذیلاً اشاره می‌شود:

۱. در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که می‌گفت: ما در زمان پیامبر ﷺ به طور ساده اقدام به ازدواج موقت می‌کردیم و این وضع ادامه داشت تا اینکه عمر در مورد عمر و بن حریث از این کار (به‌طور کلی) جلوگیری کرد.^۱

۲. و در حدیث دیگری در کتاب موطأ مالک و سنن کبری بیهقی از عروة بن زبیر نقل شده است که زنی به نام خوله بنت حکیم در زمان عمر بر او وارد شد و خیر داد که یکی از مسلمانان به نام ربیعه بن امیه اقدام به متعه کرده است. او گفت: اگر قبلاً از این کار نهی کرده بودم او را سنگسار می‌کردم (ولی از هم اکنون از آن جلوگیری می‌کنم).^۲

در کتاب بدایة المجتهد تألیف ابن رشد اندلسی نیز می‌خوانیم: جابر بن عبدالله انصاری می‌گفت: ازدواج موقت در میان ما در عهد پیامبر ﷺ و در خلافت ابوبکر و نیمی از خلافت عمر معمول بود سپس عمر از آن نهی کرد.^۳

مشکل دیگر اینکه روایاتی که حکایت از نسخ این حکم در زمان پیامبر ﷺ می‌کند بسیار پریشان و ضد و نقیض اند.

برخی می‌گویند در جنگ خیبر نسخ شده،
برخی دیگر در روز فتح مکه،

۱. الغدير، ج ۶، ص ۲۰۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱؛ شوکانی، نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۲۲؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۲۳۷.

۲. الغدير، ج ۶، ص ۲۱۰؛ کتاب الأم شافعی، ج ۷، ص ۲۴۹؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۰.

۳. بدایة المجتهد ونهایة المقتصد، ج ۲، ص ۴۷، کتاب نکاح، نکاح متعه؛ الغدير، ج ۶، ص ۲۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۳.

برخی در جنگ تبوک،

و بعضی در جنگ اوطاس و مانند آن.

بنابراین به نظر می‌رسد روایات نسخ همه مجعول بوده باشد که این همه با یکدیگر تناقض دارند.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود اینکه نویسنده تفسیر المنار می‌گوید: ما سابقاً در جلد سوم و چهارم مجله المنار تصریح کرده بودیم که عمر از متعه نهی کرد، ولی بعداً به اخباری دست یافتیم که نشان می‌دهد در زمان پیامبر ﷺ نسخ شده نه در زمان عمر، و لذا گفته سابق خود را اصلاح کرده و از آن استغفار می‌کنیم.^۱ سخنی تعصّب‌آمیز است، زیرا در برابر روایات ضد و نقیضی که نسخ حکم را در زمان پیامبر ﷺ اعلام می‌کند روایاتی داریم که صراحت در ادامه آن تا زمان عمر دارد.

بنابراین نه جای عذرخواهی است و نه استغفار، و شواهدی که در بالا ذکر کردیم نشان می‌دهد گفتار اول او مقرون به حقیقت بوده است نه گفتار دوم.

ناگفته پیداست نه عمر و نه هیچ شخص دیگر و حتی ائمه اهل بیت علیهم السلام که جانشینان اصلی پیامبرند نمی‌توانند احکامی را که در عصر پیامبر ﷺ بوده نسخ کنند. اصولاً نسخ بعد از رحلت پیامبر ﷺ و بسته شدن باب وحی مفهوم ندارد، و اینکه بعضی کلام عمر را حمل بر اجتهاد کرده‌اند جای تعجب است، زیرا اجتهاد در برابر «نص» ممکن نیست.

و عجیب‌تر اینکه جمعی از فقهای اهل تسنن آیات مربوط به احکام ازدواج (مانند آیه ۶ سوره مؤمنون) را ناسخ آیه مورد بحث که درباره متعه است دانسته گویا تصور کرده‌اند ازدواج موقت اصلاً ازدواج نیست، در حالی که به‌طور مسلم یکی از اقسام ازدواج است.

۳. ازدواج موقت، یک ضرورت اجتماعی

این یک قانون عمومی است که اگر به غرایز طبیعی انسان به صورت صحیح پاسخ گفته نشود، برای اشباع آنها متوجه راه‌های انحرافی خواهد شد، زیرا این حقیقت قابل

۱. تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۶.

انکار نیست که غرایز طبیعی را نمی‌توان از بین برد، و فرضاً هم بتوانیم از بین ببریم چنین اقدامی عاقلانه نیست، زیرا این کار نوعی مبارزه با قانون آفرینش است. بنابراین راه صحیح آن است که آنها را از راه معقولی اشباع و از آنها در مسیر سازندگی بهره‌برداری کنیم.

این موضوع را نیز نمی‌توان انکار کرد که گزینه جنسی یکی از نیرومندترین غرایز انسانی است تا آنجا که پاره‌ای از روانکاوان آن را تنها گزینه اصیل انسان می‌دانند و غرایز دیگر را به آن بازمی‌گردانند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید، در بسیاری از شرایط و محیط‌ها، افراد فراوانی در سنین خاصی قادر به ازدواج دائم نیستند، یا افراد متأهل در مسافرت‌های طولانی و یا مأموریت‌ها با مشکل عدم ارضای گزینه جنسی روبه‌رو می‌شوند.

این موضوع خصوصاً در عصر ما که سن ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل و مسائل پیچیده اجتماعی بالا رفته و کمتر جوانی می‌تواند در سنین پایین - یعنی در داغ‌ترین دوران گزینه جنسی - اقدام به ازدواج کند، شکل حادثی به خود گرفته است.

با این وضع چه باید کرد؟ آیا باید مردم را - همانند راهبان و راهبه‌ها - به سرکوب کردن این گزینه تشویق نمود؟ یا اینکه آنها را در برابر بی‌بندوباری جنسی آزاد گذاشت، و همان صحنه‌های زننده و ننگین کنونی را مجاز دانست؟ و یا اینکه راه سوم را در پیش بگیریم که نه مشکلات ازدواج دائم را به بار آورد و نه آن بی‌بندوباری جنسی.

خلاصه اینکه ازدواج دائم نه در گذشته و نه در امروز به تنهایی جوابگوی نیازمندی‌های جنسی همه طبقات مردم نبوده و نیست، و ما بر سر دو راهی قرار داریم: یا باید فحشا را مجاز بدانیم، همان‌طور که دنیای مادی امروز عملاً بر آن صحنه نهاده و آن را به رسمیت شناخته است، و یا طرح ازدواج موقت را بپذیریم. معلوم نیست آنها که با ازدواج موقت و فحشا مخالفت می‌کنند چه راه حلی برای این معضل اجتماعی دارند. در حالی که طرح ازدواج موقت، نه شرایط سنگین ازدواج دائم را دارد که با عدم تمکن مالی یا اشتغالات تحصیلی و مانند آن نسا زد و نه زیان‌های فجایع جنسی و فحشا را در بر دارد.

۴. ایرادهایی که بر ازدواج موقت می‌شود

در اینجا اشکالاتی می‌شود که باید به‌طور فشرده به آنها پاسخ گفت. الف) گاهی می‌گویند چه تفاوتی میان ازدواج موقت و فحشا وجود دارد؟ هر دو خودفروشی در برابر پرداختن مبلغی محسوب می‌شوند و در حقیقت این نوع ازدواج نقابی است بر چهره فحشا و آلودگی‌های جنسی. تنها تفاوت آن دو در ذکر دو جمله ساده یعنی اجرای صیغه است.

پاسخ: آنها که چنین می‌گویند گویی اصلاً از مفهوم ازدواج موقت آگاهی ندارند، زیرا ازدواج موقت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی‌شود، بلکه مقرراتی همانند ازدواج دائم دارد؛ یعنی چنان زنی در تمام مدت ازدواج موقت منحصرأدر اختیار این مرد باید باشد و به هنگامی که مدت پایان یافت باید عده نگاه دارد؛ یعنی حداقل ۴۵ روز باید از اقدام به هر گونه ازدواج با شخص دیگری خودداری کند تا اگر از مرد اول باردار شده وضع او روشن گردد، حتی اگر با وسایل جلوگیری اقدام به جلوگیری از انعقاد نطفه کرده، باز هم رعایت این مدت واجب است.

و اگر از او صاحب فرزندی شد باید همانند فرزند ازدواج دائم مورد حمایت قرار گیرد و تمام احکام فرزند بر او جاری خواهد شد.

در حالی که در فحشا هیچ‌یک از این شرایط و قیود وجود ندارد. آیا هرگز می‌توان این دو را با یکدیگر مقایسه نمود؟!

البته ازدواج موقت از نظر مسئله ارث (در میان زن و شوهر)^۱ و نفقه و پاره‌ای از احکام دیگر تفاوت‌هایی با ازدواج دائم دارد، ولی این تفاوت‌ها هرگز آن را در ردیف فحشا قرار نخواهد داد، و در هر حال شکلی از ازدواج است با مقررات ازدواج.

ب) «ازدواج موقت» سبب می‌شود بعضی از افراد هوسباز از این قانون سوء استفاده کرده و هر نوع فحشا را در پشت این پرده انجام دهند، تا آنجا که افراد محترم هرگز تن به ازدواج موقت نمی‌دهند و زنان با شخصیت از آن ابا دارند.

پاسخ: سوء استفاده از کدام قانون در دنیا نشده است؟ آیا باید جلوی یک قانون فطری و ضرورت اجتماعی را به خاطر سوء استفاده گرفت یا جلوی سوء استفاده کنندگان را؟!

۱. البته فرزندان ازدواج موقت هیچ‌گونه تفاوتی با فرزندان عقد دائم ندارند و از پدر و مادر ارث می‌برند.

اگر فرضاً عده‌ای از زیارت خانه خدا سوء استفاده کردند و در این سفر اقدام به فروش مواد مخدر کردند، آیا باید جلوی مردم را از شرکت در این کنگره عظیم اسلامی بگیریم یا جلوی سوء استفاده کنندگان را؟!

و اگر می‌بینیم امروز افراد محترم استفاده از این قانون اسلامی را کراهت دارند عیب قانون نیست، عیب عمل کنندگان به قانون و یا صحیح‌تر، سوء استفاده کنندگان از آن است.

اگر در جامعه امروز، هم ازدواج موقت به صورت سالم درآید و حکومت اسلامی تحت ضوابط و مقررات خاص این موضوع را به‌طور صحیح اجرا کند، هم جلوی سوء استفاده‌ها گرفته خواهد شد و هم افراد محترم - به‌هنگام ضرورت‌های اجتماعی - از آن کراهت نخواهند داشت.

ج) می‌گویند ازدواج موقت سبب می‌شود افراد بی‌سرپرست همچون فرزندان نامشروع به جامعه تحویل داده شود.

پاسخ: از آنچه گفتیم جواب این ایراد کاملاً روشن شد، زیرا فرزندان نامشروع از نظر قانونی نه وابسته به پدرند و نه مادر، در حالی که فرزندان ازدواج موقت کمترین و کوچکترین تفاوتی با فرزندان ازدواج دائم حتی در میراث و سایر حقوق اجتماعی ندارند.

گویی عدم توجه به این حقیقت سرچشمه اشکال فوق شده است.

۵. «راسل» و ازدواج موقت

در پایان این سخن، یادآوری مطلبی که برتراند راسل دانشمند معروف انگلیسی در کتاب زناشویی و اخلاق ذیل عنوان «زناشویی آزمایشی» آورده است مفید به نظر می‌رسد:

او پس از ذکر طرح یکی از قضات محاکم جوانان به نام بن بی لیندسی در مورد زناشویی دوستانه یا زناشویی آزمایشی چنین می‌نویسد:

طبق طرح لیندسی، جوانان باید قادر باشند در نوعی زناشویی جدید وارد شوند که با زناشویی‌های معمولی (دائم) از سه جهت تفاوت دارد:

نخست اینکه طرفین قصد بچه‌دار شدن نداشته باشند، از این رو باید بهترین طرق

پیشگیری از بارداری را به آنها بیاموزند،
دیگر اینکه جدایی آنها به آسانی صورت پذیرد،
و سوم اینکه پس از طلاق، زن هیچ‌گونه حق نفقه نداشته باشد.
راسل بعد از ذکر پیشنهاد لیندسی که خلاصه آن در بالا بیان شد، چنین می‌گوید:
تصور می‌کنم اگر چنین امری به تصویب قانونی برسد، گروه کثیری از جوانان از
جمله دانشجویان دانشگاه‌ها تن به ازدواج موقت بدهند و در یک زندگی مشترک
موقتی پای بگذارند، زندگی‌ای که متضمن آزادی است و رها از بسیاری نابسامانی‌ها
و روابط جنسی پر هرج و مرج فعلی.^۱
همان‌طور که ملاحظه می‌کنید طرح فوق درباره ازدواج موقت از جهات بسیاری
همانند طرح اسلام است منتهی شرایط و خصوصیتی که اسلام برای ازدواج موقت
آورده از جهاتی روشن‌تر و کامل‌تر است؛ در ازدواج موقت اسلامی هم جلوگیری از
فرزند کاملاً بی‌مانع است، هم جدا شدن آسان و هم نفقه واجب نیست (ر.ک: ج ۳،
ص ۴۲۱-۴۳۸).

تمکین در امور زناشویی

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ
أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ
نُشُوزَهُنَّ فِعْظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا
عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾

مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع)
برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر هزینه‌هایی که از اموالشان (در
مورد زنان) می‌کنند. و زنان شایسته، زانی هستند که متواضع‌اند، و در غیاب (همسر خود)،
اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند. و زانی را که
از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید؛ و (اگر مؤثر واقع نشد)، در بستر از آنها

۱. زناشویی و اخلاق، ص ۱۸۹.

دوری نمایند؛ و (اگر راهی جز شدت عمل نبود) آنها را تنبیه کنید. اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید. (بدانید) خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است. (وقدرت او، بالاترین قدرت هاست). (سوره نساء، آیه ۳۴)

تفسیر:

سرپرستی در نظام خانواده

خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد. در نتیجه مرد یا زن، یکی باید رئیس خانواده و دیگری معاون و تحت نظارت او باشد. قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. می فرماید: «مردان سرپرست و نگهبان زنانند» ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾.

البته مقصود از این تعبیر، استبداد و اجحاف و تعدی نیست بلکه رهبری واحد منظم با توجه به مسؤولیت ها و مشورت های لازم است.

این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی - حتی هیئت دو نفری - مأمور انجام دادن کاری شود، حتماً باید یکی از آن دو «رئیس» و دیگری «معاون یا عضو» باشد وگرنه در کارشان هرج و مرج پیدا می شود؛ سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

و این موقعیت به سبب وجود خصوصیات در مرد است، مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات، (برعکس زن که از نیروی سرشار عواطف بهره مند است).

و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه، تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه های زندگی و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانۀ همسر و فرزند، این حق را به او می دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی

کراراً گفته‌ایم قوانین به آحاد افراد نظر ندارد، بلکه نوع و کلی را در نظر می‌گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند اگرچه زنان نیز می‌توانند وظایفی به عهده بگیرند که اهمّیت آن مورد تردید نیست.

جمله‌های بعد اشاره به همین حقیقت است، زیرا در بخش اول می‌فرماید: این سرپرستی «به سبب برتری‌هایی است که خداوند (از نظر اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است» ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.

و در قسمت دیگر می‌فرماید: «و این سرپرستی به سبب تعهداتی است که مردان در مورد انفاق و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده برعهده دارند» ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾.

ناگفته پیداست سپردن این وظیفه به مردان، نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنهاست و نه سبب امتیاز آنان در جهان دیگر، زیرا آن صرفاً بستگی به پرهیزگاری دارد، همان‌طور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته‌تر است.

سپس اضافه می‌فرماید: زنان در برابر وظایفی که در خانواده برعهده دارند دو دسته‌اند:

۱. «زنان صالح، زنانی هستند که متواضع‌اند، و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند» ﴿قَالَصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾.

یعنی مرتکب خیانت، چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قائل شده است و با جمله «بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» به آن اشاره گردیده، وظایف و مسؤولیت‌های خود را به خوبی انجام می‌دهند.

بدیهی است که مردان موظفند در برابر این‌گونه زنان نهایت احترام و حق‌شناسی را انجام دهند.

۲. زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود، مردان در برابر این‌گونه زنان وظایف و مسؤولیت‌هایی دارند که

باید مرحله به مرحله انجام گردد، و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند؛ این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت در آنان آشکار می‌گردد که قرآن از آنها چنین تعبیر می‌کند: «زنانی که از سرکشی آنان می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» ﴿وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ﴾^۱.

و به این ترتیب آنها که از حریم نظام خانوادگی پا فراتر می‌گذارند قبل از هر چیز باید با اندرزهای دوستانه و نتایج سوء این‌گونه کارها آنان را به راه آورد و متوجه مسئولیت خود نمود.

پس از آن برای مرحله دوم می‌فرماید: «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنان دوری کنید» ﴿وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾.

و با این عکس‌العمل و بی‌اعتنایی، و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتارشان آشکار سازید، شاید همین واکنش خفیف در روح آنها مؤثر گردد.

و در مرحله سوم، در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسئولیت‌ها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون‌شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، یعنی نه اندرزها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و بی‌اعتنایی نفعی بخشد و راهی جز شدت عمل باقی نماند، «آنها را تنبیه بدنی کنید» ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾.

در اینجا اجازه داده شده که از طریق تنبیه بدنی آنها را به ادای وظایف خویش وادار کنند.

مسلم است اگر مرحله اول و دوم مؤثر واقع شود و زن به ادای وظیفه خود اقدام کند، مرد حق ندارد بهانه‌جویی نماید و در صدد آزار وی برآید. بدین جهت به دنبال این جمله می‌فرماید: «و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنان نجوید» ﴿فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾.

و اگر گفته شود نظیر این سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟ در پاسخ می‌گوییم آری، مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظایف، مجازات می‌گردند حتی

۱. «نُشُوزٌ» جمع «نشز» (بر وزن نذر) به معنای زمین مرتفع و بلند، و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان است.

مجازات بدنی، منتهی چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است، حاکم شرع موظف است مردان متخلف را از راه‌های مختلف و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف خود آشنا سازد.

معروف است که مردی به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی علیه السلام او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر، وادار به تسلیم کرد.^۱

و در پایان آیه مجدداً به مردان هشدار می‌دهد از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوءاستفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت‌هاست بسیندیشند «زیرا خداوند بلندمرتبه و بزرگ است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا﴾.

نکته:

آیا اسلام اجازه تنبیه بدنی داده است؟

ممکن است ایراد کنند چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟ پاسخ این ایراد با توجه به معنای آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتاب‌های فقهی آمده است و نیز با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند چندان پیچیده نیست، زیرا اولاً آیه مسأله تنبیه بدنی را درباره افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ راه دیگری برای اصلاح آنها مفید واقع نشود.

اتفاقاً این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که راه‌های مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به ادای وظیفه مؤثر واقع نشود به خشونت متوسل می‌شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قائل می‌شوند که تا سرحد اعدام پیش می‌رود.

ثانیاً تنبیه بدنی در اینجا - همان‌طور که در کتاب‌های فقهی نیز آمده است - باید ملایم باشد به طوری که نه موجب شکستگی شود، نه مجروح گردد و نه باعث کبودی بدن.

ثالثاً روانکاوان امروز معتقدند جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزارطلبی) هستند که گاه این حالت در آنها تشدید می‌شود و تنها راه آرامش آنان مختصر تنبیه بدنی است.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۳۷.

بنابراین ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که مختصر تنبیه بدنی درباره آنان جنبه آرامبخشی دارد و نوعی درمان روانی است (ر.ک: ج ۳، ص ۴۶۹-۴۷۴).

تلاش برای جلوگیری از جدایی

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَبِيرًا﴾

و اگر از جدایی میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو (داور)، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند دل‌های آن دو را به هم نزدیک می‌سازد، زیرا خداوند، دانا و آگاه است (واز نیت همه، باخبر است). (سوره نساء، آیه ۳۵)

تفسیر:

محکمه صلح خانوادگی

در این آیه به مسئله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر اشاره کرده که اگر نشانه‌های شکاف و جدایی در میان آن دو پیدا شد، برای بررسی علل ناسازگاری و فراهم نمودن مقدمات صلح و سازش، باید داور و حکم از دو فامیل انتخاب کرد. از این رو می‌فرماید: «و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر برگزینید» ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ﴾. و از آنجا که قضاوت نباید یک‌طرفه باشد، می‌افزاید: «و یک داور از خانواده زن برگزینید» ﴿وَ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا﴾.

سپس می‌فرماید: «اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می‌کند و با آنان میان دو همسر الفت می‌دهد» ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾.

و برای اینکه به «حکمین» هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند، در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند از نیت آنان باخبر است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَبِيرًا﴾.

نکته:**امتیازات محکمه فامیلی**

محکمه صلح خانوادگی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

۱. محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط‌ها متفاوت است. یعنی همان‌گونه که در دادگاه‌های جنایی نمی‌توان با مقیاس محبت و عاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی‌روح گام برداشت. در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می‌دهد داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می‌توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند.
- بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.
۲. در محاکم عادی قضایی، طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلماً اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی دست به چنین کاری بزنند، احساسات یکدیگر را چنان جریحه‌دار می‌کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود و همانند دو فرد بیگانه می‌شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند.
- اصولاً تجربه نشان داده است زن و شوهری که راهی آن‌گونه محاکم می‌شوند، دیگر زن و شوهر سابق نیستند، ولی در محکمه صلح فامیلی، یا این‌گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی‌شود، و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است آن اثر سوء را نخواهد داشت.
۳. داوران در محاکم عادی در جریان اختلافات غالباً بی‌تفاوتند و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد و دو همسر به خانه بازگردند یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، در حالی که در محکمه صلح فامیلی مطلب کاملاً برعکس است زیرا داوران این محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده، هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسئولیت‌های ناشی از آن تأثیر دارد و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد.

۴. از همه اینها گذشته چنین محکمه‌ای هیچ‌یک از مشکلات و هزینه‌های سرسام‌آور و سرگردانی‌های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچ تشریفاتی طرفین می‌توانند در کمترین مدت به مقصود خود نایل شوند.

ناگفته روشن است حکمین باید از میان افراد پخته، باتدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند.

با این امتیازات که برشمردیم معلوم می‌شود احتمال کامیابی این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

مسأله حکمین و شرایط آنها و دایره نفوذ حکم و داوری آنها درباره دو همسر، در فقه اسلامی مشروحاً بیان شده است، از جمله اینکه دو حکم باید بالغ و عاقل و عادل و نسبت به کار خود بینا باشند.

اما در مورد نفوذ حکم و داوری آنها در مورد دو همسر، بعضی از فقها حکم آن دو را هرچه باشد لازم الاجرا دانسته‌اند، و ظاهر تعبیر به «حکم» در آیه مورد بحث نیز همین معنی را می‌رساند زیرا مفهوم حکمیت نفوذ حکم است.

ولی بیشتر فقها نظر حکمین را تنها درباره سازش و رفع اختلاف میان دو همسر لازم الاجرا دانسته و حتی معتقدند اگر حکمین شرایطی بر زن یا شوهر بکنند لازم الاجرا است.

اما در مورد جدایی، حکم آنها به تنهایی نافذ نیست و ذیل آیه که اشاره به مسأله اصلاح می‌کند با این نظر سازگارتر است. توضیح بیشتر در این زمینه در کتاب‌های فقهی آمده است (ر.ک: ج ۳، ص ۴۷۵-۴۷۸).

گذشت از پاره‌ای حقوق برای حفظ زندگی

﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾

و اگر زنی، از سرکشی و ناسازگاری یا بی‌اعتنایی شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم به گونه‌ای صلح کنند (و از پاره‌ای از حقوق خود، به خاطر صلح، صرف نظر نمایند) و صلح،

بهبتر است؛ اگرچه (بسیاری از) مردم (طبق هوای نفسشان، در این‌گونه موارد) بخل می‌ورزند. و گذشت ندارند و اگر نیکی (و گذشت) کنید و پرهیزگاری پیشه سازید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است (و پاداش شایسته به شما خواهد داد). (سوره نساء، آیه ۱۲۸)

شان نزول:

در بسیاری از تفاسیر اسلامی و کتاب‌های حدیث، در شأن نزول آیه چنین نقل شده است: رافع بن خدیج دو همسر داشت؛ یکی مسن و دیگری جوان. بر اثر اختلافاتی، همسر مسن خود را طلاق داد و هنوز مدّت عده تمام نشده بود، به او گفت: اگر مایل باشی با تو آشتی می‌کنم، ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدم داشتم صبر کنی. و اگر مایل باشی صبر می‌کنم مدّت عده تمام شود و از هم جدا شویم. زن پیشنهاد اول را پذیرفت و با هم آشتی کردند. آیه شریفه نازل شد و حکم این کار را بیان داشت.^۱

تفسیر:

صلح بهتر است

همان‌طور که در ذیل آیه ۳۴ همین سوره گفتیم، «نشوز» در اصل از ماده «نشز» به معنی زمین مرتفع است، و هنگامی که در مورد زن و مرد به کار می‌رود به معنی نافرمانی است.

در آیات مزبور^۲ احکام مربوط به نشوز زن بیان شده بود، ولی در اینجا به مسأله نشوز مرد اشاره کرده می‌فرماید: «هرگاه زنی احساس کند شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیت، از پاره‌ای از حقوق خود صرف نظر کند و با هم صلح نمایند» ﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا﴾.

از آنجا که گذشت کردن زن از قسمتی از حقوق خود، روی رضایت و طیب خاطر

۱. مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۰۶؛ بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۵۷؛ نورالتقلین،

ج ۱، ص ۵۵۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۷۶.

۲. آیات ۳۴ و ۳۵ سوره نساء.

انجام شده، و اگراهی در میان نبوده است، گناهی ندارد. جمله «لَا جُنَاحَ» (گناهی ندارد) نیز اشاره به همین حقیقت است.

ضمناً از آیه با توجه به شأن نزول، دو مسأله فقهی استفاده می‌شود:

نخست اینکه احکامی مانند تقسیم روزهای هفته در میان دو همسر، جنبه حق دارد نه حکم، و لذا زن می‌تواند با اختیار خود از این حق به طور کلی یا به طور جزئی صرف نظر کند. دو دیگر اینکه، عوض صلح لازم نیست مال بوده باشد، بلکه می‌تواند «اسقاط حقی» عوض صلح واقع شود.

سپس برای تأکید موضوع می‌فرماید: «به هر حال، صلح کردن بهتر است» ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾.

این جمله کوتاه و پر معنی گرچه در باره اختلافات خانوادگی در آیه فوق ذکر شده، ولی بدیهی است یک قانون کلی را بیان می‌کند که در همه جا اصل نخستین، صلح و صفا و دوستی و سازش است، و نزاع و کشمکش و جدایی بر خلاف طبع سلیم انسان و زندگی آرام‌بخش اوست، و لذا جز در موارد ضرورت و استثنایی نباید به آن متوسل شد.

بر خلاف آنچه برخی از مادی‌ها می‌پندارند که اصل نخستین در زندگی بشر، همانند سایر جانداران، تنازع بقاء و کشمکش است و تکامل از این راه صورت می‌گیرد. و همین طرز تفکر، شاید سرچشمه بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌های قرون اخیر شده است.

در حالی که انسان به سبب داشتن عقل و هوش، حسابش از حیوانات درنده جداست، و تکامل او در سایه تعاون صورت می‌گیرد نه تنازع.^۱ و اصولاً تنازع بقاء حتی در میان حیوانات، یک اصل قابل قبول برای تکامل نیست.

و به دنبال آن به سرچشمه بسیاری از نزاع‌ها و عدم گذشت‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «مردم ذاتاً و طبق غریزه حب ذات، در امواج بخل قرار دارند، و هر کس سعی می‌کند تمام حقوق خود را بی‌کم‌وکاست دریافت دارد، و همین سرچشمه نزاع‌ها و کشمکش‌هاست» ﴿وَ أُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾.

۱. توضیح بیشتر درباره این موضوع در ذیل آیه ۲۵۱ سوره بقره ذیل عنوان «تنازع بقاء» گذشت.

بنابراین اگر زن و مرد به این حقیقت توجه کنند که سرچشمه بسیاری از اختلافات بخل است، و بخل یکی از صفات مذموم است، سپس در اصلاح خود بکوشند و گذشت را پیشه کنند، نه تنها ریشه اختلافات خانوادگی از بین می‌رود، که بسیاری از کشمکش‌های اجتماعی نیز پایان می‌گیرد.

ولی در عین حال برای اینکه مردان از حکم فوق سوء استفاده نکنند، در پایان آیه روی سخن را به آنها کرده، توصیه به نیکوکاری و پرهیزگاری نموده و به آنان گوشزد می‌کند مراقب اعمال و کارهای خود باشند و از مسیر حق و عدالت منحرف نشوند، زیرا خداوند از همه اعمالشان آگاه است. می‌فرماید: «و اگر نیکی کنید و تقوا پیشه نمایید، خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» ﴿وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (ر.ک: ج ۴، ص ۱۹۸ - ۲۰۱).

عدالت میان همسران

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا * وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كِلَا مِّن سَعْتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا﴾

شما هرگز نمی‌توانید (از نظر محبت قلبی) در میان زنان خود، عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمایید؛ ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی بلا تکلیف درآورید. و اگر راه صلاح و پرهیزگاری پیش بگیرید، خداوند آمرزنده و مهربان است. * و اگر (راهی برای اصلاح در میان خود نیابند، و) از هم جدا شوند، خداوند هر کدام از آنها را با گشایش و فضل خویش، بی‌نیاز می‌کند؛ و خداوند، دارای فضل و احسان گسترده، و حکیم است.

(سوره نساء، آیات ۱۲۹ - ۱۳۰)

تفسیر:

عدالت، شرط تعدد همسر

از جمله‌ای که در پایان آیه قبل گذشت، و در آن دستور به احسان و پرهیزگاری

داده شده بود، نوعی تهدید در مورد شوهران استفاده می‌شود که آنها باید مراقب باشند کمترین انحرافی از مسیر عدالت در مورد همسران خود پیدا نکنند، تمام حقوقشان را ادا کنند، بلکه نیکی نمایند.

در اینجا این توهم پیش می‌آید که مراعات عدالت حتی در مورد محبت و علاقه قلبی نیز باید رعایت گردد. اینکه امکان‌پذیر نیست. بنابراین در برابر همسران متعدّد چه باید کرد؟

آیه مورد بحث در پاسخ به این پرسش می‌گوید عدالت از نظر محبت در میان همسران امکان‌پذیر نیست. می‌فرماید: «هرگز نمی‌توانید (در محبت قلبی) در میان زنان عدالت به خرج دهید، هر چند کوشش نمایید» ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾.

از جمله «وَلَوْ حَرَصْتُمْ» استفاده می‌شود که در میان مسلمانان، افرادی بودند که در این زمینه سخت می‌کوشیدند و شاید علت کوشش آنها دستور مطلق به عدالت در آیه ۳ همین سوره بوده است. آنجا که می‌فرماید: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ «... و اگر می‌ترسید عدالت را رعایت نکنید، یک همسر بگیرید...».

بدیهی است که یک قانون آسمانی نمی‌تواند بر خلاف فطرت باشد و یا تکلیف به ما لا یطاق کند.

از آنجا که محبت‌های قلبی عوامل مختلفی دارد که بعضاً از اختیار انسان بیرون است، دستور به رعایت عدالت در مورد آن داده نشده است، ولی نسبت به اعمال و رفتار و رعایت حقوق در میان همسران که برای انسان امکان‌پذیر است روی عدالت تأکید شده است.

در عین حال برای اینکه مردان از این حکم سوء استفاده نکنند، به دنبال این جمله می‌فرماید: «اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل را از نظر محبت، میان همسران خود رعایت کنید، لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یکی از آنان نسازید که دیگری به صورت شخصی بلا تکلیف در آید و حقوق او نیز عملاً ضایع شود» ﴿فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾.

و در پایان آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم، در رعایت عدالت میان همسران

خود کوتاهی کرده‌اند، هشدار می‌دهد که «اگر راه اصلاح و تقوا پیش گیرند و گذشته را جبران کنند، خداوند آنها را مشمول رحمت و بخشش خود قرار خواهد داد» ﴿وَإِنْ تُصِلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

در روایات اسلامی مطالبی درباره رعایت عدالت در میان همسران نقل شده است که عظمت این قانون را مشخص می‌سازد، از جمله اینکه در حدیثی می‌خوانیم: علی علیه السلام در آن روز که متعلق به یکی از دو همسرش بود، حتی در خانه زن دیگر وضو نمی‌گرفت.^۱

و درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: حتی به هنگام بیماری، در خانه همسری که نوبتش نبود، درنگ نمی‌کرد.

و درباره معاذ بن جبل نقل شده است که دو همسر داشت، هر دو در بیماری طاعون با هم از دنیا رفتند، او حتی برای مقدم داشتن دفن یکی بر دیگری از قرعه استفاده کرد تا کاری بر خلاف عدالت انجام نداده باشد.

سپس در آیه بعد به این حقیقت اشاره می‌کند که اگر ادامه همسری برای طرفین طاقت‌فرساست، و جهاتی پیش آمده که افق زندگی برای آنان تیره‌وتار است و به هیچ وجه اصلاح‌پذیر نیست، آنها مجبور نیستند چنان ازدواجی را ادامه دهند، و تا پایان عمر با تلخ‌کامی در چنین زندگی خانوادگی زندانی باشند، بلکه می‌توانند از هم جدا شوند.

در این موقع باید شجاعانه تصمیم بگیرند، از آینده وحشت نکنند، زیرا «اگر با چنین شرایطی از هم جدا شوند، خداوند بزرگ هر دو را با فضل و رحمت خود بی‌نیاز خواهد کرد و امید است همسران بهتر و زندگانی روشن‌تری در انتظارشان باشد» ﴿وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ﴾.

«زیرا خداوند همواره فضل و رحمت وسیع و آمیخته با حکمت داشته و دارد» ﴿وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا﴾.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۴۳؛ تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۳۵۰؛ مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۰۸، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۰۸؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۹.

نکته:**آیا تعدّد زوجات ممنوع است؟**

همان طور که در ذیل آیه ۳ همین سوره یاد آور شدیم، بعضی از بی خبران از ضمیمه کردن آن آیه با آیه مورد بحث چنین نتیجه می گیرند که تعدّد زوجات مشروط به عدالت است، و عدالت هم ممکن نیست، بنابراین تعدّد زوجات در اسلام ممنوع است. اتفاقاً از روایات اسلامی برمی آید نخستین کسی که این ایراد را مطرح کرد، ابن ابی العوجاء از مادیین معاصر امام صادق علیه السلام بود.

او این ایراد را با هشام بن حکم، دانشمند مجاهد اسلامی در میان گذاشت. هشام که جوابی برای این پرسش نیافته بود، برای یافتن پاسخ از شهر خود - که ظاهراً کوفه بود - به سوی مدینه حرکت کرد و به خدمت امام صادق علیه السلام رسید.

امام از آمدن او در غیر وقت حج و عمره به مدینه تعجب کرد.

عرض کرد: چنین پرسشی پیش آمده است. امام در پاسخ فرمود: منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء، عدالت در نفقه و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار است، و اما منظور از عدالت در آیه ۱۲۹ (آیه مورد بحث) که امری محال شمرده شده، عدالت در تمایلات قلبی است (بنابراین تعدّد زوجات با حفظ شرایط اسلامی نه ممنوع است و نه محال).

هنگامی که هشام از سفر بازگشت و این پاسخ را در اختیار ابن ابی العوجاء گذاشت، او سوگند یاد کرد که این پاسخ از تو نیست.^۱

معلوم است اگر کلمه عدالت را در دو آیه به دو معنی تفسیر می کنیم به دلیل قرینه روشنی است که در هر دو آیه وجود دارد، زیرا در ذیل آیه مورد بحث صریحاً می گوید تمام تمایل قلبی خود را متوجه به یک همسر نکنید، و به این ترتیب انتخاب دو همسر مجاز شمرده شده است منتهی به شرط اینکه عملاً در باره یکی از آن دو ستم نشود. اگرچه از نظر تمایل قلبی نسبت به آنها تفاوت داشته باشد. و در آغاز آیه ۳ همین سوره صریحاً اجازه تعدّد را نیز داده است (ر.ک: ج ۴، ص ۲۰۲-۲۰۶).

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۳۹ و ۵۵۸؛ کافی، ج ۵، ص ۳۶۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۸۶؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۲۵؛ المیزان، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۲۰.

حکم ازدواج با زنان اهل کتاب

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ و طعام شما برای آنها حلال؛ و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب آسمانی داده شده، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را بپردازید و پاکدامن باشید؛ نه زناکار، و نه دوست پنهانی (و نامشروع) بگیرید. و کسی که آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، انکار کند اعمال او تباه می‌گردد؛ و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود. (سوره مائده، آیه ۵)

تفسیر:

ازدواج و خوردن غذای اهل کتاب

در این آیه که مکمل آیات قبل است، نخست می‌فرماید: «امروز آنچه پاکیزه است برای شما حلال شده و غذاهای اهل کتاب برای شما حلال و غذاهای شما برای آنها حلال است» ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾.

در اینکه منظور از «الیوم» (امروز) چیست؟ به عقیده جمعی از مفسران روز عرفه و به عقیده برخی بعد از فتح خیبر است. ولی بعید نیست همان روز غدیر خم و پیروزی کامل اسلام بر کفار بوده باشد، چنانکه اشاره خواهد شد.

و منظور از ذکر حلال بودن «طبیات» در اینجا با اینکه قبل از این روز هم حلال بوده، این است که مقدمه‌ای برای ذکر حکم طعام اهل کتاب باشد.

اما اینکه منظور از «طعام اهل کتاب» که در این آیه حلال شمرده شده چیست؟ بیشتر مفسران و دانشمندان اهل سنت معتقدند هر نوع طعامی را شامل می‌شود، خواه گوشت حیواناتی باشد که به دست خود آنها ذبح شده و یا غیر آن.

ولی بیشتر مفسران و فقهای شیعه بر این عقیده‌اند که منظور از آن غیر از گوشت‌هایی است که ذبیحه آنها باشد. تنها عده کمی از دانشمندان شیعه پیرو نظریه اولند. روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است این مطلب را تأکید می‌کند که منظور از طعام در این آیه، غیر ذبیحه‌های اهل کتاب است.

امام صادق علیه‌السلام درباره تفسیر آیه فوق فرمود: «عَنِّي بِطَعَامِهِمْ هَاهُنَا الْجُوبُ وَالْفَاكِهَةُ غَيْرَ الذَّبَائِحِ الَّتِي يَذْبَحُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا؛ منظور از طعام اهل کتاب، حبوبات و میوه‌هاست نه ذبیحه‌های آنها، زیرا آنان هنگام ذبح، نام خدا را نمی‌برند».^۱ دقت در روایات متعدد دیگری که در وسائل الشیعه^۲ مذکور است، و دقت در آیات گذشته، نشان می‌دهد که تفسیر دوم (تفسیر طعام به غیر ذبیحه) به حقیقت نزدیک‌تر است، زیرا همان‌طور که امام صادق علیه‌السلام در روایت فوق اشاره فرموده است، اهل کتاب غالب شرایط ذبح اسلامی را رعایت نمی‌کنند؛ نه نام خدا را می‌برند و نه رو به سوی قبله حیوان را ذبح می‌کنند. همچنین پایبند به رعایت سایر شرایط نیستند. چگونه ممکن است در آیات قبل چنین حیوانی صریحاً تحریم شده باشد و در این آیه حلال شمرده شود؟

بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب، درباره ازدواج با زنان پاکدامن از مسلمانان و اهل کتاب سخن می‌گوید می‌فرماید: «زنان پاکدامن از مسلمانان و از اهل کتاب برای شما حلال هستند و می‌توانید با آنها ازدواج کنید به شرط اینکه مهر آنها را بپردازید»
 ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾.

«و به شرط اینکه از طریق ازدواج مشروع باشد نه به صورت زنای آشکار، و نه به صورت انتخاب دوست پنهانی» ﴿مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾.^۳
 در حقیقت این قسمت از آیه محدودیت‌هایی را که درباره ازدواج مسلمانان با غیر

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۹۱ (ج ۲۴، ص ۶۶)؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۱؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۹۳ و ۷۶۲.

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷۱، «ابواب اطعمه و اشربه».

۳. همان‌طور که در ذیل آیه ۲۵ سوره نساء گفتیم، آخذان جمع خدن (بر وزن اذن) در اصل به معنای دوست و رفیق است، ولی معمولاً به دوست پنهانی از جنس مخالف و به‌عنوان نامشروع گفته می‌شود.

مسلمانان بوده تقلیل می‌دهد، و ازدواج آنها با زنان اهل کتاب را با شرایطی تجویز می‌نماید.

اما اینکه آیا ازدواج با اهل کتاب به هر صورت، خواه ازدواج دائم باشد یا موقت مجاز است، و یا منحصرأ ازدواج موقت جایز است، در میان فقهای اسلام گفت‌وگوست.

دانشمندان اهل تسنن فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی‌گذارند و معتقدند آیه فوق تعمیم دارد، ولی در میان فقهای شیعه جمعی معتقدند آیه منحصرأ ازدواج موقت را بیان می‌کند و بعضی از روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نیز این نظر را تأیید می‌نمایند.^۱

قرآنی در آیه موجود است که ممکن است شاهد این قول باشد:

نخست اینکه می‌فرماید: «إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» «به شرط اینکه اجر آنها را بپردازید» درست است که کلمه «اجر»، هم در باره مهر عقد دائم و هم در باره مهر ازدواج موقت گفته می‌شود، ولی بیشتر در مورد ازدواج موقت ذکر می‌گردد؛ یعنی با آن تناسب بیشتری دارد.

و دیگر اینکه تعبیر به «غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» «به شرط اینکه از راه زنا و گرفتن دوست پنهانی نامشروع وارد نشوید» نیز با ازدواج موقت متناسب‌تر است، چه اینکه ازدواج دائم هیچ‌گونه شباهتی با مسأله زنا یا انتخاب دوست پنهانی نامشروع ندارد که از آن نهی شود، ولی گاهی افراد نادان و بی‌خبر، ازدواج موقت را با زنا یا انتخاب دوست پنهانی اشتباه می‌کنند.

و از همه گذشته این تعبیرات عیناً در آیه ۲۵ سوره نساء دیده می‌شود و می‌دانیم آن آیه درباره ازدواج موقت است.

با این همه جمعی از فقها ازدواج با اهل کتاب را مطلقاً مجاز می‌دانند و قراین فوق را برای تخصیص آیه کافی نمی‌بینند، و به بعضی از روایات نیز در این زمینه استدلال می‌کنند (شرح بیشتر در این باره باید در کتاب‌های فقهی مطالعه شود).

۱. مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۸۰، ذیل آیه مورد بحث؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۴۰ و ج ۲۱، ص ۳۷؛ المیزان، ج ۵، ص ۲۱۶، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۵۵.

ناگفته نماند در دنیای امروز که بسیاری از رسوم جاهلی در اشکال مختلف زنده شده است نیز این تفکر به وجود آمده است که انتخاب دوست زن یا مرد برای افراد مجرد بی مانع است، نه تنها به شکل پنهانی، آن گونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام وجود داشت، بلکه به شکل آشکار نیز هم.

در حقیقت دنیای امروز در آلودگی و بی بندوباری جنسی از زمان جاهلیت پاره‌پاره‌تر نهاده است، زیرا اگر در آن زمان تنها انتخاب دوست پنهانی را مجاز می‌دانستند، اینها آشکارش را نیز بی مانع می‌دانند و حتی با نهایت وقاحت به آن افتخار می‌کنند. این رسم ننگین که یک فحشای آشکار و رسوا محسوب می‌شود، از سوغات‌های شومی است که از غرب به شرق انتقال یافته و سرچشمه بسیاری از بدبختی‌ها و جنایات شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در مورد طعام اهل کتاب، هم اجازه داده شده که از طعام آنها خورده شود (به شرایطی که ذکر شد) و هم به آنها اطعام شود. اما در مورد ازدواج، تنها گرفتن زن از آنان تجویز شده است، ولی زنان مسلمان به هیچ وجه مجاز نیستند با مردان اهل کتاب ازدواج کنند، چنانکه ظاهر آیه نیز چنین اقتضا می‌کند ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾. و فلسفه آن ناگفته پیداست، زیرا زنان به سبب آنکه عواطف رقیق‌تری دارند زودتر ممکن است عقیده همسران خود را بپذیرند تا مردان.

و از آنجا که تسهیلات فوق، درباره معاشرت با اهل کتاب و ازدواج با زنان آنها ممکن است مورد سوء استفاده بعضی قرار گیرد، آگاهانه یا غیر آگاهانه، به سوی آنها کشیده شوند، در پایان آیه به مسلمانان هشدار داده می‌فرماید: «کسی که نسبت به آنچه باید به آن ایمان بیاورد، کفر بورزد و راه مؤمنان را رها کرده، در راه کافران قرار گیرد، اعمال او بر باد می‌رود و در آخرت در زمره زیانکاران خواهد بود» ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

اشاره به اینکه تسهیلات مزبور علاوه بر اینکه گشایشی در زندگی شما ایجاد می‌کند، باید سبب نفوذ و توسعه اسلام در میان بیگانگان گردد، نه اینکه شما تحت تأثیر آنها قرار گیرید و دست از آیین خود بردارید که در این صورت مجازات شما بسیار سخت و سنگین خواهد بود.^۱

۱. در مورد حبط و احباط به ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره مراجعه فرماید.

در تفسیر این قسمت از آیه با توجه به پاره‌ای از روایات و شأن نزولی که نقل شده است، احتمال دیگری نیز هست و آن این است که بعضی از مسلمانان پس از نزول آیه فوق و حکم حلّیت طعام اهل کتاب و زنان آنها از قبول چنین حکمی اکراه داشتند، قرآن به آنها هشدار می‌دهد: اگر نسبت به چنین حکمی که از طرف خدا نازل شده اعتراضی داشته باشند و انکار کنند، اعمال آنها بر باد خواهد رفت و زیانکار خواهند بود (ر.ک: ج ۴، ص ۳۵۶ - ۳۶۱).

همسر مایه آرامش

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّارِبِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

اوست کسی که (همه) شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید. سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می‌داد؛ و چون سنگین شد، هر دو از خدایی که پروردگارشان است خواستند: «اگر فرزند صالحی به ما دهی، به یقین از شاگردان خواهیم بود.» * اما هنگامی که خداوند فرزند صالحی به آنها [= پدران و مادران از نسل آدم] داد، (موجودات دیگر را در این موهبت مؤثر دانستند؛ و) برای خدا، در این نعمت که به آنها بخشیده بود، همتیانی قائل شدند؛ خداوند برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند. (سوره اعراف، آیات ۱۸۹-۱۹۰)

تفسیر:

کفران یک نعمت بزرگ

در این آیات به گوشه دیگری از حالات مشرکان و طرز تفکر آنها و پاسخ به اشتباهاتشان اشاره شده است. و از آنجا که آیه گذشته سود و زیان و آگاهی از علم غیب را منحصر به خدا معرفی می‌کرد، و در حقیقت اشاره به توحید افعالی خدا بود، این آیات مکمل آنها محسوب می‌شود، زیرا اینها نیز اشاره به توحید افعالی خداست.

نخست می فرماید: «او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنارش بیاساید» ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا﴾.

این دو در کنار هم زندگی آرام بخشی داشتند، «سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می داد» ﴿فَلَمَّا تَغَشَّيْهَا حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ﴾^۱.

به گونه ای که در آغاز کار، این حمل برای او مشکلی ایجاد نمی کرد.

اما با گذشت روزها، حمل او رفته رفته سنگین شد «و چون سنگین بار شد» ﴿فَلَمَّا أَثْقَلَتْ﴾.

در این هنگام دو همسر انتظار فرزندى را می کشیدند و آرزو داشتند خداوند فرزند صالحی به آنها مرحمت کند، از این جهت «متوجه درگاه خدا شدند و پروردگار خویش را چنین خواندند: بارالها، اگر فرزند صالحی به ما دهی از شاکران خواهیم بود» ﴿دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾.

«اما هنگامی که خداوند فرزند صالحی (با تناسب اندام و شایستگی کامل) به آنان داد، برای خدا در این نعمت بزرگ همتیانی قائل شدند، و خداوند برتر و بالاتر است از آنچه همتای او قرار می دهند» ﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

در سومین آیه، قرآن بار دیگر فکر و عقیده بت پرستی را با بیان روشن و کوبنده ای محکوم می کند، می فرماید: «آیا موجوداتی را همتای او قرار می دهند که چیزی را نمی آفرینند و خودشان مخلوقند؟» ﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ﴾.

به علاوه «این معبودهای ساختگی در هیچ یک از مشکلات قادر نیستند پرستش کنندگان خود را یاری دهند، و حتی قادر نیستند خود را نیز در برابر مشکلات یاری دهند» ﴿وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ﴾.

و می افزاید: این معبودها آن چنان هستند که «اگر شما بخواهید آنها را هدایت کنید،

۱. «تغشاهها» از ماده تغشى به معنی پوشاندن است و این جمله در زبان عرب کنایه لطیفی از آمیزش جنسی است.

از شما پیروی نخواهند کرد» و حتّی عقل و شعور آن را ندارند ﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُكُمْ﴾.

آنها که چنین هستند و ندای هادیان را نمی‌شنوند، چگونه می‌توانند دیگران را هدایت کنند؟

برخی از مفسّران احتمال دیگری در تفسیر این قسمت از آیه داده‌اند و آن این است که ضمیر «هم» به مشرکان برمی‌گردد، یعنی گروهی از آنها به‌قدری لجوج و متعصّب‌اند که هر چه آنها را دعوت به توحید کنید تسلیم نمی‌شوند.^۱ این احتمال نیز هست که منظور این باشد که اگر شما از آنها تقاضای هدایت کنید، تقاضایتان انجام نخواهد شد، به هر حال «برای شما مساوی است، خواه آنها را دعوت به سوی حق کنید و یا در برابرشان خاموش باشید» ﴿سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ﴾.

در هر دو صورت این گروه بت‌پرستان لجوج دست‌بردار نیستند. طبق تفسیر اوّل معنی جمله این است: برای شما یکسان است، خواه از بت‌ها تقاضای چیزی کنید، یا خاموش باشید، در هر دو صورت نتیجه منفی است، زیرا بت‌ها اثری در سرنوشت کسی ندارند و قادر به انجام خواست کسی نیستند. فخر رازی در تفسیر خود در ذیل این آیه می‌نویسد: مشرکان هنگامی که به مشکلی گرفتار می‌شدند دست تضرّع به سوی بت‌ها برمی‌داشتند، و هنگامی که مشکلی برای آنها واقع نمی‌شد، ساکت و خاموش بودند. قرآن می‌گوید: خواه در برابر آنها تضرّع و زاری کنید و خواه خاموش بمانید هیچ تفاوتی نمی‌کند.

نکته‌ها:

۱. منظور از «زوجین» کیست؟

در اینکه منظور از این «زوجین» در دو آیه اوّل کیست؟ در میان مفسّران گفت‌وگو بسیار است:

آیا «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» و همسرش اشاره به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حوا است در حالی که آدم از

۱. تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث؛ بحر المحيط، ذیل آیه مورد بحث.

پیامبران و «حَوًّا» زن باایمان و شایسته‌ای بود.^۱

آیا ممکن است آنها از مسیر توحید منحرف شده، راه شرک پیموده باشند؟! و اگر منظور غیر آدم است و همه افراد بشر را شامل گردد با کلمه «وَاحِدَةً» چگونه سازگار است؟

از این گذشته، منظور از شرک چه نوع عمل یا تفکری بوده که از آنها سرزده است؟ در پاسخ این سؤالات باید گفت: در تفسیر این آیات دو راه در پیش داریم که شاید تمام سخنان گوناگون مفسران در تفسیر این آیه ریشه‌اش به این دو باز گردد: نخست اینکه مراد از «وَاحِدَةً» در آیه، واحد شخصی است همان‌گونه که در بعض آیات دیگر مانند آیه اول سوره نساء نیز به همین معنی آمده است.

اصولاً «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» در قرآن مجید در پنج مورد ذکر شده که یک مورد آن آیه مورد بحث و چهار مورد دیگر سوره نساء آیه ۱، سوره انعام آیه ۹۸، سوره لقمان آیه ۲۸، و سوره زمر آیه ۶ است که بعضی از آنها ارتباطی به بحث ما ندارد و بعضی مشابه آیه مورد بحث است.

بنابراین آیات مورد بحث منحصراً اشاره به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و همسر اوست. در این صورت مسلماً منظور از شرک، پرستش غیر خدا و یا اعتقاد به الوهیت غیر پروردگار نیست، بلکه ممکن است چیزی از قبیل تمایل انسان به فرزندش بوده باشد، تمایلاتی که گاهی او را از خداوند غافل می‌سازد.

تفسیر دیگر اینکه مراد از واحد در اینجا «واحد نوعی» است، یعنی خداوند همه شما را از یک نوع آفرید، همان‌طور که همسرانتان را نیز از جنس شما قرار داد.

در این صورت این دو آیه و آیات بعد اشاره به نوع انسان‌ها است که به هنگام انتظار تولد فرزند، دست به دعا برمی‌دارند و از خدا فرزند صالح می‌خواهند و همانند همه اشخاصی که خود را در برابر مشکل یا خطری می‌بینند، با اخلاص کامل به درگاه خدا می‌روند و با او عهد می‌کنند که پس از برآمدن حاجات و حل مشکلاتشان شکرگزار باشند اما به هنگامی که فرزند متولد شد، یا مشکل آنها برطرف گردید، تمام پیمان‌ها را به دست فراموشی می‌سپارند؛ گاه می‌گویند: اگر فرزند ما سالم، یا زیباست، به پدر و مادرش رفته، و قانون وراثت است.

۱. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۳.

گاه می‌گویند: نوع تغذیه ما و شرایط دیگر خوب بوده و چنین محصولی داده است.

و گاه به بت‌هایی که مورد پرستش آنهاست روی می‌آورند و می‌گویند: فرزند ما نظر کرده بت است، و امثال این‌گونه بحث‌ها.

و به‌طور کلی نقش آفرینش پروردگار را نادیده می‌گیرند، و عدلت اصلی این موهبت را تنها عوامل طبیعی و یا معبودهای خرافی می‌شمرند.^۱

قرآنی در آیات فوق وجود دارد که نشان می‌دهد با تفسیر دوم سازگارتر و مفهوم‌تر است، زیرا اولاً تعبیرات آیه حال همسرانی را بازگو می‌کند که قبلاً در جامعه‌ای می‌زیسته‌اند و تولد فرزندان صالح و ناصالح را با چشم خود دیده بودند، لذا از خدای خود فرزندان از گروه اول تقاضا می‌کردند. و اگر آیات مربوط به آدم عَلَيْهِ السَّلَام و حوّا باشد، هنوز فرزندی برای آنها به وجود نیامده و هنوز صالح و ناصالح وجود نداشت که آنها از خدای خود فرزند صالح بخواهند.

ثانیاً ضمائری که در آخر آیه دوم و آیات بعد وجود دارد، همه ضمیر جمع است و این می‌رساند که منظور از ضمیر تشبیه اشاره به دو گروه بوده است نه دو شخص.

ثالثاً آیات بعد نشان می‌دهد که منظور از شرک در این آیات شرک به معنی بت‌پرستی است نه محبت فرزند و امثال آنها، و این موضوع با حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و همسرش سازگار نیست.

با توجه به این قرائن روشن می‌شود آیات فوق در مورد نوع انسان و گروه «زوج» و «زوجه‌ها» سخن می‌گوید. بنابراین منظور این است که همسر انسان از نوع و از جنس اوست آن‌چنان که در آیه ۲۱ سوره روم می‌خوانیم: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» «از نشانه‌های قدرت خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفریده تا در کنارشان بیاسایید».

۱. برخی از مفسران خواسته‌اند آغاز آیه را درباره آدم و ذیل آن را درباره فرزندان آدم بدانند که با ظاهر آیه به هیچ‌روی سازگار نیست و به اصطلاح احتیاج به حذف و تقدیر و یا رجوع ضمیر به غیر مرجع دارد.

۲. یک روایت مجعول و معروف

در بعضی از منابع اهل تسنن و پاره‌ای از منابع غیر معتبر شیعه در تفسیر آیات فوق حدیثی نقل شده است که به هیچ‌رو با عقاید اسلامی درباره پیامبران سازگار نیست و آن این است که سمرة بن جندب از پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند: «لَمَّا وَلَدَتْ حَوَاءٌ طَافَ بِهَا إِبْلِيسُ وَكَانَ لَا يَعِيشُ لَهَا وَكَانَ قَوْلُ عَبْدِ الْحَارِثِ فَعَاشَ وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ وَحْيِ الشَّيْطَانِ وَأَمْرِهِ: هُنْكَامِي كَمَا حَوَّاءُ فَرَزَنْدِي أَوْرَدَ، اِبْلِيسُ اطْرَافِ او رَا كَرَفَتْ - وَ قَبْلَ از آن هیچ فرزندی از او زنده نمی‌ماند - شیطان به حوّا پیشنهاد کرد نام او را عبدالحارث بگذارد (حارث یکی از نام‌های شیطان است بنابراین عبدالحارث یعنی بنده شیطان) حوّا چنین کرد و آن فرزند زنده ماند و این از وحی شیطان و فرمان او بود»^۱.

از پاره‌ای از روایات که به این مضمون وارد شده استفاده می‌شود آدم ﷺ نیز به این موضوع رضایت داد.

راوی این روایت خواه سمرة بن جندب که از دروغگویان مشهور است بوده باشد و یا افرادی مانند کعب الاحبار و وهب بن منبه که از سرشناسان یهود بودند و سپس اسلام آوردند - و به عقیده بعضی از دانشمندان اسلامی، خرافات تورات و بنی اسرائیل را این دو تن به محیط اسلام کشاندند - هر چه باشد، مضمون روایت، خود بهترین دلیل بر فساد و بطلان آن است زیرا آدم که خلیفه‌الله و پیامبر بزرگ خدا و دارای علم اسماء بود، هر چند با ترک اولی از بهشت به زمین آمد، اما کسی نبود که راه شرک را انتخاب کند و فرزند خود را «بنده شیطان» نام گذارد. این کار تنها در شأن یک بت پرست جاهل و نادان است (ر.ک: ج ۷، ص ۶۷-۷۵).

همسر انسان از جنس او

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾

خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ و از همسرانتان برای شما فرزندان

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۳۲. به بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۴۹ به بعد مراجعه فرمایید.

و نوه‌هایی به وجود آورد؛ و از نعمت‌های پاکیزه به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می‌آورند،
و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟! (سوره نحل، آیه ۷۲)

تفسیر:

آیه مورد بحث اشاره به نظام تکثیر نسل است؛ می‌گوید: «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد» ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾. همسرانی که هم مایه آرامش روح و جسم هستند و هم سبب بقای نسل. لذا بلافاصله اضافه می‌کند: «و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌هایی به وجود آورد» ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً﴾. «حَفَدَةً» جمع «حافد» در اصل به معنی کسی است که بدون انتظار پاداش، با سرعت همکاری می‌کند. در آیه مورد بحث به عقیده بسیاری از مفسران، منظور نوه‌هاست و بعضی خصوصاً نوه‌های دختری را گفته‌اند. برخی دیگر معتقدند که «بَنِينَ» به فرزندان کوچک گفته می‌شود و «حَفَدَةً» به فرزندان بزرگ که می‌توانند کمک و همکاری کنند. و برخی آن را هرگونه معاون و مددکار اعم از فرزندان و غیر فرزندان دانسته‌اند.^۱ ولی معنی اول یعنی نوه‌ها در اینجا از همه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، هر چند مفهوم «حَفَدَةً» در اصل - چنانکه گفتیم - وسیع است. به هر حال بی‌شک وجود نیروهای انسانی همچون فرزندان، نوه‌ها و همسران در اطراف هر کس، نعمت بزرگی برای اوست که هم از نظر معنوی او را حمایت می‌کنند و هم از نظر مادی (ر.ک: ج ۱۱، ص ۳۴۵-۳۴۶).

تأمین نیازهای جنسی تنها در محدوده ازدواج

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِقُرُوبِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا

۱. در این صورت باید «حَفَدَةً» عطف به «بَنِينَ» نباشد بلکه عطف بر «أَزْوَاجًا» بوده باشد، ولی این‌گونه عطف بر خلاف ظاهر است، ظاهر این است که عطف بر «بَنِينَ» بوده باشد - دقت کنید.

عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿۷﴾

به یقین مؤمنان رستگار شدند؛ * آنها که در نمازشان خشوع دارند؛ * و آنها که از لغو و بیهودگی رویگرداندند؛ * و آنها که به (دستور) زکات عمل می‌کنند؛ * و آنها که دامان خود را حفظ می‌کنند؛ * جز در مورد همسران و کنیزانشان، که در بهره‌گیری از آنان ملامت نمی‌شوند؛ * و کسانی که جز این را طلب کنند، تجاوزگرند. (سوره مؤمنون، آیات ۱ - ۷)

تفسیر:

چهارمین ویژگی مؤمنان را مسألهٔ پاکدامنی و عفت به طور کامل و پرهیز از هرگونه آلودگی جنسی قرار داده چنین می‌گوید: «آنها کسانی هستند که فروج^۱ خویش را از بی‌عفتی حفظ می‌کنند» ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾.

«مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره‌گیری از آنها هیچ‌گونه ملامت و سرزنش ندارند» ﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾.

از آنجا که غریزه جنسی سرکش‌ترین غرایز انسان است و خویشتن‌داری در برابر آن نیاز به پرهیزگاری فراوان، ایمان قوی و نیرومند دارد، بار دیگر روی همین مسأله تأکید کرده و می‌گوید: «هر کس غیر این طریق را (جهت بهره‌گیری جنسی) طلب کند تجاوزگر است» ﴿فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾.

تعبیر به محافظت «فروج» گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پیگیر در این زمینه نباشد بیم آلودگی فراوان است.

و تعبیر به «همسران» شامل همسران دائم و موقت هر دو می‌شود، هر چند بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا گرفتار اشتباهی شده‌اند که به آن اشاره خواهد شد.

جملهٔ غَيْرُ مَلُومِينَ: «آنها مورد ملامت قرار نمی‌گیرند» ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیت انحرافی پیدا شده که آنها هرگونه آمیزش جنسی را خلاف شأن انسان می‌پندارند و ترک مطلق آن را فضیلت می‌دانند تا آنجا که کشیشان کاتولیک و همچنین زنان و مردان تارک دنیا در تمام عمر، مجرد زندگی می‌کنند و هر

۱. «فروج» جمع «فرج» کنایه از دستگاه تناسلی است.

گونه ازدواج را مخالف این مقام روحانی تصوّر می‌کنند. هرچند این مسأله بیشتر جنبه ظاهری دارد اما در پنهان جمعی از آنها طرّقی برای اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می‌کنند و کتاب‌های نویسندگان خودشان پر است از داستان‌هایی که در این زمینه نوشته‌اند.^۱

به هر حال امکان ندارد خداوند غریزه‌ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند و بعد آن را به کلیّی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند. این نکته چندان نیاز به یادآوری ندارد که حلال بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنایی نیست، مانند حالت عادت ماهانه و امثال آن. همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط به شرایط متعدّدی است که در کتاب‌های فقهی آمده، و چنان نیست که هر کنیزی بر صاحب آن حلال باشد، و در واقع در بسیاری از جهات و شرایط، همان شرایط همسران را دارد.

نکته:

همسر دائم و موقت

از آیات فوق استفاده می‌شود که تنها دو گروه از زنان بر مردان حلال هستند: نخست همسران، و دیگر کنیزان (با شرایط مخصوص) و به همین جهت، در کتاب‌های فقهی در بحث «نکاح» به این آیه بسیار استناد شده است. جمعی از مفسران و فقهای اهل سنت خواسته‌اند از این آیه شاهدی برای نفی ازدواج موقت بیاورند و بگویند آن هم در حکم زناست. اما با توجه به این حقیقت که «ازدواج موقت» (متعّه) به طور مسلم در زمان پیامبر ﷺ حلال بوده است، و احدی از مسلمانان آن را انکار نمی‌کنند، منتها بعضی می‌گویند در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده‌اند سپس نسخ شده است.

بعضی می‌گویند: عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد. با توجه به این واقعیت‌ها، مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنّن این

۱. به تاریخ معروف ویل دورانت در این زمینه مراجعه شود.

خواهد بود که پیامبر ﷺ العیاذ باللّٰه زنا را - حدّ اقل برای مدّتی - مجاز شمرده است و این غیر ممکن است.

از این گذشته، «متعّه» بر خلاف پندار این گروه، یک نوع ازدواج است ازدواجی موقت و دارای اکثر شرایط ازدواج دائم؛ بنابراین قطعاً در جمله «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» داخل است و به همین دلیل هنگام خواندن صیغه ازدواج موقت از همان صیغه های ازدواج دائم (أَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ) با قید مدّت استفاده می شود، و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن است.

در باره ازدواج موقت و دلایل مشروعیت آن در اسلام، و عدم نسخ این حکم و همچنین فلسفه اجتماعی آن، و پاسخ به ایرادات مختلف مشروحاً بحث کرده ایم (ر.ک: ج ۱۴، ص ۲۱۶-۲۲۴).

حکم اتهام به همسر

﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ * وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ﴾

و کسانی که زنان خود را (به زنا) متهم می کنند، و گواهی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ * و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. * آن زن نیز می تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او داده) از دروغگویان است. * و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد (و در این صورت مجازات از هر دو برداشته می شود). * ۱۰. و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و اینکه او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید)!

(سوره نور، آیات ۶-۱۰)

۱. به ذیل آیه ۲۴ سوره نساء مراجعه فرمایید.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده است: سعد بن عبادہ (بزرگ انصار) خدمت پیامبر ﷺ در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: ای پیامبر خدا، هرگاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی این مجازات دارد که اگر آن را اثبات نکند باید هشتاد تازیانه بخورد، پس من اگر وارد خانه‌ام شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است چه باید کنم؟ اگر بگذارم تا چهار شاهد بیایند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده و فرار کرده است.

و اگر بخوام او را بکشم کسی از من بدون شاهد نمی‌پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می‌شوم.

و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من زده خواهد شد.

پیامبر ﷺ گویا از این سخن احساس یک نوع اعتراض به این حکم الهی کرد، و به سوی جمعیت انصار کرده به زبان گله فرمود: «آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟» آنها در مقام عذرخواهی برآمده، عرض کردند: ای رسول خدا، او را سرزنش نکن، او مرد غیوری است و آنچه را می‌گوید به خاطر شدت غیرت اوست.

سعد بن عبادہ به سخن درآمد و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد به خدا سوگند می‌دانم که این حکم الهی است و حق است، ولی با این حال از اصل این داستان در شکفتم (و نتوانستم این مشکل را در ذهن خود حل کنم) پیامبر ﷺ فرمود: «حکم خدا همین است». او نیز گفت: صدق الله و رسوله.

و چیزی نگذشت که پسر عمویش به نام هلال بن امیه از در وارد شد، در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود و برای طرح شکایت خدمت پیامبر ﷺ می‌آمد. او با صراحت گفت: من با چشم خودم این موضوع را دیدم و با گوش خودم صدای آنها را شنیدم.

پیامبر ﷺ به قدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت. هلال گفت: من آثار ناراحتی را در چهره شما می‌بینم، ولی به خدا قسم من راست می‌گویم و دروغ در کارم نیست. امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید.

پیامبر ﷺ تصمیم گرفت: حدّ قذف را درباره هلال اجرا کند، چرا که او شاهدی بر ادعای خود نداشت.

در این هنگام انصار به یکدیگر می‌گفتند دیدید همان داستان سعد بن عباده تحقّق یافت، آیا به راستی پیامبر ﷺ هلال را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می‌شمرد؟ در این هنگام وحی بر پیامبر ﷺ نازل شد و آثار آن در چهره او نمایان گشت. همگی خاموش شدند تا ببینند چه پیام تازه‌ای از سوی خدا آمده است. آیات فوق نازل شد^۱ و راه حلّ دقیقی به مسلمانان ارائه داد که شرح آن را در ذیل می‌خوانید.

تفسیر:

مجازات تهمت به همسر

همان‌گونه که از شأن نزول برمی‌آید این آیات در حکم استثنا و تبصره‌ای بر حکم حدّ قذف است، به این معنی که اگر مردی زن خود را متهم به عمل منافی عفت کند و بگوید: او را در حال انجام دادن این کار خلاف با مرد بیگانه‌ای دیدم حدّ قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی‌شود.

و از سوی دیگر ادّعی او بدون دلیل و شاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد، چرا که ممکن است راست بگوید و نیز ممکن است دروغ بگوید.

در اینجا قرآن راه حلّی پیش می‌نهد که مسأله به بهترین صورت و عادلانه‌ترین طریق حل می‌گردد، و آن این است که نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادّعا راستگوست. چنانکه قرآن می‌فرماید: «کسانی که همسران خود را متهم می‌کنند و گواهی‌های جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است» ﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعٌ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ﴾.

«و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد» ﴿وَالْخَامِسَةُ اَنْ لّعنتَ اللّٰهِ علیهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْکٰذِبِيْنَ﴾.

به این ترتیب، شوهر برای اثبات مدّعی خود از یک سو و دفع حدّ قذف از سوی دیگر، چهار بار این جمله را تکرار می‌کند: اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنِّيْ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ فَيَمَّا رَمٰتُهَا بِهِ

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۸. فی ظلال؛ نورالثقلین؛ المیزان، ذیل آیات مورد بحث (البته با مختصر تفاوت).

مِنْ الزَّانَا: «به خدا شهادت می‌دهم در این نسبت زنا که به این زن دادم، راست می‌گویم». و در مرتبه پنجم می‌گوید: لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ: «لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم».

در اینجا زن بر سر دو راهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می‌آید نشود، مجازات و حدّ زنا در مورد او ثابت می‌گردد.

اما «او نیز می‌تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می‌دهد از دروغگویان است» ﴿وَيَذَرُوا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴾.

«و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد در این نسبت از راستگویان باشد» ﴿وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾.

و به این ترتیب، زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دایره به آلودگی او پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می‌دهد، چهار بار با این عبارت: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِيمَا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزَّانَا: «خدا را به شهادت می‌طلبم که او در این نسبتی که به من داده است از دروغگویان است».

و در پنجمین بار می‌گوید: إِنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيَّ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ: «غضب خدا بر من باد اگر او راست می‌گوید».

اجرای این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه «لعن» در عبارات فوق «لعان» نامیده شده، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت:

نخست اینکه بدون نیاز به صیغه طلاق فوراً از هم جدا می‌شوند.
دو دیگر اینکه برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می‌گردند، یعنی امکان بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد.

سوم اینکه حدّ قذف از مرد و حدّ زنا از زن برداشته می‌شود (اما اگر یکی از این دو از اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حدّ قذف و اگر زن باشد حدّ زنا در مورد او اجرا می‌گردد).

چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی با او نسبتی نخواهد داشت، اما نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.

البته جزئیات این احکام در آیات فوق نیامده همین اندازه قرآن در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: «و اگر فضل خدا و رحمتش و اینکه او توبه‌پذیر و حکیم است نبود، بسیاری از مردم هلاک می‌شدند یا گرفتار مجازات‌های سخت» ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ﴾.

در واقع این آیه یک اشاره اجمالی برای تأکید احکام فوق است، زیرا نشان می‌دهد که برنامه «لعان» یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حل می‌کند.

از یک سو مرد را مجبور نمی‌کند اگر کار خلافی در مورد همسرش دید سکوت کند و برای دادخواهی نزد حاکم شرع نیاید.

از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حدّ زنا محصنه قرار نمی‌دهد و حقّ دفاع به او عطا می‌کند.

از سوی سوم شوهر را ملزم نمی‌کند که اگر با چنین صحنه‌ای روبه‌رو شد به دنبال چهار شاهد برود و این راز دردناک را برملا سازد.

از سوی چهارم این مرد و زن را که دیگر قادر به ادامه زندگی مشترک زناشویی نیستند از هم جدا می‌سازد و حتی اجازه نمی‌دهد در آینده با هم ازدواج کنند، چرا که اگر این نسبت راست باشد آنها از نظر روانی قادر بر ادامه زندگی زناشویی نیستند، و اگر هم دروغ باشد عواطف زن آن‌چنان جریحه‌دار شده که بازگشت به زندگی مجدد را مشکل می‌سازد، چرا که نه سردی بلکه عداوت و دشمنی محصول چنین امری است. و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می‌سازد.

این است فضل و رحمت خداوند، و تَوَّاب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف، حساب‌شده و عادلانه مشکل را گشوده است، و اگر درست بیندیشم، حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشده، بلکه هر یک از این چهار «شهادت» را در مورد زن و شوهر جانشین یک «شاهد» کرده، و بخشی از احکام آن را برای این قائل شده است.

نکته‌ها:

۱. چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟

نخستین سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود همین است که دو همسر چه

خصوصیتی دارند که این حکم استثنایی در مورد اتهام آنها صادر شده است؟ پاسخ این سؤال را از یک سو می‌توان در شأن نزول آیه پیدا کرد و آن اینکه هرگاه مردی همسرش را با بیگانه‌ای ببیند، اگر بخواهد سکوت کند برای او امکان پذیر نیست، چگونه غیرتش اجازه می‌دهد هیچ عکس‌العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد؟

اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فوراً حدّ قذف درباره او اجرا می‌شود، زیرا قاضی چه می‌داند او راست می‌گوید، شاید دروغ باشد، و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد این نیز با حیثیت و آبروی او نمی‌سازد. به علاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان گیرد.

از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می‌سازند ولی مرد وزن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می‌کنند و به همین دلیل در مورد بیگانگان آوردن چهار شاهد لازم است و گرنه حدّ قذف اجرا می‌گردد، ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل، حکم مزبور از ویژگی‌های آنهاست.

۲. برنامه مخصوص «لعان»

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد به اینجا رسیدیم که برای دفع حدّ قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می‌گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهی شده است، و در مرتبه پنجم برای تأکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می‌خرد اگر دروغگو باشد.

با توجه به اینکه اجرای این مقررات معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است، هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنین خلافی خودداری می‌کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می‌گردد. این در مورد مرد.

اما اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی بطلبد که این نسبت دروغ است، به این خاطر می‌باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود،

و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته، در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می‌کند و غضب خدا را بر خود می‌خرد اگر مرد راست گفته باشد.

می‌دانیم «لعنت»، دوری از رحمت است اما «غضب» چیزی بالاتر از دوری از رحمت است، زیرا «غضب» مستلزم کیفر و مجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت و لذا در تفسیر سوره حمد گفتیم که «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» از «ضالین» (گمراهان) بدترند، با اینکه «ضالین» مسلماً دور از رحمت خدا می‌باشند.

۳. جزای محذوف در آیه

آخرین آیه مورد بحث به صورت جمله شرطیه‌ای است که جزای آن ذکر نشده، همین اندازه می‌فرماید: اگر فضل و رحمت الهی و اینکه خداوند تواب و حکیم است در کار نبود... ولی نمی‌فرماید: چه می‌شد، اما با توجه به قراین کلام، جزای این شرط روشن است و گاه می‌شود که حذف و سکوت درباره یک مطلب، ابهت و اهمیّت بیشتری به آن می‌بخشد، و احتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی‌انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه‌ای می‌دهد.

مثلاً در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد که اگر فضل و رحمت الهی نبود، پرده از روی کارهای شما برمی‌داشت و اعمالتان را برملا می‌ساخت تا رسوا شوید. و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود، فوراً شما را مورد مجازات قرار می‌داد و هلاک می‌کرد.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسان‌ها مقرر نمی‌داشت.

در واقع این حذف جزای شرط، ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می‌دهد^۱ (ر.ک: ج ۱۴، ص ۳۹۵-۴۱۴).

۱. در تفسیر میزان جواب شرط را به صورت جامعی نقل کرده که شامل بسیاری از تفسیرهای دیگر می‌شود و می‌گوید تقدیر در واقع چنین است: «لَوْ لَا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ نِعْمَةِ الدِّينِ وَ تَوْبَتِهِ لِمُذْنِبِكُمْ وَ تَشْرِيعِ الشَّرَائِعِ لِنُظْمِ أُمُورِ حَيَاتِكُمْ، لَزِمْتُمْ الشَّقْوَةَ، وَ أَهْلَكْتُمْ الْمَعْصِيَةَ وَ الْخَطِيئَةَ، وَ اخْتَلَّ نِظَامُ حَيَاتِكُمْ بِالْجَهَالَةِ».

کبوتر با کبوتر...

﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾

زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک از آن زنان ناپاک؛ و زنان پاک از آن مردان پاکند، و مردان پاک از آن زنان پاک! اینان از آنچه که (ناپاکان) به آنان نسبت می‌دهند مبرا هستند؛ و برای آنان آمرزش (الهی) و روزی پرارزشی است. (سوره نور، آیه ۲۶)

تفسیر:

نوریان مر نوریان را طالبند...

آیه فوق در حقیقت تعقیب و تأکیدی بر آیات افک و آیات قبل از آن است و بیان یک سنت طبیعی در جهان آفرینش، که تشریح نیز با آن هماهنگ است. می‌فرماید: «زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند، چنانکه مردان ناپاک، تعلق به زنان ناپاک دارند» ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ﴾. و در نقطه مقابل نیز «زنان پاک به مردان پاک تعلق دارند، و مردان پاک از آن زنان پاکند» ﴿وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾. و در پایان آیه به گروه اخیر یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده می‌گوید: «آنها از نسبت‌های نادرستی که به آنان داده می‌شود مبرا هستند» ﴿أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ﴾.

و به همین دلیل «آمرزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پرارزش در انتظار آنهاست» ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾.

نکته‌ها:

۱. «خبیثات» و «خبیثون» کیانند؟

در اینکه منظور از «خبیثات» و «خبیثین» و همچنین «طیبات» و «طیبین» در آیه مورد بحث کیست، مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱. گاه گفته شده است منظور سخنان ناپاک، تهمت، افترا و دروغ است که تعلق به

افراد آلوده دارد، و به عکس سخنان پاک از آن مردان پاک و باتقواست، و «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

۲. گاه گفته می‌شود: «خبیثات» به معنی سیئات و مطلق اعمال بد و کارهای ناپسند است که برنامه مردان ناپاک است و به عکس «حسنات» تعلق به پاکان دارد.

۳. «خبیثات» و «خبیثون» اشاره به زنان و مردان آلوده دامان است، به عکس «طیبات» و «طیبون» که به زنان و مردان پاکدامن اشاره می‌کند و ظاهراً منظور از آیه همین است، زیرا قرائنی در دست است که معنی اخیر را تأیید می‌کند:

الف) این آیات به دنبال آیات افک و همچین آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» آمده و این تفسیر هماهنگ با مفهوم آن آیات است.

ب) جمله «أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» (آنها) زنان و مردان پاکدامن) از نسبت‌های ناروایی که به آنان داده می‌شود، منزّه و پاکند» قرینه دیگری بر این تفسیر است.

ج) اصولاً قرینه مقابله، خود نشانه این است که منظور از «خبیثات» جمع مؤنث حقیقی است، و اشاره به زنان ناپاک است در مقابل «خبیثون» که جمع مذکر حقیقی است.

د) از همه اینها گذشته، در حدیثی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است که «این آیه همانند آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» است، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد و این عمل را ناپسند شمرد».^۱

ه) در روایات «کتاب نکاح» نیز می‌خوانیم: یاران امامان گاه سؤال از ازدواج با زنان «خبیثه» می‌کردند که با جواب منفی روبه‌رو می‌شدند. این خود نشان می‌دهد «خبیثه» اشاره به زنان ناپاک است نه «سخنان» و نه «اعمال» ناپاک.^۲

سؤال دیگر اینکه آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان و زنان یا «طیب» بودن آنها همان جنبه‌های عفت و ناموسی است؟ یا هر ناپاکی فکری و عملی و زبانی را شامل می‌شود؟

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۵، ذیل آیات مورد بحث.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۷، باب ۱۴، از ابواب ما یحرم بالمصاهرة و نحوها.

اگر سیاق آیات و روایاتی را که در تفسیر آن آمده در نظر بگیریم محدود بودن مفهوم آیه به معنی اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد، در حالی که از بعضی از روایات استفاده می‌شود خبیث و طیّب در اینجا معنی وسیعی دارد و مفهوم آن منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست.

روی این جهت بعید به نظر نمی‌رسد مفهوم نخستین آیه همان معنی خاص باشد، ولی از نظر ملاک، فلسفه و علت، قابل تعمیم و گسترش است.

و به تعبیر دیگر، آیه فوق در واقع بیان گرایش سنخیت است هر چند با توجه به موضوع بحث، سنخیت در پاکی و آلودگی جنسی را می‌گوید - دقت کنید.

۲. آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریحی

بدون شک قانون «نوریان مر نوریان را طالبند» و «ناریان مر ناریان را جاذبند» و ضرب‌المثل معروف «کند همجنس با همجنس پرواز» و همچنین ضرب‌المثلی که در عربی معروف است: «السِّنْحِيَّةُ عَلَّةُ الْإِنْضِمَامِ»، همه اشاره به یک سنّت تکوینی است که «ذره ذره موجوداتی را که در ارض و سما است در بر می‌گیرد که جنس خود را همچو کاه و کهر با جذب می‌کنند».

همه جا هموعان سراغ هموعان می‌روند، و هر گروه و هر دسته‌ای با هم‌سنخان خود گرم و صمیمی‌اند.

اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه «الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحَهَا إِلَّا زَانٌ أَوْ مُشْرِكٌ» اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حداقل در مواردی که مشهور و معروف به عمل منافی عفت‌اند، ممنوع است.

مگر همه احکام تشریحی ریشه تکوینی ندارد؟ مگر سنّت‌های الهی در تشریح و تکوین هماهنگ نیستند؟ (برای توضیح بیشتر به شرحی که ذیل آیه مزبور ذکر کردیم مراجعه فرمایید).

۳. پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این است که در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می‌بینیم که با این قانون هماهنگ نیست. به عنوان مثال در خود

قرآن آمده است که همسر نوح و همسر لوط، زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند^۱ و در مقابل، همسر فرعون از زنان باایمان و پاکدامن بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی‌ایمان گشته بود.^۲

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم‌وبیش نمونه‌هایی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن است.

در پاسخ، علاوه بر اینکه هر قانون کلی استثناهایی دارد، باید به دو نکته توجه داشت: ۱. در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از «خبثت» همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و «طیب» بودن نقطه مقابل آن است؛ به این ترتیب، پاسخ سؤال روشن می‌شود، زیرا هیچ‌یک از همسران پیامبران و امامان به‌طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند و منظور از خیانت در داستان نوح و لوط جاسوسی کردن به نفع کفار است، نه خیانت ناموسی.

اصولاً این عیب از عیوب تنقیرآمیز محسوب می‌شود و می‌دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران از اوصافی که موجب نفرت مردم است باید پاک باشد، تا هدف نبوت که جذب مردم به آیین خداست، عقیم نماند.

۲. از این گذشته، همسران پیامبران و امامان در آغاز کار، حتی کافر و بی‌ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می‌شدند که مسلماً آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی‌دادند، همان‌گونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد، به موسی ایمان نیاورده بود. اصولاً موسی هنوز متولد نشده بود، بعداً که موسی مبعوث شد ایمان آورد و چاره‌ای جز ادامه زندگی توأم با مبارزه نداشت، مبارزه‌ای که سرانجامش شهادت این زن باایمان بود (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۵۰-۴۵۵).

ازدواج آسان

﴿أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ

۱. سوره تحریم، آیه ۱۰.

۲. سوره تحریم، آیه ۱۱.

يُعِينَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِعَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَعُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهَنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۳۲﴾

مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنين غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقير و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد؛ (فضل) خداوند واسع و (از نیازهای بندگان) آگاه است. * و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند. و آن بردگانتان که خواستار قرارداد برای آزادی هستند، با آنان قرارداد ببندید اگر صلاحیت (زندگی مستقل را) در آنان احساس می‌کنید؛ و چیزی از مال خدا را که به شما داده است به آنان بدهید. و کنیزان خود را برای دستیابی شما به متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خودفروشی نکنید. (به‌خصوص) اگر خودشان می‌خواهند پاک بمانند. و هرکس آنها را (بر این کار) اجبار کند، (سپس) پشیمان گردد، و توبه کند) خداوند بعد از این اجبار کردن آنها آمرزنده و مهربان است.

(سوره نور، آیات ۳۲-۳۳)

تفسیر:

ترغیب به ازدواج آسان

از آغاز این سوره تا به اینجا طرق حساب‌شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگی‌های جنسی مطرح شده است که هر یک از آنها تأثیر بسزایی در پیشگیری یا مبارزه با این آلودگی‌ها دارد.

در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهم‌ترین طرق مبارزه با فحشا که ازدواج ساده و آسان، و بی‌ریا و بی‌تکلف است اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرایز وارد شد. به تعبیری دیگر هیچ‌گونه مبارزه منفی بدون مبارزه مثبت مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید: «مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید، و همچنين غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را» ﴿وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ﴾.

«ایامی» جمع «ایم» (بر وزن قَیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد گفته شده است و به این ترتیب، تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخل هستند خواه «بکر» باشند یا «بیوه».

تعبیر «أُنکِحُوا» (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمک‌های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج، و بالاخره پادرمیانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست.

خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر قدمی و سخنی در این راه را شامل می‌شود.

بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج، دلیل بر اهمّیت ویژه آن است.

اهمّیت این مسأله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا: بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی، تا این امر به سامان برسد».^۱

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: «ثَلَاثَةٌ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَعْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا: سه طایفه‌اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که هنگام نیاز به خدمت، خدمت‌کننده‌ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد».^۲

و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هر گامی انسان در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می‌نویسند» (كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلِهَا وَ صِيَامٌ نَهَارِهَا).^۳

۱- ۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۷، باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح.

و از آنجا که یک عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده، مسأله فقر و نداشتن امکانات مالی است، قرآن به پاسخ آن پرداخته می‌فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید، چرا که «اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد» ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

و خداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که «خداوند واسع و علیم است» ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

قدرتش آن‌چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرامی‌گیرد، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس، خصوصاً آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می‌کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد. در این زمینه تحلیل روشنی داریم و همچنین روایات متعددی که در آخر این بحث خواهد آمد.

ولی چون گاه با تمام تلاشی که خود انسان و دیگران می‌کنند وسیله ازدواج فراهم نمی‌گردد و خواه ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، مبادا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند آلودگی جنسی برای آنها مجاز است و ضرورت چنین ایجاب می‌کند، بلافاصله دستور پارسایی را - هر چند مشکل باشد - به آنها داده، می‌گوید: «و آنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی‌نیاز سازد» ﴿وَلَيْسَتَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله‌ای بیازمایند.

و از آنجا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید، عنایت و توجه خاصی به آزادی آنها نشان می‌دهد، از بحث ازدواج به بحث آزادی بردگان از طریق «مکاتبه» (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته، می‌گوید: «بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می‌کنند، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می‌کنید با آنها قرارداد ببندید» ﴿وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾.

منظور از جمله «عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرارداد و سپس توانایی برای انجام دادن آن داشته باشند، و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی را که قرار داد بسته‌اند) زندگی مستقلی را شروع کنند.

اما اگر توانایی بر این امور را نداشته باشند، و این کار در مجموع به ضرر آنها تمام شود و در نتیجه سربار جامعه شوند، باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل گردد.

سپس برای اینکه بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند دستور می‌دهد: «چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید» ﴿وَأْتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾.

در اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد، در میان مفسران گفت‌وگوست:

جمع کثیری گفته‌اند منظور این است که سهمی از زکات - همان‌گونه که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده است - به آنها پرداخته شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند. بعضی دیگر گفته‌اند: منظور آن است که صاحب برده، قسمتی از اقساط را به او ببخشد، یا اگر دریافت داشته به او بازگرداند، تا توانایی بیشتر بر نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی بر تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند، تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند و هم اقساط دین خویش را بپردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است مجموعاً در مفهوم آیه جمع باشد، هدف واقعی این است که مسلمانان، این گروه مستضعف را تحت پوشش کمک‌های خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌خوانیم: «تَضَعُ عَنْهُ مِنْ نُجُومِهِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ تُرِيدُ أَنْ تَنْقُصَهُ مِنْهَا وَلَا تَزِيدُ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ»^۱.

اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند و بگویند ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده و تخفیف داده‌ایم، مبلغ مال الکتابه را بیش از آنچه در نظر

۱. نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۱.

داشتند می‌نوشتند، تا هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری را که می‌خواستند بی‌کم‌وکاست دریافت دارند، امام صادق علیه السلام از این کار نهی کرده می‌فرماید: «باید تخفیف از چیزی باشد که واقعاً در نظر داشته از او بگیرد».

در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیاپرستان در مورد بردگان اشاره کرده، می‌فرماید: «کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند» ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾.

بعضی از مفسران در شأن نزول این جمله گفته‌اند: عبدالله بن ابی شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد برای خودش از طریق خودفروشی می‌کرد. هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی عفت (در این سوره) صادر شد، آنها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از این ماجرا شکایت کردند. آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد.^۱

این آیه نشان می‌دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت، مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز بعضاً به کار خود ادامه می‌دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد.

اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند، در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می‌زنند این عمل به شدت ادامه دارد، و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت، به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می‌دادند، و به مراکز فساد می‌کشاندند و با طرح‌های شیطانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می‌کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می‌بستند، تا از این راه درآمدهای سرشاری را فراهم سازند که شرح این ماجرا بسیار دردناک و از عهده این سخن خارج است.

گرچه ظاهراً بردگی به صورت سابق وجود ندارد، در دنیای به اصطلاح متمدن، جنایاتی می‌شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناک‌تر است. خداوند مردم جهان را از شر این انسان‌های متمدن‌نما حفظ کند، و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

۱. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث و تفسیر قرطبی (با مختصر تفاوت).

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله ﴿إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾ «اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند...» مفهومش این نیست که اگر خود آن زنان مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است، زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل صادق است و گرنه خودفروشی و تشویق به آن، به هر حال گناه بزرگی است.

این تعبیر برای آن است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آنها برخورد، مفهوم آیه این است که این کنیزان که ظاهراً در سطح پایین‌تری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آن همه ادعا دارید، چرا تن به چنین پستی در می‌دهید؟

در پایان آیه - چنانکه روش قرآن است - برای اینکه راه بازگشت را به روی گناهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند، می‌گوید: «و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آنها بخشاینده و مهربان است» ﴿وَمَنْ يَكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

این جمله چنانکه گفتیم، ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویش‌تر هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار، تن به این کار می‌دادند.

در آخرین آیات مورد بحث - همان‌گونه که روش قرآن است - به صورت یک جمع‌بندی اشاره به بحث‌های گذشته کرده می‌فرماید: «ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می‌کند» ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ﴾.

و نیز «مثل‌ها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند» و سر نوشت آنها درس عبرتی برای امروز شماست ﴿وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ﴾.
و نیز «پند و اندرز برای پرهیزگاران» ﴿وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

نکته‌ها:

۱. ازدواج یک سنت الهی

گرچه امروز مسأله ازدواج آن قدر در میان آداب و رسوم غلط و حتّی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب‌العبور یا غیرقابل عبور برای جوانان در

آمده است، ولی قطع نظر از این پیرایه‌ها، ازدواج یک حکم فطری و هماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل، آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.

اسلام که هماهنگ با آفرینش گام برمی‌دارد نیز در این زمینه تعبیرات جالب و مؤثری دارد، از جمله حدیث معروف پیامبر ﷺ است: «تَنَاقَحُوا، وَ تَنَاسَلُوا تَكَرُّوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْاُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ: ازدواج کنید تا نسل شما فرزونی گیرد که من با فرزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده، در قیامت به دیگر امت‌ها مباحثات می‌کنم».^۱

و در حدیث دیگر از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي: کسی که همسر اختیار کند، نیمی از دین خود را محفوظ داشته، و باید مراقب نیم دیگر باشد».^۲

چراکه غریزه جنسی نیرومندترین و سرکش‌ترین غرایز انسان است که به تنهایی با دیگر غرایز برابری می‌کند، و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خطر خواهد انداخت.

باز در حدیث دیگری می‌فرمایند: «شِرَارُكُمْ عَزَائِكُمْ؛ بدترین شما مجرداند».^۳ به همین دلیل، در آیات مورد بحث و همچنین روایات متعددی، مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردان و هر گونه کمک ممکن به این امر شده‌اند مخصوصاً اسلام در مورد فرزندان، مسؤولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده و پدرانی را که در این مسأله حیاتی بی‌توجه هستند شریک جرم انحراف فرزندان‌شان شمرده است، چنانکه در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «مَنْ أَدْرَكَ لَهُ وَكْدٌ وَ عِنْدَهُ مَا يُزَوِّجُهُ فَلَمْ يُزَوِّجْهُ، فَأَحَدَتْ فَلَا تَمَّ بَيْنَهُمَا؛ کسی که فرزندان به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند، و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می‌شود».^۴

و باز به همین دلیل، دستور مؤکد داده شده است که هزینه‌های ازدواج را اعم از

۱ و ۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱ (ماده زوج).

۳ و ۴. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۰، ذیل آیه مورد بحث.

مهر و سایر قسمت‌ها سبک و آسان بگیرند تا مانعی بر سر راه ازدواج مجرّدان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که غالباً سنگ راه ازدواج افراد کم‌درآمد است. در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «شُومُ الْمَرْأَةِ غَلَاءُ مَهْرِهَا؛ زن بدقدم، زنی است که مهرش سنگین باشد».^۱

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده است می‌خوانیم: «مِنْ شُومِهَا شِدَّةُ مَوْتِهَا؛ یکی از نشانه‌های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد».^۲

و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسؤولیت الهی و انسانی، متعذّر به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی می‌شوند، در آیات فوق صریحاً گفته شده است که فقر نمی‌تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی‌نیازی می‌شود.

دلیل آن هم با دقّت روشن می‌شود، زیرا انسان تا مجرّد است احساس مسؤولیت نمی‌کند، نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب درآمد مشروع بسیج می‌کند، و نه هنگامی که درآمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می‌کوشد، و به همین دلیل مجرّدان غالباً خانه به دوش و تهیدست هستند.

اما بعد از ازدواج، شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می‌شود و خود را شدیداً مسؤول حفظ همسر و آبروی خانواده و تأمین وسایل زندگی فرزندان آینده می‌بیند، به همین دلیل تمام هوش، ابتکار و استعداد خود را به کار می‌گیرد، در حفظ درآمدهای خود و صرفه‌جویی تلاش می‌کند و در مدّت کوتاهی می‌تواند بر فقر چیره شود.

بی‌جهت نیست که در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْعِيَالِ؛ روزی همراه همسر و فرزند است».^۳

و در حدیث دیگری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: مردی خدمت حضرتش رسید، از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «تَزَوَّجْ، فَتَزَوَّجَ فَوْسَعَ لَهُ؛ ازدواج

۱ و ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰، باب ۵، من ابواب المهور.

۳. نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۹۵.

کن، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد.^۱

بدون شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افرادی می‌آید که برای ادای وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می‌کنند.

هر فرد باایمان می‌تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِیجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ آسَأَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ کسی که از ترس فقر ازدواج را ترک کند، گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد».^۲

البته روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آنها پردازیم از بحث تفسیری خارج می‌شویم.

۲. منظور از جمله «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» چیست؟

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی‌همسر به میان می‌آید، به طور کلی دستور می‌دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت بردگان می‌رسد آن را مقید به «صالح بودن» می‌کند.

جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالیقدر تفسیر المیزان و همچنین تفسیر صافی) آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده‌اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است چرا که صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردارند، ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این است که در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند به طوری که هیچ مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند.

اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می‌شد، همسر خود را به آسانی رها ساخته و او را

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵، باب ۱۱ از ابواب مقدمات نکاح.

۲. همان، ص ۲۴، باب ۱۰ از ابواب مقدمات نکاح.

بدبخت می‌کردند، لذا دستور داده شده است در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومی این است که در مورد بقیه نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقی‌شان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۸۸ - ۵۰۰).

ازدواج مایه آرامش و سبب مودت و رحمت

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾

و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!

(سوره روم، آیه ۲۱)

تفسیر:

دومین آیه مورد بحث نیز، بخش دیگری از «آیات انفسی» را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می‌فرماید: «دیگر از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید» ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾.

و از آنجا که ادامه این پیوند، در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان‌ها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، به دنبال آن اضافه می‌کند: «و در میان شما مودت و رحمت آفرید» ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾.

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «در این امور، نشانه‌هایی است برای افرادی که تفکر می‌کنند» ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

جالب این که، قرآن در این آیه، هدف ازدواج را سکون و آرامش، قرار داده است، و با تعبیر پر معنی «لِتَسْكُنُوا» مسائل بسیاری را بیان کرده، و نظیر این تعبیر در آیه ۱۸۹ سوره «اعراف» نیز آمده است.

به راستی، وجود همسران با این ویژگی‌ها، برای انسان‌ها که مایه آرامش زندگی آنها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می‌شود.

این آرامش، از اینجا ناشی می‌شود که، این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند، به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت: آنها که پشت پا به این سنت الهی می‌زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال، این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری‌هایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید، قابل انکار نیست.

همچنین، عدم تعادل روحی و ناآرامی‌های روانی، که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی، افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می‌کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می‌شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می‌زند.

هنگامی که انسان، از مرحله تجرد، گام به مرحله زندگی خانوادگی می‌گذارد، شخصیت تازه‌ای در خود می‌یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می‌کند، و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله «مودت» و «رحمت» در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه، از فرد، فرد انسان‌ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ‌ها تشکیل می‌گردد. اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

۱. «مودّت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر، ممکن است ضعیف و ناتوان گردد، و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن را می‌گیرد.
 ۲. «مودّت» در مورد بزرگترها است که می‌توانند نسبت به هم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می‌یابند.
 ۳. «مودّت» غالباً جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه، گاه، خدمات متقابل لازم دارد که سرچشمه آن «مودّت» است و گاه، خدمات بلاعوض، که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد.
- البته، آیه مودّت و رحمت را میان دو همسر بیان می‌کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان‌ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می‌شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی، بدون این دو اصل یعنی «مودّت» و «رحمت»، امکان‌پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

نکته:

پیوند محبت دو همسر

با این‌که، ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط «نسبی» است، و از ریشه‌های عمیق خویشاوندی مایه می‌گیرد، و پیوند دو همسر، یک پیوند «قراردادی و قانونی» است، اما بسیار می‌شود که محبت و علاقه ناشی از آن، حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر، پیشی می‌گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که در آیات فوق با جمله «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: بعد از جنگ احد: به «دختر جحش» فرمود: دائی تو «حمزه» شهید شد، او گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من اجر این مصیبت را از خدا می‌خواهم.

باز به او فرمود: برادرت نیز شهید شد، دیگر بار «أَنَا لِلَّهِ» گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد: دست بر سرش گذاشت و فریاد کشید، پیامبر فرمود: (آری) «مَا يَعْدِلُ الزَّوْجَ عِنْدَ الْمَرْأَةِ شَيْءٌ؛ هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست»^۱ (ر.ک: ج ۱۶، ص ۴۱۲ - ۴۲۹).

همسرانی عاشق شوهر

﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ﴾

نزد آن‌ها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند.

(سوره صافات، آیه ۴۸)

تفسیر:

سرانجام به همسران پاک بهشتی اشاره کرده، می‌گوید:
 «نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند، به غیر آنان نگاه نمی‌کنند و چشمان درشت و زیبا دارند» ﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ﴾.
 «طَرْف» در اصل به معنی پلک چشم‌ها است، و از آنجا که به هنگام نگاه کردن، پلک‌ها به حرکت در می‌آیند این کلمه کنایه از نگاه کردن است، بنابراین تعبیر به «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» به معنی زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، و در تفسیر آن احتمالات متعددی داده شده که در عین حال قابل جمع است:
 نخست این که: آنها تنها به همسران خود نگاه می‌کنند، چشم خود را از همه چیز برگرفته، و به آنان می‌نگرند.

دیگر این که: این تعبیر، کنایه از این است که آنها فقط به همسرانشان عشق می‌ورزند، و جز مهر آنها مهر دیگری را در دل ندارند که این خود یکی از بزرگترین امتیازات یک همسر است، که جز به همسرش نیندیشد و جز به او عشق نورزد (ر.ک: ج ۱۹، ص ۶۹ - ۷۰).

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۷۴.

همسرانی عاشق شوهر

﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانُ﴾

در آن باغ‌های بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند؛ و هیچ انس و جتی پیش از ایشان با آنان تماس نداشته است. (سوره الرحمن، آیه ۵۶)

همسران زیبای بهشتی

در آیات گذشته پنج قسمت از مواهب و ویژگی‌های این دو باغ بهشتی عنوان شده بود، در اینجا به سراغ ششمین نعمت می‌رود و آن همسران پاک بهشتی است. می‌فرماید: «در این قصرهای بهشتی زنانی اند که جز به همسران خود چشم ندوخته و جز به آنها عشق نمی‌ورزند» ﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ﴾.^۱

«و هیچ انس و جنّ قبلاً با آنها تماس نگرفته است» ﴿لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانُ﴾.^۲ بنابراین آنها دوشیزه‌اند و دست‌نخورده و پاک از هر نظر. از ابوذر نقل شده است که «همسر بهشتی به شوهرش می‌گوید: سوگند به عزّت پروردگارم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی‌یابم، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو و تو را همسر من قرار داد».^۳

«طَرْف» (بر وزن حرف) به معنی پلک چشم‌هاست و چون هنگام نگاه کردن، پلک‌ها به حرکت درمی‌آید کنایه از نگاه کردن است. بنابراین، تعبیر «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» اشاره به زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، یعنی فقط به همسرانشان عشق می‌ورزند و این یکی از بزرگ‌ترین امتیازات همسر است که جز به همسرش نیندیشد و به غیر او علاقه نداشته باشد (ر.ک: ج ۲۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۰).

۱. ضمیر جمع در «فیهنّ» ممکن است به قصور بهشتی بازگردد، یا به باغ‌های مختلف آن دو بهشت و یا به نعمت‌ها و مواهب آن.

۲. «لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ» از مادّة «طمث» در اصل به معنی خون عادت ماهیانه است و به معنی زوال بکارت آمده و در اینجا اشاره به این است که زنان بکر بهشتی هرگز همسرانی نداشته‌اند.

۳. مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۰۸.

همسرانی شایسته

﴿فِيهِنَّ حَيْرَاتٌ حِسَانٌ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي
الْخِيَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * لَمْ يَطْمِئِنِّ اِنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ﴾

و در آن باغ‌های بهشتی زنانی نیکوخلق و زیبایی‌مند. * پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! * حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند. * پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! * هیچ انس و جنی پیش از ایشان با آنها تماس نداشته است.
(سوره الرحمن، آیات ۷۰-۷۴)

باز هم همسران بهشتی

در ادامه شرح نعمت‌های دو بهشتی که در آیات سابق آمده، در این آیات به قسمت‌های دیگری از این مواهب اشاره شده است.

نخست می‌فرماید: «در این دو بهشت نیز زنانی اند نیکوخلق و زیبا» ﴿فِيهِنَّ حَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾^۱.

زنانی که جمع میان «حسن سیرت» و «حسن صورت» کرده‌اند، چرا که «حَسِر» غالباً در مورد صفات نیک و جمال معنوی به کار می‌رود و «حسن» غالباً در زیبایی و جمال ظاهر.

روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده، صفات نیک بسیاری برای همسران بهشتی شمرده که می‌تواند اشاره‌ای به صفات عالی زنان دنیا نیز باشد، و الگویی برای همه زنان محسوب شود، از جمله خوش‌زبان بودن، نظافت و پاکی، آزار نرسانیدن، نظر به بیگانگان نداشتن و مانند آن.

خلاصه اینکه تمام صفات کمال و جمال که در یک همسر مطلوب است در آنها جمع است و آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند. به همین دلیل، قرآن در یک تعبیر

۱. ضمیر «فیهن» که جمع مؤنث است ممکن است به مجموع چهار بهشت بازگردد که در آیات گذشته آمده بود و نیز ممکن است به دو بهشتی که اخیراً به آن اشاره شد بازگردد به اعتبار باغ‌های متعدد و قصرهای گوناگونی که دارد و این تفسیر مناسب‌تر است، چرا که حساب آنها را از هم جدا کرده.

کوتاه و پرمعنی از آنها به «خَیْرَاتُ حِسان» تعبیر کرده است.^۱ و به دنبال ذکر این نعمت باز می‌افزاید: «پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» ﴿فَبَآئِيَ آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾.

و در ادامه وصف این زنان بهشتی اضافه می‌کند: «آنها حوریانی‌اند که در خیمه‌های بهشتی مستورند» ﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾.

«حُور» جمع «حوراء» و «احور» به کسی می‌گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف باشد و گاه به زنان سفیدچهره نیز اطلاق شده است. تعبیر «مقصورات» اشاره به این است که آنها تنها تعلق به همسرانشان دارند و از دیگران مستور و پنهانند.

«خِیام» جمع «خیمه» است، ولی به طوری که در روایات اسلامی آمده، خیمه‌های بهشتی از نظر گستردگی، وسعت و زیبایی، شباهتی به خیمه‌های این جهان ندارند. این نکته نیز قابل توجه است که «خیمه»، طبق آنچه علمای لغت و برخی مفسران گفته‌اند، تنها به معنی خیمه‌های پارچه‌ای که در میان ما معروف است نمی‌باشد، بلکه به خانه‌های چوبی یا حتی هر خانه‌ی مدوری کلمه «خیمه» اطلاق می‌شود. گاه گفته شده «خیمه» عبارت است از هر خانه‌ای که از سنگ و مانند آن ساخته نشده است.^۲

و بار دیگر همان سؤال پرمعنی را تکرار کرده می‌گوید: «پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» ﴿فَبَآئِيَ آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾.

آیه بعد وصف دیگری است درباره حوریان بهشتی. می‌فرماید: «هرگز پیش از این جنّ و انس دیگری با آنها تماس نگرفته و دوشیزه‌اند» ﴿لَمْ يَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ﴾.^۳

البته چنانکه از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند، هرگاه هر دو باایمان و بهشتی باشند در آنجا به هم ملحق می‌شوند

۱. درباره «خیرات» بعضی گفته‌اند جمع «خیره» (بر وزن سیده) است که به خاطر تخفیف آن را «خیرات» گفته‌اند و بعضی آن را جمع «خیره» (بر وزن حیره) دانسته‌اند؛ در هر حال معنای وصفی دارد نه افعال تفضیل، چراکه افعال تفضیل جمع بسته نمی‌شود.

۲. لسان العرب، مجمع البحرین، والمنجد.

۳. درباره معنی «طمث»، ذیل آیه ۵۶ همین سوره توضیح کافی دادیم.

و با هم در بهترین شرایط و حالات زندگی می‌کنند.^۱
و حتی از روایات استفاده می‌شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است
به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده‌اند^۲ (ر.ک: ج ۲۳،
ص ۱۹۳-۱۹۵).

امان از دست همسر و فرزند بد

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاخْذَرُوهُمْ وَإِنِّ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعضی از همسران و فرزندانان دشمن شما هستند، از آنها
برحذر باشید؛ و اگر عفو کنید و چشم ببوشید و ببخشید، (خدا شما را می‌بخشد)، چرا که
خداوند آمرزنده و مهربان است. (سوره تغابن، آیه ۱۴)

شأن نزول:

در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در مورد آیه ﴿إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ...﴾ فرمود:
منظور این است که وقتی بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش
دامان او را گرفته، می‌گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت نکن، زیرا اگر بروی ما بعد از
تو بی‌سرپرست خواهیم شد؛ بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند. آیه فوق نازل شد و آنها
را از قبول این‌گونه پیشنهادهای اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها برحذر داشت.
اما بعضی دیگر اعتنا نمی‌کردند و می‌رفتند، ولی به خانواده خود می‌گفتند: به خدا
اگر با ما هجرت نکنید و بعداً در (دارالهجرت) مدینه نزد ما آید، ما مطلقاً به شما اعتنا
نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده آنها به آنها پیوستند،
گذشته را فراموش کنند و جمله ﴿وَإِنِّ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ناظر
به همین معناست.^۳

۱. سوره رعد، آیه ۲۳ و سوره مؤمن، آیه ۸.

۲. دژالمنثور، ج ۶، ص ۱۵۱.

۳. تفسیر علی بن ابراهیم، مطابق نقل نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۲۰. همین معنی به صورت مختصرتر در
تفسیر دژالمنثور و تفاسیر دیگر از ابن عباس نقل شده است، ولی هیچ‌کدام به جامعیت روایت فوق نیست.

تفسیر:

اموال و فرزندانان وسیله آزمایش شما هستند

از آنجاکه در آیات گذشته فرمان به اطاعت بی قید و شرط خدا و رسولش آمده بود و چون یکی از موانع مهم این راه علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است، در آیات مورد بحث به مسلمانان در این زمینه هشدار می دهد.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، برخی همسران و فرزندانان دشمنان شما هستند از آنها بر حذر باشید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾.

نشانه های این عداوت کم نیست.

گاه می خواهید اقدام به کار مثبتی همچون هجرت کنید دامان شما را می گیرند و مانع این فیض عظیم می شوند. گاه انتظار مرگ شما را می کشند تا ثروت شما را تملک کنند و مانند اینها.

بدون شک نه همه فرزندان چنین اند و نه همه همسران، لذا در آیه با تعبیر «مِنْ» تبعیضیه به همین معنی اشاره می کند که تنها بعضی از آنها چنین اند، مراقب آنها باشید. این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می گیرد، یا به قصد منافع خویشتن.

مهم این است که وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می گیرد که راهی به سوی خدا می رود و راهی به سوی زن و فرزند و این دو احیاناً از هم جدا شده اند، باید در تصمیم گیری تردید به خود راه ندهد، رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است.

لذا در آیه ۲۳ سوره توبه می خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده اید، پدران و برادرانتان را دوستان خود قرار ندهید اگر آنها کفر را بر ایمان مقدم بشمرند، و هر کس از شما آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است».

ولی از آنجا که ممکن است این دستور بهانه ای برای خشونت، انتقامجویی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد، بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می فرماید: «و اگر عفو کنید، صرف نظر نمایید و ببخشید خداوند نیز شما را مشمول

عفو و رحمتش قرار می‌دهد، چرا که خدا غفور و رحیم است» ﴿وَإِنْ تَعَفُّوا وَ تَصَفَّحُوا وَتَعَفُّوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۱۵-۲۱۷).

همسر شایسته

﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا﴾

(ای همسران پیامبر) اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کننده، عبادتکار، هجرت‌کننده، زانی غیرباکره و باکره.

(سوره تحریم، آیه ۵)

تفسیر:

در آخرین آیه مورد بحث، خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، با لحنی که از تهدید خالی نیست می‌فرماید: «هرگاه او شما را طلاق گوید، امید می‌رود پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عبادت‌کننده و مطیع فرمان خدا، زانی غیرباکره و باکره» ﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا﴾.

به این ترتیب به آنها هشدار می‌دهد که تصوّر نکنند پیامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد، و نیز تصوّر نکنند اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر جانشین آنها نمی‌شوند، دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند، و گرنه از افتخار همسری پیامبر برای همیشه محروم می‌شوند و زانی بهتر و بافضیلت‌تر جای آنها را خواهند گرفت.

نکته:**اوصاف همسر شایسته**

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب برشمرده است که می‌تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد: (۱) «اسلام»؛ (۲) «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند؛ (۳) حالت «قنوت»، یعنی تواضع و اطاعت از همسر؛ (۴) «توبه»، یعنی اگر کار خلافی از او سرزند در اشتباه خود اصرار نرزد و از در عذرخواهی درآید؛ (۵) «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد و پاک و پاکیزه کند؛ (۶) «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجه اینکه «سائحات» جمع «سائح» را بسیاری از مفسران به معنی صائم و روزه‌دار تفسیر کرده‌اند، ولی به طوری که راغب در مفردات می‌گوید: روزه بر دو گونه است: روزه حقیقی که به معنی ترک غذا و آمیزش است و روزه حکمی که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است و منظور از روزه در اینجا معنای دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می‌رسد، ولی باید دانست «سائح» را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می‌کند نیز تفسیر کرده‌اند).^۱ این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیرباکره بودن زن تکیه نکرده و برای آن اهمیتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مسأله اهمیتی چندانی ندارد (ر.ک: ج: ۲۴، ص ۲۹۱-۲۹۳).

توجه به نیازهای معنوی خانواده

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها

۱. «سائیح» از ماده «سیاحت» در اصل به جهانگردانی می‌گفتند که بدون زاد و توشه راه می‌افتادند و با کمک‌های مردم زندگی می‌کردند و چون روزه‌دار از غذا امساک می‌کند تا وقت افطار فرا رسد، و از این نظر شبیه سیاحت‌کنندگان است، این واژه به «روزهدار» اطلاق شده است.

و سنگ‌هاست نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند (به‌طور کامل) اجرا می‌نمایند. (سوره تحریم، آیه ۶)

تفسیر:

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

به دنبال اخطار و سرزنش نسبت به بعضی از همسران پیامبر ﷺ، خداوند در آیات مورد بحث روی سخن را به همه مؤمنان کرده، دستورهایی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آنها می‌دهد. نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها هستند نگاه دارید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾.

نگهداری خویشان، به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش، و نگهداری خانواده، به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است، و این برنامه‌ای است که باید از هنگام نهادن نخستین سنگ بنای خانواده یعنی از تهیه مقدمات ازدواج و سپس لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر، حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی‌شود و مهم‌تر از آن، تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است.

قابل توجه اینکه تعبیر «قوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید، خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند، شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

نکته:

تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت

به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده به خوبی استفاده می‌شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسؤولیت سنگین تری دارد و موظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکی‌ها دعوت نماید، نه اینکه تنها به تغذیه جسمشان قناعت کند.

در حقیقت، اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسان‌تر است اصلاح گردد، کل جامعه اصلاح می‌شود و این مسؤولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است. مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خشتی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تر انجام گیرد.

نه تنها آتش‌های قیامت بلکه آتش‌های دنیا از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها حفظ کند.

در حدیثی می‌خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد کسی از یاران پیامبر ﷺ پرسید: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ حضرت فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، إِنْ أَطَاعوكُ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ؛ آنها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی، اگر از تو پذیرفتند آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده‌ای»^۱.

و در حدیث جامع و جالب دیگری از رسول خدا ﷺ آمده است: «أَلَا كَلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، فَالْمَرْئَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَ وَكَلِدِهِ، وَ هِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، أَلَا فَكَلُّكُمْ رَاعٍ، وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ؛ بدانید که همه شما نگهبانید و همه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید مسؤولید، امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آنها مسؤول است، مرد نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آنها مسؤول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷۲.

برابر آنها مسؤول است. بدانید همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید مسؤولید.^۱

این بحث دامنه‌دار را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم. امام در تفسیر آیه فوق فرمود: «عَلِّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ، وَ أَدْبُوهُمْ؛ منظور این است که خود و خانواده خویش را نیکی بیاموزید و آنها را ادب کنید»^۲ (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۹۹-۳۰۷).

پاسخ به نیازهای جنسی فقط از طریق مشروع

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾

و آنها که دامان خویش را (از بی‌عفتی) حفظ می‌کنند، * جز با همسران و کنیزان (که در حکم همسرند آمیزش ندارند)، به یقین چنین کسانی مورد سرزنش نخواهند بود. * و هر کس جز اینها را طلب کند، متجاوز است. (سوره معارج، آیات ۲۹-۳۱)

تفسیر:

بخش دیگری از ویژگی‌های بهشتیان

در آیات گذشته، چهار وصف از اوصاف ویژه مؤمنان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد، و در این آیات، به یک وصف دیگر اشاره می‌کند که مجموعاً نه وصف می‌شود.

در نخستین توصیف می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که فروج^۳ خویش را از بی‌عفتی حفظ می‌کنند» ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ﴾.

«مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره‌گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند» ﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾.

۱. مجموعه وژام، ج ۱، ص ۶.

۲. دژالمنثور، ج ۶، ص ۲۴۴.

۳. «فروج» جمع «فرج»، کنایه از دستگاه تناسلی است.

بدون شک، غریزه جنسی از غرائز سرکش انسان، و سرچشمه بسیاری از گناهان است، تا آنجا که بعضی معتقدند: در تمام پرونده‌های مهم جنایی، اثری از این غریزه دیده می‌شود، لذا، کنترل و حفظ حدود آن از نشانه‌های مهم تقوا است و به همین دلیل، بعد از ذکر نماز، کمک به نیازمندان، ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی، کنترل این غریزه ذکر شده است.

استثنایی که ذیل آن آمده نشان می‌دهد: منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و مانند: راهبان و کشیشان، بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالباً غیر ممکن، و به فرض امکان، غیر منطقی، و لذا راهبان‌ها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند، و اگر به طور رسمی ازدواج نمی‌کنند، بسیاری از آنها چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند!

رسوایی‌هایی که از این رهگذر به بار آمده کم نیست، که مورخان مسیحی همچون «ویل دورانت» و غیر او پرده از روی آن برداشته‌اند.

تعبیر به «ازدواج»، همسران دائمی و موقت هر دو را شامل می‌شود، و اینکه بعضی گمان کرده‌اند: این آیه «ازدواج موقت» رانفی می‌کند، به خاطر آن است که نمی‌دانند آن هم نوعی ازدواج است.

در آیه بعد، برای تأکید بیشتر روی همین موضوع می‌افزاید: «کسانی که ماورای آن را طلب کنند متجاوز و خارج از مرزهای الهی هستند» ﴿فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾.

و به این ترتیب، اسلام طرح جامعه‌ای می‌ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسخ داده می‌شود، و هم آلوده فحشاء، فساد جنسی و مفسد ناشی از آن نیست.

البته کنیزان از نظر اسلام، دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباط‌های قانونی هستند، هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است (ر.ک: ج ۲۵، ص ۴۳-۴۵).

زوجیت در خلقت بشر

﴿فَجَعَلَ مِنْهُ الرِّجَالَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ﴾

(سوره قیامت، آیه ۳۹)

و از آن، دو زوج مرد و زن آفرید.

تفسیر:

در ادامه فرمود: «خداوند از همین نطفه دو جفت مرد و زن را آفرید» ﴿فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى﴾.

نکته:**نظام جنسیت در جهان بشریت**

با تمام گفت‌وگوهایی که درباره عوامل جنسیت جنین شده، و اینکه تحت تأثیر چه اموری تبدیل به جنس «مذکر» یا «مؤنث» می‌شود، هنوز هیچ کس به درستی نمی‌داند که عوامل اصلی چیست؟

درست است که بعضی از مواد غذایی یا پاره‌ای از داروها ممکن است در این مسئله بی‌تأثیر نباشد. ولی یقیناً هیچکدام عامل تعیین‌کننده محسوب نمی‌شود، و به تعبیر دیگر، این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است.

از سوی دیگر، همواره یک تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می‌شود گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتاً در بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیادتر است ولی روی هم رفته یک تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.

اگر فرضاً روزی فرارسد که این تعادل به هم بخورد، و مثلاً تعداد زنان ده برابر مردان، یا تعداد مردان ده برابر زنان شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می‌خورد؟ و چه مفاسد عجیبی از این رهگذر به وجود می‌آید که در برابر هر یک زن ده مرد، و یا در برابر هر ده مرد یک زن وجود داشته باشد، و چه جنجالی بر پا می‌شود. آیات فوق که می‌گوید: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى» اشاره لطیف و سر بسته‌ای به این دو موضوع است: از یک سو، به تنوع مرموز انسان‌ها، و تقسیم آنها به این دو جنس در دوران جنین اشاره می‌کند، و از سوی دیگر، به این تعادل نسبی^۱ (ر.ک: ج ۲۵، ص ۳۲۴ و ۳۲۵).

۱. اینکه معروف است تعداد زنان در هر جامعه‌ای بیشتر از مردان است و آن را یکی از ادلّه تعدّد زوجات می‌گیرند قابل قبول است، اما این منافات با تعادل نسبی ندارد. فی‌المثل در یک جامعه پنجاه میلیون نفری

زوجیت در خلقت بشر

﴿وَحَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾

و شما را بصورت زوجها آفریدیم!

(سوره نبا، آیه ۸)

تفسیر:

بعد از بیان این دو نمونه از مواهب و آیات آفاقی، به سراغ مواهب درونی وجودی انسان و آیات انفسی می‌رود، می‌فرماید: «ما شما را زوجها آفریدیم» ﴿وَحَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾^۱.

«أزواج» جمع «زوج»، به معنی جفت، و جنس «مذکر و مؤنث» است، و آفرینش انسان از این دو جنس، علاوه بر اینکه ضامن بقای نسل اوست، سبب آرامش جسم و جان او محسوب می‌شود، چنانکه در آیه ۲۱ سوره روم می‌خوانیم: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ (از نشانه‌های عظمت) خداوند این است که: همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید، و در میان شما محبت و رجعت قرار داد.

و به تعبیر دیگر، جنس مذکر و مؤنث هر کدام مکمل وجود دیگری و برطرف کننده کمبودهای طرف مقابل می‌باشد.

و از آنجا که «أزواج» در لغت به معنی «اصناف و انواع» نیز آمده، بعضی این آیه را اشاره به اصناف مختلف انسان‌ها می‌دانند، و تفاوت‌هایی که از نظر رنگ، نژاد، روحيات و استعدادهای مختلف در میان انسان‌ها است، آن نیز از نشانه‌های عظمت حق و مایه تکامل جامعه انسانی است (ر.ک: ج ۲۶، ص ۳۱-۳۲).

→ ممکن است ۲۶ میلیون زن و ۲۴ میلیون مرد باشد، یعنی تفاوت این دو تنها حدود یک دهم یا کمتر است، اما اینکه زنان چند برابر مردان بوده باشد در هیچ جامعه‌ای دیده نشده است.

۱. جمله «وَحَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا» و جمله‌های مشابه آن که در آیات بعد آمده، به صورت جمله‌های مستقل و مثبت است و اینکه بعضی احتمال داده‌اند ممکن است به صورت «منفی» و عطف بر مفهوم «أَلَمْ نَجْعَلْ» در آیه قبل بوده باشد بعید به نظر می‌رسد و احتیاج به تقدیر دارد.

هم سن و سالی همسران

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا * حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا * وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا﴾

به یقین برای پرهیزگاران نجات و رستگاری بزرگی است: * باغ‌هایی سرسبز، و انواع انگورها، * و حوریانی بسیار جوان و همسن و سال.

(سوره نبأ، آیات ۳۱-۳۳)

تفسیر:

آن‌گاه به همسران بهشتی که یکی دیگر از مواهب پرهیزگاران است اشاره کرده، می‌افزاید: «برای آنها حوریانی است بسیار جوان که تازه برآمدگی سینه آنها ظاهر شده، و هم سن و سالند» ﴿وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا﴾.

«كَوَاعِبَ» جمع «کاعب» به معنی دوشیزه‌ای است که تازه برآمدگی سینه او آشکار شده، و اشاره به آغاز جوانی است، و «اتْرَابَ» جمع «ترب» (بر وزن حزب) به معنی افراد هم سن و سال است، و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می‌رود، و به گفته بعضی در اصل از «ترائب» به معنی دنده‌های قفسه سینه گرفته شده که شباهت زیادی با هم دارند.

این هم سن و سال بودن، ممکن است در میان خود زنان بهشتی باشد، یعنی همگی جوان، و همسان در زیبایی و حسن و جمال و اعتدال قامتند، و یا میان آنها و همسرانشان؛ چرا که توافق سنی میان دو همسر سبب می‌شود بهتر احساسات یکدیگر را درک کنند، ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد (ر.ک: ج ۲۶، ص ۶۱-۶۲).

فصل سوم:

زن در قامت مادر (حقوق و مسئولیت‌ها)

حق شیردهی

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِمَّ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا نُضَارُّ وَالِدَةً بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می‌دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیردادن را تکمیل کند. و آن کس که فرزند برای او متولد شده [= پدر]، باید خوراک و پوشاک مادر را به‌طور شایسته (در مدت شیردادن) بپردازد. (البته) هیچ‌کس تکلیفی بیش از مقدار توانایی خود ندارد. (بنابراین) نباید بر مادر و فرزندش به‌خاطر یکدیگر زبانی وارد شود؛ و نه بر پدر و فرزندش (از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید). و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد (= هزینه مادر را در دوران شیردادن تأمین نماید). و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند (کودک را زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست. و اگر خواستید دایه‌ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست؛ به شرط اینکه حق مادران را به‌طور شایسته بپردازید. و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و بدانید خدا، به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. (سوره بقره، آیه ۲۳۳)

تفسیر:

هفت دستور درباره شیردادن نوزادان

این آیه که در واقع ادامه بحث‌های مربوط به مسائل ازدواج و زناشویی است، به

سراغ یک مسأله مهم یعنی مسأله رضاع (شیردادن) می‌رود و با تعبیراتی بسیار کوتاه و در عین حال پر محتوا و آموزنده جزئیات این مسأله را بازگو می‌کند:

۱. نخست می‌گوید: «مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می‌دهند» ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾.

«والِدَات» جمع «والده» در لغت عرب به معنای مادر است، ولی «أُمّ» معنای وسیع‌تری دارد که گاه به مادر، یا مادر مادر، و گاه به ریشه و اساس هر چیزی اطلاق می‌شود.

در این بخش از آیه حقّ شیردادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده، و اوست که می‌تواند در این مدّت از فرزند خود نگاهداری کند و به اصطلاح حقّ حضانت، در این مدّت از آن مادر است، هرچند ولایت بر اطفال صغیر بر عهده پدر گذاشته شده است، اما از آنجا که تغذیه جسم و جان نوزاد در این مدّت با شیر و عواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد، این حق به مادر داده شده است. علاوه بر این، عواطف مادر نیز باید رعایت شود، زیرا او نمی‌تواند آغوش خود را در چنین لحظات حسّاسی از کودکش خالی ببیند و در برابر وضع نوزادش بی‌اعتنا باشد.

بنابراین، قرارداد حقّ حضانت و نگاهداری و شیردادن برای مادر یک‌نوع حقّ دو جانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است و هم مادر، و تعبیر «أَوْلَادَهُنَّ» (فرزندانشان) اشاره لطیفی به این مطلب است.

گرچه ظاهر این جمله مطلق است و زنان مطلقه و غیر مطلقه را شامل می‌شود، ولی جمله‌های بعد نشان می‌دهد که این آیه به زنان مطلقه نظر دارد هرچند مادران دیگر نیز از چنین حقّی برخوردارند، اما در صورت نبودن جدایی و طلاق عملاً اثری ندارد.

۲. پس از آن می‌افزاید: «این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند» ﴿لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾.

یعنی مدّت شیردادن طفل لازم نیست همواره دو سال باشد، دو سال برای کسی است که می‌خواهد شیردادن را کامل کند، ولی مادران حق دارند با توجه به وضع نوزاد و رعایت سلامت او این مدّت را کاهش دهند.

در روایاتی که از اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده، دوران کامل شیرخوارگی دو سال

و کمتر از آن بیست و یک ماه معرّفی شده است.^۱

بعید نیست این معنی از ضمیمه کردن آیه مورد بحث با آیه «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» «بارداری او و از شیر گرفتنش سی ماه است»^۲ نیز استفاده شود، زیرا می‌دانیم معمولاً دوران بارداری نه ماه است و هرگاه آن را از سی ماه کم کنیم بیست و یک ماه باقی می‌ماند که مدّت معمولی شیردادن خواهد بود، بلکه با توجه به اینکه آنچه در سوره احقاف آمده نیز به صورت الزامی است، مادران حق دارند با در نظر گرفتن مصلحت و سلامت نوزاد، مدّت شیرخوارگی را از بیست و یک ماه نیز کمتر کنند.

۳. هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس در دوران شیردادن بر عهده پدر نوزاد است تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد، لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «وَبِرَّانِ كَسَىٰ كَيْفَ كُنَّ فَرْزَانًا لِأَبِيهِمْ وَتَلَأُمًا لِلْأَبْنَاءِ» (و بر آن کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است، خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته پردازد) «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ».

در اینجا تعبیر به «المولود له» (کسی که فرزند برای او متولد شده) به جای تعبیر به اب یا والد (پدر) قابل توجه است. گویی می‌خواهد عواطف پدر را برای ادای این وظیفه بسیج کند. یعنی اگر هزینه کودک و مادرش در این موقع بر عهده مرد گذارده شده برای این است که فرزند او و میوه دل اوست نه یک فرد بیگانه.

توصیف به «معروف» (به طور شایسته) نشان می‌دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر باید آنچه را شایسته و متعارف و مناسب حال اوست در نظر بگیرند، نه سختگیری کنند و نه اسراف.

و برای توضیح بیشتر می‌فرماید: «هیچ کس موظف نیست بیش از مقدار توانایی خود را انجام دهد» «لَا تَكُلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا».

بنابراین، هر پدری به اندازه توانایی خود وظیفه دارد.

بعضی این جمله را به منزله علت برای اصل حکم دانسته‌اند، و بعضی به عنوان تفسیر حکم سابق (و هر دو در نتیجه یکی است).

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۷، ح ۲ و ۵؛ در بعضی از این روایات آمده که هر قدر از ۲۱ ماه کمتر شود به نوزاد ستم شده است؛ مستدرک، ج ۱۵، ص ۱۵۷.

۲. سوره احقاف، آیه ۱۵.

۴. آن‌گاه به بیان حکم مهمّ دیگری پرداخته می‌فرماید: «نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق دارد به کودک ضرر زند، و نه پدر» به خاطر اختلاف با مادر ﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ﴾.

یعنی هیچ‌یک از این دو حق ندارند سرنوشت کودک را وجه‌المصالحه اختلافات خویش قرار دهند و بر جسم و روح نوزاد ضربه وارد کنند.

مردان نباید حقّ حضانت مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال سازند که زیانش به فرزند رسد، و مادران نیز نباید از این حق شانه خالی کنند و به بهانه‌های گوناگون از شیر دادن کودک خودداری ورزند و یا پدر را از دیدار فرزندش محروم نمایند.

احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه داده شده و آن این است که نه پدر می‌تواند حقّ زناشویی زن را به سبب ترس از باردار شدن و در نتیجه زیان دیدن شیرخوار سلب کند و نه مادر می‌تواند شوهر را از این حق به همین دلیل بازدارد.

ولی تفسیر اوّل با ظاهر آیه سازگارتر است.^۱

تعبیر به «وَالِدِهَا» و «وَالِدِهِ» نیز برای تشویق پدران و مادران به رعایت حال کودکان شیرخوار است. به علاوه نشان می‌دهد که نوزاد متعلّق به هر دو است، نه مطابق رسوم جاهلیّت که فرزند را فقط متعلّق به پدر می‌دانستند و برای مادر هیچ سهمی قائل نبودند.

۵. سپس به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می‌پردازد، می‌فرماید: «و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد» ﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾.

یعنی آنها باید نیازهای مادر را در دورانی که به کودک شیر می‌دهد تأمین کنند. در اینجا بعضی احتمالات دیگری در تفسیر آیه داده‌اند که ضعیف به نظر می‌رسد.

۶. در ادامه آیه سخن از مسأله بازداشتن کودک از شیر به میان آمده و اختیار آن را به پدر و مادر واگذاشته است. هرچند در جمله‌های سابق زمانی برای شیر دادن کودک تعیین شده بود ولی پدر و مادر با توجه به وضع جسمی و روحی او و توافق با یکدیگر، می‌توانند کودک را در هر موقع مناسب از شیر بازدارند. می‌فرماید: «اگر آن

۱. بنابر تفسیر اوّل، فعل «لَا تُضَارُّ» در واقع فعل معلوم است، و بنابر تفسیر دوم فعل مجهول، هرچند تلفظ در هر دو یکسان است - دَقَّتْ کنید.

دو با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند کودک را (زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه) از شیر بازگیرند گناهی بر آنان نیست» ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾.

در واقع پدر و مادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند و با همفکری و توافق، و به تعبیر قرآن تراضی و تشاور، برای بازگرفتن کودک از شیر برنامه‌ای تنظیم کنند، و در این کار از کشمکش و مشاجره و پرداختن به مصالح خود و پایمال کردن مصالح کودک پرهیزند.

۷. گاه می‌شود مادر از حقّ خود در مورد شیردادن و حضانت و نگاهداری فرزند خودداری می‌کند، و یا به راستی مانعی برای او پیش می‌آید، در این صورت باید چاره‌ای اندیشید و لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «اگر (با عدم توانایی یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه‌ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، هرگاه حقّ گذشته‌ی مادر را به‌طور شایسته بپردازید» ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ﴾.

در تفسیر جمله «إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» نظرات گوناگونی از سوی مفسران اظهار شده است؛ گروهی تفسیر بالا را پذیرفته‌اند که انتخاب دایه به‌جای مادر پس از رضایت طرفین بی‌مانع است مشروط بر اینکه این امر سبب از بین رفتن حقوق مادر نسبت به گذشته نشود، بلکه حقّ او نسبت به مدّتی که شیر می‌دهد طبق عادت پرداخته شود.

در حالی که بعضی آن را ناظر به حقّ دایه دانسته و گفته‌اند: باید حقّ او طبق عرف عادت پرداخت شود.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور از این جمله توافق پدر و مادر در مسأله انتخاب دایه است، بنابراین تأکیدی می‌شود بر جمله قبل. ولی این تفسیر ضعیف به نظر می‌رسد و صحیح‌تر همان تفسیر اوّل و دوم است، و طبرسی تفسیر اوّل را ترجیح داده است.^۱ در پایان آیه به همگان هشدار می‌دهد: «تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست» ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۳۶.

مبادا کشمکش میان مرد و زن روح انتقامجویی را در آنها زنده کند و سرنوشت یکدیگر یا کودکان مظلوم را به خطر اندازند، همه باید بدانند خدا دقیقاً مراقب اعمال آنهاست.

این احکام دقیق و حساب شده و هشدارهای آمیخته به آن، به خوبی نشان می دهد که اسلام تا چه حد برای حقوق کودکان و همچنین مادران اهمّیت قائل شده است، و رعایت عدالت را در این زمینه سفارش می کند.

آری، اسلام برخلاف آنچه در دنیای ستمکاران وجود دارد که حقوق ضعیفان همیشه پایمال می شود، بیشترین اهمّیت را به حفظ حقوق آنان داده است.

اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک (در آیه ۱۵۱ سوره انعام)، و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس، و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع، وقتی روشن تر می شود که توجه کنیم، به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن، ذکر شده است یعنی: نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است. و جالب تر این که کلمه «احسان» را به وسیله «باء» متعدی ساخته و فرموده است «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، و می دانیم احسان گاهی با «إلی» و گاهی با «باء» ذکر می شود، در صورتی که با «إلی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است هر چند به طور غیر مستقیم و بالواسطه باشد.

اما هنگامی که با «باء» ذکر می شود معنی آن نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است.

بنابراین آیه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود^۱ (ر.ک: ج ۶، ص ۴۸ - ۴۹).

۱. تفسیر المنار، ج ۸، ص ۱۸۵.

نیکی به پدر و مادر

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا أَمَا يَتَّبَعَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا * رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا﴾

و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید؛ و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو، نزد تو به پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار؛ و بر آنها فریاد مزین؛ و گفتار (لطیف و سنجیده) و بزرگووارانه به آنها بگو. * و پر و بال تواضع خویش را از روی محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر؛ و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده.» * پروردگار شما از درون دل‌هایتان آگاه‌تر است؛ (هرگاه لغزشی در این زمینه داشتید) اگر صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت‌کنندگان را می‌آمرزد. (سوره اسراء، آیات ۲۳-۲۵)

تفسیر:

توحید و نیکی به پدر و مادر

آیات مورد بحث سرآغازی است برای بیان یک سلسله از احکام اساسی اسلام که با مسأله توحید و ایمان شروع می‌شود؛ توحیدی که خمیرمایه همه فعالیت‌های مثبت و کارهای نیک و سازنده است و از این طریق، پیوندی میان این آیات و آیات گذشته که سخن از سعادت‌مندان و برنامه سه‌گانه آنها یعنی ایمان، سعی و تلاش، و اراده سرای آخرت می‌گوید برقرار می‌سازد.

بعد از اصل توحید به یکی از اساسی‌ترین تعلیمات انسانی انبیا ضمن تأکید مجدد بر توحید اشاره کرده می‌گوید: «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید، و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾. «قضاء» مفهوم مؤکدتری از «امر» دارد، و امر و فرمان قطعی و محکم را می‌رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است.

قرار دادن توحید - یعنی اساسی‌ترین اصل اسلامی - در کنار نیکی به پدر و مادر، تأکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی.

مطلق بودن «احسان» که هر گونه نیکی را در بر می‌گیرد و همچنین «والدین» که مسلمان و کافر را شامل می‌شود، سومین و چهارمین تأکید در این جمله است. نکره بودن احسان (احساناً) که در این گونه موارد برای بیان عظمت می‌آید پنجمین تأکید محسوب می‌گردد.^۱

توجه به این نکته نیز لازم است که فرمان معمولاً روی یک امر اثباتی می‌رود در حالی که در اینجا روی نفی رفته است (پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید). این ممکن است به خاطر آن باشد که از جمله «قَضَى» فهمیده می‌شود که جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است و در معنی چنین است: پروردگارت فرمان مؤکد داده که او را بپرستید و غیر او را نپرستید.

یا اینکه مجموع جمله نفی و اثبات (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) در حکم یک جمله اثباتی است؛ اثبات عبادت انحصاری پروردگار.

سپس به بیان یکی از مصداق‌های روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته می‌گوید: «هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو آنها، نزد تو به سالخوردگی رسند (آن چنان که نیاز به مراقبت دائمی تو داشته باشند، از هرگونه محبت در مورد آنها دریغ مکن و) کمترین اهانتی به آنان روا مدار» حتی کوچک‌ترین تعبیر نامؤدبانانه یعنی «اف» به آنها مگو ﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَوْ أَخَذَهُمَا أَوْ كَلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ﴾.^۲

«و بر آنان فریاد مزن» ﴿وَلَا تَنْهَرُهُمَا﴾.

«و گفتار سنجیده و لطیف و بزرگووارانه به آنها بگو» ﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾.

و نهایت فروتنی را در برابر آنها بنما، «و بال‌های تواضع خویش را در برابر آنان فرود آر» ﴿وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾.

۱. برخی معتقدند «احسان» غالباً با «إلى» متعدی می‌گردد. گفته می‌شود احسن إليه. اما گاهی بابت متعدی می‌گردد. این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که مباشرت را بیان کند. یعنی شخصاً و بی‌واسطه آنها را مورد محبت و احترام قرار دهید. و این ششمین تأکید در این مسأله است.

۲. «إمّا» در جمله «إِمَّا يَبْلُغَنَّ» به گفته برخی مرکب از «ان» و «ما» شرطیه است که برای تأکید پشت سر هم آمده (تفسیر کبیر).

و به گفته برخی دیگر مرکب از «ان» شرطیه و «ما» زائده است که وجود آن اجازه می‌دهد کلمه شرط بر فعلی که با نون تأکیدی مؤکد است وارد شود (المیزان).

«و بگو: پروردگارا، همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده» ﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾.

دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر

در حقیقت دو آیه‌ای که گذشت، قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و فوق‌العاده احترام‌آمیز فرزندان نسبت به پدران و مادران را بازگو می‌کند:

۱. از یک‌سوی حالات پیری آنها که در آن هنگام از همیشه نیازمندتر به حمایت، محبت و احترام هستند انگشت نهاده می‌گوید کمترین اهانتی به آنان روا مدار.

آنها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این وقت آزمایش بزرگ فرزندان شروع می‌شود.

آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می‌دانند، یا بلا و مصیبت و عذاب. آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام‌آمیز از چنین پدر و مادری را دارند، یا هر زمان با نیش زبان، با کلمات سبک و اهانت‌آمیز و حتی گاه با تقاضای مرگ او از خدا قلبش را می‌فشارند و آزار می‌دهند؟

۲. از سوی دیگر قرآن می‌گوید: در این هنگام به آنها «اف» مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن.

باز اضافه می‌کند: با صدای بلند و اهانت‌آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو. باز تأکید می‌کند: با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می‌رساند که زبان کلید قلب است.

۳. از سوی سوم، دستور به تواضع و فروتنی می‌دهد، تواضعی که نشان‌دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر.

۴. سرانجام می‌گوید: حتی وقتی رو به سوی درگاه خدا می‌آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش نکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما. مخصوصاً این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز و بگو: «خداوندا، همان‌گونه که آنها در کودکی مرا تربیت کردند، مشمول رحمتشان فرما».

نکته مهمی که از این تعبیر علاوه بر آنچه گفته شد استفاده می شود این است که اگر پدر و مادر چنان پیر و ناتوان شوند که به تنهایی قادر بر حرکت و دفع آلودگی ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها هرگونه حمایت و محبت خود را از تو دریغ نداشتند، محبتشان را جبران نما.

و از آنجا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر و مادر، احترام آنها و تواضعی که بر فرزند لازم است، ممکن است لغزش هایی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناخودآگاه به سوی آن کشیده شود، در آخرین آیه مورد بحث می گوید: «پروردگار شما از درون دل هایتان آگاه تر است» ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ﴾.

چرا که علم او در همه زمینه ها حضوری، ثابت، ازلی، ابدی و خالی از هرگونه اشتباه است، در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا، لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر داشتید «هرگاه صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می آمرزد» ﴿إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا﴾.

«أَوَّاب» از ماده «أوب» (بر وزن قوم) بازگشت توأم با اراده را گویند، در حالی که رجوع، هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده؛ به همین دلیل، به «توبه»، «اوبه» گفته می شود چون حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خداست.

و از آنجا که «أَوَّاب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که هر لحظه از او خطایی سرزند به سوی پروردگار باز می گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که ذکر صیغه مبالغه اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد، زیرا ایمان به پروردگار از یک سو، توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دیگر، وجدان بیدار از سوی سوم، و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم دست به دست هم می دهند و انسان را مؤکداً از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند.

نکته:

احترام پدر و مادر در منطق اسلام

گرچه عواطف انسانی و مسأله حق شناسی به تنهایی برای رعایت احترام در برابر والدین کافی است، ولی از آنجا که اسلام حتی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال

کامل دارد و هم عاطفه آن را به وضوح در می‌یابد سکوت را روا نمی‌دارد بلکه به عنوان تأکید در این‌گونه موارد دستورهای لازم را صادر می‌کند، در مورد احترام والدین آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله‌ای دیده می‌شود.

به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

الف) در چهار سوره از قرآن مجید، نیکی به والدین بلافاصله بعد از مسأله توحید قرار گرفته. این هم ردیف بودن دو مسأله بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

در سوره بقره آیه ۸۳ می‌خوانیم: ﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.
 و در سوره نساء آیه ۳۶ می‌گوید: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.
 و در سوره انعام آیه ۱۵۱ می‌فرماید: ﴿أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.
 و در آیات مورد بحث نیز این دو را قرین یکدیگر دیدیم: ﴿وَ قَصَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.

ب) اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن و هم روایات صریحاً توصیه می‌کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.

در سوره لقمان آیه ۱۵ می‌خوانیم: ﴿وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ «اگر آنها به تو اصرار کنند که مشرک شوی، اطاعتشان مکن، ولی در زندگی دنیا به نیکی با آنها معاشرت نما».

ج) شکرگزاری در برابر پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری در برابر نعمت‌های خدا قرار داده شده است چنانکه می‌خوانیم: ﴿إِنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ﴾^۱.

با اینکه نعمت خدا بیش از آن است که قابل احصا و شماره باشد، و این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدران و مادران است.

د) قرآن حتی کمترین بی‌احترامی را در برابر پدر و مادر اجازه نداده است.
 در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا هُوَ أَذْنَىٰ مِنْ أُفٍّ لَنَهَىٰ عَنْهُ وَ هُوَ مِنْ أَذْنَى الْعُقُوقِ وَ مِنَ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَىٰ وَالِدَيْهِ فَيَحِدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا؛ اگر چیزی کمتر از اف وجود داشت خدا از آن نهی می‌کرد (اف همان‌طور که گفتیم

کمترین اظهار ناراحتی است) و این حدّ اقل مخالفت و بی‌احترامی نسبت به پدر و مادر است، و از آن جمله نگاه کردن تند و غضب‌آلود به پدر و مادر است.^۱ (ها با اینکه جهاد یکی از مهم‌ترین برنامه‌های اسلامی است، مادام که جنبهٔ وجود عینی پیدا نکند، یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر و مادر از آن مهم‌تر است، و اگر موجب ناراحتی آنها شود جایز نیست.

در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: مردی نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد: من جوان بانشاط و ورزیده‌ای هستم و جهاد را دوست دارم ولی مادرم از این موضوع ناراحت می‌شود. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ارْجِعْ فَكُنْ مَعَ وَالِدَتِكَ فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لِأَنَّهَا بِكَ لَيْلَةٌ خَيْرٌ مِنْ جِهَادٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَنَةً؛ بازگرد و با پدر و مادر خویش باش، قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث ساخت، یک شب انس مادر با تو از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است».^۲

البته هنگامی که جهاد جنبهٔ وجود عینی پیدا کند، کشور اسلامی در خطر باشد و حضور همگان لازم شود هیچ عذری پذیرفته نیست، حتی نارضایی پدر و مادر. در مورد سایر واجبات کفایی و نیز مستحبات، مسأله همان‌گونه است که در مورد جهاد گفته شد.

(و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ عُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوَجَّدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌ؛ بترسید از اینکه عاق پدر و مادر و مغضوب آنها شوید، زیرا بوی بهشت از هزار سال راه به مشام می‌رسد ولی هیچ‌گاه به کسانی که مورد خشم پدر و مادر هستند نخواهد رسید».)^۳

این تعبیر اشارهٔ لطیفی به این موضوع است که چنین اشخاصی نه تنها در بهشت گام نمی‌نهند، بلکه در فاصلهٔ بسیار زیادی از آن قرار دارند و حتی نمی‌توانند به آن نزدیک شوند.

سیّد قطب در تفسیر فی ظلال القرآن حدیثی به این مضمون از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که: «مردی در طواف، مادرش را بر دوش گرفته طواف می‌داد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶۴.

۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۰؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۹.

۳. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶۱.

همان حال مشاهده نمود عرض کرد: آیا حقّ مادرم را با این کار ادا کردم؟ فرمود: نه، حتّی جبران یکی از ناله‌های او را (هنگام وضع حمل) نمی‌کند.^۱

اگر بخواهیم عنان قلم را در اینجا رها کنیم سخن بسیار به درازا می‌کشد و از شکل تفسیر خارج می‌شویم اما با صراحت باید گفت: هر قدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است چرا که آنها حقّ حیات بر انسان دارند.

در پایان این بحث ذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که گاه پدر و مادر پیشنهاد‌های غیر منطقی یا خلاف شرع به انسان می‌کنند، بدیهی است اطاعت آنها در هیچ یک از این موارد لازم نیست ولی با این حال باید با منطق و امر به معروف در بهترین صورتش با چنین پیشنهادها برخورد کرد.

سخن خود را در این زمینه با حدیثی پایان می‌دهیم که از امام کاظم علیه السلام نقل شده است. کسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از حقّ پدر و فرزند سؤال کرد، حضرت فرمود: «لَا يُسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسِبُّ لَهُ؛ باید او را با نام صدا نزند (بلکه بگوید پدرم!)، و جلوتر از او راه نرود، و قبل از او ننشیند، و کاری نکنند که مردم به پدرش بدگویی کنند». مثلاً نگویند خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی^۲ (ر.ک: ج ۱۲، ص ۸۸-۹۸).

اهمیت مقام مادر

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبار و عصیانگر قرار نداده است. (سوره مریم، آیه ۳۲)

مقام مادر

گرچه حضرت مسیح صلی الله علیه و آله به فرمان نافذ پروردگار از مادر بدون پدر تولّد یافت، ولی همین اندازه که در آیه مورد بحث از زبان او می‌خوانیم که در مقام برشمردن

۱. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۱۸.

۲. نورالتقلین، ج ۳، ص ۱۴۹.

افتخارات خود، نیکوکاری نسبت به مادر را ذکر می‌کند دلیل روشنی بر اهمّیت مقام مادر است.

ضمناً نشان می‌دهد این نوزاد که طبق یک اعجاز به سخن درآمد، از این واقعیت آگاه بود که او یک فرزند نمونه در میان انسان‌هاست که تنها از مادر بدون دخالت پدر تولّد یافته است.

به هر حال در جهان امروز دربارهٔ مقام مادر سخن بسیار گفته می‌شود و حتی روزی را به نام «روز مادر» اختصاص داده‌اند، اما متأسفانه وضع تمدن ماشینی چنان است که رابطهٔ پدران و مادران را از فرزندان خیلی زود قطع می‌کند، آن‌چنان که کمتر روابط عاطفی بعد از بزرگ شدن در میان آنها دیده می‌شود.

در اسلام روایات شگفت‌انگیزی در این زمینه داریم که اهمّیت فوق‌العاده مقام مادر را به مسلمانان توصیه می‌کند، تا در عمل - نه تنها در سخن - در این باره بکوشند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «یا رسول الله من أبر؟ قال أمك. قال ثم من؟ قال أمك. قال ثم من؟ قال أمك. قال ثم من؟ قال أبائك؛ ای پیامبر، به چه کسی نیکویی کنم؟ فرمود: به مادرت. عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. بار سوم عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. در چهارمین بار که این سؤال را تکرار کرد فرمود: به پدرت».^۱

در حدیث دیگری می‌خوانیم که جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای شرکت در جهاد (آنجا که جهاد واجب عینی نبود) آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ألك والدة؟ قال: نعم قال: فالزمها فإن الجنة تحت قدمها: آیا مادر داری؟ عرض کرد آری. فرمود: در خدمت مادر باش که بهشت زیر پای مادر است».^۲

بی‌شک اگر زحمات فراوانی را که مادر از هنگام حمل تا وضع حمل، دوران شیرخواری تا زمان بزرگ شدن او تحمّل می‌کند، رنج‌ها، تعب‌ها، بیداری‌ها، بیماری‌ها و پرستاری‌ها را که او با آغوش باز در راه فرزند خود پذیرا می‌گردد در نظر بگیریم، خواهیم دید که هر قدر انسان در این راه بکوشد باز هم در برابر حقوق مادر بدهکار است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۷ (ج ۲۱، ص ۴۹۱، چاپ آل‌البیته).

۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۱.

جالب اینکه در حدیثی می‌خوانیم: امّ سلمه خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: همه افتخارات نصیب مردان شده و زنان بیچاره چه سهمی از این افتخارات دارند؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بلی! إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِذَا وَضَعَتْ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يَدْرِي أَحَدٌ مَا هُوَ لِعَظْمِهِ، فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مَصَّةٍ كَعَدْلِ عِتْقِ مُحَرَّرٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ، فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رِضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَى جَنْبِهَا وَقَالَ اسْتَأْنَفِي الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لَكِ؛ أَرَى (زنان هم افتخارات فراوانی دارند) هنگامی که زن باردار می‌شود، در تمام مدت حمل به منزلهٔ روزه‌دار، شب‌زنده‌دار و مجاهد در راه خدا با جان و مال است، هنگامی که وضع حمل می‌کند آن قدر خدا به او پاداش می‌دهد که هیچ‌کس حد آن را از عظمت نمی‌داند، هنگامی که فرزندش را شیر می‌دهد در برابر هر مکیدنی از سوی کودک، خداوند پاداش آزاد کردن برده‌ای از فرزندان اسماعیل را به او می‌دهد، و هنگامی که دوران شیرخوارگی کودک تمام شد، یکی از فرشتگان بزرگوار خداوند بر پهلوی او می‌زند و می‌گوید: برنامهٔ اعمال خود را از نو آغاز کن، چرا که خداوند همهٔ گناهان تو را بخشیده» (گویی نامهٔ عملت از نو آغاز می‌شود).^۱

در ذیل آیهٔ ۲۳ سورهٔ اسراء بحث‌های دیگری در این زمینه داشتیم (ر.ک: ج ۱۳، ص ۶۹ و ۷۰).

مرز اطاعت از پدر و مادر

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴾

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتائی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن! بازگشت شما به سوی من است، و شما را از آنچه انجام می‌دادید با خبر خواهم ساخت. *

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۵ (ج ۲۱، ص ۴۵۱ چاپ آل‌البیت).

وکسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد!
(سوره عنکبوت، آیات ۸ - ۹)

شان نزول:

روایات مختلفی در شأن نزول آیه فوق آمده است که عصاره همه آنها یکی است و آن این که: بعضی از مردانی که در «مکه» بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند^۱، هنگامی که مادران آنها از این مسأله آگاه شدند، تصمیم گرفتند که غذا نخورند، آب ننوشند، تا فرزندانشان از اسلام بازگردند! گرچه هیچ کدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند، ولی آیه فوق نازل شد، و خط روشنی در برخورد با پدر و مادر در زمینه مسأله ایمان و کفر به دست همگان داد.

تفسیر:

برترین توصیه نسبت به پدر و مادر

از مهمترین آزمایش‌های الهی، مسأله «تضاد خط ایمان و تقوا، با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی» است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است. نخست، به عنوان یک قانون کلی، که از ریشه‌های عواطف و حق‌شناسی سرچشمه می‌گیرد، می‌فرماید: «ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند» ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾.

گرچه، این یک حکم تشریحی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک حکم تشریحی باشد، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد، و مخصوصاً تعبیر به «انسان» در اینجا جلب توجه می‌کند؛ چرا که این قانون مخصوص به مؤمنان نیست، بلکه هر کس شایسته نام انسان است، باید در برابر پدر و مادر حق‌شناس باشد، و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر، فراموش نکند، هر چند با این اعمال، هرگز نمی‌تواند دین خود را به آنها اداء کند. پس از آن، برای این که کسی تصور نکند: پیوند عاطفی با پدر و مادر می‌تواند بر

۱. در باره‌ای از روایات نام «سعد بن ابی‌وقاص» آمده و در پاره‌ای دیگر، نام «عیاش بن ابی‌ریعه مخزومی».

پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان حاکم گردد، با یک استثناء صریح، مطلب را در این زمینه روشن کرده، می‌فرماید: «و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی، که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن!» ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾.

تعبیر به «جاهداک»، مفهومش به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است.

و تعبیر به ﴿مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است؛ چون اگر واقعاً شرک صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت، و به تعبیر دیگر، جایی که انسان علم به چیزی نداشته باشد، باید از آن پیروی نکند، چه رسد به این که: علم به بطلان آن داشته باشد.

پیروی از چنین چیزی، پیروی از جهل است، اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند، اطاعت آنها مکن! اصولاً تقلید کورکورانه، غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد، تا چه رسد به شرک و کفر.

همین توصیه، در مورد پدر و مادر در سوره «لقمان» آیه ۱۵ نیز آمده، با این اضافه که در آنجا می‌فرماید: ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ بِنَظَرِ رَبِّكَ أَنتَ بِنَظَرٍ﴾ «در عین این که دعوت آنها را به شرک مپذیر، اما در امور دنیا نسبت به آنها ارفاق کن و در معاشرت با آنها به نیکی عمل نما» مبادا کسی، چنین تصور کند که: مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک، دلیل بر بد رفتاری با آنها است، و این نهایت تأکید اسلام را در مورد احترام به پدر و مادر را ثابت می‌کند.

به این ترتیب، از اینجا یک اصل کلی استفاده می‌شود که: هیچ چیز نمی‌تواند بر ارتباط انسان با خدا حاکم گردد، که آن مقدم بر همه چیز است، حتی بر پیوند با پدر و مادر که نزدیکترین پیوندهای عاطفی است.

حدیث معروف «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ؛ اطاعت مخلوق در عصیان خالق روا نیست» که از «امیر مؤمنان علی» علیه السلام نقل شده، معیار روشنی را در این مسائل به دست می‌دهد.^۱

۱. «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۶۵.

و در پایان آیه می‌افزاید: «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از اعمالی که انجام می‌دادید آگاه می‌سازم» و پاداش و کیفر آن را بی‌کم و کاست در اختیاران خواهم گذاشت ﴿إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

این جمله، در حقیقت، تهدیدی است برای کسانی که راه شرک را می‌پویند، و کسانی که دیگران را به این راه دعوت می‌کنند؛ زیرا صریحاً می‌گوید: خداوند حساب همه اعمال آنها را نگاه می‌دارد، و به موقع تحویل آنها می‌دهد.

آیه بعد، بار دیگر حقیقتی را که قبلاً - در مورد کسانی که ایمان و عمل صالح دارند - بیان شد تکرار و تأکید می‌کند، می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند آنها را در زمره صالحان داخل خواهیم کرد» ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴾.

اصولاً، عمل انسان، به انسان رنگ می‌دهد، عمل صالح، انسان را از نظر روحی به رنگ خود در می‌آورد و در زمره «صالحان» وارد می‌کند، و عمل سوء در زمره بدان و «ناصالحان».

در این که: این تکرار، به چه منظور است، بعضی گفته‌اند: در آیات قبل اشاره به کسانی بود که راه حق را می‌سپرنند، و در اینجا اشاره به کسانی است که هادیان این راه و دلایلان طریق توحیدند؛ زیرا تعبیر به «صالحین» در مورد بسیاری از انبیاء، آمده است که از خدا می‌خواستند آنها را به صالحان ملحق کند.

این احتمال، نیز وجود دارد که در آیات قبل، سخن از بخشش گناهان و جزای شایسته این گروه مؤمنان بود، ولی، در اینجا اشاره به مقام والای آنها است که خود پاداشی است دیگر، آنها در صف صالحان، در صف پیامبران و صدیقین و شهدا قرار می‌گیرند، و همدم و همنشین آنهایند.

نکته:

نیکی به پدر و مادر

این نخستین بار نیست که قرآن به این مسأله مهم انسانی، اشاره می‌کند، قبلاً در سوره «اسراء»، آیه ۲۳ اشاره کرده و بعداً در سوره «لقمان»، آیات ۱۴ و ۱۵ و «احقاف» آیه ۱۵ نیز به این موضوع مهم اشاره خواهد کرد.

در حقیقت، اسلام برترین احترام را برای این دو تن قائل است، که حتی در صورت مشرک بودن، و دعوت به شرک کردن - که منفورترین کارها در نظر اسلام است - باز حفظ احترام آنها را - در عین عدم پذیرش دعوت آنها به شرک - واجب می‌شمرد. این، در واقع یکی از آزمایشهای بزرگ الهی است که در آغاز این سوره به آن اشاره شده؛ چرا که گاهی آنها به سال‌هائی از عمر می‌رسند که نگهداری و تحملشان مشکل می‌شود، اینجا است که: باید فرزندان، امتحان خود را در زمینه حق‌شناسی و اطاعت فرمان خدا بدهند، و از پدران و مادران به بهترین وجه نگاهداری کنند.

در حدیثی می‌خوانیم: شخصی خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: من به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به «مادرت»، دو باره سؤال کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به «مادرت»، بار سوم سؤال کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود:

به «مادرت»! و در چهارمین بار، توصیه پدر، و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود.^۱

در حدیث دیگری که در بسیاری از کتب آمده پیامبر ﷺ فرمود: الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ: «بهشت زیر قدم مادران است» (و تنها از طریق خضوع، و همچون خاک راه بودن در برابر آنها، می‌توان به بهشت برین راه یافت)^۲ (ر.ک: ج ۱۶، ص ۲۲۸-۲۳۳).

نیکی به مادر و مرز اطاعت از والدین

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفَصَّالَةٌ فِي عَمَلَيْنِ أَنْ
اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ * وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ
بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ
مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روزافزون حمل کرد و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بهجا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است. * و هرگاه آن

۱ و ۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۷۴، ذیل آیات مورد بحث.

دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که (توبه‌کنان) به سوی من آمده‌اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه انجام می‌دادید، باخبر می‌سازم. (سوره لقمان، آیات ۱۴-۱۵)

تفسیر:

این دو آیه، در حقیقت جمله‌های معترضه‌ای است که در لابه‌لای اندرزهای لقمان از سوی خداوند بیان شده است، اما معترضه نه به معنای بی‌ارتباط، بلکه به معنای سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد، زیرا در این دو آیه بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آنهاست و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به علاوه تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می‌شود، چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می‌فرماید: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم» ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾.

آن‌گاه به زحمات فوق‌العاده مادر اشاره کرده می‌گوید: «مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه‌ای بر ضعف او افزوده می‌شد» ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ﴾^۱.

این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می‌شوند، چرا که شیرۀ جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می‌دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترین آن را تقدیم او می‌دارند.

۱. جمله ﴿وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ﴾ ممکن است «حال» باشد برای «آم» به تقدیر کلمه «ذات» و در تقدیر چنین بوده: ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ ذَاتَ وَهْنٍ عَلَىٰ وَهْنٍ﴾.

این احتمال نیز داده شده که مفعول مطلق بوده باشد برای فعل مقدر از ماده «وهن» و در تقدیر چنین بوده: ﴿تَهْنُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ﴾.

به همین دلیل مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین‌ها می‌شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی‌هایی برای آنها به وجود می‌آورد، حتی این مطلب در دوران شیردادن نیز ادامه می‌یابد، زیرا شیر شیره جان مادر است.

لذا به دنبال آن می‌افزاید: «پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است» ﴿وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾.

همان‌گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ «مادران فرزندان‌شان را دو سال تمام شیر می‌دهند».^۱

البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است، هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود.

به هر حال مادر در این سی و سه ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگ‌ترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، هم از نظر جسمی، هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می‌دهد.

جالب اینکه در آغاز توصیه درباره هر دو می‌کند، ولی هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می‌کند تا انسان را متوجه ایتارگری‌ها و حق عظیم او سازد.

سپس می‌گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا به جای آور و هم شکر پدر و مادرت را» ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾.

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام، و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده‌ام، و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده‌دار انتقال نعمت‌های من به تو می‌باشند.

و چقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته.

و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست، می‌فرماید: «بازگشت همه شما به سوی من است» ﴿إِلَى الْمَصِيرِ﴾.

آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می‌گیرد و موبه‌مو حساب می‌شود. باید از عهده حساب الهی در مورد

شکر نعمت‌هایش و نیز در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی‌آلایش آنها برآید.

بعضی از مفسران در اینجا به نکته‌ای توجه کرده‌اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کراراً آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می‌شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنایی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصاً هنگام پیروی و ازکارافتادگی فراموش می‌کنند، و این دردناک‌ترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می‌شود.^۱ و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقاید و کفر و ایمان باید با آنها مماشات کرد، در آیه بعد می‌افزاید: «هرگاه آن دو بکشند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن حدّ اقل) آگاهی نداری، از آنها اطاعت مکن» ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾.

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش مقدّم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

تعبیر «جاهدک» اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان اینکه سعادت فرزند را می‌خواهند می‌کوشند او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران دیده می‌شود.

وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

ضمناً جمله «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که اگر فرضاً دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حدّ اقل دلیلی بر اثبات آن نیست، و هیچ شخص بهانه‌جویی نیز نمی‌تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.

۱. تفسیر فی ظلال، ج ۶، ص ۴۸۴.

از این گذشته، اگر شرک حقیقتی داشت باید دلیلی بر اثبات آن وجود داشته باشد، و چون دلیلی بر اثبات آن نیست خود دلیلی بر بطلان آن است.

باز از آنجا که ممکن است این فرمان این توهّم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک باید شدّت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می‌کند: عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست، بلکه در عین حال «با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن» ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾.

از نظر دنیا و زندگی مادّی با آنها مهر و محبّت و ملاحظت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه‌های مذهبی تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش. این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر در آن جمع است.

لذا بعداً می‌افزاید: «راه کسانی را پیروی کن که به سوی من بازگشته‌اند» راه پیامبر ﷺ و مؤمنان راستین ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾.

چرا که بعد از آن، «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می‌کردید آگاه می‌سازم» و بر طبق آن پاداش و کیفر می‌دهم ﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

نفی و اثبات‌های پی در پی و امر و نهی‌ها در آیات فوق برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادّی در میان ادای دو وظیفه لازم تصوّر می‌شود، خطّ اصلی را پیدا کنند و بدون کمترین افراط و تفریط در مسیر صحیح قرار گیرند، و این دقّت و ظرافت قرآن در این ریزه‌کاری‌ها از چهره‌های فصاحت و بلاغت عمیق آن است.

به هر حال آیه فوق کاملاً شبیه چیزی است که در آیه ۸ سوره عنکبوت آمده است که می‌گوید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (ر.ک: ج ۱۷، ص ۵۰-۵۴).

یادی از رنج مادر

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ

أَشْكُرُ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿﴾

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی وضع حمل می‌نماید؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به نیرومندی و کمال خود مانع گردد و به چهل سالگی می‌گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به‌جا آورم و کار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان؛ من به‌سوی تو بازگشتم (و توبه کردم)، و من از مسلمانانم.» (سوره احقاف، آیه ۱۵)

تفسیر:

ای انسان، به مادر و پدر نیکی کن!

این آیات و آیات آینده در حقیقت توضیحی است درباره‌ی دو گروه «ظالم» و «محسن» که در آیات قبل به سرنوشت آنها اجمالاً اشاره شده است. نخست به وضع نیکوکاران پرداخته و از مسأله نیکی به پدر و مادر و شکر زحمات آنها که مقدمه‌ای است برای شکر پروردگار شروع می‌کند، می‌فرماید: «ما انسان را توصیه کردیم که درباره‌ی پدر و مادرش نیکی کند» ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا﴾^۱ «وصیّت» و «توصیه» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش‌های مربوط به ما بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی امر و دستور و فرمان تفسیر کرده‌اند.

سپس به دلیل لزوم حق‌شناسی در برابر مادر پرداخته، می‌گوید: «مادر، او را با اکراه و ناراحتی حمل می‌کند، و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد، و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است» ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾. مادر در طول این سی ماه، بزرگ‌ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می‌دهد.

۱. «توصیه» معمولاً به دو مفعول متعدّی می‌شود، منتها مفعول دوم همراه «باء» یا «الی» خواهد بود. بنابراین «إحساناً» نمی‌تواند مفعول دوم در آیه فوق باشد مگر اینکه «وَصَّيْنَا» را به معنی «الزّمنّا» بدانیم که متعدّی به دو مفعول می‌شود بدون حروف جاره. یا برای آیه محذوفی قائل شویم و بگوییم در تقدیر چنین است: «وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِأَنْ يُحْسِنَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا»، در این صورت احساناً مفعول مطلق برای فعل محذوفی است.

از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می‌شود، و ناراحتی‌ها پشت سر یکدیگر می‌آید، حالتی که «ویار» نامیده می‌شود و یکی از سخت‌ترین حالات مادر است روی می‌دهد، و پزشکان می‌گویند بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد.

هر قدر جنین رشد و نمو بیشتر می‌کند مواد بیشتری از شیرۀ جان مادر می‌گیرد و حتی روی استخوان‌ها و اعصابش اثر می‌گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می‌گیرد، و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می‌شود، اما با صبر و حوصلۀ تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می‌گشاید و بر روی مادر لبخند می‌زند، تمام این نامایمات را تحمل می‌کند. دوران وضع حمل که یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی مادر است، فرا می‌رسد تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند می‌نهد.

به هر حال بار سنگینش را بر زمین می‌گذارد، دوران سخت دیگری شروع می‌شود، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودک پاسخ گوید که هیچ‌گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی‌تواند محلّ درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست، جز اینکه ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصلۀ تمام، یک‌یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده سازد. نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقت‌فرسا، و تأمین غذای او که از شیرۀ جان مادر گرفته می‌شود ایثاری است بزرگ.

بیماری‌های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می‌گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق‌العاده به مقابله با آنها برخیزد، مشکل دیگری است. اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتی‌های مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست، نه به خاطر عدم اهمّیت آن است چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد روی او تکیه شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ

الرَّضَاعَةَ ﴿مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند، (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند﴾.

در حالی که در آیه مورد بحث مجموع دوران حمل و شیرخوارگی فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقها و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند: آری، حداقل دوران حمل، شش ماه و حداکثر دوران مفید رضاع ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین، همچون جالینوس و ابن سینا نقل شده که گفته‌اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده‌اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است.

ضمناً از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه‌ای که مجموعاً سی ماه تمام را شامل گردد. از ابن عباس نیز نقل شده که هرگاه دوران بارداری زن نه ماه باشد باید ۲۱ ماه فرزندان را شیر دهد و اگر حمل شش ماه باشد باید ۲۴ ماه شیر دهد.

قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران شود.

سپس می افزاید: «حیات انسان همچنان ادامه می یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد گردد» ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾^۱.

برخی مفسران «بلوغ اشد» (رسیدن به مرحله توانایی جسمی و عقلی) را با رسیدن چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می دانند، ولی ظاهر این است که «بلوغ اشد» اشاره به بلوغ جسمانی و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به بلوغ فکری و عقلانی است چرا که معروف است انسان غالباً در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می رسد و گفته‌اند: غالب انبیا در چهل سالگی مبعوث به نبوت شدند.

ضمناً در اینکه بلوغ قدرت جسمانی در چه سنی است، در آن نیز گفت و گو است،

۱. «حَتَّىٰ» در اینجا غایت برای جمله محذوف و در تقدیر چنین است: وَ عَاشَ الْإِنْسَانُ وَاسْتَمَرَّتْ حَيَاتُهُ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ. بعضی نیز آن را غایت برای «وَصَبِينَا» یا برای مراقبت پدر و مادر دانسته‌اند.

این هر دو بعید به نظر می رسد، زیرا نه توصیه خداوند در مورد نیکی به پدر و مادر در چهل سالگی پایان می پذیرد و نه مراقبت پدر و مادر از فرزند تا چهل سالگی ادامه دارد.

بعضی همان سنّ معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در برخی روایات تصریح شده که هیجده سالگی است.

البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قراین روشن می‌شود.

در حدیثی آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرُ يَدَهُ عَلَيَّ وَجِهَ مَنْ زَادَ عَلَيَّ الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَثْبُ، وَ يَقُولُ يَا بِي وَجَهٌ لَا يُفْلَحُ؛ شيطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می‌کشد و می‌گوید: پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود» (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست).^۱

از ابن عباس نیز نقل شده: «مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ؛ هر که چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدیش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد». ^۲ به هر حال، قرآن به دنباله این سخن می‌افزاید: این انسان لایق و باایمان، هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند: نخست می‌گوید: «پروردگارا، به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی به جا آورم» ﴿قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ وَالِدَيَّ﴾.^۳

این تعبیر نشان می‌دهد که انسان باایمان در چنین سنّ و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت‌های خدا بر او آگاه می‌گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده که تا به این حد رسیده، چرا که در این سنّ و سال معمولاً خودش پدر یا مادر می‌شود و زحمات طاقت‌فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می‌بیند، و بی‌اختیار به یاد آنها می‌افتد، و به جای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می‌کند.

در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا، به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» ﴿وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾.^۴ و بالاخره، در سومین تقاضایش عرض می‌کند: «خداوندا، صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش» ﴿وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾.^۵

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. «أوزعنی» از ماده «أوزع» به چند معنی آمده: الهام کردن، بازداشتن از انحراف، ایجاد عشق و علاقه، و توفیق.

تعبیر به «لی» (برای من)، ضمناً اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود.
و تعبیر «فِي ذُرِّيَّتِي» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان اوست.

جالب اینکه در دعای اول، پدر و مادر را شریک می‌کند و در دعای سوم، فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می‌کند و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می‌نگرد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می‌کند.
و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است. می‌گوید: «پروردگارا، من در این سنّ و سال به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم» ﴿إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ﴾.

به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد. آری من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم.
دیگر اینکه می‌گوید: «من از مسلمین هستم» ﴿وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾.
در حقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای است برای آن دعا‌های سه گانه، و مفهومش این است که چون من توبه کرده‌ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان توام، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما.

نکته‌ها:

- این آیات ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که نخست رشد جسمانی و سپس مرحله کمال عقلی خود را پیموده، بعد به مقام شکرگزاری در برابر نعمت‌های پروردگار و شکر زحمات طاقت‌فرسای پدر و مادر رسیده، و به موقع از لغزش‌ها توبه می‌کند و به انجام دادن اعمال صالح و از جمله تربیت فرزندان اهتمام می‌ورزد و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی صعود می‌کند، و همین امر سبب می‌شود که غرق رحمت و غفران و نعمت‌های گوناگون خداوند شود.
آری، باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.
- جمله «وَصَيِّبًا الْإِنْسَانَ» (به انسان توصیه کردیم) اشاره به این است که مسأله

نیکی به پدر و مادر از اصول انسانی است، حتی کسانی که پایبند به دین و مذهبی نیستند طبق الهام فطرت به آن جذب می‌شوند؛ بنابراین، آنها که پشت پا به این وظیفه بزرگ می‌زنند، نه تنها مسلمان واقعی نیستند بلکه نام انسان برای آنها شایسته نیست. ۳. تعبیر «احساناً» (با توجه به اینکه نکره در این موارد برای بیان عظمت می‌آید) اشاره به این است که به فرمان خداوند باید در مقابل خدمات بزرگ پدر و مادر نیکی‌های بزرگ و برجسته انجام شود.

۴. شرح درد و رنج‌های مادر در راه پرورش فرزند، هم به خاطر این است که محسوس‌تر و ملموس‌تر است، و هم به خاطر اینکه زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به همین دلیل، در روایات اسلامی تأکید بیشتری در مورد مادر شده است.

در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: مَنْ أَبْرٌ؟ قَالَ: أُمُّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمُّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمُّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمُّكَ. «ای رسول خدا، به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت. عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت. و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت».^۱

در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و طواف می‌کرد، در همین هنگام خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: هَلْ أَدَيْتُ حَقَّهَا: «آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده‌ام؟».

پیامبر ﷺ در جواب فرمود: لَا وَ لَا بِزُفْرَةٍ وَاحِدَةٍ: «نه، حتی یک نفس او را جبران نکردی».^۲

۵. در آیات قرآن اهمیت زیادی به پیوند خانوادگی و احترام و اکرام پدر و مادر و نیز توجه به تربیت فرزندان داده شده که در آیات مورد بحث به همه اشاره شده است، این به خاطر آن است که جامعه بزرگ انسانی از واحدهای کوچک‌تری به نام خانواده تشکیل می‌شود، همان‌گونه که یک ساختمان بزرگ از غرفه‌ها و سپس از سنگ‌ها و آجرها تشکیل می‌گردد.

۱. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶.

۲. فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۴۱۵.

بدیهی است هر قدر این واحدهای کوچک از انسجام و استحکام بیشتری برخوردار باشد استحکام اساس جامعه بیشتر خواهد بود و یکی از علل نابسامانی‌های اجتماعی جوامع صنعتی عصر ما متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد، نه محبتی از سوی پدران و مادران و نه پیوند مهر و عاطفه‌ای از سوی همسران.

منظره دردناک آسایشگاه‌های بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز که مرکز پدران و مادران ناتوانی است که از کار افتاده و از خانواده طرد شده‌اند، شاهد بسیار گویایی برای این حقیقت تلخ است.

مردان و زنانی که بعد از یک عمر خدمت و تحویل فرزندان متعدّد به جامعه در ایامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان و کمک‌های آنها دارند به کلی رانده می‌شوند، در آنجا در انتظار مرگ روزشماری می‌کنند و چشم به در دوخته‌اند که آشنایی از در آید؛ انتظاری که شاید در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی‌شود. به‌راستی تصوّر چنین حالتی زندگی را برای انسان از همان آغازش تلخ می‌کند و این است راه و رسم دنیای مادی و تمدن منهای ایمان و مذهب.

جمله «أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ» بیانگر این واقعیت است که عمل صالح چیزی است که موجب خشنودی خدا می‌شود و جمله «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» (بهترین کاری که انجام دادند) که در آیات متعدّدی از قرآن مجید آمده، بیانگر فضل بی حساب خداوند است که در مقام اجر و پاداش بندگان، بهترین اعمال آنها را معیار قرار می‌دهد و همه را به حساب آن می‌پذیرد (ر.ک: ج ۲۱، ص ۳۴۰ - ۳۵۱).

توجه به حقوق پدر و مادر

﴿وَالَّذِي قَالَ لِيَا أَلِدِيهِ أَفِي لَكُنَّا أَتَعْدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي
وَهُمَا يَسْتَعِينَانِ اللَّهُ وَيَلْتَكِ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ﴾

وکسی که به پدر و مادرش می‌گوید: «آف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من (روز قیامت) مبعوث می‌شوم؟! در حالی که پیش از من اقوامی زیادی بودند (و هرگز مبعوث

نشندند!) و آن دو پیوسته (فریاد می‌کشند و) خدا را به یاری می‌طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است!» اما او پیوسته می‌گوید: «این چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.» (سوره احقاف، آیه ۱۷)

پایمال‌کنندگان حقوق پدر و مادر

در آیات قبل سخن از مؤمنانی بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمت‌های حق و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان به مقام قرب الهی راه می‌یابند و مشمول الطاف خاص او می‌شوند، در آیات مورد بحث سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند؛ افرادی بی‌ایمان، حق‌نشناس و عاقل پدر و مادر. می‌فرماید: «و آن کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: اف بر شما، آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند و مردند و هرگز مبعوث نشدند» ﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفِ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي﴾^۱.

اما پدر و مادر مؤمن در مقابل این فرزند خیره‌سر تسلیم نمی‌شوند «آنها فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای بر تو ای فرزند، ایمان بیاور که وعده خدا حق است» ﴿وَهُمَا يَسْتَعِينَانِ اللَّهُ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾.

اما او همچنان به لجاجت و خیره‌سری خود ادامه می‌دهد و با تکبر و بی‌اعتنایی می‌گوید: اینها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست» ﴿فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.

اینکه می‌گویید معاد و حساب و کتابی در کار است از خرافات و داستان‌های دروغین اقوام گذشته است و من هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد.

اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می‌شود چند و صفت است: بی‌احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا «اف» در اصل به معنی هر چیز

۱. «وَالَّذِي قَالَ...» مبتداست و خبر آن به اعتقاد بسیاری از مفسران «أُولَئِكَ الَّذِينَ...» است که در آیه بعد آمده و مفرد بودن مبتدا با جمع بودن «أُولَئِكَ» منافات ندارد، چراکه منظور از آن جنس است. ولی این احتمال نیز وجود دارد که خبر آن محذوف باشد و در تقدیر چنین است: «وَفِي مَقَابِلِ الَّذِينَ مَضَى وَصَفَهُمُ الَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ» و در این صورت آیه بعد مستقل است، همان‌گونه که آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ...» استقلال دارد.

کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می‌شود.^۱ بعضی نیز گفته‌اند: به معنی چرکی است که زیر ناخن جمع می‌شود که هم آلوده است و هم ناچیز.^۲ دیگر اینکه نه تنها ایمان به قیامت و روز رستاخیز ندارند، بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزئ افسانه‌ها و پندارهای خرافی می‌شمرند. وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است. آری، پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می‌کنند که او را از گرداب جهل و بی‌خبری نجات دهند تا این فرزند دل‌بند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود، او همچنان در کفر خود پافشاری می‌کند و اصرار می‌ورزد و سرانجام ناچار او را رها می‌کنند (ر.ک: ج ۲۱، ص ۳۵۲-۳۵۴).

دعا برای پدر و مادر

﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾

پروردگارا! مرا، پدر و مادرم و همه کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، و جمیع مردان و زنان با ایمان را بیامرز؛ و ستمکاران را جز هلاکت میفز!

(سوره نوح، آیه ۲۸)

تفسیر:

در آخرین آیه این سوره نوح برای خودش و کسانی که به او ایمان آورده بودند، چنین دعا می‌کند: «پروردگارا! مرا بیامرز، همچنین پدر و مادرم، و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، و تمام مؤمنین و مؤمنات را، و ظالمان را جز هلاکت میفز!»

﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِي وَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾^۳

۱. راغب، مفردات.

۲. در زمینه معنی «اف» بحث‌های دیگری در سوره اسراء، آیه ۲۳ آورده‌یم.

۳. «تبار» به معنی هلاکت است و به معنی زبان و خسارت نیز تفسیر شده است.

این طلب آمرزش، برای این است که نوح می‌خواهد بگوید: گرچه من صدها سال تبلیغ مستمر داشتم، و هر گونه زجر و شکنجه را در این راه تحمل کردم، اما چون ممکن است ترک اولایی در این مدت از من سر زده باشد، من از آن هم تقاضای عفو می‌کنم، و هرگز خود را در پیشگاه مقدست تبرئه نمی‌نمایم.

و چنین است حال «اولیاء الله» که بعد از آن همه زحمت و تلاش در راه خدا، باز هم خویش را مقصر می‌دانند، و هرگز گرفتار غرور و خود بزرگ‌بینی نمی‌شوند، نه همچون افراد کم‌ظرفیت که با انجام یک کار کوچک، چنان مغرور می‌شوند که گویی از خداوند طلبکارند!

نوح، در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می‌کند:

«اول» برای خودش، مبادا قصور و ترک اولایی از او سر زده باشد.

«دوم» برای پدر و مادرش، به عنوان قدردانی و حق‌شناسی از زحمات آنان.

«سوم» برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند هر چند کم بودند، و سپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود.

«چهارم» برای مردان و زنان باایمان در تمام جهان و در تمام طول تاریخ، و از اینجا رابطه خود را با مؤمنان سراسر عالم در تمام دوران برقرار می‌سازد.

ولی در پایان باز تأکید بر نابودی ظالمان می‌کند، اشاره به اینکه آنها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند (ر.ک: ج ۲۵، ص ۹۸ و ۹۹).

بخش سوم:

احکام مربوط به زنان

حرمت مقاربت با زنان در عادت ماهیانه

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٌّ فَاعْتَرِزُوا الَّتِي سَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ * نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

و از تو، دربارهٔ حیض (و عادت ماهیانه) سؤال می‌کنند، بگو: «مایهٔ ناراحتی و آلودگی است؛ از این رو در حال حیض، از زنان کناره بگیرید. و با آنان نزدیکی نکنید، تا پاک شوند. و هنگامی که پاک شدند، آن‌گونه که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید! چرا که خداوند، هم توبه‌کنندگان را دوست دارد، و هم پاکان را». * زنان شما، محلّ بذرافشانی شما هستند؛ پس هر زمان که بخواهید، می‌توانید با آنها آمیزش کنید. و (با پرورش فرزندان صالح، اثر نیکی) برای خود، از پیش بفرستید. و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد. و به مؤمنان، بشارت ده!

(سوره بقره، آیات ۲۲۲-۲۲۳)

شأن نزول:

زنان در هر ماه حدّ اقل به مدّت سه روز و حدّ اکثر ده روز قاعده می‌شوند و آن، عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتاب‌های فقهی آمده از رحم زن خارج می‌گردد. زن را در چنین حال «حائض» و آن خون را خون «حیض» می‌گویند. آیین کنونی یهود و نصاری احکام ضدّ یکدیگر در مورد آمیزش مردان با چنین زنانی دارند که سؤال برانگیز است.

جمعی از یهود می‌گویند: معاشرت مردان با این‌گونه زنان مطلقاً حرام است

هرچند به صورت غذا خوردن سر یک سفره و یا زندگی در یک اتاق باشد. مثلاً می‌گویند: جایی که زن حائض بنشیند مرد نباید بنشیند، اگر نشست باید لباس خود را بشوید و گرنه نجس است، و نیز اگر در رختخواب او بخوابد لباس و بدن را باید شست و شو دهد.

به طور خلاصه، زن را در این مدّت یک موجود ناپاک و لازم الاجتناب می‌دانند. در مقابل این گروه، نصاری می‌گویند: هیچ فرقی میان حالت حیض زنان و غیر حیض نیست و همه گونه معاشرت حتّی آمیزش جنسی با آنان بی مانع است. مشرکان عرب به خصوص آنها که در مدینه زندگی می‌کردند، کم و بیش به حُلُق و خوی یهود انس گرفته بودند و با زنان حائض مانند یهود رفتار می‌کردند و در زمان عادت ماهیانه از آنها جدا می‌شدند. همین اختلاف در آیین و افراط و تفریط‌های غیر قابل گذشت سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره سؤال کنند. در پاسخ آنان این آیه نازل شد.^۱

تفسیر:

حکم زنان در عادت ماهیانه

در نخستین آیه به سؤالی برخورد می‌کنیم و آن درباره عادت ماهیانه زنان است. می‌فرماید: «و از تو درباره حیض سؤال می‌کنند، بگو: چیز زیانبار و آلوده‌ای است» ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدَىٰ﴾.

و بلافاصله می‌افزاید: «حال که چنین است در حالت قاعدگی، از زنان کناره بگیرد و با آنان نزدیکی نکنید، تا پاک شوند» ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾.

«ولی هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید. خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد» ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾.

۱. فقه القرآن، ج ۱، ص ۵۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۳۸، ذیل آیه مورد بحث؛ روح المعانی، ج ۲، ص ۱۲۰، ذیل آیه مورد بحث سنن الکبری، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱۵۳۱.

«مَحِيضٌ» مصدر میمی و به معنای عادت ماهیانه است. در معجم مقاییس اللغه آمده است: این واژه در اصل به معنای خارج شدن آب قرمز از درختی است به نام «سَمْرَه»، سپس به عادت ماهیانه زنان اطلاق شده است. ولی در تفسیر کبیر آمده است که «حَيْضٌ» در اصل به معنای سیل است و لذا به هنگامی که سیل جریان پیدا کند «حَاضٌ السَّيْلُ» گفته می شود، و نیز به همین مناسبت به جایی که آب به سوی آن جریان پیدا می کند حوض می گویند.

اما از گفته راغب در مفردات عکس این استفاده می شود که این واژه در اصل به معنای خون عادت است سپس به معانی دیگر اطلاق شده. در هر حال، منظور در اینجا خون است که قرآن آن را «اذی» (چیز زیانبار و آلوده) معرفی کرده است.

در حقیقت این جمله فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان در حالت قاعدگی را که در جمله بعد آمده است بیان می کند، زیرا آمیزش در چنین حالتی، علاوه بر اینکه تنفرآور است، زیان های بسیاری به بار می آورد که طب امروز نیز آن را اثبات کرده، از جمله احتمال عقیم شدن مرد و زن، و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب بیماری های آمیزشی (مانند سفلیس و سوزاک) و نیز التهاب اعضای تناسلی زن و وارد شدن خون آلوده به داخل عضو تناسلی مرد و غیر اینها که در کتاب های طب آمده است. بدین رو پزشکان، آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند.

منشأ پیدایش خون حیض، مربوط به احتقان و پر خون شدن عروق رحم سپس پوسته پوسته شدن مخاط آن و جریان خون های موجود است. ترشح خون مزبور ابتدائاً نامنظم و بی رنگ است ولی به زودی سرخ رنگ و منظم می شود و سرانجام بار دیگر کم رنگ و نامرتب می گردد.^۱

اصولاً خونی که هنگام عادت ماهیانه دفع می شود، خونی است که هر ماه در عروق داخلی رحم برای تغذیه جنین احتمالی جمع می گردد. زیرا می دانیم رحم زن در هر ماه یک تخمک تولید می کند و مقارن آن، عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملو از خون می شود. اگر در این موقع که تخمک

۱. اعجاز قرآن، ص ۵۵ (اقتباس).

وارد رحم می‌شود اسپرم، که نطفهٔ مرد است، در آنجا موجود باشد تشکیل جنین می‌دهد و خون‌های موجود در عروق رحم صرف تغذیهٔ آن می‌شود، در غیر این صورت بر اثر پوسته‌پوسته شدن مخاط رحم و شکافتن جدار رگ‌ها، خون موجود خارج می‌شود و این همان خون حیض است. و از اینجا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسی در این حال به دست می‌آید، زیرا رحم زن در موقع تخلیهٔ این خون‌ها هیچ‌گونه آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد و لذا از آن صدمه می‌بیند.

جمله «يَطْهَرْنَ» به گفتهٔ بسیاری از مفسران، به معنای پاک شدن زن از خون حیض است و اما جمله «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» را بسیاری به معنای غسل کردن گرفته‌اند. بنابراین طبق جملهٔ اول، به هنگام پاک شدن از خون، آمیزش جنسی جایز است هر چند غسل نکرده باشد و طبق جملهٔ دوم، تا غسل نکند جایز نیست.^۱

بر این اساس، آیه خالی از ابهام نیست ولی با توجه به اینکه جملهٔ دوم تفسیری است بر جملهٔ اول و نتیجهٔ آن - لذا با فاء تفریع عطف شده - به نظر می‌رسد که «تَطَهَّرْنَ» نیز به معنای پاک شدن از خون است. بنابراین با پاک شدن از عادت، آمیزش مجاز است به خصوص اینکه در آغاز آیه هیچ سخنی از وجوب غسل در میان نبود و این همان قولی است که فقهای بزرگ نیز در فقه به آن فتوا داده‌اند که بعد از پاک شدن از خون حیض حتی قبل از غسل، آمیزش جنسی جایز است. ولی بدون شک بهتر این است که بعد از غسل باشد.

جمله «مَنْ حَيْثُ أَمَرَكَ اللَّهُ» (از آن طریق که خداوند دستور داده) می‌تواند تأکیدی بر جملهٔ قبل باشد، یعنی فقط در حال پاکی زنان، آمیزش جنسی داشته باشید نه در غیر این حالت.

و ممکن است مفهوم وسیع‌تری از آن استفاده کرد، یعنی بعد از پاک شدن نیز آمیزش باید در چارچوب فرمان خدا باشد. این فرمان می‌تواند فرمان تکوینی پروردگار یا فرمان تشریحی او باشد، زیرا خداوند برای بقای نوع انسان، جاذبهٔ مخصوصی در میان دو جنس مخالف نسبت به یکدیگر قرار داده و به همین دلیل آمیزش جنسی لذت خاصی برای هر دو طرف دارد.

۱. دومی مفهوم شرط و اولی مفهوم غایت است.

ولی مسلم است که هدف نهایی، بقای نسل بوده و این جاذبه و لذت، مقدمه آن است. روی این اصل، لذت جنسی باید تنها در مسیر بقای نسل قرار گیرد و به همین جهت استمنا و لواط و مانند آن نوعی انحراف از این فرمان تکوینی و ممنوع است. و نیز ممکن است مراد امر تشریحی باشد، یعنی بعد از پاک شدن زنان از عادت ماهیانه، باید جهات حلال و حرام را در حکم شرع در نظر بگیرد.

بعضی نیز گفته‌اند: مفهوم این جمله ممنوع بودن آمیزش جنسی با همسران از غیر طریق معمولی است. ولی با توجه به اینکه در آیات گذشته سخنی از این مطلب در میان نبوده، این تفسیر مناسب به نظر نمی‌رسد.^۱

در آیه دوم اشاره زیبایی به هدف نهایی آمیزش جنسی کرده، می‌فرماید: «همسران شما محلّ بذرافشانی شما هستند» ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ﴾.

«پس هر زمان که بخواهید، می‌توانید با آنان آمیزش نمایید» ﴿فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾.

در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده‌اند. این تشبیه ممکن است برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر چنین تعبیری کرده است، در حالی که نکته ظریفی در این تشبیه نهفته است. در حقیقت قرآن می‌خواهد ضرورت وجود زن در اجتماع انسانی را نشان دهد که زن وسیله اطفای شهوت و هوسرانی مردان نیست بلکه وسیله‌ای است برای حفظ حیات نوع بشر. این سخن برای کسانی که به جنس زن همچو یک بازیچه یا وسیله هوسبازی می‌نگرند، هشدار می‌شود. «حَرْث» مصدر است و به معنای بذرافشانی است و گاهی به خود مزرعه نیز اطلاق می‌شود.

«أَنْتِ» از اسماء شرط است و غالباً به معنای «متی» که به معنای زمان است استعمال می‌شود، و در این صورت آن را «أَنْتِ» زمانیه می‌گویند، و گاه نیز به معنای مکان است، مانند آنچه در آیه ۳۷ سوره آل عمران آمده: ﴿قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنْتِ لِكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ «زکریا گفت: ای مریم، این غذا (ی بهشتی) را از کجا آورده‌ای؟ گفت: از نزد خدا».

۱. توجه داشته باشید حیث هم به‌عنوان ظرف مکان، و هم به‌عنوان ظرف زمان آمده است، و در اینجا می‌تواند اشاره به زمان مجاز بودن آمیزش جنسی، یعنی زمان پاکی باشد.

اگر «أنتی» در آیه مورد بحث زمانیه باشد، توسعه زمانی مسأله آمیزش جنسی را بیان می‌کند، یعنی در هر ساعتی از شب و روز مجاز هستید و اگر مکانیه باشد، توسعه در مکان و چگونگی انواع آمیزش است.

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به هر دو جنبه باشد، و به این ترتیب دو همسر می‌توانند هرگونه و در هر زمان و مکان از لذت جنسی بهره‌گیرند (جز آنچه در قانون شرع ممنوع شده است).

سپس در ادامه آیه می‌افزاید: «با اعمال صالح و پرورش فرزندان صالح، آثار نیکی برای خود از پیش بفرستید» ﴿وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾.

اشاره به اینکه هدف نهایی از آمیزش جنسی، لذت و کامجویی نیست بلکه باید از این موضوع برای ایجاد و پرورش فرزندان شایسته استفاده کرد و آن را به عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش فرستاد.

این سخن هشدار می‌دهد که باید در انتخاب همسر، اصولی را رعایت کرد تا به این نتیجه مهم، یعنی تربیت فرزندان صالح و نسل شایسته انسانی منتهی شود.

در حدیثی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ أَمَلُهُ إِلَّا عَن ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ وَعِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ وَوَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ؛ هنگامی که انسان می‌میرد، امیدش جز از سه چیز قطع می‌شود: صدقات جاریه (اموالی که از منافع آن مرتباً بهره‌گیری می‌شود) و علمی که از آن سود می‌برند و فرزند صالحی که برای او دعا می‌کند»^۱.

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ سُنَّةٌ هُدَى سَنَّتِهَا وَكَانَ تَعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ وَكَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ؛ هیچ‌گونه اجر و پاداشی بعد از مرگ به دنبال انسان نمی‌آید مگر سه چیز: صدقه جاریه‌ای که در حیات خود فراهم ساخته و بعد از مرگش ادامه دارد (مانند بناهای خیر) و سنت هدایت‌گری که آن را برقرار کرده و بعد از مرگ او به آن عمل می‌کنند، و فرزند صالحی که برای او استغفار کند»^۲.

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲؛ مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۳۰، و ج ۱۴، ص ۴۵؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۹۴، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۴، و ج ۱۹، ص ۱۷۱؛ کافی، ج ۷، ص ۵۶.

همین مضمون در روایات متعدّد دیگری نیز وارد شده است، و در بعضی از روایات، شش موضوع ذکر شده که اولین آنها فرزند صالح است.^۱ به این ترتیب، فرزندان صالح در کنار آثار علمی و تألیف کتاب‌های هدایت‌کننده و تأسیس بناهای خیر همچو مسجد و بیمارستان و کتابخانه قرار گرفته‌اند. و در پایان آیه دستور به تقوا می‌دهد، می‌فرماید: «و از خدا پرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد، و به مؤمنان بشارت ده!»! بشارت رحمت الهی و سعادت و نجات در سایه تقوا ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. از آنجا که مسأله آمیزش جنسی مسأله‌ای است مهم و با پرجاذبه‌ترین غرایز انسان سروکار دارد، خداوند در جمله‌های آخر آیه مؤمنان را به دقت در این امر و پرهیز از هرگونه گناه و انحراف دعوت فرموده و به آنها هشدار می‌دهد که بدانید همگی به ملاقات پروردگار خواهید شتافت و تنها راه نجات، ایمان و تقوای در سایه ایمان است.

نکته‌ها:

۱. رفتار اقوام پیشین با زنان

چنانکه اشاره شد، اقوام پیشین در مورد زنان هنگام عادت ماهیانه، عقاید مختلفی داشتند: یهود فوق‌العاده سخت‌گیری می‌کردند و در این ایام به کلی از زنان در همه چیز جدا می‌شدند؛ در خوردن و آشامیدن و مجلس و بستر، و در تورات کنونی احکام شدیدی در این باره دیده می‌شود.^۲

و برعکس آنها، مسیحیان هیچ محدودیت و ممنوعیتی برای خود در برخورد با زنان در این ایام قائل نبودند، و بت پرستان عرب، دستور و سنت خاصی نزد آنها در

۱. بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۹۳، ح ۲، و ج ۶۸، ص ۲۵۷، و ج ۱۰۰، ص ۶۴؛ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲. در باب ۱۵ از سفر لاویان تورات چنین می‌خوانیم: «اگر زنی صاحبه جریان باشد و جریان از بدنش خون حیض باشد تا هفت روز جدا خواهد بود و هر کس او را مس کند تا به شام ناپاک باشد. و هر چیزی که وقت جدا ماندنش بر آن بخوابد ناپاک و هر چه که بر آن نشسته باشد ناپاک باشد. و هر کسی که بسترش را لمس نماید لباس خود را بشوید و خویشتن را با آب شست‌وشو دهد و تا به شام ناپاک باشد...» و احکام دیگری از این قبیل.

این زمینه یافت نمی‌شد، ولی ساکنان مدینه و اطراف آن، بعضی از آداب یهود را در این زمینه اقتباس کرده بودند و در معاشرت با زنان در حال حیض سختگیری‌هایی داشتند، در حالی که سایر عرب چنین نبودند و حتی شاید آمیزش جنسی را در این حال جالب می‌دانستند و معتقد بودند که اگر فرزندی نصیب آنها شود بسیار خونریز خواهد بود، و این از صفات بارز و مطلوب نزد اعراب بادیه‌نشین خونریز بود.^۱

۲. جمع بین طهارت و توبه

ذکر طهارت و توبه در کنار یکدیگر در آیات مورد بحث ممکن است اشاره به این باشد که طهارت مربوط به پاکیزگی ظاهر و توبه اشاره به پاکیزگی باطن است. این احتمال نیز وجود دارد که طهارت در اینجا به معنای آلوده نشدن به گناه بوده باشد، یعنی خداوند هم کسانی را که آلوده به گناه نشده‌اند دوست دارد و هم کسانی که بعد از آلودگی توبه کنند و در زمره پاکان در آیند.

ضمناً اشاره به مسأله توبه در اینجا ممکن است ناظر به این باشد که بعضی بر اثر فشار غریزه جنسی نمی‌توانستند خویشتن‌داری کنند و برخلاف امر خدا به گناه آلوده می‌شدند، سپس از عمل خود پشیمان شده، برای اینکه راه بازگشت را به روی خود بسته نبینند و از رحمت حق مأیوس نشوند، طریق توبه را به آنها نشان می‌دهد^۲ (ر.ک: ج ۲، ص ۱۶۵-۱۷۴).

حکم ایلاء

﴿لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

کسانی که زنان خود را «ایلاء» می‌نمایند [= سوگند می‌خورند که با آنها، آمیزش نکنند،] حق

۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۰۸ (اقتباس)؛ در کتاب انیس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ نیز شرح مبسوطی با ذکر مدارک در این باره آمده است.

۲. درباره حقیقت توبه و شرایط آن، ذیل آیه ۱۷ سوره نساء و آیه ۵ سوره نور بحث خواهیم کرد.

دارند چهار ماه انتظار بکشند؛ اگر بازگشت کنند، (چیزی بر آنها نیست)؛ زیرا خداوند، آمرزنده و مهربان است. * و اگر تصمیم به جدایی گرفتند، (آن هم با شرایطش مانعی ندارد)؛ چرا که خداوند شنوا و داناست. (سوره بقره، آیات ۲۲۶-۲۲۷)

تفسیر:

مبارزه با یک رسم زشت جاهلی

در دوران جاهلیت، زن هیچ ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت، برای جدایی، یا زیر فشار قرار دادن او، راه‌های زشتی وجود داشت که یکی از آنها «ایلاء»^۱ - به معنای سوگند خوردن بر ترک عمل زناشویی - بود. به این ترتیب که هر زمان مردی از همسر خود متنفر می‌شد سوگند یاد می‌کرد که با او همبستر نگردد و با این راه غیر انسانی، همسر خود را در تنگنا می‌گذاشت؛ نه او را رسماً طلاق می‌داد تا آزادانه شوهر انتخاب کند و نه بعد از آن حاضر می‌شد آشتی کرده و با همسر خود زندگی مطلوبی داشته باشد.

البته روشن است که مردان خود غالباً تحت فشار قرار نمی‌گرفتند چون همسران متعددی داشتند.

آیات مورد بحث با این سنت غلط مبارزه می‌کند و راه گشودن این سوگند را بیان می‌دارد، می‌فرماید: «کسانی که زنان خود را ایلاء می‌کنند (سوگند می‌خورند که با آنها آمیزش جنسی نکنند) حق دارند چهار ماه انتظار کشند» ﴿لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ﴾.

این چهار ماه مهلت برای این است که وضع خویش را با همسر خود روشن کنند و زن را از این نابسامانی نجات دهند.

آن‌گاه می‌افزاید: «اگر (در این فرصت) تصمیم به بازگشت گرفتند، خداوند آمرزنده و مهربان است» ﴿فَإِنْ فَأَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

آری، خداوند گذشته‌اش او را در این مسأله و همچنین شکستن سوگند را بر او می‌بخشد، هر چند کفاره آن - چنانکه خواهیم گفت - به قوت خود باقی است.

۱. «ایلاء» از ماده «ألو» به معنای قدرت‌نمایی و تصمیم است، و چون سوگند نمونه‌ای از آن است، این واژه بر آن اطلاق گردیده.

در آیه بعد می‌افزاید: «و اگر تصمیم به جدایی گرفتند (آن هم با شرایطش مانعی ندارد؛ زیرا) خداوند شنوا و داناست» ﴿وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

و هرگاه مرد هیچ‌یک از این دو راه را انتخاب نکند، یعنی نه به زندگی سالم زناشویی بازگردد و نه زن را با طلاق رها سازد، در اینجا حاکم شرع دخالت می‌کند و مرد را به زندان می‌اندازد و بر او سخت می‌گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه، مجبور شود یکی از دو راه را برگزیند و زن را از حال بلا تکلیفی در آورد.

به این ترتیب، با اینکه اسلام حکم «ایلاء» (سوگند خوردن بر ترک آمیزش جنسی) را به کلی ابطال نکرده اما آثار سوء آن را از بین برده، زیرا به کسی اجازه نمی‌دهد، از این راه، همسرش را سرگردان سازد، و اگر می‌بینیم مدت چهار ماه به عنوان ضرب الاجل تعیین کرده، نه به خاطر این است که می‌توان از این طریق مقداری از حقوق زناشویی را باطل کرد، بلکه از این نظر است که آمیزش جنسی به عنوان یک واجب شرعی در هر چهار ماه لازم است (البته این در صورتی است که زن بر اثر طول مدت به گناه نیفتد، لذا در مورد زنان جوان که بیم گرفتاری در گناه باشد لازم است این فاصله کمتر شود).

نکته‌ها:

۱. ایلاء یک حکم استثنایی است

در آیات گذشته سخن از سوگندهای لغو و بی‌اثر بود و گفتیم هر سوگندی که برای کار خلافی باشد، جزء سوگندهای لغو و بیهوده است و شکستن آن هیچ محذوری ندارد و مطابق این حکم، باید سوگند بر ترک وظیفه زناشویی مطلقاً اثری نداشته باشد در حالی که در اسلام برای آن کفاره قرار داده شده^۱ (همان کفاره شکستن قسم که در بحث سابق گفته شد) این در حقیقت مجازاتی است برای مردان لجوج تا برای ابطال حقوق زن، به این شیوه ناجوانمردانه متوسل نشوند و این کار را تکرار نکنند.

۱. اگر مرد قبل از چهار ماه، آمیزش جنسی کند، کفاره آن مسلم و اجماعی است، و اگر بعد از چهار ماه باشد، این حکم در میان فقها مشهور است هر چند بعضی، کفاره را در این صورت انکار کرده‌اند.

۲. مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب

در غرب و سنت‌های جاهلی آنها نیز چیزی شبیه ایلاء وجود دارد که آن را جدایی جسمانی می‌نامند.

توضیح اینکه چون طلاق در میان مسیحیان نیست، بعد از انقلاب کبیر فرانسه، یکی از راه‌هایی که برای جدایی میان زن و مردی که حاضر نبودند با هم زندگی کنند تصویب شد، جدایی جسمی بود و آن این بود که زن و مرد موقتاً از هم جدا شده و در خانه‌های جداگانه زندگی می‌کردند (وظیفه انفاق از سوی مرد و تمکین از سوی زن ساقط می‌شد ولی رابطه ازدواج برقرار بود) با این حال نه مرد می‌توانست همسر دیگری اختیار کند و نه زن می‌توانست شوهر نماید. مدت این جدایی ممکن بود تا سه سال ادامه یابد و بعد از این مدت ناچار بودند با هم زندگی کنند.^۱

گرچه دنیای غرب این جدایی را تا سه سال اجازه می‌دهد، ولی اسلام اجازه نمی‌دهد بیش از چهار ماه این وضع نابسامان ادامه یابد، مرد باید بعد از این مدت وضع خود را روشن سازد و اگر سرپیچی کند، حکومت اسلامی می‌تواند او را تحت فشار قرار دهد تا کار را یکسره کند.

۳. اوصاف الهی در پایان هر آیه

قابل توجه اینکه در بسیاری از آیات قرآن اوصافی از خداوند، پایانگر بحث‌هاست. این اوصاف همیشه رابطه مستقیمی با محتوای آیه دارد و چنان نیست که انتخاب آن بدون مناسبت صورت گرفته باشد، از جمله در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ایلاء و تصمیم بر شکستن این قسم گناه‌آلود می‌گوید، آیه با جمله «غفور رحیم» ختم می‌شود، اشاره به اینکه این حرکت صحیح، سبب می‌شود گذشته گناه‌آلود مشمول غفران رحمت الهی گردد، و هنگامی که سخن از تصمیم بر طلاق در میان است، روی اوصاف «سمیع علیم» تکیه می‌شود. یعنی خداوند سخنان شما را می‌شنود و از انگیزه طلاق و جدایی آگاه است و شما را بر طبق آن جزا می‌دهد (ر.ک: ج ۲، ص ۱۸۰-۱۸۴).

۱. حقوق زن در اسلام و اروپا.

حکم عدّه زنان مطلقه

﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَعُولَتْهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

زنان مطلقه، باید تا سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند (و عدّه نگه دارند)؛ و اگر به خدا و روز بازپسین، ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم‌هایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (به زندگی زناشویی) در این مدّت، (از دیگران) سزاوارترند؛ این در صورتی است که (به راستی) خواهان اصلاح باشند. و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است. (سوره بقره، آیه ۲۲۸)

تفسیر:

عدّه یا حریم ازدواج

در آیه قبل سخن از طلاق بود، و در این بخش سخن از احکام طلاق و آنچه مربوط به آن است که در مجموع، پنج حکم بیان شده. نخست درباره عدّه می فرماید: «زنان مطلقه باید به مدّت سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند»

﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾.

«قروء» جمع «قرء» (بر وزن قفل) هم به معنای عادت ماهیانه و هم پاک شدن از آن آمده است، ولی این دو معنی را می توان در یک مفهوم کلی جمع کرد و آن انتقال از یکی از دو حالت به حالت دیگر است. راغب در مفردات معتقد است که «قرء» در حقیقت اسم برای داخل شدن از حالت حیض به پاکی است، و چون هر دو عنوان در آن مطرح است، گاهی بر حالت حیض و گاهی به پاکی اطلاق می شود. از بعضی از روایات^۱ و بسیاری از کتاب‌های لغت نیز استفاده می شود که «قرء»

۱. کافی، ج ۶، ص ۹۹، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۸۷ و ۲۰۲؛ فقه الرضا، ص ۲۴۵.

به معنای جمع است و چون در حالت پاک‌ی زن، خون عادت در وجود او جمع می‌شود، این واژه به پاک‌ی اطلاق شده است.

به هر حال در روایات متعددی تصریح شده که منظور از «ثلاثة قروء» که حدّ عدّه است، سه مرتبه پاک شدن زن از خون حیض است.^۱

و از آنجا که طلاق باید در حال پاک‌ی - که با شوهر خود آمیزش جنسی نکرده باشد - انجام گیرد، این پاک‌ی یک مرتبه محسوب می‌شود و هنگامی که بعد از آن دوبار عادت ببیند و پاک شود، به محض اینکه پاک‌ی سوم به پایان رسد و لحظه‌ای عادت شد، عدّه به پایان رسیده و ازدواج او در همان حالت جایز است.

ولی علاوه بر روایات، این حقیقت را از خود آیه نیز می‌توان استفاده کرد، زیرا اولاً «قُروء» دو جمع دارد؛ یکی «قُروء» و دیگری «أقراء». بعضی تصریح کرده‌اند که «قُروء» به معنای پاک‌ی و جمعش «قُروء» و «قُروء» به معنای حیض، جمعش «أقراء» است. بنابراین «قُروء» در آیه مورد بحث به معنای ایام پاک‌ی زن است نه ایام حیض.^۲

ثانیاً همان‌گونه که در بالا اشاره شد، «قُروء» در اصل به معنای جمع شدن است و جمع شدن با حالت پاک‌ی و طهر تناسب بیشتری دارد، زیرا در این حالت تدریجاً خون در رحم جمع می‌شود و در هنگام عادت بیرون می‌ریزد و پراکنده می‌گردد.^۳

دومین حکم این است: «و اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنان حلال نیست که آنچه را خدا در رحم‌هایشان آفریده است، کتمان کنند» ﴿وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

قابل توجه اینکه مسأله آغاز و پایان ایام عدّه را که معمولاً خود زن می‌فهمد نه دیگری، بر عهده او گذاشته و گفتارش را سند قرار داده است. لذا امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث می‌فرماید: «قَدْ فَوَّضَ اللهُ إِلَى النِّسَاءِ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ الْحَيْضَ وَالطُّهُرَ وَالْحَمْلَ؛ خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده: عادت ماهیانه، پاک شدن، حامله بودن».^۴

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲۰، وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۱۶، ح ۲۸۱۵۸.

۲. قاموس اللغه، ماده قروء.

۳. لسان العرب، ماده قروء.

۴. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲۶، ذیل آیه مورد بحث؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۲۲، ح ۲۸۴۴۰.

از آیه مورد بحث نیز می‌توان این معنی را اجمالاً استفاده کرد، زیرا می‌فرماید: برای زن جایز نیست آنچه را خداوند در رحم او آفریده کتمان کند و برخلاف واقع سخن گوید، یعنی سخن او مورد قبول است.

جمله «مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ» به گفته جمعی از مفسران دو معنی می‌تواند داشته باشد: «فرزند» و «عادت ماهیانه»، زیرا هر دو را خداوند در رحم زن آفریده است. یعنی نباید حمل خود را مخفی دارد و بگوید به عادت ماهیانه مبتلا می‌شود، تا مدت عدّه را کمتر کند (زیرا عدّه زن باردار وضع حمل است).

و در مورد عادت ماهیانه چه از نظر شروع و چه از نظر پایان نیز نباید خلاف‌گویی کند. استفاده هر دو معنی از تعبیر فوق نیز بعید به نظر نمی‌رسد.

سومین حکمی که از آیه استفاده می‌شود این است که شوهر در عدّه طلاق رجعی حق رجوع دارد. می‌فرماید: «همسران آنها برای رجوع به آنها (و از سر گرفتن زندگی مشترک) در مدت عدّه (از دیگران) سزاوارترند، هرگاه خواهان اصلاح باشند» ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا﴾^۱.

در واقع در موقعی که زن در عدّه طلاق رجعی است، شوهر می‌تواند بدون هیچ‌گونه تشریفات، زندگی زناشویی را از سر گیرد؛ با هر سخن و یا عملی که به قصد بازگشت باشد این معنی حاصل می‌شود مستثنی با جمله «إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» این حقیقت را بیان کرده که باید هدف از بازگشت، اصلاح باشد نه همچون دوران جاهلیت که مردان با سوء استفاده از این حق، زنان را زیر فشار قرار داده و در حالتی میان شوهر داشتن و مطلقه بودن نگه می‌داشتند.

این حق در صورتی است که راستی از کار خود پشیمان شده و بخواهد به طور جدی زندگی خانوادگی را از سر گیرد و هدفش ایجاد ضرر و بلا تکلیف ساختن زن نباشد.

ضمناً از اینکه در ذیل آیه مسأله رجوع مطرح شده است استفاده می‌شود که حکم نگه داشتن عدّه در آغاز آیه نیز مربوط به این گروه از زنان است. به تعبیری دیگر، آیه

۱. راغب در مفردات می‌گوید: «بُعُولَةٌ» جمع بَعْل (بر وزن نعل) به معنای شوهر است، و بعضی گفته‌اند: به زن و شوهر هر دو اطلاق می‌شود (تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۹۳) و گاه گفته شده: از این واژه، نوعی معنای برتری فهمیده می‌شود.

به‌طور کلی از طلاق رجعی سخن می‌گوید. بنابراین مانعی ندارد که بعضی از اقسام طلاق اصلاً عده نداشته باشد.

سپس به بیان چهارمین حکم پرداخته می‌فرماید: «و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده» ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾. به گفته طبرسی در مجمع‌البیان، این جمله از کلمات جالب و جامعی است که فواید بسیاری را در بر دارد و در واقع بحث را به مسائل مهم‌تری فراتر از طلاق و عده کشانیده و به مجموعه حقوق زناشویی مردان و زنان اشاره می‌کند، می‌گوید: «همان‌طور که برای مرد حقوقی بر عهده زنان گذارده شده، همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظف به رعایت آنند، زیرا در اسلام هرگز حق یکطرفه نیست و همیشه به صورت متقابل است».^۱

واژه «مَعْرُوف» که به معنای کار نیک شناخته شده و معقول و منطقی است، در این سلسله آیات (از آیه مورد بحث تا آیه ۲۴۱) دوازده بار تکرار شده تا هشدار به مردان و زنان باشد که هرگز از حق خود سوء استفاده نکنند، بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر، در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند. و سرانجام در پنجمین حکم می‌فرماید: «و مردان بر آنها برتری دارند» ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾.

که در حقیقت تکمیلی است بر آنچه درباره حقوق متقابل زن و مرد قبلاً گفته شد، و مفهومش این است که مسئله عدالت میان زن و مرد به این معنی نیست که آنها در همه چیز برابرند و باید همراه یکدیگر گام بردارند، و آیا راستی لازم است آن دو در همه چیز مساوی باشند؟

با توجه به اختلاف دامنه‌داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد، پاسخ این سؤال روشن می‌شود که جنس زن برای انجام وظایفی متفاوت با مرد آفریده شده، به همین دلیل احساسات متفاوتی دارد؛ قانون آفرینش و وظیفه حساس مادری و پرورش نسل‌های نیرومند را بر عهده او گذاشته از این رو سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است، در حالی که طبق این قانون، وظایف سنگین‌تر

۱. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۲۷، ذیل آیه مورد بحث.

اجتماعی بر عهده جنس مرد گذاشته شده و سهم بیشتری از تفکر به او اختصاص یافته است.

بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم باید پاره‌ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به اندیشه و مقاومت و تحمل شداید دارد بر عهده مردان گذاشته شود، و وظایفی که عواطف و احساسات بیشتری را می‌طلبد بر عهده زنان. از همین رو مدیریت خانواده بر عهده مرد و معاونت آن بر عهده زن گذاشته شده است و در عین حال این، مانع از آن نخواهد بود که زنان در اجتماع، کارها و وظایفی را که با ساختمان جسم و جان آنها می‌سازد، عهده‌دار شوند و در کنار ادای وظیفه مادری، وظایف حسّاس دیگری را نیز انجام دهند.

و نیز این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی و دانش و تقوا، گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته‌تر باشند.

اینکه بعضی از غرب‌زدگان اصرار دارند این دو جنس را در همه چیز مساوی قلمداد کنند، اصراری است که با واقعیت‌ها هرگز نمی‌سازد، و مطالعات مختلف علمی آن را انکار می‌کند، حتی در جوامعی که شعار برابری و مساوات همه‌جا را پر کرده است، عملاً غیر آن دیده می‌شود. مثلاً مدیریت سیاسی و نظامی در تمام جوامع بشری - جز در موارد استثنایی - در دست مردان است، حتی در جوامع غربی که شعار اصلی شعار مساوات است، این معنی به وضوح دیده می‌شود.

به هر حال، قوانینی همچو بودن حق طلاق، یا رجوع در عده یا قضاوت به دست مردان، (جز در موارد خاصی که به زن، یا حاکم شرع حق طلاق داده می‌شود) از همین جا سرچشمه می‌گیرد، و نتیجه مستقیم همین واقعیت است.

بعضی از مفسران گفته‌اند: جمله «لِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ»، تنها نظر به مسأله رجوع در عده طلاق دارد.^۱

ولی روشن است که این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا قبل از آن یک قانون کلی درباره حقوق زن و رعایت عدالت به صورت «وَأَلْهَنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» بیان شده، سپس جمله مورد بحث به صورت یک قانون کلی دیگر به دنبال آن قرار گرفته است.

۱. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۳۶۰.

سرانجام در پایان آیه می فرماید: «خداوند توانا و حکیم است» ﴿وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. و در واقع پاسخی است برای آنها که در این زمینه ایراد می گیرند، و اشاره است به اینکه حکمت و تدبیر الهی ایجاب می کند هر کس در جامعه به وظایفی سپردازد که قانون آفرینش برای او تعیین کرده است و با ساختمان جسم و جان او هماهنگی دارد. حکمت خداوند ایجاب می کند در برابر وظایفی که بر عهده زنان نهاده است حقوق مسلمی قرار گیرد تا تعادلی میان وظیفه و حق ایجاد شود.

نکته‌ها:

۱. عده، وسیله‌ای برای صلح و بازگشت

گاهی بر اثر عوامل مختلف، زمینه روحی به وضعی درمی آید که پدید آمدن یک اختلاف جزئی و نزاع کوچک، حس انتقام را آن چنان شعله ور می سازد که فروغ عقل و وجدان را خاموش می کند، و غالباً تفرقه‌های خانوادگی در همین حالات رخ می دهد. اما بسیار می شود اندک مدتی که از این کشمکش گذشت، زن و مرد به خود آمده و پشیمان می شوند، خصوصاً از این جهت که می بینند با متلاشی شدن کانون خانواده، در مسیر ناراحتی‌های گوناگونی قرار خواهند گرفت.

اینجاست که آیه مورد بحث می گوید: زن‌ها باید مدتی عده نگه دارند و صبر کنند تا این امواج زودگذر بگذرد و ابرهای تیره نزاع و دشمنی از آسمان زندگی آنان پراکنده شوند به خصوص با دستوری که اسلام درباره‌ی خارج نشدن زن از خانه در طول مدت عده داده است حسن تفکر در او برانگیخته می شود، و در بهبود روابط او با شوهر کاملاً مؤثر است از این رو در آیه ۱ سوره طلاق می خوانیم: ﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ... لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهُ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ «آنان را از منزلشان خارج نسازید... چه می دانید شاید خدا گشایشی رساند و صلحی پیش آید».

برای بازیابی خاطرات شیرین قبل از طلاق، کافی است که مهر و صمیمیت از دست رفته را باز آورد و فروغ ضعیف گشته محبت را تقویت کند.

۲. عده، وسیله حفظ نسل

یکی دیگر از فلسفه‌های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است. راست است که یک بار عادت ماهیانه دیدن، معمولاً دلیل بر عدم بارداری زن است ولی گاه در

عین بارداری، زن در آغاز حمل عادت ماهیانه می‌بیند. از این رو برای رعایت کامل این موضوع دستور داده شده زن سه بار عادت ماهیانه ببیند و پاک شود تا به طور یقین، عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد و بتواند از دواج مجدد کند.

البته عده فواید دیگری هم دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد (ر.ک: ج ۲، ص ۱۸۵-۱۹۳).

طلاق زنان

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ حِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

طلاق، (طلاق) که رجوع و بازگشت دارد، دو مرتبه است؛ (و پس از دو طلاق)، باید یا به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد. و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده‌اید، پس بگیرید؛ مگر اینکه (دو همسر) بترسند که حدود الهی را برپا ندارند. در این حال اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گاهی بر آنها نیست که زن، فدیبه و عوضی بپردازد. تا شوهر او را طلاق دهد. اینها حدود الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید. و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، ستمکار است.

(سوره بقره، آیه ۲۲۹)

شأن نزول:

زنی خدمت یکی از همسران پیامبر ﷺ رسید و از شوهرش شکایت کرد که پیوسته وی را طلاق می‌دهد و سپس رجوع می‌کند تا از این راه او به زیان و ضرر افتد. در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد و رجوع کند، و حدی برای آن نبود.

هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم ﷺ رسید آیه مورد بحث نازل گشت و حد طلاق را سه بار قرار داد.^۱

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲۹؛ تفسیر کبیر و قرطبی و روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

یا زندگی زناشویی معقول یا جدایی شایسته

در تفسیر آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون عدّه و رجوع، برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدایی و تفرقه است، ولی بعضی از تازه‌مسلمانان مطابق دوران جاهلیت از آن سوء استفاده می‌کردند و برای اینکه همسر خود را زیر فشار قرار دهند، پی‌درپی او را طلاق می‌دادند و قبل از تمام شدن عدّه، رجوع می‌کردند و از این راه زن را در تنگنای شدیدی می‌گذاشتند.

آیه مورد بحث نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد. می‌فرماید: «طلاق (منظور طلاقی است که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است» ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ﴾.

و پس از آن می‌افزاید: «در هر یک از این دو بار، یا باید همسر خود را به‌طور شایسته نگاهداری کند و آشتی نماید، یا با نیکی او را رها سازد و برای همیشه از او جدا شود» ﴿فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ﴾.

بنابراین طلاق سوم رجوع ندارد و هنگامی که دو نوبت طلاق و سپس صلح و رجوع انجام گرفت، باید کار را یکسره کرد. به تعبیری دیگر، اگر در این دو بار، محبت و صمیمیت از دست رفته بازگشت، می‌تواند با همسرش زندگی کند و از طریق صلح و صفا درآید، در غیر این صورت اگر زن را طلاق داد دیگر حق رجوع به او ندارد، مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.

باید توجه داشت «امساک» به معنای نگاهداری و «تسریح» به معنای رها ساختن است، و جمله «تسریح باحسان» بعد از جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» اشاره به طلاق سوم می‌کند که آن دو را با رعایت موازین انصاف و اخلاق از هم جدا می‌سازد.

در روایات متعددی آمده که منظور از «تسریح باحسان» همان طلاق سوم است.^۱ بنابراین، منظور از جدا شدن توأم با احسان و نیکی این است که حقوق زن را بپردازد و بعد از جدایی، زبانی به او نرساند، و پشت سر او سخنان نامناسب نگوید، و مردم را به او بدبین نسازد، و امکان ازدواج مجدد را از او نگیرد.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۰۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۷، و ج ۱۰۰، ص ۳۰۲، و ج ۱۰۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۵.

بر این اساس، همان‌گونه که نگاهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی و صفا و صمیمیت همراه باشد، جدایی نیز باید توأم با احسان گردد. بدین‌رو در ادامه آیه می‌فرماید: «برای شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنان داده‌اید پس بگیرید» ﴿وَلَا يَجُلُ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا﴾. پس شوهر نمی‌تواند هنگام جدایی چیزی را که به‌عنوان مهر به زن داده است بازپس گیرد. و این یک مصداق جدایی برپایه احسان است. شرح این حکم در سوره نساء (آیات ۲۰ و ۲۱) خواهد آمد.

بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیع‌تر از «مهر» دانسته و گفته‌اند: چیزهای دیگری را نیز که به او بخشیده است بازپس نمی‌گیرد.^۱

جالب توجه اینکه در مورد آشتی و رجوع، تعبیر به معروف (یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد) شده ولی در مورد جدایی، تعبیر به احسان آمده که چیزی بالاتر از معروف است، تا مرامت و تلخی جدایی را از این راه برای زن جبران نماید.^۲

در ادامه آیه به مسأله «طلاق خُلَع» اشاره کرده می‌گوید: تنها در یک فرض بازپس گرفتن مهر مانعی ندارد و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد و «دو همسر از این بترسند که با ادامه زندگی زناشویی، حدود الهی را برپا ندارند» ﴿إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾.

سپس می‌افزاید: «اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن فدیة (عوضی) بپردازد» و طلاق بگیرد ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ﴾.

در حقیقت در اینجا سرچشمه جدایی، زن است و او باید غرامت این‌کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مهر، همسر دیگری برگزیند.

قابل توجه اینکه ضمیر در جمله «أَلَّا يُقِيمَا» به صورت تشبیه، اشاره به دو همسر آمده و در جمله «فَإِنْ خِفْتُمْ» به صورت جمع مخاطب، این تفاوت ممکن است اشاره

۱. تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۹۹.

۲. میزان، ج ۲، ص ۲۳۴، ذیل آیه مورد بحث.

به لزوم نظارت حکام شرع بر این گونه طلاق‌ها باشد و یا اشاره به اینکه تشخیص عدم امکان ادامه زناشویی توأم با رعایت حدود الهی، به عهده زن و شوهر گذاشته نشده است.

زیرا بسیار می‌شود که آنها بر اثر عصبانیت، موضوعات کوچکی را دلیل بر ممکن نبودن ادامه زوجیت می‌شمرند، بلکه باید این مسأله از نظر عرف عام و توده مردم و کسانی که با آن دو همسر آشنا هستند ثابت گردد، که در این صورت اجازه طلاق خلع داده شده است.

و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده است اشاره کرده می‌فرماید: «اینها حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید. و هر کس از حدود الهی تجاوز کند ستمگر است» ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

نکته‌ها:

۱. لزوم تعدد مجالس طلاق

از جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» استفاده می‌شود که دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی‌شود و باید در جلسات متعدد واقع گردد به خصوص اینکه تعدد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد، شاید بعد از کشمکش اول صلح و صفا برقرار شود.

و اگر در مرحله نخست سازش نشد، در دفعه دوم؛ ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت این راه را به کلی مسدود می‌سازد و آنان را برای همیشه از هم جدا می‌گرداند، و تعدد طلاق را عملاً بی‌اثر می‌کند.

این حکم از نظر شیعه مورد قبول است اما در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد اگرچه بیشتر آنان معتقدند که سه طلاق در یک مجلس واقع می‌شود.

نویسنده تفسیر المنار از مسند احمد بن حنبل و صحیح مسلم چنین نقل می‌کند: «این حکم که سه طلاق در یک مجلس یک طلاق بیشتر محسوب نمی‌شود، از زمان پیامبر اکرم ﷺ تا دو سال بعد از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است، ولی در آن زمان، خلیفه دوم حکم کرد که در یک مجلس سه طلاق واقع می‌گردد»^۱.

۱. تفسیر المنار، ذیل آیه مورد بحث؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۴؛

بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲. مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مسأله طلاق

با اینکه معروف است که خلیفه دوم حکم کرد که سه طلاق در یک مجلس جایز است ولی مسأله مورد اتفاق اهل سنت نیست، از جمله کسانی که برخلاف علمای دیگر اهل سنت در این مسأله نظر شیعه را انتخاب نموده، رئیس سابق دانشگاه الازهر و مفتی بزرگ عالم تسنن، شیخ محمود شلتوت بود. او می نویسد:

از دیر زمان که در دانشکده شرق به بررسی و مقایسه بین مذاهب پرداخته‌ام، بسیار اتفاق افتاده که به آرا و نظریه‌های مختلف مذاهب در پاره‌ای از مسائل مراجعه کرده‌ام، و چون استدلالات شیعه را محکم و استوار دیده‌ام در برابر آن خاضع گشته و همان را انتخاب کرده‌ام.

آن‌گاه چند نمونه از نظریه‌ها را نقل می‌کند که یکی از آنها همین مسأله تعدد طلاق است. در این باره می‌نویسد:

سه طلاق در یک مجلس و با یک عبارت، از نظر مذاهب چهارگانه عامه سه طلاق محسوب می‌شود، ولی طبق عقیده شیعه امامیه یک طلاق محسوب می‌گردد؛ و چون راستی از نظر قانون (و ظاهر آیات قرآن) رأی شیعه حق است، نظریه عامه دیگر ارزش فتوایی خود را از دست داده است.^۱

۳. مرزهای الهی

در این آیه و آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می‌خورد و آن تعبیر به حد و مرز است. به این ترتیب معصیت و مخالفت با این قوانین، تجاوز از حد و مرز محسوب می‌گردد.

در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می‌دهد، یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق‌العاده خطرناک است. قوانین و احکام الهی این مناطق را مشخص می‌کند و بسان علایمی است که در این‌گونه مناطق قرار می‌دهند. بدین‌رو در آیه ۱۸۷ سوره بقره می‌نگریم حتی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است. می‌فرماید: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا». زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می‌دهد.

۱. رساله الاسلام، شماره ۱، سال ۱۱، ص ۱۰۸، به نقل از پاورقی کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۷۱.

و نیز در روایات وارده از طرق اهل بیت علیهم السلام می خوانیم: از موارد شبهه ناک نهی فرموده و گفته اند: این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است و چه بسا با یک غفلت، انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود^۱ (ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۵).

احکام طلاق

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

و اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر، شوهر) او را طلاق داد، بعد از آن، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری برگزیند، که اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارند که بازگشت کنند؛ (و با یکدیگر ازدواج نمایند؛) اگر امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمردند. و اینها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می نماید.

(سوره بقره، آیه ۲۳۰)

شان نزول:

در حدیثی آمده است که زنی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: من همسر پسرعمویم رفاعه بودم، او سه بار مرا طلاق داد. پس از او با مردی به نام عبدالرحمان بن زبیر ازدواج کردم، اتفاقاً او هم مرا طلاق داد بی آنکه در این مدت آمیزش جنسی بین من و او انجام گیرد، آیا می توانم به شوهر اولم بازگردم؟ حضرت فرمود: نه، تنها در صورتی می توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی. در این هنگام آیه مورد بحث نازل شد.^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۹ و ۱۷۵؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۵۸، ۲۶۰ و ۲۶۱، بدین مضمون: حَمَى اللَّهِ مَحَارِمَهُ، فَمَنْ رَتَعَ حَوْلَ الْحِمَى، أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ، و یا عباراتی دیگر نظیر همین عبارت.
 ۲. مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۳۰، ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص)؛ این شأن نزول در تفسیر روح المعانی، قرطبی و مراغی نیز آمده است.

تفسیر:

جدایی مشروط

در آیه قبل سخن از دو طلاق بود که بعد از طلاق دوم دو همسر یا باید راه الفت و صلح را پیش گیرند و یا از هم جدا شوند، این آیه در حقیقت حکم تبصره‌ای را دارد که به حکم سابق ملحق می‌شود. می‌فرماید: «اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، بعد از آن، زن بر او حلال نخواهد شد مگر اینکه همسر دیگری برگزیند، (و با او آمیزش جنسی نماید، در این صورت اگر همسر دوم) او را طلاق داد، گناهی ندارد که آن دو بازگشت کنند، (و آن زن بار دیگر با همسر اولش ازدواج نماید) مشروط بر اینکه امید داشته باشند حدود الهی را محترم می‌شمرند» ﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾.

و در پایان آیه تأکید می‌کند: «اینها حدود الهی است که خدا برای افرادی که آگاهند، بیان می‌کند» ﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده استفاده می‌شود:

اولاً ازدواج با شخص دوم باید دائمی باشد،^۱

ثانیاً به دنبال اجرای عقد، عمل زناشویی نیز انجام گیرد.^۲

این دو شرط را از خود آیه نیز ممکن است اجمالاً استفاده کرد، اما اینکه عقد دائمی باشد برای اینکه جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا» گواهِ بر آن است، زیرا طلاق تنها در عقد دائم تصور می‌شود.

و اما انجام دادن عمل زناشویی را می‌توان از جمله «حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» استفاده کرد، زیرا به گفته بعضی از ادبای عرب هنگامی که گفته شود «نَكَحَ فُلَانٌ فُلَانَةً» به معنای عقد بستن است، و هر گاه گفته شود «نَكَحَ زَوْجَتَهُ» به معنای انجام دادن آمیزش جنسی است (زیرا فرض سخن در جایی است که او زوجه باشد. بنابراین به کار بردن نکاح در مورد زوجه چیزی جز آمیزش جنسی نمی‌تواند باشد).^۳

۱. تهذیب، ج ۸، ص ۳۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۶.

۲. کافی، ج ۵، ص ۴۲۵، و ج ۶، ص ۷۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۱۱، ۱۱۳ و ۱۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۶۰.

۳. تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۰۴، ذیل آیه مورد بحث.

علاوه بر این، مطلق منصرف به فرد غالب می‌شود و غالباً عقد ازدواج با آمیزش جنسی همراه است. از همه اینها گذشته، همان‌گونه که بعداً اشاره خواهد شد، این حکم فلسفه‌ای دارد که تنها با اجرای صیغه عقد حاصل نمی‌شود.

نکته:

مُحَلَّل یک عامل بازدارنده در برابر طلاق

معمول فقها این است که همسر دوم را در این‌گونه موارد «مُحَلَّل» می‌نامند، چون باعث حلال شدن زن -البته بعد از طلاق و عده- با همسر اول می‌شود و به نظر می‌رسد که منظور شارع مقدّس این بوده است که با این حکم جلو طلاق‌های پی‌درپی را بگیرد.

توضیح اینکه همان‌گونه که ازدواج یک امر حیاتی و ضروری است، طلاق هم در شرایط خاصی ضرورت پیدا می‌کند. لذا اسلام برخلاف مسیحیت تحریف‌یافته طلاق را مجاز شمرده، ولی از آنجا که از هم پاشیدن خانواده‌ها زیان‌های جبران‌ناپذیری برای فرد و اجتماع دارد، با استفاده از عوامل مختلفی، طلاق را تا آنجا که ممکن است محدود ساخته و احکامی تشریح نموده که با توجه به آنها طلاق به حدّ اقل می‌رسد.

موضوع الزام به ازدواج مجدد یا مُحَلَّل که بعد از سه طلاق در آیه بالا آمده است، یکی از آن عوامل محسوب می‌شود، زیرا ازدواج رسمی زن بعد از سه طلاق با مرد دیگر خصوصاً با این قید که باید آمیزش جنسی نیز صورت گیرد، سدّ بزرگی برای ادامه طلاق و طلاق‌کشی است.

در واقع به کسی که می‌خواهد دست به طلاق سوم بزند هشدار می‌دهد که راه بازگشت برای او ممکن است برای همیشه بسته شود، زیرا راه بازگشت از مسیر یک ازدواج دائم با مرد دیگری می‌گذرد.

و همسر دوم ممکن است او را طلاق ندهد، و به فرض که طلاق بدهد این جریان می‌تواند وجدان و عواطف مرد را جریحه‌دار سازد لذا تا مجبور نشود دست به چنین کاری نخواهد زد.

در حقیقت، موضوع مُحَلَّل و به تعبیری دیگر، ازدواج دائمی مجدّد زن با همسر دیگر، مانعی بر سر راه مردان هوسباز و فریبکار است تا زن را با زیچّه هوی و هوس خود نسازند و به طور نامحدود از قانون طلاق و رجوع استفاده نکنند، و در عین حال راه بازگشت نیز به کلی بسته نشده است.

شرایطی که در این ازدواج شده، مانند دائم بودن، می فهماند هدف ازدواج جدید این نبوده که راه را برای به هم رسیدن زن به شوهر اوّل هموار کند، زیرا چه بسا شوهر دوم حاضر به طلاق نشود (ازدواج موقت نیست که زمان آن پایان یابد). بنابراین از این قانون نمی توان سوء استفاده کرد.

با توجه به آنچه در بالا آمد می توان گفت: هدف این بوده است که مرد و زن بعد از سه مرتبه طلاق، با ازدواج دیگری از هم جدا شوند تا هر یک زندگی دلخواه خود را پیش گیرد، و مسأله ازدواج که امر مقدّسی است دستخوش تمایلات شیطانی همسر اوّل نشود.

ولی در عین حال، اگر زن از همسر دوم هم جدا شد، راه بازگشت به روی آن دو بسته نیست و نکاح آنها مجدّداً حلال می شود، و لذا نام مُحَلَّل به همسر دوم داده اند. بر اساس آنچه گفته شد این نکته به خوبی روشن می شود که بحث از ازدواج واقعی و جدّی است، و اگر کسی از اوّل قصد ازدواج دائم نداشته باشد، و تنها صورت سازی کند تا عنوان محلّل حاصل شود، چنین ازدواجی باطل است و هیچ اثری برای حلال شدن زن به شوهر اوّل نخواهد داشت. حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بسیاری از کتاب های تفسیر نقل شده: «لَعَنَ اللهُ الْاَلْ مُحَلَّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ؛ خداوند لعنت کند محلّل و آن کسی را که محلّل برای او اقدام می کند»^۱ ممکن است اشاره به همین ازدواج های صوری و ساختگی باشد.

بعضی گفته اند: اگر ازدواج دائمی جدّی بکند، ولی نیتش این باشد که راه را برای بازگشت زن به شوهر اوّل هموار سازد، ازدواج او باطل است و آن زن به شوهر اوّل حلال نمی شود.

۱. مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۳۱، ذیل آیه مورد بحث؛ این حدیث را قرطبی، المنار و مراغی نیز ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند؛ کافی، ج ۸، ص ۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۸.

بعضی نیز گفته‌اند: اگر قصد او ازدواج جدی بوده باشد هرچند هدف نهاییش گشودن راه برای همسر اول باشد، آن ازدواج صحیح است هرچند مکروه است، به شرط اینکه چنین مطلبی جزء شرایط عقد ذکر نشود.

و از اینجا روشن می‌شود هیاهوی بعضی از مغرضان و بی‌خبران که بدون آگاهی از شرایط و ویژگی‌های این مسأله آن را مورد هجوم قرار داده و کلماتی از سر اغراض شخصی نسبت به مقدسات اسلام و یا ناآگاهی از احکام آن به هم بافته‌اند، کمترین ارزشی ندارد و تنها دلیل بر جهل و کینه‌توزی آنها نسبت به اسلام است و گرنه این حکم الهی با شرایطی که ذکر شد، عاملی است برای بازداشتن از طلاق‌های مکرر و پایان دادن به خودکامگی بعضی از مردان و سامان بخشیدن به نظام زناشویی^۱ (ر.ک: ج ۲، ص ۲۰۶ - ۲۱۱).

احکام طلاق

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِنَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به پایان عده خود رسیدند، یا به‌طور شایسته آنها را نگاه دارید (و اُستی کنید)، و یا به طرز پسندیده‌ای آنها را رها سازید؛ و آنها را به خاطر زیان رساندن نگاه ندارید تا (به حقوقشان) تجاوز کنید. و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. و (با این کارها) آیات خدا را به استهزا نگیرید. و نعمت خدا را بر خود به‌یاد بیاورید، و کتاب آسمانی و علم و دانشی را که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می‌دهد. و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند از هر چیزی (حتی از نیت‌های شما) آگاه است.

(سوره بقره، آیه ۲۳۱)

۱. اشاره به فیلمی است به نام «محلل» که در زمان طاغوت ساخته و پخش شد و در آن به احکام مقدس اسلام توهین گردید.

تفسیر:

باز هم محدودیت‌های دیگر طلاق

به دنبال آیات گذشته، این آیه نیز به محدودیت‌های دیگری در امر طلاق اشاره می‌کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن جلوگیری نماید. در آغاز می‌فرماید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند (باز می‌توانید با آنان آشتی کنید)، یا به طرز پسندیده‌ای آنان را نگاه دارید، یا به طرز پسندیده‌ای آنان را رها سازید» ﴿وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾.

یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید و یا اگر زمینه را مساعد نمی‌بینید با نیکی از هم جدا شوید نه با جنگ و جدال و اذیت و آزار و انتقامجویی. سپس به مفهوم مقابل آن اشاره کرده می‌فرماید: «هرگز به خاطر ضرر زدن و تعدی کردن، آنان را نگه ندارید» ﴿وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا﴾.

این جمله در حقیقت تفسیر کلمه «معروف» است، زیرا در جاهلیت، گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقامجویی قرار می‌دادند. از این رو با لحن قاطعی می‌گوید که هرگز نباید چنین فکری در سر پیورانید.

«و کسی که چنین کند به خویشتن ستم کرده است» ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾. پس این کارهای نادرست تنها ستم بر زن نیست، بلکه ظلمی است که شما بر خود کرده‌اید، زیرا اولاً رجوع و بازگشتی که به قصد حق‌کشی و آزار باشد، هیچ‌گونه آرامشی در آن نمی‌توان یافت و محیط زندگی زناشویی برای هر دو جهنم سوزان می‌شود، ثانیاً از نظر اسلام، زن و مرد در نظام خلقت عضو یک پیکرند. بنابراین پایمال کردن حقوق زن، تعدی و ظلم به خود خواهد بود.

ثالثاً مردان با این ظلم در واقع به استقبال کیفر الهی می‌روند و چه ستمی بر خویشتن از این بالاتر.

آن‌گاه به همگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «آیات خدا را به استهزا نگیرید» ﴿وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا﴾.

این تعبیر نیز می‌تواند اشاره به کارهای خلاف عصر جاهلیت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود.

در حدیثی آمده است: در عصر جاهلیت بعضی از مردان هنگامی که طلاق

می‌دادند می‌گفتند: هدف ما بازی و شوخی بود؛ و همچنین هنگامی که برده‌ای را آزاد یا زنی را به ازدواج خود درمی‌آوردند.

آیه مورد بحث نازل شد و به آنها هشدار داد و پیامبر ﷺ فرمود: هر کس زنی را طلاق دهد، یا برده‌ای را آزاد کند، یا با زنی ازدواج نماید، یا به ازدواج دیگری درآورد بعد مدعی شود که بازی و شوخی می‌کرده از او قبول نخواهد شد و به‌عنوان جدی پذیرفته می‌شود.^۱

این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به حال کسانی است که برای کارهای خلاف خود کلاه شرعی درست می‌کنند و ظواهر را دستاویز قرار می‌دهند. قرآن این اعمال را نوعی استهزای آیات الهی شمرده که از جمله آنها مسأله ازدواج و طلاق و بازگشت در زمان عدّه به نیت انتقامجویی و آزار زن است، و تظاهر به اینکه از حق قانونی خود استفاده می‌کنیم.

بنابراین نباید با چشم‌پوشی از روح احکام الهی و چسبیدن به ظواهر خشک و قالب‌های بی‌روح، آیات الهی را بازیچه خود قرار داد که گناه این کار، شدیدتر و مجازاتش دردناک‌تر است.

سپس می‌افزاید: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید و نیز آنچه از کتاب آسمانی و دانش بر شما نازل کرده، و شما را با آن پند می‌دهد» ﴿وَأذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظْكُمْ بِهِ﴾.

در پایان آیه می‌فرماید: «و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خداوند به هر چیزی داناست» ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

این هشدارها به خاطر آن است که اولاً توجه داشته باشند خداوند آنها را از خرافات و آداب و رسوم زشت جاهلیت در مورد ازدواج و طلاق و غیر آن رهایی بخشیده و به احکام حیاتبخش اسلام راهنمایی کرده، قدر آن را بشناسند و حق آنها را ادا کنند، ثانیاً در مورد حقوق زنان از موقعیت خود سوء استفاده نکنند و بدانند خداوند حتی از نیات آنها آگاه است^۲ (ر.ک: ج ۲، ص ۲۱۲-۲۱۵).

۱. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۹۶۴؛ شبیه همین معنی با تفاوت مختصری در تفسیر مراغی، ج ۲، ص ۱۷۹ آمده است؛ فیض القدیر؛ شرح جامع الصغیر، ج ۳، ص ۳۹۶؛ بحر المحیط، ج ۲، ص ۴۸۵، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۴۵۱، ذیل آیه مورد بحث.

۲. بنابراین جمله و ما أنزل علیکم من الكتاب و الحکمة ممکن است عطف بیان نعمت الله بوده باشد و یا از

عده وفات

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَتَدَكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ﴾

و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه دارند)؛ و هنگامی که به پایان مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند). و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. * و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، (از زانی که همسرانشان مرده اند) خواستگاری کنید، و یا (بی آنکه اظهار کنید) در دل تصمیم بگیرید. خداوند می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ البته پنهانی با آنها قرار (زناشویی) نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده ای (به طور کنایه) اظهار کنید؛ (ولی در هر حال)، اقدام به ازدواج ننمایید، تا عده مقرر سرآید. و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند. از مخالفت او بپرهیزید؛ و بدانید که خداوند، آمرزنده و دارای حلم است (و در مجازات بندگان، عجله نمی کند). (سوره بقره، آیات ۲۳۴-۲۳۵)

تفسیر:

خرافاتنی که زنان را بیچاره می کرد

یکی از مسائل و مشکلات اساسی زنان، ازدواج بعد از مرگ شوهر است. از آنجا که ازدواج فوری زن با همسر دیگر بعد از مرگ شوهر با محبت و دوستی و حفظ احترام شوهر سابق و تعیین خالی بودن رحم از نطفه همسر پیشین سازگار نیست، به

→ قبیل عطف خاص بر عام، و در این صورت نَعَمَتَ اللَّهِ مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمت های الهی را شامل می شود، از جمله نعمت محبت و الفت که خداوند در میان دو همسر آفریده است.

علاوه موجب جریحه‌دار ساختن عواطف بستگان متوفی است، آیه مورد بحث از دواج مجدد زنان را مشروط به نگه داشتن عده به مدت چهار ماه و ده روز ذکر کرده است. رعایت حریم زندگی زناشویی حتی بعد از مرگ همسر، موضوعی است فطری و لذا همیشه در قبایل مختلف آداب و رسوم گوناگونی برای این منظور بوده است؛ گرچه گاهی در این رسوم، آن‌چنان افراط می‌کردند که عملاً زن را در بن بست و اسارت قرار می‌دادند، و حتی در پاره‌ای موارد، جنایت‌آمیزترین کارها را در مورد او مرتکب می‌شدند. مثلاً برخی از قبایل پس از مرگ شوهر، زن را آتش می‌زدند یا بعضی او را با مرد دفن می‌کردند. برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدد محروم و او را گوشه‌نشین می‌کردند. در پاره‌ای از قبایل، زن‌ها موظف بودند مدتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه و چرکین با لباس‌های مندرس و کثیف دور از هرگونه آرایش و زیور، حتی شست و شو به سر برند و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند.^۱

آیه مورد بحث بر تمام این خرافات و جنایات خط بطلان می‌کشد و به زنان بیوه اجازه می‌دهد که بعد از نگاهداری عده و حفظ حریم زوجیت گذشته، اقدام به ازدواج کنند. می‌فرماید: «و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی باقی می‌گذارند، (این همسران) باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند (و عده نگه دارند)؛ و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می‌خواهند، درباره خودشان به‌طور شایسته انجام دهند» و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾.

و از آنجا که گاه اولیا و بستگان زن دخالت‌های بی‌موردی در کار او می‌کنند و یا منافع خویش را در ازدواج آینده زن در نظر می‌گیرند، خداوند در پایان آیه به همه هشدار می‌دهد می‌فرماید: «خدا از هر کاری که انجام می‌دهید آگاه است» و هر کس را به جزای اعمال نیک و بد خود می‌رساند ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

جمله «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» با توجه به اینکه مخاطب در آن مردان فامیل هستند، نشان می‌دهد که گویی آزاد گذاشتن زن را بعد از

مرگ شوهر برای خود گناه می‌دانستند و برعکس سختگیری را وظیفه می‌شمردند. این آیه به وضوح می‌گوید: آنها را آزاد بگذارید و گناهی بر شما نیست. در ضمن از این تعبیر استفاده می‌شود که ولایت پدر و جد نیز در اینجا ساقط است. ولی به زنان نیز یادآوری می‌کند که آنها از آزادی خود سوء استفاده نکنند و به طور شایسته (بِالْمَعْرُوف) برای انتخاب شوهر جدید اقدام نمایند.

طبق روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده است، زنان موظف‌اند در این مدت، شکل سوگواری خود را حفظ کنند، یعنی مطلقاً آرایش نکنند و ساده باشند.^۱ البته فلسفه نگاهداری این چنین عده‌ای نیز همین را ایجاب می‌کند.

اسلام زنان را به حدی از آداب و رسوم خرافی دوران جاهلی نجات داد که برخی پنداشتند حتی در همین مدت کوتاه عده هم می‌توانند ازدواج کنند.

یکی از همین زنان که چنین می‌پنداشت، روزی خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و می‌خواست برای ازدواج مجدد اجازه بگیرد، از حضرت سؤال کرد: آیا اجازه می‌دهید سرمه کشیده و خود را آرایش کنم؟

پیامبر فرمود: شما زنان موجودات عجیبی هستید. تا قبل از اسلام عده وفات را در سخت‌ترین شرایط و گاه تا آخر عمر می‌گذرانید، حتی به خود حق شست و شو هم نمی‌دادید، اینک که اسلام برای حرمت خانواده و رعایت حق زوجیت به شما دستور داده مدت کوتاهی ساده بسر برید، طاقت نمی‌آورید.^۲

جالب توجه اینکه در احکام اسلامی در مورد عده به این معنی تصریح شده است که اگر هیچ احتمالی در مورد بارداری زن در میان نباشد، باز باید زنانی که همسرانشان وفات یافته‌اند عده نگه دارند.

و نیز به همین دلیل، آغاز عده، مرگ شوهر نیست بلکه موقعی است که خبر مرگ شوهر به زن می‌رسد، هر چند بعد از ماه‌ها باشد، و این خود می‌رساند که تشریح این حکم، قبل از هر چیز برای حفظ احترام و حریم زوجیت است، اگرچه مسأله بارداری احتمالی زن در این قانون مسلماً مورد توجه بوده است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۳.

۲. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۴۲۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۵، ۲۳۸ و ۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸۸؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۴۰۹؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۶، و ج ۷، ص ۱۶.

آیه بعد به تناسب بحثی که دربارهٔ عدّه وفات گذشت، به یکی از احکام زنانی که در عدّه هستند اشاره کرده می‌فرماید: «گناهی بر شما نیست که از روی کنایه (از زنانی که در عدّه وفات هستند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم داشته باشید، خدا می‌داند شما به یاد آنان خواهید افتاد، ولی پنهانی با آنان قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز شایسته‌ای (به‌طور کنایه) اظهار کنید» ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾.

این دستور در واقع برای آن است که هم حریم ازدواج سابق حفظ شده باشد، و هم زنان بیوه از حق تعیین سرنوشت آیندهٔ خود محروم نگردند، دستوری که هم عادلانه است و هم توأم با حفظ احترام طرفین.

در حقیقت این یک امر طبیعی است که با فوت شوهر، زن به آیندهٔ خود فکر کند، و مردانی نیز ممکن است - برای شرایط سهل‌تر که زنان بیوه دارند - در فکر ازدواج با آنان باشند، از طرفی باید حریم زوجیت سابق نیز حفظ شود، آنچه در بالا آمد، دستور حساب‌شده‌ای است که همهٔ این مسائل در آن رعایت شده است.

جملهٔ «وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا» می‌فهماند که علاوه بر لزوم خودداری از خواستگاری آشکار، نباید در پنهانی با چنین زنانی در مدّت عدّه ملاقات کرد و با صراحت خواستگاری نمود، مگر اینکه صحبت به گونه‌ای باشد که با آداب اجتماعی و موضوع مرگ شوهر سازش داشته باشد. یعنی در پرده و با کنایه صورت گیرد.

«عَرَّضْتُمْ» از مادهٔ «تعریض» به گفتهٔ راغب در مفردات به معنای سخنی است که تاب دو معنی داشته باشد، راست و دروغ یا ظاهر و باطن.

و به گفتهٔ مفسّر بزرگوار طبرسی در مجمع‌البیان، تعریض ضدّ تصریح است و در اصل از «عرض» گرفته شده که به معنای کناره و گوشهٔ چیزی است.^۱

در روایات اسلامی در تفسیر این آیه برای خواستگاری کردن به‌طور سربسته و به اصطلاح قرآن «قول معروف» مثال‌هایی ذکر شده است،^۲ به عنوان نمونه در حدیثی از

۱. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۳۸، ذیل آیهٔ مورد بحث.

۲. کافی، ج ۵، ص ۴۳۴ و ۴۳۵؛ وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۹۷؛ بحار‌الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «قول معروف این است که مثلاً مرد به زن مورد نظرش بگوید: اِنِّی فِیْکِ لِرَاغِبٌ وَاِنِّی لِلنِّسَاءِ لَمُکْرِمٌ، فَلَا تَسْبِقِیْنِی بِنَفْسِکِ؛ من به تو علاقه دارم، زنان را گرامی می‌دارم، در مورد کار خود از من پیشی مگیر».^۱

همین مضمون یا شبیه به آن در کلمات بسیاری از فقها آمده است.

نکته قابل توجه اینکه آیه مورد بحث بعد از آیه عده و فوات قرار گرفته، ولی فقها تصریح کرده‌اند حکم بالا مخصوص عده و فوات نیست، بلکه شامل غیر آن نیز می‌شود.

صاحب حدائق، فقیه و محدث معروف می‌گوید: اصحاب ما تصریح کرده‌اند که تعریض و کنایه نسبت به خواستگاری در مورد زنی که در عده رجعی است حرام است، اما نسبت به زن مطلقه غیر رجعی، هم از سوی شوهرش و هم از سوی دیگران جایز است، ولی تصریح به آن برای هیچ‌کدام جایز نیست. اما در عده بائن، تعریض از ناحیه شوهر و دیگران جایز است، ولی تصریح تنها از سوی شوهر جایز است نه دیگری.

شرح بیشتر این موضوع را در کتاب‌های فقهی خصوصاً در ادامه کلام صاحب حدائق مطالعه فرمایید.^۲

سپس در ادامه آیه می‌فرماید: «(ولی در هر حال) عقد نکاح را نبندید تا عده آنها به سر آید» ﴿وَلَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ یَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾.

و مسلماً اگر کسی در عده، عقد ازدواج ببندد آن عقد باطل است، بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام دهد سبب می‌شود که آن زن برای همیشه نسبت به او حرام شود.

و به دنبال آن می‌فرماید: «و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند، از (مخالفت) او بپرهیزید و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است و در مجازات بندگان، عجله نمی‌کند» ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِیْ أَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ حَلِیمٌ﴾.

و به این ترتیب، خداوند از تمام اعمال و نیات بندگان آگاه است و متخلفان را به سرعت مجازات نمی‌کند.

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۹۰۵؛ کافی، ج ۵، ص ۴۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۹۸.

۲. حدائق، ج ۲۴، ص ۹۰.

«لَا تَعْزِمُوا» از ماده «عزم» به معنای قصد است و هنگامی که می فرماید: «وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ»، در واقع نهی از انجام دادن عقد ازدواج به صورت مؤکد است، یعنی حتی نیت چنین کاری را در زمان عده نکنید (ر.ک ج ۲، ص ۲۲۷-۲۳۳).

بخشی دیگر از احکام طلاق

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾

وکسانی از شما که در آستانه مرگ قرار می گیرند و همسرانی از خود به جا می گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال، آنان را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره مند سازند؛ به شرط اینکه آنان (از خانه شوهر) بیرون نروند (و اقدام به ازدواج نکنند). و اگر بیرون روند، (حقی ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه آنها درباره خود، به طور شایسته انجام می دهند. و خداوند، توانا و حکیم است. * و (بر شوهران) لازم است که به زنان مطلقه، هدیه مناسبی بدهند. این، حقی است بر عهده مردان پرهیزگار.

(سوره بقره، آیات ۲۴۰-۲۴۱)

تفسیر:

بخش دیگری از احکام طلاق

در این آیات بار دیگر به مسأله ازدواج و طلاق و اموری در این باره باز می گردد. نخست درباره شوهرانی سخن می گوید که در آستانه مرگ قرار گرفته و همسرانی از خود به جا می گذارند. می فرماید: «وکسانی از شما که می میرند - یعنی در آستانه مرگ قرار می گیرند - و همسرانی از خود باقی می گذارند باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنان را بهره مند سازند، و از خانه بیرون نکنند» در خانه شوهر باقی بمانند و هزینه زندگی آنان پرداخت شود ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ﴾.

البته این در صورتی است که آنها از خانه شوهر بیرون نروند «و اگر بیرون روند

(حَقِّی در هزینه و سکنی ندارند ولی) گناهی بر شما نیست، نسبت به آنچه درباره خود از کار شایسته (مانند انتخاب شوهر مجدد بعد از تمام شدن عده) انجام دهند» ﴿فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ﴾.

در پایان آیه گویی برای اینکه چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند آنها را دلداری داده، می‌فرماید: خداوند قادر است که راه دیگری بعد از فقدان شوهر پیشین در برابر ایشان بگشاید، و اگر مصیبتی به آنها رسیده حتماً حکمتی در آن بوده است. «و خداوند توانا و حکیم است» ﴿وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

اگر از روی حکمتش دری را ببندد به لطفش در دیگری را خواهد گشود و جای نگرانی نیست.

بنابر آنچه در بالا گفته شد معلوم می‌شود که جمله «يُسْتَوْفَوْنَ» در اینجا به معنای مردن نیست، بلکه به قرینه ذکر وصیت به معنای قرار گرفتن در آستانه مرگ است. جمله «فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ» مطابق تفسیر بالا دلیل بر این است که پرداختن هزینه زندگی تا یک سال از حقوق زن بر ورثه شوهر است، و هرگاه زن به دلخواه خود نخواست در خانه شوهر بماند و از نفقه استفاده کند، کسی مسؤولیتی در برابر او نخواهد داشت و نیز اگر بخواهد اقدام به ازدواج کند، مانعی ندارد.

ولی بعضی برای این جمله تفسیر دیگری ذکر کرده‌اند و آن این است که اگر مدت یک سال را صبر نمود و پس از آن از خانه شوهر بیرون رفت و ازدواج نمود مانعی ندارد. مطابق تفسیر دوم، نگاهداری عده به مدت یک سال بر زن لازم است، و مطابق تفسیر اول لازم نیست. به تعبیری دیگر، ادامه عده تا یک سال بنابر تفسیر اول یک حق است و بنابر تفسیر دوم یک حکم. ولی ظاهر آیه با تفسیر اول سازگارتر است، زیرا ظاهر جمله اخیر این است که جنبه استثنا از حکم قبل دارد.

در آیه بعد به یکی دیگر از احکام طلاق پرداخته می‌فرماید: «برای زنان مطلقه، هدیه شایسته‌ای است. این حقی است بر پرهیزگاران» که از طرف شوهر پرداخت می‌شود ﴿وَالْمُطَلَّاتُ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾.

گرچه ظاهر آیه همه زنان مطلقه را شامل می‌شود، ولی به قرینه آیه ۲۳۶ که گذشت، این حکم در مورد زنانی است که به هنگام عقد مهری برایشان قرار داده نشده و قبل از

آمیزش طلاق داده می‌شوند، و در حقیقت تأکیدی است بر حکم مزبور تا مورد غفلت واقع نشود.

این احتمال نیز وجود دارد که حکم مزبور همه زنان مطلقه را شامل شود، منتهی در مورد بالا جنبه واجب دارد و در موارد دیگر جنبه مستحب.

به هر حال، این یکی از دستوره‌های کاملاً انسانی است که در اسلام وارد شده و برای پیشگیری از انتقامجویی‌ها و کینه‌توزی‌های ناشی از طلاق اثر مثبتی دارد.

بعضی نیز گفته‌اند: پرداختن هدیه شایسته در مورد همه زنان مطلقه واجب است، و امری جدا از مهر است. ولی ظاهراً در میان علمای شیعه - همان‌گونه که از عبارت طبرسی در مجمع‌البیان استفاده می‌شود - کسی قائل به این قول نیست.

صاحب جواهر نیز تصریح می‌کند که هدیه مزبور جز در همان مورد خاص واجب نیست، و این مسأله اجماعی است.^۱

این احتمال نیز داده شده که منظور از آن نفقه است، که بسیار احتمال ضعیفی است. در هر صورت این هدیه - طبق روایاتی که از ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده است - بعد از پایان عده و جدایی کامل پرداخت می‌شود نه در عده طلاق رجعی. به تعبیری دیگر، هدیه خداحافظی است نه وسیله‌ای برای بازگشت.^۲

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه مربوط به مسأله طلاق است، می‌فرماید: «این چنین خداوند آیات خود را برای شما شرح می‌دهد شاید اندیشه کنید» ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

بدیهی است منظور از اندیشه کردن و تعقل آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد، و گرنه اندیشه تنها درباره احکام نتیجه‌ای نخواهد داشت.

از مطالعه آیات و روایات اسلامی به دست می‌آید که غالباً «عقل» در مواردی به کار می‌رود که «ادراک» و «فهم» با «عواطف و احساسات» آمیخته گردد و به دنبال آن عمل باشد. مثلاً اگر قرآن در بسیاری از بحث‌های خداشناسی نمونه‌هایی از نظام شگفت‌انگیز این جهان را بیان کرده و سپس می‌گوید ما این آیات را بیان می‌کنیم

۱. جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۵۸.

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۹۵۶ و ۹۵۷؛ کافی، ج ۶، ص ۱۰۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۵۹.

«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (تا شما تعقل کنید)، منظور این نیست که تنها اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید، زیرا علوم طبیعی اگر کانون دل و عواطف را تحت تأثیر قرار ندهد و هیچ‌گونه تأثیری در ایجاد محبت و دوستی و آشنایی با آفریدگار جهان نداشته باشد، ارتباطی با مسائل توحیدی و خداشناسی نخواهد داشت.

و همچنین است اطلاعاتی که جنبه عملی دارد، در صورتی «تعقل» به آنها گفته می‌شود که «عمل» هم داشته باشد. در تفسیر المیزان می‌خوانیم: تعقل در زمینه‌ای استعمال می‌شود که به دنبال درک و فهم، انسان وارد مرحله عمل گردد و آیاتی مانند «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» «دوزخیان می‌گویند: اگر گوش شنوا داشتیم و تعقل می‌کردیم در صف اهل جهنم نبودیم».^۱

یا آیه اَقْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا: «آیا در زمین سیاحت نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بفهمند»^۲ شاهد این گفتار است.^۳

زیرا اگر مجرمان، روز قیامت آرزوی تعقل در دنیا را می‌کنند منظور تعقلی است که آمیخته با عمل باشد و یا اگر خدا می‌گوید مردم سیر و سیاحت کنند و با نظر و مطالعه به اوضاع جهان چیزهایی بفهمند مقصود درک و فهمی است که به دنبال آن مسیر خود را عوض کرده و به راه راست گام نهند.

به تعبیری دیگر، اگر فکر و اندیشه ریشه‌دار باشد، ممکن نیست آثار آن در عمل ظاهر نشود، چگونه ممکن است انسانی به‌طور قطع اعتقاد به مسموم بودن غذایی داشته باشد و آن را بخورد؟

و یا عقیده قاطع به تأثیر دارویی برای درمان یک بیماری خطرناک داشته باشد و اقدام به خوردن آن نکند؟

نکته:

آیا این آیه نسخ شده است؟

بسیاری از مفسران معتقدند که آیه آغاز این بخش با آیه ۲۳۴ همین سوره که قبلاً

۱. سوره ملک، آیه ۱۰.

۲. سوره حج، آیه ۴۶.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۲۴۹، ذیل آیه مورد بحث.

گذشت و در آن عده وفات چهار ماه و ده روز تعیین شده بود، نسخ شده است، و مقدم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب و تنظیم قرآنی دلیل بر این نیست که قبلاً نازل شده است، زیرا می‌دانیم تنظیم آیات سوره‌ها بر طبق تاریخ نزول نیست، بلکه گاهی آیاتی که بعد نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته و آیاتی که قبلاً نازل شده در اواخر سوره، و این به سبب مناسبت آیات و به دستور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صورت گرفته است.

و نیز گفته‌اند: حقّ نفقه یک سال، قبل از نزول آیات ارث بوده و بعد از آنکه برای زن ارث قرار داده شد، این حق از بین رفت. بنابراین آیه مورد بحث از دو جهت (از نظر مقدار زمان عده و از نظر نفقه) نسخ شده است.

طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: همه علما اتفاق دارند که این آیه منسوخ است. آن‌گاه حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که (در عصر جاهلیت) هنگامی که مرد از دنیا می‌رفت تا یک سال از مال شوهر نفقه او را می‌دادند سپس بدون میراث خارج می‌شد، بعداً آیه یک چهارم و یک هشتم (مربوط به ارث زن)، این آیه را نسخ کرد.^۱ بنابراین باید نفقه زن در مدت عده از ارث او باشد.

و نیز از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: آیه مربوط به نگه داشتن عده در چهار ماه و ده روز و همچنین آیه ارث این آیه را نسخ کرده است.^۲

به هر حال، از کلمات بزرگان استفاده می‌شود که عده وفات در زمان جاهلیت یک سال بوده و رسوم خرافی و شاقی برای زن در این مدت قائل بودند. اسلام در آغاز آن رسوم خرافی را از بین برد، ولی عده وفات را در مدت یک سال تثبیت کرد، سپس آن را به چهار ماه و ده روز تبدیل نمود، و تنها زینت کردن و آرایش‌های مختلف را در این مدت برای زن ممنوع شمرد.

از گفته فخر رازی استفاده می‌شود که معروف میان مفسران اهل سنت نیز همین است که آیه مورد بحث با آیات ارث و عده چهار ماه و ده روز منسوخ شده است.^۳ ولی اگر اتفاق علما و روایات متعدد در این زمینه نبود ممکن بود گفته شود بین این آیات تضادی وجود ندارد. عده چهار ماه و ده روز یک حکم الهی است، اما نگهداری

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۹۱؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸۹؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۲.

۳. تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۵۸، ذیل آیه مورد بحث.

عده تا یک سال و ماندن در خانه شوهر و استفاده از نفقه او یک حق است. یعنی به زن این حق داده می‌شود که اگر مایل باشد تا یک سال در خانه شوهر متوفای خود بماند و هزینه زندگی او طبق وصیت شوهر در تمام این مدت پرداخت شود، و اگر مایل نبود می‌تواند بعد از چهار ماه و ده روز از خانه شوهر بیرون رود، یا اقدام به ازدواج نماید و در عین حال طبعاً هزینه زندگی او از مال شوهر سابق قطع خواهد شد.

ولی با توجه به روایات متعددی که از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است^۱ و شهرت حکم نسخ یا اتفاق علما بر آن، قبول چنین تفسیری ممکن نیست، هر چند با ظواهر آیات قابل تطبیق باشد (ر.ک: ج ۲، ص ۲۴۸-۲۵۵).

شرایط شهادت بر فحشای زن

﴿وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا * وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾

وکسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از شما مسلمانان را به‌عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آن زنان را در خانه‌ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد؛ یا اینکه خداوند، برای آنها راه نجاتی قرار دهد. * و از میان شما، آن مرد وزنی که (همسر ندارند، و) مرتکب آن کار (زشت) می‌شوند، آنها را (با اجرای حد) مجازات کنید و اگر توبه کنند، و (خود را) اصلاح نمایند، از آنها درگذرید زیرا خداوند، توبه‌پذیر و مهربان است.

(سوره نساء، آیات ۱۵-۱۶)

تفسیر:

شهادت بر فحشا

این آیه به طوری که اغلب مفسران از آن فهمیده‌اند، به مجازات زنان شوهرداری می‌پردازد که آلوده فحشا می‌شوند. نخست می‌فرماید: «وکسانی از زنان شما که

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸۰.

مرتکب زنا شوند، چهار تن از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنان بطلبید» ﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ﴾.

واژه «فاحشه»، چنانکه قبلاً هم اشاره کرده ایم، در اصل به معنای کار یا گفتار بسیار زشت است و اگر در مورد زنا و عمل منافی عفت به کار می رود، به همین مناسبت است. این کلمه سیزده بار در قرآن مجید آمده که گاه در مورد زنا، گاه درباره لواط، و گاهی در اعمال زشت و ننگین به طور کلی استعمال شده است.

آن گاه می فرماید: «اگر این چهار تن، به موضوع (زنا) گواهی دادند، آنان [= زنان] را در خانه‌ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد» ﴿فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ﴾.

دلیل بر اینکه آیه فوق اشاره به زنا می کند، علاوه بر قرینه‌ای که در آیه بعد است، تعبیر به «مِنْ نِسَائِكُمْ» (از همسرانتان) است، زیرا این تعبیر درباره همسران در قرآن مکرر آمده است.

بنابراین مجازات عمل منافی عفت برای زنان شوهردار، در این آیه حبس ابد تعیین شده است.

ولی بلافاصله می فرماید: «یا اینکه خداوند راهی برای آنان قرار دهد» ﴿أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾.

بنابراین باید مجازات حبس درباره آنها ادامه یابد تا مرگشان فرا رسد، یا اینکه قانون جدیدی از طرف خداوند برای آنها معین شود.

از این تعبیر استفاده می شود این یک حکم موقت بوده، و از همان آغاز اعلام شده است که در آینده حکم جدیدی درباره آنها نازل خواهد شد، و در آن موقع زمانی که مشمول این قانون شده‌اند و هنوز در قید حیات هستند، طبعاً از زندان آزاد خواهند شد و مجازات دیگری نیز در مورد آنها عملی نخواهد گردید.

آزادی آنان از زندان به دلیل الغاء حکم سابق است، اما عدم اجرای مجازات جدید درباره آنها به سبب آن است که قانون مجازات شامل مواردی که قبل از آمدن قانون انجام یافته نمی گردد، و به این ترتیب قانون آینده هرچه باشد راهی برای نجات این زندانیان است؛ البته قانون جدید شامل حال تمام کسانی که در آینده مرتکب این عمل می شوند خواهد بود - دقت کنید.

و اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند منظور از جمله ﴿أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ این است که خداوند با دستور آینده درباره سنگسار کردن این‌گونه افراد، راهی برای آزادی آنها گشوده است، درست نیست، زیرا هیچ‌گاه با تعبیر ﴿لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ «راهی به سود آنان» سازگار نمی‌باشد، چه اینکه اعدام راه نجات نیست.

زیرا می‌دانیم قانونی که بعداً در اسلام برای مرتکبان زناى محصنه مقرر گردید، قانون «رجم» (سنگسار کردن) بود. (این قانون در احادیث پیامبر ﷺ به‌طور مسلم وارد شده، اگرچه در قرآن به آن اشاره‌ای نگردیده است).^۱

از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود آیه مورد بحث هرگز نسخ نشده، زیرا نسخ در مورد احکامی است که از آغاز به صورت مطلق گفته شود نه به صورت موقت و محدود، در حالی که آیه مورد بحث «حبس ابد» را به‌عنوان یک حکم محدود و موقت ذکر کرده است.

و اگر می‌نگریم در پاره‌ای از روایات تصریح شده که آیه فوق با احکامی که درباره مجازات عمل منافی عفت وارد شده، نسخ گردیده است، منظور از آن نسخ اصطلاحی نیست، زیرا نسخ در زبان روایات به هر گونه تقييد و تخصیص حکم گفته می‌شود - دقت کنید.

ضمناً باید توجه داشت دستور محبوس ساختن این‌گونه زنان در خانه‌ها حکمی است که از یک سو به نفع آنهاست، زیرا از محبوس ساختن در زندان‌های عمومی به مراتب بهتر است، و از سوی دیگر تجربه نشان داده زندان‌های عمومی اثر عمیقی در آلوده شدن اجتماع دارد، زیرا این مراکز معمولاً به صورت آموزشگاه بزرگ مفسد درمی‌آید که افراد مجرم در آنجا تجربیات خود را در معاشرت دائمی توأم با وقت وسیع در اختیار یکدیگر می‌گذارند.

سپس در آیه بعد حکم زناى غیر محصنه را بیان می‌کند، می‌فرماید: «و از میان شما، آن مردان و زنانی را که (همسر ندارند و) مرتکب آن کار (زشت) می‌شوند، آزار دهید» ﴿وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا﴾.

۱. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۹؛ نهج البلاغه، ص ۱۸۴، خطبة ۱۲۷؛ کافی، ج ۷، ص ۱۷۷ و ۱۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۶۲، ۱۰۱ و ۱۰۷ و ج ۲۶، ص ۴۰.

گرچه در این آیه تصریحی به زنای غیر محصنه نشده، ولی از آنجا که این آیه دنبال آیه گذشته آمده و مجازاتی که برای زنا در این آیه ذکر شده با مجازات آیه گذشته تفاوت دارد و از آن خفیف تر است، استفاده می شود که این حکم درباره آن دسته از مرتکبان زناست که در آیه قبل داخل نبوده اند.

و چون آیه قبل با قرینه ای که اشاره شد مخصوص زنای محصنه است، نتیجه می گیریم که این آیه حکم زنای غیر محصنه را بیان می کند.

این نکته نیز روشن است که مجازات مذکور در این آیه یک مجازات کلی است و آیه ۲ سوره نور که حد زنا را یکصد تازیانه برای هر یک از طرفین بیان کرده است می تواند تفسیر و توضیحی برای این آیه بوده باشد، و به همین دلیل این حکم نیز نسخ نشده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نیز در ذیل این آیه نقل شده است که فرمود: «یعنی الیکر إذا أتت الفاحشة التي أتتها هذه الثيب فأذوهما؛ یعنی منظور از این آیه مرد و زن بی همسر است که اگر مرتکب عمل منافی عفت شوند، باید آنان را آزار داد» (و مجازات کرد).^۱

بنابر آنچه گفتیم کلمه «الذان» اگرچه تشبیه مذکر است، منظور از آن، زن و مرد هر دو می باشد، و به اصطلاح از باب «تغلیب» است.

جمعی از مفسران احتمال داده اند این آیه درباره عمل زشت «لواط» بوده باشد، و آیه قبل را مربوط به «مساحقه» (همجنس گرایی زنان) دانسته اند، ولی با توجه به رجوع ضمیر «یاأیانیها» به کلمه «فاحشة» که در آیه قبل آمده است، استفاده می شود که نوع عمل منافی عفت که در این آیه آمده همانند نوعی است که در آیه قبل است. بنابراین یکی را درباره «لواط» و دیگری را درباره «مساحقه» دانستن، خلاف ظاهر است. - اگرچه هر دو در یک جنس کلی یعنی همجنس گرایی مشترکند - پس هر دو آیه درباره «زنا» است.

از این گذشته، می دانیم مجازات «لواط» در اسلام اعدام است نه آزار رساندن یا تازیانه زدن، و هیچ دلیلی نداریم که حکم آیه مورد بحث نسخ شده باشد.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۵۱.

در پایان آیه به مسأله توبه این‌گونه گناهکاران و بخشیدن آنها اشاره کرده می‌فرماید: «و اگر توبه کنند، و (خود را) اصلاح نمایند (و به جبران گذشته پردازند)، از آنان درگذرید؛ زیرا خداوند توبه‌پذیر و مهربان است» ﴿فَإِنْ تَابَا وَأُصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾.

این دستور در حقیقت راه بازگشت را به روی این‌گونه خطاکاران گشوده است که در صورت توبه و اصلاح، جامعه اسلامی آنان را با آغوش باز می‌پذیرد و به صورت یک عنصر طردشده اجتماع نخواهند بود.

البته - همان‌طور که در کتاب‌های فقهی آمده - توبه در صورتی صحیح است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه اسلامی و اقامه شهود و صدور حکم دادگاه انجام پذیرد، وگرنه توبه‌ای که بعد از صدور حکم باشد تأثیری نخواهد داشت.

ضمناً از این حکم استفاده می‌شود هرگز نباید افرادی را که توبه کرده‌اند در برابر گناهان سابق مورد ملامت قرار داد. جایی که حکم مجازات و حد شرعی با توبه ساقط بشود، به طریق اولی باید مردم از گذشته آنها چشم‌پوشند. همچنین کسانی که این حد درباره آنها جاری می‌شود و بعد از آن توبه می‌کنند، باید مشمول گذشت مسلمانان بوده باشند.

روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام

گاه‌وبیگاه به مناسبت‌هایی می‌پرسند چرا اسلام قوانین جزایی و کیفری سخت و طاقت‌فرسایی مقرر نموده است؟

مثلاً در برابر یک‌بار آلوده شدن به زنا محصنه در آغاز، مجازات حبس ابد مقرر گردید و سپس مجازات اعدام تعیین شد. آیا بهتر نبود مجازات‌های ملایم‌تری در برابر این‌گونه اعمال تعیین گردد تا تعادلی میان «جرم» و «کیفر» برقرار شده باشد؟! باید توجه داشت قوانین کیفری اسلام گرچه ظاهراً سخت و شدید هستند، در مقابل راه اثبات جرم در اسلام آسان نیست و برای آن شرایطی تعیین شده که غالباً تا گناه علنی نشود آن شرایط حاصل نمی‌گردد.

مثلاً افزایش دادن تعداد شهود به چهار نفر که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، به قدری سنگین است که فقط افراد بی‌پروا ممکن است مجرم شناخته شوند. بدیهی

است این چنین اشخاص باید به اشدّ مجازات گرفتار شوند تا عبرت دیگران گردند و محیط از آلودگی گناه پاک گردد.

همچنین برای شهادت شهود شرایطی تعیین شده، از قبیل رؤیت و عدم قناعت به قراین و هماهنگی در شهادت و مانند آن که اثبات جرم را دشوارتر می‌کند.

به این ترتیب، اسلام احتمال یک مجازات فوق‌العاده شدید را در برابر این‌گونه گناهکاران قرار داده، و همین احتمال اگرچه ضعیف هم باشد می‌تواند در روحیه غالب افراد اثر بگذارد.

اما راه اثبات آن را دشوار قرار داده تا عملاً در این‌گونه موارد اعمال خشونت به‌طور وسیع انجام نگیرد.

در حقیقت اسلام خواسته اثر تهدیدی این قانون کیفری را حفظ کند بدون اینکه افراد بسیاری مشمول اعدام شوند.

نتیجه اینکه روش اسلام برای اثبات جرم و تعیین مجازات، حدّا کثر تأثیر را در نجات جامعه از آلودگی به گناه دارد، در حالی که افراد مشمول این مجازات‌ها عملاً زیاد نیستند، و به همین جهت از این روش تعبیر به «سهل و ممتنع» کردیم (ر.ک: ج ۳، ص ۳۸۷-۳۹۳).

حکم ازدواج با همسران پدر

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا﴾

با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده‌اند، ازدواج نکنید؛ مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است، زیرا این، عملی زشت و تنفرآور و راه نادرستی است.

(سوره نساء، آیه ۲۲)

شان نزول:

در زمان جاهلیت معمول بود هرگاه کسی از دنیا می‌رفت و همسر و فرزندان او از خود به یادگار می‌گذاشت، در صورتی که آن همسر، نامادری فرزندان او بود،

فرزندانش، نامادری را همانند اموال او به ارث می‌بردند؛ به این ترتیب که آنها حق داشتند با نامادری خود ازدواج کنند و یا او را به ازدواج شخص دیگری درآورند. پس از اسلام حادثه‌ای برای یکی از مسلمانان پیش آمد و آن این است که یکی از انصار به نام ابوقیس از دنیا رفت، فرزندش به نامادری خود پیشنهاد ازدواج نمود، آن زن گفت: من تو را فرزند خود می‌دانم و چنین کاری را شایسته نمی‌بینم، ولی با این حال از پیغمبر ﷺ کسب تکلیف می‌کنم. سپس موضوع را خدمت حضرت عرض کرد، و کسب تکلیف نمود. آیه فوق نازل شد و از این کار به شدت نهی کرد.^۱

تفسیر:

ازدواج با همسر پدر ممنوع

همان‌طور که در شأن نزول بیان شد، آیه بر یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیت خطّ بطلان می‌کشد، می‌فرماید: «با زنانی که پدران شما با ایشان ازدواج کرده‌اند، هرگز ازدواج نکنید» ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾. اما از آنجاکه هیچ قانونی - معمولاً - شامل گذشته نمی‌شود، اضافه می‌فرماید: «مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است» ﴿إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾. پس از آن برای تأکید مطلب، سه تعبیر شدید درباره این نوع ازدواج بیان می‌فرماید: نخست اینکه «این عمل، کار بسیار زشتی است» ﴿إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً﴾. و بعد اضافه می‌کند: «عملی است که موجب تنفّر در افکار مردم است» یعنی طبع بشر آن را نمی‌پسندد ﴿وَمَقْتًا﴾.

و در پایان می‌فرماید: «روش نادرستی است» ﴿وَسَاءَ سَبِيلًا﴾. حتّی در تاریخ می‌خوانیم مردم جاهلی نیز این نوع ازدواج را «مقت» (تنفّرآمیز)، و فرزندان را که ثمره آن بودند «مقیت» (فرزندان مورد تنفّر) می‌نامیدند. روشن است که این حکم به خاطر مصالح و فلسفه‌های مختلفی مقرر شده، زیرا ازدواج با نامادری از یک سو همانند ازدواج با مادر است، چون نامادری در حکم مادر دوم محسوب می‌شود، و از سوی دیگر تجاوز به حریم پدر و هتک احترام اوست.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۱۴.

و از همه گذشته، این عمل تخم نفاق را در میان فرزندان یک شخص می‌پاشد، زیرا ممکن است بر سر تصاحب نامادری میان آنها اختلاف واقع شود، حتی میان پدر و فرزند ایجاد رقابت می‌کند، زیرا معمولاً میان همسر دوم و همسر اول رقابت و حسادت وجود دارد، اگر این کار (ازدواج با نامادری) در حیات پدر (پس از طلاق نامادری) انجام گیرد، دلیل حسادت آن روشن است، و اگر بعد از مرگ او صورت گیرد نیز ممکن است یک نوع حسادت نسبت به پدر از دست رفته خود پیدا کند.

تعبیرات سه گانه‌ای که درباره نکوهش این عمل در آیه فوق آمده، بعید نیست به ترتیب اشاره به سه فلسفه مزبور باشد (ر.ک: ج ۳، ص ۴۰۹ - ۴۱۱).

زنان محارم

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَضْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً﴾

حرام شده است بر شما، مادرانتان، و دختران، و خواهران، و عمه‌ها، و خاله‌ها، و دختران برادر، و دختران خواهر شما، و مادرانی که شما را شیر داده‌اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان، و دختران همسران که در دامان شما هستند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته‌اید - و چنانچه با آنان آمیزش نداشته‌اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد - و (همچنین) همسران پسرانتان که از نسل شما هستند (- نه پسرخوانده‌ها -) و (نیز حرام است بر شما) میان دو خواهر جمع کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده، زیرا خداوند، آمرزنده و مهربان است.

(سوره نساء، آیه ۲۳)

تفسیر:

تحریم ازدواج با محارم

در این آیه به محارم - یعنی زنانی که ازدواج با آنها ممنوع است - اشاره شده و بر اساس آن، محرّمیت از سه راه ممکن است پیدا شود:

۱. ولادت، که از آن تعبیر به «ارتباط نسبی» می‌شود،
 ۲. از طریق ازدواج که به آن «ارتباط سببی» می‌گویند،
 ۳. از طریق شیرخوارگی که به آن «ارتباط رضاعی» گفته می‌شود.
- نخست به محارم نسبی که هفت دسته هستند اشاره کرده، می‌فرماید: «مادران شما و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌ها و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهرانتان بر شما حرام شده‌اند» ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ﴾.

باید توجه داشت منظور از مادر، فقط آن زنی نیست که انسان بی واسطه از او متولد شده است، بلکه جدّه و مادر جدّه، مادر پدر و مانند آن را نیز شامل می‌شود؛ همان‌طور که منظور از دختر، تنها دختر بی واسطه نیست، بلکه دختر و دختر پسر و دختر دختر و فرزندان آنها را نیز در بر می‌گیرد، همچنین در مورد پنج دسته دیگر.

ناگفته پیداست همه افراد طبعاً از این گونه ازدواج‌ها تنفّر دارند و به همین دلیل همه اقوام و ملل - جز افراد کمی - ازدواج با محارم را ممنوع می‌دانند و حتی مجوسی‌ها که در منابع اصلی خود قائل به جواز این گونه ازدواج‌ها بوده‌اند، امروز آن را انکار می‌کنند.

گرچه بعضی می‌کوشند این موضوع را ناشی از یک عادت و رسم کهن بدانند، می‌دانیم که عمومیت یک قانون در میان تمام افراد بشر، در قرون و اعصار طولانی - معمولاً - حکایت از فطری بودن آن می‌کند، زیرا رسم و عادت نمی‌تواند عمومی و دائمی گردد.

از این گذشته، امروز این حقیقت ثابت شده که ازدواج افراد همخون با یکدیگر خطرهای فراوانی دارد، یعنی بیماری نهفته ارثی را آشکار و تشدید می‌کند نه اینکه خود آن تولید بیماری کند.

حتی بعضی، گذشته از محارم، ازدواج با اقوام نسبتاً دورتر مانند عموزاده‌ها را با یکدیگر خوب نمی‌دانند و معتقدند خطر بیماری‌های ارثی را تشدید می‌نماید.^۱

۱. البته در اسلام ازدواج عموزاده‌ها و مانند آن با یکدیگر تحریم نشده است، زیرا همانند ازدواج با محارم نیست و احتمال بروز حوادث در این‌گونه ازدواج‌ها کمتر است.

ولی این مسأله اگر در خویشاوندان دور مشکلی ایجاد نکند - همان طور که غالباً نمی‌کند - در خویشاوندان نزدیک که «همخونی» شدیدتر است، مسلماً تولید اشکال خواهد کرد.

به علاوه، در میان محارم جاذبه جنسی معمولاً وجود ندارد، زیرا محارم غالباً با هم بزرگ می‌شوند و برای یکدیگر یک موجود عادی هستند و موارد استثنایی نمی‌تواند مقیاس قوانین کلی گردد و می‌دانیم جاذبه جنسی شرط استحکام پیوند زناشویی است. بنابراین اگر ازدواجی در میان محارم صورت گیرد، ناپایدار و سست خواهد بود. آن‌گاه به محارم رضاعی اشاره کرده، می‌فرماید: «و مادرانی که شما را شیر می‌دهند و خواهران رضاعی شما بر شما حرامند» ﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ﴾. گرچه قرآن در این قسمت از آیه تنها به دو دسته یعنی خواهران و مادران رضاعی اشاره کرده، طبق روایات فراوانی که در دست است، محارم رضاعی منحصر به اینها نیستند بلکه طبق حدیث معروفی از پیغمبر اکرم ﷺ: «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ؛ تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی حرامند، از نظر شیرخوارگی نیز حرام می‌شوند».^۱

البته مقدار شیرخوارگی که تأثیر در محرمیت می‌کند و نیز شرایط و کیفیت آن، ریزه کاری‌های فراوانی دارد که در کتاب‌های فقهی آمده است.

فلسفه تحریم محارم رضاعی این است که با پرورش گوشت و استخوان آنها با شیر شخص معینی، شباهت به فرزندان او پیدا می‌کند. مثلاً زنی که کودکی را به قدری شیر می‌دهد که بدن او با آن شیر نمو مخصوصی می‌کند، نوعی شباهت در میان آن کودک و سایر فرزندان آن زن پیدا می‌شود، و در حقیقت هر کدام جزئی از بدن آن مادر محسوب می‌گردند و همانند دو برادر نسبی هستند.

پس از آن با اشاره به دسته سوم از محارم، آنها را ذیل چند عنوان بیان می‌کند:

۱. «و مادران همسرانتان» ﴿وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾.

یعنی به محض اینکه زنی به ازدواج مردی درآمد و صیغه عقد جاری شد، مادر او و مادر مادر او و هرچه بالاتر روند، بر او حرام ابدی می‌شوند.

۱. کافی، ج ۵، ص ۴۳۷ و ۴۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۲۸ و ج ۱۰۰، ص ۳۲۴.

۲. «و دختران همسرانتان که در دامان شما پرورش یافته‌اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته‌اید» ﴿وَرَبَائِكُمُ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ﴾. یعنی تنها با عقد شرعی یک زن، دختران او که از شوهر دیگری بوده‌اند، بر شوهر حرام نمی‌شوند، بلکه مشروط بر این است که اضافه بر عقد شرعی، با آن زن همبستر نیز شده باشد.

وجود این قید در این مورد تأیید می‌کند که حکم مادر همسر که در جمله سابق گذشت مشروط به چنین شرطی نیست، و به اصطلاح اطلاق حکم را تقویت می‌کند. ظاهر قید «فِي حُجُورِكُمْ» (در دامان شما باشند) چنین می‌فهماند که اگر دختر همسر از شوهر دیگر در دامان انسان پرورش نیابد بر او حرام نیست، ولی به قرینه روایات^۱ و مسلم بودن حکم، این قید به اصطلاح قید احترازی نیست بلکه در واقع اشاره به نکته تحریم است، زیرا این گونه دختران که مادرانشان اقدام به ازدواج مجدد می‌کنند، معمولاً در سنین پایین هستند و غالباً در دامان شوهر جدید پرورش می‌یابند. آیه می‌گوید اینها در واقع همچو دختران خود شما هستند، آیا کسی با دختر خود ازدواج می‌کند؟

و انتخاب عنوان «رَبَائِب» جمع «رَبِيْبَه» به معنای تربیت شده نیز به همین جهت است.

به دنبال این قسمت، برای تأکید مطلب اضافه می‌کند: «اگر با آنها آمیزش جنسی نداشتید، دخترانشان بر شما حرام نیستند» ﴿فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾. ۳. «و همسران فرزندانانتان که از نسل شما هستند» ﴿وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾.^۲

در حقیقت تعبیر «مِنْ أَصْلَابِكُمْ» (فرزندانانتان که از نسل شما هستند) برای این است که روی یکی از رسوم غلط دوران جاهلیت خط بطلان کشیده شود، زیرا در آن زمان معمول بود افرادی را به عنوان فرزند خود انتخاب می‌کردند؛ یعنی کسی که

۱. کافی، ج ۵، ص ۴۳۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۶۶، ۴۶۸ و ۴۷۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸.

۲. «حَلَائِلُ» جمع «حَلِيلَه» از ماده «حَل» به معنای زنی است که بر انسان حلال است، یا از ماده «حَلُول» به معنی زنی است که با مردی در یک محل زندگی می‌کند و آمیزش جنسی دارد.

فرزند شخص دیگری بود به نام فرزند خود می خواندند، و فرزندخوانده مشمول تمام احکام فرزند حقیقی بود، و به همین دلیل با همسران فرزندخوانده خود از دواج نمی کردند.

باید توجه داشت فرزندخواندگی و احکام آن در اسلام به کلی بی اساس است.
 ۴. «و نیز حرام شده است برای شما جمع میان دو خواهر» ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ﴾.
 یعنی ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست. بنابراین اگر با دو خواهر یا بیشتر در زمان های مختلف و بعد از جدایی از خواهر قبلی انجام گیرد مانعی ندارد. و از آنجا که در زمان جاهلیت جمع میان دو خواهر رایج بود، و افرادی مرتکب چنین ازدواج هایی شده بودند، قرآن بعد از جمله فوق می فرماید: «مگر آنچه در گذشته واقع شده» ﴿إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾.

یعنی این حکم (همانند احکام دیگر) عطف به گذشته نمی شود، و کسانی که قبل از نزول این قانون چنین ازدواجی انجام داده اند کیفر و مجازاتی ندارند، اگرچه اکنون باید یکی از آن دورا برگزینند و دیگری را رها کنند.

در پایان آیه می فرماید: «خداوند آمرزنده و مهربان است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.
 شاید رمز اینکه اسلام از چنین ازدواجی جلوگیری کرده این باشد که دو خواهر به حکم نسب و پیوند طبیعی نسبت به یکدیگر علاقه شدیدی دارند، ولی به هنگامی که رقیب هم شوند طبعاً نمی توانند آن علاقه سابق را حفظ کنند، و به این ترتیب یک نوع تضاد عاطفی در وجود آنها پیدا می شود که برای زندگی آنها زیانبار است، زیرا دائماً انگیزه «محبت» و «رقابت» در وجود آنها در حال کشمکش و مبارزه اند.

بعضی از مفسران احتمال داده اند جمله «إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» به تمام محارمی که در آیه به آن اشاره شده برگردد؛ یعنی اگر قبل از نزول این آیه - طبق قوانین متداول آن زمان - اقدام به ازدواج با یکی از محارم کرده باشید، حکم تحریم شامل آن ازدواج ها نمی شود، و فرزندان آنها فرزندان مشروع خواهند بود. البته پس از نزول این آیه لازم بوده فوراً جدا شوند.

پایان آیه یعنی جمله «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» نیز متناسب با این معنی است (ر.ک: ج ۳، ص ۴۱۲ - ۴۱۸).

حکم زن و مرد زناکار

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ * الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند! * مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند؛ و زن زناکار راه جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی‌آورد؛ و این کار بر مؤمنان حرام شده است! (سوره نور، آیات ۲-۳)

تفسیر:

حدّ «زانی» و «زانیه»

بعد از این بیان کلی، به نخستین دستور قاطع و محکم، پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته، می‌گوید: «زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید» ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾.

و برای تأکید بیشتر، اضافه می‌کند: «هرگز نباید در اجرای این حدّ الهی گرفتار رأفت (محبت کاذب و دروغین) شوید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید» ﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

و سرانجام، در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل و نتیجه‌گیری از این مجازات الهی اشاره کرده، می‌گوید: «و باید گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند و مجازات آن دو را مشاهده کنند» ﴿وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

۱. حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا آمیزش جنسی مرد و زن غیر همسر، و بدون مجوز شرعی است).
۲. تأکید بر این که در اجرای این حدّ الهی گرفتار محبت‌ها و احساسات بی‌مورد

نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه‌ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد منتها برای خنثی کردن انگیزه‌های این گونه احساسات، مسأله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می‌کشد؛ چرا که نشانه ایمان به مبدأ و معاد، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است، ایمان به خداوند عالم حکیم سبب می‌شود که انسان بدانند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریح نشده، و ایمان به معاد، سبب می‌شود که انسان در برابر تخلف‌ها احساس مسئولیت کند.

در اینجا حدیث جالبی (از پیامبر ﷺ نقل شده که توجه به آن لازم است: «يُؤْتَى بِوَالٍ نَقَصَ مِنَ الْحَدِّ سَوْطًا فَيَقَالُ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَاكَ؟ فَيَقُولُ: رَحْمَةً لِّعِبَادِكَ، فَيَقَالُ لَهُ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنِّي؟! فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ، وَ يُؤْتَى بِمَنْ زَادَ سَوْطًا، فَيَقَالُ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَاكَ؟ فَيَقُولُ لِيُنْتَهُوا عَنِّ مَعْصِيَتِكَ! فَيَقُولُ: أَنْتَ أَحْكَمُ بِهِ مِنِّي؟! فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ!»؛ روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک تازیانه از حدّ الهی کم کرده‌اند در صحنه محشر می‌آورند، به او گفته می‌شود: چرا چنین کردی؟

می‌گوید: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می‌گوید: آیا تو نسبت به آنها از من مهربان‌تر بودی؟! و دستور داده می‌شود او را به آتش بیفکنید!

دیگری را می‌آورند که یک تازیانه بر حدّ الهی افزوده، به او گفته می‌شود: چرا چنین کردی؟ در پاسخ می‌گوید: تا بندگان از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می‌فرماید: تو از من آگاه‌تر و حکیم‌تر بودی؟! سپس دستور داده می‌شود او را هم به آتش دوزخ ببرند.^۱

۳. دستور حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات است؛ چرا که هدف تنها این نیست گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود.

و به تعبیر دیگر: با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی‌های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی‌ماند، و به جامعه سرایت می‌کند، برای پاکسازی باید همان گونه که گناه برملا شده، مجازات نیز برملا گردد.

و به این ترتیب، اساس پاسخ این سؤال که: چرا اسلام اجازه می‌دهد آبروی انسانی

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۱۴۸.

در جمع بریزد روشن می‌شود؛ زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است «خداوند ستار العیوب» راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه، و کم شدن اهمیت گناه، باید به گونه‌ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خشی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.

اصولاً، در یک جامعه سالم باید «تخلف از قانون» با اهمیت تلقی شود، مسلماً اگر تخلف تکرار گردد، آن اهمیت شکسته می‌شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است.

این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و آبروی خود، بیش از مسأله تنبیهات بدنی اهمیت فائند، و همین علنی شدن کیفر، ترمز نیرومندی بر روی هوس‌های سرکش آنها است.

از آنجا که سخن از مجازات زنان زناکار در میان است، سؤالی پیش می‌آید که: ازدواج مشروع با چنین زنانی چه حکمی دارد؟

آیه سوم این سؤال را چنین پاسخ می‌گوید: «مرد زناکار جز با زن آلوده دامان یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی‌کند، همان گونه که زن آلوده دامان جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی‌بندد» ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ﴾.

«و این کار بر مؤمنان تحریم شده است» ﴿وَحَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾.

در این که این آیه بیان یک حکم الهی است، یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند: آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می‌کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می‌روند، و همجنس با همجنس پرواز می‌کند، اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگی‌ها و انتخاب همسران آلوده نمی‌دهند، و آن را بر خویشتن تحریم می‌کنند، شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت «جمله خبریه» بیان شده. ولی گروه دیگر معتقدند: این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصاً می‌خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد؛ چرا که بیماری‌های اخلاقی همچون بیماری‌های جسمی غالباً واگیردار است.

و از این گذشته، این کار یک نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می شود. به علاوه، فرزندانگی که در چنین دامان‌های لکه‌دار یا مشکوکی پرورش می‌یابند سر نوشت مبهمی دارند.

روی این جهات، اسلام این کار را منع کرده است. شاهد این تفسیر جمله «وَحَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» است که در آن تعبیر به تحریم شده. و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام ﷺ و سایر پیشوایان معصوم ﷺ در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده‌اند. حتی بعضی از مفسران بزرگ در شأن نزول آیه چنین نوشته‌اند: «مردی از مسلمانان از پیامبر ﷺ اجازه خواست که با «ام مهزول» - زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود، و حتی پرچمی برای شناسائی بر در خانه خود نصب کرده بود! - ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت»^۱.

در حدیث دیگری نیز از امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ می‌خوانیم: «این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا ﷺ آلوده زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود، وحدّ الهی به او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا توبه‌اش ثابت شود»^۲. این نکته نیز لازم به یاد آوری است که: بسیاری از احکام به صورت «جمله خبریه» بیان شده است، و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت «امر» و «نهی» باشد.

ضمناً، باید توجه داشت عطف «مشرکان» بر «زانیان» در واقع برای بیان اهمیت مطلب است، یعنی گناه «زنا» هم‌تراز گناه «شرک» است؛ چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده: شخص زناکار در آن لحظه‌ای که مرتکب این عمل می‌شود از ایمان باز داشته می‌شود «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ... لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ خُلِعَ عَنْهُ الْإِيمَانُ كَخُلِعِ الْقَمِيصُ؛ شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می‌شود، مؤمن نیست، و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چرا که به هنگام ارتکاب این عمل، ایمان را از او بیرون می‌آورند همان‌گونه که پیراهن را از تن»^۳!

۱. مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۲۵، ذیل آیه، وقرطبی در تفسیر خود ذیل همین آیه، این حدیث را نقل کرده‌اند.

۲. مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۲۵، ذیل آیه مورد بحث.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۱، طبع دارالکتب الاسلامیه، طبق نقل نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۷۱.

نکته‌ها:**۱. مواردی که حکم زنا اعدام است**

آنچه در آیه فوق در مورد حدّ زنا آمده است یک حکم عمومی است که موارد استثنائی هم دارد از جمله «زنای محصن و محصنه» است که حدّ آن با تحقق شرائط، اعدام است.

منظور از «محصن» مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است، و «محصنه» به زنی می‌گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است.

هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود، حدّ او اعدام می‌باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم، در کتب فقهی مشروحاً آمده است. و نیز زنا با محارم حکم آن اعدام است.

همچنین زنا به عُنْف و جبر حکم آن نیز همین است.

البته در بعضی از موارد، علاوه بر مسأله تازیانه، تبعید و پاره‌ای دیگر از مجازاتها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.

۲. چرا زانیه مقدم ذکر شده؟

بدون شک این عمل منافی عفت، از همه کس قبیح است، ولی از زنان، زشت‌تر و قبیح‌تر است؛ چرا که آنها از حجب و حیای بیشتری برخوردارند، و شکستن آن، دلیل بر تمرد شدیدتری است.

از این گذشته، عواقب شوم این امر گرچه دامنگیر هر دو می‌شود، اما در مورد زنان، عواقب شومش بیشتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که: سرچشمه و سوسه این کار، بیشتر از ناحیه آنها صورت می‌گیرد و در بسیاری از موارد، عامل اصلی محسوب می‌شوند.

مجموع این جهات، سبب شده که زن آلوده، بر مرد آلوده در آیه فوق مقدم شده است. ولی زنان و مردان پاکدامن و باایمان از همه این مسائل برکنارند.

۳. مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به صورت «امر» است و خوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام

اجرای حدّ زنا می‌رساند، ولی ناگفته پیدا است قرآن شرط نکرده حتماً در ملاء عام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرائط و مصالح، متفاوت می‌گردد حضور سه نفر و بیشتر کافی است، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه تعداد از مردم لازم است.^۱

فلسفه این حکم نیز روشن است؛ زیرا همان گونه که گفتیم:
 اولاً: درس عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع.
 ثانیاً: شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.
 ثالثاً: هر گاه اجرای حدّ، در حضور جمعی انجام شود، قاضی و مجریان حدّ متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.
 رابعاً: حضور جمعیت، مانع از خودکامگی و افراط و زیاده‌روی در اجرای حدّ می‌گردد.

خامساً: ممکن است مجرم بعد از اجرای حدّ به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع را روشن ساخته و جلوی فعالیت‌های تخریبی او را در آینده می‌گیرد و فوائد دیگر.

۴. حدّ زانی قبلاً چه بوده است؟

از آیات ۱۵ و ۱۶ سوره «نساء» چنین بر می‌آید، قبل از نزول حکم سوره «نور» درباره زناکاران و زنان بدکار اگر محصنه بوده‌اند مجازات آنها زندان ابد، تعیین شده است ﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ﴾ و در صورتی که غیر محصن بوده‌اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فَأَذُوهُنَّ).

ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث، آن را در یک صد تازیانه محدود و معین نموده.

بنابراین، حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یک صد تازیانه حدّ و حدودی برای حکم آزار است.^۲

۱. جمعی از فقهاء در وجوب حضور گروهی از مؤمنین به هنگام اجرای حدّ تردید کرده‌اند، در حالی که ظاهر امر وجوب است، نه استحباب.

۲. برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۰۶ به بعد، ذیل آیات ۱۵ و ۱۶ سوره «نساء» مراجعه فرمائید.

۵. افراط و تفریط در اجرای حدّ ممنوع!

بدون شک، مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می‌کند حداکثر کوشش به عمل آید که هیچ فرد بی‌گناهی گرفتار کیفر نگردد، و نیز تا آنجا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می‌دهد، عفو و گذشت شود.

ولی بعد از ثبوت جرم، و مسلّم شدن حدّ باید قاطعیت به خرج داد، و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیان بخش است پرهیزند. مخصوصاً در آیه مورد بحث، تعبیر به ﴿فِي دِينِ اللَّهِ﴾ شده، یعنی هنگامی که حکم، حکم خدا است کسی نمی‌تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد. در اینجا از غلبه احساسات محبت‌آمیز، نهی شده؛ زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت‌آمیز، بر آنها بیشتر است، اما نمی‌توان انکار کرد که: اقلیتی وجود دارند طرفدار خشونت بیشتری می‌باشند، این گروه نیز همان‌گونه که سابقاً اشاره کردیم - از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند، و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.

۶. شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

گفتیم: ظاهر آیات فوق، تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده‌اند.

بنابراین، اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره‌گیری کرده، و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده‌اند، ازدواج با آنها شرعاً بی‌مانع است.

اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان «زانی» و «زانیه» بر آنها صدق نمی‌کند، حالتی بوده است که زائل شده، ولی در صورت اول، این قید از روایات اسلامی استفاده شده و شأن نزول آیه نیز آن را تأیید می‌کند.

در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: فقیه معروف «زراره» از آن حضرت پرسید: تفسیر آیه ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً...﴾ چیست؟

امام علیه السلام فرمود: «هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزَّنَا وَ رِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالزَّنَا، قَدْ شُهِرُوا

وَعَرَفُوا بِهِ، وَالنَّاسُ الْيَوْمَ بِذَلِكَ الْمَنْزِلِ، فَمَنْ أَقِيمَ عَلَيْهِ حَدُّ الزَّانَا، أَوْ شَهْرَ بِالزَّانَا، لَمْ يَنْبَغِ لِأَحَدٍ أَنْ يُنَاكِحَهُ حَتَّى يُعْرَفَ مِنْهُ تَوْبَتُهُ؛ این آیه، اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد، سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود.^۱

این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

۷. فلسفه تحریم زنا

فکر نمی‌کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل، دامن فرد و جامعه را می‌گیرد، بر کسی مخفی باشد، ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک، نظام خانواده را در هم می‌ریزد. رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می‌کند. فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می‌شوند، در جامعه زیاد می‌کند.

این عمل ننگین، سبب انواع برخوردها و کشمکش‌ها در میان هوسبازان است. به علاوه بیماری‌های روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است، برکسی پنهان نیست. کشتن فرزندان، سقط جنین و جنایاتی مانند آن، از آثار شوم این عمل می‌باشد^۲ (ر.ک: ج ۱۴، ص ۳۸۲-۲۹۴).

حکم اتهام به زنان پاکدامن

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ * يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۵ (ج ۲۰، ص ۴۳۹، چاپ آل‌البتیت).

۲. شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ۱۲ «تفسیر نمونه»، ذیل آیه ۳۲ سوره «اسراء» مطالعه فرمائید.

کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن رامتهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی دور شدند و عذاب سختی برای آنهاست. * در روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنها بر اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهد. * آن روز، خداوند جزای واقعی آنان را بی‌کم‌وکاست می‌دهد؛ و می‌دانند که خداوند حق آشکار است. (سوره نور، آیات ۲۳-۲۵)

تفسیر:

بار دیگر به مسأله «قذف» و متهم ساختن زنان پاکدامن باایمان، به اتهام ناموسی بازگشته و به‌طور مؤکد و قاطع می‌گوید: «کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر از هر گونه آلودگی و مؤمن را به نسبت‌های ناروا متهم می‌سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی دورند و عذاب عظیمی در انتظار آنهاست» ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

در واقع، سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمیّت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می‌گردد:

مُحْصَنَات: زنان پاکدامن، غَافِلَات: دور از هر گونه آلودگی، و مؤْمِنَات: زنان باایمان؛ به این ترتیب نشان می‌دهد که تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه، ناجوانمردانه و درخور عذاب عظیم است.^۱

تعبیر به «غَافِلَات» تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحراف و بی‌عفتی مشخص می‌کند. یعنی آنها نسبت به آلودگی‌های جنسی آن‌قدر بی‌اعتنا هستند که گویی اصلاً از آن خبر ندارند، زیرا موضع انسان در برابر گناه، گاه به صورتی درمی‌آید که اصلاً تصوّر گناه از فکر و مغز او بیرون می‌رود، گویی اصلاً چنین عملی در خارج وجود ندارد و این مرحله عالی تقواست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «غَافِلَات»، زنانی باشد که از نسبت‌های ناروایی که به آنها داده شده بی‌اطلاعند، و به همین دلیل از خود دفاع نمی‌کنند. در نتیجه آیه مورد بحث مطلب تازه‌ای در مورد این‌گونه اتهامات مطرح می‌کند، چرا که

۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۲۲، ذیل آیات مورد بحث.

در آیات گذشته سخن از تهمت زندگانی بود که شناخته می‌شدند و مورد مجازات قرار می‌گرفتند، اما در اینجا سخن از شایعه‌سازانی است که خود را از مجازات و حدّ شرعی پنهان داشته‌اند. قرآن می‌گوید: اینها تصوّر نکنند که با این عمل می‌توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی دور دارند، خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می‌کند و در آخرت عذابی عظیم دارند.

گرچه آیه فوق بعد از داستان افک قرار گرفته و به نظر می‌رسد که نزول آن بی‌ارتباط با این ماجرا نبوده، ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاصی نازل می‌شود و مفهوم آن کلی است اختصاص به مورد معینی ندارد.

عجب اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و بعضی دیگر اصرار دارند که مفهوم این آیه را محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر ﷺ بدانند و این گناه را در سر حدّ کفر قرار دهند، و کلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل بر آن بشمرند. در حالی که تهمت زدن هر چند گناه بسیار بزرگی است و اگر در مورد همسران پیامبر ﷺ باشد گناه بزرگ‌تر و عظیم‌تری محسوب می‌شود، ولی به تنهایی موجب کفر نیست و لذا پیامبر ﷺ در داستان «افک» با این‌گونه افراد معامله «مرتد» نکرد، بلکه در آیات بعد از آن که شرحش را خواندیم توصیه به عدم خشونت بیش از حد در مورد آنان فرمود که با کفر سازگار نیست.

و اما «لعن» دوری از رحمت خداست که در مورد کافر و مرتکبان گناهان کبیره صادق است، لذا در همین آیاتی که درباره حدّ قذف گذشت (در احکام مربوط به لعان) دو بار کلمه «لعن» در مورد دروغگویان به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز کراراً کلمه «لعن» درباره بعضی از مرتکبان گناهان کبیره به کار رفته است. حدیث «لَعَنَ اللَّهُ فِي الْخَمْرِ عَشْرَ طَوَائِفٍ...؛ خدا ده گروه را در مورد شراب لعنت کرده...» معروف است.

آیه بعد چگونگی حال گروه تهمت‌زندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده، می‌گوید: «آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبان‌های آنها، دست‌ها و پاهایشان بر ضدّ آنان به اعمالی که مرتکب شده‌اند گواهی می‌دهند» ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

زبان آنها بی‌آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می‌آید و حقایق را بازگو

می‌کند، این مجرمان بعد از مشاهده دلایل و شواهد قطعی جرم، بر خلاف میل باطنی خود صریحاً اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می‌سازند، چرا که جایی برای انکار نمی‌بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می‌آید و حتی طبق آیات قرآن، پوست تن آنها سخن می‌گوید، گویی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است. آری، در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانی‌هاست، ظاهر می‌شوند.

و اگر می‌بینیم در بعضی آیات قرآن اشاره به روز قیامت می‌فرماید: «امروز ما بر دهان آنها مهر می‌زنیم و دست و پایشان با ما سخن می‌گوید» ﴿الْيَوْمَ نَخْتُمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱ منافاتی با آیه مورد بحث ندارد، چرا که ممکن است در آغاز زبان‌ها از کار بیفتد و سایر اعضا شهادت دهند، و هنگامی که شهادت دست و پا حقایق را برملا کرد زبان به حرکت در آید که گفتنی‌ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

سپس می‌گوید: «در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی‌کم و کاست به آنها می‌دهد» ﴿يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ﴾.

«و در آن روز می‌دانند که خداوند حقّ مبین است» ﴿وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾. اگر امروز و در این دنیا در حقیقت پروردگار شک و تردید کنند، یا مردم را به گمراهی بکشانند، در آن روز نشانه‌های عظمت، قدرت و حقیقتش آن چنان واضح می‌شود که سرسخت‌ترین لجوجان را وادار به اعتراف می‌کند (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۴۶-۴۴۹).

احکامی درباره پوشش زنان

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ

بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضُرُّنَّ بَارِئُ جِهِنَّ لِيَعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۰﴾

به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، و دامان خود را (از بی‌عفتی) حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند به آنچه انجام می‌دهند آگاه است. * و به زنان باایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را (از بی‌عفتی) حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار از آنان که نمایان است - آشکار نکنند، و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدران شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان، یا بردگانشان [= کنیزانشان]، یا مردان سفیه وابسته (به آنها) که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و (به زنان باایمان بگو: هنگام راه رفتن) پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود (و صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد). و ای مؤمنان، همگی به سوی خدا بازگردید، تا رستگار شوید.

(سوره نور، آیات ۳۰-۳۱)

شان نزول:

در کتاب کافی در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است: جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبه‌رو شد - و در آن روز زنان مقنعه خود را در پشت گوش‌ها قرار می‌دادند - (و طبعاً گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می‌شد) چهره آن زن، نظر آن جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت. هنگامی که زن گذشت، جوان همچنان با چشمان خود او را بدرقه می‌کرد، در حالی که راه خود را ادامه می‌داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد و باز همچنان به پشت سر خود نگاه می‌کرد، ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه‌ای که در دیوار بود صورتش را شکافت.

هنگامی که زن گذشت، جوان به خود آمد دید خون از صورتش جاری است و به

لباس و سینه‌اش ریخته! (سخت ناراحت شد) با خود گفت: به خدا سوگند خدمت پیامبر می‌روم و این ماجرا را بازگو می‌کنم. هنگامی که چشم رسول خدا ﷺ به او افتاد فرمود چه شده است؟

جوان ماجرا را نقل کرد. در این هنگام جبرئیل، پیک وحی خدا، نازل شد و آیه فوق را آورد (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...)^۱.

تفسیر:

مبارزه با چشم‌چرانی و ترک حجاب

پیش از این هم گفته‌ایم که این سوره در حقیقت سوره عفت، پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است و بحث‌های مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد. آیات مورد بحث هم که احکام نگاه کردن، چشم‌چرانی و حجاب را بیان می‌دارد کاملاً به این امر مربوط است و نیز ارتباط این بحث با بحث‌های مربوط به اتهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست.

نخست می‌گوید: «به مؤمنان بگو: چشم‌های خود را (از نگاه کردن به زنان نامحرم و آنچه نظر افکندن بر آن حرام است) فرو گیرند، و دامان خود را حفظ کنند» ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾.

«يَغُضُّوا» از ماده «غَضَّ» (بر وزن خَزَّ) در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود.

بنابراین آیه نمی‌گوید مؤمنان باید چشمانشان را فرو بندند، بلکه می‌گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند. و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبه‌رو می‌شود بخواهد چشم خود را کاملاً ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پایین اندازد، گویی از نگاه خویش کاسته و آن صحنه‌ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹. تفسیرهای نورالثقلین، میزان، روح المعانی (با اندک تفاوت)، ذیل آیه مورد بحث.

قابل توجه اینکه قرآن نمی‌گوید از چه چیز چشمان خود را فرو گیرند (و به اصطلاح متعلق فعل را حذف کرده) تا دلیل بر عموم باشد، یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم بگیرند.

اما با توجه به سیاق آیات، مخصوصاً آیه بعد که سخن از مسأله حجاب به میان آمده، به خوبی روشن می‌شود که منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم است. شأن نزولی که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تأیید می‌کند.^۱

از آنچه گفتیم این نکته روشن می‌شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاه‌های غیرخیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می‌گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود، یعنی به او نگاه نکند. اما راه و چاه خود را ببیند و اینکه «عَصَّ» را به معنی کاهش گفته‌اند منظور همین است - دقت کنید.

دومین دستور در آیه فوق همان مسأله حفظ «فروج» است.

«فروج» چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم، در اصل به معنی شکاف و فاصله میان دو چیز است، ولی در این‌گونه موارد کنایه از عورت است، و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه «دامان» را به جای آن می‌گذاریم.

منظور از «حفظ فروج» چنانکه در روایات وارد شده، پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كُلُّ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ فِي ذِكْرِ الْفُرُوجِ فَهِيَ مِنَ الزَّانَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ؛ هر آیه‌ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می‌گوید، منظور حفظ کردن از زناست، جز این آیه که منظور از آن، حفظ کردن از نگاه دیگران است».^۲

و از آنجا که گاه به نظر می‌رسد چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده، در پایان آیه می‌فرماید: «این برای آنها بهتر و پاکیزه‌تر است» ﴿ذَلِكَ أَرْكَانُ لَهُمْ﴾.

۱. در اینکه «هن» در جمله «يَعُصُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» چه معنی دارد، مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند. بعضی

آن را برای تبعیض، بعضی زائده و بعضی ابتدائیه دانسته‌اند، ولی ظاهر همان معنی اول است.

۲. اصول کافی، تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۰۱، طبق نقل نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۸۷.

آن‌گاه به عنوان اخطار، برای کسانی که نگاه هوس‌آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می‌افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می‌کنند، می‌گوید: «به یقین خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است» ﴿إِنَّ اللَّهَ حَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾.

در آیه بعد به شرح وظایف زنان در این زمینه می‌پردازد. نخست به وظایفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می‌گوید: «و به زنان باایمان بگو: چشمان خود را فرو گیرند (و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) و دامان خود را حفظ نمایند» ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾.

و به این ترتیب، «چشم‌چرانی» همان‌گونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام است، و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز مانند مردان واجب است.

سپس به مسأله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن چهار جمله اشاره فرموده:
۱. «آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است» ﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾.

در اینکه منظور از زینتی که زنان باید آن را بپوشانند و همچنین زینت آشکاری که در اظهار آن مجازند چیست، در میان مفسران سخن بسیار است.

بعضی زینت پنهان را به معنی زینت طبیعی (اندام زیبای زن) گرفته‌اند، در حالی که کلمه «زینت» به این معنی کمتر اطلاق می‌شود.

بعضی دیگر آن را به معنی «محلّ زینت» گرفته‌اند، زیرا آشکار کردن خود زینت مانند گوشواره و دستبند و بازوبند به تنهایی مانعی ندارد، اگر ممنوعیتی باشد مربوط به محلّ این زینت‌هاست، یعنی گوش‌ها و گردن و دست‌ها و بازوان.

بعضی دیگر آن را به معنی خود «زینت‌آلات» گرفته‌اند منتها در حالی که روی بدن قرار گرفته، و طبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توأم با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد.

دو تفسیر اخیر از نظر نتیجه یکسان است هر چند از دو راه مسأله تعقیب می‌شود. حق این است که ما آیه را بدون پیشداوری و طبق ظاهر آن تفسیر کنیم که ظاهر آن همان معنی سوم است؛ بنابراین، زنان حق ندارند زینت‌هایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند، هر چند اندامشان نمایان نشود، و به این ترتیب آشکار کردن لباس‌های

زینتی مخصوصی که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت‌هایی نهی کرده است.

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده نیز همین معنی دیده می شود که زینت باطن به «قلاده» (گردنبند)، «دملیج» (بازو بند)، «خلخال» (پای برنجن) همان زینتی که زنان عرب در میج پاها می کردند تفسیر شده است.^۱

و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر، سرمه و مانند آن تفسیر شده، می فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت‌هایی است که نهفته و پوشیده است - دقت کنید.

۲. دومین حکمی که در آیه بیان شده این است: «آنها باید خمارهای خود را بر سینه‌های خود بیفکنند» ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾.

«خُمُر» جمع «خمار» (بر وزن حجاب) در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند (روسری).

«جیوب» جمع «جیب» (بر وزن غیب) به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می گردد. از این جمله استفاده می شود که قبل از نزول آیه، زنان دامنه روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می شد. قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد (از شأن نزول آیه که قبلاً آوردیم نیز این معنی به خوبی استفاده می شود).

۳. در سومین حکم، مواردی را که زنان می توانند در آنجا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند، با این عبارت شرح می دهد:

«آنها نباید زینت خود را آشکار سازند» ﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾.

«مگر (در دوازده مورد):

۱. «برای شوهرانشان» ﴿إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾.

۲. «یا پدرانشان» ﴿أَوْ آبَائِهِنَّ﴾.

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، ذیل آیه مورد بحث.

۳. «یا پدران شوهرانشان» ﴿أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ﴾.
۴. «یا پسرانشان» ﴿أَوْ أَبْنَائِهِنَّ﴾.
۵. «یا پسران همسرانشان» ﴿أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ﴾.
۶. «یا برادرانشان» ﴿أَوْ إِخْوَانِهِنَّ﴾.
۷. «یا پسران برادرانشان» ﴿أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ﴾.
۸. «یا پسران خواهرانشان» ﴿أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ﴾.
۹. «یا زنان هم کیششان» ﴿أَوْ نِسَائِهِنَّ﴾.
۱۰. «یا بردگانشان» کنیزانشان ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ﴾.
۱۱. «یا پیروان و طفیلیانی که تمایلی به زن ندارند» افراد سفیه و ابلهی که میل جنسی در آنها وجود ندارد ﴿أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ﴾.
۱۲. «یا کودکانی که از عورات زنان (امور جنسی) آگاه نیستند» ﴿أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ﴾.
۴. و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می‌کند: «آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود» و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد ﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾.
- آنها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله‌ور می‌سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن‌چنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خودداری کنند، و این گواه باریک‌بینی اسلام در این زمینه است.
- و سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان، اعم از مرد و زن، به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان می‌دهد می‌گوید: «همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید» ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.
- و اگر در گذشته کارهای خلافی در این زمینه انجام داده‌اید اکنون که حقایق احکام اسلام برای شما تبیین شد، از خطاهای خود توبه کنید و برای نجات و فلاح، به سوی خدا آید که رستگاری تنها بر در خانه اوست، و بر سر راه شما لغزشگاه‌های خطرناکی وجود دارد که جز با لطف او نجات ممکن نیست، خود را به او بسپارید.
- درست است که قبل از نزول این احکام، گناه و عصیان نسبت به این امور مفهومی

نداشت، ولی می‌دانیم قسمتی از مسائل مربوط به آلودگی‌های جنسی جنبه عقلانی دارد و به تعبیر مصطلح، از «مستقلات عقلیه» است که حکم عقل در آنجا به تنهایی برای ایجاد مسؤولیت کافی است.

نکته‌ها:

۱. فلسفه حجاب

بدون شک در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده‌اند و افراد غرب زده، بی‌بندوباری زنان را جزئی از آزادی او می‌دانند، سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه‌ای است متعلق به زمان‌های گذشته. ولی مفاسد بی‌حساب، مشکلات و گرفتاری‌های روزافزونی که از این آزادی‌های بی‌قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجاً گوش شنوایی برای این سخن پیدا شود.

البته در محیط‌های اسلامی و مذهبی، مخصوصاً در محیط ایران بعد از انقلاب جمهوری اسلامی، بسیاری از مسائل حل شده، و به بسیاری از این سؤالات عملاً پاسخ کافی و قانع‌کننده داده شده است، ولی باز اهمیت موضوع ایجاب می‌کند که این مسأله به طور گسترده‌تر مورد بحث قرار گیرد.

مسأله این است که آیا زنان (بانهایت معذرت) باید برای بهره‌کشی از طریق سمع، بصر و لمس (جز آمیزش جنسی) در اختیار همه مردان باشند؟ و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد؟

بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی‌پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوس‌های آلوده مردان درگیر باشند؟ و یا باید این مسائل از محیط اجتماع برچیده شود، و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص یابد؟

اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب، جزئی از این برنامه محسوب می‌شود، در حالی که غربی‌ها و غرب زده‌های هوسباز، طرفدار برنامه اول هستند.

اسلام می‌گوید: کامیابی‌های جنسی اعم از آمیزش و لذت‌گیری‌های سمعی، بصری و لمسی مخصوص همسران است و غیر از آن گناه، و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه است که جمله «ذَلِكْ اُزْكِ لَهُمْ» در آیات فوق اشاره به آن است.

فلسفهٔ حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

۱. برهنگی زنان، که طبعاً پی آمدهایی همچون آرایش، عشوه‌گری و امثال آن همراه دارد، مردان - مخصوصاً جوانان را - در یک حال تحریک دائم قرار می‌دهد، تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجان‌های بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمهٔ امراض روانی می‌گردد. مگر اعصاب انسان چقدر می‌تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟

مگر همهٔ پزشکان روانی نمی‌گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟ مخصوصاً توجه به این نکته که غریزهٔ جنسی نیرومندترین و ریشه‌دارترین غریزهٔ آدمی است، و در طول تاریخ سرچشمهٔ حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده، تا آنجا که گفته‌اند: هیچ حادثهٔ مهمی را پیدا نمی‌کنید مگر اینکه پای زنی در میان است. آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله‌ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟

آیا این کار عاقلانه‌ای است؟

اسلام می‌خواهد مردان و زنان مسلمان، روحی آرام، اعصابی سالم و چشم و گوش پاک داشته باشند، و این یکی از فلسفه‌های حجاب است.

۲. آمارهای قطعی و مستند نشان می‌دهد که با افزایش برهنگی در جهان، طلاق و ازهم‌گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به‌طور مداوم بالا رفته است، چرا که «هر چه دیده بیند دل کند یاد» و هر چه دل - در اینجا یعنی هوس‌های سرکش - بخواهد، به هر قیمتی باشد به دنبال آن می‌رود، و به این ترتیب هر روز دل، به دلبری می‌بندد و با دیگری وداع می‌گوید.

در محیطی که حجاب است (و شرایط دیگر اسلامی رعایت می‌شود) دو همسر تعلق به یکدیگر دارند و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است. ولی در بازار آزاد برهنگی که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی (لااقل در مرحلهٔ غیر آمیزش جنسی) در آمده‌اند، دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی‌تواند داشته باشد، و خانواده‌ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می‌شوند و کودکان بی‌سرپرست می‌مانند.

۳. گسترش دامنهٔ فحشا، و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناک‌ترین پی آمدهای

بی‌حجابی است که فکر می‌کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلایل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد. نمی‌گوییم عامل اصلی فحشا و فرزندان نامشروع منحصرأباً بی‌حجابی است، نمی‌گوییم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤثر نیست، بلکه می‌گوییم: یکی از عوامل مؤثر آن مسألهٔ برهنگی و بی‌حجابی محسوب می‌شود. و با توجه به اینکه فحشا و از آن بدتر، فرزندان نامشروع سرچشمهٔ انواع جنایت‌ها در جوامع انسانی بوده و هستند، ابعاد خطرناک این مسأله روشن‌تر می‌شود. هنگامی که می‌شنویم در انگلستان هر سال - طبق آمار - پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می‌آید.

و هنگامی که می‌شنویم جمعی از دانشمندان انگلیس در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده‌اند، نه به خاطر مسائل اخلاقی و مذهبی، بلکه به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امنیت جامعه به وجود آورده‌اند، به گونه‌ای که در بسیاری از پرونده‌های جنایی پای آنها در میان است، به اهمیت این مسأله کاملاً پی می‌بریم و درمی‌یابیم مسألهٔ گسترش فحشا، حتی برای آنها که هیچ اهمیتی برای مذهب و برنامه‌های اخلاقی قائل نیستند فاجعه‌آفرین است.

بنابراین، هر چیز که دامنهٔ فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده‌تر سازد تهدیدی برای امنیت جامعه‌ها محسوب می‌شود، و پی‌آمدهای آن هرگونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است.

مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده، مدارسی که در آن دختر و پسر با هم درس می‌خوانند، و مراکزی که مرد و زن در آن کار می‌کنند، و بی‌بند و باری در آنها حکمفرماست، کم‌کاری، عقب‌افتادگی، و عدم احساس مسؤولیت، به خوبی مشاهده شده است.

۴. مسألهٔ ابتذال زن و سقوط شخصیت او در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد.

هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواند، طبیعی است روزبه‌روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزون‌تر از او دارد.

و هنگامی که زن را از طریق جاذبهٔ جنسی‌اش وسیلهٔ تبلیغ کالاها و دکور اتاق‌های

انتظار، و عاملی برای جلب جهانگردان، سیاحان و مانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه‌ای شخصیت زن تا سر حد یک عروسک، یا یک کالای بی ارزش سقوط می‌کند، و ارزش‌های والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می‌شود، و تنها افتخار او جوانی، زیبایی و خودنمایی وی می‌شود.

و به این ترتیب، به وسیله‌ای تبدیل خواهد شد برای اشباع هوس‌های سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان‌نماهای دیو صفت.

در چنین جامعه‌ای چگونه یک زن می‌تواند با ویژگی‌های اخلاقیش، علم و آگاهی و داناییش جلوه کند، و حائز مقام والایی گردد؟

به راستی دردآور است که در کشورهای غربی، و غرب زده، و در کشور ما پیش از انقلاب اسلامی، بیشترین اسم، شهرت، آوازه، پول، درآمد و موقعیت برای زنان آلوده و بی‌بندوباری بود که به نام هنرمند و هنرپیشه، معروف شده بودند، و هر جا قدم می‌نهادند گردانندگان محیط‌های آلوده برای آنها سر و دست می‌شکستند و قدمشان را خیر مقدم می‌دانستند.

شکر خدا را که آن بساط برچیده شد، و زن از صورت ابتدال سابق و موقعیت یک عروسک فرنگی و کالای بی ارزش در آمد، شخصیت خود را بازیافت، حجاب بر خود پوشید، اما بی‌آنکه منزوی شود و در تمام صحنه‌های مفید و سازنده اجتماعی حتی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامی ظاهر شد.

این بود قسمتی از فلسفه‌های زنده و روشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.

۲. خرده‌گیری‌های مخالفان حجاب

در اینجا می‌رسیم به ایرادهایی که مخالفان حجاب مطرح می‌کنند که باید به‌طور فشرده بررسی شود:

الف) زنان نیمی از جامعه

مهم‌ترین چیزی که همه در آن متفق‌اند و به عنوان یک ایراد اساسی بر مسئله حجاب ذکر می‌کنند، این است که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند اما حجاب

سبب انزوای این جمعیت عظیم می‌گردد، و طبعاً آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب می‌راند، مخصوصاً در دوران شکوفایی اقتصادی که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است، از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچ بهره‌گیری نخواهد شد، و جای آنها در مراکز فرهنگی و اجتماعی نیز خالی است.

به این ترتیب، آنها به صورت یک موجود مصرف‌کننده و سربار اجتماع در می‌آیند. اما آنها که به این منطق متوسل می‌شوند از چند امر به کلی غافل شده یا تغافل کرده‌اند، زیرا:

اولاً چه کسی گفته است که حجاب اسلامی، زن را منزوی می‌کند و از صحنه اجتماع دور می‌سازد؟

اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم، امروز بعد از انقلاب اسلامی هیچ نیازی به استدلال نیست زیرا با چشم خود گروه گروه زنانی را می‌بینیم که با داشتن حجاب اسلامی در همه جا حاضرند، در اداره‌ها، در کارگاه‌ها، در راهپیمایی‌ها و تظاهرات سیاسی، در رادیو و تلویزیون، در بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی، مخصوصاً در مراقبت‌های پزشکی برای مجروحان جنگی، در فرهنگ و دانشگاه، و بالاخره در صحنه جنگ و پیکار با دشمن.

کوتاه سخن اینکه وضع موجود پاسخ دندان‌شکنی است برای همه این ایرادها و اگر ما در سابق سخن از امکان چنین وضعی می‌گفتیم امروز در برابر وقوع آن قرار گرفته‌ایم، و فلاسفه گفته‌اند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است. و این عیانی است که نیاز به بیان ندارد.

ثانیاً از اینکه بگذریم، آیا اداره خانه و تربیت فرزندان برومند و ساختن انسان‌هایی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخ‌های عظیم جامعه را به حرکت در آورند، کار نیست؟

آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی‌کنند از نقش خانواده و تربیت در ساختن یک اجتماع سالم، آباد و پرحرکت بی‌خبرند. آنها گمان می‌کنند راه این است که زن و مرد مانند زنان و مردان غربی، اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه‌ها و مانند آن ترک کنند، و بچه‌های خود را به شیرخوارگاه‌ها بسپارند، و یا در اتاق بگذارند، در برابر روی آنها ببندند، و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته‌ای هستند به آنها بچشانند.

غافل از اینکه با این عمل، شخصیت آنها را در هم می‌کوبند و کودکانی بی‌روح و فاقد عواطف انسانی بار می‌آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

ب) حجاب دست و پاگیر است

ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیت‌های اجتماعی مخصوصاً در عصر ماشین‌های مدرن سازگار نیست. یک زن حجاب‌دار خودش را حفظ کند یا چادرش را و یا کودک و یا برنامه‌اش را؟ ولی این ایرادکنندگان از یک نکته غافل‌اند و آن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست، بلکه به معنی پوشش زن است، آنجا که با چادر امکان‌پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد به پوشش قناعت می‌شود.

زنان کشاورز و روستایی ما مخصوصاً زنانی که در برنج‌زارها مهم‌ترین و مشکل‌ترین کار کشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند، عملاً به این پندارها پاسخ گفته و نشان داده‌اند که یک زن روستایی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد، حتی بیشتر و بهتر از مرد کار می‌کند، بی‌آنکه حجابش مانع کارش شود.

ج) حجاب، مردان را حریص‌تر می‌کند

ایراد دیگر اینکه آنها می‌گویند حجاب از این نظر که میان زنان و مردان فاصله می‌افکند، طبع حریص مردان را آزمندتر می‌کند، و به جای اینکه خاموش‌کننده باشد، آتش حرص آنها را شعله‌ورتر می‌سازد که: «الإنسانُ حَرِيصٌ عَلَى ما مَنِعٌ».

پاسخ این ایراد، یا صحیح‌تر سفسطه و مغلطه را مقایسه جامعه امروز ما که حجاب در آن تقریباً در همه مراکز بدون استثنا حکمفرماست با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می‌کردند می‌دهد.

آن روز هر کوی و برزن مرکز فساد بود، در خانواده‌ها بی‌بندوباری عجیبی حکمفرما بود، آمار طلاق فوق‌العاده زیاد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختی دیگر.

نمی‌گوییم امروز همه آنها ریشه‌کن شده، اما بدون شک بسیار کاهش یافته

و جامعه ما از این نظر سلامت خود را بازیافته، و اگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد و سایر نابسامانی‌ها نیز سامان پیدا کند، جامعه ما از نظر پاکسی خانواده‌ها و حفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسید.

۳. استثناء وجه و کفین

در اینکه آیا حکم حجاب، صورت و دست‌ها حتی از مچ به پایین را نیز شامل می‌شود یا نه، در میان فقها بحث فراوان است. بسیاری عقیده دارند پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده، یا حداقل احتیاط می‌کنند. البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی‌دانند نیز آن را مقید به صورتی می‌کنند که منشأ فساد و انحرافی نگردد، وگرنه واجب است.

در آیه فوق قرائنی بر این استثناء، و تأیید قول اول وجود دارد از جمله:

(الف) استثناء «زینت ظاهر» در آیه فوق، خواه به معنی محلّ زینت باشد، یا خود «زینت» دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

(ب) دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می‌دهد که مفهومی پوشانیدن تمام سر، گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعاست.

توضیح اینکه: همان‌گونه که در شأن نزول نیز گفتیم، عرب‌ها در آن زمان روسری و مقنعه‌ای می‌پوشیدند که دنباله آن را روی شانه‌ها و پشت سر می‌انداختند به طوری که مقنعه، پشت گوش آنها قرار می‌گرفت و تنها سر و پشت گردن را می‌پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت، نمایان بود.

اسلام این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه‌اش این بود که تنها گردی صورت باقی می‌ماند و بقیه پوشانده می‌شد.

(ج) روایات متعددی نیز در این زمینه در منابع اسلامی و کتب حدیث وارد شده است که شاهد زنده‌ای بر مدعاست^۱ هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۵، باب ۱۰۹ از ابواب مقدمات نکاح.

از صراحت نیست، و جمع میان آنها از طریق استحباب پوشاندن وجه و کفین، و یا حمل بر مواردی که منشأ فساد و انحراف است کاملاً ممکن است.

شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مسأله در مباحث نکاح در فقه آمده است).

ولی باز تأکید و تکرار می‌کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوء استفاده و انحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب مفهومی این نیست که جایز است دیگران عمداً نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

۴. منظور از «نسائهن» چیست؟

چنانکه در تفسیر آیه خواندیم نهمین گروهی که مستثنی شده‌اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند زنان هستند، منتهی با توجه به تعبیر «نسائهن» (زنان خودشان) چنین استفاده می‌شود که زنان مسلمان تنها می‌توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را بگیرند، ولی در برابر زنان غیر مسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنانکه در روایات آمده این است که ممکن است آنها بروند و آنچه را دیده‌اند برای همسرانشان وصف کنند و این، برای زنان مسلمان صحیح نیست.

در روایتی که در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده امام صادق علیه السلام چنین می‌فرماید:

«لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ، فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ؛ سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آنچه را دیده‌اند برای شوهرانشان وصف می‌کنند».^۱

۵. تفسیر جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»

ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد و نشان می‌دهد که زن می‌تواند بدون حجاب

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۱، طبق نقل نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۹۳.

در برابر برده خود ظاهر شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشند، و غلامان را شامل نمی‌شود. در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا يَنْظُرُ الْعَبْدُ إِلَى شَعْرِ مَوْلَاتِهِ؛ غلام نباید به موی زنی که مولای اوست نگاه کند».^۱ ولی از بعضی روایات دیگر تعمیم استفاده می‌شود، اما مسلماً خلاف احتیاط است.

۶. تفسیر «أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ»

«اربة» در اصل از ماده «ارب» (بر وزن عرب) - چنانکه راغب در مفردات می‌گوید - به معنی شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره‌جویی می‌کند. گاهی نیز به معنی حاجت به طور مطلق استعمال می‌شود. و منظور از «أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» در اینجا کسانی‌اند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر. بنابراین، «غیر اولی الاربة» کسانی را شامل می‌شود که این تمایل در آنها نیست.

در اینکه منظور از این عنوان چه کسانی است در میان مفسران گفت‌وگوست: بعضی آن را به معنی پیر مردانی دانسته‌اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است، مانند «القواعد من النساء» (زنانی که از سر حد ازدواج بیرون رفته‌اند و از این نظر بازنشسته شده‌اند).

بعضی دیگر آن را به مردان «خَصِيٍّ» (خواجه).

و بعضی دیگر به «خنتی» که آلت رجولیت مطلقاً ندارد، تفسیر کرده‌اند.

اما آنچه بیش از همه می‌تواند قابل قبول باشد و در چند حدیث معتبر از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده این است که منظور از این تعبیر، مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند و معمولاً از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می‌کنند. تعبیر به «التابعین» نیز همین معنی را تقویت می‌کند.^۲

اما از آنجا که این وصف یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران

۱. وسائل الشیعه، باب ۱۲۴، از مقدمات نکاح، ح ۸.

۲. برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۹۴ به بعد، و همچنین وسائل الشیعه، باب ۱۱۱ از ابواب مقدمات نکاح (ج ۱۴، ص ۱۴۸) و همچنین تهذیب، ج ۷، ص ۴۶۸ مراجعه شود.

صادق است بعید نیست مفهوم آیه توسعه داشته و این دسته از پیرمردان نیز در معنی آیه داخل باشند.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام نیز روی این گروه از پیرمردان تکیه شده است. به هر حال مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان مانند محارمانند، قدر مسلم این است که پوشیدن سر یا کمی از دست و مانند آن در برابر این گروه واجب نیست.

۷. کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند

گفتیم که دوازدهمین گروهی که حجاب در برابر آنها واجب نیست، اطفالی هستند که از شهوت جنسی هنوز بهره‌ای ندارند.

جمله «لَمْ يَظْهَرُوا» گاهی به معنی «لَمْ يَطْلُبُوا» (آگاهی ندارند) و گاه به معنی «لَمْ يَقْدِرُوا» (توانایی ندارند) تفسیر شده، زیرا این ماده به هر دو معنی آمده است و در قرآن گاه در این و گاه در آن به کار رفته.

مثلاً در آیه ۲۰ سوره کهف می‌خوانیم: «إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ» (اگر اهل شهر از وجود شما آگاه شوند سنگسار تان می‌کنند).

و در آیه ۸ سوره توبه می‌خوانیم: «كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً» (چگونه با پیمان‌شکنان پیکار نمی‌کنید در حالی که اگر آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما می‌کنند و نه پیمان).

ولی به هر حال، این تفاوت در آیه مورد بحث تفاوت چندانی از نظر نتیجه ندارد و منظور اطفالی است که بر اثر عدم احساس جنسی نه توانایی دارند و نه آگاهی؛ بنابراین، اطفالی که به سنی رسیده‌اند که این تمایل و توانایی در آنها بیدار شده باید بانوان مسلمان، حجاب را در برابر آنها رعایت کنند.

۸. چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده‌اند؟

از مطالب سؤال‌انگیز اینکه در آیه فوق ضمن بیان محارم به هیچ وجه سخنی از عمو و دایی در میان نیست، با اینکه به‌طور مسلم محرم هستند و حجاب در برابر آنها لازم نیست.

ممکن است نکته آن این باشد که قرآن می‌خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد، و حتی یک کلمه اضافی نگوید. از آنجا که استثنای پسربرادر و پسرخواهر نشان می‌دهد که عمه و خاله انسان بر او محرمند روشن می‌شود که عمو و دایی یک زن نیز بر او محرم می‌باشند. و به تعبیر روشن‌تر محرمیت دوجانبه است، هنگامی که از یک سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم شدند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم باشند - دقت کنید.

۹. هرگونه عوامل تحریک ممنوع

آخرین سخن در این بحث اینکه در آخر آیه فوق آمده است که نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان بر زمین کوبند تا صدای خلخال‌هایشان به گوش رسد. این امر نشان می‌دهد که اسلام به اندازه‌ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و موشکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نمی‌دهد، و البته به طریق اولی اجازه به کارگیری عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می‌زند مانند نشر عکس‌های تحریک‌آمیز، فیلم‌های اغواکننده، رمان‌ها و داستان‌های جنسی را نخواهد داد.

و بدون شک، محیط اسلامی باید از این‌گونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می‌دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می‌کشاند، پاک و مبرا باشد (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۶۵ - ۴۸۷).

ورود به استراحتگاه والدین و حکم حجاب زنان سالخورده

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ
 نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ
 خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۶۰﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بردگان شما، و همچنین کسانی از شما که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباس‌های (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشا؛ این سه (وقت خصوصی) برای خلوت شماست؛ اما بعد از این سه وقت، گناهی بر شما و بر آنان نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر بگردید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت کنید). این‌گونه خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد، و خداوند دانا و حکیم است. * و هنگامی که اطفال شما به حد بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان‌گونه که اشخاصی که پیش از آنان بودند اجازه می‌گرفتند؛ این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می‌کند، و خدا دانا و حکیم است. * و زنان از کار افتاده‌ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس‌های (رویین) خود را بر زمین بگذارند، در حالی که (در برابر مردم) خودآرایی نکنند؛ و اگر خود را بیوشانند برای آنان بهتر است؛ و خداوند شنوا و داناست. (سوره نور، آیات ۵۸-۶۰)

تفسیر:

آداب ورود به استراحتگاه خصوصی پدر و مادر

همان‌گونه که قبلاً هم گفته‌ایم، مهم‌ترین مسأله‌ای که در این سوره تعقیب شده مسأله عفت عمومی و مبارزه با هرگونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف بررسی گردیده. آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می‌کند و آن مسأله اذن گرفتن کودکان بالغ و نابالغ هنگام ورود به اتاق‌هایی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند.

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، باید مملوک‌های شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ﴾. «قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباس‌های (معمولی) خود را بیرون

می آورید، و بعد از نماز عشا» ﴿مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ﴾.

«ظَهیرة» چنانکه راغب در مفردات و فیروزآبادی در قاموس می گویند به معنی نیمروز و حدود ظهر است که مردم در این موقع، معمولاً لباس های رویین خود را در می آورند و گاه مرد و همسرش با هم خلوت می کنند.

«این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شماست» ﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ﴾. «عورة» در اصل از ماده «عار» به معنی عیب است و چون آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن «عورت» اطلاق شده. کلمه «عورة» گاه به معنی شکاف در دیوار، لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه به معنی مطلق عیب است.

اطلاق کلمه «عورت» بر این اوقات سه گانه برای آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش - مانند سایر اوقات - نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند.

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به اجرای این برنامه کنند، زیرا آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند، و به همین دلیل مخاطب در اینجا اولیا هستند.

ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود، و کلمه «الذین» که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد، همان گونه که در آیه و جوب روزه تعبیر به «الذین» شده و منظور عموم مسلمانان است.^۱

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی، عورت و غیر آن را تشخیص می دهند، زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به «ثلاث عورات» شاهد دیگری بر این معنی است.

اما آیا این حکم در مورد بردگان، مخصوص بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل

۱. سوره بقره، آیه ۸۳.

می‌شود، روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می‌شود، و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می‌توان ترجیح داد.

در پایان آیه می‌فرماید: «بر شما و بر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم (با صفا و صمیمیت) بگردند» ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾.

آری، «این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است» ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

واژه «طَوَّافُونَ» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است، و چون به صورت صیغه مبالغه آمده، به معنی کثرت در این امر است، و با توجه به اینکه بعد از آن، «بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» آمده، مفهوم جمله این می‌شود: در غیر این سه وقت، شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید. و به گفته فاضل مقداد در کنز العرفان، این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می‌شود.^۱

در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده، می‌گوید: «چون اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، چنانکه اشخاصی که پیش از آنها بودند اجازه می‌گرفتند» ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾.

واژه «حُلْم» (بر وزن کتب) به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است، و گاه گفته‌اند: «حلم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است، و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه‌هایی در خواب می‌بینند که سبب احتلام آنها می‌شود، این واژه به عنوان کنایه در معنای بلوغ به کار رفته است.

به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می‌شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند دشوار خواهد بود.

۱. کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۲۵.

و از این گذشته، احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ، طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته، موظفند در همه حال هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند و گرنه وارد شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند، و هیچ مانع و رادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ»، اشاره به بزرگسالان است که در همه حال هنگام وارد شدن در اتاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند. در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده‌اند همردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تأکید و توجه بیشتر می‌فرماید: «این‌گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است» ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود بدون هیچ تغییر، جز اینکه در آن آیه، «الآیات» بود و در اینجا «آیاته» که از نظر معنا تفاوت چندانی ندارد. البته پیرامون خصوصیات این حکم و همچنین فلسفه آن در «نکات» بحث خواهیم کرد.

در آخرین آیه مورد بحث استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می‌کند و زنان سالخورده را از این حکم مستثنی می‌شمرد، می‌گوید: «زنان از کار افتاده‌ای که امیدی به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس‌های (رویین) خود را بر زمین بگذارند به شرط اینکه در برابر مردم خودآرایی نکنند» ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾.

در واقع برای این استثنا دو شرط وجود دارد:

نخست اینکه به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند، و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده‌اند.

دو دیگر اینکه در حال برداشتن حجاب، خود را زینت نکنند.

روشن است که با این دو قید مفسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل، اسلام این حکم را از آنان برداشته است. این نکته نیز روشن است که منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباس‌ها نیست، بلکه تنها کنار گذاشتن لباس‌های رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است (الجلبابُ وَالخِمار).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در ذیل همین آیه می‌خوانیم: «الْخِمارُ وَالْجِلْبَابُ قُلْتُ بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ؟ فَقَالَ: بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ غَيْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزِينَةٍ؛ منظور روسری و چادر است. راوی می‌گوید از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس که باشد، اما خود آرایی و زینت نکند»^۱.

روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.^۲

در پایان آیه اضافه می‌کند: با همه احوال «اگر آنها تعفف کنند و خویشان را بیوشانند برای آنها بهتر است» ﴿وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ﴾.

چراکه از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده‌تر و به تقوا و پاکی نزدیک‌تر است.

و از آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده از این آزادی حساب شده و مشروع سوء استفاده کنند و احیاناً با مردان به گفت‌وگوهای نامناسب بپردازند و یا طرفین در دل افکار آلوده‌ای داشته باشند، در آخر آیه به عنوان یک اخطار می‌فرماید: «خداوند شنوا و داناست» ﴿وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

آنچه را می‌گویید می‌شنود و آنچه را در دل دارید و یا در سر می‌پرورانید می‌داند.

نکته‌ها:

۱. فلسفه استیذان و مفسد عدم توجه به آن

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی، مانند اعمال منافی عفت تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، در هیچ‌یک از مسائل اجتماعی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۷، کتاب النکاح، باب ۱۱۰.

۲. برای توضیح بیشتر به مدرک سابق مراجعه شود.

چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه‌ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزش‌های صحیح اسلامی، و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در سوره نور که در واقع سوره عفت است، از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می‌کند، و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم‌چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران گسترش می‌دهد.

این نشان می‌دهد که اسلام از هیچ‌یک از ریزه کاری‌های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است.

خدمتکاران موظفند به هنگام ورود در اتاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند. کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتب نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لااقل در سه وقت (قبل از نماز صبح، و بعد از نماز عشا، و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می‌پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این یک نوع ادب اسلامی است، هر چند متأسفانه امروز کمتر رعایت می‌شود و با اینکه قرآن صریحاً آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می‌شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته.

گرچه ظاهر آیه و جوب رعایت این حکم است، اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

برخلاف آنچه بعضی از ساده‌اندیشان فکر می‌کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی‌آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی‌شوند، ثابت شده است کودکان (چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق‌العاده حساسیت دارند و گاه می‌شود سهل‌انگاری پدران و مادران و برخورد کودکان، به منظره‌هایی که نمی‌بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری‌های روانی شده است.

ما خود با افرادی برخورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله‌ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر و مادر در سر حد قتل در دل آنها پیدا شده بود، و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند. اینجاست که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می‌شود، مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده‌اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش‌بینی کرده است.

و نیز در همین جا لازم می‌دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می‌گردد، از جمله خوابیدن زن و مرد در اتاقی که بچه‌های ممیز می‌خوابند، تا آنجا که امکان دارد بپرهیزند و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق‌العاده در سرنوشت آنها مؤثر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ أَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ أُمَّرَّتَهُ وَالصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا؛ مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد آمیزش جنسی کنید».^۱

۲. حکم حجاب برای زنان سالخورده

اصل استثناء این گروه از حکم حجاب در میان علمای اسلام محلّ بحث و گفت‌وگو نیست، چرا که قرآن ناطق به آن است، ولی در خصوصیات آن گفت‌وگوهایی وجود دارد از جمله اینکه:

در مورد سنّ این زنان و اینکه تا چه حد برسند حکم «قواعد» را دارند گفت‌وگوست در بعضی از روایات اسلامی تعبیر به «مُسِنَّة» شده (زنان سالخورده).^۲ در حالی که در بعضی دیگر تعبیر به «قعود از نکاح» (بازنشستگی از ازدواج) آمده است.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۹۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۴.

۳. همان، حدیث ۵.

اما جمعی از فقها و مفسران آن را به معنی پایان دوران قاعدگی و رسیدن به حدّ نازایی و عدم رغبت کسی به ازدواج با آنها دانسته‌اند.^۱ ولی ظاهر این است که همه این تعبیرات به یک واقعیت اشاره می‌کند و آن اینکه به سنّ و سالی برسند که معمولاً در آن سنّ و سال کسی ازدواج نمی‌کند، هر چند ممکن است به طور نادر چنین زنانی اقدام به ازدواج بنمایند.

و نیز در مورد مقداری از بدن که جایز است آنها آشکار کنند در احادیث اسلامی تعبیرات مختلفی آمده، در حالی که قرآن به طور سرریسته گفته است مانعی ندارد لباس‌های خود را فرو نهند، که البته این تعبیر ظاهر در لباس رو است.

در بعضی از روایات در پاسخ این سؤال که کدام یک از لباس‌هایشان را می‌توانند فرو نهند؟ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْجِلْبَابُ؛ چادر».^۲ در حالی که در روایت دیگری تعبیر به جلباب و خمار شده است (خمار به معنی روسری است).^۳

اما ظاهر این است که این‌گونه احادیث نیز با هم منافاتی ندارند، منظور این است که مانعی ندارد آنها سر خود را برهنه کنند، موها، گردن و صورت خود را نپوشانند و حتی در بعضی از احادیث و کلمات فقها، میچ دست‌ها استثنا شده است، اما بیش از این مقدار دلیلی درباره استثناء آن نداریم.

به هر حال، همه اینها در صورتی است که آنها خودآرایی نکنند (غَيْرِ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ) زینت‌های پنهانی خود را که دیگران هم واجب است بپوشانند باید مستور دارند، و همچنین لباس‌های زینتی که جلب توجه می‌کند در تن نکنند و به تعبیر دیگر، آنها مجازند بدون چادر و روسری با لباس ساده و بدون آرایش بیرون آیند.

اما با همه اینها این یک حکم الزامی نیست، بلکه اگر آنها مانند زنان دیگر پوشش را رعایت کنند ترجیح دارد، چنانکه در ذیل آیه فوق صریحاً آمده است، زیرا احتمال لغزش - هر چند به صورت نادر - در مورد این‌گونه افراد نیز هست (ر.ک: ج ۱۴، ص ۵۷۳-۵۸۴).

۱. جواهرالکلام، ج ۲۹، ص ۸۵؛ کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۱.

۳. همان، حدیث ۲ و ۴.

بخشی دیگر از احکام طلاق

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ
فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با زنان باایمان ازدواج کردید و آنان را قبل از آمیزش طلاق دادید، عده‌ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید؛ آنها را با هدیه‌ی مناسبی بهره‌مند سازید و به طرز نیکویی رهایشان کنید.

(سوره احزاب، آیه ۴۹)

تفسیر:

گوشه‌ای از احکام طلاق و جدایی شایسته

بخش‌های مختلف آیات این سوره (احزاب) به صورت مجموعه‌های گوناگونی است که برخی خطاب به پیامبر ﷺ و برخی خطاب به همه مؤمنان است. از این رو گاهی «یا ایُّها النبی» می‌گوید و گاه «یا ایُّها الذین آمنوا» و دستورهای لازمی به موازات با یکدیگر در این آیات آمده است که نشان می‌دهد هم شخص پیامبر در این برنامه‌ها مورد نظر بوده است و هم عموم مؤمنان.

آیه مورد بحث یکی از این خطاب‌هاست که روی سخن در آن به همه اهل ایمان است، در حالی که در آیات قبل روی سخن ظاهراً به شخص پیامبر ﷺ بود و در آیات آینده بار دیگر نوبت خطاب به پیامبر ﷺ فرا می‌رسد و به اصطلاح «لف و نشر مرتب» را در قسمتی از این سوره تشکیل می‌دهد.

می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با زنان باایمان ازدواج کردید، سپس قبل از آمیزش آنها را طلاق دادید، عده‌ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا﴾.

در اینجا خداوند استثنایی برای حکم عده زنان مطلقه بیان فرموده که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عده لازم نیست. از این تعبیر به دست می‌آید که قبل از این آیه حکم عده بیان شده بوده است.

تعبیر «مؤمنات» دلیل بر این نیست که ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلی ممنوع است، بلکه ممکن است اشاره به اولویت آنها بوده باشد؛ بنابراین، با روایات و فتاوی مشهور فقها که ازدواج موقت با زنان اهل کتاب را مجاز می‌شمرد منافاتی ندارد.

ضمناً از تعبیر «لکم» و همچنین جمله «تَعْتَدُونَهَا» (عده را حساب کنید) استفاده می‌شود که عده نگه داشتن زن نوعی حق برای مرد محسوب می‌شود و باید چنین باشد، زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد و ترک عده و ازدواج با مرد دیگر سبب شود وضع فرزند نامشخص گردد و حق مرد در این زمینه پایمال شود.

گذشته از اینکه نگه داشتن عده فرصتی به مرد و زن می‌دهد که اگر تحت تأثیر هیجانات عادی حاضر به طلاق شده باشند، مجالی برای تجدید نظر و بازگشت پیدا کنند و این حقی است هم برای زن و هم برای مرد.

و اما اینکه برخی ایراد کرده‌اند که اگر عده حق مرد باشد باید بتواند آن را اسقاط نماید درست نیست، زیرا حقوق زیادی در فقه داریم که قابل اسقاط نیست، مانند: حقی که بازماندگان میت در اموال او دارند، یا حقی که فقرا در زکات دارند که هیچ یک را نمی‌توان با اسقاط کردن ساقط کرد.

سپس به حکم دیگری از احکام زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته‌اند می‌پردازد که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده است. می‌فرماید: «أَنَّهُنَّ بِأَهْدِيَةٍ مِّنَاسِبِي» بهره‌مند سازید» ﴿فَمَتَّعُوهُنَّ﴾.

بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد، همان‌گونه که در آیه ۲۳۶ سوره بقره آمده است: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ﴾ «گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر (به عللی) طلاق دهید، ولی در این موقع آنها را (با هدیه‌ای مناسب) بهره‌مند سازید».

بنابراین آیه مورد بحث گرچه مطلق است و مواردی را که مهر تعیین شده یا نشده هر دو را شامل می‌شود، ولی به قرینه آیه ۲۳۶ سوره بقره آیه مورد بحث را محدود به مواردی می‌کنیم که مهری تعیین نشده باشد، زیرا در صورت تعیین مهر و عدم دخول، پرداختن نصف مهر واجب است (همان‌گونه که در آیه ۲۳۷ سوره بقره آمده).

این احتمال را نیز برخی مفسران و فقها داده‌اند که حکم پرداختن هدیه‌ای مناسب

در آیه مورد بحث عام است، و حتّی مواردی را که مهر در آن تعیین شده شامل می‌شود، منتها در این موارد جنبه استحبابی دارد و در مواردی که مهر تعیین نشده جنبه وجوبی.

در برخی آیات و روایات نیز اشاره‌ای به این معنی دیده می‌شود.^۱
در اینکه مقدار این هدیه چه اندازه باید باشد، قرآن مجید در سوره بقره آن را اجمالاً بیان کرده و فرموده است: ﴿مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ﴾ «هدیه‌ای مناسب و متعارف».^۲
و باز در همان آیه می‌گوید: ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ﴾ «آن‌کس که توانایی دارد به اندازه تواناییش و آن‌کس که تنگدست است به اندازه خودش».
بنابراین اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه، خادم، لباس و مانند آن ذکر شده بیان مصداق‌هایی از این کلی است که بر حسب امکانات شوهر و شؤون زن تفاوت می‌کند.

آخرین حکم آیه مورد بحث این است که: «زنان مطلقه را به طرز شایسته‌ای رها کنید و به صورت صحیحی از آنها جدا شوید» ﴿وَ سَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾.
«سراح جمیل» به معنی رها ساختن توأم با محبت و احترام، و ترک هرگونه خشونت و ظلم و ستم و بی‌احترامی است. خلاصه همان‌گونه که در آیه ۲۹ سوره بقره آمده است: «یا باید همسر را به طور شایسته نگاه داشت، و یا با نیکی و احترام رها کرد» ﴿فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ﴾.

هم ادامه زوجیت باید توأم با معیارهای انسانی باشد و هم جدا شدن، نه اینکه هرگاه شوهر تصمیم بر جدایی گرفت هرگونه بی‌مهری، ظلم، بدگویی و خشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد که این رفتار قطعاً غیر اسلامی است.
برخی مفسران، «سراح جمیل» را به معنی انجام طلاق طبق سنت اسلامی گرفته‌اند، و در روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم و عیون الاخبار آمده نیز این معنی منعکس

۱. مانند آیه ۲۴۱ سوره بقره و روایات متعددی در این زمینه که در باب ۵۰ از ابواب «مهور» از کتاب نکاح و مسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۹ آمده است، از جمله در روایتی از علی علیه السلام می‌خوانیم: لِكُلِّ مُطَلَّقةٍ مُتَعَةً إِلَّا الْمُخْتَلِعةَ: «برای هر زن مطلقه‌ای هدیه مناسبی باید باشد، جز زنی که با طلاق خلع و پرداخت مهر خود یا چیز دیگری به همسر خود موافقت او را به طلاق خلع جلب می‌کند».

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

است، ولی مسلم است که «سَراح جمیل» محدود در این معنی نیست، هر چند یکی از مصادیق روشن آن همین است.

بعضی دیگر از مفسران، «سَراح جمیل» را در اینجا به معنی اجازه خروج از منزل و نقل مکان دانسته‌اند، زیرا زن در اینجا موظف به نگاهداری عده نیست، بنابراین باید او را رها کرد که هر کجا مایل است برود.

ولی با توجه به اینکه تعبیر «سَراح جمیل» یا مانند آن در آیات دیگر قرآن حتی در مورد زنانی که باید عده نگاه دارند وارد شده، معنای فوق بعید به نظر می‌رسد. درباره اصل معنای «سَراح» و ریشه لغوی آن و اینکه چرا در اطلاعات متعارف به معنی رها ساختن به کار می‌رود، شرحی در ذیل آیه ۲۸ همین سوره (احزاب) داشتیم (ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۹۷ - ۴۰۱).

احکامی دیگر درباره پوشش زنان

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾

ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: «جلباب‌ها [= روسری‌های بلند] خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سرزده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده و مهربان است.» (سوره احزاب، آیه ۵۹)

شان نزول:

در تفسیر علی بن ابراهیم در شأن نزول آیه نخست آمده است که آن روزها زنان مسلمان به مسجد می‌رفتند و پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌گذاشتند. هنگام شب، موقعی که برای نماز مغرب و عشا می‌رفتند، بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راهشان می‌نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می‌دادند و مزاحم آنان می‌شدند. آیه فوق نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را به طور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

در همان کتاب در شأن نزول آیه دوم می خوانیم که گروهی از منافقین در مدینه بودند و انواع شایعات را پیرامون پیامبر ﷺ هنگامی که به بعضی از غزوات می رفت در میان مردم منتشر می ساختند.

گاه می گفتند: پیامبر کشته شده.

و گاه می گفتند: اسیر شده. مسلمانانی که توانایی جنگ را نداشتند و در مدینه مانده بودند سخت ناراحت می شدند، شکایت نزد پیامبر ﷺ آوردند. این آیه نازل شد و سخت این شایعه پراکنان را تهدید کرد.^۱

تفسیر:

اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان

به دنبال نهی از آزردن رسول خدا ﷺ و مؤمنان در آیات گذشته، در اینجا روی یکی از موارد آزار تکیه می کند و برای پیشگیری از آن دو رهنمود ارائه می دهد. نخست به زنان باایمان دستور می دهد که هرگونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده جوینان بگیرند، سپس با شدیدترین تهدیدی که در آیات قرآن کم نظیر است، منافقان، مزاحمان و شایعه پراکنان را مورد حمله قرار می دهد.

در قسمت اول می گوید: «ای پیامبر، به همسران و دختران و زنان مؤمنین بگو: روسری های بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند» ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِرِزْوَانِكِ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾.

در اینکه منظور از شناخته شدن چیست دو نظر در میان مفسران وجود دارد که منافاتی با هم ندارند:

نخست اینکه در آن زمان معمول بود که کنیزان بدون پوشاندن سر و گردن از منزل بیرون می آمدند، و چون از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند، گاهی برخی جوانان هرزه مزاحم آنها می شدند. در اینجا به زنان آزاد مسلمان دستور داده شد که حجاب اسلامی را کاملاً رعایت کنند تا از کنیزان شناخته شوند و بهانه ای برای مزاحمت به دست هرزگان ندهند.

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، طبق نقل نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۰۷.

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که او باش حق داشتند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند.

دیگر اینکه هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب، سهل‌انگار و بی‌اعتنا نباشند، مثل بعضی از زنان بی‌بندوبار که در عین داشتن حجاب، آن‌چنان بی‌پروا و لابلالی‌اند که غالباً قسمت‌هایی از بدنشان نمایان است و همین معنی توجّه افراد هرزه را به آنها جلب می‌کند.

در اینکه منظور از «جلباب» چیست مفسّران و ارباب لغت چند معنی برای آن ذکر کرده‌اند:

۱. ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلندتر است و سر و گردن و سینه‌ها را می‌پوشاند.
۲. مقنعه و خمار (روسری).
۳. پیراهن گشاد.^۱

گرچه این معانی با هم متفاوتند، ولی قدر مشترک همه آنها این است که بدن را با آن بپوشاند (ضمناً باید توجّه داشت «جلباب» به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می‌شود). اما بیشتر به نظر می‌رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگ‌تر و از چادر کوچک‌تر است، چنانکه نویسنده لسان العرب روی آن تکیه کرده است.

و منظور از «یُدْنِیَنَ» (نزدیک کنند) این است که زنان «جلباب» را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد، نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بیگاه کنار رود و بدن آشکار گردد. به تعبیر ساده‌تر، لباس خود را جمع و جور کنند.

اما اینکه بعضی خواسته‌اند از این جمله استفاده کنند که صورت را نیز باید پوشانید، هیچ دلالتی بر این معنی ندارد و کمتر کسی از مفسّران پوشاندن صورت را در مفهوم آیه داخل دانسته است.^۲

۱. لسان العرب، مجمع البحرین، مفردات راغب، قطر المحيط و تاج العروس.

۲. درباره «فلسفه حجاب» و اهمّیت آن و همچنین استثناء «وجه و کفین» (صورت و دست‌ها تا مچ) در ذیل آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور بحث مشروحی داشتیم.

به هر حال از این آیه استفاده می‌شود که حکم حجاب و پوشش برای زنان آزاد پیش از این زمان نازل شده بود، ولی بعضی روی ساده‌اندیشی درست مراقب آن نبودند، آیه فوق تأکید می‌کند که در رعایت آن دقیق باشند.

و چون نزول این حکم جمعی از زنان باایمان را نسبت به گذشته پیریشان می‌ساخت، در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند همواره غفور و رحیم است» ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

هرگاه در این امر کوتاهی کرده‌اید، چون بر اثر جهل و نادانی بوده است، خداوند شما را خواهد بخشید. پس توبه کنید و به‌سوی او بازگردید و وظیفه عفت و پوشش را به‌خوبی انجام دهید (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۵۴-۴۵۸).

احکام ظهار

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كَمَا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ * الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ * وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تُوعِظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

خداوند سخن آن زن را که درباره همسرش با تو گفت‌وگو می‌کرد و به خداوند شکایت می‌نمود شنید (و تقاضای او را اجابت کرد)؛ خداوند گفت‌وگوی شما را با هم (و اصرار آن زن را درباره حل مشکلش) می‌شنید؛ به یقین خداوند شنوا و بیناست. * کسانی که از شما نسبت به زنانشان «ظهار» می‌کنند (و می‌گویند: «تو نسبت به من به منزله مادرم هستی»)، آنان هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی‌اند که آنها را به دنیا آورده‌اند. آنها سخنی ناپسند و باطل می‌گویند؛ و به یقین خداوند بخشنده و آمرزنده است. * و کسانی که نسبت به زنان خود «ظهار» می‌کنند، سپس از گفته خود باز می‌گردند، باید پیش از آمیزش جنسی با یکدیگر برده‌ای را آزاد کنند؛ این چیزی است که به آن اندرز داده می‌شوید؛ و خداوند به آنچه انجام

می‌دهید آگاه است. * و کسی که توانایی (آزاد کردن برده‌ای) نداشته باشد، دو ماه بیایی قبل از آمیزش با یکدیگر روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند؛ این برای آن است که به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید؛ اینها مرزهای الهی است؛ و برای کافران، عذاب دردناکی است! (سوره مجادله، آیات ۱-۴)

شأن نزول:

غالب مفسران برای آیات نخستین این سوره شأن نزولی نقل کرده‌اند که مضمون همه اجماًلاً یکی است هرچند در جزئیات با هم متفاوت می‌باشند، اما این تفاوت تأثیری در آنچه ما در بحث تفسیری به آن نیاز داریم ندارد.

ماجرا چنین بود که زنی از انصار به نام خوله (نام‌های دیگری نیز در روایات برای او ذکر شده است) از طایفه خزرج که همسرش به نام اوس بن صامت بود، در یک ماجرا مورد خشم شوهرش قرار گرفت و او که مرد تندخو و سریع‌التأثری بود تصمیم بر جدایی از او گرفت، گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» (تو نسبت به من همچون مادر من هستی) و این نوعی از طلاق در زمان جاهلیت بود که نه قابل رجوع بود و نه زن آزاد می‌شد که بتواند همسری برای خود برگزیند؛ بدترین حالتی که برای یک زن شوهردار ممکن بود رخ دهد.

چیزی نگذشت که مرد پیشیمان شد به همسرش گفت: فکر می‌کنم برای همیشه بر من حرام شدی. زن گفت: چنین مگو خدمت رسول خدا ﷺ برو و حکم این مسأله را از او بپرس. مرد گفت: من خجالت می‌کشم. زن گفت: پس بگذار من بروم. گفت: مانعی ندارد.

زن خدمت حضرت آمد و ماجرا را چنین نقل کرد: ای رسول خدا، همسر من اوس بن صامت زمانی مرا به زوجیت خود برگزید که جوان بودم، صاحب جمال، مال و ثروت و فامیل، اموال من را مصرف کرد، جوانیم از بین رفت و فامیلم پراکنده شدند و ستم زیاد شد، حالا اظهار کرده و پیشیمان شده، آیا راهی هست که ما به زندگی سابق بازگردیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: تو بر او حرام شده‌ای. عرض کرد: ای رسول خدا، او صیغه طلاق جاری نکرده، او پدر فرزندان من است و از همه در نظر من محبوب‌تر. فرمود: تو بر او حرام شده‌ای و من دستور دیگری در این زمینه ندارم. زن پی‌درپی اصرار و الحاح می‌کرد، سرانجام رو به درگاه خدا آورد و عرض کرد:

«أَشْكُو إِلَى اللَّهِ فَاقْتِي وَحَاجَتِي وَشِدَّةَ حَالِي اللَّهُمَّ فَأَنْزِلْ عَلَيَّ لِسَانَ نَبِيِّكَ؛ خداوندا، بیچارگی و نیاز و شدت حالم را به تو شکایت می‌کنم. خداوندا، فرمانی بر پیامبرت نازل کن و این مشکل را بگشا».

و در روایتی آمده است که زن عرضه داشت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ حَالِي فَارْحَمْنِي فَإِنَّ لِي صَبِيَّةً صِغَارًا، إِنْ ضَمَمْتُهُمْ إِلَيْهِ ضَاعُوا وَإِنْ ضَمَمْتُهُمْ إِلَيَّ جَاعُوا؛ خداوندا، تو حال مرا می‌دانی، بر من رحم کن، کودکان خردسالی دارم، اگر در اختیار شوهرم بگذارم ضایع می‌شوند و اگر خودم آنها را برگیرم گرسنه خواهند ماند».

در اینجا حال و وحی به پیامبر ﷺ دست داد و آیات آغاز این سوره بر او نازل شد که راه حل مشکل ظهار را به روشنی نشان می‌دهد.

پیامبر ﷺ فرمود: همسرت را صدا کن! آیات مزبور را بر او تلاوت کرد، فرمود: آیا می‌توانی برده‌ای به عنوان کفاره ظهار آزاد کنی؟ عرض کرد: اگر چنین کنم چیزی برای من باقی نمی‌ماند.

فرمود: می‌توانی دو ماه پی‌درپی روزه بگیری؟ عرض کرد: من اگر نوبت غذایم سه بار تأخیر شود چشمم از کار می‌افتد و می‌ترسم نابینا شوم.
فرمود: آیا می‌توانی شصت مسکین را اطعام کنی؟ عرض کرد: نه، مگر اینکه شما به من کمک کنید.

فرمود: من به تو کمک می‌کنم و پانزده صاع (پانزده من که خوراک شصت مسکین است، هر یک نفر یک مد، یعنی یک چهارم من) به او کمک فرمود، او کفاره را داد و به زندگی سابق بازگشتند.^۱

چنانکه گفتیم، این شأن نزول را بسیاری از مفسران از جمله قرطبی، روح البیان، روح المعانی، المیزان، فخر رازی، فی ظلال القرآن، ابوالفتوح رازی، کنزالعرفان و بسیاری از کتب تاریخ و حدیث با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند.

تفسیر:

«ظهار» یک عمل زشت جاهلی

با توجه به آنچه در شأن نزول گفته شد و نیز با توجه به محتوای آیات، تفسیر آیات

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶ (با کمی تلخیص).

نخستین سوره روشن است. می‌فرماید: «خداوند قول زنی را که درباره همسرش به تو مراجعه کرده بود و بحث و مجادله می‌کرد شنید، و تقاضای او را اجابت فرمود» ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾.

«تُجَادِلُ» از «مجادله» از ماده «جدل» گرفته شده که در اصل به معنی تابیدن طناب است و چون هنگام گفت‌وگوهای طرفینی و اصرار آمیز، هر یک از دو طرف می‌خواهد دیگری را قانع کند، مجادله بر آن اطلاق شده است.

و می‌افزاید: «آن زن علاوه بر اینکه با تو مجادله داشت، به درگاه خداوند شکایت کرد و از پیشگاهش تقاضای حلّ مشکل نمود» ﴿وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ﴾. «این در حالی بود که خداوند گفت و گوی شما و اصرار آن زن را در حلّ مشکلش می‌شنید» ﴿وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كُمَا﴾.

«تَحَاوُر» از ماده «حور» (بر وزن غور) به معنی مراجعه در سخن یا در اندیشه است و «محاوَره» به گفت‌وگوهای طرفینی اطلاق می‌شود. «و خداوند شنوا و بیناست» ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾.

آری، خداوند آگاه از همه «مسموعات» و «مبصرات» است، بی‌آنکه نیازی به اعضای بینایی و شنوایی داشته باشد، او همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز را می‌بیند و هر سخنی را می‌شنود.

آن‌گاه به سراغ بیان حکمظهار می‌رود و به عنوان مقدمه، ریشه این عقیده خرافی را با جمله‌های کوتاه و قاطع در هم می‌کوبد، می‌فرماید: «کسانی از شما که نسبت به همسرانشانظهار می‌کنند (و به همسرشان می‌گویند: تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) آنها هرگز مادرشان نیستند، مادرانشان تنها کسانی‌اند که آنها را به دنیا آورده‌اند» ﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ﴾.

مادر و فرزند بودن چیزی نیست که با سخن درست شود، یک واقعیت عینی خارجی است که هرگز از طریق بازی با الفاظ حاصل نمی‌شود؛ بنابراین، اگر انسان صد بار هم به همسرش بگوید تو همچون مادر منی، حکم مادر پیدا نمی‌کند و این یک سخن خرافی و گزافه‌گویی است.

و به دنبال آن می‌افزاید: «آنها سخنی منکر و زشت می‌گویند و گفتاری باطل و بی‌اساس» ﴿وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا﴾^۱.
 درست است که گوینده این سخن به اصطلاح قصد اخبار ندارد بلکه مقصود او انشاء است، یعنی می‌خواهد این جمله را به منزله صیغه طلاق قرار دهد، ولی به هر حال محتوای این جمله محتوایی است بی‌اساس، درست شبیه خرافه پسرخواندگی در زمان جاهلیت که بچه‌هایی را پسر خود می‌خواندند و احکام پسر را درباره او اجرا می‌کردند که قرآن آن را نیز محکوم کرد و سخنی باطل و بی‌اساس شمرد و می‌گوید: ﴿ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾ «این سخنی است که تنها با دهان می‌گویید» و هیچ واقعیتهایی در آن نیست.^۲

مطابق این آیه «ظهار» عملی است حرام و منکر، ولی چون تکالیف الهی اعمال گذشته را شامل نمی‌شود و از لحظه نزول حاکمیت دارد، در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند بخشنده و آمرزنده است» ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ﴾.
 بنابراین اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات مرتکب این عمل شده نباید نگران باشد، خداوند او را می‌بخشد.

برخی فقها و مفسران معتقدند که الآن هم ظهار گناهی است بخشوده، همانند گناهان صغیره که خداوند و عده عفو - در صورت ترک کبائر - نسبت به آن داده است^۳ ولی دلیلی بر این معنی وجود ندارد و جمله بالا نمی‌تواند گواه آن باشد.
 اما به هر حال مسأله کفاره به قوت خود باقی است.

در حقیقت این تعبیر شبیه همان است که در آیه ۵ سوره احزاب آمده که بعد از نهی از مسأله پسرخواندگی می‌افزاید: ﴿وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ «گناهی بر شما نیست در خطایی که در این مورد از شما سر می‌زند، ولی آنچه را از روی عمد بگویید خداوند مؤاخذه می‌کند، و خداوند غفور و رحیم است» یعنی در مورد خطاها و گذشته‌ها.

۱. «زور» در اصل به معنی انتحای بالای سینه است و به معنی منحرف شدن نیز آمده و چون سخن دروغ و باطل انحراف از حق دارد به آن «زور» می‌گویند و نیز به همین دلیل این واژه به «بت» اطلاق می‌شود.

۲. سوره احزاب، آیه ۴.

۳. کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۹۰. در میزان نیز اشاره‌ای به این معنی دیده می‌شود.

در اینکه میان «عفو» و «غفور» چه تفاوتی است بعضی گفته‌اند: «عفو» اشاره به بخشش خداوند است و «غفور» اشاره به پوشش گناه، زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد اما هرگز آن را مکتوم ندارد، ولی خداوند هم می‌بخشد و هم مستور می‌سازد. بعضی نیز «غفران» را به معنی پوشاندن شخص از عذاب معنی کرده‌اند که مفهوم آن با «عفو» متفاوت است هرچند در نتیجه یکی است.

اما از آنجا که این سخن زشت و زننده چیزی نبود که از نظر اسلام نادیده گرفته شود، لذا کفاره نسبتاً سنگینی برای آن قرار داده تا از تکرار آن جلوگیری کند، می‌فرماید: «کسانی که نسبت به همسران خود اظهار می‌کنند، سپس از گفته خود باز می‌گردند، باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده‌ای را آزاد کنند» ﴿وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا﴾.

در تفسیر جمله ﴿ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا﴾ «سپس بازگشت به گفته خود می‌کنند» مفسران احتمالات زیادی داده‌اند و فاضل مقداد در کنز العرفان شش تفسیر برای آن ذکر کرده است، ولی ظاهر آن (مخصوصاً با توجه به جمله مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا) این است که از گفته خود نادم و پشیمان می‌شوند و قصد بازگشت به زندگی خانوادگی و آمیزش جنسی دارند. در روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نیز به این معنی اشاره شده است.^۱

تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته شده است که چندان مناسب با معنی آیه و ذیل آن نیست، مانند اینکه مراد از «عود» تکرار اظهار است، یا اینکه منظور از «عود» بازگشت به سنت جاهلیت در این گونه امور است و یا اینکه «عود» به معنی تدارک و جبران این عمل است و مانند اینها.^۲

«رَقَبَة» در اصل به معنی گردن است، ولی در اینجا کنایه از انسان است و این به خاطر آن است که گردن از حساس‌ترین اعضای بدن محسوب می‌شود، همان‌گونه که گاهی واژه «رأس» (سر) را به کار می‌برند و منظور انسان است. مثلاً به جای پنج نفر پنج سر گفته می‌شود.

و می‌افزاید: «این دستوری است که به آن اندرز داده می‌شوید» ﴿ذَلِكُمْ تُوَعَّظُونَ بِهِ﴾.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۲. به کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۹۰ و مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۴۷ مراجعه شود.

گمان نکنید که چنین کفّاره‌ای در مقابلظهار کفّاره سنگین و نامتعادلی است، زیرا این سبب اندرز و بیداری و تربیت نفوس شماسست تا بتوانید خود را در برابر این‌گونه کارهای زشت و حرام کنترل کنید.

اصولاً تمام کفّارات جنبه بازدارنده و تربیتی دارد و ای بسا کفّاره‌هایی که جنبه مالی دارد تأثیرش از غالب تعزیرات که جنبه بدنی دارد بیشتر است.

و از آنجا که ممکن است بعضی با بهانه‌هایی شانه از زیر بار کفّاره خالی کنند و بدون اینکه کفّاره دهند با همسر خود بعد ازظهار آمیزش جنسی داشته باشند، در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾. هم ازظهار آگاه است و هم از ترک کفّاره و هم از نیّات شما.

و نیز از آنجا که آزاد کردن یک برده برای همه مردم امکان‌پذیر نیست، همان‌گونه که در شأن نزول آیه دیدیم اوس بن صامت که این آیات نخستین بار درباره او نازل گردید، خدمت پیامبر ﷺ عرضه داشت من قادر بر پرداختن چنین کفّاره سنگینی نیستم و اگر چنین کنم تمام هستی خود را باید از دست بدهم، و نیز ممکن است انسان از نظر مالی قادر به آزاد کردن برده باشد اما برده‌ای برای این کار پیدا نشود، همان‌گونه که در عصر ما چنین است، لذا جهانی و جاودانگی بودن اسلام اینجا می‌کند که در مرحله بعد جانشینی برای آزادی بردگان ذکر شود، به همین دلیل در آیه بعد می‌فرماید: «و هر کس توانایی بر آزادی برده نداشته باشد دو ماه پی‌درپی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد» ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا﴾.

این کفّاره نیز اثر عمیق بازدارنده‌ای دارد. به علاوه از آنجا که روزه در تصفیّه روح و تهذیب نفوس اثر عمیق دارد می‌تواند جلوی تکرار این‌گونه اعمال را در آینده بگیرد.

البته ظاهر آیه این است که هر شصت روز پی‌درپی انجام شود و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز بر طبق آن فتوا داده‌اند، ولی در روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام آمده است که اگر کمی از ماه دوم را (حتی یک روز) به دنبال ماه اول روزه بگیرد، مصداق شهرین متتابعین و دو ماه پی‌درپی خواهد بود و این تصریح حاکم بر ظهور آیه است.^۱

۱. به وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۷۱ مراجعه شود (باب ۳ از ابواب بقیة الصوم الواجب).

این نشان می‌دهد که منظور از «تتابع» در آیه فوق و آیه ۹۲ سوره نساء (کفّاره قتل خطا) پی‌درپی بودن فی‌الجمله است و البتّه چنین تفسیری تنها از امام معصوم که وارث علوم پیامبر ﷺ است مسموع است و این نوع روزه گرفتن تسهیلی است برای مکلفان (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در کتب فقهی در کتاب الصوم و ابواب ظهار و کفّاره قتل خطا باید مطالعه کرد).^۱

ضمناً منظور از جمله «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» (کسی که نیابد) این نیست که مطلقاً چیزی در بساط نداشته باشد، بلکه منظور این است که زاید بر نیازها و ضرورت‌های زندگی چیزی ندارد که بتواند با آن برده‌ای را بخرد و آزاد کند.

و از آنجا که بسیاری از مردم قادر به انجام دادن کفّاره دوم یعنی دو ماه روزه متوالی نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر کرده، می‌فرماید: «و هرگاه کسی نتواند دو ماه متوالی روزه بگیرد شصت مسکین را اطعام کند» «فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا». ظاهر از «اطعام» این است که به اندازه‌ای غذا دهد که در یک وعده سیر شود، اما در روایات اسلامی یک «مُدّ» طعام (یک چهارم من، یا حدود ۷۵۰ گرم) تعیین شده است، هرچند بعضی از فقها آن را معادل «دو مُدّ» (یک کیلو و نیم) تعیین کرده‌اند.^۲

سپس در دنباله آیه بار دیگر به هدف اصلی این‌گونه کفّارات اشاره کرده، می‌افزاید: «این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید» «ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ».

آری، جبران گناهان با کفّارات، پایه‌های ایمان را محکم می‌کند و انسان را نسبت به مقرّرات الهی علماً و عملاً پایبند می‌سازد.

و در پایان آیه برای اینکه همه مسلمانان این مسأله را یک امر جدی تلقی کنند

۱. هرگاه منظور متوالی بودن دو ماه بوده باشد نه متوالی بودن تمام روزهای آنها، به محض شروع در ماه دوم این نوع توالی حاصل است - دقت کنید.

۲. مشهور در میان فقهای ما - چنانکه گفتیم - همان یک مُد است و دلیل آن روایات بسیاری است که شاید در سر حدّ تواتر باشد که بعضی در کفّاره قتل خطا وارد شده، بعضی در کفّاره قسم و بعضی در کفّاره ماه مبارک رمضان، به ضمیمه اینکه هیچ‌یک از فقها فرقی میان انواع کفّارات نگذاشته‌اند. ولی از مرحوم شیخ طوسی در خلاف، مبسوط، نهایه و تیان نقل شده که مقدار آن دو مُد است و در این زمینه به روایت ابوبصیر که در کفّاره «ظهار» آمده و حدّ آن را دو مُد تعیین می‌کند استدلال کرده است. ولی این روایت یا باید مخصوص کفّاره ظهار باشد، یا اگر قبول کنیم که فقها فرقی میان کفّارات نگذاشته‌اند - همان‌گونه که به‌راستی چنین است - باید حمل بر استحباب شود.

می‌گوید: «این احکام حدود و مرزهای الهی است و کسانی که با آن به مخالفت برخیزند و کافر شوند عذابی دردناک دارند» ﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. باید توجه داشت که واژه «کفر» معانی مختلفی دارد که یکی از آنها کفر عملی یعنی معصیت و گناه است و در آیه مورد بحث همین معنی اراده شده، همان‌گونه که در آیه ۹۷ سوره آل عمران در مورد کسانی که فریضه حج را به جا نمی‌آورند، می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ «بر مردم لازم است آنها که استطاعت دارند برای خدا آهنگ خانه او کنند و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند) به خود ستم کرده، چرا که خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است».

«حدّ» به معنی چیزی است که میان دو شیء مانع گردد، لذا به مرزهای کشورها «حدود» گفته می‌شود و قوانین الهی را از این رو «حدود الهی» می‌گویند که عبور از آن مجاز نیست.^۱

قسمتی از احکام ظهار

۱. «ظهار» که در دو آیه از قرآن مجید (آیه مورد بحث و آیه ۴ سوره احزاب) به آن اشاره شده، از کارهای زشت عصر جاهلیت بود که مرد هنگامی که از همسرش ناراحت می‌شد، برای اینکه او را در مضیقه و فشار قرار دهد می‌گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» (تو نسبت به من همچون مادرم هستی)^۲ و به دنبال آن معتقد بودند که آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می‌شود و حتی نمی‌تواند همسر دیگری انتخاب کند و همچنان بلا تکلیف می‌ماند. اسلام این موضوع را چنانکه خواندیم محکوم می‌کند و دستور کفّاره را درباره آن صادر کرده است. بنابراین هرگاه کسی همسرش را ظهار کند، همسرش می‌تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود یا به زندگی زناشویی بازگردد، اما پیش از بازگشت باید کفّاره‌ای

۱. شرح بیشتری در این زمینه در ذیل آیه ۱۸۷ سوره بقره داشتیم.

۲. «ظهر» در عبارت فوق چنانکه بعضی از مفسران گفته‌اند، به معنی «پشت» نیست بلکه کنایه از رابطه‌ای است که از ناحیه زوجیت حاصل می‌شود. بنابراین معنای جمله چنین می‌شود: «همسری با تو همچون همسری مادرم است» (لسان العرب، ماده «ظهر» و تفسیر کبیر فخر رازی).

راکه در آیات فوق خواندیم بدهد، یعنی در صورت توانایی یک برده را آزاد کند و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر آن هم مقدور نبود شصت مسکین را اطعام کند، یعنی این کفاره جنبه تخییری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.

۲. «ظهار» از گناهان کبیره است و لحن آیات فوق شاهد گویای این مطلب است و اینکه بعضی آن را از صغائر شمرده و مورد عفو می‌دانند نظر درستی نیست.

۳. هرگاه کسی قادر به ادای کفاره در هیچ مرحله نباشد، آیا می‌تواند تنها به توبه و استغفار قناعت کند و به زندگی زناشویی بازگردد؟ در میان فقها اختلاف نظر است، جمعی به اتکاء حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده^۱ معتقدند که در کفارات دیگر توبه و استغفار به هنگام عدم قدرت کافی است، ولی در کفاره ظهار کفایت نمی‌کند و باید از طریق طلاق میان آن دو جدایی افکند.

در حالی که جمعی دیگر معتقدند در اینجا نیز استغفار و توبه جانشین کفاره می‌شود و دلیل آنها روایت دیگری است که از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل شده است.^۲

بعضی نیز معتقدند که در صورت امکان هیچ‌ده روز روزه بگیرد کافی است.^۳ جمع میان روایات نیز بعید نیست به این ترتیب که در صورت عدم توانایی، به هر شکل و صورت می‌تواند استغفار کرده به زندگی زناشویی بازگردد، (زیرا این‌گونه جمع با توجه به معتبر بودن سند هر دو حدیث، حدیثی که اجازه رجوع می‌دهد و حدیثی که امر به جدایی می‌کند، جمعی است شناخته‌شده و در فقه نظایر فراوانی دارد) هرچند مستحب است در چنین صورتی از همسرش جدا گردد.

۴. بسیاری از فقها معتقدند که اگر چند بار «ظهار» کند (یعنی جمله مزبور را با قصد جدی تکرار نماید) باید چند کفاره بدهد، هرچند در مجلس واحدی صورت گیرد مگر اینکه منظور او از تکرار، تأکید باشد نه ظهار جدید.

۵. هرگاه قبل از دادن کفاره با همسرش آمیزش جنسی کند باید دو کفاره بدهد:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۵۴، ح ۱.

۲. همان، ص ۵۵۵، ح ۴.

۳. کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۹۲.

کفاره‌ای برای ظهار و کفاره‌ای برای آمیزش جنسی پیش از دادن کفاره ظهار. و این حکم در میان فقها مورد اتفاق است. البته آیات فوق از این مسأله ساکت است ولی در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به آن اشاره شده است.^۱

۶. برخورد قاطع اسلام با مسأله ظهار بیانگر این واقعیت است که اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد حقوق زن به وسیله مردان خودکامه با استفاده از رسوم و عادات ظالمانه مورد تجاوز قرار گیرد، بلکه هر سنت غلط و خرافی را در این زمینه هر قدر در میان مردم محکم باشد در هم می‌شکند.

۷. آزادی یک برده که نخستین کفاره ظهار است، علاوه بر اینکه تناسب جالبی با مسأله مبارزه با بردگی زن در چنگال مردان خودکامه دارد، نشان می‌دهد که اسلام می‌خواهد از تمام طرق ممکن به بردگی بردگان پایان دهد، لذا نه تنها در کفاره «ظهار» بلکه در کفاره قتل خطا، همچنین در کفاره روزه ماه رمضان (کسی که عمداً روزه خورده باشد) و نیز کفاره مخالفت با سوگند یا شکستن نذر، این امر وارد شده که این خود وسیله مؤثری است برای تحقق بخشیدن به برنامه آزادی نهایی بردگان (ر.ک: ج ۲۲، ص ۴۱۹ - ۴۳۲).

حکم ازدواج زن مسلمان با کافر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مِهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَرْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که زنان باایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آنها را بیازمایید - خداوند به ایمانشان آگاه‌تر است - اگر آنان را مؤمن یافتید، آنها را به سوی کفار

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۲۶، ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶.

بازنگردانید؛ نه آنها برای کفار حلالند و نه کفار برای آنها حلال؛ و آنچه را همسران آنها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته‌اند به آنان بپردازید؛ و گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید. و هرگز زنان کافر را در همسری خود نگاه ندارید (و اگر کسی از زنان شما کافر شد و به بلاد کفر فرار کرد) حق دارید مه‌ری را که پرداخته‌اید مطالبه کنید آن گونه که آنها نیز حق دارند مهر (زنانشان را که از آنان جدا شده‌اند) از شما مطالبه کنند؛ این حکم خداوند است که در میان شما حکم می‌کند، و خداوند دانا و حکیم است. * و اگر بعضی از همسران شما به سوی کفار بروند و شما در جنگی بر آنان پیروز شدید و غنایمی گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته‌اند همانند مه‌ری را که پرداخته‌اند بدهید؛ و از (مخالفت) خداوندی که شما به او ایمان دارید بپرهیزید. (سورهٔ ممتحنه، آیات ۱۰-۱۱)

شان نزول:

جمعی از مفسران در شأن نزول این آیات چنین آورده‌اند: رسول خدا ﷺ در حدیبیه با مشرکان مکه پیمانی امضا کرد که یکی از مواد پیمان این بود که هر کس از اهل مکه به مسلمانان بپیوندد او را بازگردانند، اما اگر کسی از مسلمانان اسلام را رها کرد و به مکه بازگردد می‌توانند او را برنگردانند.

در این هنگام زنی به نام سبیهه اسلام را پذیرفت و در همان سرزمین حدیبیه به مسلمانان پیوست. همسرش خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد، همسرم را به من بازگردان، چرا که این یکی از مواد پیمان ماست و هنوز مرگب آن خشک نشده. آیه فوق نازل شد و دستور داد زنان مهاجر را امتحان کنند (ابن عباس می‌گوید: امتحانشان به این بود که باید سوگند یاد کنند هجرت آنها به خاطر کینه با شوهر یا علاقه به سرزمین جدید و یا هدف دنیوی نبوده، بلکه تنها به خاطر اسلام بوده است).

آن زن سوگند یاد کرد که چنین است. در اینجا رسول خدا ﷺ مه‌ری را که شوهرش پرداخته بود و هزینه‌هایی را که متحمل شده بود به او پرداخت و فرمود: طبق این ماده قرارداد تنها مردان را باز می‌گردانند نه زنان را.^۱

۱. شأن نزول فوق در بسیاری از کتاب‌های تفسیر آمده و ما از مجمع البیان با کمی تلخیص و اقتباس آوردیم. طبرسی این حدیث را از ابن عباس نقل کرده است.

تفسیر:

جبران زبان‌های مسلمین و کفار

در آیات گذشته سخن از «بغض فی الله» و قطع پیوند با دشمنان خدا بود، اما در آیات مورد بحث سخن از «حبّ فی الله» و برقرار ساختن پیوند با کسانی است که از کفر جدا می‌شوند و به ایمان می‌پیوندند.

در نخستین آیه از زنان مهاجر سخن می‌گویید و جمعاً هفت دستور در این آیه وارد شده که عمدتاً دربارهٔ زنان مهاجر و بخشی نیز دربارهٔ زنان کافر است.

۱. نخستین دستور دربارهٔ آزمایش زنان مهاجر است. روی سخن را به مؤمنان کرده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آنها را از خود نرانید، بلکه آزمایش کنید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾.

دستور به امتحان با اینکه آنها را مؤمنان نامیده، به خاطر آن است که آنها ظاهراً شهادتین را بر زبان جاری می‌کردند و در سلک اهل ایمان بودند، اما امتحان برای این بود که اطمینان حاصل شود این ظاهر با باطن هماهنگ است.

نحوهٔ این امتحان، چنانکه گفتیم، به این ترتیب بود که آنها را به خدا سوگند می‌دادند که مهاجرشان جز برای قبول اسلام نبوده و آنها باید سوگند یاد کنند که به خاطر دشمنی با همسر یا علاقه به مرد دیگری، یا علاقه به سرزمین مدینه و مانند آن هجرت ننموده‌اند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیهٔ دوازدهم همین سوره تفسیری باشد بر کیفیت امتحان زنان مهاجر که طبق آن باید با پیغمبر اسلام ﷺ بیعت کنند که راه شرک نپویند و گرد سرقت، اعمال منافی عقّت و کشتن فرزندان و مانند آن نگردند و سر تا پا تسلیم فرمان رسول خدا ﷺ باشند.

البته ممکن است کسانی در آن سوگند و این بیعت نیز خلاف بگویند، اما مقید بودن بسیاری از مردم حتی مشرکان در آن زمان به مسألهٔ بیعت و سوگند به خدا سبب می‌شد که افراد کمتر دروغ بگویند و به این ترتیب، امتحان مزبور همیشه دلیل قاطعی بر ایمان واقعی آنها نبود، اما غالباً می‌توانست بیانگر این واقعیت باشد.

لذا در جملهٔ بعد می‌افزاید: «خداوند از درون دل آنها و ایمانشان آگاه‌تر است» ﴿اللَّهُ أَغْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ﴾.

۲. در دستور بعد می‌فرماید: هرگاه از عهده این امتحان برآمدند و «آنان را مؤمن واقعی دانستید، آنها را به سوی کفار بازنگردانید» ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ﴾.

درست است که یکی از موادّ تحمیلی پیمان حدیبیه این بود که افرادی را که به عنوان مسلمان از مکه به مدینه هجرت می‌کنند به مکه بازگردانند، ولی این ماده شامل زنان نمی‌شد، لذا پیامبر ﷺ آنها را به کفار بازنگردانید، کاری که اگر انجام می‌شد، با توجه به ضعف فوق‌العاده زنان در آن جامعه، سخت خطرناک بود.

۳. در سومین مرحله که در حقیقت دلیلی است برای حکم قبل، اضافه می‌کند: «نه این زنان بر آنها حلالند و نه آن مردان کافر بر این زنان باایمان» ﴿لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾.

باید هم چنین باشد، چرا که ایمان و کفر در یک جا جمع نمی‌شود و پیمان مقدّس ازدواج نمی‌تواند رابطه میان مؤمن و کافر برقرار سازد، چرا که اینها در دو خطّ متضاد قرار دارند، در حالی که پیمان ازدواج باید نوعی وحدت در میان دو زوج برقرار سازد و این دو با هم سازگار نیست.

البته در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود، زوج‌هایی بودند که یکی کافر و دیگری مسلمان بود و پیامبر از آن نهی نمی‌کرد تا اسلام ریشه دواند، ولی ظاهراً بعد از صلح حدیبیه، دستور جدایی کامل داده شد و آیه مورد بحث یکی از دلایل این موضوع است.

۴. از آنجا که معمول عرب بود مهر زنان خود را قبلاً می‌پرداختند، در چهارمین دستور می‌افزاید: «به همسران کافر آنها آنچه را در طریق این ازدواج انفاق کرده‌اند بپردازید» ﴿وَآتُوهُمْ مَّا أَنْفَقُوا﴾.

درست است که شوهرشان کافر است، اما چون اقدام بر جدایی به وسیله ایمان از طرف زن شروع شده، عدالت اسلامی ایجاب می‌کند که خسارات همسرش پرداخت شود.

اما آیا منظور از «انفاق» در اینجا تنها مهر است، یا سایر هزینه‌هایی را که در این راه متحمّل شده نیز شامل می‌شود؟

غالب مفسران معنای اول را برگزیده‌اند و قدر مسلم از آیه نیز همین است، هر چند

بعضی مانند ابوالفتوح رازی در تفسیرش نفقات دیگر را هم گفته است.^۱ البته این پرداخت مهر در مورد مشرکانی بود که با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه در حدیبیه یا غیر آن را امضا کرده بودند.

اما چه کسی باید این مهر را بپردازد؟ ظاهر این است که این کار بر عهده حکومت اسلامی و بیت المال است، زیرا تمام اموری که مسؤل خاصی در جامعه اسلامی ندارد بر عهده حکومت است و خطاب جمع در آیه مورد بحث، گواه این معناست (همان گونه که در آیات حدّ سارق و زانی دیده می شود).

۵. حکم دیگری که به دنبال احکام فوق آمده این است: «گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید، هرگاه مهرشان را بپردازید» ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾.

مبادا تصور کنید چون قبلاً مهری از شوهر سابق گرفته اند و معادل آن از بیت المال به شوهرشان پرداخته شده، اکنون که با آنها ازدواج می کنید دیگر مهری در کار نیست و برای شما مجانی تمام می شود. نه، حرمت زن ایجاب می کند در ازدواج جدید نیز مهر مناسبی برای او در نظر گرفته شود. باید توجه داشت در اینجا زن بدون طلاق از شوهر کافر جدا می شود، ولی باید عده نگه دارد.

فقیه معروف صاحب جواهر در شرح کلام محقق در شرایع که گفته است در غیر زن و مردی که اهل کتاب هستند، هرگاه یکی از دو همسر اسلام را بپذیرد، اگر قبل از دخول باشد عقد بلافاصله فسخ می شود و اگر بعد از دخول باشد منوط به گذشتن عده است، می فرماید: هیچ گونه اختلافی در این احکام نیست و روایات و فتاوی فقها در این باره هماهنگ است.^۲

۶. اما هرگاه قضیه بر عکس باشد، یعنی شوهر اسلام را بپذیرد و زن بر کفر باقی بماند، در اینجا نیز رابطه زوجیت به هم می خورد و نکاح فسخ می شود، چنانکه در ادامه همین آیه می فرماید: «همسران کافر را در همسری خود نگاه ندارید» ﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ﴾.

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ص ۱۲۶.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۵۴.

«عِصَم» جمع «عصمت» در اصل به معنی منع و در اینجا - چنانکه گفته‌اند و قراین گواهی می‌دهد - به معنی نکاح و زوجیت است (البته بعضی تصریح کرده‌اند که منظور نکاح دائم است و تعبیر به عصمت نیز مناسب همین معناست، چرا که زن را از دواج با هر شخص دیگری برای همیشه منع می‌کند).

«کَوَافِر» جمع «کافرة» به معنی زنان کافر است.

در اینکه آیا این حکم مخصوص زنان مشرک است، یا اهل کتاب، مانند زنان مسیحی و یهودی رانیز شامل می‌شود، در میان فقها محل بحث است و روایات در این زمینه مختلف است که شرح آن را باید در کتب فقه ملاحظه کرد.

ولی ظاهر آیه مطلق است و همه زنان کافر را شامل می‌شود و شأن نزول آن را محدود نمی‌کند، اما مسأله عدّه در اینجا به طریق اولی برقرار است، چرا که اگر فرزندی از آن زن متولد شود فرزندی است مسلمان، زیرا پدرش مسلمان بوده.

۷. در آخرین حکم سخن از مهر زنانی است که از اسلام جدا شوند و به اهل کفر پیوندند. می‌فرماید: «هرگاه کسی از زنان شما از اسلام جدا گشت شما حق دارید مهري را که پرداخته‌اید مطالبه کنید، همان‌گونه که آنها حق دارند مهر زنانشان را که از آنها جدا شده و به اسلام پیوسته‌اند مطالبه کنند» ﴿وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ أَنْفِقُوا﴾.

و این مقتضای عدالت و احترام به حقوق متقابل است.

و در پایان آیه به عنوان تأکید بر آنچه گذشت می‌فرماید: «اینها حکم الهی است که در میان شما حکم می‌کند و خداوند دانا و حکیم است» ﴿ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

احکامی است که همه از علم الهی سرچشمه گرفته، آمیخته با حکمت است و حقوق همه افراد در آن در نظر گرفته شده، با اصل عدالت و قسط اسلامی کاملاً هماهنگ است و توجه به این حقیقت که همه از سوی خداست، بزرگ‌ترین ضمانت اجرایی برای این احکام محسوب می‌شود.

در دومین و آخرین آیه مورد بحث در ادامه همین سخن می‌فرماید: «اگر بعضی از همسران شما از دست شما رفتند، اسلام را رها کرده به کفار پیوستند، سپس شما در جنگی بر آنها پیروز شدید و غنایمی به دست آوردید، به کسانی که همسران خود را از دست داده‌اند همانند مهري را که پرداخته‌اند از غنایم بپردازید» ﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا﴾.

طبق آیه گذشته مسلمانان می توانستند مهر این گونه زنان را از کفار بگیرند، همان گونه که آنها حق داشتند مهر همسرانشان را که به اسلام پیوسته و به مدینه هجرت کرده اند از مسلمانان دریافت دارند.

ولی طبق برخی روایات در عین اینکه مسلمانان به این حکم عادلانه عمل کردند، مشرکان مکه سر باز زدند، لذا دستور داده شد برای عدم تضييع حق این افراد هرگاه غنایمی به دست آمد، اول حق آنها را پردازند سپس غنایم را تقسیم کنند. این احتمال نیز وجود دارد که حکم فوق مربوط به اقوامی باشد که مسلمانان با آنها پیمان نداشتند و طبعاً حاضر نبودند مهر این گونه زنان را به مسلمانان بازپس دهند، جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

«عاقبتُم» از ماده «معاقبة» در اصل از «عقب» (بر وزن کدر) به معنی پاشنه پاست، و به همین مناسبت کلمه «عقبی» به معنی جزا و «عقوبت» به معنی کیفر کار خلاف آمده است و روی همین جهت، «معاقبة» به معنی کیفر دادن و قصاص کردن به کار می رود و گاه این واژه (معاقبة) به معنی تناوب در امری نیز استعمال شده، زیرا افرادی که متناوباً کاری را انجام می دهند هر یک عقب سر دیگری فرا می رسند.

لذا «عاقبتُم» در آیه فوق به معنی پیروز شدن مسلمانان بر کفار و کیفر و مجازات آنها و ضمناً گرفتن غنایم تفسیر شده است و هم به معنی تناوب، چرا که یک روز نوبت کفار است و روز دیگری نوبت به مسلمانان می رسد و بر آنها غالب می شوند. این احتمال نیز داده شده که منظور از این جمله، رسیدن به عاقبت و پایان کار است و منظور از پایان کار در اینجا، گرفتن غنایم جنگی است. هر کدام از این معانی که باشد نتیجه یکی است، فقط راه های وصول به این نتیجه متفاوت ذکر شده است - دقت کنید.

و در پایان آیه همه مسلمانان را به تقوا دعوت کرده، می فرماید: «از خدایی که همه به او ایمان آورده اید بپرهیزید و راه مخالفت او را نپوید» ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾.

دستور به تقوا در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که معمولاً در تشخیص مقدار مهر به گفته همسران اعتماد می شود، چون راهی برای اثبات آن جز گفته خود آنها وجود ندارد و امکان دارد و سوسه های شیطانی سبب شود که بیش از مقدار واقعی ادعا کنند، لذا آنها را توصیه به تقوا می نماید.

در تواریخ و روایات آمده است که این حکم اسلامی تنها شامل شش زن شد که از همسران مسلمان خود بریدند و به کفار پیوستند و پیامبر ﷺ مهر همه آنها را از غنایم جنگی به شوهرانشان بازگرداند (ر.ک: ج ۲۴، ص ۴۶-۵۴).

احکامی درباره طلاق

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴾

ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه، [= در زمانی که از عادت ماهیانه پاک شده و با آنها نزدیکی نکرده باشید]، آنها را طلاق گویند و حساب عدّه را نگه دارید؛ و از (مخالفت فرمان) خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید؛ نه شما آنها را از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عدّه) بیرون روند، مگر آنکه کار زشت آشکاری انجام دهند؛ این حدود (و مرزهای) خداست، و هرکس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده؛ تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه‌ای (برای اصلاح) فراهم کند. (سوره طلاق، آیه ۱)

تفسیر:

شرایط طلاق و جدایی

گفتیم مهم‌ترین بحث این سوره همان بحث طلاق است که از نخستین آیه آن شروع می‌شود، روی سخن را به پیامبر اسلام ﷺ به عنوان پیشوای بزرگ مسلمانان کرده، سپس یک حکم عمومی را با صیغه جمع بیان می‌کند. می‌فرماید: «ای پیامبر، هنگامی که خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه آنها را طلاق دهید» ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ ﴾.

این نخستین حکم از احکام پنجگانه‌ای است که در این آیه آمده است و چنانکه مفسران از آن استفاده کرده‌اند، منظور این است که صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که

زن از عادت ماهانه پاک شده و با همسرش نزدیکی نکرده باشد، زیرا طبق آیه ۲۲۸ سوره بقره عده طلاق باید به مقدار «ثلاثة قروء» (سه بار پاک شدن) بوده باشد و در اینجا تأکید می‌کند که طلاق باید با آغاز عده همراه گردد و این تنها در صورتی ممکن است که طلاق در حال پاکی بدون آمیزش تحقق یابد، چه اینکه اگر طلاق در حال حیض واقع شود، آغاز زمان عده از آغاز طلاق جدا می‌شود و شروع عده بعد از پاک شدن خواهد بود.

و همچنین اگر در حال طهارتی باشد که با همسرش نزدیکی کرده، باز جدایی زمان عده از زمان طلاق مسلم است، زیرا چنین پاکی به خاطر آمیزش، دلیلی بر نبودن نطفه در رحم نیست - دقت کنید.

به هر حال این نخستین شرط طلاق است.

در روایات متعددی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است: «هرگاه کسی همسرش را در عادت ماهیانه طلاق دهد، باید به آن طلاق اعتنا نکند و بازگردد تا زن پاک شود، سپس اگر می‌خواهد او را طلاق دهد اقدام کند»^۱.
همین معنی در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز به طور مکرر آمده، حتی به عنوان تفسیر آیه ذکر شده است.^۲

آن‌گاه به دومین حکم که مسأله نگه داشتن حساب عده است پرداخته، می‌فرماید: «حساب عده را نگه دارید» **﴿وَ أَخْضُوا الْعِدَّةَ﴾**.

دقیقاً ملاحظه کنید سه بار زن، ایام پاکی خود را به پایان رساند و عادت ماهیانه ببیند، هنگامی که سومین دوران پاکی پایان یافت و وارد عادت ماهیانه سوم شد، ایام عده سر آمده و پایان یافته است.

اگر در این امر دقت نشود ممکن است دوران عده بیش از مقدار لازم محسوب گردد و ضرر و زیانی متوجه زن شود، زیرا او را از ازدواج مجدد باز می‌دارد و اگر کمتر باشد، هدف اصلی از عده که حفظ حریم ازدواج اول و مسأله عدم انعقاد نطفه است رعایت نشده.

۱. این روایات در کتاب الطلاق از صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۰۳ به بعد آمده است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۴۸، (باب کیفیت طلاق العده).

«أحصوا» از ماده «احصاء» به معنی شمارش است و در اصل از «حصی» به معنی ریگ گرفته شده، زیرا بسیاری از مردم در زمان‌های قدیم که به خواندن و نوشتن آشنا نبودند، حساب موضوعات مختلف را با ریگ‌ها نگه می‌داشتند.

قابل توجه اینکه مخاطب به نگهداری حساب عده مردان هستند، این به خاطر آن است که مسأله حق نفقه و مسکن برعهده آنهاست و همچنین حق رجوع از آن آنان است، وگرنه زنان نیز موظف‌اند که برای روشن شدن تکلیفشان، حساب عده را دقیقاً نگاه دارند.

بعد از این دستور همه مردم را به تقوا و پرهیزگاری دعوت کرده، می‌فرماید: «از خدایی که پروردگار شماست پرهیزید» ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ﴾.

او پروردگار و مربی شماست و دستورهایش ضامن سعادت شما، بنابراین فرمان‌های او را به کار بندید و از عصیان و نافرمانیش بپرهیزید، مخصوصاً در امر طلاق و نگهداری حساب عده، دقت به خرج دهید.

بعد از آن به سومین و چهارمین حکم که یکی مربوط به شوهران است و دیگری مربوط به زنان اشاره کرده می‌فرماید: «شما آنها را از خانه‌هایشان خارج نسازید، و آنها نیز از خانه‌ها در دوران عده خارج نشوند» ﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ﴾.

گرچه بسیاری از بی‌خبران این حکم اسلامی را هنگام طلاق، اصلاً اجرا نمی‌کنند و به محض جاری شدن صیغه طلاق، هم مرد به خود اجازه می‌دهد زن را بیرون کند و هم زن خود را آزاد می‌پندارد از خانه شوهر خارج شود و به خانه بستگان بازگردد، ولی این حکم اسلامی فلسفه بسیار مهمی دارد، زیرا علاوه بر حفظ احترام زن، غالباً زمینه را برای بازگشت شوهر از طلاق و تحکیم پیوند زناشویی فراهم می‌سازد.

پشت پا زدن به این حکم مهم اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است، سبب می‌شود بسیاری از طلاق‌ها به جدایی دائم منتهی شود، در حالی که اگر این حکم اجرا می‌شد غالباً به آشتی و بازگشت مجدد منتهی می‌گشت.

اما از آنجا که گاهی شرایطی فراهم می‌شود که نگهداری زن بعد از طلاق در خانه طاقت‌فرساست، به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت استثنا اضافه کرده، می‌گوید: «مگر اینکه آنها کار زشت آشکاری را انجام دهند» ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾.

مثلاً آن‌قدر ناسازگاری، بدخلقی و بدزبانی با همسر و کسان او کند که ادامه حضور او در منزل باعث مشکلات بیشتر شود.

این معنی در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، دیده می‌شود.^۱

البته منظور هر مخالفت و ناسازگاری جزئی نیست، زیرا در مفهوم کلمه «فاحشه» کار زشت مهم افتاده، خصوصاً اینکه به «مُبیَّنه» توصیف شده است. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «فاحشه» عمل منافی عفت باشد و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده و منظور از خارج ساختن در این صورت، بیرون بردن برای اجرای حد و سپس بازگشت به خانه است. اما جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

و باز به دنبال بیان این احکام، به عنوان تأکید می‌افزاید: «این حدود و مرزهای الهی است، هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده» ﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾.

چرا که این قوانین و مقررات الهی، ضامن مصالح خود مکلفین است و تجاوز از آن، خواه از ناحیه مرد باشد یا زن، لطمه به سعادت خود آنان می‌زند. و در پایان آیه ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عدّه و عدم خروج زنان از خانه و اقامتگاه اصلی، می‌فرماید: «تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این ماجرا وضع تازه و وسیله اصلاحی فراهم سازد» ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾.

باگذشتن زمان، طوفان خشم و غضب که غالباً موجب تصمیم‌های ناگهانی در امر طلاق و جدایی می‌شود، فرو می‌نشیند و حضور دائم زن در خانه در کنار مرد در مدّت عدّه و یادآوری عواقب شوم طلاق، خصوصاً در آنجا که پای فرزندان در کار است و اظهار محبت هر یک نسبت به دیگری زمینه‌ساز رجوع می‌شود و ابرهای تیره و تار دشمنی و کدورت را غالباً از آسمان زندگی آنها دور می‌سازد.

جالب اینکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُطَلَّقَةُ تَكْتَحِلُ وَ تَخْتَضِبُ وَ تُطَيَّبُ وَ تَلْبَسُ مَا شَاءَتْ مِنَ الثِّيَابِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا لَعَلَّهَا أَنْ تَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَيُرَاجِعَهَا؛ زن مطلقه در دوران عدّه اش می‌تواند آرایش کند، سر مه در چشم نماید، موهای خود را رنگین و خود را معطر سازد و هر لباسی که مورد

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۰، ح ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰.

علاقه اوست بیوشد، زیرا خداوند می فرماید: شاید خدا بعد از این ماجرا وضع تازه‌ای فراهم سازد و ممکن است از همین راه زن بار دیگر قلب مرد را تسخیر کرده و مرد رجوع کند.^۱

همان‌گونه که گفتیم، تصمیم بر جدایی و طلاق غالباً تحت تأثیر هیجان‌های زودگذر است که با گذشت زمان و معاشرت مستمر مرد و زن در یک مدّت نسبتاً طولانی - مدّت عدّه - و اندیشه پایان کار، صحنه به کلی دگرگون می شود و بسیاری از جدایی‌ها به آشتی منتهی می‌گردد اما به شرط اینکه دستوره‌های اسلامی فوق یعنی ماندن زن در مدّت عدّه در خانه همسر سابق دقیقاً اجرا شود. به خواست خدا بعداً خواهیم گفت که همه اینها مربوط به طلاق رجعی است

نکته‌ها:

۱. «طلاق» منفورترین حلال‌ها

بدون شک قرارداد زوجیت از جمله قراردادهایی است که باید قابل جدایی باشد، چرا که گاه عللی پیش می‌آید که زندگی مشترک زن و مرد را با هم غیر ممکن، یا طاقت فرسا و مملو از مفساد می‌کند و اگر اصرار داشته باشیم این قرارداد تا ابد بماند، سرچشمه مشکلات زیادی می‌گردد، لذا اسلام با اصل طلاق موافقت کرده است و اکنون نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق در جوامع مسیحی را ملاحظه می‌کنیم که چگونه زنان و مردان بسیاری به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح علیه السلام طلاق را ممنوع می‌شمرند و قانوناً همسر یکدیگرند، ولی در عمل از یکدیگر جدا زندگی می‌کنند و حتی هر کدام برای خود همسری غیر رسمی انتخاب کرده‌اند.

پس اصل مسأله طلاق یک ضرورت است، اما ضرورتی که باید به حداقل ممکن تقلیل یابد و تا آنجا که راهی برای ادامه زوجیت است کسی سراغ آن نرود؛ به همین دلیل، در روایات اسلامی، شدیداً از طلاق مذمت گردیده و به عنوان مبعوض‌ترین حلال‌ها از آن یاد شده است، چنانکه در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «ما من شیء أبغضُ إلی الله عزَّ وجلَّ من یتَّ یخربُ فی الإسلامِ بالفرقةِ یعنی الطلاق؛ هیچ عملی

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۲، ح ۲۴.

منفورتر نزد خداوند متعال از این نیست که اساس خانه‌ای در اسلام با جدایی (یعنی طلاق) ویران گردد».^۱

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ما مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ؛ چیزی از امور حلال در پیشگاه خدا مبغوض‌تر از طلاق نیست».^۲
 باز در حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «تَزَوَّجُوا وَلَا تُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرُ مِنْهُ الْعَرْشُ؛ ازدواج کنید و طلاق ندهید که طلاق عرش خدا را به لرزه درمی‌آورد».^۳

چرا چنین نباشد، در حالی که طلاق مشکلات زیادی برای خانواده‌ها، زنان و مردان و مخصوصاً فرزندان به وجود می‌آورد که آن را عمدتاً در سه قسمت می‌توان خلاصه کرد:

۱. مشکلات عاطفی - بدون شک مرد و زنی که سال‌ها یا ماه‌ها با یکدیگر زندگی کرده‌اند، سپس از هم جدا می‌شوند، از نظر عاطفی جریحه‌دار خواهند شد و در ازدواج آینده، دائماً خاطره‌آلود از دواج گذشته آنها را نگران می‌دارد و حتی به همسر آینده با یک‌نوع بدبینی و سوءظن می‌نگرند. آثار زیانبار این امر بر کسی مخفی نیست، لذا بسیار دیده شده که این‌گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می‌پوشند.
۲. مشکلات اجتماعی - بسیاری از زنان بعد از طلاق شانس زیادی برای ازدواج مجدد، آن‌هم به‌طور شایسته و دلخواه ندارند و از این نظر گرفتار خسران شدید می‌شوند و حتی مردان بعد از طلاق همسر خود، شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهد بود، مخصوصاً اگر پای فرزندان در میان باشد، لذا غالباً ناچار می‌شوند تن به ازدواجی در دهند که نظر واقعی آنها را تأمین نمی‌کند و از این نظر تا پایان عمر رنج می‌برند.
۳. مشکلات فرزندان - از همه اینها مهم‌تر مشکلات فرزندان است. کمتر دیده شده نامادری‌ها همچون مادر، دلسوز و مهربان باشند و بتوانند خلاء عاطفی فرزندان را که از آغوش پرمهر مادر بریده شده‌اند پر کنند، همان‌گونه که اگر زن سابق فرزند را با

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ح ۱.

۲. همان، ح ۵.

۳. همان، ح ۷.

خود ببرد، در مورد ناپدیری نیز این صادق است. البتّه هستند زنان و مردانی که نسبت به غیر فرزندان خود پرمحبت و وفا دارند، ولی مسلماً تعداد آنها کم است و به همین دلیل، فرزندان بعد از طلاق گرفتار بزرگ‌ترین زیان و خسران می‌شوند و شاید غالب آنها سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می‌دهند.

و این ضایعه‌ای است نه تنها برای هر خانواده، بلکه برای کلّ جامعه؛ چرا که چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر محروم می‌شوند، گاه به صورت افرادی خطرناک درمی‌آیند که بدون توجّه، تحت تأثیر روح انتقامجویی قرار گرفته و انتقام خود را از کلّ جامعه می‌گیرند.

اگر اسلام این همه درباره طلاق سختگیری کرده، دلیلش همین آثار زیانبار آن در ابعاد مختلف است.

و نیز به همین دلیل قرآن مجید صریحاً دستور می‌دهد که هرگاه اختلافی میان زن و مرد پیدا شود، بستگان دو طرف در اصلاح آن دو بکوشند و از طریق تشکیل «محکمه صلح خانوادگی» از کشیده شدن دو همسر به دادگاه شرع، یا به مسأله طلاق و جدایی، مانع شوند.^۱

و باز به همین دلیل آنچه به خوشبینی زن و مرد و تحکیم پایه‌های علائق خانوادگی کمک کند از نظر اسلام مطلوب و آنچه آن را متزلزل سازد مبعوض و منفور است.

۲. انگیزه طلاق

طلاق مانند هر پدیده دیگر اجتماعی، دارای ریشه‌های مختلفی است که بدون بررسی دقیق و مقابله با آن، جلوگیری از بروز چنین حادثه‌ای مشکل است، لذا قبل از هر چیز باید به سراغ عوامل طلاق برویم و ریشه‌های آن را در جامعه بخشکانیم؛ این عوامل بسیار زیاد است که امور زیر از مهم‌ترین آنهاست:

الف) توقّعات نامحدود زن یا مرد، از مهم‌ترین عوامل جدایی است و اگر هر کدام دامنه توقّع خویش را محدود سازند و از عالم رؤیاهای و پندارها بیرون آیند و طرف مقابل خود را به خوبی درک کنند و در حدودی که ممکن است توقّع داشته باشند، جلوی بسیاری از طلاق‌ها گرفته خواهد شد.

۱. «محکمه صلح» را در ذیل آیه ۳۵ سوره نساء شرح دادیم.

ب) حاکم شدن روح تجمل پرستی و اسراف و تبذیر بر خانواده‌ها عامل مهم دیگری است که مخصوصاً زنان را در یک حالت نارضایی دائم نگاه می‌دارد و با انواع بهانه‌گیری‌ها راه طلاق و جدایی را هموار می‌کند.

ج) دخالت‌های بیجای اقوام و بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر و مخصوصاً در اختلافات آنها، عامل مهم دیگری محسوب می‌شود.

تجربه نشان داده است اگر هنگام بروز اختلافات در میان دو همسر، آنها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از این یا آن، دامن به آتش این اختلاف نزنند، چیزی نمی‌گذرد که خاموش می‌شود، ولی دخالت کسان دو طرف که غالباً با تعصب و محبت‌های ناروا همراه است، کار را روز به روز مشکل‌تر و پیچیده‌تر می‌سازد.

البته این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند، بلکه منظور این است که آنها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند، ولی هرگاه اختلاف به صورت کلی و ریشه‌دار درآمد، با توجه به مصلحت طرفین و اجتناب و پرهیز از هرگونه موضعگیری یک‌جانبه و تعصب‌آمیز دخالت کنند و مقدمات صلحشان را فراهم سازند.

د) بی‌اعتنایی زن و مرد به خواست یکدیگر، مخصوصاً آنچه به مسائل عاطفی و جنسی برمی‌گردد. مثلاً هر مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه و جذاب باشد، همچنین هر زن انتظاری از شوهرش دارد، ولی این از اموری است که غالباً حاضر به اظهار آن نیستند، اینجاست که بی‌اعتنایی طرف مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر خویش و ترک تزیین لازم و ژولیده و کثیف بودن، همسرش را از ادامه چنین ازدواجی سیر می‌کند، خصوصاً اگر در محیط زندگانی آنها افرادی باشند که این امور را رعایت کنند و آنها بی‌اعتنا از کنار این مسأله بگذرند.

لذا در روایات اسلامی اهمیّت زیادی به این معنی داده شده، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَا يَبْغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعْطِلَ نَفْسَهَا؛ سزاوار نیست زن زینت و آرایش برای شوهرش را تعطیل کند».^۱

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «وَلَقَدْ خَرَجَنَ نِسَاءً

مِنَ الْإِغْفَابِ إِلَى الْفُجُورِ مَا أَخْرَجَهُنَّ إِلَّا قَلِيلٌ تَهَيَّئَةِ أَرْوَاجِهِنَّ؛ زنانی از جاده عفت خارج شدند و علتی جز این نداشت که مردان آنها به خودشان نمی‌رسیدند.^۱

ها) عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر نیز از عوامل مهم طلاق است. و این مسأله‌ای است که باید پیش از اختیار همسر دقیقاً مورد توجه قرار گیرد که آن دو علاوه بر اینکه کفو شرعی، یعنی مسلمان باشند، کفو عرفی باشند، یعنی تنها تناسب‌های لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود، در غیر این صورت باید از به هم خوردن چنین ازدواج‌هایی تعجب نکرد.

۳. فلسفه نگه داشتن عده

بدون شک «عده» دو فلسفه اساسی دارد که در قرآن مجید و اخبار اسلامی به آن اشاره شده است:

نخست مسأله حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری.

و دیگر وجود وسیله‌ای برای بازگشت به زندگی اول و از بین بردن عوامل جدایی که در آیه فوق اشاره لطیفی به آن شده بود، به خصوص اینکه اسلام روی این مسأله تأکید می‌کند که زنان در دوران عده باید در خانهٔ مرد بمانند و طبعاً یک معاشرت دائم چند ماهه خواهند داشت که به آنها مجال می‌دهد مسأله جدایی را دور از هیجانات زودگذر، مجدداً مورد بررسی قرار دهند.

مخصوصاً در مورد طلاق رجعی^۲ که بازگشت به زوجیت نیاز به هیچ‌گونه تشریفات ندارد و هر کار یا سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت باشد، رجوع محسوب می‌شود حتی اگر دست بر بدن زن با شهوت یا بدون شهوت بگذارد، هر چند قصد رجوع هم نداشته باشد رجوع محسوب می‌شود.

به این ترتیب اگر این مدت با شرایطی که در بالا گفتیم بگذرد و آن دو با هم آشتی

۱. مکارم الاخلاق، ص ۹۴.

۲. منظور از «طلاق رجعی» طلاقی است که برای اولین یا دومین بار صورت می‌گیرد و تصمیم بر جدایی از ناحیهٔ مرد است، به طوری که زن نه مهر خود را بذل می‌کند نه مال دیگر را.

نکنند، معلوم می‌شود به‌راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک را ندارند، مصلحت در این است که از هم جدا شوند.
در این زمینه شرح دیگری در ذیل آیه ۲۲۸ سوره بقره دادیم (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۳۱-۲۴۲).

پاره‌ای دیگر از احکام طلاق

﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِن حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾

و چون عده آنها به پایان نزدیک شود، یا آنها را به طرز شایسته‌ای نگه دارید یا به طرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید؛ و شهادت را برای خدا بریا دارید؛ این چیزی است که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند. و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، * و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، امر او را کفایت می‌کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ به یقین خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

(سوره طلاق، آیات ۲-۳)

تفسیر:

یا سازش یا جدایی خداپسندانه

در ادامه بحث‌های مربوط به طلاق که در آیات پیشین آمد، در نخستین آیه مورد بحث به چند حکم دیگر اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «هنگامی که مدت عده آنها سر آمد، باید آنها را به طرز شایسته‌ای - از طریق رجوع - نگاه دارید، یا به طرز شایسته‌ای از آنها جدا شوید» ﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾.

مراد از «بلوغ اجل» (رسیدن به پایان مدت) این نیست که مدت عده به‌طور کامل

پایان گیرد، بلکه منظور رسیدن به اواخر مدّت است، وگرنه رجوع کردن بعد از پایان عدّه جایز نیست مگر اینکه نگهداری آنها از طریق صیغه عقد جدید صورت گیرد، ولی این معنی از مفهوم آیه بسیار بعید به نظر می‌رسد.

به هر حال در این آیه یکی از مهم‌ترین و حساب‌شده‌ترین دستورهای مربوط به زندگی زناشویی مطرح شده و آن اینکه زن و مرد یا باید به‌طور شایسته با هم زندگی کنند، یا به‌طور شایسته از هم جدا شوند.

همان‌گونه که زندگی مشترک باید روی اصول صحیح و طرز انسانی و شایسته باشد، جدایی باید خالی از هرگونه جار و جنجال، دعوا، نزاع و بدگویی و ناسزا و اجحاف و تضییع حقوق بوده باشد. مهم این است همان‌گونه که پیوندها با صلح و صفا انجام گیرد، جدایی‌ها توأم با تفاهم باشد، زیرا ممکن است در آینده این زن و مرد بار دیگر به فکر تجدید زندگی مشترک بیفتند، ولی بدرفتاری‌های هنگام جدایی، چنان جوّ فکری آنها را تیره و تار ساخته که راه بازگشت را به روی آنها می‌بندد و به‌فرض بخواهند مجدداً با هم ازدواج کنند، زمینه فکری و عاطفی مناسب ندارند.

از سوی دیگر، این هر دو مسلمانند و متعلّق به یک جامعه و جدایی توأم با مخاصمه و امور ناشایست، نه تنها در خود آنها اثر می‌گذارد بلکه در فامیل دو طرف آثار زیانباری دارد و گاه زمینه همکاری‌های آنها را در آینده به کلی بر باد می‌دهد.

راستی چه خوب است که نه فقط در زندگی زناشویی بلکه در هرگونه دوستی و برنامه مشترک، انسان تا آنجا که می‌تواند به همکاری شایسته ادامه دهد و هرگاه نتوانست، به طرز شایسته جدا شود که «جدایی شایسته» نیز خود نوعی پیروزی و موفقیت برای طرفین است.

از آنچه گفتیم معلوم شد که امساک به معروف و جدایی به معروف معنای وسیعی دارد که هرگونه شرایط واجب و مستحب و برنامه‌های اخلاقی را دربر می‌گیرد و مجموعه‌ای از آداب اسلامی و اخلاقی را در ذهن مجسم می‌کند.

سپس به دومین حکم اشاره کرده، می‌افزاید: «هنگام طلاق و جدایی، دو مرد عادل از خودتان (از مسلمانان) را شاهد بگیرید» ﴿وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ﴾.

تا اگر در آینده اختلافی روی دهد هیچ‌یک از طرفین نتوانند واقعیت‌ها را انکار کنند.

برخی مفسران احتمال داده‌اند که شاهد گرفتن، هم در مورد طلاق است و هم در مورد رجوع، ولی چون شاهد گرفتن هنگام رجوع بلکه هنگام تزویج، قطعاً واجب نیست، بنابراین اگر فرضاً آیه فوق رجوع را هم شامل شود در این مورد یک دستور مستحب است.

و در سومین دستور وظیفه شهود را چنین بیان می‌کند: «شهادت را برای خدا برپا دارید» ﴿وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾.

مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف، مانع شهادت به حق باشد. باید جز خدا و اقامه حق، انگیزه دیگری در آن راه نیابد. درست است که شهود باید عادل باشند ولی با وجود عدالت نیز صدور گناه محال نیست، به همین دلیل به آنها هشدار می‌دهد که مراقب خویش باشند، آگاهانه یا ناآگاهانه از مسیر حق منحرف نشوند. ضمناً تعبیر «ذَوَىٰ عَدَلٍ مِّنْكُمْ» دلیل بر این است که دو شاهد باید مسلمان، عادل و مرد باشند.

و در پایان آیه به عنوان تأکید درباره تمام احکام گذشته می‌افزاید: «تنها کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از این وعظ و اندرز نتیجه می‌گیرند» ﴿ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

بعضی «ذَلِكُمْ» را تنها اشاره به مسأله توجّه به خدا و رعایت عدالت از ناحیه شهود دانسته‌اند، ولی ظاهر این است که این تعبیر معنای وسیعی دارد و تمام احکام گذشته در مورد طلاق را در بر می‌گیرد.

به هر صورت این تعبیر دلیل بر اهمّیت فوق‌العاده این احکام است، به گونه‌ای که اگر کسی آنها را رعایت نکند و از آن وعظ و اندرز نگیرد، گویی ایمان به خدا و روز قیامت ندارد.

و چون گاهی مسائل مربوط به معیشت و زندگی آینده، یا گرفتاری‌های دیگر خانوادگی سبب می‌شود دو همسر به هنگام طلاق یا رجوع، یا دو شاهد هنگام شهادت دادن، از جاده حق و عدالت منحرف شوند، در پایان آیه می‌فرماید: «هر کس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند خداوند برای او راه نجاتی قرار می‌دهد و مشکلات زندگی او را حل می‌کند» ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾.

«و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد» ﴿و يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾.
 «و هر کس بر خداوند توکل کند و کار خود را به او واگذارد خدا کفایت امرش می کند» ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾.
 «چرا که خداوند قادر مطلق، فرمانش در همه چیز نافذ است و هر کاری را اراده کند به انجام می رساند» ﴿إِنَّ اللَّهَ بِأَلْعِ أَمْرِهِ﴾.
 «ولی خداوند برای هر کار و هر چیز، اندازه و حسابی قرار داده است» ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾.

به این ترتیب به زنان و مردان و شهود هشدار می دهد از مشکلاتی که در مسیر حق وجود دارد نهراسند، مجری عدالت باشند و گشایش کارها را از خدا بخواهند، زیرا خداوند تضمین کرده است که مشکل پرهیزگاران را بگشاید و آنها را از جایی که خودشان هم انتظار ندارند روزی دهد؛ خداوند ضمانت کرده که هر کس توکل کند در نمی ماند و خداوند، قادر بر انجام دادن این ضمانت است.

گرچه این آیات در مورد طلاق و احکام مربوط به آن نازل شده، محتوای گسترده ای دارد که سایر موارد را هم شامل می شود و وعده امیدبخشی است از سوی خداوند به همه پرهیزگاران و توکل کنندگان که سرانجام لطف الهی آنها را می گیرد، از پیچ و خم مشکلات عبور می دهد و به افق تابناک سعادت رهنمون می گردد، سختی های معیشت را برطرف می سازد و ابرهای تیره و تار مشکلات را از آسمان زندگیشان کنار می زند.

جمله «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریح و تکوین است، یعنی دستورهایی که خداوند در مورد طلاق و غیر آن صادر فرموده همه طبق حساب و اندازه گیری دقیق و حکیمانه ای است. همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان چه در مسأله زناشویی و چه در غیر آن رخ می دهد هر کدام اندازه و حساب و پایداری دارد، نباید هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند و زبان به شکایت بکشایند، یا برای حل مشکلات به بی تقوایی ها توسل جویند، باید با نیروی تقوا و خویشتن داری به جنگ آنها بروند و حل نهایی را از خدا بخواهند (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۴۳ - ۲۴۸).

بخشی دیگر از احکام طلاق

﴿وَاللَّائِي يَيْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا * ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمَ لَهُ أَجْرًا * أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَتَمِرُوا يَتَيْنِكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُم فَسُزِّعْ لَهُ أُخْرَى * لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾

و آن گروه از زنان شما که از عادت ماهیانه مأیوسند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید، عدّه آنان سه ماه است، و همچنین آنها که هیچ‌گاه حیض ندیده‌اند؛ و عدّه زنان باردار این است که وضع حمل کنند؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کارش را بر او آسان می‌سازد. * این فرمان خداست که بر شما نازل کرده؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گناهانش را می‌بخشد و پاداش او را بزرگ می‌دارد. * آنها [= زنان مطلقه] را هر جا که خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست سکونت دهید؛ و به آنها زیان نرسانید تا آنها را در تنگنا قرار دهید (و مجبور به ترک منزل شوند)؛ و اگر باردار باشند، نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند؛ و اگر برای شما (فرزند را) شیر می‌دهند، پاداش آنها را بپردازید؛ و (درباره شیر دادن فرزند) به‌طور شایسته با یکدیگر مشاوره کنید؛ و اگر به توافق نرسیدید، زن دیگری او را شیر خواهد داد. * آنان که امکانات وسیعی دارند، باید (برای زنان شیرده) از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدست‌اند، از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ‌کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی‌کند؛ خداوند به‌زودی بعد از سختی‌ها آسانی قرار می‌دهد.

(سوره طلاق، آیات ۴-۷)

تفسیر:

احکام زنان مطلقه و حقوق آنها

از جمله احکامی که از آیات گذشته استفاده شد لزوم نگه داشتن عدّه بعد از طلاق

است. در آیه ۲۲۸ سوره بقره حکم زنانی که عادت ماهیانه می بینند در مسأله عدّه روشن شد که باید سه بار پاکی را پشت سر بگذارند و عادت ماهیانه ببینند و هنگامی که برای بار سوم وارد عادت ماهیانه شدند عدّه آنها پایان می یابد.

اما زنان دیگری هستند که به عللی عادت ماهیانه نمی بینند و یا باردارند، آیات فوق حکم این افراد را روشن ساخته و بحث عدّه را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: «آن گروه از زنان که از عادت ماهیانه مأیوس شده اند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید عدّه آنان سه ماه است» ﴿وَالَّتِي يَتَسَّنَّ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ أَرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ﴾.

«و همچنین آنها که عادت ماهیانه ندیده اند» باید سه ماه عدّه نگه دارند ﴿وَالَّتِي لَمْ يَحْضَنْ﴾.

سپس به سومین گروه اشاره کرده می افزاید: «و عدّه زنان باردار این است که بار خود را بر زمین گذارند» ﴿وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾.

به این ترتیب حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخص شده است: دو گروه باید سه ماه عدّه نگه دارند و گروه سوم - یعنی زنان باردار - با وضع حمل، عدّه آنان پایان می گیرد، خواه یک ساعت بعد از طلاق وضع حمل کنند یا مثلاً هشت ماه. در اینکه منظور از جمله «إِنْ أَرْتَبْتُمْ» (هرگاه شک و تردید کنید) چیست، سه احتمال ذکر شده است:

۱. منظور احتمال و شک در وجود حمل است، به این معنی که اگر بعد از سنّ یأس (پنج‌سالگی در زنان عادی و شصت سالگی در زنان قرشی) احتمال وجود حمل در زنی برود باید عدّه نگه دارد. این معنی هرچند کمتر اتفاق می افتد، گاه اتفاق افتاده است (توجه داشته باشید که واژه «ریبه» به معنی شک در حمل در روایات و کلمات فقها بارها آمده است).^۱

۲. منظور زنانی است که به درستی نمی دانیم به سنّ یأس رسیده اند یا نه؟

۳. منظور شک و تردید در حکم این مسأله است، بنابراین آیه می گوید اگر حکم خدا را نمی دانید، حکم خدا این است که چنین زنانی عدّه نگه دارند، ولی از همه این

۱. رک: جواهر، ج ۳۲، ص ۲۴۹ و نیز وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۴ از ابواب عدد، حدیث ۷.

تفسیرها تفسیر اوّل مناسب تر است، زیرا ظاهر جمله «وَاللّٰی یَیْسُن...» این است که این زنان به سنّ یأس رسیده‌اند.

در ضمن هرگاه زنانی بر اثر بیماری یا عوامل دیگر، عادت ماهیانه آنها قطع شود مشمول همین حکم‌اند، یعنی باید سه ماه عدّه نگه دارند (این حکم را از طریق قاعده اولویّت یا شمول لفظ آیه می‌توان استفاده کرد).^۱

جمله «وَاللّٰی لَمْ یَحِضْنَ» (زنانی که عادت ماهیانه ندیده‌اند) ممکن است به این معنی باشد که به سنّ بلوغ رسیده‌اند اما عادت نمی‌بینند؛ در این صورت بدون شک باید سه ماه عدّه نگه دارند.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه داده‌اند این است که زنانی که عادت ندیده‌اند، خواه به سنّ بلوغ رسیده باشند یا نه، باید سه ماه عدّه نگه دارند.

ولی مشهور در میان فقهای ما این است که هرگاه زن به سنّ بلوغ نرسیده باشد بعد از طلاق عدّه ندارد، اما مخالفینی دارد که به بعضی از روایات در این زمینه استدلال کرده‌اند و ظاهر آیه فوق نیز با آنها موافق است. شرح بیشتر این موضوع را در کتاب‌های فقهی باید مطالعه کرد.^۲

از شأن نزولی که برای جمله‌های اخیر ذکر شده نیز تفسیر فوق استفاده می‌شود و آن اینکه اُبی بن کعب به رسول خدا ﷺ عرض کرد: عدّه بعضی از زنان در قرآن نیامده است، از جمله زنان صغیره و کبیره (یائسه) و باردار. آیه مورد بحث نازل شد و احکام آنها را بیان کرد.^۳

در ضمن عدّه در صورتی است که احتمال حمل دربارۀ او برود، زیرا عطف بر زنان یائسه شده و مفهومش این است که حکم هر دو یکسان است.^۴

۱. البته مشهور در میان فقها این است که زن وقتی به سنّ یأس برسد مطلقاً عدّه ندارد، ولی در مقابل این قول، اندکی از قدمای اصحاب معتقد به عدّه هستند و برخی روایات نیز شاهد بر آن است، هرچند روایات دیگری با آن معارضه می‌کند. آنچه با ظاهر آیه مورد بحث موافق است این است که آنها در صورت احتمال حمل، عدّه دارند. شرح بیشتر درباره این موضوع را در کتاب‌های فقهی باید مطالعه کرد.

۲. به جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲۳۲ و کتب فقهی دیگر مراجعه فرمایید.

۳. کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۶۰.

۴. مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «تَقْدِیْرُهُ وَاللّٰی لَمْ یَحِضْنَ اِنْ اَرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ اَيْضًا ثَلَاثَةَ اَشْهُرٍ».

و بالاخره در پایان آیه، مجدداً روی مسأله تقوا تکیه می‌کند و می‌فرماید: «هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می‌سازد» ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾.

هم در این جهان و هم در جهان دیگر مشکلات او را، چه در رابطه با مسأله جدایی و طلاق و احکام آن و چه در رابطه با مسائل دیگر به لطفش حل می‌کند. در آیه بعد باز برای تأکید بیشتر روی احکامی که در زمینه طلاق و عده در آیات قبل آمد، می‌افزاید: «این فرمان خداست که آن را بر شما نازل کرده است» ﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ﴾.

«و هر کس تقوای الهی پیشه کند و از مخالفت فرمان او پرهیزد، خداوند گناهان او را می‌بخشد و پاداش او را بزرگ می‌سازد» ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾.

برخی مفسران گفته‌اند: منظور از «سَيِّئَات» در اینجا، گناهان صغیره است و منظور از «تقوا» پرهیز از گناهان کبیره است به این ترتیب پرهیز از کبائر سبب بخشودگی صغائر می‌شود؛ شبیه آنچه در آیه ۳۱ سوره نساء آمده است. و لازمه این سخن آن است که مخالفت احکام گذشته در زمینه طلاق و عده، جزء گناهان کبیره محسوب می‌شود.^۱

البته درست است که «سَيِّئَات» گاهی به معنی گناهان صغیره آمده است، ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید به عموم گناهان اعم از صغیره و کبیره اطلاق شده است. مثلاً در آیه ۶۵ سوره مائده می‌خوانیم: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ «اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ما تمام گناهان گذشته آنها را می‌بخشیم» (این معنی در آیات دیگری نیز آمده است).

مسلم است که ایمان و قبول اسلام، سبب بخشودگی همه گناهان پیشین می‌شود. سومین آیه مورد بحث توضیح بیشتری درباره حقوق زن بعد از جدایی می‌دهد، هم از نظر مسکن و هم نفقه و هم از جهات دیگر.

نخست درباره چگونگی مسکن زنان مطلقه می‌فرماید: «آنها را هر جا خودتان

سکونت دارید و امکانات شما ایجاب می‌کند، سکونت دهید» ﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ﴾.

«وُجْد» (بر وزن حکم) به معنی توانایی و تمکن است. برخی مفسران تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده‌اند که در نتیجه به همین معنی باز می‌گردد. راغب نیز در مفردات می‌گوید: جمله «مِنْ وَجْدِكُمْ» مفهومش این است که به مقدار توانایی و به اندازه غنای خود، مسکن مناسب برای زنان مطلقه در نظر بگیرید.

طبیعی است آنجا که مسکن بر عهده شوهر است بقیه نفقات نیز بر عهده او خواهد بود. دنباله آیه که درباره نفقه زنان باردار سخن می‌گوید نیز شاهد این مدعاست. آن‌گاه به حکم دیگری پرداخته می‌گوید: «به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنها تنگ کنید و مجبور به نقل مکان و ترک نفقه شما شوند» ﴿وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ﴾. مبدا کینه‌توزی و عداوت و نفرت، شما را از راه حق و عدالت منحرف سازد و آنها را از حقوق مسلم خود در مسکن و نفقه محروم کنید و چنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده، فرار کنند.

در سومین حکم در مورد زنان باردار می‌گوید: «و اگر باردار باشند مخارج آنها را تا زمانی که وضع حمل کنند بدهید» ﴿وَإِنْ كُنَّ أَوْلِيَّ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾. زیرا مادام که وضع حمل نکرده‌اند در حال عده هستند و نفقه و مسکن بر همسر واجب است.

و چهارمین حکم درباره حقوق زنان شیرده است می‌فرماید: «اگر حاضر شدند بعد از جدایی، فرزندان را شیر دهند مزدشان را بپردازید» ﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾.

اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت. و چون بسیار می‌شود که نوزادان و کودکان مال‌المصالحه اختلافات دو همسر بعد از جدایی می‌شوند، در پنجمین حکم یک دستور قاطع در این زمینه صادر کرده، می‌فرماید: «درباره سرنوشت فرزندان با مشاوره یکدیگر و به‌طور شایسته تصمیم بگیرید» ﴿وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾.

مبدا اختلافات دو همسر ضربه بر منافع کودکان وارد سازد، از نظر جسمی و ظاهری گرفتار خسران شوند، یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم

بمانند، پدر و مادر موظف‌اند خدا را در نظر گیرند و منافع نوزاد بی‌دفاع را فدای اختلافات و اغراض خویش نکنند.

جمله «وَأْتَمِرُوا» از ماده «ایتمار» گاه به معنی پذیرا شدن دستور و گاه به معنی مشاوره می‌آید و در اینجا معنای دوم مناسب‌تر است. تعبیر «بِمَعْرُوفٍ» تعبیر جامعی است که هرگونه مشاوره‌ای را که خیر و صلاح در آن باشد شامل می‌شود.

و چون گاهی بعد از طلاق توافق لازم میان دو همسر برای حفظ مصالح فرزند و مسأله شیر دادن حاصل نمی‌شود، در ششمین حکم می‌فرماید: «و اگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، زن دیگری می‌تواند شیر دادن آن طفل را بر عهده گیرد تا کشمکش‌ها ادامه نیابد» ﴿وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَمَتْرُضُ لَهُ أُخْرَى﴾.

اشاره به اینکه اگر اختلاف‌ها به طول انجامید خود را معطل نکنید و کودک را به دیگری بسپارید. در درجه اول حق مادر بود که این فرزند را شیر دهد، اکنون که با سختگیری و کشمکش این امر امکان‌پذیر نیست، نباید منافع کودک را به دست فراموشی سپرد، باید آن را بر عهده دایه‌ای گذارد.

آیه بعد هفتمین و آخرین حکم را در این زمینه بیان کرده، می‌افزاید: «کسانی که امکانات وسیعی دارند، از امکانات خود انفاق کنند و آنها که تنگدست هستند از آنچه خدا به آنها داده انفاق نمایند، خداوند هیچ‌کس را جز به اندازه آنچه به او داده تکلیف نمی‌کند» ﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَن قَدِرْ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا﴾.

آیا این دستور، یعنی انفاق به اندازه توانایی، مربوط به زنانی است که بعد از جدایی، شیر دادن کودک را بر عهده می‌گیرند، یا مربوط به ایام عده است که در آیات قبل به‌طور اجمال اشاره شده بود و یا مربوط به هر دو است؟

معنای اخیر از همه مناسب‌تر است، هرچند جمعی از مفسران آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته‌اند، در حالی که در آیات گذشته در این باره تعبیر به اجر شده نه نفقه و انفاق.

به هر حال آنها که توانایی کافی دارند باید مضایقه و سختگیری نکنند و آنها که تمکن مالی ندارند بیش از توانایی خود مأمور نیستند و زنان نمی‌توانند ایرادی به آنها داشته باشند.

به این ترتیب نه آنها که دارند بخل کنند و نه آنها که ندارند مستحقّ ملامت‌اند. و در پایان آیه برای اینکه تنگی معیشت سبب خارج شدن از جاّده حق و عدالت نگردد و هیچ‌یک زبان به شکایت نگشایند، می‌فرماید: «خداوند به زودی بعد از سختی‌ها آسانی و راحتی قرار می‌دهد» ﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾. یعنی غم مخورید، بی‌تابی نکنید، دنیا به یک حال نمی‌ماند، مبادا مشکلات مقطعی و زودگذر رشته صبر و شکیبایی شما را پاره کند.

این تعبیر برای همیشه و مخصوصاً هنگام نزول این آیات که مسلمانان از نظر معیشت سخت در فشار بودند، نوید و بشارتی است از آینده امیدبخش صابران و اتفاقاً چیزی نگذشت که خداوند درهای رحمت و برکت خود را به روی آنها گشود.

نکته‌ها:

۱. احکام «طلاق رجعی»

گفتیم طلاق رجعی آن است که شوهر مادام که عده به سر نیامده، هر زمان بخواهد می‌تواند بازگردد و پیوند زناشویی را برقرار سازد، بی‌آنکه نیاز به عقد تازه‌ای باشد. و جالب اینکه رجوع با کمتر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد حاصل می‌شود. بعضی از احکامی که در آیات فوق آمده، مانند نفقه و مسکن، مخصوص عده طلاق رجعی است و نیز مسأله عدم خروج زن از خانه همسرش در حال عده، اما در طلاق بائن، یعنی طلاقی که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام مزبور وجود ندارد.

تنها در مورد زن باردار، حق نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است. جمله ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ «تو نمی‌دانی شاید خداوند وضع تازه‌ای به وجود آورد» نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق مربوط به طلاق رجعی است.^۱

۲. خدا «تکلیف ما لا یطاق» نمی‌کند

نه تنها حکم عقل بلکه حکم شرع بر این معنی گواه است که تکالیف انسان‌ها باید

۱. برای توضیح بیشتر به کتب فقهی، از جمله جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۱۲۱ به بعد مراجعه شود.

در حدود توانایی آنها باشد. جمله «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» که در ضمن آیات فوق آمده نیز اشاره به همین معناست.

ولی در بعضی از روایات می‌خوانیم که منظور از «ما آتاهَا»، «ما أَعْلَمَهَا» است، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می‌کند که به او اعلام کرده است؛ از این رو به این آیه در مباحث «اصل برائت» در علم اصول استدلال کرده‌اند که اگر انسان حکمی را نمی‌داند مسؤولیتی در برابر آن ندارد.

ولی چون گاه عدم آگاهی سبب عدم توانایی می‌شود، ممکن است منظور جهلی باشد که سرچشمه عجز گردد. بنابراین، آیه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم عدم قدرت را شامل شود و هم جهل را که موجب عدم قدرت بر انجام دادن کار می‌گردد.

۳. اهمیت نظام خانواده

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آنها در آیات مورد بحث به کار رفته و حتی بسیاری از ریزه کاری‌های این مسأله در آیات قرآن که در حقیقت قانون اساسی اسلام است بازگو شده، دلیل روشنی است به اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است.

از طلاق تا آنجا که ممکن است جلوگیری می‌کند و ریشه‌های آن را می‌خشکاند، اما هرگاه کار به بن‌بست کشید و چاره‌ای جز طلاق و جدایی نبود اجازه نمی‌دهد حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال شود، حتی طرح جدایی را طوری می‌ریزد که امکان بازگشت غالباً وجود داشته باشد.

دستورهایی همچون امساک به معروف و جدایی به معروف و نیز عدم زیان و ضرر و تضییق و سختگیری نسبت به زنان و همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان و مانند اینها که در آیات مورد بحث آمده، همگی گواه بر این معناست.

اما متأسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، یا عدم عمل به آن در عین آگاهی، سبب شده است که در هنگام جدایی و طلاق مشکلات زیادی برای خانواده‌ها و خصوصاً فرزندان به وجود آید و این نیست جز به خاطر اینکه مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند.

مثلاً با اینکه قرآن باصراحت می‌گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عدّه از خانه شوهر بیرون روند و شوهر حق ندارد آنها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می‌کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند؛ و این راستی مایه تأسّف است (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۵۳-۲۶۴).

بخش چهارم:

زنان نمونه

هاجر زنی فداکار

قسمتی از اسرار سعی «صفا» و «مروه»

درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ، انسان را به سوی خط آنها سوق می‌دهد، ولی راه صحیح‌تر و عمیق‌تری نیز وجود دارد و آن مشاهده صحنه‌هایی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته‌اند و دیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است.

این در واقع، تاریخ زنده محسوب می‌گردد، نه مانند کتاب‌های تاریخ که خاموش و بیجان است، در این‌گونه مراکز انسان با برداشتن فاصله‌های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می‌کند و گویی با چشم خود همه چیز را می‌بیند.

اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با آثار تربیتی سخنرانی و مطالعه کتاب و مانند اینها نیست، اینجا سخن از احساس است نه ادراک، تصدیق است نه تصور، و عینیت است نه ذهنیت.

از طرفی می‌دانیم در میان پیامبران بزرگ کمتر کسی همچون ابراهیم علیه السلام در صحنه‌های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش‌های سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن درباره او می‌گوید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» «این مسلماً همان آزمایش آشکار است»^۱.

و همین مجاهده‌ها و مبارزه‌ها و آزمایش‌های دشوار بود که ابراهیم علیه السلام را آن چنان پرورش داد که تاج افتخار «امامت» بر سر او گذاردند.

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۶.

مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه‌های مبارزات ابراهیم علیه السلام و منزلگاه‌های توحید و بندگی و فداکاری و اخلاص را در خاطره‌ها مجسم می‌سازد. اگر مسلمانان هنگام به‌جا آوردن این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به جنبه‌های مختلف سمبولیک آن بیندیشند، یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسی و پیامبرشناسی و انسان‌شناسی است. با توجه به این مقدمه به جریان ابراهیم علیه السلام و جنبه تاریخی صفا و مروه باز می‌گردیم:

ابراهیم به سنّ پیری رسیده بود و فرزندى نداشت، از خدا درخواست اولاد نمود. در همان سن از کنیزش هاجر فرزندى به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذاشت. همسر اول او ساره نتوانست تحمل کند که ابراهیم علیه السلام از غیر او فرزند داشته باشد. خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی‌آب و علف بود ببرد و سکنى دهد.

ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را امتثال کرد و آن دو را به سرزمین مکه که در آن روز سرزمین خشک و بی‌آب و علفی بود و حتی پرنده‌ای در آنجا پر نمی‌زد برد. همین که خواست تنها از آنجا برگردد، همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان چه کنند؟!

اشک‌های سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می‌شد قلب ابراهیم علیه السلام را تکان داد. دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! من به فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان تنها می‌گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد». این را گفت و با آنها، در میان اندوه و عشقی عمیق، وداع کرد.

طولی نکشید که غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید. بی‌تابی کودک شیرخوار و نگاه‌های تضرع آمیز او، مادر را آن‌چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به‌دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست. نخست به کنار کوه صفا آمد، در آنجا اثری از آب ندید. برق سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت، در آنجا نیز خبری از آب نبود. باز همین برق را بر کوه صفا دید و به سوی آن بازگشت و هفت بار این سعی و تلاش برای ادامه حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد.

در واپسین لحظات که شاید طفل شیرخوار آخرین دقایق عمرش را طی می‌کرد، از نزدیک پای او - با نهایت تعجب - چشمه زمزم جوشیدن گرفت. مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند.

از آنجا که آب، رمز حیات است، پرندگان از هرسو به سمت چشمه آمدند و قافله‌ها با مشاهده پرواز پرندگان، مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند. اما چند روز یا چند ماه طول کشید، و بر این مادر و کودک چه گذشت خدا می‌داند. سرانجام از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد.

امروز در کنار خانه خدا حریمی برای هاجر و فرزندش اسماعیل باز شده (به نام حجّج اسماعیل) که همه سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ آن آمده و موظّفند در طواف خانه خدا آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است، همچو جزئی از کعبه قرار دهند.

کوه صفا و مروه به ما می‌آموزد که برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آیین او، همه حتی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستند. سعی صفا و مروه به ما می‌آموزد که در نومی‌های بسی امیدهاست. هاجر مادر اسماعیل در جایی که آبی به چشم نمی‌خورد تلاش کرد، خدا هم از راهی که تصوّر نمی‌کرد او را سیراب نمود (ر.ک: ج ۱، ص ۶۱۳-۶۱۶).

مریم زنی نمونه

﴿إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾

(به یاد آورید) هنگامی را که همسر «عمران» گفت: «پروردگارا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرّر» باشد (و آزاد برای خدمت خانه تو). از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی.» * ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت: «پروردگارا! من او را دختر

آوردم - و خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری خانه خدا را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندان او را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم».

(سوره آل عمران، آیات ۳۵-۳۶)

تفسیر:

عمران و دخترش مریم

به دنبال اشاره به عظمت آل عمران که در آیات قبل آمده بود، در این آیات سخن از عمران و دخترش مریم به میان می‌آورد و به‌طور فشرده چگونگی تولد و پرورش و بعضی از حوادث مهم زندگی این بانوی بزرگ را بیان می‌کند.

توضیح اینکه: از تواریخ و اخبار اسلامی و گفته مفسران استفاده می‌شود که «حَنَّة» و «اشیاع» دو خواهر بودند که اولی به همسری عمران از شخصیت‌های برجسته بنی اسرائیل درآمد و دومی را زکریا پیامبر خدا به همسری برگزید.^۱

سال‌ها گذشت و از همسر عمران فرزندی متولد نشد. روزی زیر درختی نشسته بود، پرنده‌ای را دید که به جوجه‌های خود غذا می‌دهد، مشاهده این محبت مادرانه، آتش عشق فرزند را در دل او شعله‌ور ساخت و از صمیم دل از درگاه خدا تقاضای فرزند کرد. چیزی نگذشت که این دعای خالصانه به هدف اجابت رسید و باردار شد.

از بعضی از روایات چنین برمی‌آید که خداوند به «عمران» وحی کرده بود پسری پربرکت که می‌تواند بیماران غیر قابل درمان را درمان کند و مردگان را به فرمان خدا حیات بخشد به او خواهد داد، که به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می‌شود.

او این جریان را با همسر خود «حَنَّة» در میان گذاشت. از این رو هنگامی که او باردار شد تصور کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد، بی‌خبر از اینکه جنینی که در رحم اوست مادر آن فرزند (مریم) است. به همین دلیل نذر کرد پسر را

۱. از روایات استفاده می‌شود که «عمران» نیز پیامبر بود و به او وحی می‌شد. باید توجه داشت که این عمران غیر از عمران پدر موسی علیه السلام است و میان آنها ۱۸۰۰ سال فاصله است (مجمع البیان و تفسیر مراغی، ذیل آیه مورد بحث؛ البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۶۷؛ ابن کثیر، قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۴).

خدمتگزار خانه خدا (بیت‌المقدس) نماید، اما هنگام تولد مشاهده کرد که او دختر است، نگران شد که با این وضع چه کند، زیرا خدمتکاران بیت‌المقدس از میان پسران انتخاب می‌شدند و سابقه نداشت دختری به این عنوان انتخاب گردد.^۱ اکنون به تفسیر آیه باز می‌گردیم.

در نخستین آیه می‌فرماید: به یاد آورید «هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوندا! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم تا محرّر (و آزاد برای خدمت خانه تو) باشد، آن را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی» ﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.^۲

در این آیه به نذر همسر «عمران» به هنگام بارداری اشاره شده است. او تصوّر می‌کرد فرزندش - با توجه به بشارت خداوند - پسر است، از این رو واژه «محرّر» - یا معادل دیگر در زبان دیگر - را به کار برد نه «محرّره» و از خدا خواست که نذراو را بپذیرد. واژه «محرّر» از ماده «تحریر» گرفته شده که به معنای آزاد ساختن است، و در اصطلاح آن زمان به فرزندی گفته می‌شد که به خدمت معبد و خانه خدا در می‌آمدند تا نظافت و سایر خدمات را بر عهده گیرند و به هنگام فراغت مشغول عبادت پروردگار شوند. از آنجا که آنها از هرگونه خدمت به پدر و مادر آزاد بودند، به آنان «محرّر» گفته می‌شد، یا از این جهت که خالص از هرگونه کوشش دنیوی بوده‌اند، به آنان «محرّر» می‌گفتند.

بعضی گفته‌اند: این دسته از کودکان از موقعی که توانایی بر این خدمات داشتند تا سنّ بلوغ، وظایف خود را زیر نظر پدران و مادران انجام می‌دادند و پس از رسیدن به سنّ بلوغ، تعیین سرنوشتشان به دست خودشان بود، اگر می‌خواستند به کار در معبد پایان داده و بیرون می‌رفتند و اگر تمایل داشتند بمانند می‌ماندند.

بعضی گفته‌اند: اقدام همسر «عمران» به نذر دلیل بر آن است که «عمران» در همان حال بارداری او از دنیا رفته بود و گرنه بعید بود او مستقلاً چنین نذری کند.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه؛ البداية و النهاية، ج ۲، ص ۶۵؛ ابن کثیر، قصص الانبياء، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۴، ۱۹۹ و ۲۰۲؛ راوندی، قصص الانبياء، ص ۲۱۶.

۲. راغب در مفردات می‌گوید: «تَقَبَّلَ» قبول کردن چیزی است که پاداش داشته باشد. بنابراین با ماده قبول تفاوت دارد.

پس از آن می‌افزاید: «هنگامی که فرزند خود را به دنیا آورد (و او را دختر یافت) گفت: پروردگارا! من او را دختر آوردم» ﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا اُنْثٰی﴾. البته «خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاه‌تر بود» ﴿وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ﴾. سپس افزود: «تو می‌دانی که دختر و پسر (برای هدفی که من نذر کرده‌ام) یکسان نیستند» ﴿وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی﴾.

دختر پس از بلوغ عادت ماهیانه دارد و نمی‌تواند در مسجد بماند. به علاوه، نیروی جسمی آنها یکسان نیست؛ و نیز مسائل مربوط به حجاب و بارداری و وضع حمل ادامه‌این خدمت را برای دختر دشوار می‌سازد و لذا همیشه پسران را نذر می‌کردند. از فراین موجود در آیه و روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است استفاده می‌شود که جمله «وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی» (پسر همانند دختر نیست) از زبان مادر مریم است، هرچند بعضی احتمال داده‌اند که از کلام خدا باشد، ولی بعید به نظر می‌رسد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مادر مریم قاعدتاً می‌بایست بگوید: «وَ لَیْسَتْ الْاُنْثٰی کَالذَّکَرِ» (این دختر همانند پسر نیست)، زیرا او دختر آورده بود نه پسر و لذا گفته‌اند: جمله تقدیم و تأخیری دارد همان‌گونه که در بسیاری از عبارات عرب معمول است، و چه بسا ناراحتی ناگهانی که هنگام وضع حمل به او دست داد سبب شد سخن خود را این‌چنین ادا کند، زیرا او علاقه داشت صاحب پسری شود تا خدمتگزار بیت‌المقدس باشد، همین علاقه سبب شد که بی‌اختیار به هنگام سخن گفتن نام پسر را مقدم دارد.

سپس افزود: «من او را مریم نام نهادم و او و فرزندان او را از (وسوسه‌های) شیطان رانده‌شده (از درگاه خدا) در پناه تو قرار می‌دهم» ﴿وَ اِنِّیْ سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وَ اِنِّیْ اُعِیْذُهَا بِكَ وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ﴾.

«مریم» در لغت به معنای زن عبادتکار و خدمتگزار است، و چون مادرش بعد از وضع حمل این نام را بر او نهاد، نشانگر نهایت عشق و علاقه این مادر با ایمان برای وقف فرزندش در مسیر بندگی و عبادت خداست.

و نیز به همین دلیل بود که او پس از نامگذاری، نوزادش و فرزندان او را که در آینده از او به وجود می‌آیند، در برابر وسوسه‌های شیطانی به خداوند سپرد (ر.ک: ج ۲، ص ۶۰۸-۶۱۲).

ادامه داستان مریم (ع)

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّنِي لَكَ هَذَا قَالَتُ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾

خداوند، او [= مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و سرپرستی او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در کنار او می‌دید. پس از او پرسید: «ای مریم! این روزی از کجا نصیب تو شده؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد.» (سوره آل عمران، آیه ۳۷)

تفسیر:

پرورش مریم در سایه عنایت الهی

این آیه ادامه بحث آیه گذشته درباره سرگذشت مریم است. می‌فرماید: «پروردگارش او را به طرز نیکویی پذیرفت و به‌طور شایسته‌ای (گیاه وجود) او را رویانید و پرورش داد» ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا﴾. مادر مریم باور نمی‌کرد او به عنوان خدمتگزار خانه خدا (بیت‌المقدس) پذیرفته شود، به همین دلیل آرزو داشت فرزندش پسر باشد، زیرا سابقه نداشت دختری برای این کار انتخاب گردد.

ولی طبق آیه مورد بحث، خداوند این دختر پاک را برای نخستین بار جهت این خدمت روحانی و معنوی پذیرفت.

بعضی از مفسران گفته‌اند: نشانه پذیرش او این بود که مریم بعد از بلوغ در دوران خدمتگزاری بیت‌المقدس هرگز عادت ماهیانه ندید تا مجبور گردد از این مرکز روحانی دور شود.

یا اینکه حضور غذاهای بهشتی در برابر محراب او دلیلی بر این پذیرش بود. این احتمال نیز وجود دارد که قبولی این نذر و پذیرش مریم به صورت الهام به مادرش اعلام شده باشد.

تعبیر به «انْبَتَهَا» از ماده «انبات» به معنای رویانیدن در مورد پرورش مریم اشاره به جنبه‌های تکامل معنوی و روحانی و اخلاقی مریم است. ضمناً این جمله اشاره به نکته لطیفی دارد و آن این است که کار خداوند، انبات (رویانیدن) است، یعنی همان‌گونه که در درون بذر گل‌ها و گیاهان استعدادهایی نهفته است که زیر نظر باغبان پرورش می‌یابد و آشکار می‌شود، در درون وجود آدمی و اعماق روح و فطرت او نیز همه‌گونه استعدادهای عالی نهفته شده است که اگر انسان خود را تحت تربیت مربیان الهی که باغبانان باغستان جهان انسانیت‌اند قرار دهد، به سرعت پرورش می‌یابد و آن استعدادهای خداداد آشکار می‌شود، و «انبات» به معنای واقعی کلمه صورت می‌گیرد.

و به دنبال آن می‌افزاید: «خداوند زکریا را سرپرست او قرار داد» ﴿وَكَلَّمَهَا زَكْرِيَّا﴾. «كَلَّمَهَا» از ماده «كفالت» در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به دیگری است، و به همین مناسبت به افرادی که سرپرستی کودکی را بر عهده می‌گیرند «کافل» یا «کفیل» گفته می‌شود زیرا در حقیقت او را ضمیمه وجود خود می‌کنند. این ماده هرگاه به صورت ثلاثی مجرد (كَفَّلَ، بدون تشدید) استعمال شود به معنای بر عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است.

و هنگامی که به صورت ثلاثی مزید (كَفَّلَ، با تشدید) استعمال شود به معنای برگزیدن و قرار دادن کفیل برای دیگری است.

در تاریخ آمده است: پدر مریم (عمران) قبل از تولد او چشم از جهان فرو بست و مادرش او را بعد از تولد به بیت المقدس نزد علمای یهود آورده، گفت: این کودک هدیه به بیت المقدس است، سرپرستی او را یک تن از شما بر عهده بگیرد، و چون آثار عظمت در چهره او نمایان بود، و در خاندان شایسته‌ای متولد شده بود، گفت و گو در میان دانشمندان بنی اسرائیل در گرفت، و هر یک می‌خواست افتخار سرپرستی مریم نصیب او شود.

سرانجام طی مراسم خاصی که شرح آن در تفسیر آیه ۴۴ همین سوره خواهد آمد، زکریا کفالت او را بر عهده گرفت.

هرچه بر سنّ مریم افزوده می‌شد، آثار عظمت و جلال در وی نمایان تر می‌گشت و به جایی رسید که قرآن در ادامه این آیه درباره او می‌گوید: «هر زمان زکریا وارد

محراب او می‌شد، غذای جالب خاصی نزد او می‌یافت» ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾.

«محراب» محلّ ویژه‌ای است که در معبد برای امام آن معبد، یا افراد خاصی در نظر گرفته می‌شود، و برای نامگذاری آن به این اسم جهاتی ذکر کرده‌اند که از همه بهتر سه جهت زیر است:

نخست اینکه از مادهٔ «حَرَب» به معنای جنگ گرفته شده است، چون مؤمنان در این محل به مبارزه با شیطان و هوس‌های سرکش برمی‌خیزند.
دیگر اینکه «محراب» اصولاً به معنای بالای مجلس است و چون محلّ محراب را در بالای معبد قرار می‌دهند به این نام نامیده شده است.

در ضمن باید توجه داشت وضع محراب در میان بنی اسرائیل چنانکه گفته‌اند با وضع محراب‌های ما تفاوت داشت؛ آنها محراب را از سطح زمین بالاتر می‌ساختند به طوری که چند پله می‌خورد و اطراف آن مانند دیوارهای اتاق آن را محفوظ می‌کرد به طوری که افرادی که در داخل محراب بودند، از بیرون کمتر دیده می‌شدند.
سوم اینکه، محراب به معنای تمام معبد است که جایگاه مبارزه با هوای نفس و شیطان بوده است.

مریم تحت سرپرستی زکریّا بزرگ شد و آن‌چنان غرق عبادت و بندگی خدا بود که به گفتهٔ ابن عباس هنگامی که نه ساله شد، روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها را به عبادت می‌پرداخت و آن‌چنان در پرهیزگاری و معرفت و شناسایی پروردگار پیش رفت که از احبار و دانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت.^۱

هنگامی که زکریّا در کنار محراب او قرار گرفت و برای دیدار او آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده کرد که از آن به تعجب افتاد. روزی «به او گفت: این غذا را از کجا آوردی؟! ﴿قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لِكَ هَذَا﴾.

مریم در جواب «گفت: این از طرف خداست و اوست که هر کس را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد» ﴿قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.
اما این غذا چه نوع غذایی بوده؟ و از کجا برای مریم آمده؟ در آیه شرح داده نشده

۱. مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۶.

است، ولی از روایات متعددی که در تفسیر عیاشی و غیر آن از کتاب‌های شیعه و اهل تسنن آمده است استفاده می‌شود که آن نوعی میوه بهشتی بوده که در غیر فصل به فرمان پروردگار در کنار محراب مریم حاضر می‌شده است. و این موضوع جای تعجب نیست که خدا از بنده پرهیزگارش این چنین پذیرایی کند.^۱

اینکه منظور از «رِزْقاً» غذای بهشتی باشد از قرآینی که در گوشه و کنار آیه هست نیز استفاده می‌شود، زیرا اوّلاً کلمه «رِزْقاً» به صورت نکره، نشانه آن است که روزی خاص و ناشناسی برای زکریا بوده است، ثانیاً پاسخ مریم که «این از طرف خداست» (هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) نشانه دیگری بر این مطلب است، ثالثاً به هیچان آمدن زکریا و تقاضای فرزند از طرف پروردگار که در آیه بعد به آن اشاره شده است، قرینه دیگری برای این معنی محسوب می‌شود.

ولی بعضی از مفسران (مانند نویسنده المنار) معتقدند که منظور از «رِزْقاً» همین غذاهای معمولی دنیا بوده، زیرا از ابن جریر نقل شده است که بنی اسرائیل گرفتار قحطی شدند و زکریا قادر بر تأمین زندگی مریم نبود، در این موقع قرعه‌ای زدند که به نام مرد نجاری افتاد و او افتخاراً از درآمد کسب خود، غذای مریم را تهیه می‌کرد و به هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار می‌گرفت، از وجود چنان غذایی در آن شرایط سخت تعجب می‌کرد و مریم در پاسخ او می‌گفت: «این از طرف خداست»؛ یعنی خداوند مرد باایمانی را علاقه‌مند به این خدمت در آن شرایط سخت ساخته است. اما همان‌طور که گفتیم، این تفسیر نه با قرآین در آیه سازگار است، و نه با روایاتی که در ذیل آیه وارد شده است. از جمله روایات رسیده، روایتی است از امام باقر علیه السلام که مضمون آن بدین قرار است:

امور خانه بین علی و فاطمه علیهما السلام تقسیم شده بود، کارهای بیرون بر عهده علی علیه السلام و امور داخل خانه به عهده فاطمه علیها السلام.

روزی علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام پرسید: آیا غذایی در منزل موجود است؟ عرض کرد: خیر. سه روز است که غذایی در منزل نیست، آنچه بوده به خدمت تو آورده‌ایم و شما را بر خود مقدم داشته‌ایم.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۰.

فرمود: چرا مرا آگاه نساختی؟

عرض کرد: سفارش رسول خدا ﷺ بود.

علی رضی الله عنه از خانه بیرون رفت و مبلغی را برای تهیه غذا قرض گرفت، در بین راه به «مقداد» برخورد کرد.

پرسید: در این وقت برای چه از خانه خارج شده‌ای؟

عرض کرد: گرسنگی.

فرمود: من مبلغی را قرض گرفته‌ام، ولی تو را بر خود مقدم می‌دارم.

علی رضی الله عنه دست خالی به خانه بازگشت. رسول خدا ﷺ را در خانه دید و مشاهده کرد که فاطمه رضی الله عنها مشغول نماز است. ظرف سرپوشیده‌ای را نیز ملاحظه کرد که در جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارد.

وقتی سرپوش از ظرف برداشته شد، معلوم شد غذای مخصوص و فراوانی است.

از فاطمه رضی الله عنها پرسید: این غذا از کجا رسیده است؟ «أَنَّى لَكَ هَذَا».

عرض کرد: «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

در اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این جریان همانند جریان زکریا است که در کنار محراب مریم آمد و غذای مخصوصی در آنجا دید و از او پرسید: ای مریم! این غذا از کجاست، او گفت: از ناحیه خداست^۱ (ر.ک: ج ۲، ص ۶۱۳-۶۱۹).

عظمت مریم و دعای زکریا (ع)

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ

الدُّعَاءِ * فَتَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِبِحَيْنِ

مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ رَبِّ أَنَّى

يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾

آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم)، پروردگار خویش را خواند و گفت:

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۳۳؛ تفسیر عتاشی، ج ۱، ص ۱۷۱؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۸ و ج ۴۳، ص ۲۹،

۶۰ و ۳۱۱ و ج ۳۷، ص ۱۰۴.

«پروردگارا! از سوی خود، فرزند پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما که تو دعا را می‌شنوی.» *
 و در حالی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: «خدا تو را به «یحیی» بشارت می‌دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [= مسیح] را تصدیق می‌کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوس‌های سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است.» * او گفت:
 «پروردگارا! چگونه ممکن است پسری برای من باشد در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسرم نازا است؟!» فرمود: «بدین‌گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد.»
 (سوره آل عمران، آیات ۳۸-۴۰)

تفسیر:

زکریا و مریم علیهم‌السلام

این آیات گوشه‌ای از زندگی زکریای پیامبر را درباره داستان مریم بیان می‌کند. سابقاً گفتیم، همسر زکریا و مادر مریم با هم خواهر بودند و اتفاقاً هر دو در آغاز عقیم.

هنگامی که مادر مریم از لطف پروردگار صاحب چنین فرزند شایسته‌ای شد، و زکریا اخلاص و سایر ویژگی‌های شگفت‌آور او را دید، آرزو کرد او هم صاحب فرزندی پاک و باتقوا همچون مریم شود.

فرزندی که چهره‌اش آیت و عظمت خداوند گردد، و با اینکه سالیان درازی از عمر او و همسرش گذشته بود، و از نظر معیارهای طبیعی بسیار بعید به نظر می‌رسید که او صاحب فرزند شود، ولی ایمان به قدرت پروردگار و مشاهده وجود میوه‌های تازه در غیر فصل در کنار محراب عبادت مریم، قلب وی را لبریز از امید ساخت که شاید در فصل پیری میوه فرزند بر شاخسار وجودش آشکار شود، به همین دلیل هنگامی که مشغول نیایش بود از خداوند تقاضای فرزند کرد. قرآن در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید: «در این هنگام زکریا پروردگار خویش را خواند و گفت: پروردگارا! فرزند پاکیزه‌ای از سوی خودت به من (نیز) عطا فرما که تو دعا را می‌شنوی» و اجابت می‌کنی ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾^۱.

۱. «ذُرِّيَّةً» چنانکه ذیل آیه ۳۴ گفتیم، در اصل به معنای فرزندان کوچک است، گاه به اولاد بزرگ نیز گفته

«در این موقع فرشتگان به هنگامی که او در محراب ایستاده و مشغول نیایش بود، وی را صدا زدند که خداوند تو را به یحیی بشارت می‌دهد، در حالی که کلمه خدا (حضرت مسیح) را تصدیق می‌کند و آقا و رهبر خواهد بود، و از هوی و هوس برکنار و پیامبری از صالحان است» ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ﴾.

خداوند نه تنها اجابت دعای او را با فرشتگان خبر داد، بلکه پنج وصف از اوصاف این فرزند پاکیزه را بیان داشت:

نخست اینکه او به «کَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ»؛ یعنی حضرت مسیح علیه السلام ایمان می‌آورد، و با ایمان و حمایت از او سبب تقویت مسیح علیه السلام می‌گردد (توجه داشته باشید که منظور از «کَلِمَةٍ» در اینجا به قرینه آیه ۴۵ همین سوره و ۱۷۱ سوره نساء، حضرت مسیح علیه السلام است و سبب این تعبیر به زودی روشن خواهد شد).

همان‌گونه که در تاریخ آمده است، یحیی شش ماه از عیسی علیه السلام بزرگ‌تر بود و نخستین کسی بود که نبوت او را تصدیق کرد، و به سوی او دعوت نمود، و چون در میان مردم به زهد و پاکدامنی اشتهار تام داشت، گرایش او به مسیح علیه السلام اثر عمیقی در توجه مردم به او گذاشت.

دوم اینکه او مقام سیادت و رهبری از نظر علم و عمل خواهد داشت (سَيِّدًا). سوم اینکه او خود را از هوی و هوس‌های سرکش و آلودگی به دنیاپرستی حفظ می‌کند؛ این معنی از واژه «حَصُورًا» استفاده می‌شود.

واژه «حَصُور» از «حَصْر» به معنای «حبس» گرفته شده است، و در اینجا به معنای کسی است که خود را از هوی و هوس منع کرده است. این واژه گاه به معنای کسی که خودداری از ازدواج می‌کند نیز آمده است، به همین دلیل جمعی از مفسران آن را به همین معنی تفسیر کرده‌اند، و در پاره‌ای از روایات نیز به آن اشاره شده است.^۱

→ می‌شود، این واژه در اصل معنای جمعی دارد ولی بر مفرد هم اطلاق می‌گردد (مفردات راغب) ضمناً «طَيِّبَةً» به صورت مؤنث آمده با اینکه حضرت زکریا تقاضای پسر کرده بود، این برای مراعات ظاهر لفظ ذَرِيَّةً است.

۱. مستدرک، ج ۱۴، ص ۱۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۶۹.

چهارم و پنجم اینکه او پیامبر بزرگی خواهد بود (توجه داشته باشید که «نَبِيًّا» به صورت نکره آمده که در اینجا برای عظمت است) و از صالحان و شایستگان خواهد بود.

زکریا با شنیدن این بشارت از فرشتگان، غرق شادی و سرور شد و در عین حال نتوانست شگفتی خود را از چنین موضوعی پنهان کند. «عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که پیری به من رسیده و همسرم نازا است؟» ﴿قَالَ رَبِّ أُنْتَىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَتِ الْكِبَرَ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ﴾.

و خداوند به او پاسخ داده، فرمود: «این گونه خداوند هر کاری را که بخواهد انجام می دهد» ﴿قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾.

و با این پاسخ کوتاه که تکیه بر نفوذ اراده و مشیت الهی داشت، زکریا قانع شد (ر.ک: ج ۲، ص ۶۲۰-۶۲۳).

ادامه داستان حضرت مریم (ع)

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾

و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری بخشیده است. ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده به جا آور؛ و با رکوع کنندگان، رکوع کن.»

(سوره آل عمران، آیات ۴۲-۴۳)

تفسیر:

مریم بانوی برگزیده الهی

این آیات بار دیگر به داستان مریم بازمی گردد، از دوران شکوفایی و برومندی او سخن می گوید، و مقامات والای او را برمی شمرد. نخست از گفت و گوی فرشتگان با مریم بحث می کند. می فرماید: به یاد آور «هنگامی (را) که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است» ﴿وَإِذْ قَالَتِ

الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»^۱.

چه افتخاری از این برتر که انسانی با فرشتگان هم‌سخن شود، آن هم سخنی که بشارت برگزیدگی او از سوی خدا و طهارت و برتری او بر تمام زنان جهان باشد، و این نبود جز در سایه تقوا و ایمان و عبادت او. آری، او برگزیده شد تا پیامبری همچو عیسی مسیح علیه السلام را به دنیا آورد.

جالب توجه اینکه جمله «اصْطَفَاكِ» در آیه تکرار شده؛ یک‌بار برای بیان برگزیدگی او به طور مطلق، و بار دوم برای برگزیدگی او نسبت به تمام زنان جهان. این آیه گواه بر این است که مریم بزرگ‌ترین شخصیت زن در جهان خود بوده است. و این موضوع با آنچه درباره بانوی بزرگ اسلام فاطمه علیها السلام رسیده که او برترین بانوی جهان است منافات ندارد، زیرا در روایات متعددی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ مَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَكِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِكَ وَ عَالَمِهَا وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ؛ مریم بانوی زنان زمان خود بود، و خداوند عز و جل تو را بانوی زنان زمان خودت و زنان زمان مریم از اولین و آخرین قرار داده است»^۲.

کلمه «العالمین» هیچ‌گونه منافات با این سخن ندارد، زیرا این کلمه در قرآن و عبارات معمولی به معنای مردمی که در یک عصر و زمان زندگی می‌کنند آمده است چنانکه درباره «بنی اسرائیل» می‌خوانیم: «وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» «و من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم»^۳.

بدیهی است منظور برتری مؤمنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است. در آیه بعد سخن از خطاب دیگری از فرشتگان به مریم است. می‌گویند: «ای مریم! (به شکرانه این نعمت‌های بزرگ، که از سوی خداوند برگزیده شده‌ای و بر زنان جهان عصر خود برتری یافته‌ای، و از هر نظر پاکیزه گشته‌ای) برای پروردگارت خضوع

۱. منظور از پاک‌ی مریم، یا پاک‌ی از عادت ماهیانه است که به او اجازه می‌داد همواره به بیت المقدس خدمت کند و یا پاک‌ی از هرگونه آلودگی اخلاقی و معنوی و گناه.

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۳۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۸۵ و ج ۴۳، ص ۲۱، ۲۴، ۳۷ و ۷۸ و ج ۱۴، ص ۲۰۶ و ج ۲۹، ص ۳۴۵ (برخی با تفاوت).

۳. سوره بقره، آیات ۴۷ و ۱۲۲.

و سجده کن و همراه رکوع کنندگان رکوع نما! ﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾.

در اینجا سه دستور از طرف فرشتگان به مریم داده شده:

نخست «قنوت» در برابر پروردگار و این واژه همان طور که سابقاً اشاره کردیم به معنای خضوع و دوام اطاعت است.

دیگر «سجود» که آن نیز نوعی از «خضوع کامل» در برابر خداست.

و سوم «رکوع» که آن هم نوع دیگری از خضوع و تواضع است.

جمله «وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (با رکوع کنندگان رکوع کن) ممکن است اشاره به نماز جماعت بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به پیوستن به جمعیت نمازگزاران و خاضعان در برابر خدا باشد.

یعنی همان طور که دیگر بندگان خالص خدا برای او رکوع به جا می آورند، تو نیز رکوع کن.

در این آیه نخست به سجده و سپس به رکوع اشاره شده است، و این نه به خاطر آن است که در نماز آنها سجده قبل از رکوع انجام می گرفته، بلکه منظور انجام دادن هر دو عبادت است و نظری به ترتیب آنها نیست. مثل این است که بگوییم: نماز بخوان و وضو بگیر و پاکیزه باش؛ یعنی همه این وظایف را انجام بده، زیرا عطف کردن با «واو» دلالتی بر ترتیب ندارد.

به علاوه، رکوع و سجود در اصل به معنای تواضع و خضوع است و رکوع و سجود معمولی یکی از مصادیق آن محسوب می شود (ر.ک: ج ۲، ص ۶۳۱-۶۳۴).

ادامه داستان حضرت مریم (ع)

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾

(ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم؛ و تو در آن هنگام که قلم های خود را (برای قرعه کشی به آب) می افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود، و (نیز) به هنگامی که (علمای بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی. (سوره آل عمران، آیه ۴۴)

تفسیر:**سرپرستی مریم**

این آیه به گوشه دیگری از داستان مریم اشاره نموده، می‌فرماید: «آنچه را درباره سرگذشت مریم و زکریا برای تو بیان کردیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم» ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾.

زیرا این داستان‌ها به این صورت (صحیح و خالی از هرگونه خرافه) در هیچ‌یک از کتاب‌های پیشین که تحریف یافته است، وجود ندارد و سند آن تنها وحی آسمانی قرآن است.

آن‌گاه در ادامه این سخن می‌گوید: «در آن هنگام که آنها قلم‌های خود را برای (قرعه کشی و) تعیین سرپرستی مریم، در آب افکندند، تو حاضر نبودی و نیز هنگامی که (علمای بنی اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او) با هم کشمکش داشتند حضور نداشتی» و ما همه اینها را از طریق وحی به تو گفتیم ﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾.

همان‌گونه که در تفسیر آیات قبل گفته شد، مادر مریم پس از وضع حمل، نوزاد خود را در پارچه‌ای پیچیده به معبد آورد، و به علما و بزرگان بنی اسرائیل خطاب کرد: این نوزاد برای خدمت خانه خدا نذر شده است، سرپرستی او را بر عهده بگیرید. چون مریم از خانواده‌ای بزرگ (خانواده عمران) و معروف به پاکی و درستی بود، برای سرپرستی او عابدان بنی اسرائیل بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، و به همین جهت چاره‌ای جز قرعه نیافتند. به کنار نه‌ری آمدند و قلم‌ها و چوب‌هایی که با آن قرعه می‌زدند، حاضر کردند و نام هر یک را به یکی از آنها نوشتند، هر قلمی در آب فرو می‌رفت برنده قرعه نبود، تنها قلمی که روی آب باقی ماند، قلمی بود که نام زکریا بر آن نوشته شده بود.

به این ترتیب، سرپرستی زکریا نسبت به مریم مسلّم شد، و در واقع از همه سزاوارتر بود، زیرا علاوه بر دارا بودن مقام نبوت، شوهر خاله مریم بود (ر.ک: ج ۲، ص ۶۳۴ و ۶۳۵).

ادامه داستان حضرت مریم (ع)

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ * وَبُكِّلِمُ النَّاسِ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾

(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [= وجود با عظمتی] از سوی خود بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در دنیا و آخرت، آبرومند؛ و از مقربان (الهی) خواهد بود. * و با مردم، در گاهواره و در حال میانسانی سخن خواهد گفت؛ و از صالحان است». (سوره آل عمران، آیات ۴۵-۴۶)

تفسیر:

بشارت تولد مسیح

از این آیه به بعد به بخش مهم دیگری از زندگی مریم یعنی جریان تولد فرزندش حضرت مسیح ﷺ می‌پردازد و نکات مهمی را در این باره شرح می‌دهد. نخست می‌فرماید: به یاد آور «هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای (وجود با عظمتی) از سوی خودش، بشارت می‌دهد که نامش مسیح، عیسی ﷺ پسر مریم است» ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾^۱.

«در حالی که هم در این جهان و هم در جهان دیگر، آبرومند و باشخصیت و از مقربان (درگاه خدا) خواهد بود» ﴿وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾.

توجه به نکات ذیل در تکمیل تفسیر آیه مفید به نظر می‌رسد:

۱. در این آیه و دو آیه دیگر از «مسیح» به عنوان «کلمه» یاد شده است. این تعبیر در

کتاب «عهد جدید» نیز دیده می‌شود.

درباره اینکه چرا به عیسی «کلمه» گفته شده در میان مفسران سخن بسیار است اما بیشتر به نظر می‌رسد علّت آن تولد فوق‌العاده مسیح ﷺ است که مشمول ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا

۱. قابل توجه اینکه ضمیر در اسمّه به کلمه برمی‌گردد، در عین حال به صورت مذکر آمده، زیرا نظر به معنی و مصداق آن دارد که حضرت مسیح ﷺ بوده است.

أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱ است، یا به دلیل این است که قبل از تولّد، خداوند بشارت او را در کلامی به مادرش داده بود.

و نیز ممکن است علت این تعبیر این باشد که «کلمه» در اصطلاح قرآن به معنای مخلوق به کار می‌رود مانند: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْقَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ «بگو: اگر دریاها به صورت مرکب برای نوشتن کلمات پروردگار من شوند آنها تمام می‌شوند پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام گردد هرچند همانند دریاها را بر آن بیفزاییم».^۲

در این آیه منظور از «کلمات خدا» همان مخلوقات اوست، و از آنجا که مسیح عليه السلام یکی از مخلوقات بزرگ خدا بوده است، اطلاق کلمه بر او شده که در ضمن پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی عليه السلام نیز بوده باشد.

۲. اطلاق «مسیح» به معنای مسح‌کننده یا مسح‌شده بر عیسی عليه السلام ممکن است از این نظر باشد که او با کشیدن دست بر بدن بیماران غیر قابل درمان، آنها را به فرمان خدا شفا می‌داد، و چون این افتخار از آغاز برای او پیش‌بینی شده بود، خدا نام او را قبل از تولّد «مسیح» گذاشت.

و یا برای آن است که خداوند او را از ناپاکی و گناه مسح کرد و پاک گردانید.

۳. قرآن در این آیه و آیات متعدّد دیگر صریحاً عیسی عليه السلام را فرزند مریم معرفی کرد تا پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی عليه السلام باشد، زیرا کسی که از مادر متولّد می‌شود و مشمول تمام تغییرات دوران جنین و تحولات جهان ماده است، چگونه می‌تواند خدا باشد؛ خدایی که از دگرگونی‌ها برکنار است.

در آیه بعد به یکی از فضایل و معجزات حضرت مسیح عليه السلام اشاره می‌کند، می‌گوید: «او با مردم در گهواره، و در حال کهولت (میانسال شدن) سخن خواهد گفت و او از صالحان است» ﴿وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ﴾.

همان‌گونه که در سوره مریم خواهد آمد، مریم برای رفع اتهام از خودش که فرزندی بدون پدر به دنیا آورده بود، به فرمان خدا به گاهواره نوزادش عیسی عليه السلام

۱. سوره یس، آیه ۸۲.

۲. سوره کهف، آیه ۱۰۹.

اشاره کرد. او در همان حال به سخن درآمد و با زبان فصیح و گویا مقام بندگی خویش را در مقابل خدا و نیز مقام نبوت خود را آشکار ساخت.

و از آنجا که غیر ممکن است پیامبری این چنین با عظمت از رحم آلوده‌ای بیرون آید، پاکدامنی مادرش را با این اعجاز اثبات نمود.

باید توجه داشت که کلمه «مهّد» به معنای محلی است که برای خواب و استراحت نوزاد آماده می‌کنند، و نزدیک به معنای «گهواره» در فارسی است با این تفاوت که در گهواره، مفهوم جنبش و حرکت افتاده است در حالی که «مهّد» مفهوم عامی دارد و هرگونه محلی را که برای نوزاد آماده کنند شامل می‌شود.

ظاهر آیات سوره مریم این است که او در همان روزهای آغاز تولدش زبان به سخن گشود، کاری که عادتاً برای هیچ نوزادی ممکن نیست، و این خود یک معجزه بزرگ بود. ولی سخن گفتن در میانسالی و کهولت^۱ یک امر کاملاً عادی است و ذکر این دو با هم در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این باشد که او در گاهواره همان‌گونه سخن می‌گفت که در موقع رسیدن به کمال عمر سخنانی سنجیده و پرمحتوا و حساب شده نه سخنانی کودکانه.

این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر اشاره به این حقیقت باشد که مسیح علیه السلام از آغاز تولد تا زمانی که به سنّ کهولت رسید، همواره سخن حق می‌گفت و در راه ارشاد و تبلیغ خلق گام برمی‌داشت.

به علاوه، این تعبیر درباره عیسی علیه السلام گویی یک نوع پیشگویی و اشاره به آینده عمر اوست، زیرا می‌دانیم طبق تواریخ، حضرت مسیح علیه السلام هرگز در این جهان و در میان مردم به سنّ پیری نرسید، بلکه در سنّ ۳۳ سالگی از میان مردم بیرون رفت، و خدا او را به آسمان برد، و مطابق روایات متعدّدی در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام به میان مردم باز می‌گردد. (و با آنها سخن می‌گوید، همان‌گونه که در آغاز عمر سخن می‌گفت).^۲

۱. «کَهْل» به معنای شخص یا چیزی است که به سر حدّ کمال رسیده است، و چون انسان در سی تا چهل یا پنجاه سالگی به حدّ تکامل می‌رسد، این سال‌ها را سال‌های کهولت می‌نامند، و کمتر از آن را شباب (جوانی) و بیشتر از آن را شیب (پیری) می‌گویند.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۴۹ و ج ۵۲، ص ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۲۵.

تعبیر به «من الصّالحین» نشان می‌دهد که صالح و شایسته بودن از بزرگ‌ترین افتخاراتی است که نصیب انسان می‌شود، و گویی همه ارزش‌های انسانی در آن جمع است (ر.ک: ج ۲، ص ۶۳۷ - ۶۴۱).

ادامه داستان حضرت مریم (ع)

﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

(مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نداشته است؟!» فرمود: «خداوند، این‌گونه هرچه را بخواهد می‌آفریند. هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!» آن (چیز نیز، بی‌درنگ) موجود می‌شود. (سوره آل عمران، آیه ۴۷)

تفسیر:

چگونه بدون همسر فرزند می‌آورم؟!

باز در این آیه داستان مریم علیها السلام ادامه می‌یابد. او هنگامی که بشارت تولد عیسی علیه السلام را شنید، «گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود، در حالی که هیچ انسانی با من تماس نگرفته» و هرگز همسری نداشته‌ام؟! ﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ﴾.

می‌دانیم این جهان، جهان اسباب است و خداوند، آفرینش را چنان قرار داده که هر موجودی به دنبال یک سلسله عوامل و اسباب، پا به دایره وجود می‌گذارد. مثلاً برای تولد فرزند، ازدواج و آمیزش جنسی و ترکیب «اسپرم» و «اوول» لازم است. بنابراین جای تعجب نیست که مریم با شنیدن این بشارت که به زودی صاحب فرزندی خواهد شد در شگفتی فرو رود.

ولی خداوند به این شگفتی پایان داده، «فرمود: این‌گونه خدا هرچه را بخواهد می‌آفریند» ﴿قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾.

نظام عالم طبیعت مخلوق خدا و محکوم فرمان اوست، و هرگاه بخواهد می‌تواند

این نظام را دگرگون سازد و با اسباب و عوامل غیر عادی موجوداتی را بیافریند. سپس برای تکمیل این سخن می‌فرماید: «هنگامی که چیزی را مقرر کند (و فرمان وجود آن را صادر نماید) تنها به آن می‌گوید: موجود باش! آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود» ﴿إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.

بدیهی است تعبیر به «کن» (باش) در حقیقت بیان ارادهٔ قطعی خداست، و گرنه نیاز به سخنی نیست؛ یعنی به مجرد اینکه ارادهٔ او بر چیزی تعلق گرفت و فرمان آفرینش صادر شد، بی‌درنگ لباس هستی بر آن پوشانده می‌شود.

قابل توجه اینکه دربارهٔ آفرینش عیسی علیه السلام در این آیه جمله «يَخْلُقُ» (می‌آفریند) به کار رفته است، در حالی که دربارهٔ آفرینش یحیی، در چند آیه قبل، تعبیر به «يَفْعَلُ» (انجام می‌دهد) شده است. شاید این تفاوت تعبیر اشاره به تفاوت خلقت این دو پیامبر بوده باشد که یکی از مجرای عادی و دیگری از مجرای غیر عادی به وجود آمده‌اند. این نکته نیز قابل توجه است که در آغاز این آیات، مریم با فرشتگان سخن می‌گوید ولی در اینجا می‌بینیم او با خدای خود سخن می‌گوید و از او پاسخ می‌شنود. گویی چنان مجذوب ذات پاک حق شد که واسطه‌ها را از میان برداشت و یکپارچه با مبدأ عالم هستی پیوند گرفت، و بی‌هیچ واسطه‌ای آنچه می‌خواست گفت و آنچه می‌بایست شنید. البته سخن گفتن غیر پیامبران با خدا هرگاه به صورت وحی نبوت نباشد اشکال ندارد (ر.ک: ج ۲، ص ۶۴۲-۶۴۳).

حضور حضرت فاطمه (س) در ماجرای مباحله

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾

هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی دربارهٔ مسیح با تو به ستیز برخیزند، بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را؛ ما از نفوس خود (وکسی که همچون جان ماست) دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آن‌گاه مباحله (و نفرین) کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

(سوره آل عمران، آیه ۶۱)

شأن نزول:

گفته‌اند: این آیه و آیات قبل از آن دربارهٔ هیأت نجرانی مرکب از عاقب و سیّد و گروهی که با آنها بودند نازل شده است. آنها خدمت پیامبر ﷺ رسیده، عرض کردند: آیا هرگز دیده‌ای فرزندی بدون پدر متولّد شود؟ در این هنگام آیه ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ...﴾ نازل شد و هنگامی که پیامبر ﷺ آنها را به مباحله^۱ دعوت کرد، آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه به شخصیت‌های نجران، اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت: شما فردا به محمّد نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباحله آمد، از مباحله با او بترسید، و اگر با یارانش آمد با او مباحله کنید زیرا چیزی در بساط ندارد.

فردا که شد پیامبر ﷺ آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و حسن و حسین در پیش روی او راه می‌رفتند، و فاطمه پشت سرش بود. نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود. هنگامی که دید پیامبر ﷺ با آن چند نفر آمدند دربارهٔ آنها سؤال کرد به او گفتند: این پسرعمو و داماد او و محبوب‌ترین خلق خدا نزد اوست، و این دو پسر فرزندان دختر او از علی هستند، و آن بانوی جوان دخترش فاطمه است که عزیزترین مردم نزد او و نزدیک‌ترین افراد به قلب اوست...

سیّد به اسقف گفت: برای مباحله قدم پیش گذار.

گفت: نه، من مردی را می‌بینم که نسبت به مباحله با کمال جرأت اقدام می‌کند و می‌ترسم راستگو باشد، و اگر چنین باشد، به خدا یک سال بر ما نمی‌گذرد که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نخواهد داشت.

۱. «مباحله» در اصل از مادهٔ «بَهَلَ» (بر وزن اهل) به معنای رها کردن و قیدوبند را از چیزی برداشتن است، و به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند، و پستان آن را در کیسه قرار ندهند تا نوزادش بتواند به آزادی شیر بنوشد، به آن «باهل» می‌گویند، و «ابتهال» در دعا به معنای تضرّع و واگذاری کار به خداست، و اگر آن را گاهی به معنای هلاکت و دوری از خدا گرفته‌اند نیز برای این است که رها کردن و واگذار کردن بنده به حال خود این نتایج را به دنبال می‌آورد. این بود معنای «مباحله» از نظر ریشه لغت. و از نظر مفهوم متداول که از آیهٔ مورد بحث گرفته شده، به معنای نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است، بدین ترتیب که افرادی که با هم دربارهٔ یک مسألهٔ مهمّ مذهبی گفت‌وگو دارند در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرّع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا و مجازات کند.

اسقف به پیامبر اسلام ﷺ عرض کرد: ای ابوالقاسم، ما با تو مباحله نمی‌کنیم بلکه مصالحه می‌کنیم، با ما مصالحه کن!

پیامبر ﷺ با آنها مصالحه کرد که دو هزار حُلّه که دست‌کم قیمت هر حُلّه‌ای چهل درهم باشد، و عاریت دادن سی دست زره و سی نیزه و سی رأس اسب در صورتی که در سرزمین یمن توطئه‌ای برای مسلمانان رخ دهد پیامبر ﷺ ضامن این عاریت‌ها خواهد بود تا آنها را بازگرداند؛ و عهدنامه‌ای در این زمینه نوشته شد.

در روایتی آمده است اسقف مسیحیان به آنها گفت: صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوه‌ها را از جا برکنند چنین خواهد کرد، هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد، و تا روز قیامت یک نصرانی بر صفحه زمین باقی نخواهد ماند.^۱

تفسیر:

مباحله با مسیحیان نجران

این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح شده بود، به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد: «هرگاه بعد از دانشی که (درباره مسیح) برای تو آمده (باز) کسانی با تو در آن به محاجّه و ستیز برخاستند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می‌نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود (کسانی که به منزله جان ما هستند) دعوت می‌کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، سپس مباحله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم» ﴿فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.

ناگفته پیداست منظور از «مباحله» این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده شوند، زیرا چنین عملی به تنهایی فایده ندارد، بلکه منظور این است که این نفرین مؤثر گردد و با آشکار شدن اثر آن، دروغگویان به عذاب گرفتار شوند و شناخته گردند.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث، (با تلخیص). این شأن نزول با تفاوت مختصری در تفاسیر دیگر مانند روح‌الجنان و تفسیر کبیر نیز آمده است، و فخررازی ادعا می‌کند: این روایت در میان علمای تفسیر و حدیث مورد اتفاق است. بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۳۲۱، ۳۴۲، ۳۴۴؛ مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۱۶۶.

به تعبیری دیگر در این آیه به تأثیر و نتیجه مباهله تصریح نشده است، اما از آنجا که این کار به عنوان آخرین حربه بعد از اثر نکردن منطق و استدلال مورد استفاده قرار گرفته، دلیل بر این است که منظور ظاهر شدن اثر خارجی این نفرین است نه فقط یک نفرین ساده.

نکته‌ها:

۱. دعوت به مباهله دلیل روشن حقانیت پیامبر اسلام ﷺ

در آیه مورد بحث خداوند به پیامبر خود دستور می‌دهد که هر گاه پس از استدلال‌ات روشن پیشین، کسی درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَام با تو گفت و گو کند و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد مباهله کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنید تا خداوند دروغگو را رسوا سازد.

مسئله مباهله به شکل فوق شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت، و راهی بود که صد درصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌کرد.

چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد وارد چنین میدانی گردد و از مخالفان خود دعوت کند بیاید با هم به درگاه خدا برویم و از او بخواهیم تا دروغگو را رسوا سازد، و شما به سرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات می‌کند.

مسلماً ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است، زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان آشکار نشود نتیجه‌ای جز رسوایی دعوت‌کننده نخواهد داشت.

چگونه ممکن است آدم عاقل بدون اطمینان به نتیجه در چنین مرحله‌ای گام بگذارد؟ از اینجا است که گفته‌اند: دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مباهله یکی از نشانه‌های صدق دعوت و ایمان قاطع اوست، قطع نظر از نتایجی که بعداً از مباهله به دست آمد.

در روایات اسلامی وارد شده است هنگامی که پای مباهله به میان آمد، نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند، و با بزرگان خود به شور بنشینند؛ نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روان‌شناسی سرچشمه می‌گرفت این بود که به نفرات خود دستور دادند اگر مشاهده کردید محمد با سروصدا و جمعیت

و جار و جنجال به مباحله آمد با او مباحله کنید و نترسید، زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسّل به جار و جنجال شده است.

و اگر با نفرات بسیار محدودی از خاصّان نزدیک و فرزندان خردسالش به میعادگاه آمد، بدانید او پیامبر خداست و از مباحله با او بپرهیزید که خطرناک است.

آنها طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند، ناگاه دیدند پیامبر فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را در پیش رو دارد، و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام همراه او هستند و به آنها سفارش می‌کند هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید.

مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند، و از اقدام به مباحله خودداری کرده، حاضر به مصالحه شدند و به شرایط ذمه و پرداختن مالیات (جزیه) تن در دادند.

۲. «مباحله» سند زنده‌ای برای عظمت اهل بیت علیهم السلام

غالب مفسران و محدّثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده‌اند که آیه مباحله در حقّ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و پیامبر کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد، تنها فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و دخترش فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام بودند. بنابراین منظور از «أبناءنا» در آیه منحصرأً حسن و حسین علیهما السلام هستند، همان‌طور که منظور از «نساءنا» فاطمه علیها السلام، و منظور از «أنفُسنا» تنها علی علیه السلام بوده است، و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است.^۱

ولی بعضی از مفسران اهل تسنن که کاملاً در اقلّیت هستند کوشیده‌اند و ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند. مثلاً نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه می‌گوید: این روایات همگی از طرق شیعه است و هدف آنها مشخص است، و آنها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده‌اند که موضوع را حتّی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته‌اند.

اما مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می‌دهد که علی رغم پندارهای تعصّب‌آلود نویسنده المنار، بسیاری از طرق این احادیث هرگز به شیعه و کتاب‌های

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱ و ۳۵۰ و ج ۲۱، ص ۳۴۶ و ج ۲۵، ص ۲۲۳ و ج ۳۱، ص ۳۳۹.

شیعه منتهی نمی‌شود، و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم، سایر احادیث آنها و کتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد. برای روشن شدن این حقیقت، قسمتی از روایات آنان را در این باب با ذکر مدارک در اینجا می‌آوریم:

قاضی نورالله شوشتری در کتاب نفیس احقاق الحق جلد ۳، صفحه ۴۶ چنین می‌گوید: مفسران در این مسأله اتفاق نظر دارند که «أبناءنا» در آیه مورد بحث اشاره به حسن و حسین علیهما السلام و «نساءنا» اشاره به فاطمه علیها السلام و «أنفسنا» اشاره به علی علیه السلام است. و در پاورقی کتاب مزبور در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت ذکر شده‌اند که تصریح نموده‌اند: آیه مباهله درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده و نام آنها و مشخصات کتاب‌های آنها را در صفحه ۴۶ - ۷۶ مشروحاً آورده است. از جمله شخصیت‌های سرشناس که این مطلب از آنها نقل شده است افراد زیر هستند:

۱. مسلم بن حجّاج نیشابوری صاحب صحیح معروف که از کتاب‌های ششگانه مورد اعتماد اهل سنت است.^۱
۲. احمد بن حنبل در کتاب مسند.^۲
۳. طبری در جامع البیان فی تأویل القرآن در ذیل همین آیه.^۳
۴. حاکم در کتاب مستدرک.^۴
۵. حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة.^۵
۶. واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول.^۶
۷. فخر رازی در مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر).^۷

۱. ج ۷، ص ۱۲۰.

۲. ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. ج ۳، ص ۱۹۲.

۴. ج ۳، ص ۱۵۰.

۵. ص ۲۹۷.

۶. ص ۷۴.

۷. ج ۸، ص ۸۵.

۸. ابن اثیر در کتاب جامع الاصول.^۱
 ۹. ابن جوزی در تذکرة الخواص.^۲
 ۱۰. قاضی بیضاوی در انوار التنزیل.^۳
 ۱۱. آلوسی در روح المعانی.^۴
 ۱۲. طنطاوی مفسر معروف در الجواهر.^۵
 ۱۳. زمخشری در کشاف.^۶
 ۱۴. حافظ احمد بن حجر عسقلانی در الاصابة.^۷
 ۱۵. ابن صباغ در الفصول المهمة.^۸
 ۱۶. علامه قرطبی در الجامع لاحکام القرآن.^۹
- در کتاب غایة المرام از صحیح مسلم در باب «فضائل علی بن ابی طالب» نقل شده است که روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را دشنام نمی‌گویی؟!
- گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود افتادم، از این کار صرف نظر کردم... (یکی از آنها این بود: هنگامی که آیه مباهله نازل گردید، پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی علیه السلام دعوت کرد و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أهلی؛ خدایا! اینها خاصان نزدیک منند».^{۱۰}
- نویسنده تفسیر کشاف که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می‌گوید: این آیه

۱. ج ۹، ص ۴۷۰.

۲. ص ۱۷.

۳. ج ۲، ص ۲۲.

۴. ج ۳، ص ۱۶۷.

۵. ج ۲، ص ۱۲۰.

۶. ج ۱، ص ۱۹۳.

۷. ج ۲، ص ۵۰۳.

۸. ص ۱۰۸.

۹. ج ۳، ص ۱۰۴.

۱۰. کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۰۷ و ۱۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۰۰ و ج ۶، ص ۳۳۷

و ج ۱۰، ص ۲۵۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱.

قوی‌ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می‌کند. مفسران و محدثان و مورخان شیعه نیز عموماً در نزول این آیه درباره اهل بیت علیهم‌السلام اتفاق نظر دارند. در تفسیر نورالثقلین روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است.^۱ از جمله به نقل از کتاب عیون اخبار الرضا درباره مجلس بحثی که مأمون در دربار خود تشکیل داده بود این چنین می‌نویسد:

امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فرمود: «خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباهله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داده: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...﴾ و به دنبال نزول این آیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را با خود به مباهله برد... این مزیتی است که هیچ‌کس در آن بر اهل بیت علیهم‌السلام پیشی نگرفته، و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده، و شرفی است که قبل از آن هیچ‌کس از آن برخوردار نبوده است.^۲

۳. پاسخ به سؤال

در اینجا سؤال معروفی است که «فخر رازی» و بعضی دیگر درباره نزول آیه در حق اهل بیت علیهم‌السلام ذکر کرده‌اند: چگونه ممکن است منظور از «أبناءنا» (فرزندان ما) حسن و حسین علیهم‌السلام باشد؟ در حالی که «أبناء» جمع است و جمع بر دو نفر گفته نمی‌شود؟ و چگونه ممکن است «نساءنا» که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسلام فاطمه علیها‌السلام اطلاق گردد؟

و اگر منظور از «أنفسنا» تنها علی علیه‌السلام است، چرا به صیغه جمع آمده است؟!

پاسخ:

اولاً همان‌طور که قبلاً به‌طور مشروح ذکر شد، اجماع علمای اسلام و احادیث فراوانی که در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت علیهم‌السلام، به ما رسیده است و در آنها تصریح شده

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲. نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۹؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۸۹؛ بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۲۲۳؛ عیون اخبار

الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۲۹.

پیغمبر ﷺ غیر از علی ع و فاطمه ع و حسن و حسین ع کسی را برای مباحله نبرد، قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود، زیرا می‌دانیم از جمله قرائنی که آیات قرآن را تفسیر می‌کند، سنت و شأن نزول قطعی است.

بنابراین، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی‌شود. بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ گویند.

ثانیاً اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تشبیه تازگی ندارد، و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب شواهد بسیاری دارد.

توضیح اینکه: بسیار می‌شود به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می‌شود، و مثلاً در عهدنامه چنین می‌نویسند: مسؤول اجرای آن، امضاءکنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند، در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد، این موضوع هیچ‌گونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت «جمع» ندارد.

خلاصه اینکه: ما دو مرحله داریم، مرحله قرارداد و مرحله اجرا؛ در مرحله قرارداد گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می‌شود تا بر همه مصادیق تطبیق کند، ولی در مرحله اجرا ممکن است مصداق منحصر به یک فرد باشد، و این انحصار در مصداق منافات با کلی بودن مسأله ندارد.

به عبارت دیگر، پیغمبر اکرم ﷺ موظف بود طبق قراردادی که با نصاری نجران بست، همه فرزندان و زنان خاص خاندانش و کسانی را که به منزله جان او بودند همراه خود به مباحله ببرد، ولی مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت. افزون بر این، در آیات قرآن موارد متعددی داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است. مثلاً در همین سوره آیه ۱۷۳ می‌خوانیم: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» «کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان (برای حمله به شما) اجتماع کرده‌اند از آنها بترسید».

که منظور از «الناس» (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسران، نعیم بن مسعود است که از اباوسفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند.^۱

۱. تفسیر قرطبی، ذیل آیه ۱۷۳ سوره آل عمران؛ تفسیر کبیر و روح المعانی، ذیل آیه ۱۷۳ سوره آل عمران.

و همچنین در آیه ۱۸۱ می‌خوانیم: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾ «خداوند گفتار کسانی را که می‌گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم (و لذا از ما مطالبه زکات کرده است) شنید».

در حالی که منظور از «الَّذِينَ» در آیه طبق تصریح جمعی از مفسران، حُیّی بن اخطب یا فینحاص است.^۱

گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می‌شود، همان‌طور که درباره ابراهیم می‌خوانیم: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾ «ابراهیم امتی بود خاضع در پیشگاه خدا»^۲ در اینجا کلمه «امت» که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است.

۴. نوه‌های دختری، فرزندان ما هستند

ضمناً از آیه مباهله استفاده می‌شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می‌شود، برخلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می‌دانستند و می‌گفتند:

بَنُونَا بَنُو أَبْنَانِنَا وَبِنَاتِنَا بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ

«فرزندان ما تنها پسرزاده‌های ما هستند اما دخترزاده‌های ما - فرزندان مردم بیگانه محسوب می‌شوند نه فرزندان ما».^۳

این طرز تفکر مولود همان سنت غلطی بود که در جاهلیت عرب، دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی‌دانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگاهداری پسران می‌پنداشتند.

چنانکه شاعر آنها می‌گوید:

وَإِنَّمَا أُمَّهَاتُ النَّاسِ أَوْعِيَةٌ مُسْتَوْدَعَاتٌ وَلِلْأَنْسَابِ آبَاءٌ

«مادران مردم، حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند - و برای نسب تنها پدران شناخته می‌شوند».^۴

۱. جامع البیان، ج ۴، ص ۱۲۹؛ تفسیر قرطبی، ذیل آیه ۱۸۱ سوره آل عمران؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۴۲؛ المیزان، ج ۴، ص ۳۱۲.

۴. دیوان علی بن ابی طالب، ص ۲۴؛ با این تفاوت که در اینجا لِحساب آمده است. معنی المحتاج، ج ۴، ص ۵۳۸، با

ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت درهم کوبید و احکام فرزند را بر فرزندان پسری و دختری یکسان جاری ساخت.

در آیات ۸۴ و ۸۵ سوره انعام درباره فرزندان ابراهیم علیه السلام می خوانیم: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ «از فرزندان (ابراهیم)، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم * و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از صالحان بودند». در این آیه حضرت مسیح علیه السلام از فرزندان ابراهیم شمرده شده، در حالی که فرزند دختری بود و اصولاً پدری نداشت.

در روایاتی که از طرق شیعه و اهل سنت درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده اطلاق جمله «ابن رسول الله» (فرزند پیغمبر) کراراً دیده می شود. در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می خوانیم: ﴿وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ﴾ «یعنی همسران پسران شما». ^۱ در میان فقهای اسلام این مسأله مسلم است که همسران پسرها و نوه‌ها، چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام است و مشمول آیه مورد بحث می باشند.

۵. آیا مباحله یک حکم عمومی است؟

بی شک آیه مورد بحث یک دستور کلی برای دعوت به مباحله به مسلمانان نمی دهد، بلکه روی سخن در آن تنها به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباحله در برابر مخالفان، یک حکم عمومی باشد و افراد باایمان که از تقوا و خداپرستی کامل برخوردارند به هنگامی که استدلالات آنها در برابر دشمنان بر اثر لجاجت به جایی نرسد از آنان دعوت به مباحله کنند. از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده است نیز عمومیت این حکم استفاده

→ این تفاوت که در اینجا لایباً أبناء آمده است؛ سرخسی، مبسوط ج ۷، ص ۵۳ و ج ۱۷، ص ۱۵۹؛ المیزان،

ج ۱۸، ص ۴۴ و ج ۴، ص ۳۱۲.

۱. سوره نساء، آیه ۲۳.

می‌شود. در تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۳۵۱ حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اگر سخنان حقّ شما را مخالفان نپذیرفتند آنها را به مباحله دعوت کنید».

راوی می‌گوید: سؤال کردم چگونه مباحله کنم؟
فرمود: «خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن».

و گمان می‌کنم فرمود: روزه بگیر و غسل کن، و با کسی که می‌خواهی مباحله کنی به صحرا برو، سپس انگشتان دست راست را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوند! تو پروردگار آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه‌ای و آگاه از اسرار نهان هستی، و رحمان و رحیمی، اگر مخالف من حقّی را انکار کرده و ادّعای باطلی دارد بلایی از آسمان بر او بفرست، و او را به عذاب دردناکی مبتلا ساز! و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو: اگر این شخص حق را انکار کرده و ادّعای باطلی می‌کند بلایی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن!

سپس فرمود: «چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد. به خدا سوگند، هرگز نیافتم کسی را که حاضر باشد این چنین با من مباحله کند».^۱
ضمناً از این آیه معلوم می‌شود برخلاف حملات بی‌رویه افرادی که می‌گویند: اسلام عملاً آیین مردان است و زنان در آن به حساب نیامده‌اند. زنان در مواقع حسّاس به سهم خود در پیشبرد اهداف اسلامی همراه مردان در برابر دشمن می‌ایستاده‌اند. صفحات درخشان زندگی فاطمه بانوی اسلام علیه السلام و دخترش زینب کبری علیه السلام و زنان دیگری که در تاریخ اسلام گام بر جای گام‌های آنها نهاده‌اند گواه این حقیقت است (ر.ک: ج ۲، ص ۶۷۱-۶۸۵).

جمعی از زنان مهاجر

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنسَى بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا

۱. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۰؛ المیزان، ج ۴، ص ۴۱۰؛ کافی، ج ۲، ص ۵۱۳؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۴۹؛ عدّة الداعی، ص ۲۱۴؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۵۱.

لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿

پروردگارشان، درخواست آنها را پذیرفت؛ (و فرمود:) من عمل هیچ‌کس از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر (و بیرویک آیین). لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آنها را در باغ‌های بهشتی، که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش‌ها نزد خداست. (سوره آل عمران، آیه ۱۹۵)

شان نزول:

در آیات پیشین سخن درباره صاحبان عقل بود، در این آیه نتیجه اعمالشان را مورد توجه قرار می‌دهد. شروع آیه با «فاء تفریع» روشن‌ترین دلیل این پیوند است؛ با این حال در روایات و کلمات مفسران شأن نزول‌هایی برای آیه آمده است که البته منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است که: اُمّ سَلَمَه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: در قرآن از جهاد و هجرت و فداکاری مردان فراوان بحث شده، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟ آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت.^۱ همچنین نقل شده است: علی علیه السلام هنگامی که با فواطم (فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر) از مکه به مدینه هجرت کرد، و ام ایمن - یکی دیگر از زنان باایمان - در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید.^۲

همان‌طور که اشاره کردیم، وجود این شأن نزول‌ها برای آیه فوق منافاتی با پیوند آن با آیات قبل ندارد همان‌طور که بین این دو شأن نزول نیز منافاتی نیست (ر.ک: ج ۳، ص ۲۸۴-۲۸۵).^۳

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۳۰۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۶؛ امالی طوسی، ص ۴۷۱؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۹۱.

۳. قابل توجه آنکه تفسیر آیات فوق در بخش «جایگاه معنوی و هدایت‌پذیری زن در قرآن» گذشت.

مریم صدیقه

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾

مسیح فرزند مریم، فقط پیامبر (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، پیامبرانی بودند؛ مادرش، زن بسیار راستگویی بود؛ هر دو، غذا می خوردند؛ (با این حال، چگونه ادعای الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟! بنگر چگونه نشانه‌های (حق) را برای آنها آشکار می‌سازیم؛ سپس بنگر چگونه از حق منحرف می‌شوند! (سوره مائده، آیه ۷۵)

تفسیر:

مسیح فرستاده خدا بود

به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره غلو مسیحیان درباره حضرت مسیح و اعتقاد به الوهیت او گذشت، در این آیات با دلایل روشنی در چند جمله کوتاه این اعتقاد آنها را ابطال می‌کند. نخست می‌فرماید: چه تفاوتی در میان مسیح و سایر پیامبران بود که عقیده به الوهیت او پیدا کرده‌اید؟! «مسیح بن مریم فقط فرستاده خدا بود و پیش از او رسولان و فرستادگان دیگری از طرف خدا آمدند» ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾.

اگر رسالت از ناحیه خدا دلیل بر الوهیت و شرک است، پس چرا درباره سایر پیامبران این مطلب را قائل نمی‌شوید؟

ولی می‌دانیم مسیحیان منحرف هرگز قانع نیستند که عیسی را فرستاده خدا بدانند، بلکه عقیده عمومی آنها فعلاً بر این است که او را فرزند خدا و به یک معنی خود خدا می‌دانند که برای بازخرید گناهان بشر (نه برای هدایت و رهبری آنها) آمده است، و لذا به او لقب «فادی» (فداشونده در برابر گناهان بشر) می‌دهند.

پس از آن، برای تأیید این سخن می‌فرماید: «مادر او، زن بسیار راستگویی بود» ﴿وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾.

اشاره به اینکه او لاکسی که مادر دارد و در رحم زنی پرورش می‌یابد و این همه نیاز دارد، چگونه می‌تواند خدا باشد؟ ثانیاً اگر مادرش محترم است به خاطر این است

که او هم در مسیر رسالت مسیح با او هماهنگ بود و از رسالتش پشتیبانی می‌کرد، و به این ترتیب بنده خاص خدا بود و نباید او را همچون یک معبود - آن طور که در میان مسیحیان رایج است و در برابر مجسمه او تا سرحد پرستش خضوع می‌کنند - عبادت کرد (ر.ک: ج ۵، ص ۵۴-۵۵).

بشارت به ساره

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ * فَلَمَّا رَءَا أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْزَنْ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ * وَأَمْرًا تُهَاقِمُهُ فَصَاحَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾

فرستادگان ما [= فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و چندان درنگ نکرد که گوساله بریانی (برای آنها) آورد. * (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند) آنها را ناآشنا (و دشمن) شمرد؛ و از آنان احساس ترس نمود. به او گفتند: «نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.» * و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را به اسحاق، و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم. * گفت: «ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است!» * گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و دارای مجد و عظمت است.» (سوره هود، آیات ۶۹-۷۳)

تفسیر:

فرازی از زندگی بت‌شکن

اکنون نوبت سرگذشت ابراهیم علیه السلام قهرمان بت‌شکن می‌رسد. البته شرح زندگی پرماجرایی این پیامبر بزرگ در سوره‌های دیگر قرآن مفصل‌تر آمده (مانند سوره بقره،

آل عمران، نساء، انعام، انبیاء و جز اینها) و در اینجا فقط بخشی از سرگذشت او که به داستان قوم لوط و مجازات آن گروه آلوده عصیانگر مربوط می شود اشاره شده است. آیه می گوید: «فرستادگان ما [= فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند» ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ﴾.

همان گونه که از آیات بعد استفاده می شود، این فرستادگان الهی همان فرشتگانی بودند که مأموریت داشتند شهرهای قوم لوط را نابود کنند، ولی قبلاً برای دادن پیامی به ابراهیم علیه السلام نزد او آمدند.

در اینکه بشارت آنها چه بوده است، دو احتمال وجود دارد که جمع میان آن دو نیز بی مانع است: نخست بشارت به تولد اسماعیل و اسحاق، زیرا عمر طولانی بر ابراهیم علیه السلام گذشته بود و هنوز فرزندی نداشت در حالی که آرزو می کرد فرزند یا فرزندی که حامل لوای نبوت باشند داشته باشد؛ بنابراین اعلام تولد اسحاق و اسماعیل بشارت بزرگی برای او محسوب می شد.

و دیگر اینکه ابراهیم از فساد قوم لوط و عصیانگری آنها سخت ناراحت بود و چون آگاهی یافت که آنها چنین مأموریتی دارند شادمان شد.

به هر حال هنگامی که رسولان بر او وارد شدند «گفتند: سلام» ﴿قَالُوا سَلَامًا﴾.

او نیز «گفت: سلام» ﴿قَالَ سَلَامٌ﴾.

«و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد» ﴿فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجَلٍ حَنِيدٍ﴾.

«عجل» به معنی گوساله، و «حنید» به معنی بریان است.

بعضی احتمال داده اند «حنید» به هر نوع بریانی اطلاق نمی شود، بلکه فقط به گوشتی گفته می شود که در کنار آتش روی سنگ‌ها می گذارند و بی آنکه شعله آتش به آن برسد، پخته و بریان می شود.

از این جمله استفاده می شود که یکی از آداب میهمانداری آن است که غذا را هر چه زودتر برای میهمان آماده کنند، زیرا مهمان وقتی که از راه می رسد - به خصوص اگر مسافر باشد - غالباً خسته و گرسنه است، هم نیاز به غذا دارد و هم نیاز به استراحت؛ باید زودتر غذای او را آماده کرد تا بتواند استراحت کند.

ممکن است بعضی خرده گیران بگویند برای چند میهمان یک گوساله بریان زیاد است. ولی با توجه به اینکه اولاً در مورد میهمانان که قرآن عددشان را صریحاً بیان

نکرده گفت و گوست، برخی سه و برخی چهار و بعضی نه و بعضی یازده نفر نوشته‌اند، و از این بیشتر هم احتمال دارد.^۱

ثانیاً ابراهیم هم پیروان و دوستانی داشت و هم کارکنان و آشنایانی، و معمول است که گاه برای میهمان غذایی درست می‌کنند چند برابر نیاز میهمان و همه از آن استفاده می‌کنند.

در اینجا واقعه‌ی عجیبی اتفاق افتاد. ابراهیم مشاهده کرد میهمانان دست به سوی غذا دراز نمی‌کنند، اما «هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند، کار) آنان رازش شمرد و در دل احساس ترس کرد» ﴿فَلَمَّا رَأَوْا أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً﴾.

این موضوع از یک رسم و عادت دیرینه سرچشمه می‌گرفت که هم‌اکنون نیز در میان اقوامی که به سنت‌های خوب گذشته پایبندند وجود دارد که اگر کسی از غذای دیگری تناول کند و به اصطلاح نان و نمک او را بخورد، قصد سوئی درباره‌ی او نخواهد کرد؛ به همین دلیل اگر کسی واقعاً قصد سوئی نسبت به دیگری داشت باشد سعی می‌کرد نان و نمک او را نخورد. بدین سبب ابراهیم با این کار میهمانان، نسبت به آنها بدگمان شد و فکر کرد ممکن است قصد سوئی داشته باشند.

رسولان که به این موضوع پی برده بودند به زودی ابراهیم را از این فکر بیرون آوردند و «به او گفتند: نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم» یعنی ما فرشته‌ایم و مأمور عذاب یک قوم ستمگر، و فرشته غذا نمی‌خورد ﴿قَالُوا لَا تَحْزَنْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ﴾.

«و همسرش (ساره) ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید» ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ﴾.

این خنده ممکن است به خاطر آن باشد که او نیز از فجایع قوم لوط سخت ناراحت و نگران بود و آگاهی از نزدیک شدن مجازات آنها مایه‌ی خوشحالی و سرور او گشت. این احتمال نیز هست که خنده‌ی او از روی تعجب و یا حسی وحشت بوده، زیرا خنده مخصوص به حوادث سرورانگیز نیست، بلکه گاه می‌شود که انسان از شدت وحشت و ناراحتی می‌خندد. در میان عرب ضرب‌المثل معروفی است که شَرُّ الشَّدَائِدِ مَا يُضْحِكُ: «بدترین شداید آن است که انسان را به خنده آورد».

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه‌ی مورد بحث؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۵ و ۸۷.

یا خنده به خاطر این بود که چرا میهمانان با اینکه وسیله پذیرایی آماده شده، دست به سوی طعام نمی‌برند.

این احتمال نیز داده شده است که خنده او از جهت خوشحالی به خاطر بشارت بر فرزند بوده باشد، هر چند ظاهر آیه این تفسیر را نفی می‌کند زیرا بشارت به اسحاق بعد از آن خنده به او داده شد. مگر اینکه گفته شود نخست به ابراهیم بشارت دادند که صاحب فرزندی خواهد شد و ساره احتمال داد که او چنین فرزندی را برای ابراهیم خواهد آورد، ولی تعجب کرد که مگر ممکن است پیرزنی در این سن برای شوهر پیرش فرزند بیاورد لذا با تعجب از آنها پرسید و آنان صریحاً به او گفتند: آری، این فرزند از آن تو خواهد شد.

دقت در آیات سوره ذاریات نیز این احتمال را تأیید می‌کند.

قابل توجه اینکه بعضی از مفسران اصرار دارند «صَحِکَّتْ» را از ماده «صَحِکَّ» (بر وزن درک) به معنی عادت ماهیانه بگیرند و گفته‌اند درست در همین لحظه بود که ساره در آن سن و بعد از رسیدن به حد یأس، بار دیگر عادت ماهیانه شد، که نشانه امکان تولد فرزند است. از این رو وقتی او را به تولد اسحاق بشارت دادند کاملاً توانست این موضوع را باور کند. آنها به این استدلال کرده‌اند که در لغت عرب این جمله گفته می‌شود *صَحِکَّتِ الْأَرَائِبُ*: «خرگوش‌ها عادت شدند».

ولی این احتمال از جهات مختلفی بعید است، زیرا اولاً این ماده در مورد انسان در لغت عرب به کار نرفته است و لذا راغب در کتاب مفردات هنگامی که این معنی را ذکر کرده صریحاً می‌گوید این تفسیر جمله «فَصَحِکَّتْ» نیست چنانکه بعضی از مفسران پنداشته‌اند، بلکه معنی جمله همان خندیدن است، ولی مقارن حالت خنده، عادت ماهیانه شد و این دو با هم اشتباه شده است.

ثالثاً اگر این جمله به معنی ظهور آن حالت زنانه باشد نباید ساره بعد از آن از بشارت به اسحاق تعجب کند زیرا با وجود این حالت، فرزند آوردن عجیب نیست، در حالی که از جمله‌های بعد همین آیه استفاده می‌شود که او نه تنها تعجب کرد، بلکه صدا زد: وای بر من مگر ممکن است من پیرزن فرزند آورم؟

به هر حال این احتمال در تفسیر آیه بسیار بعید به نظر می‌رسد.

آیه اضافه می‌کند: «پس او را به اسحاق، و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم»

﴿فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾.

در حقیقت، هم به او بشارت فرزند دادند و هم نوه؛ یکی اسحاق و دیگری یعقوب که هر دو از پیامبران خدا بودند.

ساره همسر ابراهیم که با توجه کهولت سن خود و همسرش از دارا شدن فرزند مایوس بود، با لحنی بسیار تعجب آمیز «گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟ این راستی چیز عجیبی است!» ﴿قَالَتْ يَا وَيْلَتَا أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾.

او حق داشت تعجب کند، زیرا اولاً طبق آیه ۲۹ سوره ذاریات در جوانی نیز زن عقیمی بود و در آن روز که این مژده را به او دادند - طبق گفته مفسران و سفر تکوین تورات - نود سال یا بیشتر داشت و همسرش ابراهیم حدود یکصد سال یا بیشتر.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا ساره هم به پیر بودن خود استدلال کرد و هم پیری همسرش، در حالی که می دانیم زنان معمولاً بعد از پنجاه سالگی عادت ماهیانه شان که نشانه آمادگی برای تولد فرزند است قطع می شود و پس از آن احتمال فرزند آوردن در مورد آنها ضعیف است، ولی آزمایش های پزشکی نشان داده مردان از نظر تولید نطفه آمادگی پدر شدن را تا سنین بالا دارند.

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا در مردان نیز این موضوع هر چند امکان دارد، به هر صورت در مورد آنها نیز در سنین خیلی بالا این احتمال ضعیف خواهد بود، لذا طبق آیه ۵۴ سوره حجر، خود ابراهیم نیز از این بشارت به خاطر کهولت سن تعجب کرد. به علاوه از نظر روانی نیز شاید ساره بی میل نبود که خود گناه را به گردن نگیرد.

به هر حال، رسولان پروردگار فوراً او را از تعجب در آوردند و سوابق نعمت های فوق العاده الهی را بر این خانواده و نجات معجز آسایشان را از چنگال حوادث یادآور شدند و «گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟» ﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾.

در حالی که «این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است» ﴿رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾.

همان خدایی که ابراهیم را از چنگال نمرود ستمگر رهایی بخشید و در دل آتش سالم نگاه داشت، همو که ابراهیم قهرمان بت شکن را که یک تنه بر همه طاغوت ها تاخت، قدرت و استقامت و بینش داد.^۱

۱. جمله رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ ممکن است جمله خبریه باشد و در مقام حال، و نیز ممکن است جنبه دعا داشته باشد. ولی احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد.

این رحمت و برکت الهی، تنها آن روز و آن زمان نبود بلکه در این خاندان همچنان ادامه داشته و دارد. و چه برکتی بالاتر از وجود پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصوم که در این خاندان آشکار شده‌اند؟

بعضی از مفسران به این آیه استدلال کرده‌اند که همسر انسان نیز در عنوان «اهل البیت» وارد است و این عنوان مخصوص به فرزندان و پدر و مادر نیست. البته این استدلال صحیح است و حتی اگر این آیه هم نبود از نظر محتوای کلمه «اهل» این معنی درست بود اما هیچ مانعی ندارد کسانی جزه اهل بیت پیامبری همچون پیامبر اسلام ﷺ باشند و بر اثر جدا کردن مکتب خود از نظر معنوی از اهل بیت خارج شوند (شرح بیشتر در این باره - به خواست خدا - ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب خواهد آمد).
و در پایان آیه برای تأکید بیشتر، فرشتگان گفتند: «چرا که او ستوده و والاست»
﴿إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ﴾.

در واقع، ذکر این دو صفت پروردگار دلیلی است برای جمله قبل، زیرا «حمید» به معنی کسی است که اعمال او ستوده است. این نام خدا اشاره به نعمت‌های فراوانی است که او بر بندگانش دارد که در مقابل آن او را می‌ستایند، و «مجید» به کسی گفته می‌شود که حتی قبل از استحقاق، نعمت می‌بخشد. آیا از خداوندی که دارای این صفات است عجیب می‌آید که چنین نعمتی (یعنی فرزندان برومند) به خاندان پیامبرش بدهد؟ (ر.ک: ج ۹، ص ۲۰۳ - ۲۱۱).

سکونت هاجر در سرزمین سوزان

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا
الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ
يَشْكُرُونَ﴾

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را به‌جای آورند. (سوره ابراهیم، آیه ۳۷)

تفسیر:

آن‌گاه ابراهیم علیه السلام دعا و نیایش خود را چنین ادامه می‌دهد: «پروردگارا، من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم تو است، ساکن ساختم تا نماز را به پا دارند» ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾.

و این هنگامی بود که ابراهیم پس از آنکه خداوند پسری از کنیزش هاجر داد و نامش را اسماعیل گذاشت، احساسات ساره، همسر نخستین ابراهیم، تحریک شد و نتوانست حضور هاجر و فرزندش را تحمل کند، از ابراهیم علیه السلام خواست که آن مادر و فرزند را به نقطه دیگری ببرد و ابراهیم، طبق فرمان خدا، در برابر این درخواست تسلیم شد و اسماعیل و مادرش هاجر را به سرزمین مکه که در آن روز منطقه‌ای خشک و بی‌آب و علف بود، آورد و در آنجا ساکن نمود و بعد آنها را ترک کرد.

چیزی نگذشت که کودک و مادرش در آن هوای گرم تشنه شدند. هاجر برای نجات جان کودکش تلاش فراوان کرد، اما خدایی که اراده کرده بود آن سرزمین به صورت یک کانون بزرگ عبادت درآید، چشمه زمزم را آشکار ساخت. چندان فاصله نشد که قبیله «جرهم» که از آنجا می‌گذشتند، با پیدایش چشمه زمزم، در آنجا رحل اقامت افکندند و مکه رفته‌رفته شکل گرفت.

سپس ابراهیم علیه السلام در ادامه دعای خود می‌گوید: خداوندا، اکنون که آنها در این بیابان سوزان برای احترام خانه‌ات مسکن گزیده‌اند «تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنان ساز» ﴿فَجَاعِلٌ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾.

«و از ثمرات (مادّی و معنوی) به آنان روزی ده، شاید شکر (نعمت‌های) تو را به جای آورند» ﴿وَازْرُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ (ر.ک: ج ۱۰، ص ۳۹۰-۳۹۱).

بخشی دیگر از زندگی هاجر

ماجرای حساسیت «ساره» زن نخستین ابراهیم با «هاجر»، کنیزی که او را به همسری اختیار کرده بود و فرزند بی‌آب و علفی به نام اسماعیل از او تولّد یافت، سبب شد که این مادر و کودک شیرخوار را، به فرمان خدا، از سرزمین فلسطین به بیابان خشک و تفتیده مکه در لابه‌لای آن کوه‌های زمخت و خشن ببرد. و آنها را در آن سرزمین که حتی یک

قطره آب در آن پیدا نمی‌شد، به فرمان خدا و به‌عنوان یک آزمایش بزرگ بگذارد و بازگردد.

پیدایش چشمه زمزم و آمدن قبیله «جرهم» به آن سرزمین و اجازه خواستن برای زندگی در آن منطقه از «هاجر» که هر کدام ماجرای طولانی و مفصلی دارد، سبب آبادی این سرزمین شد.

ابراهیم از خدا خواست که آن نقطه را شهری آباد و پربرکت سازد و دل‌های مردم را به فرزندانیش که در آن منطقه رو به فزونی بودند متوجه گرداند.^۱

جالب اینکه برخی از مورخان نقل کرده‌اند: هنگامی که ابراهیم علیه السلام، هاجر و اسماعیل را در مکه گذاشت و می‌خواست از آنجا بازگردد، هاجر صدا زد که ای ابراهیم، چه کسی به تو دستور داده ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شیردهی، و نه حتی یک قطره آب، آن هم بدون زاد و توشه و مونس؟ ابراهیم علیه السلام در پاسخ با یک جمله کوتاه گفت: پروردگارم چنین دستور داده است. هنگامی که هاجر این جمله را شنید، گفت: اکنون که چنین است خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد^۲ (ر.ک: ج ۱۰، ص ۴۳۳ و ۴۳۴).

مریم زنی الهی و نمونه

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا * قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا﴾

و مریم را در این کتاب یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش در ناحیه شرقی (بیت المقدس) کناره گرفت؛ * و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح (و فرشته مقرب) خود را به‌سوی او فرستادیم؛ و او در

۱. سوره ابراهیم، آیات ۳۷-۴۱.

۲. ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۰۳.

شکل انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد. * (مریم سخت ترسید و) گفت: «اگر خدا ترس هستی، من از تو، به خدای رحمان پناه می‌برم». * گفت: «من تنها فرستادهٔ پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم.» * گفت: «چگونه ممکن است پسری برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده‌ای نبوده‌ام!» * گفت: «این‌گونه پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است (ما او را می‌آفرینیم) تا او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما؛ و این امری است پایان‌یافته (و گفت‌وگو ندارد)».

(سورهٔ مریم، آیات ۱۶-۲۱)

تفسیر:

سرآغاز تولد مسیح

بعد از بیان سرگذشت یحیی، قرآن به داستان تولد عیسی و سرگذشت مادرش مریم اشاره می‌کند که پیوند بسیار نزدیکی میان این دو ماجرا وجود دارد. زیرا اگر تولد یحیی از پدری پیر و مادری نازا عجیب است، تولد عیسی از مادر بدون پدر عجیب‌تر است؛ اگر رسیدن به مقام عقل و نبوت در کودکی شگفت‌انگیز است، سخن گفتن در گهواره آن‌هم از کتاب و نبوت، شگفت‌انگیزتر است و به هر حال هر دو آیتی است از قدرت خداوند بزرگ، و اتفاقاً هر دو مربوط به کسانی است که با هم قرابت بسیار نزدیک از جهت نسب داشتند، زیرا مادر یحیی خواهر مادر مریم بود و هر دو زنانی نازا بودند و در آرزوی فرزندی صالح به سر می‌بردند.

نخستین آیهٔ مورد بحث می‌گوید: «و در این کتاب آسمانی (قرآن) از مریم یاد کن هنگامی که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیهٔ شرقی (بیت‌المقدس) قرار گرفت»

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتُ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾.

او در حقیقت می‌خواست مکانی خالی و فارغ از هرگونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، بدین‌رو ناحیهٔ شرق بیت‌المقدس - آن معبد بزرگ - را که شاید محلی آرام‌تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک‌تر و مناسب‌تر بود برگزید.

کلمهٔ «اتَّيَبَت» از مادهٔ «نَبَذَ»، به‌گفتهٔ راغب، به معنی دور انداختن اشیاء ناقابل است. این تعبیر در آیهٔ فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه، گمنام

و خالی از هرگونه کاری که جلب توجه کند، از جمع کناره گیری کرد و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت برگزید.

در این هنگام «میان خود و آنان حجابی افکند» تا خلوتگاهش از هر نظر کامل شود
﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا﴾.

در این جمله تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد؟

یا برای این بوده است که می خواسته شست و شو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است.

به هر حال «در این هنگام ما روح خود (یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم، و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد» **﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾.**

پیداست در اینجا چه حالتی به مریم دست داد. او که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته، و در میان جمعیت و مردم ضرب المثل عفت و تقواست، از دیدن چنین منظره‌ای که مرد بیگانه‌ای به خلوتگاه او راه یافته چه وحشتی به او دست داد. از این رو «گفت: من از شرّ تو به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری» **﴿قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾.**

و این نخستین لرزه‌ای بود که سراسر وجود مریم را فراگرفت.

بردن نام خدای رحمان و توصیف او به رحمت عامه‌اش از یکسو، و تشویق او به تقوا و پرهیزگاری از سوی دیگر، همه برای آن بود که اگر آن شخص ناشناس قصد سوئی دارد او را کنترل کند. و از همه بالاتر پناه بردن به خدا، خدایی که در سخت ترین حالات تکیه گاه انسان است و هیچ قدرتی در مقابل قدرت او عرض اندام نمی کند، مشکلات را حل خواهد کرد.

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس العمل مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید و مرد ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد، «گفت: من فرستاده پروردگار توام» **﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ﴾.**

این جمله همچون آبی که بر آتش بریزد به قلب پاک مریم آرامش بخشید. ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، زیرا بلافاصله افزود: آمده‌ام «تا پسر پاکیزه‌ای (از نظر خلق و خوی و جسم و جان) به تو ببخشم» ﴿لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا﴾. از شنیدن این سخن، لرزش شدید دیگری وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر در نگرانی عمیقی فرو رفت و «گفت: چگونه ممکن است من فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته است و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام؟» ﴿قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾.

او در این حال تنها به اسباب عادی می‌اندیشید و فکر می‌کرد برای اینکه زنی صاحب فرزند شود دو راه بیشتر وجود ندارد: یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف. من که خود را بهتر از هر کس می‌شناسم، نه تاکنون همسری داشته‌ام و نه هرگز زن منحرفی بوده‌ام؛ تاکنون هرگز شنیده نشده کسی بدون این دو، صاحب فرزند شود.

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد، با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرو نشست. او با صراحت به مریم «گفت: مطلب همین است. پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است» ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ﴾.

تو که خوب از قدرت من آگاهی. تو که میوه‌های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده‌ای. تو آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می‌دادند شنیده‌ای. تو می‌دانی که جدت آدم از خاک آفریده شد. پس چرا از این خبر تعجب می‌کنی؟

سپس افزود: «و (ما می‌خواهیم) او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم» ﴿وَلَنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ﴾.

«و رحمتی باشد از سوی ما» برای بندگانمان ﴿وَرَحْمَةً مِنَّا﴾.

و به هر حال «این امری است پایان‌یافته» و جای گفت‌وگو ندارد ﴿وَ كَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾.

نکته‌ها:

۱. منظور از روح خدا چیست؟

تقریباً همه مفسران معروف، روح را در اینجا به «جبرئیل» فرشته بزرگ خدا تفسیر

کرده‌اند. تعبیر «روح» از او به خاطر آن است که هم روحانی است و هم وجودی است حیات بخش، زیرا حامل رسالت الهی به پیامبران است که احیاکننده همه انسان‌های لایق هستند.

اضافه روح در اینجا به خدا دلیل بر عظمت و شرافت این روح است که یکی از اقسام اضافه، اضافه تشریفیه است.

ضمناً از آیه مورد بحث استفاده می‌شود که نزول جبرئیل مخصوص پیامبران نبوده است. البته به عنوان وحی و آوردن شریعت و کتاب‌های آسمانی منحصرأ بر آنها نازل می‌شده ولی برای رساندن پیام‌های دیگر (مانند پیام مزبور به مریم) مانعی ندارد که با غیر پیامبران نیز روبه‌رو شود.

۲. «تمثل» چیست؟

«تمثل» در اصل از ماده «مثل» به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است. «مُمَثَّل» به چیزی می‌گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین «تَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» یعنی آن فرشته الهی به صورت انسان درآمد.

بی‌شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل صورتاً و سیرتاً تبدیل به انسان شد زیرا چنین انقلاب و تحوُّلی ممکن نیست، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد هر چند سیرت او همان فرشته بود. ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت چنین پنداشت که در برابر او انسانی است سیرتاً و صورتاً.

در روایات اسلامی و تواریخ «تَمَثَّل» به معنی وسیع کلمه بسیار دیده می‌شود، از جمله اینکه ابلیس در آن روز که مشرکان در «دارالندوه» جمع شده بودند و برای نابودی پیامبر ﷺ توطئه می‌چیدند، او در لباس پیرمردی خیراندیش و خیرخواه ظاهر شد، و به اغوا کردن سران قریش پرداخت.

یا دنیا و باطن آن به صورت زن زیبا و دلربایی در برابر علی عليه السلام نمایان شد و قدرت نفوذ در وی را نیافت که داستانش مفصّل و معروف است.

و نیز در روایات می‌خوانیم که مال و فرزند و عمل انسان هنگام مرگ در چهره‌های مختلف و خاص در برابر او مجسّم می‌شوند.

و یا اعمال انسان در قبر و روز قیامت تجسّم می‌یابد و هر کدام در شکل خاصی

ظاهر می‌گردد. «تَمَثَّل» در تمام این موارد مفهومش این است که چیزی یا شخصی صورتاً به شکل دیگری در می‌آید، نه اینکه ماهیت و باطن آن تغییر یافته باشد^۱ (ر.ک: ج ۱۳، ص ۴۴ - ۵۰).

ادامه داستان حضرت مریم

﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا * فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا * فَتَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا * وَهَزَى إِلَيْكِ جِذْعَ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا * فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾

سرانجام (مریم) به او [= عیسی] باردار شد؛ و او را به نقطهٔ دوردستی برد. * درد زایمان او را به کنار تنهٔ درخت خرمایی کشاند؛ (آن قدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم، و کاملاً فراموش شده بودم!» * ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمهٔ آبی (گوارا) قرار داده است. * و این تنهٔ نخل را به طرف خود تکان ده، تا رطب تازه‌ای بر تو فرو ریزد. * پس (از این غذای لذیذ و آب گوارا) بخور و بنوش؛ و چشمت (به فرزندت) روشن باد! و هرگاه کسی از انسان‌ها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم. (و بدان که این نوزاد از تو دفاع خواهد کرد.)» (سورهٔ مریم، آیات ۲۲-۲۶)

تفسیر:

مریم در کشاکش طوفان‌های زندگی

«سرانجام مریم به او [= عیسی] باردار شد» و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت ﴿فَحَمَلَتْهُ﴾.

در اینکه چگونه این فرزند به وجود آمد؟ آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷.

او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسران در این باره مختلف است.

به هر حال این امر سبب شد که «او را از بیت المقدس به نقطه دور دستی برد» و خلوت گزید ﴿فَاتَّبَعَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا﴾.

مریم در میان بیم و امید، در یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد. گاهی با خود می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد؛ به فرض که چند روز یا چند ماه از آنها که مرا می شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم، آخر چه خواهد شد؟

چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود مگر اینکه آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم؟

و راستی برای دختری که سالها سمبل پاکی، عفت و تقوا، و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا بوده، عابدان و زاهدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته، و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده و در گرداب اتهامی قرار گرفته است که بدترین اتهامات محسوب می شود. و این سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد.

اما از سوی دیگر، احساس می کرد این فرزند پیامبر موعود الهی و یک تحفه بزرگ آسمانی است. خداوندی که مرا به چنین فرزند بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسایی او را آفریده، چگونه تنهایم خواهد گذاشت؟

آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده ام.

در اینکه دوران حمل مریم چه اندازه بود، در میان مفسران گفت و گوست هر چند در قرآن به صورت سربسته بیان شده است.

بعضی آن را یک ساعت، بعضی ۹ ساعت، بعضی شش ماه، بعضی هفت ماه، بعضی هشت ماه و بعضی ۹ ماه - مانند سایر زنان - دانسته اند، ولی این موضوع تأثیر چندانی در هدف این داستان ندارد.

روایات نیز در این زمینه مختلف است.

در اینکه مکان «قصی» (دوردست) کجا بوده، بسیاری معتقدند شهر ناصره بوده است و شاید در آن شهر نیز پیوسته در خانه می ماند و کمتر قدم بیرون می گذاشت. هرچه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد. درد سختی به او دست داد آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی از انسان‌ها، و خشک و بی آب و بی پناه.

گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زایمان راه بیابان را پیش گرفت. قرآن در این زمینه می گوید: «درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند» ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾.

جمله «جِذْعِ النَّخْلَةِ» با توجه به اینکه «جِذْع» به معنی تنه درخت است، نشان می دهد که تنها بدنه‌ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود.^۱ در این حالت، طوفانی از غم و اندوه سراسر وجود پاک مریم را فراگرفت. احساس کرد لحظه‌ای را که از آن می ترسید فرار سیده است، لحظه‌ای که پنهانی‌ها در آن آشکار می شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی ایمان متوجه او خواهد شد.

به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می کرد که بی اختیار «گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم، و به کلی فراموش می شدم» ﴿قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا﴾.

بدیهی است تنها ترس تهمت‌های آینده نبود که قلب مریم را می فشرد، هرچند مشغله فکری مریم بیش از همه این موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلّی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگهداری مولود جدید، اینها اموری بود که او از آنها رنج می برد.

آنها که می گویند مریم با ایمان و دارای معرفت و شناخت توحیدی که آن همه لطف و احسان الهی را دیده بود چگونه چنین جمله‌ای را بر زبان راند که «ای کاش پیش از

۱. «جِذْع» (بر وزن فکر)، در اصل از ماده «جِذْع» (بر وزن منع) به معنی بریدن و قطع کردن است.

این مرده بودم و فراموش می‌شدم» هرگز ترسیمی از حال مریم در آن ساعت در ذهن خود نکرده‌اند، و اگر خود به جزء کوچکی از این مشکلات گرفتار شوند چنان دستپاچه می‌شوند که خود را نیز فراموش خواهند کرد.

اما این حالت چندان به طول نینجامید و همان نقطه روشن امید که همواره در اعماق قلبش وجود داشت درخشیدن گرفت؛ «ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه‌آبی (گوارا) قرار داده است»

﴿فَنَادَيْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾.

و نظری به بالای سرت بیفکن و ببین که چگونه ساقه خشکیده درخت خرما بارور شده است و میوه‌ها، شاخه‌هایش را زینت بخشیده‌اند «و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد» ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا خَبِيثًا﴾.

«پس، (از این غذای لذیذ و نیروبخش) بخور، و (از آن آب گوارا) بنوش» ﴿فَكُلِي وَاشْرَبِي﴾.

«و چشمت را (به مولود جدید) روشن دار» ﴿وَقَرِّي عَيْنًا﴾.

از آینده نیز آسوده خاطر باش «و هرگاه کسی از انسان‌ها را دیدی (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم» ﴿فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾.

خلاصه نیازی به این نیست که تو از خود دفاع کنی، آن‌کس که این مولود را به تو داده و وظیفه دفاع را نیز به خود او سپرده است.

بنابراین از هر نظر آسوده خاطر باش و غم و اندوه به خاطرت راه نیابد.

این حوادث پی‌درپی که همچون جرقه‌های روشنی در یک فضای فوق‌العاده تاریک و ظلمانی درخشیدن گرفت، سراسر قلب او را روشن کرد و حالت آرامش گوارایی به او دست داد.

نکته‌ها:

۱. مریم در لابه‌لای مشکلات ورزیده شد

حوادثی که در این مدت کوتاه بر مریم گذشت و صحنه‌های اعجاب‌انگیزی که از

لطف خدا برای او پیش آمد، او را برای پرورش یک پیامبر اولوالعزم آماده می‌ساخت تا بتواند وظیفهٔ مادری خود را در انجام دادن این امر خطیر به خوبی ادا کند.

مسیر حوادث او را تا آخرین مرحلهٔ مشکلات پیش برد، آن چنان که میان خود و پایان زندگی یک گام بیشتر نمی‌دید، اما ناگهان ورق برمی‌گشت، همه چیز به کمک او می‌شتافت، و در محیطی آرام و مطمئن از هر نظر گام می‌نهاد.

جملهٔ «هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» که به مریم دستور داد درخت خرما را تکان دهد تا از میوهٔ آن بهره‌گیرد، این درس آموزنده را به او و همهٔ انسان‌ها داد که حتی در سخت‌ترین لحظات زندگی نباید دست از تلاش برداشت.

این سخن پاسخی است به آنها که می‌گویند با اینکه مریم تازه وضع حمل کرده بود چه نیازی داشت برخیزد و درخت خرما را بتکاند؟ آیا بهتر نبود خدایی که به فرمان او چشمهٔ آب گوارا در نزدیکی مریم جوشیدن گرفت، و نیز به فرمان او درخت خشکیده بارور شد، نسیمی بفرستد تا شاخهٔ درخت را تکان دهد و خرما را در اطراف مریم بریزد؟

چه شد آن‌گاه که مریم سالم بود میوهٔ بهشتی در کنار محرابش حاضر می‌شد، اما آن زمان که در این طوفان شدید گرفتار است خود باید میوه بچیند؟

آری، این دستور الهی به مریم نشان می‌دهد که تا حرکتی از ما نباشد برکتی نخواهد بود. به دیگر سخن، انسان هنگام بروز مشکلات باید نهایت کوشش خود را به کار گیرد و ماورای آن را که از قدرت همه کس بیرون است از خدا بخواهد و به گفتهٔ شاعر:

تا سیر شوی رسی به بارش	برخیز و فشان درخت خرما
خرما نفتاد در کنارش	کان مریم تا درخت نفشانند

۲. چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد؟

بدون شک تقاضای مرگ از خدا کار درستی نیست، ولی گاه در زندگی انسان حوادث سختی روی می‌دهد که طعم حیات کاملاً تلخ و ناگوار می‌شود، خصوصاً در آنجا که انسان هدف‌های مقدّس یا شرف و حیثیت خود را در خطر می‌بیند و توانایی دفاع در برابر آن را ندارد، در این‌گونه موارد گاه برای رهایی از شکنجه‌های روحی تقاضای مرگ می‌کند.

مریم نیز چون در لحظات نخستین در فکرش این تصوّر پدید آمد که تمام آبرو و حیثیت او در برابر مردم بی خرد با تولّد این فرزند به خطر خواهد افتاد، اینجا بود که آرزوی مرگ و فراموشی کرد. و این خود دلیل بر آن است که او عفت و پاکدامنی را حتّی از جانش بیشتر دوست می داشت و برای آبروی خود ارزشی بیش از حیات خود قائل بود.

اما این گونه افکار که شاید در لحظات بسیار کوتاهی صورت گرفت، دیری نپایید و با دیدن دو اعجاز الهی (جوشیدن چشمه آب و بارور شدن درخت خشکیده خرما) تمام این افکار از روحش به کنار رفت و نور اطمینان و آرامش تمام قلبش را فرا گرفت.

۳. پاسخ به یک پرسش

برخی می پرسند که اگر معجزه مخصوص انبیا و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود؟

برخی از مفسّران برای حلّ این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته اند که مقدّماتاً تحقّق یافت و از آن تعبیر به «ارهاص» - یعنی معجزه مقدّماتی - می کنند.

ولی هیچ نیازی به این گونه پاسخ ها نیست چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ مانعی ندارد. این همان چیزی است که نامش را «کرامت» می گذاریم.

معجزه آن است که توأم با «تحدّی» (دعوت به مبارزه) و توأم با ادّعای نبوت یا امامت بوده باشد.

۴. روزه سکوت

ظاهر آیات مورد بحث نشان می دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدّت خاص خودداری می کرد، تا نوزادش عیسی لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود.

اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.

اما این نوع روزه در شرع اسلام مشروع نیست. از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَصَوْمُ الصَّامِتِ حَرَامٌ؛ روزه سکوت حرام است»^۱ و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است.

البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام آن است که انسان هنگام روزه گرفتن، زبان خود را از آلودگی به گناه و مکروهات حفظ کند، و نیز چشم خود را از هرگونه آلودگی برگیرد، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَحَدَهُ، إِنَّ مَرْيَمَ قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا، أَي صَمْتًا، فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغُضُؤًا أَبْصَارَكُمْ وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَنَازَعُوا؛ روزه تنها از خوردنی و نوشیدنی نیست، مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام یعنی سکوت را؛ بنابراین (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است بر بندید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید، و نزاع نکنید»^۲.

۵. یک غذای نیروبخش

از اینکه در آیات بالا صریحاً آمده است خداوند غذای مریم را هنگام تولد نوزاد رطب قرار داد، مفسران چنین استفاده کرده اند که یکی از بهترین غذاها برای زنان بعد از وضع حمل، رطب (خرمای تازه) است.

در احادیث اسلامی نیز صریحاً به این مطلب اشاره شده است. امیر مؤمنان علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می فرماید: «لِيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَأْكُلُهُ النُّسَاءُ الرُّطْبُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ لِمَرْيَمَ عليها السلام: وَهَزَى إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِينًا؛ باید اولین چیزی که زن پس از وضع حمل می خورد رطب باشد، زیرا خداوند بزرگ به مریم علیها السلام فرمود: درخت خرما را تکان ده، تا رطب تازه بر تو فرو ریزد»^۳. از ذیل همین حدیث استفاده می شود که خوردن این غذا نه تنها برای مادر مؤثر است بلکه در شیر او نیز اثر خواهد گذاشت.

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۰ (ج ۱۰، ص ۵۱۳، چاپ آل البیت).

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، طبق نقل نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۲.

۳. نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۳۰.

حتی از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که بهترین غذا و دارو برای زن باردار رطب است (ما تَأْكُلُ الْحَامِلُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا تَتَدَاوِي بِهِ أَفْضَلُ مِنَ الرُّطَبِ).^۱ ولی مسلماً اعتدال در همه چیز و حتی در این موضوع باید رعایت شود، چنانکه از بعضی از روایات که در همین مورد وارد شده استفاده می‌شود. همچنین استفاده می‌شود که اگر رطب پیدا نشود، از خرما می‌توان استفاده کرد.

غذاشناسان می‌گویند: قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالم‌ترین قندهاست که حتی در بسیاری از موارد، مبتلایان به بیماری قند نیز می‌توانند از آن استفاده کنند. همین دانشمندان می‌گویند: در خرما سبزه ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین را کشف کرده‌اند که مجموع آنها خرما را به صورت یک منبع غذایی غنی درآورده است.^۲

و این را می‌دانیم که زنان در چنین حالی نیاز شدیدی به غذای نیروبخش و پرویتامین دارند.

با پیشرفت دانش پزشکی اهمیت دارویی خرما نیز به ثبوت رسیده است. در خرما کلسیم که عامل اصلی استحکام استخوان‌هاست، همچنین فسفر که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است، و نیز پتاسیم که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می‌دانند وجود دارد^۳ (ر.ک: ج ۱۳، ص ۵۱-۶۱).

ادامه داستان حضرت مریم

﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا * يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا * فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا

۱. نور التقلین، ج ۳، ص ۳۳۰.

۲. از کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۷، ص ۶۵.

۳. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۷، ص ۶۵.

بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا * وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ
وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿﴾

(مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، وی را نزد قومش آورد؛ گفتند: «ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! * ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بدکاره‌ای!» * (مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!» * (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بندهٔ خدایم؛ او کتاب آسمانی به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است. * و هر جا که باشم مرا وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است. * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبار و عصیانگر قرار نداده است. * و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می‌میرم، و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد!»

(سورهٔ مریم، آیات ۲۷-۳۳)

تفسیر:

مسیح در گاهواره سخن می‌گوید

مریم «او را در آغوش گرفت (و از بیابان به آبادی بازگشت) و نزد قومش آورد»
﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ﴾.

هنگامی که آنها نوزاد را در آغوش او دیدند حیرت زده بر جای ماندند. آنان که سابقهٔ پاکدامنی مریم را داشتند و آوازهٔ تقوا و کرامت او را شنیده بودند، سخت نگران شدند تا آنجا که برخی به تردید افتادند و برخی دیگر هم که در قضاوت عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند: حیف از آن سابقهٔ درخشان با این آلودگی! و صد حیف از آن دودمان پاکی که این‌گونه بدنام شد.

«گفتند: ای مریم، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!» ﴿قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا﴾.^۱

بعضی دیگر گفتند: «ای خواهر هارون، نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای» ﴿يَا أُحْتِ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾.

۱. «فری» بنا به گفتهٔ راغب در کتاب مفردات، به معنی بزرگ یا عجیب و یا ساختگی آمده است و در اصل از مادهٔ «فری» به معنی پاره کردن پوست برای اصلاح آن است.

با وجود چنین پدر و مادر پاکی این چه وضعی است که در تو می بینیم؟ چه بدی در طریقه پدر و روش مادر دیدی که از آن روی برگرداندی؟! اینکه آنها به مریم گفتند: «ای خواهر هارون» موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است، اما آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود و هر کس را می خواستند به پاکی معرفی کنند می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است. طبری در مجمع البیان این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر ﷺ نقل کرده است.^۱

در حدیث دیگری که در کتاب سعد السعود آمده است چنین می خوانیم: پیامبر ﷺ مغیره را به نجران (برای دعوت مسیحیان به اسلام) فرستاد، جمعی از مسیحیان به عنوان (خرده گیری بر قرآن) گفتند: مگر شما در کتاب خود نمی خوانید «یا اخت هارون» در حالی که می دانیم اگر منظور هارون برادر موسی است، میان مریم و هارون فاصله بسیاری بود.

مغیره چون نتوانست پاسخ بدهد مطلب را از پیامبر ﷺ پرسید، حضرت فرمود: چرا در پاسخشان نگفتی در میان بنی اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می دادند.^۲

در این هنگام مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که «اشاره به نوزادش عیسی کرد» ﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ﴾. اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمگین گفتند: مریم، با کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره هم می کنی.

به هر حال «گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟» ﴿قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾.

مفسران در مورد کلمه «کان» که دلالت بر ماضی دارد، در اینجا گفت و گو بسیار کرده اند، ولی ظاهر این است که این کلمه در اینجا اشاره به ثبوت و لزوم وصف موجود است. به تعبیر روشن تر، آنها به مریم گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره بوده و هست سخن بگوییم؟

شاهد این معنی آیات دیگر قرآن است مانند: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**: «شما بهترین امتی بودید که به سود جامعه انسانی به وجود آمدید».^۱

مسلماً جمله «كُنْتُمْ» (بودید) در اینجا به معنی ماضی نیست، بلکه بیان استمرار و ثبوت این صفات برای جامعه اسلامی است.

و نیز درباره «مهد» (گهواره) بحث کرده‌اند که عیسی علیه السلام هنوز به گهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است که به محض ورود مریم در میان جمعیت در حالی که عیسی علیه السلام در آغوشش بود این سخن در میان او و مردم ردّو بدل شد.

اما با توجه به معنی کلمه «مهد» در لغت عرب، پاسخ این پرسش روشن می‌شود. واژه «مهد» - چنانکه راغب در مفردات می‌گوید - به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می‌کند، خواه گهواره باشد یا دامن مادر و یا بستر. مهد و مهد هر دو در لغت به معنی **المكان الممهّد الموطأ**: «محلّ آماده شده و گسترده» (برای استراحت و خواب) آمده است.

جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و شاید عصبانی شدند، آن‌چنان که طبق بعضی از روایات، به یکدیگر گفتند: استهزای او از انحرافش از جاده عفت بر ما سخت‌تر و سنگین‌تر است.

دیری نپایید که ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و «گفت: من بنده خدایم» **قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ**.

«او کتاب آسمانی به من داده» **﴿آتَيْنِي الْكِتَابَ﴾**.

«و مرا پیامبر قرار داده است» **﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾**.

«و مرا - هر جا که باشم - وجودی پربرکت (و مفید از هر نظر برای بندگان) قرار داده» **﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَ مَا كُنْتُ﴾**.

«و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است» **﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾**.

«و مرا نسبت به مادرم نیکوکار و قدردان و خیرخواه قرار داده» **﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي﴾**.^۲

«و جبار و شقی قرار نداده است» **﴿وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾**.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲. «بَرًّا» (به فتح باء) به معنی شخص نیکوکار است، در حالی که «بِرًّا» (به کسر باء) به معنی نیکوکاری است.

«جَبَّار» به کسی می‌گویند که برای خود هرگونه حقوقی بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست. و نیز «جَبَّار» به کسی می‌گویند که از روی خشم و غضب، افراد را می‌زند و نابود می‌کند و پیرو فرمان عقل نیست، یا می‌خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر بر طرف سازد که همه اینها از صفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر زمان است.^۱

«شَقِيٌّ» به کسی گفته می‌شود که اسباب گرفتاری، بلا و مجازات برای خود فراهم می‌سازد. بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی‌کند تفسیر کرده‌اند، و پیداست که این دو معنی از هم جدا نیست.

در روایتی می‌خوانیم: حضرت عیسی می‌گوید: «قلب من نرم است و من خود رانزد خود کوچک می‌دانم» (اشاره به اینکه نقطه مقابل جَبَّار و شقی این دو وصف است).^۲ و سرانجام عیسی گفت: «و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می‌میرم، و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد» ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾.

همان‌گونه که در شرح آیات مربوط به یحیی گفتیم، این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت‌ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میسر نمی‌شود و لذا این جمله هم در مورد یحیی آمده و هم در مورد حضرت مسیح عليه السلام، با این تفاوت که در مورد اوّل، خداوند این سخن را می‌گوید و در مورد دوم، مسیح این تقاضا را دارد (ر.ک: ج ۱۳، ص ۶۲-۶۷).

مادر و خواهر موسی عليه السلام

﴿وَلَقَدْ مَتَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى * إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى * أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَأَلِيْقَهُ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ

۱. برای توضیح بیشتر در مورد «جَبَّار» و پاسخ این پرسش که چگونه یکی از صفات خدا «جَبَّار» است، به ذیل

آیه ۵۹ سوره هود مراجعه کنید.

۲. تفسیر کبیر، ذیل آیه مورد بحث.

لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي * إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ
هَلْ أَذُكُم عَلَيَّ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ
نَفْسًا فَفَجَّيْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ وَقَتْنَاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ
قَدْرٍ يَا مُوسَىٰ ﴿۱﴾

و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساخته بودیم، * آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم؛ * که: «او را در صندوقی بیفکن، و آن را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل افکند؛ تا کسی که هم دشمن من و هم دشمن اوست، آن را برگردد.» و من محبتی از خودم بر تو افکندم، تا تحت مراقبت من پرورش یابی. * در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می‌رفت و گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت کند (و دایه خوبی برای او باشد)؟!» پس تو را به مادرت بازگرداندیم، تا چشمش (به تو) روشن شود؛ و غمگین نگردد. و تو کسی (از فرعونیان) را کشتی؛ اما ما تو را از اندوه (تعقیب فرعونیان) نجات دادیم؛ و بارها تو را آزمودیم. پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی؛ سپس بنابر تقدیر الهی (برای فرمان رسالت به اینجا) آمدی.

(سوره طه، آیات ۳۷-۴۰)

تفسیر:

چه خدای مهربانی

در این آیات به یکی دیگر از فصول زندگانی موسی اشاره شده که مربوط به دوران کودکی و نجات اعجاز‌آمیز او از چنگال خشم فرعونیان است. این فصل از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت و نبوت بوده، اما چون به عنوان شاهدهی برای شمول نعمت‌های خداوند نسبت به موسی عليه السلام از آغاز عمر ذکر شده است در درجه دوم اهمیت نسبت به موضوع رسالت قرار دارد. قرآن می‌گوید: ای موسی، «و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم» ﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ﴾^۱.

۱. همان‌گونه که پیشتر گفته‌ایم، کلمه «مَنَّت» در اصل از «مَن» به معنی وزن مخصوصی است که با آن وزن می‌کنند؛ به همین جهت بخشیدن هر نعمت سنگین و گرانمایی را «مَنَّت» می‌گویند و در آیه مورد بحث منظور همین معنی است. این مفهوم زیبا و ارزنده آن است، ولی اگر کسی کار کوچک خود را با سخن بزرگ کند و به رخ طرف بکشد، عملی است زشت و مصداق نکوهیده «مَنَّت» است.

بعد از ذکر این اجمال به شرح و بسط آن می‌پردازد، می‌گوید: «آن زمان که به مادرت وحی کردیم آنچه لازم بود الهام کردیم» ﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ﴾. اشاره به اینکه تمام خطوطی که در آن روز منتهی به نجات موسی علیه السلام از چنگال فرعونیان می‌شد به مادرت تعلیم دادیم، زیرا به گونه‌ای که از سایر آیات قرآن استفاده می‌شود، فرعون شدیداً بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، مخصوصاً برای جلوگیری از قدرت و قوت بنی اسرائیل، شورش احتمالی آنها، یا به گفته جمعی از مورخان و مفسران، برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندانی که پیش‌بینی کرده بودند از بنی اسرائیل برمی‌خیزد و دستگاه فرعون را درهم می‌کوبد، دستور داده بود پسران آنها را به قتل برسانند و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگه دارند. طبعاً جاسوسان فرعون محله‌ها و خانه‌های بنی اسرائیل را سخت زیر نظر داشتند و تولد فرزندان پسر را به دستگاه او اطلاع می‌دادند. آنها نیز به سرعت برای نابود کردن آنان اقدام می‌کردند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: فرعون از یک سو می‌خواست قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند، و از سوی دیگر مایل نبود نسل آنها به کلی منقرض شود، چرا که بردگان و بندگان آماده‌ای برای او محسوب می‌شدند، لذا دستور داده بود یک سال نوزادان آنها را زنده بگذارند، و سال دیگر پسران را از دم تیغ بگذرانند. اتفاقاً موسی علیه السلام در همان سال قتل عام فرزندان پسر متولد شد.

به هر حال، مادر احساس می‌کند جان نوزادش در خطر است و مخفی نگه داشتن موقتی او مشکل را حل نخواهد کرد. در این هنگام خدایی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده بود، به قلب مادر الهام نمود که او را از این بعد به ما بسپار و ببین چگونه او را حفظ خواهیم کرد و به تو باز خواهیم گرداند؟

به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: «او را در صندوقی بگذار و آن صندوق را به دریا بینداز» ﴿أَن آفَذَ فِيهِ فِي التَّابُوتِ فَآفَذَ فِيهِ فِي الْيَمِّ﴾.

«یم» در اینجا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت و فراوانی آب، گاهی به آن دریا گفته می‌شود.

جمله «آفَذَ فِيهِ فِي التَّابُوتِ» (آن را در صندوق بگذار) شاید اشاره به این باشد که بدون هیچ ترس و واهمه دل از او بردار، و شجاعانه در صندوقش بگذار و به شط نیل افکن و ترس و وحشتی به خود راه مده.

کلمه «تابوت» به معنی صندوق چوبی و به خلاف آنچه بعضی می‌پندارند، همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن می‌نهند نیست، بلکه مفهوم وسیعی دارد که گاه به صندوق‌های دیگر نیز گفته می‌شود همان‌گونه که در داستان طالوت و جالوت در آیه ۲۴۸ سوره بقره خواندیم.

سپس اضافه می‌کند: «تا دریا آن را به ساحل افکند و دشمن من و دشمن او آن را بگیرد» و در دامان خود پرورش دهد ﴿فَلْيُلْهِمِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ﴾. جالب اینکه کلمه «عدو» در اینجا تکرار شده، و این در حقیقت تأکیدی است بر دشمنی فرعون نسبت به خداوند و موسی و بنی اسرائیل؛ اشاره به اینکه کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت پای می‌فشارد، عاقبت خدمت و پرورش موسی عليه السلام را برعهده گرفت، تا بشر خاکی بداند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد. و هنگامی که او نابودی گردنکشان ستمگر را اراده کند آنها را با دست خودشان نابود می‌کند، و با آتشی که خودشان برافروخته‌اند می‌سوزاند؛ چه قدرت عجیبی دارد.

و از آنجا که موسی عليه السلام باید در این راه پرنشیب و فراز که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می‌افکند آن‌چنان که هر کس وی را ببیند دل‌باخته او می‌شود. نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود که راضی نمی‌شود مویی از سرش کم شود، چنانکه قرآن در ادامه آیات می‌گوید: «و من محبتی از خودم بر تو افکندم» ﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي﴾.

چه سپر عجیبی! کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم‌تر. می‌گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت تولد او را به دستگاه جبار فرعون گزارش بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گویی برقی از چشم او جستن کرد، اعماق قلب قابله را روشن ساخت و رشته محبت او را در گردنش افکند، و هر فکر بدی را از مغز او دور ساخت.

در این زمینه در حدیثی از امام باقر عليه السلام می‌خوانیم: «هنگامی که موسی عليه السلام متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید. قابله پرسید چرا این‌گونه رنگت زرد شد؟ گفت: از این می‌ترسم که سر پسر را ببرند. قابله گفت: هرگز چنین

ترسی به خود راه مده: «وَكَانَ مُوسَى لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا أَحَبَّهُ؛ موسى چنان بود که هر کس او را می دید دوستش می داشت»^۱.

و همین سپر محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد.

در پایان این آیه می فرماید: هدف این بود «تا در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی» ﴿وَلِتُضَنَّ عَلَىٰ عَيْنِي﴾.

بدون شک ذره‌ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست و همه در پیشگاه او حاضرند، اما این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت به موسی و تربیت او داشت.

بعضی از مفسران جمله «وَلِتُضَنَّ عَلَىٰ عَيْنِي» را محدود به مسأله دوران شیرخواری موسی علیه السلام و مانند آن دانسته‌اند، ولی پیدا است که این جمله معنی وسیعی دارد و هرگونه پرورش، تربیت و ساخته شدن موسی علیه السلام را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاص پروردگار شامل می شود.

از قراین موجود در این آیات و آیات مشابه آن در قرآن مجید، و آنچه در روایات و تواریخ آمده به خوبی استفاده می شود که مادر موسی علیه السلام سرانجام با وحشت و نگرانی صندوقی را که موسی در آن بود به نیل افکند. امواج نیل آن را بر دوش خود حمل کرد و مادر که منظره را می دید در تب و تاب فرو رفت. اما خداوند به دل او الهام کرد که اندوه و غمی به خود راه مده، ما سرانجام او را سالم به تو باز می گردانیم.

کاخ فرعون بر گوشه‌ای از شطّ نیل ساخته شده بود و احتمالاً شعبه‌ای از این شطّ عظیم از درون کاخش می گذشت. امواج آب، صندوق نجات موسی را با خود به آن شعبه کشانید، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب به تماشای امواج مشغول بودند. ناگهان این صندوق مرموز توجه آنها را به خود جلب کرد. به مأموران دستور داد صندوق را از آب بگیرند. هنگامی که در صندوق گشوده شد با کمال تعجب، نوزاد زیبایی را در آن دیدند. چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی دادند.

فرعون متوجه شد این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس مأموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که نازا بود،

۱. نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۷۸.

سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد و او را مجذوب و فریفته خود ساخت.

دست به دامن فرعون زد و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قرّة عین) تعبیر می نمود، تقاضا کرد از کشتن او صرف نظر کند. حتی بالاتر از آن درخواست کرد به عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده شان او را در دامن خود پرورش دهند. سرانجام با اصرار موفق شد سخن خود را به کرسی بنشاند.

از سوی دیگر، کودک گرسنه شده و شیر می خواهد. گریه می کند و اشک می ریزد، گریه و اشکی که قلب همسر فرعون را به لرزه درآورد. چاره ای نبود جز اینکه مأموران هر چه زودتر به جست و جوی دایه ای بروند. هر دایه ای آوردند نوزاد پستان او را نگرفت زیرا خدا مقدر کرده بود فقط به مادرش برگردد. مأموران باز به جست و جو برخاستند و در به در به دنبال دایه تازه ای می گشتند.

اکنون بقیه داستان را از آیات مورد بحث می خوانیم: آری، ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان علم ما پرورش یابی «در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت» او به دستور مادر، مراقب او ضاع و سرنوشت تو بود ﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ﴾.

«و (به مأموران فرعون) می گفت: آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند» و دایه خوبی برای او خواهد بود؟ ﴿فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ﴾.

و شاید اضافه کرد: این زن، شیر پاکی دارد که مطمئن هستم نوزاد آن را می پذیرد. مأموران خوشحال شدند و به امید اینکه شاید گمشده آنها از این طریق پیدا شود همراه او حرکت کردند. خواهر موسی که خود را به صورت فردی ناشناس و بیگانه نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد. مادر نیز بی آنکه خونسردی خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق و امید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد. کودک را در دامن او نهادند. کودک که بوی مادر را شنید، بویی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جان شیرین در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار مشغول نوشیدن شیر شد. غریو شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسر فرعون نمایان شد.

بعضی می گویند: فرعون از این ماجرا تعجب کرد گفت: تو کیستی که این نوزاد، شیر تو را پذیرفت در حالی که دیگران را همه رد کرد؟

مادر گفت: من زنی پاکیزه بوی و پاک شیرم و هیچ کودکی شیر مرا رد نمی‌کند. به هر حال، فرعون کودک را به او سپرد و همسرش تأکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد، و دستور داد در فاصله‌های کوتاه کودک را به نظر او برساند. اینجاست که قرآن می‌گوید: «پس تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود و اندوهگین نگردد» ﴿فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾. و بتواند با آسودگی خاطر و اطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد.

از جمله فوق چنین می‌توان استفاده کرد که فرعون کودک را به مادر سپرد تا او را به خانه خویش بیاورد، ولی طبیعی است نوزادی که فرزندخوانده فرعون و مورد علاقه شدید همسر اوست باید در فاصله‌های کوتاه به نظر آنها برسد. سال‌ها گذشت و موسی در میان هاله‌ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن و امان پرورش یافت. رفته‌رفته به صورت نوجوانی درآمد.

روزی از راهی عبور می‌کرد، دو تن را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید: یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون). از آنجا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار و آزار قبطیان ستمگر بودند، موسی به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت و برای دفاع از او مشت‌های محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد، اما این دفاع از مظلوم به جای باریکی رسید و همان یک مشت کار قبطی را ساخت. موسی از این ماجرا ناراحت شد، چرا که مأموران فرعون سرانجام متوجه شدند این قتل به دست چه کسی واقع شده، و شدیداً به تعقیب او برخاستند.

اما موسی عليه السلام طبق توصیه بعضی از دوستانش مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی مدین شتافت و در آنجا محیطی امن و امان در کنار شعیب پیامبر که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره قصص خواهد آمد پیدا کرد.

اینجاست که قرآن می‌گوید: «و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی (و در اندوه فرو رفتی)، اما ما تو را از اندوه نجات دادیم» ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ﴾.

و پس از آن «بارها تو را آزمودیم» ﴿وَفْتَنَّاكَ فُتُونًا﴾.

«پس از آن، سالیانی در میان مردم مدین توقف کردی» ﴿فَلَبِثْتَ مَدِينًا فِي أَهْلِ مَدِينَةٍ﴾. و بعد از پیمودن این راه طولانی و آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از کوره

حوادث با سرافرازی و پیروزی، «سپس در زمان مقدر (برای دریافت فرمان رسالت) به اینجا آمدی، ای موسی» ﴿ثُمَّ جِئْتِ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ﴾. کلمه «قَدَر» به گفته بسیاری از مفسران، به معنی زمانی است که مقدر شده بود موسی به رسالت برگزیده شود، ولی بعضی دیگر آن را به معنی مقدار گرفته‌اند، همان‌گونه که در بعضی از آیات قرآن نیز به همین معنی آمده است.^۱

طبق این تفسیر، معنی جمله چنین خواهد بود: ای موسی، بعد از این فراز و نشیب‌ها، امتحانات گوناگون و زندگی ممتد در جوار پیامبر بزرگی همچون شعیب پرورش یافتی. سرانجام دارای قدر و مقام و شخصیتی شدی که آماده پذیرش وحی گشتی (ر.ک: ج ۱۳، ص ۲۲۱ - ۲۳۰).

مریم آیتی برای جهانیان

﴿وَالَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾

و (به یاد آور) زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دمیدیم؛ و او و پسرش [= مسیح] را نشانه (ومعجزة) بزرگی برای جهانیان قرار دادیم. (سوره انبیاء، آیه ۹۱)

تفسیر:

مریم عَلَيْهَا السَّلَام بانوی پاکدامن

در این آیه به مقام مریم، عظمت و احترام او و فرزندش حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام اشاره شده است.

ذکر مریم در ردیف بحث‌های مربوط به پیامبران بزرگ، یا به خاطر فرزند او حضرت عیسی است که تولدش از جهاتی شبیه به تولد یحیی از زکریا بود، زیرا هر دو بعد از یأس مادر متولد شدند که شرح آن را در ذیل آیات آغاز سوره مریم آوردیم.^۲

و یا به خاطر آن است که روشن سازد عظمت مقام، ویژه مردان بزرگ نیست بلکه

۱. سوره حجر، آیه ۲۱.

۲. به تفسیر آیات نخستین سوره «مریم» در همین ج مراجعه شود.

زنان بزرگی هم بوده‌اند که تاریخشان نشانه عظمتشان، الگو و اسوه‌ای برای زنان جهان بوده‌اند.

می‌گوید: «و به یاد آور زنی را که دامان خود را از هرگونه آلودگی پاک نگه داشت»
 ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾.

«و ما از روح خود در او دمیدیم» ﴿فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا﴾.

«و او و فرزندش [= مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم» ﴿جَعَلْنَاهَا
 وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.

نکته‌ها:

۱. «فَرَج» از نظر لغت در اصل به معنی فاصله و شکاف است و به‌عنوان کنایه در مورد عضو تناسلی به کار رفته است، اما از آنجا که در فارسی به کنایی بودن آن توجه نمی‌شود، گاه این پرسش پیش می‌آید که چگونه این لفظ که صریح در آن عضو خاص انسان است در قرآن آمده در حالی که توجه به کنایه بودن آن مشکل را حل می‌کند؟ و به عبارت روشن‌تر، اگر بخواهیم معنای کنایی آن را در فارسی بیان کنیم، معادل جمله «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» در فارسی این است که «دامان خود را پاک نگاه داشت» آیا این تعبیر در فارسی زنده است؟

بلکه به عقیده بعضی، در لغت عرب الفاضی که صریح در عضو تناسلی باشد یا صراحت در آمیزش جنسی داشته باشد اصلاً وجود ندارد، هر چه هست جنبه کنایه دارد؛ مثلاً در مورد آمیزش جنسی الفاضی از قبیل لمس کردن^۱، پوشانیدن (غشیان)^۲، به سراغ همسر رفتن^۳ در آیات مختلف به کار رفته که همه آنها جنبه کنایی دارد، ولی گاه ترجمه‌کنندگان فارسی‌زبان به معنای کنایی آنها بی‌توجه هستند و به جای معادل این معانی کنایی، کلمات صریح فارسی می‌گذارند و این مایه تعجب و سؤال می‌شود.

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

به هر حال در تفسیر این گونه الفاظ که در قرآن وارد شده، حتماً باید به معنی اصلی و ریشه‌ای آنها توجه کرد تا جنبه کنایی بودنش مشخص و هرگونه ابهام برطرف گردد. ذکر این نکته نیز لازم است که ظاهر آیه فوق می‌گوید: مریم دامن خود را از هر گونه آلودگی به بی‌عفتی حفظ کرد.

ولی بعضی از مفسران این احتمال را در معنی آیه داده‌اند که او از هرگونه تماس با مردان (چه از حلال و چه از حرام) خودداری کرد^۱ همان‌گونه که در آیه ۲۰ سوره مریم می‌فرماید: ﴿وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشْرًا وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾: «هیچ‌گاه مردی با من تماس پیدا نکرده و من زن آلوده‌ای نبوده‌ام».

در حقیقت این مقدمه‌ای است برای اثبات تولد اعجاز‌آمیز عیسی علیه السلام و آیه بودن او. ۲. منظور از «روحنا» (روح ما) چنان‌که قبلاً نیز گفته‌ایم، اشاره به یک روح با عظمت و متعالی است و به اصطلاح این‌گونه اضافه، اضافه تشریفیه است که برای بیان عظمت چیزی آن را به خدا اضافه می‌کنیم، مانند «بیت‌الله» (خانه خدا) و «شهر الله» (ماه خدا).

۳. آیه فوق می‌گوید: مریم و فرزندش را آیه و نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم، نمی‌گوید دو آیه و نشانه، زیرا آن چنان وجود مریم با فرزندش در این آیه بزرگ الهی آمیخته بودند که از یکدیگر تفکیک ناپذیر محسوب می‌شدند. تولد فرزند بی‌پدر، همان اندازه اعجاز‌آمیز است که باردار شدن زنی بدون شوهر، و نیز معجزات عیسی علیه السلام در طفولیت و بزرگی، یادآور خاطره مادر اوست.

این امور که هر کدام خارق‌عادتی بود و بر خلاف اسباب عادی طبیعی، جملگی از این واقعیت حکایت می‌کند که در ماورای سلسله اسباب، قدرتی است که هرگاه بخواهد می‌تواند روند آنها را دگرگون سازد.

و به هر حال، وضع مسیح علیه السلام و مادرش مریم علیه السلام در طول تاریخ بشر بی‌نظیر بود، نه قبل و نه بعد از او چنین وضعی دیده نشده است.

و شاید نکره آوردن آیه که دلیل بر عظمت است اشاره به همین معنی باشد (ر.ک: ج ۱۳، ص ۵۳۷-۵۴۰).

۱. تفسیر کبیر، و تفسیر فی ظلال، ذیل آیه مورد بحث.

مریم آیه‌ای الهی

﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾

و ما فرزند مریم [= عیسی] و مادرش را نشانه‌ای قرار دادیم؛ و آنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امنیت و آب روان بود جای دادیم. (سوره مؤمنون، آیه ۵۰)

تفسیر:

آیتی دیگر از آیات خدا

در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه و مختصری به حضرت مسیح علیه السلام و همچنین مادرش مریم کرده می‌گوید: «ما فرزند مریم و مادرش را نشانه‌ای از عظمت و قدرت خود قرار دادیم» ﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً﴾. تعبیر به «ابن مریم» به جای «عیسی» برای توجه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر و بدون دخالت پدر، به فرمان پروردگار متولد شد و این تولد خود از آیات بزرگ قدرت پروردگار بود.

و از آنجا که این تولد استثنایی رابطه‌ای با عیسی علیه السلام و رابطه‌ای با مادرش مریم دارد هر دو را یک آیه و نشانه می‌شمرد، چرا که این دو (تولد فرزند بدون دخالت پدر و همچنین باردار شدن مادر بدون تماس با مرد) در واقع یک حقیقت بودند با دو نسبت متفاوت.

پس از آن به بخشی از نعمت‌ها و مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده اشاره کرده می‌گوید: «ما آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش، امنیت و آب جاری بود جای دادیم» ﴿وَأَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾. «رَبْوَةٌ» از ماده «رَبَا» به معنی زیادی و افزایش است و در اینجا به معنی سرزمین بلند است.

«مَعِينٌ» از ماده «مَعَن» (بر وزن شَأْن) به معنی جریان آب است، بنابراین «ماء معین» به معنی آب جاری است. برخی نیز آن را از ماده «عین» یعنی آبی که ظاهر است و با چشم دیده می‌شود می‌دانند.^۱

۱. در صورت اول، میم جزء کلمه است و بر وزن «فَعِيل» است و در صورت دوم، میم زائده است و بر وزن «مفعول» است (مانند مبيع).

به هر حال این جمله اشارهٔ سربسته‌ای است به محلّ امن و امان و پربرکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد، تا از سرّ دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام دادن وظایف خویش بپردازند.

اما این محلّ کدام نقطه بوده است، در میان مفسّران گفت‌وگو بسیار است. بعضی آن را ناصره (از شهرهای شامات) زادگاه حضرت مسیح عليه السلام می‌دانند، چرا که به هنگام تولّدش گروهی از دشمنان که خبر تولّد او و آیندهٔ وی را اجمالاً دریافته بودند در صدد نابودیش برآمدند، اما خدا او را در آن محلّ امن و امان و پر نعمتی حفظ کرد.

بعضی دیگر آن را اشاره به سرزمین مصر می‌دانند، چرا که عیسی عليه السلام و مادرش مریم مدّتی از عمر خود را برای نجات از چنگال دشمنان به سرزمین مصر پناه بردند. بعضی دیگر آن را به سرزمین دمشق و بعضی سرزمین رمله (یکی از شهرهای شمال شرقی بیت‌المقدس) تفسیر کرده‌اند، چرا که مسیح و مادرش در هر یک از این مناطق قسمتی از عمر خود را گذراندند.

این احتمال نیز وجود دارد که جملهٔ فوق اشاره به محلّ تولّد مسیح عليه السلام در بیابان بیت‌المقدس باشد، جایی که خداوند آن را محلّ امنی برای این مادر و فرزند قرار داد، و آب گوارا در آن جاری ساخت، و از درخت خشکیدهٔ خرما به او روزی مرحمت کرد. و در هر صورت، آیه دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت به رسولان خود و کسانی که از آنها حمایت می‌کردند، و نشان می‌دهد که اگر تمام تیغ‌های جهان از جا حرکت کنند، تا رگی را بپزند تا خدا نخواهد توانایی نخواهند داشت، و هرگز تنهایی و یاران اندک آنها سبب شکستشان نخواهد شد (ر.ک: ج ۱۴، ص ۲۷۳ - ۲۷۵).

مادر موسی و همسر فرعون

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ * وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾

ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده؛ و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن؛ و ترس و غمگین مباش، که ما او را به تو باز می‌گردانیم، و او را از رسولان قرار می‌دهیم!» * (هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند. * همسر فرعون (چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم!» و آنها نمی‌فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش می‌پروراند!).

(سوره قصص، آیات ۷-۹)

تفسیر:

در آغوش فرعون!

از اینجا قرآن مجید، برای ترسیم نمونه زنده‌ای از پیروزی مستضعفان بر مستکبران، وارد شرح داستان «موسی و فرعون» می‌شود، و مخصوصاً به بخش‌هایی می‌پردازد که موسی علیه السلام را در ضعیف‌ترین حالات، و فرعون را در نیرومندترین شرایط نشان می‌دهد، تا پیروزی مشیة الله را، بر اراده جباران، به عالی‌ترین وجه مجسم نماید.

نخست می‌گوید: «ما به مادر موسی وحی فرستادیم (و الهام کردیم) که موسی را شیر ده، و هنگامی که بر او ترسیدی او را در دریا بیفکن!»! ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ﴾.

«و ترس و اندوهی به خود راه مده» ﴿وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي﴾.

«چرا که ما قطعاً او را به تو باز می‌گردانیم، و او را از رسولان قرار خواهیم داد» ﴿إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.

این آیه کوتاه، مشتمل بر دو امر، و دو نهی، و دو بشارت است که مجموعاً خلاصه‌ای است از یک داستان بزرگ و پر ماجرا که فشرده‌اش چنین است:

دستگاه فرعون، برنامه وسیعی برای کشتن «نوزادان پسر» از بنی اسرائیل تربیت داده بود، و حتی قابله‌های فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند.

در این میان، یکی از این قابله‌ها با مادر موسی علیه السلام دوستی داشت (حمل موسی

مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد، تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ قابله دوستش فرستاد و گفت: «ماجرای من چنین است، فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم». هنگامی که موسی علیه السلام تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنانکه بدن قابله به لرزه درآمد، و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست، و تمام زوایای دلش را روشن ساخت.

زن قابله، رو به مادر موسی علیه السلام کرد و گفت: «من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم، تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می‌کنم! حتی راضی نیستم موئی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می‌کنم دشمن نهائی ما سرانجام او باشد!».

قابله، از خانه مادر موسی علیه السلام بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت، او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی علیه السلام ماجرا را به مادر خبر داد مادر دست پاچه شد، آنچنان که نمی‌دانست چه کند؟

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود، نوزاد را در پارچه‌ای پیچید و در تنور انداخت، مامورین وارد شدند، در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند! تحقیقات را از مادر موسی علیه السلام شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می‌کرد؟ گفت: او دوست من است برای دیدار آمده بود، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند. مادر موسی علیه السلام به هوش آمد و به خواهر موسی علیه السلام گفت: نوزاد کجا است؟

او اظهار بی‌اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه‌ای از درون تنور برخاست، مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او برد و سلام کرده است (همان خدائی که آتش نمرودی را برای ابراهیم علیه السلام سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد.

اما باز مادر در امان نبود، چرا که مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند، و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود. در اینجا یک الهام الهی، قلب مادر را روشن ساخت، الهامی که ظاهراً او را به کار خطرناکی دعوت می‌کند، ولی با این حال از آن احساس آرامش می‌نماید.

این یک مأموریت الهی است، که به هر حال باید انجام شود، و تصمیم گرفت به این الهام لباس عمل بپوشاند، و نوزاد خویش را به «نیل» بسپارد!

به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که نیز او از قبطیان و فرعونیان بود!) از او درخواست کرد، صندوق کوچکی برای او بسازد.

نجار گفت: با این اوصاف که می‌گوئی صندوق را برای چه می‌خواهی؟! مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت، نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که: من از بنی اسرائیل، نوزاد پسری دارم، و می‌خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم.

اما نجار قبطی، تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند، به سراغ آنها آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد، تنها با دست اشاره می‌کرد و می‌خواست با علائم مطلب را بازگو کند، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند او را زدند و بیرون کردند.

هنگامی که بیرون آمد حال عادی خود را باز یافت، این ماجرا تکرار شد، و در نتیجه فهمید در اینجا یک سر الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی عليه السلام تحویل داد.

شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم «مصر» در خواب، هوا کمی روشن شده بود، مادر، نوزاد خود را همراه صندوق، به کنار «نیل» آورد، پستان در دهان نوزاد گذاشت، و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در آن صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند، گذاشت و آن را روی امواج نهاد.

امواج خروشان «نیل» صندوق را به زودی از ساحل دور کرده، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می‌نمود، در یک لحظه، احساس کرد، قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می‌کند، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می‌کشید و همه چیز فاش می‌شد!

هیچ کس نمی‌تواند دقیقاً حالت این مادر را در آن لحظات حساس ترسیم کند، ولی آن شاعره فارسی زبان، تا حدودی این صحنه را در اشعار زیبا و با روحش مجسم ساخته است، می‌گوید:

مادر موسی چو موسی را به نیل! در فکند از گفته ربّ جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه گفت: کای فرزند خرد بی‌گناه!

گر فراموش کند لطف خدای
وحی آمد، کاین چه فکر باطل است!
ما گرفتیم، آنچه را انداختی!
سطح آب از گاهوارش خوش تراست
رودها از خود نه طغیان می کنند
ما به دریا حکم طوفان می دهیم
نقش هستی، نقشی از ایوان ماست
به، که برگردی، به ما بسپاریش
چون رهی زین کشتی بی ناخدای!
رهر و ما اینک اندر منزل است!
دست حق را دیدی و نشناختی!
دایه اش سیلاب و موجش مادراست!
آنچه می گوئیم ما، آن می کنند!
ما به سیل و موج، فرمان می دهیم!
خاک و باد و آب، سرگردان ماست
کی تو از ما دوست تر می داریش؟!^۱

اینها همه از یکسو

اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر؟ در اخبار، آمده: فرعون دختری داشت و تنها فرزندش همو بود، او از بیماری شدیدی رنج می برد، دست به دامن اطباء زد نتیجه ای نگرفت، به کاهنان متوسل شد، آنها گفتند: ای فرعون ما پیش بینی می کنیم از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند، بهبودی می یابد!

«فرعون» و همسرش «آسیه» در انتظار چنین ماجرائی بودند که، ناگهان روزی صندوقچه ای را که بر امواج در حرکت بود، نظر آنها را جلب کرد، دستور داد مأمورین فوراً به سراغ صندوق بروند، و آن را از آب بگیرند، تا در آن چه باشد؟ صندوق مرموز، در برابر فرعون قرار گرفت، دیگران نتوانستند، در آن را بگشایند، آری می بایست در صندوق نجات موسی عليه السلام بدست خود فرعون گشوده شود، و گشوده شد! هنگامی که چشم همسر «فرعون» به چشم کودک افتاد، برقی از آن جستن کرد و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی - مخصوصاً همسر فرعون - مهر او را به دل گرفتند، و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد، این محبت فزونی گرفت».

اکنون به قرآن باز می گردیم و خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می شنویم:
قرآن می گوید: «خاندان فرعون، موسی را (از روی امواج نیل) برگرفتند تا دشمن

۱. دیوان «پروین اعتصامی».

آنان و مایه اندوهشان گردد!» ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾.

«الْتَقَطَ» از ماده «الْتِقَاطُ» در اصل، به معنی رسیدن به چیزی بی تلاش و کوشش است، و این که به اشیاء گم شده‌ای که انسان پیدا می‌کند، «لقطه» می‌گویند نیز، به همین جهت است.

بدیهی است، فرعونیان قنداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند، بلکه آنها به گفته همسر فرعون، می‌خواستند نور چشمی برای خود برگزینند.

اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد، و به اصطلاح علمای ادب «لام» در اینجا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است، که خدا می‌خواهد قدرت خود را نشان دهد، که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند، وادار می‌کند، همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است چون جان شیرین در بر بگیرند و پرورش دهند!

ضمناً تعبیر به «آل فرعون» نشان می‌دهد که، نه یک نفر، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب شرکت کردند و این شاهد آن است که چنین انتظاری را داشتند.

و در پایان آیه، اضافه می‌کند: «مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند» ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ﴾.

آنها، در همه چیز خطاکار بودند، چه خطائی از این برتر که راه حق و عدالت را گذارده، پایه‌های حکومت خود را بر ظلم و جور و شرک بنا نموده بودند؟ و چه خطائی از این روشن‌تر که آنها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم الله را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیرید و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید!^۱

از آیه بعد استفاده می‌شود که مشاجره و درگیری میان فرعون و همسرش، و احتمالاً بعضی از اطرافیان آنها، بر سر این نوزاد در گرفته بود، چرا که قرآن می‌گوید:

۱. «راغب» در «مفردات» می‌گوید: فرق «خاطی» و «مخطی» این است: خاطی به کسی می‌گویند که دست به کاری می‌زند که به خوبی از عهده آن بر نمی‌آید، و راه «خطا» طی می‌کند، اما مخطی به کسی می‌گویند که دست به کاری می‌زند که خوب از عهده آن بر نمی‌آید اما اتفاقاً خطا می‌کند و خراب می‌نماید.

«همسر فرعون گفت: این نور چشم من و تو است، او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر انتخاب کنیم!» ﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا﴾.

به نظر می‌رسد، فرعون از چهره نوزاد و نشانه‌های دیگر- از جمله گذاردن او در صندوق و رهاکردنش در امواج «نیل»- دریافته بود، که این نوزاد از بنی اسرائیل است، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی و زوال ملک او به دست آن مرد، بر روح او سایه افکند، و خواهان اجرای قانون جنایت‌بارش، درباره نوزادان بنی اسرائیل، در این مورد شد!

اطرافیان متملق و چاپلوس نیز، فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند: دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود؟!

اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود، کانون مهر این نوزاد شده بود، در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکش‌های خانوادگی غالباً پیروزی با زنان است، او در کار خود پیروز شد؟

و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز، به آن افزوده شود، دلیل پیروزی «آسیه» در این درگیری روشن‌تر خواهد شد.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی در پایان آیه می‌گوید: «آنها نمی‌دانستند چه می‌کنند» ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.

آری، آنها نمی‌دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست‌ناپذیر خداوند، بر این قرار گرفته است که، این نوزاد را در مهم‌ترین کانون خطر پرورش دهد، و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست! (ر.ک: ج ۱۶، ص ۳۴-۴۲).

امداد الهی به مادر موسی

﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ

يَكْفُلُوهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ * فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ
وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰﴾

(سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت؛ و اگر دل او را (به وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند. * و (مادر موسی) به خواهر او گفت: «وضع حال او را پی‌گیری کن!» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که آنان بی‌خبر بودند. * ما همه زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)؛ و خواهرش (به مأموران فرعون) گفت: «آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که می‌توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟! * ما او را به مادرش بازگردانیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند!» (سوره قصص، آیات ۱۰-۱۳)

تفسیر:

بازگشت موسی به آغوش مادر

در این آیات، «صحنه دیگری» از این داستان مجسم شده است: مادر موسی علیها السلام فرزندش را، به ترتیبی که قبلاً گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا، طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود.

نزدیک بود فریاد کشد، و اسرار درون دل خود را برون افکند.

نزدیک بود نعره زند، و از جدائی فرزند ناله سر دهد.

اما لطف الهی، به سراغ او آمد، و چنانکه قرآن گوید: «قلب مادر موسی از همه چیز، جز یاد فرزندش تهی گشت، و اگر ما قلب او را با نور ایمان و امید محکم نکرده بودیم، نزدیک بود این مطلب را افشا کند» ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبَهَا لَتُنْكِرَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

«فارغ» به معنی خالی است، و در اینجا منظور، خالی از همه چیز، جز از یاد موسی علیها السلام است، هر چند بعضی از مفسران آن را به معنی خالی بودن از غم و اندوه گرفته‌اند، و یا خالی از الهام و مژده‌ای که قبلاً به او داده شده بود، ولی با توجه به جمله‌ها، این تفسیرها صحیح به نظر نمی‌رسد.

این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید، و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می‌کند، فریاد کشد، و اسرار درون دل را فاش سازد.

اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می‌بخشد، که به وعده الهی ایمان داشته باشد، و بدانند کودکش در دست خدا است، سرانجام به او باز می‌گردد و پیامبر می‌شود!

«رَبَطْنَا» از ماده «رَبَطَ» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئناً در جای خود محفوظ بماند، و لذا محل این گونه حیوانات را «رباط» می‌گویند، و سپس به معنی وسیع‌تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده و منظور از «ربط قلب» در اینجا، تقویت دل این مادر است، تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.

مادر، بر اثر این لطف پروردگار، آرامش خود را بازیافت، ولی می‌خواهد از سرنوشت فرزندش با خبر شود، لذا «به خواهر موسی سفارش کرد که وضع حال او را پی‌گیری کن» «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهُ».

«قُصِّيهُ» از ماده «قَصَّ» (بر وزن نَصَّ) به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که «قَصَّه» را «قَصَّه» می‌گویند، به خاطر این است که پی‌گیری از اخبار و حوادث گوناگون در آن می‌شود.

خواهر موسی عليها السلام، دستور مادر را انجام داد، و از فاصله قابل ملاحظه‌ای، به جستجو پرداخت «و او را از دور دید که صندوق نجاتش را فرعونیان از آب می‌گیرند، و موسی را از صندوق بیرون آورده در آغوش دارند» «فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ».

«اما آنها از وضع این خواهر بی‌خبر بودند» «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ».

بعضی گفته‌اند: خدمتکاران مخصوص فرعون، کودک را با خود از قصر بیرون آورده بودند، تا دایه‌ای برای او جستجو کنند، و درست در همین لحظات بود که خواهر موسی از دور برادر خود را دید.

ولی تفسیر اول نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، بنابراین، بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش، خواهر از فاصله دور در کنار نیل ماجرا را زیر نظر داشت، و با چشم

خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند، و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می کرد رهائی یافت.

برای جمله ﴿هُم لَا يَشْعُرُونَ﴾ تفسیرهای دیگری نیز شده: مرحوم «طبرسی» مخصوصاً این احتمال را بعید نمی داند، که تکرار این جمله در آیات قبل و اینجا درباره فرعون، برای اشاره به این حقیقت باشد، او که تا این اندازه از مسائل بی خبر بود، چگونه دعوی الوهیت می کرد؟ چگونه می خواست با اراده پروردگار و مشیت الهی بجنگد؟

به هر حال اراده خداوند، به این تعلق گرفته بود، که این نوزاد به مادرش به زودی برگردد و قلب او را آرام بخشد، لذا می فرماید: «ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم» ﴿وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ﴾.^۱

طبیعی است نوزاد شیرخوار، چند ساعت که می گذرد، گرسنه می شود، گریه می کند، بی تابی می کند، باید دایه ای برای او جستجو کرد، به خصوص که ملکه «مصر»، سخت به آن دل بسته، و چون جان شیرینش دوست می دارد!

مأموران حرکت کرده و در به در، دنبال دایه می گردند، اما عجیب این که نوزاد پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد.

شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می کند، و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می کند، گوئی می خواهد خود را از دامان دایه ها پرتاب کند، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده بود.

کودک، لحظه به لحظه گرسنه تر و بی تاب تر می شود، پی در پی گریه می کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می پیچید، و قلب ملکه را به لرزه در می آورد. مأمورین بر تلاش خود می افزایند، ناگهان در فاصله نه چندان دور، به دختری برخورد می کنند، که «می گوید: من خانواده ای را می شناسم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند، و خیر خواه او هستند آیا می خواهید شما را راهنمایی کنم؟» ﴿قَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ﴾.

۱. «مراضع»، جمع «مرضع» (بر وزن مَحْبِر) به معنی زن شیرده است، بعضی نیز آن را جمع «مَرْضَع» (بر وزن مَكْتَب) به معنی محل شیردادن یعنی پستان، دانسته اند. این احتمال نیز داده شده که مصدر میمی و به معنی «رضاع» (شیر دادن) بوده باشد ولی معنی اول مناسب تر است.

من زنی از بنی اسرائیل را می‌شناسم که پستانی پر شیر، و قلبی پر محبت دارد، او نوزاد خود را از دست داده، و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد. مأمورین، خوشحال شدند، و مادر موسی علیه السلام را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشرد، و از شیر جان مادر، جان تازه‌ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم‌ها جستن کرد، مخصوصاً مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال‌تر بودند، همسر فرعون نیز نمی‌توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند.

شاید به دایه گفتند: «تو کجا بودی که این همه ما به دنبالت گردش کردیم، کاش زودتر می‌آمدی! آفرین بر تو و بر شیر مشکل‌گشای تو!»

در بعضی از روایات، آمده است: وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، «هامان» وزیر «فرعون» گفت: «من فکر می‌کنم تو مادر واقعی او هستی! چرا در میان این همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت؟» گفت: «ای پادشاه! به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم، و شیرم بسیار شیرین است، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده، مگر این که پستان مرا پذیرفته است!» حاضران این سخن را تصدیق کردند، و هر کدام هدیه و تحفه گران‌قیمتی به او دادند!^۱

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند!»

بعضی گفته‌اند: این تحریم تکوینی شیرهای دیگران برای موسی علیه السلام، به خاطر این بود که خدا نمی‌خواست از شیرهایی که آلوده به حرام، آلوده به اموال دزدی و جنایت و رشوه و غصب حقوق دیگران است، این پیامبر پاک بنوشد، او باید از شیر پاکسی همچون شیر مادرش، تغذیه کند، تا بتواند بر ضد ناپاکی‌ها قیام کند، و با ناپاکان بستیزد. و به این ترتیب «ما موسی را به مادرش بازگردانیم، تا چشمش روشن شود و غم و اندوهی در دل او باقی نماند، و بداند وعده الهی حق است اگر چه اکثر مردم نمی‌دانند» **﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾**^۲.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۲۳۱.

۲. درباره ریشه لغوی «تَقَرَّرَ عَيْنُهَا» در جلد پانزدهم تفسیر نمونه ذیل آیه ۷۴ سوره فرقان مشروحاً بحث کرده‌ایم.

در اینجا سؤالی مطرح است، و آن این که: آیا فرعونیان موسی علیه السلام را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز، یا گاه به گاه، کودک را به دربار فرعون بیاورد، تا ملکه «مصر» دیداری از او تازه کند؟ و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد؟

دلیل روشنی بر هیچ یک از این دو احتمال نداریم، اما احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد.

و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد، یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگه می داشت، و میان این دو در رفت و آمد بود؟

بعضی گفته اند: بعد از دوران شیرخوارگی، او را به «فرعون» و همسرش «آسیه» سپرد، و موسی علیه السلام در دامن آن دو، و با دست آن دو پرورش یافت، و در اینجا داستان های دیگری از کارهای کودکانه، اما پر معنی موسی علیه السلام نسبت به فرعون نقل کرده اند، که ذکر همه آنها به درازا می کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی علیه السلام به نبوت، به او گفت: «أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ» «آیا تو را در کودکی در دامن مهر خود پرورش ندادیم؟ و سال هائی از عمرت را در میان ما نبودی؟»^۱ نشان می دهد که موسی علیه السلام مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده، و سال هائی در آنجا درنگ نموده است.

از تفسیر «علی بن ابراهیم» چنین استفاده می شود که، موسی علیه السلام با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می کرد، تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد، که با نزاع دو نفر، یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود (که شرح آن در آیات آینده می آید) روبرو گشت^۲ (ر.ک: ج ۱۶، ص ۴۳ - ۴۹).

دختران شعیب

﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ

۱. شعراء، آیه ۱۸.

۲. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱۲، ص ۱۳۷؛ طبق نقل تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۱۷.

امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ
كَبِيرٌ * فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ
خَيْرٍ فَقِيرٌ * فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ
لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ
مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿﴾

و هنگامی که به (چاه) آب «مدین» رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می‌کنند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی‌شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «منظور شما (از این کار) چیست؟ * گفتند: «ما آنها را آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیر مرد کهنسالی است.» * موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: * «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!» * ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت، و گفت: «پدرم از تو دعوت می‌کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد». هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد گفت: «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی!» (سوره قصص، آیات ۲۳-۲۵)

تفسیر:

«هنگامی که موسی در کنار چاه آب مدین قرار گرفت گروهی از مردم را در آنجا دید که چارپایان خود را از آب چاه سیراب می‌کنند» ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ﴾.

«و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می‌کنند، اما به چاه نزدیک نمی‌شوند» ﴿وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ﴾.^۱

وضع این دختران با عفت، که در گوشه‌ای ایستاده‌اند و کسی به داد آنها نمی‌رسد، و یک مشت شبان گردن کلفت، تنها در فکر گوسفندان خویشند، و نوبت به دیگری

۱. «تذودان» از ماده «ذود» (بر وزن زرد) به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آنها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود.

نمی‌دهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد «گفت: کار شما چیست؟!» ﴿قَالَ مَا حَطَبُكُمْ﴾^۱.

چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید؟

برای موسی عليه السلام این تبعیض و ظلم و ستم، این بی‌عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان، که در پیشانی شهر «مدین» به چشم می‌خورد، قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود، و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت‌هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی‌توانست راه و رسم خود را ترک گوید، و در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت کند.

دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم، تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقیمانده آب استفاده می‌کنیم ﴿قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ﴾^۲.

و برای این که این سؤال برای موسی عليه السلام بی‌جواب نماند که چرا باید پدر این دختران عقیف آنها را به دنبال این کار بفرستد؟ افزودند: «پدر ما پسر مرد کهنسالی است» پسر مردی شکسته و سالخورده، ﴿وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾. نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد، و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد، و برای این که سربار مردم نباشیم چاره‌ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

موسی عليه السلام از شنیدن این سخن، سخت ناراحت شد، چه بی‌انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند، و کمترین حمایتی از ضعیف نمی‌کنند؟! جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوئی که می‌گویند: چندین نفر می‌بایست آن را از چاه بیرون بکشند، با قدرت بازوان نیرومندش، یک تنه آن را از چاه بیرون آورد، و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد» ﴿فَسَقَى لَهُمَا﴾.

می‌گویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد، به آنها گفت: «شما چه مردمی هستید که به غیر خودتان نمی‌اندیشید؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او

۱. «حَطَبٌ» به معنی کار و مقصود و منظور است.

۲. «يُصَدِرُ» از ماده «صدر» به معنی خارج شدن از آبگاه است، و «رِعاء» جمع «راعی» به معنی چوپان است.

دادند و گفتند: «بِسْمِ اللَّهِ! اگر می توانی آب بکش، چرا که می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید، آنها موسی عَلَيْهِ السَّلَام را تنها گذاردند، ولی موسی عَلَيْهِ السَّلَام با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد، و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد.

«سپس به سایه، روی آورد، و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم» ﴿ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾. آری، او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر، غریب و تنها بود، و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال، بی تابی نمی کند، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن، صریحاً نمی گوید: خدایا چنین و چنان کن، بلکه می گوید: «هر خیری که بر من فرستی، به آن نیازمندم» یعنی، تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند و بقیه را به لطف پروردگار وامی گذارد.

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمائی می کند؟ چه برکات عجیبی دارد؟ یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت ضعیف ناشناخته ای کشیدن، فصل تازه ای در زندگانی موسی عَلَيْهِ السَّلَام می گشاید، و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد و گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد، در اختیارش می گذارد.

و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد «یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی داشت، و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد به سراغ او آمد، و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می کند، تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی به تو بدهد!» ﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا﴾.

برق امیدی در دل او جستن کرد، گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است، و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق شناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب، بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه، یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گران بهائی! آری، آن پیرمرد کسی جز «شعیب» عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر خدا نبود، که سالیان دراز، مردم را در

این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه‌ای از حق‌شناسی و حق‌پرستی بود، امروز که می‌بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند، جویا می‌شود، و هنگامی که از جریان کار آگاه می‌گردد، تصمیم می‌گیرد: دین خود را به این جوان ناشناس، هر که باشد، ادا کند.

موسی، حرکت کرد و به سوی خانه «شعیب» عليه السلام آمد، طبق بعضی از روایات، دختر برای راهنمایی، از پیش رو حرکت می‌کرد و موسی عليه السلام از پشت سرش، باد بر لباس دختر می‌وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی عليه السلام اجازه نمی‌داد چنین شود، به دختر گفت: «من از جلو می‌روم بر سر دو راهی‌ها و چند راهی‌ها مرا راهنمایی کن»^۱ (ر.ک: ج ۱۶، ص ۶۶ - ۷۱).

ادامه قصه دختران شعیب

﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ * قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَةَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَلَيْهِ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ فَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾

یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کس است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)! * (شعیب) گفت: «من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست؛ من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت!» * (موسی) گفت: «(مانعی ندارد)، این قراردادی میان من و تو باشد؛ البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)! و خدا بر آنچه ما می‌گوئیم گواه است!» (سوره قصص، آیات ۲۶-۲۸)

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ذیل آیات مورد بحث.

تفسیر:**موسی در خانه «شعیب»**

موسی علیه السلام به خانه «شعیب» علیه السلام آمد، خانه‌ای ساده و روستائی، خانه‌ای پاک و مملو از معنویت، بعد از آنکه سرگذشت خود را برای «شعیب» علیه السلام بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پر معنی، به پدر پیشنهاد استخدام موسی علیه السلام برای نگهداری گوسفندان کرد، «گفت: ای پدر! این جوان را استخدام کن، چراکه بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی، آن فرد است که قوی و امین باشد» او هم امتحان نیرومندی خود را داده هم پاکی و درستکاری را ﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾.

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته، باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید، و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ، حق سخن را ادا کند.

این دختر، از کجا می‌دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار؟ با این که نخستین بار که او را دیده بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست.

پاسخ این سؤال، معلوم است: قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان‌ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان، و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود، و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه «شعیب» علیه السلام راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه برود، چراکه باد ممکن بود لباس او را جابه‌جا کند.^۱ به علاوه، از خلال سرگذشت صادقانه‌ای که برای «شعیب» علیه السلام نقل کرد نیز، قدرت او در مبارزه با «قبطیان» روشن می‌شد، و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد، و روی خوش نشان نداد.

در اینجا، «شعیب» علیه السلام از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به موسی علیه السلام نموده چنین «گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این

۱. همین مضمون در روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۳۸ نقل شده، آمده است که وقتی «شعیب» از دخترش سؤال کرد: قوت این جوان معلوم است که دلو بزرگ را از چاه کشیده، امانتش از کجا؟ گفت: برای این که حاضر نبود پشت سر زنان نگاه کند (تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۳).

شرط که هشت سال برای من کار کنی!» ﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ﴾^۱.

سپس افزود: «و اگر هشت سال را به ده سال تکمیل کنی محبتی کرده‌ای، اما بر تو واجب نیست!» ﴿فَإِنْ أَتَمَّمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ﴾.

و به هر حال «من نمی‌خواهم کار را بر تو مشکل بگیرم، و انشاء الله به زودی خواهی دید که من از صالحانم» ﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾. من به عهد و پیمانم وفادارم و هرگز سخت‌گیری نخواهم کرد و با خیر و نیکی با تو رفتار خواهم نمود.

در اطراف این پیشنهاد، ازدواج و مهریه و سایر خصوصیات آن، سؤالات بسیاری مطرح است که در بحث نکاح ان شاء الله خواهد آمد.

موسی عليه السلام، به عنوان موافقت و قبول این عقد «گفت: این قراردادی میان من و تو باشد» ﴿قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ﴾.

البته، «هر کدام از این دو مدت (هشت سال یا ده سال) را انجام دهم، ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آن آزادم» ﴿أَيُّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ﴾. و برای محکم کاری و استمداد از نام پروردگار، افزود: «و خدا بر آنچه ما می‌گوئیم شاهد و گواه است» ﴿وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ﴾. و به همین سادگی موسی عليه السلام داماد «شعیب» عليه السلام شد!

۲. پاسخ به چند سؤال در مورد ازدواج دختر «شعیب» با موسی

گفتیم آیات فوق، سؤالات فراوانی را برانگیخته است که باید جواب همه را به طور فشرده بیاوریم:

الف) آیا از نظر فقهی، صحیح است دختری که می‌خواهد به ازدواج کسی در آید، دقیقاً معلوم نباشد بلکه به هنگام اجرای صیغه عقد گفته شود: یکی از این دو دختر را به ازدواج تو درمی‌آورم.

پاسخ: معلوم نیست که عبارت فوق به هنگام اجرای صیغه گفته شده باشد، بلکه،

۱. «حَجَّجٍ» جمع «حجة» است و «حجة» به معنی یک سال است نظر به این که معمول عرب این بود که در هر سال، یک حج به جا می‌آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود.

ظاهر این است که گفتگوی مقدماتی و به اصطلاح «مقاوله» است تا بعد از موافقت موسی، طرفین یکدیگر را انتخاب کنند و صیغه عقد جاری شود.

ب) آیا می‌توان «مهر» را به صورت مجهول و مردد، میان کم و زیاد قرار داد؟
پاسخ: از لحن آیه، به خوبی برمی‌آید که مهریه واقعی، هشت سال خدمت کردن بوده است، و دو سال دیگر مطلبی بوده است، موکول به اراده و میل موسی.

ج) اصولاً، آیا می‌توان «کار و خدمات» را مهریه قرار داد؟ و چگونه می‌توان با چنین همسری هم‌بستر گردید، در حالی که هنوز زمان پرداخت تمام مهریه او فرا نرسیده است و حتی قدرت بر پرداخت همه آن یک جا ندارد؟

پاسخ: هیچ دلیلی بر عدم جواز چنین مهری وجود ندارد، بلکه اطلاق «ادله مهر» در شریعت ما نیز، هر چیزی را که ارزش داشته باشد شامل می‌شود، این هم لزومی ندارد که تمام مهر را یک جا پردازند، همین اندازه که تمام آن در ذمه شوهر قرار گیرد و زن مالک آن شود کافی است، اصل «سلامت» و «استصحاب» نیز حکم می‌کند که: این شوهر، زنده می‌ماند و توانائی بر اداء این خدمت را دارد.

د) اصولاً چگونه ممکن است خدمت کردن به پدر، مهر دختر قرار داده شود؟ مگر دختر کالائی است که او را به آن خدمت بفروشند؟^۱

پاسخ: بدون شک، «شعیب» از سوی دخترش در این مسأله احراز رضایت نموده، و وکالت داشت که چنین عقدی را اجرا کند، و به تعبیر دیگر، مالک اصلی در ذمه موسی، همان دختر «شعیب» بود، اما از آنجا که زندگی همه آنها به صورت مشترک و در نهایت صفا و پاکی می‌گذشت، و جدائی در میان آنها وجود نداشت، (همان‌گونه که هم اکنون در بسیاری از خانواده‌های قدیمی یا روستائی دیده می‌شود، که زندگی یک خانواده کاملاً به هم آمیخته است) این مسأله مطرح نبود، که ادای این دین چگونه باید باشد، خلاصه این که: مالک مهر تنها دختر است، نه پدر، و خدمات موسی نیز در همین طریق بود.

ه) مهریه دختر «شعیب»، مهریه نسبتاً سنگینی بوده؛ زیرا اگر به حساب امروز، کار

۱. مرحوم «محقق حلی» در «شرایع» می‌گوید: «يَصْحُ الْعَقْدُ عَلَى مَنْفَعَةِ الْحَرِّ كَتَعْلِيمِ الصَّنْعَةِ وَالشُّورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ وَكُلِّ عَمَلٍ مُحَلَّلٍ وَعَلَى اجْزَاءِ الزَّوْجِ نَفْسِهِ مَدَّةَ مَعِيَّتِهِ» - و مرحوم فقیه بزرگوار «صاحب جواهر» بعد از ذکر این عبارت می‌گوید: «وَفَاقاً لِلْمَشْهُورِ» (جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۴).

یک کارگر معمولی را در یک ماه و یک سال محاسبه کنیم و سپس آن را در عدد ۸ ضرب نماییم، مبلغ قابل ملاحظه‌ای می‌شود.

پاسخ: اولاً، این ازدواج یک ازدواج ساده نبود، بلکه مقدمه‌ای بود برای ماندن موسی در مکتب «شعیب»، مقدمه‌ای بود، برای این که موسی یک دانشگاه بزرگ را در این مدت طولانی طی کند، و خدا می‌داند که در این مدت موسی چه‌ها از «پیر مدین» فراگرفت.

از این گذشته، اگر موسی این مدت را برای «شعیب» کار می‌کرد، در عوض «شعیب» نیز تمام زندگی او و همسرش را از همین طریق تأمین می‌نمود، بنابراین اگر هزینه موسی و همسرش را از مزد این کار کم کنیم، مبلغ زیادی باقی نخواهد ماند و تصدیق خواهیم کرد مهر ساده و سبکی بوده است!

۳. ضمناً، از این داستان استفاده می‌شود، آنچه امروز در میان ما رائج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می‌دانند، درست نیست: هیچ مانعی ندارد کسان دختر، شخصی را که لایق همسری فرزندشان می‌دانند، پیدا کنند، و به او پیشنهاد دهند. همان گونه که «شعیب» چنین کرد، و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است.

۴. نام دختران «شعیب» را «صفوره» (یا صفورا) و «لیا» نوشته‌اند که اولی با موسی ازدواج کرد^۱ (ر.ک: ج ۱۶، ص ۷۵-۸۲).

فاطمه زهرا علیها السلام و آیه تطهیر

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات بپردازید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (سوره احزاب، آیه ۳۳)

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۴۹.

تفسیر:

در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

تعبیر «انما» که معمولاً برای حصر است دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر ﷺ است.

جمله «یُرِيدُ» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، وگرنه اراده تشریعی، و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر ﷺ ندارد و همه مردم بدون استثنا به حکم شرع موظفند از هرگونه گناه و پلیدی پاک باشند. ممکن است گفته شود که اراده تکوینی موجب یک‌نوع جبر است، ولی با توجه به بحث‌هایی که در مسأله معصوم بودن انبیا و امامان داشتیم پاسخ این سخن روشن می‌شود، و در اینجا به طور خلاصه می‌توان گفت: معصومان دارای یک‌نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویش‌اند، و یک‌نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر، معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنانند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن، به سراغ گناه نمی‌روند درست همان‌گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست قطعه آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد، با اینکه نه اجباری در این کار است و نه اکراهی. این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی‌آنکه جبر و اجباری در کار باشد.

واژه «رِجْس» به معنی شیء ناپاک است، خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد، یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها.^۱

و اینکه در بعضی از کلمات «رِجْس» به معنای گناه، یا شرک، یا بخل و حسد و یا اعتقاد باطل و مانند آن تفسیر شده در حقیقت بیان مصداق‌هایی از آن است، وگرنه مفهوم این کلمه مفهومی عام و فراگیر است و همه انواع پلیدی‌ها را به حکم اینکه الف و لام در اینجا به اصطلاح الف و لام جنس است شامل می‌شود.

۱. راغب در کتاب مفردات در ماده «رِجْس» معنای فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است.

«تَطْهِير» به معنی پاک ساختن، و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «اذهاب رجس» و نفی پلیدی‌ها، و ذکر آن به صورت مفعول مطلق در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می‌شود.

و اما تعبیر «اهل البیت» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر ﷺ است، و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود، زیرا «بیت» گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شده، به قرینه آیات قبل و بعد منظور از آن، بیت و خانه پیامبر ﷺ است.^۱

اما اینکه مقصود از اهل بیت پیامبر ﷺ در اینجا چه اشخاصی است در میان مفسران گفت‌وگوست، بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر ﷺ دانسته‌اند، و آیات قبل و بعد را که درباره ازواج رسول خدا ﷺ سخن می‌گوید قرینه این معنی شمرده‌اند.

ولی با توجه به یک مطلب این عقیده نفی می‌شود و آن اینکه ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت ضمیر جمع مؤنث است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» همه به صورت جمع مذکر است، و این نشان می‌دهد معنای دیگری در نظر بوده است. لذا بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته‌اند.

از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنای دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر ﷺ را نیز نفی می‌کند و می‌گوید: مخاطب در آیه فوق منحصرأً پنج نفرند: پیامبر ﷺ، علی ﷺ و فاطمه ﷺ و حسن ﷺ و حسین ﷺ.

با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنای سوم یعنی اختصاص به «خمسه طیبه» است.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه در لایه لای بحث از وظایف زنان پیامبر ﷺ مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر ﷺ نمی‌شود.

۱. اینکه بعضی «بیت» را در اینجا اشاره به «بیت‌الله الحرام» و کعبه دانسته‌اند و اهل آن را «متقون» شمرده‌اند، بسیار با سیاق آیات نامتناسب است، زیرا در این آیات سخن از پیامبر ﷺ و بیت او در میان است، نه بیت‌الله الحرام و هیچ قرینه‌ای بر آنچه گفته‌اند وجود ندارد.

پاسخ این سؤال را مفسّر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان چنین می‌گوید: این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می‌کنیم که در کنار هم قرار دارند اما از موضوعات مختلفی سخن می‌گویند. قرآن پر است از این‌گونه بحث‌ها. همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نمونه‌های فراوانی برای این موضوع موجود است.

مفسّر بزرگ نویسنده المیزان پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه‌اش چنین است: ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...﴾ همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می‌شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، اما هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر ﷺ یا بعد از آن، در کنار این آیات قرار داده شده است.

پاسخ سومی که می‌توان از سؤال داد این است که قرآن می‌خواهد به همسران پیامبر ﷺ بگوید شما در میان خانواده‌ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکند که انتساب او به خانواده‌ای که پنج معصوم پاک در آن است مسؤولیت‌های سنگینی برای او ایجاد می‌کند، و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحاً سخن خواهیم گفت.

نکته‌ها:

۱. آیه تطهیر برهان روشن عصمت

برخی مفسران «رجس» را در آیه فوق تنها اشاره به شرک و یا گناهان کبیره زشت همچون زنا دانسته‌اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرجس» (با توجه به اینکه الف و لام آن برای جنس است) هرگونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود، زیرا گناهان همه رجس هستند، و لذا این کلمه در قرآن به شرک، مشروبات الکلی، قمار، نفاق، گوشت‌های حرام و ناپاک و مانند آن اطلاق شده است.^۱

۱. سوره حج آیه ۳۰، سوره مائده آیه ۹۰، سوره توبه آیه ۱۲۵، سوره انعام آیه ۱۴۵.

و با توجه به اینکه اراده الهی تخلف‌ناپذیر است، و جمله ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ دلیل بر اراده حتمی اوست، مخصوصاً با توجه به کلمه «انّما» که برای حصر و تأکید است روشن می‌شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت علیهم‌السلام از هرگونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند، و این همان مقام عصمت است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از «اراده الهی» در این آیه، دستورها و احکام او در مورد حلال و حرام نیست، زیرا این دستورها شامل همگان می‌شود و اختصاص به اهل بیت علیهم‌السلام ندارد، بنابراین با مفهوم کلمه «انّما» سازگار نمی‌باشد. پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری می‌دهد و در عین حال، منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنانکه قبلاً شرح دادیم).

در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در زیارت جامعه نیز آمده است: «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الرِّجْلِ وَ أَمَنَكُم مِّنَ الْفِتَنِ، وَ طَهَّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ، وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ، وَ طَهَّرَكُم تَطْهِيراً؛ خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ کرد، از فتنه انحرافات در امان داشت، از آلودگی‌ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد و کاملاً تطهیر نمود». با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.

۲. آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟

گفتیم که این آیه گرچه در لابه‌لای آیات مربوط به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده، تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای جمع مؤنث به جمع مذکر) دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد؛ به همین دلیل، حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام ندانسته‌اند معنای وسیعی برای آن قائل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را.

ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهد آیه مخصوص این بزرگواران است و همسران در این معنا داخل نیستند، هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می‌گذرانیم:

الف) روایاتی که از خود همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده و می‌گوید: هنگامی که

پیامبر ﷺ از این آیه شریفه سخن می‌گفت ما از او پرسیدیم که جزء آن هستیم؟ فرمود: «شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید».

از آن جمله روایتی است که ثعلبی در تفسیر خود از ام‌سلمه نقل کرده است که پیامبر ﷺ در خانه خود بود که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ «حریره» (نوعی غذا) نزد آن حضرت آورد. پیامبر ﷺ فرمود: همسر و دو فرزندت حسن و حسین را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر ﷺ عباپی بر آنها افکند و گفت: «اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَعِترَتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً؛ خداوندا، اینان خاندان من اند، پلیدی را از آنها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان».

و در اینجا آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» نازل شد... من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا، فرمود: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ؛ تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه نیستی).^۱ و نیز ثعلبی از مجمع البیان نقل می‌کند که وقتی مادرم از عایشه درباره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر پرسید (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود. و هنگامی که درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از او پرسید گفت: «تَسْأَلُنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ رَوْجِ أَحَبِّ النَّاسِ، كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَ فاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِثَوْبٍ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ حَامَتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، قَالَتْ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِكَ قَالَ: تَنَحَّى فَإِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ؛ آیا از من درباره کسی می‌پرسی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر ﷺ بود، و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ بود؟ من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر ﷺ آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: خداوندا، اینها خاندان من اند و حامیان من، رجس را از آنها ببر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما. من عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود: دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی» (اما جزء این جمع نمی‌باشی).^۲

۱. طبرسی در مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۷، ذیل آیه مورد بحث. این حدیث به طرق دیگر نیز از ام‌سلمه به همین مضمون نقل شده است (به شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۵۶ مراجعه شود).

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۷، ذیل آیه مورد بحث.

این‌گونه روایات با صراحت می‌گوید که همسران پیامبر جزء عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

ب) روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به‌طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می‌شود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام را فراخواند، یا به خدمت او آمدند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبايي بر آنها افکند و گفت: خداوندا، اینها خاندان من اند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾** نازل گردید.

دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در شواهد التنزیل این روایات را به طرق متعدّد از روایان مختلفی گردآوری کرده است.^۱

در اینجا این سؤال جلب توجه می‌کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر «کساء» چه بود؟

گویا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواست کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا، اهل بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن» **(اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً)**.^۲

ج) در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدت شش ماه هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام می‌گذشت صدا می‌زد: **«الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً؛** هنگام نماز است ای اهل بیت، خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

این حدیث را حاکم حسکانی از انس بن مالک نقل کرده است.^۳ در روایت دیگری که از ابوسعید خدری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است می‌خوانیم:

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۱ به بعد.

۲. درّ المنثور، ذیل آیه مورد بحث.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱.

«پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد».^۱

حدیث فوق را ابن عباس نیز از پیامبر ﷺ نقل کرده است.^۲

این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه عليها السلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص اینکه تنها خانه‌ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می شد، بعد از آنکه دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود، در خانه فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می شنیدند - دقت کنید.

با این حال جای تعجب است که برخی مفسران اصرار دارند که مفهوم آیه عام است و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن واردند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می دانند.

قابل توجه اینکه عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود و ریزه کاری‌های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی کرد، اگر این آیه شامل او می شد قطعاً در لابه‌لای سخنانش به مناسبت‌هایی از آن سخن می گفت، در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

د) روایات متعددی از ابوسعید خدری صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد این آیه تنها درباره همان پنج تن نازل شده است (نُزِلَتْ فِي خَمْسَةٍ فِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام).^۳

این روایات به قدری زیاد است که برخی محققان آن را متواتر می دانند.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند چندان است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد، تا آنجا که در احقاق الحق بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گرد آوری شده، و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد.^۴

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۸.

۲. درّ المنثور، ذیل آیه مورد بحث.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۵.

۴. به جلد دوم احقاق الحق و پاورقی‌های آن مراجعه شود.

نویسنده کتاب شواهد التنزیل که از علمای معروف اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده.^۱

از همه اینها گذشته، پاره‌ای از همسران پیامبر ﷺ در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته برخی مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار تن بالغ می‌شد.

بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم خود عایشه نیز بعد از این حادثه اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن در بحث‌های پیشین گذشت.

عیب‌جویی عایشه از خدیجه که از بزرگ‌ترین و فداکارترین و با فضیلت‌ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است. این سخن چندان بر پیامبر ﷺ ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: «به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند، و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند».^۲

۳. آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟

در لابه‌لای تفسیر آیه اشاره‌ای به این موضوع داشتیم که «اراده» در جمله ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ اراده تکوینی است، نه تشریحی.

برای توضیح بیشتر باید یادآور شویم که منظور از اراده تشریحی همان اوامر و نواهی الهی است. فی‌المثل خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد می‌خواهد، این اراده تشریحی است.

معلوم است اراده تشریحی به افعال ما تعلق می‌گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق متعلق اراده افعال خداست. می‌گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنابراین چنین اراده‌ای باید تکوینی باشد و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

۱. رک: شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰ به بعد.

۲. استیعاب و صحیح بخاری و مسلم، طبق نقل المراجعات، ص ۲۲۹، نامه ۷۲.

افزون بر این، مسأله اراده تشریحی نسبت به پاکی و تقوا انحصار به اهل بیت علیهم السلام ندارد، زیرا خدا به همه دستور داده است که پاک باشند و با تقوا، و این مزیتی برای آنها نخواهد بود زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند.

به هر حال این موضوع یعنی «اراده تشریحی» نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچ وجه تناسبی ندارد، زیرا همه این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم و ویژه دارد که مخصوص اهل بیت علیهم السلام است.

این نیز مسلم است که «رجس» در اینجا به معنی پلیدی ظاهری نمی باشد، بلکه اشاره به پلیدی های باطنی است و اطلاق این کلمه هرگونه انحصار و محدودیت را در شرک، کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می کند، و همه گناهان و آلودگی های عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می شود.

نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنی خلقت و آفرینش است، در اینجا به معنای مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح اینکه: مقام عصمت به معنی یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود، اما با وجود این حالت چنان نیست که آنها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه چشم می پوشند.

درست همانند یک طبیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که خطرهای جدی آن را می داند نمی خورد، با اینکه قدرت بر این کار دارد اما آگاهی ها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده خود از این کار چشم بپوشد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به پیغمبران داده شده نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسؤلیت سنگین رهبری به آنها داده؛ بنابراین، امتیازی است که بهره آن عاید همگان می شود و این عین عدالت است. درست مانند امتیاز خاصی که خداوند به پرده های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن از آن بهره می گیرد.

از این گذشته، به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسؤلیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص کننده خط عدالت است.

نتیجه اینکه این اراده یک اراده تکوینی است در سر حدّ یک مقتضی (نه علت تامّه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار^۱ (ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۱۵-۳۲۸).

آسیه و مریم دو زن نمونه

﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْإِسْلَامِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِيَخْلُقَ بِهَا مَا يَشَاءُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾

و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! نزد خود برای من خانه‌ای در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» * و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار خویش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از مطیعان (فرمان خدا) بود. (سوره تحریم، آیات ۱۱ و ۱۲)

تفسیر:

در این دو آیه، دو مثال برای افراد باایمان ذکر کرده می‌گوید: «خداوند مثلی برای مؤمنان ذکر کرده: همسر فرعون را در آن زمان که به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگار من، خانه‌ای برایم در جوار قربت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کارهایش رهایی بخش، و مرا از این قوم ظالم نجات ده» ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَاتِ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.

معروف این است که نام همسر فرعون «آسیه» و نام پدرش «مزاحم» بوده است. گفته‌اند: هنگامی که معجزه موسی عليه السلام را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد و از همان لحظه به موسی عليه السلام ایمان آورد. او پیوسته ایمان خود

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۵-۳۲۸.

را مکتوم می‌داشت، ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد. هنگامی که فرعون از ایمان او باخبر شد بارها او را نهی کرد و اصرار داشت دست از دامن آیین موسی بردارد و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت، هرگز تسلیم خواست فرعون نشد.

سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخ‌ها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند و سنگ عظیمی بر سینه‌اش بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه‌های عمر خود را می‌گذارند دعایش این بود: «پروردگارا، برای من خانه‌ای در بهشت، در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده!» خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در ردیف بهترین زنان جهان، مانند مریم قرار داد، چنانکه در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است.

در روایتی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَ مَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ أَسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ، إِمْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ؛ برترین زنان اهل بهشت (چهار نفرند): خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون».^۱

جالب اینکه همسر فرعون با این سخن، کاخ عظیم فرعون را تحقیر می‌کند و آن را در برابر خانه‌ای در جوار رحمت خدا به هیچ می‌شمرد، و به این وسیله به آنها که او را نصیحت می‌کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق ملکه مصر بودن در اختیار تو است، با ایمان به مرد شبانی همچون موسی عليه السلام از دست نده پاسخ می‌گوید. و با جمله «وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ» بیزاری خود را، هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایاتش اعلام می‌دارد.

و با جمله «وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ناهم‌رنگی خود را با محیط آلوده و بیگانگی خویش را از جنایات آنها بر ملا می‌کند.

و چقدر حساب شده است این جمله‌های سه‌گانه‌ای که این زن با معرفت و ایثارگر در واپسین لحظه‌های عمرش بیان کرد. جمله‌هایی که می‌تواند برای همه زنان و مردان

مؤمن جهان الهام‌بخش باشد. جمله‌هایی که بهانه‌های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط یا همسر را مجوزی برای ترک اطاعت خدا و تقوا می‌شمرند می‌گیرد. مسلماً زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعون و وجود نداشت، همان‌طور که فشار و شکنجه‌ای فراتر از شکنجه‌های فرعون جنایتکار نبود، ولی نه آن زرق و برق و نه این فشار و شکنجه، آن زن مؤمن را به زانو در نیاورد و همچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد، تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد. قابل توجه اینکه تقاضا می‌کند خداوند خانه‌ای در بهشت و در نزد خودش برای او بنا کند که در بهشت بودن، جنبه جسمانی آن است و نزد خدا بودن، جنبه روحانی آن، و او هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است.

سپس به دومین زن باشخصیت که الگویی برای افراد باایمان محسوب می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: «و نیز خداوند مثلی زده است مریم دختر عمران را که دامان خود را پاک نگاه داشت» ﴿و مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾^۱. «و ما از روح خود در او دمیدیم» ﴿فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا﴾. و او به فرمان خدا بدون داشتن همسر، فرزندی آورد که پیامبر اولوالعزم پروردگار شد.

و می‌افزاید: «او سخنان پروردگار و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و به همه آنها ایمان آورد» ﴿وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ﴾.

«و او از مطیعان فرمان خدا بود» ﴿وَكَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ﴾.

از نظر ایمان در سر حد اعلی قرار داشت و به تمام کتاب‌های آسمانی و اوامر الهی مؤمن، و از نظر عمل پیوسته مطیع اوامر الهی بود، بنده‌ای بود جان و دل بر کف، و چشم بر امر، و گوش بر فرمان داشت.

تفاوت «کلمات» و «کُتِبَ» ممکن است از این نظر باشد که تعبیر «کُتِبَ» اشاره به تمام کتاب‌های آسمانی است که بر پیامبران نازل شده و تعبیر به «کلمات» ناظر به وحی‌هایی است که صورت کتاب آسمانی نداشته است.

مریم چنان نسبت به این کلمات و کتب مؤمن بود که قرآن در آیه ۷۵ سوره مائده به «صدیقه» (بسیار تصدیق‌کننده) از او یاد کرده است.

۱. درباره اینکه منظور از تعبیر «فرج» چیست شرح مبسوطی در ذیل آیه ۹۱ سوره انبیاء داشتیم.

در آیات مختلف قرآن مطالب زیادی درباره شخصیت این زن باایمان و مقام والای او دیده می‌شود که قسمت مهمی از آن در همان سوره‌ای است که به نام او نامیده شده (جمعی نیز «صدیقه» را به معنی بسیار راستگو توصیف کرده‌اند).

به هر حال قرآن با این تعبیرات دامن مریم را از سخنان ناروایی که جمعی از یهودیان آلوده و جنایتکار درباره او می‌گفتند و شخصیت و حتی پاکدامنی او را زیر سؤال می‌بردند پاک می‌شمرد، و مشت محکمی بر دهان بدگویان می‌کوبد.

منظور از جمله «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» (از روح خود در او دمیدیم) چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم، یک روح با عظمت و متعالی است. به تعبیر دیگر اضافه «روح» به «خداوند»، اضافه تشریفیه است که برای بیان عظمت چیزی می‌آید، مانند اضافه «خانه» به «خدا» در تعبیر «بیت‌الله»، وگرنه خداوند نه روح دارد و نه خانه و بیت.

عجب اینکه برخی مفسران حدیثی درباره زنان باشخصیت و والامقام در نزد خداوند نقل کرده‌اند که عایشه را برترین آنها شمرده‌اند! چه خوب بود این حدیث را در تفسیر سوره تحریم ذکر نمی‌کردند، زیرا این سوره با صدای رسا، پیامی بر خلاف این حدیث ساختگی می‌دهد و چنانکه دیدیم، بسیاری از مفسران اهل سنت و مورخان تصریح کرده‌اند که آن دو زن که آیات این سوره آنها را شدیداً ملامت می‌کند و مایه خشم خدا و رسولش شدند، حفصه و عایشه بودند. و این معنی صریحاً در صحیح بخاری نیز آمده است.^۱

ما از تمام کسانی که آزاد می‌اندیشند می‌خواهیم که بار دیگر آیات این سوره را مرور کنند، سپس ارزش چنین احادیثی را روشن سازند (ر.ک: ج ۲۴، ص ۳۱۴-۳۱۸).

ایثار تحسین برانگیز

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالْآذَانِ وَالْأَنْفِ وَالْأَنْفِ وَالْأَنْفِ وَالْأَنْفِ وَالْأَنْفِ وَالْأَنْفِ * وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۹۵.

لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا *
فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ﴿﴾

به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است، * از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند، و (از هر جا بخواهند) آن را جاری می‌سازند. * آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می‌ترسند، * و غذای (خود) را با این‌که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مستمند» و «یتیم» و «اسیر» اطعام می‌کنند. * (و می‌گویند): ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. * ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است. * (بخاطر این عقیده و عمل) خداوند آنان را از شرّ آن روز نکه می‌دارد و از آنها استقبال می‌کند درحالی که شادمان و مسرورند. (سوره انسان، آیات ۵-۱۱)

شان نزول:

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر ﷺ

ابن عباس می‌گوید: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند، و به علی علیه السلام گفتند: ای ابوالحسن، خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضه که خادمه آنها بود، نذر کردند: اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهما السلام نیز گفتند: ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی علیه السلام سه من جو قرض نمود، فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد کرد، و نان پخت، هنگام افطار، سائلی بر در خانه آمده، گفت: السّلامُ علیکم اهل بیتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: «سلام بر شما ای خاندان محمد!» مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند، آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب نوشیدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار، وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز، ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند).

در سومین روز، اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد، باز هر کدام سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد، علی علیه السلام دست حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می لرزند! فرمود! این حالی را که در شما می بینم برای من بسیار گران است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد، هنگامی که وارد خانه فاطمه علیه السلام شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده، و چشم هایش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد.

در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید، سپس سوره هل أتی را بر او خواند (بعضی گفته اند: از آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ» تا آیه «كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هیجده آیه است در این موقع نازل گشت).

آنچه را در بالا آوردیم، نص حدیثی است که با کمی اختصار، در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است، و در همان کتاب از ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت، نام می برد که این حدیث را در کتاب های خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن).

به این ترتیب، روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.^۱

و اما علمای شیعه، همه اتفاق نظر دارند که: این هیجده آیه یا مجموع این سوره در ماجرای فوق نازل شده است، و همگی بدون استثناء، در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل مهم علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و فرزندان ایشان آورده اند.

حتی چنانکه در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعرا، و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است.

در اینجا بهانه جویانی که هر وقت به فضائل علی علیه السلام می رسند، حساسیت

۱. الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۷ تا ۱۱۱ و در کتاب احقاق الحق در ج ۳، ص ۱۵۷ تا ۱۷۱، حدیث فوق از ۳۶ نفر از دانشمندان و علمای اهل سنت با ذکر مأخذ نقل شده است.

فوق العاده‌ای نشان می‌دهند، منتهای دقت را در اشکال تراشی به عمل آورده و خرده گیری‌هایی بر این شأن نزول دارند از جمله:

۱. این سوره «مکی» است در حالی که داستان شأن نزول مربوط به بعد از تولد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است که قطعاً در «مدینه» واقع شده! ولی چنانکه در آغاز این سوره مشروحاً بیان کردیم، دلایل روشنی در دست داریم که نشان می‌دهد: تمام سوره «هل أتى» و یا لا اقل «هیجده آیه» در «مدینه» نازل شده است.

۲. لفظ آیه عام است چگونه می‌توان آن را تخصیص به افراد معینی داد.

ولی ناگفته پیدا است که عام بودن مفهوم آیه، منافاتی با نزول آن در مورد خاصی ندارد، بسیاری از آیات قرآن مفهوم عام و گسترده‌ای دارد، ولی شأن نزول که مصداق اتم و اعلائی آن است مورد خاصی می‌باشد، و این عجیب است که عمومیت مفهوم آیه‌ای را کسی دلیل بر نفی شأن نزول آن بگیرد.

۳. بعضی، شأن نزول‌های دیگری نقل کرده‌اند که با شأن نزول فوق سازگار نیست، از جمله اینکه «سیوطی» در «درّ المثور» نقل کرده که مرد سیاه پوستی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از «تسیح» و «تهلیل» سؤال کرد.

عمر گفت: بس است، زیاد از رسول خدا سؤال کردی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمر! خاموش باش، و در این هنگام سوره «هل أتى» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد! ^۱

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که مردی از «حبشه» خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، می‌خواست از او سؤال کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سؤال کن و فراگیر.

عرض کرد: ای رسول خدا! گروه شما از نظر رنگ و صورت و نبوت بر ما برتری دارد، اگر من به آنچه تو ایمان آورده‌ای ایمان بیاورم، و همانند آنچه عمل می‌کنی، عمل کنم، من با تو در بهشت خواهم بود؟

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست اوست سفیدی سیاه‌پوستان در بهشت از هزار سال راه دیده می‌شود، پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله ثواب‌های مهمی برای گفتن لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده، بیان فرمود، در این هنگام سوره «هل أتى» نازل شد! ^۲

ولی با توجه به اینکه این روایات تقریباً هیچگونه تناسبی با مضمون آیات سوره هل أتت) ندارد، به نظر می‌رسد برای پایمال کردن شأن نزول سابق، از سوی عمال «بنی امیه» یا مانند آنان جعل شده باشد.

۴. بهانه دیگر که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که: چگونه انسان می‌تواند، سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟!)

اما این ایراد عجیبی است برای اینکه: خود ما افراد متعددی را دیده‌ایم که برای بعضی از معالجات طبی سه روز که سهل است امساک معروف «چهل روز» را انجام داده‌اند، یعنی چهل روز تمام، تنها آب نوشیده‌اند! و مطلقاً غذایی نخورده‌اند! و همین امر باعث درمان بسیاری از بیماری‌های آنها شده، حتی یکی از اطبای معروف غیر مسلمان به نام «الکسی سوفورین» کتابی در زمینه آثار درمانی مهم چنین امساک، با ذکر برنامه دقیق آن نوشته است.

حتی اگر تعجب نکنید بعضی از همکاران در تفسیر نمونه، این امساک را تا ۲۲ روز عملاً انجام داده‌اند.

۵. بعضی دیگر، برای اینکه به سادگی از کنار این فضیلت بگذرند، از طریق دیگری وارد شده‌اند، مثلاً «آلوسی» می‌گوید: اگر بگوییم این سوره درباره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نازل نشده، چیزی از قدر آنها نمی‌کاهد؛ زیرا داخل بودن آنها در عنوان «ابرار» مطلب آشکاری است که هر کس می‌داند، سپس به بیان بعضی از فضائل آنها پرداخته، می‌گوید: انسان چه درباره این دو بزرگوار می‌تواند بگوید: جز اینکه علی علیه السلام مولای مؤمنان و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و جزء وجود محمدی صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام روح و ریحان، و آقایان جوانان بهشتند، اما مفهوم این سخن ترک دیگران نیست، بلکه هر کس غیر این راه را بپوید گمراه است.^۱ ولی ما می‌گوییم: اگر بنا شود فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم، بقیه فضائل نیز تدریجاً به چنین سرنوشتی دچار می‌شوند، و روزی فرا خواهد رسید که بعضی، اصل فضیلت علی و بانوی اسلام و حسنین علیهما السلام را نیز انکار کنند!

قابل توجه اینکه: در بعضی از روایات از خود علی علیه السلام نقل شده که در موارد

۱. روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۸.

متعدد، به نزول این آیات در مورد خود و فرزنداناش در مقابل مخالفان استدلال کرده است.^۱

این نکته نیز قابل توجه است که: «اسیر» معمولاً در «مدینه» وجود داشت، و در «مکه» به حکم آن که هنوز غزوات اسلامی شروع نشده بود کمتر اسیر دیده می شد، و این گواه دیگری بر مدنی بودن این سوره است.

آخرین نکته ای را که در اینجا لازم به یاد آوری می دانیم این است که: به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنت، بسیاری از نعمت های بهشتی در این سوره بر شمرده شده است ولی از «حور العین» که غالباً در قرآن مجید در عداد نعمت های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا علیها السلام و همسر و فرزنداناش باشد، که به احترام بانوی اسلام علیها السلام ذکری از «حور» به میان نیامده!^۲

گرچه بحث ما در زمینه این شأن نزول طولانی شد، ولی در برابر اشکال تراشی های بهانه جویان، چاره ای جز این نبود (ر.ک: ج ۲۵، ص ۳۴۴ و ۳۴۵).

فاطمه مصداق خیر کثیر

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾

به یقین ما به تو کوثر (و خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. * پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. * (و بدان) دشمن تو به یقین ابتر و بریده نسل است.

(سوره کوثر، آیات ۱-۳)

تفسیر:

ما به تو خیر فراوان دادیم

روی سخن در تمام این سوره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است (مانند سوره و الضحی)

۱. احتیاج طبرسی و خصال صدوق (طبق نقل المیزان، ج ۲۰، ص ۲۲۴).

۲. روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۸.

و سوره‌الم نشرح)) و یکی از اهداف مهم هر سه سوره تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناک و زخم زبان‌های مکرر دشمنان است.

نخست می‌فرماید: «ما به تو کوثر عطا کردیم» ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ﴾.

«کوثر» وصف است که از «کثرت» گرفته شده، و به معنی خیر و برکت فراوان است، و به افراد «سخاوتمند» نیز «کوثر» گفته می‌شود.

در اینکه: منظور از «کوثر» در اینجا چیست؟ در روایتی آمده است: «وقتی این سوره نازل شد، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند: این چیست که خداوند به تو عطا فرموده؟

گفت: نهی است در بهشت، سفیدتر از شیر، و صافتر از قرح (بلور) در دو طرف آن قبه‌هایی از درّ و یاقوت است...»^۱.

در حدیث دیگری، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «کوثر نهی است در بهشت که خداوند آن را به پیغمبرش در عوض فرزندش (عبدالله که در حیات او از دنیا رفت) به او عطا فرمود».

بعضی نیز گفته‌اند: منظور همان «حوض کوثر» است که تعلق به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت، از آن سیراب می‌شوند.^۲

بعضی آن را به «نبوت» تفسیر کرده.

بعضی دیگر به قرآن.

بعضی به کثرت اصحاب و یاران.

بعضی به کثرت فرزندان و ذریه، که همه آنها از نسل دخترش فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَام به وجود آمدند، و آن قدر فزونی یافتند، که از شماره بیرونند، و تا دامنه قیامت یادآور وجود پیغمبر اکرمند.

بعضی نیز آن را به «شفاعت» تفسیر کرده و حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در این زمینه نقل نموده‌اند.^۳

تا آنجا که «فخر رازی پانزده قول در تفسیر «کوثر» ذکر کرده است، ولی ظاهر این است: غالب اینها بیان مصداق‌های روشنی از این مفهوم وسیع و گسترده است، زیرا چنانکه گفتیم، «کوثر» به معنی «خیر کثیر و نعمت فراوان» است.

نکته:

فاطمه علیها السلام و کوثر

گفتیم: «کوثر» یک معنی جامع و وسیع دارد، و آن، «خیر کثیر و فراوان» است، و مصادیق آن زیاد می‌باشد، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه، یکی از روشن‌ترین مصداق‌های آن را وجود مبارک «فاطمه زهراء علیها السلام دانسته‌اند؛ چرا که شأن نزول آیه می‌گوید: آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم می‌کردند که بلا عقب است، قرآن ضمن نفی سخن آنها می‌گوید: «ما به تو کوثر دادیم».

از این تعبیر، استنباط می‌شود: این «خیر کثیر» همان فاطمه زهراء علیها السلام است؛ زیرا نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند، بلکه آئین او و تمام ارزش‌های اسلام را حفظ کردند، و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران، هزار از فرزندان فاطمه علیها السلام در سراسر جهان پخش شدند، که در میان آنها علمای بزرگ، نویسندگان، فقهاء، محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیم بودند، که با ایثار و فداکاری در حفظ آئین اسلام کوشیدند. در اینجا به بحث جالبی از «فخر رازی برخورد می‌کنیم، که در ضمن تفسیرهای مختلف «کوثر» می‌گوید:

قول سوم این است که: این سوره به عنوان ردّ بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرده می‌گرفتند، بنابراین معنی سوره این است که: خداوند به او نسلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند، بین چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنها است، این در حالی است که از «بنی امیه» (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نمانده، سپس بنگر و ببین چقدر از علمای بزرگ در میان آنها است، مانند: باقر، صادق، رضا و نفس زکیه^۱ (ر.ک: ج ۳۷، ص ۳۹۷-۴۰۳).

۱. «نفس زکیه» لقبی است برای محمد بن عبدالله فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام که به دست منصور دوانقی در سال ۱۴۵ هجری به شهادت رسید.

۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۳۲، ص ۱۲۴.

بخش پنجم

زنان ناشایست

زن لوط زنی ناشایست

﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾

(چون کار به اینجا رسید، ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم؛ جز همسرش، که از بازماندگان (و هلاک‌شدگان در شهر) بود. (سوره اعراف، آیه ۸۳)

تفسیر:

در آیه بعد می‌فرماید: «چون کار به اینجا رسید، ما لوط و پیروان واقعی و خاندانش را که پا کدامن بودند، نجات بخشیدیم جز همسرش که او را در میان قوم تبه‌کار رها ساختیم، زیرا او از نظر عقیده و آیین با آنان هماهنگ بود» ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾^۱

بعضی گفته‌اند: کلمه «اهل» گرچه معمولاً به خویشاوندان نزدیک گفته می‌شود، در آیه بالا به پیروان راستین او نیز اطلاق شده. یعنی آنها نیز جزء خانواده او محسوب شده‌اند.

ولی به طوری که از آیه ۳۶ سوره ذاریات برمی‌آید، هیچ‌کس از قوم لوط جز خانواده و کسان نزدیک او ایمان نیاوردند. بنابراین «اهل» در اینجا به همان معنی اصلی یعنی بستگان نزدیک است.

و از آیه ۱۰ سوره تحریم اجمالاً استفاده می‌شود که همسر لوط در آغاز زن

۱. «غایر» به کسی می‌گویند که همراهانش بروند و او باقی بماند، همان‌طور که خانواده لوط با او رفتند و تنها همسرش در شهر باقی ماند و به سرنوشت گنهکاران گرفتار شد.

سربه‌راهی بود، سپس راه خیانت را پیش گرفت و دشمنان لوط را جرأت بخشید (ر.ک: ج ۶، ص ۲۹۵ - ۲۹۶).

توطئه زلیخا

﴿وَرَاوَدْنَاهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ لَكَ قَالَ
مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مِّنْ اُوَاىِٕ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ * وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا
لَوْلَا اَنْ رَّآى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُخْلِصِيْنَ﴾

و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت: «بیا به سوی آنچه برای تو مهیاست!» (یوسف) گفت: «پناه می برم به خدا! او [= عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!)) به یقین ستمکاران رستگار نمی‌شوند.» * آن زن قصد او کرد؛ و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، قصد وی می‌نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص شده ما بود!

(سوره یوسف، آیات ۲۳-۲۴)

تفسیر:

عشق سوزان همسر عزیز مصر

یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتی نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد بلکه قلب همسر عزیز را نیز به تسخیر خود در آورد و با گذشت زمان، این عشق سوزان‌تر شد. اما یوسف پاک و پرهیزگار جز به خدا نمی‌اندیشید و قلبش تنها در گرو عشق خدا بود.

عوامل دیگری نیز دست‌به‌دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز دامن زد. نداشتن فرزند، غوطه‌ور بودن در یک زندگی پرتجمل اشرافی، و نداشتن هیچ گرفتاری در زندگی داخلی - چنانکه معمول اشراف و توانگران است - و بی‌بندوباری شدید حاکم بر دربار مصر، زن را که از ایمان و تقوا بهره‌ای نداشت، در امواج و سوسه‌های شیطانی فرو برد و سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل خود را با یوسف در میان بگذارد و از او تقاضای کامجویی کند.

او از تمام وسایل و روش‌ها برای رسیدن به مقصود خود در این راه استفاده کرد و با خواهش و تمنا کوشید در دل او اثر کند. قرآن می‌گوید: «و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود، از او تمنای کامجویی کرد» ﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ﴾.

جمله «راودته» از ماده «مراوده» در اصل به معنی جست و جوی مرتع و چراگاه است. مثل معروف الرائد لا يكذب قومه: «کسی که دنبال چراگاه می‌رود به قوم و قبیله خود دروغ نمی‌گوید» اشاره به همین است.

و نیز به میل سرمه‌دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می‌کشند، «مروء» (بر وزن منبر) گفته می‌شود، سپس به هرکاری که با مدارا و ملایمت طلب شود اطلاق شده است. اشاره به اینکه همسر عزیز برای رسیدن به مقصود خود، به اصطلاح از راه مسالمت‌آمیز و خالی از هر گونه تهدید، با نهایت ملایمت و اظهار محبت، از یوسف دعوت کرد.

سرانجام به نظرش رسید یک روز او را در خلوتگاه خود به دام اندازد و تمام وسایل تحریک او را فراهم سازد و جالب‌ترین لباس‌ها، بهترین آرایش‌ها و خوشبوترین عطرها را به کار برد و صحنه را چنان بیاراید که یوسف خویشتن‌دار و پرهیزگار را به زانو در آورد. قرآن می‌فرماید: «درها را بست و گفت: بیا» به سوی آنچه برای تو مهیاست ﴿وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ﴾.

«عَلَّقَتِ» معنی مبالغه را می‌رساند. یعنی او همه درها را محکم بست و این نشان می‌دهد که یوسف را به محلی از قصر کشاند که اتاق‌های تودرتو داشت.

چنانکه در بعضی از روایات آمده است، او هفت در را بست تا یوسف هیچ راه گریزی نداشته باشد.

به علاوه شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که نگران فاش شدن نتیجه کار نباشد، زیرا هیچ‌کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست.

در این هنگام یوسف که همه زمینه‌ها را برای لغزش به سوی گناه فراهم دید و فهمید که ظاهراً هیچ راهی برایش باقی نمانده است، در پاسخ زلیخا به بیان این جمله قناعت کرد، «گفت: پناه می‌برم به خدا!» ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾.

به این ترتیب یوسف درخواست نامشروع همسر عزیز را با قاطعیت رد کرد و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد.

در ضمن این واقعیت را به او و به همگان فهماند که در چنین وضعیتی سخت و بحرانی، برای رهایی از چنگال و سوسه‌های شیطان و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنها راه نجات پناه بردن به خداست؛ خدایی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ چیز در برابر اراده‌اش تاب مقاومت ندارد. او با گفتن این جمله کوتاه، به یگانگی خدا، هم از نظر عقیده و هم از نظر عمل اعتراف نمود.

سپس اضافه کرد: من چگونه می‌توانم تسلیم چنین خواسته‌ای شوم در حالی که «او [= عزیز مصر] صاحب نعمت من است (و) مقام مرا گرامی داشته» ﴿إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾.

آیا این ظلم و خیانت آشکار نیست؟ «مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند» ﴿إِنَّهُ لَا يُلْحِقُ الظَّالِمُونَ﴾.

در اینجا کار یوسف و همسر عزیز به حساس‌ترین مرحله رسید. قرآن در جمله پرمعنایی می‌فرماید: «آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید - قصد وی می‌نمود» ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾. در معنی جمله بالا میان مفسران گفت‌وگو بسیار است که می‌توان همه را در سه تفسیر زیر خلاصه کرد.

۱. همسر عزیز تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد. یوسف هم به مقتضای طبع بشری و اینکه جوانی نخواستگی بود و همسر نداشت، در برابر هیجان‌انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود، هرگاه برهان پروردگار - یعنی روح ایمان و تقوا و تربیت نفس و مقام عصمت - در میان او و همسر عزیز حایل نمی‌شد چنین تصمیمی می‌گرفت.

بنابراین، تفاوت میان «هم» (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود که از یوسف مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی نبود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای مقام تقوا نبود، چنین تصمیمی گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد.

نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم. مثلاً می‌گوییم افراد بی‌بندوبار تصمیم گرفتند میوه‌های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم چنین تصمیمی می‌گرفتم.

پس تصمیم یوسف مشروط به شرطی بود که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد که توضیح و بیان این مقام والاست. طبق این تفسیر از یوسف هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر نزد، بلکه در دل، تصمیم هم نگرفت.

اینکه بعضی روایات^۱ می‌گویند یوسف آماده کامگیری از همسر عزیز شد و حتی لباسش را از تن بیرون کرد - و تعبیرات دیگری که انسان از نقل آن شرم دارد - همه بی‌اساس و مجعول است.

چنین اعمالی در خور افراد آلوده و بی‌بندوبار است، چگونه می‌توان یوسف را با آن قداست روح و مقام تقوا به این کارها متهم کرد.

تفسیر اول در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در عبارت بسیار کوتاهی بیان شده است، آنجا که مأمون خلیفه عباسی از امام می‌پرسد: آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ فرمود: «آری». گفت: پس تفسیر آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» چیست؟ امام فرمود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ، لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَالْمَعْصُومُ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَلَا يَأْتِيهِ... فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُّكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ آن هم نمی‌رود» مأمون (از پاسخ امام لذت برد و) گفت: آفرین بر تو ای ابوالحسن!^۲

۲. تصمیم همسر عزیز مصر و یوسف هیچ‌کدام مربوط به کامجویی نبود، بلکه تصمیم بر حمله و زدن یکدیگر بود؛ چون همسر عزیز در عشق شکست خورده بود و روح انتقامجویی در وی پدید آمده بود و یوسف به خاطر دفاع از خویشتن و تسلیم نشدن در برابر تحمیل آن زن.

از جمله قرائنی که برای این موضوع ذکر کرده‌اند آن است که همسر عزیز تصمیم خود را بر کامجویی خیلی قبل از این گرفته بود و تمام مقدمات آن را فراهم کرده بود،

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ جامع‌البیان، ج ۱۲، ص ۲۴۱؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۲۶.

۲. نورالتقلین، ج ۲، ص ۴۲۱؛ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۲؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۰۰.

بنابراین جای این نداشت که قرآن بگوید او تصمیم بر این کار گرفت، زیرا این لحظه لحظه تصمیم نبود.

دو دیگر اینکه پیدا شدن حالت خشونت و انتقامجویی پس از این شکست طبیعی است، زیرا او تمام آنچه را در توان داشت از طریق ملامت با یوسف به خرج داد و چون نتوانست از این راه در او نفوذ کند به حربه دیگر متوسل شد و آن خشونت بود.

سوم اینکه در ذیل آیه مورد بحث می‌خوانیم: ﴿كَذَلِكَ لِنُصِرفَ عَنْهُ الشُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾ «ما بدی و فحشا را از یوسف برطرف ساختیم». فحشا یعنی آلودگی به بی‌عفتی و «سوء» نجات از چنگال درگیری و زد و خورد و احیاناً قتل همسر عزیز مصر.^۱ به هر حال یوسف چون برهان پروردگار را دید با آن زن گلاویز نشد مبادا به او حمله کند و وی را مضروب سازد و این خود دلیلی شود که او قصد تجاوز داشته، لذا ترجیح داد خود را از آن محل دور سازد و به سوی در بگریزد.

۳. بی‌گمان یوسف جوانی بود با تمام احساسات جوانی، هر چند غرایز نیرومند او تحت فرمان عقل و ایمان او بود، ولی طبیعی است هر گاه چنین انسانی در برابر صحنه‌های فوق‌العاده هیجان‌انگیز قرار گیرد طوفانی در درون او برپا می‌شود و غریزه و عقل به مبارزه با یکدیگر برمی‌خیزند، هر قدر امواج عوامل تحریک‌کننده نیرومندتر باشد، کفه غرایز قوت می‌گیرد، تا آنجا که ممکن است در یک لحظه زودگذر به آخرین مرحله قدرت برسد آن چنان که اگر از این مرحله گامی فراتر رود لغزشگاه هولناکی است، ناگهان نیروی ایمان و عقل به هیجان در می‌آید و به اصطلاح بسیج می‌شود و کودتا می‌کند و قدرت غریزه را که تالب پرتگاه کشانیده بود به عقب می‌راند.

قرآن مجید این لحظه زودگذر حساس و بحرانی را که در میان دو زمان آرامش و قابل اطمینان قرار گرفته بود، در آیه مورد بحث ترسیم کرده است. بنابراین منظور از جمله ﴿هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ این است که در کشمکش غریزه و عقل، یوسف تا لب پرتگاه کشیده شد اما ناگهان بسیج فوق‌العاده نیروی ایمان و عقل، طوفان غریزه را در هم شکست،^۲ تا کسی گمان نکند اگر یوسف توانست خود را از این پرتگاه برهاند کار ساده‌ای انجام داده، چون عوامل گناه و هیجان در وجود او ضعیف بود، نه هرگز، او

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۷۲.

۲. اقتباس از تفسیر فی ظلال، ج ۴، ص ۷۱۱، ذیل آیه مورد بحث.

نیز برای حفظ پاکی خویش در این لحظه حساس دست به شدیدترین مبارزه و جهاد با نفس زد (ر.ک: ج ۹، ص ۴۳۳ - ۴۴۰).

رسوایی زلیخا

«وَاشْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْكَادِبِينَ * وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ * يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ»

و هر دو به سوی در دویدند و (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد)؛ پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد. و در این هنگام، همسر آن زن را نزدیک در یافتند. آن زن گفت: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به خانواده تو خیانت کند، جز زندان یا عذاب دردناک، چیست؟!» * (یوسف) گفت: «او مرا به کامجویی از خود دعوت کرد!» و در این هنگام، شاهی از خانواده آن زن شهادت داد که: «اگر پیراهنش از پیش رو پاره شده، آن زن راست می‌گوید؛ و او از دروغگویان است. * و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می‌گوید؛ و او از راستگویان است.» * هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حیله شما زنان است؛ که مکر و حیله شما زنان، عظیم است!» * یوسف! از این (جریان)، صرف نظر کن؛ و تو نیز ای زن از گناهت استغفار کن؛ زیرا تو از خطاکاران بودی.» (سوره یوسف، آیات ۲۵-۲۹)

تفسیر:

طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد

مقاومت سرسختانه یوسف، همسر عزیز را تقریباً مأیوس کرد. ولی یوسف که در این دور از مبارزه در برابر آن زن عشوه گر و هوس‌های سرکش نفس پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند، خطرناک است و باید خود را هر

چه زودتر از آن محل دور سازد. از این رو با سرعت به سوی درِ کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود. آیه می‌گوید: «و هر دو به سوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد) و پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد» ﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ﴾.

«استباق» در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است. «قد» به معنی پاره شدن از طرف طول است، چنانکه «قط» به معنی پاره شدن از عرض است. در حدیث آمده است: «كَانَتْ ضَرَبَاتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَبْكَارًا كَانِ إِذَا اعْتَلَى قَدًّا، وَإِذَا اعْتَرَضَ قَطًّا؛ ضربه‌های علی بن ابی طالب علیه السلام در نوع خود بی سابقه بود، هنگامی که از بالا ضربه می‌زد تا به پایین می‌شکافت و هنگامی که از عرض ضربه می‌زد دو نیم می‌کرد»^۱.

ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و آن را گشود؛ ناگهان عزیز مصر را پشت در دیدند، چنانکه قرآن می‌گوید: «و در این هنگام آقای آن زن را نزدیک در یافتند» ﴿وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ﴾.

«الفیت» از ماده «الفاء» به معنی یافتن ناگهانی است. تعبیر از شوهر به «سید»، به طوری که بعضی از مفسران گفته‌اند، طبق عادت مردم مصر بوده که زنان شوهر خود را «سید» خطاب می‌کردند. در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به «آقا» می‌کنند.

در این هنگام همسر عزیز که از یک سو خود را در آستانه رسوایی می‌دید، و از سوی دیگر شعله انتقامجویی از درون جانش زبانه می‌کشید، نخستین چیزی که به نظرش آمد این بود که با قیافه حق به جانبی رو به همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت: «آن زن گفت: کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند، جز زندان یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟» ﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

جالب اینکه زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوایی ندیده بود فراموش کرده بود

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۰.

که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر «اهلک» (خانواده تو)، می خواهد حس غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توأم نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد. این سخن بی شباهت به گفتار فرعون مصر در عصر موسی نیست که هنگام تکیه بر تخت قدرت می گفت: ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ﴾ «آیا کشور مصر از آن من نیست».^۱ اما هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر و ستاره اقبالش را در آستانه افول دید گفت: این دو برادر (موسی و هارون) می خواهند شما را از سرزمینتان بیرون کنند ﴿يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ﴾.^۲

نکنه قابل توجه دیگر اینکه، همسر عزیز مصر هرگز نگفت یوسف قصد سوئی درباره من داشته، بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر سخن گفت، آن چنان که گویی اصل مسأله مسلم است و سخن از میزان کیفر و چگونگی مجازات اوست. این تعبیر حساب شده در آن لحظه ای که می بایست آن زن دست و پای خود را گم کند، نشانه شدت حيله گری اوست.^۳

و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می گوید و بعد گویی به زندان هم قانع نیست، پا را فراتر می نهد و از «عذاب دردناک» که تا سرحد شکنجه و اعدام پیش می رود حرف می زند.

یوسف در اینجا سکوت را جایز نشمرد و با صراحت پرده از روی راز عشق همسر عزیز برداشت و «گفت: او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد» ﴿قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي﴾.

بدیهی است در چنین ماجرای هر کس در آغاز کار به زحمت می تواند باور کند که جوان نوحاسته و برده ای بدون همسر، بیگناه باشد و زن شوهردار به ظاهر باشخصیتی گناهکار؛ بنابراین، انگشت اتهام بیشتر به طرف یوسف دراز بود تا همسر عزیز. ولی از آنجا که خداوند حامی نیکان و پاکان است، اجازه نداد آن جوان پارسا و مجاهد با نفس، در شعله های آتش تهمت بسوزد. قرآن می فرماید: «و در این هنگام شاهدی از

۱. سوره زخرف، آیه ۵۱

۲. سوره طه، آیه ۶۳

۳. در اینکه ما در جمله ما جزء... نافیه است یا استفهامیه، در میان مفسران گفت و گوست، ولی نتیجه آن در هر حال چندان تفاوتی نمی کند.

خانواده آن زن شهادت داد که: (برای پیدا کردن مجرم اصلی، از این دلیل روشن استفاده کنید که) اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده، آن زن راست می گوید و او از دروغگویان است» ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾.

«و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می گوید و او از راستگویان است» ﴿وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾.

چه دلیلی از این زنده تر! زیرا اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده است، او به پشت سر یوسف دویده و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسلماً از پشت پاره می شود. و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار کرده، یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلماً پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد. و چه جالب است که این مسأله ساده یعنی پاره شدن پیراهن، مسیر زندگی بیگانه‌ای را تغییر دهد و همین امر کوچک، سندی بر پاکی او و دلیلی بر رسوایی مجرم گردد.

عزیز مصر این داوری را که بسیار حساب شده بود، پسندید و در پیراهن یوسف خیره شد و «هنگامی که دید پیراهن او [= یوسف] از پشت پاره شده، (با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود، رو به همسرش کرد و) گفت: این از مکر و حیله شما زنان است، که مکر و حیله شما زنان عظیم است» ﴿فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾.

عزیز مصر برای افشا نشدن ماجرای اسف‌انگیزی که روی داده بود و حفظ آبروی خود در سرزمین مصر، رو به یوسف کرد و گفت: «یوسف، از این موضوع صرف نظر کن» و دیگر از این ماجرا چیزی مگو ﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا﴾.

آن‌گاه خطاب به همسرش گفت: «و تو هم - ای زن - از گناهت استغفار کن، که از خطا کاران بودی» ﴿وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾.^۱

بعضی گفته‌اند گوینده این سخن عزیز مصر نبود، بلکه همان شاهد بود. ولی هیچ دلیلی برای این احتمال وجود ندارد به خصوص که این جمله بعد از گفتار عزیز واقع شده است.

۱. در این جمله مِنَ الْخَاطِئِينَ که جمع مذکر است گفته شده، نه مِنَ الْخَاطِئَاتِ که جمع مؤنث است. این به خاطر آن است که در بسیاری از موارد جمع مذکر را به عنوان تغلیب بر هر دو گروه اطلاق می‌کنند؛ یعنی تو در زمره خطا کارانی.

نقشه همسر عزیز مصر

در آیات مورد بحث اشاره به مکر زنان (البته زنانی همچون همسر عزیز که بی‌بندوبار و هوسرانند) شده است و این مکر و حيله‌گری به عظمت توصیف گردیده ﴿إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ﴾.

در تاریخ و همچنین در داستان‌ها که سایه‌ای از تاریخ است، مطالب زیادی در این زمینه نقل شده که مطالعهٔ مجموع آنها نشان می‌دهد زنان هوسران برای رسیدن به مقصود خود نقشه‌هایی می‌کشند که در نوع خود بی‌نظیر است.

در داستان بالا دیدیم که همسر عزیز چگونه بعد از شکست در عشق و قرار گرفتن در آستانهٔ رسوایی، با مهارت خاصی برائت خود و آلودگی یوسف را مطرح ساخت. او حتی نگفت که یوسف قصد سوء به من داشته، بلکه آن را به عنوان یک امر مسلم فرض کرد و تنها سؤال از مجازات چنین کسی نمود؛ مجازاتی که در مرحلهٔ زندان نیز متوقف نمی‌شد، بلکه به صورت نامعلوم و نامحدود مطرح گردید.

در داستان همین زن که در مورد سرزنش زنان مصر نسبت به عشق بی‌قرارش به غلام و بردهٔ خود در آیات بعد مطرح است نیز می‌بینیم که او برای تبرئهٔ خود از چنین نیرنگ حساب‌شده استفاده می‌کند و این تأکید دیگری است بر مکر چنین زنان (ر.ک: ج ۹، ص ۴۵۲ - ۴۶۰).

زنان فاسد دربار

﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةٌ الْعَرِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْتهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ * قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيُصْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ * فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

(این جریان در شهر منعکس شد؛ گروهی از زنان شهر گفتند: «همسر عزیز، غلامش را به سوی خود دعوت می‌کند. عشق (این جوان)، در اعماق قلبش نفوذ کرده؛ ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.» * هنگامی که (همسر عزیز) نیرنگ آنها را شنید، به سراغشان فرستاد؛ و برای آنها پستی (گرانها، و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت؛ و به دست هر کدام، کاردی (برای بریدن میوه) داد؛ و (به یوسف) گفت: «بر آنان وارد شو!» هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار باشکوه (و زیبا) یافتند؛ و (بی‌توجه) دست‌های خود را بردند؛ و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نمی‌باشد؛ این جز یک فرشته بزرگوار نیست!» * (همسر عزیز) گفت: «این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید. (آری) من او را به خویشتن دعوت کردم؛ و او خودداری کرد. و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد؛ و به یقین خوار و حقیر خواهد شد.» * (یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند؛ و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.» * پروردگارش دعای او را اجابت کرد؛ و مکر آنان را از او بازگرداند؛ چرا که او شنوا و داناست.

(سوره یوسف، آیات ۳۰-۳۴)

تفسیر:

توطئه دیگر همسر عزیز مصر

هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت، یک مسأله خصوصی بود که عزیز هم بر کتمانش تأکید داشت چون عموماً چنین رازهایی نهفته نمی‌ماند، به ویژه در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهایشان گوش‌های شنوایی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون درز کرد. قرآن می‌گوید: این جریان در شهر منعکس شد، «گروهی از زنان شهر گفتند: همسر عزیز جوانش [=غلامش] را به سوی خود دعوت می‌کند» ﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ﴾.

«عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده» ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾.

سپس او را با این جمله مورد سرزنش قرار دادند: «ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم» ﴿إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

روشن است آنها که این سخن را می‌گفتند، زنان اشرافی مصر بودند که اخبار قصرهای پیر از فساد فرعونیان و مستکبران برایشان جالب بود و همواره در جست‌وجوی آن بودند.

این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود، به اصطلاح جانماز آب می‌کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق، در گمراهی آشکار می‌دیدند.

حتی برخی از مفسران احتمال داده‌اند که انتشار این راز به وسیله این گروه از زنان مصر، نقشه‌ای بود برای تحریک همسر عزیز تا برای تیرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آنجا ببیند؛ شاید آنها فکر می‌کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خود جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند، هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت و هم آن نظر احترام‌آمیز یوسف به همسر عزیز که نظر فرزند به مادر، یا مربی، یا صاحب نعمت بود در مورد آنها موضوع نداشت، به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود. «شَعْف» از ماده «شغاف» به معنی گره بالای قلب یا پوسته نازک قلب است که به منزله غلافی تمام آن را در بر گرفته. «شَعْفَهَا حُبًّا» یعنی چنان به او علاقه مند شده که محبت وی به درون قلبش نفوذ کرده و اعماق آن را در بر گرفته است. و این اشاره به عشق شدید است.

آلوسی در تفسیر روح المعانی از کتاب اسرار البلاغة برای عشق و علاقه مراتبی ذکر کرده که به بخشی از آن در اینجا اشاره می‌شود.

نخستین مراتب محبت همان «هوی» (به معنی تمایل) است، آن‌گاه «علاقه» یعنی محبتی که ملازم قلب است.

بعد از آن، «کلف» به معنی شدت محبت و پس از آن «عشق» و سپس «شعف» (با عین) یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می‌سوزد و از این سوزش، احساس لذت می‌کند، بعد از آن «لوعه» و بعد از آن «شغف» یعنی مرحله‌ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می‌کند و سپس «تدله» و آن مرحله‌ای است که عشق، عقل انسان را می‌ریاید و آخرین مرحله «هیوم» است و آن مرحله بی‌قراری مطلق است که شخص عاشق را بی‌اختیار به هر سو می‌کشاند.^۱

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۱۲، ص ۲۰۳.

این نکته نیز مهم است که چه کسی آن راز را فاش کرد؟ همسر عزیز، که او هرگز طرفدار چنین رسوایی نبود، یا خود عزیز که او تأکید بر کتمان می‌کرد، یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او نیز این کار بعید است. اما به هر حال چنین مسأله‌ای آن هم در آن قصرهای پر از فساد - همان‌گونه که گفتیم - چیزی نیست که بتوان آن را پنهان ساخت و سرانجام از زبان تعزیه گردان‌های اصلی به درباریان و از آنجا به خارج، جسته گریخته درز می‌کند و طبیعی است که دیگران آن را با شاخ و برگ فراوان زبان‌به‌زبان نقل می‌نمایند.

همسر عزیز که از مکر زنان حيله‌گر مصر آگاه شد نخست ناراحت گشت سپس چاره‌ای اندیشید و آن، این بود که آنها را به مجلس میهمانی دعوت کند و بساط پرتجمّل با پستی‌های گرانبه‌ای برای آنها فراهم سازد و به دست هر کدام، چاقویی برای بریدن میوه دهد، اما چاقوهای تیز، تیزتر از نیاز بریدن میوه. آیه می‌فرماید: «هنگامی که نیرنگ آنها را شنید، به سراغشان فرستاد (و دعوتشان کرد) و برای آنان پستی (گرانها و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت و به دست هر کدام، چاقویی (برای بریدن میوه) داد» ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا﴾^۱.

و چنین کاری دلیل بر آن است که او از شوهر خود حساب نمی‌برد و از رسوایی گذشته‌اش درسی نگرفته بود.

«و (در این موقع به یوسف) گفت: وارد مجلس آنان شو!» تا زنان سرزنش‌گر با دیدن جمال او، وی را در این عشق ملامت نکنند ﴿وَ قَالَتِ احْرُجْ عَلَيْنَ﴾. تعبیر به «اُخْرِجْ عَلَيْنَ» (بیرون بیا)، به جای «اُدْخُلْ» (داخل شو)، این معنی را

۱. «مُتَّكًا» به معنی چیزی است که بر آن تکیه می‌کنند، مانند پستی‌ها، تخت‌ها و صندلی‌ها، آن‌چنان که در قصرهای آن زمان معمول بود، ولی بعضی مُتَّكًا را به اترج که نوعی میوه است تفسیر کرده‌اند. کسانی که مُتَّكًا را به همان معنی پستی و مانند آن تفسیر کرده‌اند نیز گفته‌اند: میوه آن میهمانی اترج بوده است، و اترج همان بالنگ است که میوه‌ای است ترش‌مزه و دارای پوستی ضخیم که از پوست آن مرتباً درست می‌کنند.

ممکن است این میوه در سرزمین مصر شبیه به آنچه نزد ماست کاملاً ترش نبوده و رگه‌ای از شیرینی داشته که میوه پذیرایی محسوب می‌شده.

می‌رساند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت بلکه در یک اتاق درونی که احتمالاً محلّ غذا و میوه بود سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملاً غیرمنتظره و شوک‌آفرین باشد.

اما زنان مصر - که طبق بعضی از روایات ده تن یا بیشتر بودند - هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی که همچون خورشیدی که از پشت ابر ناگهان ظاهر شود و چشم‌ها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد، چنان‌واله و حیران شدند که دست از پا و ترنج از دست نشناختند.^۱ می‌فرماید: «هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ (و زیبا) شمردند» ﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ﴾.

«و (چنان از خود بیخود شدند که به جای ترنج) دست‌های خود را بریدند» ﴿وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾.

«و (هنگامی که دیدند برق حیا و عفت از چشمان جذاب یوسف می‌درخشد و رخسار معصومش از شدت حیا گلگون شده، همگی) گفتند: منزّه است خدا! این بشر نیست؛ این یک فرشته بزرگوار است!» ﴿وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾.^۲

در اینکه زنان مصر در این هنگام چه اندازه دست‌های خود را بریدند در میان مفسران گفت‌وگوست. بعضی آن را به صورت مبالغه‌آمیز نقل کرده‌اند، ولی آنچه از قرآن استفاده می‌شود این است که اجمالاً دست‌های خود را مجروح ساختند. بنابراین زنان مصر هم که قافیه را به کلی باخته و با دست‌های مجروح که از آن خون می‌چکید و حالی پریشان، همچون مجسمه‌های بی‌روح بر جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که دست کمی از همسر عزیز ندارند. همسر عزیز از این فرصت استفاده کرد و «گفت: این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش می‌کردید» ﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ﴾.

همسر عزیز گویی می‌خواست به آنها بگوید شما که با یکبار مشاهده یوسف

۱. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۲۲۷؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲. «حاش» از ماده حشی به معنی طرف و ناحیه است، و تحاشی به معنی کناره‌گیری می‌آید و مفهوم جمله حاشَ لِلَّهِ این است که خدا منزّه است. اشاره به اینکه یوسف بنده‌ای است پاک و منزّه.

این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی خبر دست‌ها را بریدید، محو جمال او شدید و به ثناخوانیش برخاستید، چگونه مرا ملامت می‌کنید که صبح و شام با او می‌نشینم و برمی‌خیزم؟

همسر عزیز که از موقفیت خود در طرحی که ریخته بود احساس غرور و خوشحالی می‌کرد و عذر خود را موجّه جلوه داده بود، یکباره تمام پرده‌ها را کنار زد و با صراحت به گناه خود اعتراف نمود، گفت: آری «من او را به خویشتن دعوت کردم، و او خودداری ورزید» ﴿وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ﴾.

بعد بی‌آنکه از آلودگی به گناه اظهار ندامت کند و یا دست‌کم در برابر میهمانان حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی‌پروایی و لحنی جدّی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحاً اعلام داشت: «و اگر آنچه را دستور می‌دهم انجام ندهد (و در برابر عشق سوزان من تسلیم نشود) به زندان خواهد افتاد» ﴿وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيُصْجَنَنَّ﴾.

نه تنها او را به زندان می‌افکنم بلکه «مسلماً در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد شد» ﴿وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ﴾.

طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش به جمله «وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ» (از گناهت استغفار کن) قناعت کند، باید همسرش رسوایی را به این مرحله بکشد. اصولاً همان‌گونه که گفتیم در دربار فراعنه و شاهان این مسائل چیز تازه‌ای نیست.

بعضی در اینجا روایت شگفت‌آوری نقل کرده و گفته‌اند: گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند، به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند. آنها دور یوسف را گرفتند و برای تشویق او به تسلیم شدن، هر کدام به نوعی سخن گفتند.^۱ یکی گفت: ای جوان، این همه خودداری و ناز برای چیست؟ چرا به این عاشق دلخسته ترخّم نمی‌کنی؟ مگر جمال دل‌آرای خیره‌کننده را نمی‌بینی؟ مگر تو دل‌نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبایی لذّت نمی‌بری؟ آخر مگر تو سنگ و چوبی؟ دومی گفت: گیرم که از زیبایی و عشق چیزی نمی‌فهمی، آیا نمی‌دانی که او همسر

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۲۷۶؛ قصص جزائری، ص ۱۷۹؛ تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر کبیر، ج ۱۸، ص ۴۵۱، ذیل آیات مورد بحث.

عزیز مصر و زن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی‌کنی که اگر قلب او را به دست آوری همه این دستگاہ در اختیار تو خواهد بود؟ و هر مقامی که خواهی برایت آماده است؟

سومی گفت: گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش داری و نه نیاز به مال و مقامش، آیا نمی‌دانی که او زن انتقامجوی خطرناکی است؟ وسایل انتقامجویی را کاملاً در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی‌ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهایی نمی‌اندیشی؟

تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلت از یک سو و وسوسه‌های زنان آلوده مصر که اکنون نقش دلآلی را بازی می‌کنند از سوی دیگر، لحظات بحرانی برای یوسف فراهم ساخت. طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصی در روح او ایجاد کرده بود، با شجاعت و شهامت، تصمیم خود را گرفت و بی آنکه با زنان هوسباز به گفت و گو برخیزد، رو به درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت، «گفت: پروردگارا، زندان (با همه سختی‌هایش) نزد من محبوب تر است از آنچه اینان مرا به سوی آن می‌خوانند» ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾.

سپس از آنجا که می‌دانست در همه حال - به خصوص در مواقع بحرانی - جز با اتکا به لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خود را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست: «و اگر مکر و نیرنگ آنان را از من باز نگردانی، به سوی ایشان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود» ﴿وَالَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾.

خداوند، من به خاطر رعایت فرمان تو و حفظ پناکدامنی خود، از آن زندان وحشتناک استقبال می‌کنم؛ زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک و به این آزادی ظاهری که جانم را اسیر زندان شهوت می‌کند و دامانم را آلوده می‌سازد پشت پا می‌زنم.

خدایا کمکم کن، نیرویم بخش، بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفز تا بر این وسوسه‌های شیطانی پیروز گردم.

از آنجا که وعده الهی همیشه این بوده است که جهادکنندگان مخلص - چه با

نفس و چه با دشمن - را یاری بخشد، یوسف را در آن حال تنها نگذاشت و لطف او به یاریش شتافت. قرآن می‌گوید: «پروردگارش دعای او را اجابت کرد» ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ﴾.

«و مکر آنان را از او بگردانید» ﴿فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ﴾.

«چرا که او شنوا و داناست» ﴿إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

نیایش‌های بندگان را می‌شنود، از اسرارشان آگاه است و راه حلّ مشکل آنان را می‌داند.

نکته‌ها:

۱. تطمیع و تهدید

همان‌گونه که دیدیم، همسر عزیز و زنان مصر برای رسیدن به مقصود خود از امور مختلفی استفاده کردند: اظهار عشق، علاقه شدید، تسلیم محض، بعد از آن تطمیع و سپس تهدید. به تعبیری دیگر توّسل به شهوت و زر و سپس زور. و اینها اصول متّحدالمآلی است که همه خودکامگان و طاغوت‌ها در هر عصر و زمانی به آن متوّسل می‌شدند.

حتّی خود ما مکرّر دیده‌ایم، آنها برای تسلیم کردن مردان حق، در آغاز جلسه نرمش فوق‌العاده و روی خوش نشان می‌دهند و از طریق تطمیع و انواع کمک‌ها وارد می‌شوند و در آخر همان جلسه به شدیدترین تهدیدها توّسل می‌جویند و هیچ ملاحظه نمی‌کنند که این تناقض‌گویی آن هم در یک مجلس تا چه حد زشت، زننده و در خور تحقیر و انواع سرزنش‌هاست.

دلیل آن هم روشن است آنها هدفشان را می‌جویند و وسیله برای آنان مهم نیست. به بیان دیگر، برای رسیدن به هدف، استفاده از هر وسیله‌ای را مجاز می‌شمرند.

در این میان افراد ضعیف و کم‌رشد در مراحل نخستین، یا آخرین مرحله تسلیم می‌شوند و برای همیشه به دامشان گرفتار می‌گردند. اما اولیای حق با شجاعت و شهامتی که در پرتو نور ایمان یافته‌اند، همه این مراحل را پشت سر گذارده، سازش‌ناپذیری خود را با قاطعیّت هر چه تمامتر نشان می‌دهند، تا سرحدّ مرگ پیش می‌روند و عاقبت آن هم پیروزی است، پیروزی خودشان و مکتبشان یا حدّ اقل پیروزی مکتب.

۲. ادعای بیجا

بسیارند کسانی که مانند زنان هوسباز مصر، هنگامی که در کنار گود نشسته‌اند خود را پاک و پاکیزه نشان می‌دهند و لاف تقوا و پارسایی می‌زنند و آلودگانی همچون همسر عزیز را در «ضلال مبین» می‌بینند. اما هنگامی که پایشان به میان گود کشیده شد در همان ضربه اول از پا در می‌آیند و عملاً ثابت می‌کنند که تمام آنچه می‌گفتند حرفی بیش نبوده است. اگر همسر عزیز پس از سال‌ها نشست و برخاست با یوسف، گرفتار عشق او شد آنها در همان مجلس اول به چنین سرنوشتی گرفتار شدند و به جای تریج دست‌های خویش را بریدند.

۳. چرا یوسف در جلسه زنان حضور یافت؟

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت و حاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد، مجلسی که برای گناه ترتیب داده شده بود یا برای تبرئه یک گناهکار؟

ولی با توجه به اینکه یوسف ظاهراً برده و غلام بود و به‌ناچار باید در کاخ خدمت کند، ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده و به بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که یوسف مطلقاً از این نقشه و مکر زنانه آگاهی نداشت؛ به‌خصوص اینکه گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (أُخْرِجْ عَلِيْهِنَّ) نشان می‌دهد که او در بیرون آن دستگاه نبود، بلکه در اتاق مجاور که محل غذا و میوه یا مانند آن بوده قرار داشته است.

۴. شرکاء جرم

جمله «يَدْعُوْنِي اِلَيْهِ» (این زنان مرا به آن دعوت می‌کنند) و «كَيْدَهُنَّ» (نقشه این زنان...) به خوبی نشان می‌دهد که بعد از ماجرای بریدن دست‌ها و دل‌باختگی زنان هوسباز مصر نسبت به یوسف، آنها هم به نوبه خود وارد میدان شدند و از یوسف دعوت کردند که تسلیم آنها یا همسر عزیز مصر شود ولی او دست رد به سینه همه آنها زد.^۱ این نشان می‌دهد که همسر عزیز در این گناه تنها نبود و شریک جرم‌هایی داشت.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۲۷۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۱۸۴.

۵. وابستگی مطلق

هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاه‌ها می‌کشاند، تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی‌توان کرد. این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، اوست که می‌گوید پروردگارا، اگر نقشه‌های شوم آنها را از من بازنگردانی، به آنها متمایل می‌شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری، طوفان حوادث مرا با خود می‌برد، این تویی که حافظ و نگهدار منی، نه قوت و قدرت و تقوای من.

این حالت «وابستگی مطلق» به لطف پروردگار، علاوه بر اینکه قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می‌بخشد، سبب می‌شود از الطاف خفی او بهره‌گیرند؛ همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود.

اینان هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند و هم در جهان دیگر.

در حدیثی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین می‌خوانیم: «سَبَعَةُ يُظِلُّهُمْ اللهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ، وَ رَجُلَانِ كَانَا فِي طَاعَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاجْتَمَعَا عَلَى ذَلِكَ وَ تَفَرَّقَا، وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ خَالِيًا فَقَاضَتْ عَيْنَاهُ، وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَ جَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللهُ تَعَالَى، وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تَصَدَّقَ بِمِمينِهِ؛ هفت گروهند که خداوند آنها را در سایه (عرش) خود قرار می‌دهد آن روز که سایه‌ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر و جوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته، کسی که قلب او به مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می‌شود در فکر آن است تا به آن بازگردد، افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحداً کار می‌کنند و به هنگام جداشدن از یکدیگر نیز رشته اتحاد معنوی آنها همچنان برقرار است، کسی که هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسؤولیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می‌شود، مردی که زن زیبا و صاحب‌جمالی او را به سوی خود دعوت کند و او بگوید من از خدا ترسانم، و کسی که به نیازمندان کمک می‌کند و صدقه خود را مخفی می‌دارد چنانکه دست چپ او از صدقه‌ای که با دست راست داده باخبر نشود»^۱ (ر.ک: ج ۹، ص ۴۶۱-۴۷۴).

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۹۵، ماده ظل؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۹؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۱.

اعتراف زنان خطاکار

«وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ
التَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ * قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ
رَأَوْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ
الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنِ نَفْسِي وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * ذَلِكَ
لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِبِينَ * وَمَا أُبْرِءُ نَفْسِي إِنَّ
النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»

پادشاه گفت: «او را نزد من آورید.» ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی آمد، یوسف گفت:
«به سوی آقايت بازگرد، و از او بپرس ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریدند چه بود؟
به یقین پروردگار من به نیرنگ آنها آگاه است.» * (پادشاه آن زنان را طلبید و) گفت:
«هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند: «منزه
است خدا، ما هیچ (خطا و) عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الآن
حق آشکار گشت. من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم؛ و او از راستگويان است. * این
سخن را به خاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب او [= یوسف] خیانت نکردم؛ و خداوند مکر
خائنان را هدایت نمی‌کند. * من خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها
امر می‌کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

(سوره یوسف، آیات ۵۰-۵۳)

تفسیر:

تبرئه یوسف از هر گونه اتهام

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد، همان‌گونه که گفتیم آن قدر
حساب شده و منطقی بود که شاه و اطرافیان‌ش را مجذوب خود ساخت. او می‌بیند که
یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچ پاداش، مشکل تعبیر خواب او را به بهترین
و جهی حل کرده است و برای آینده نیز برنامه حساب شده‌ای ارائه داده.
او اجمالاً فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست، بلکه شخص فوق‌العاده‌ای
است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است. از این رو مشتاق دیدار او شد، اما

نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد، بلکه پادشاه گفت: او را نزد من آورید» ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ اِتُونِي بِهِ﴾.

«ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی [= یوسف] آمد (یوسف به جای اینکه دست و پای خود را گم کند که بعد از سال‌ها در سیاهچال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می‌وزد، به فرستاده شاه جواب منفی داده و) گفت: (من از زندان بیرون نمی‌آیم تو) به سوی صاحبت بازگرد و از او پیرس ماجرای زنانی که (در قصر عزیز مصر، وزیر تو) دست‌های خود را بریدند چه بود؟» ﴿فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسئَلُهُ مَا بِأَلِّ النَّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾.

او نمی‌خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد و پس از آزادی، به صورت یک مجرم یا یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند؛ می‌خواست درباره علّت زندانی شدنش تحقیق شود، بیگناهی و پاکدامنی خود را به ثبوت رساند و با سربلندی آزاد شود. در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر را نیز ثابت کند که در دربار وزیرش چه می‌گذرد.

آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می‌داد و این است راه آزادگان. جالب اینکه یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتّی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد. سپس افزود: شاید مردم مصر و حتّی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، ولی «خدای من به نیرنگ آنان آگاه است» ﴿إِنَّ رَبِّي بَكِيدُهُنَّ عَلِيمٌ﴾.

فرستاده مخصوص نزد شاه برگشت و پیغام یوسف را به او رسانید. این سخنان که با مناعت طبع و علوّ همّت همراه بود پادشاه را بیشتر تحت تأثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد. پس آن زنان را طلبید و «گفت: هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید جریان کار شما چه بود؟» ﴿قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ﴾.

راست بگوئید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟

در برابر این پرسش، وجدان‌های خفته آنها بیدار شد و همگی به پاکی یوسف

گواهی دادند و «گفتند: منزّه است خدا! ما هیچ عیبی در او نیافتیم» ﴿قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ﴾.

همسر عزیز مصر که در آنجا حاضر بود و به دقت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می داد، قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد وقت آن فرا رسیده است که سال ها رنج ناراحتی و جدان را با شهادت به پاکی یوسف و گناهکار بودن خویش جبران کند، به خصوص که او بزرگوار بی نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد، زیرا در پیامش کمترین سخنی درباره وی به میان نیاورده و فقط از زنان مصر به طور سربسته سخن گفته بود. یک مرتبه گویی انفجاری در درونش رخ داد «گفت: الآن حق آشکار گشت. من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم، و او از راستگویان است» ﴿قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ اِنَّ حَصْحَصَ الْحَقِّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ﴾.

همسر عزیز در ادامه سخنان خود چنین گفت: «این سخن را به خاطر آن گفتم تا بدانند من در غیاب، به او خیانت نکردم» ﴿ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ اَخْنَهُ بِالْقَيْبِ﴾.
زیرا بعد از گذشت این مدت فهمیده ام که «خداوند مکر خائنان را هدایت نمی کند» ﴿وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْغٰثِيْنَ﴾.

در حقیقت، اگر جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد - چنانکه ظاهر عبارت اقتضا می کند - او برای اعتراف به پاکی یوسف و گناهکاری خود، دو دلیل اقامه می کند: نخست اینکه وجدانش - و احتمالاً بقایای علاقه اش به یوسف - به وی اجازه نمی دهد که بیش از این حق پوشی و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند و دیگر اینکه با گذشت زمان و دیدن درس های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی کند؛ به همین دلیل پرده های زندگی رؤیایی دربار کم کم از جلوی چشمانش کنار می رود و حقیقت زندگی را لمس می کند و مخصوصاً با شکست در عشق که ضربه ای بر غرور و شخصیت افسانه ای او وارد کرد، چشم واقع بینش بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

و در ادامه سخنانش گفت: «من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند» ﴿وَمَا اُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنْ النَّفْسُ لَآ مَارَةٌ بِالسُّوْءِ﴾.

«مگر آنچه را پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم ﴿إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾.

به هر حال در برابر این گناه از او امید بخشش دارم، چرا که «پروردگارم آمرزنده و مهربان است» ﴿إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

گروهی از مفسران دو آیه اخیر را سخن یوسف دانسته و گفته‌اند: این دو آیه در حقیقت دنباله پیامی است که یوسف به وسیله فرستاده پادشاه به او پیغام داد و معنی آن چنین است: من اگر می‌گویم از زنان مصر تحقیق کنید، به خاطر این است که شاه (یا عزیز مصر وزیر او) بداند من در غیاب وی در مورد همسرش نسبت به او خیانت نکرده‌ام، و خداوند نیرنگ خائنان را هدایت نمی‌کند. در عین حال من خود را تبریئه نمی‌کنم، زیرا نفس سرکش، انسان را به بدی‌ها فرمان می‌دهد، مگر آنچه خدا رحم کند، پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

ظاهراً انگیزه این تفسیر مخالف ظاهر آن است که آنها نخواسته‌اند این مقدار دانش و معرفت را برای همسر عزیز مصر بپذیرند که او با لحنی مخلصانه و حاکی از تنبّه سخن می‌گوید.

در حالی که هیچ بعید نیست انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ خورد، یک‌نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا شود، به‌خصوص که بسیار دیده شده است شکست در عشق مجازی، راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می‌گشاید و به تعبیر روانکاو امروز، آن تمایلات شدید سرکوفته «تصعید» می‌گردد و بی‌آنکه از میان برود در شکل عالی‌تری تجلی می‌کند.

پاره‌ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگی او نقل شده^۱ نیز دلیل بر این بیداری است.

از این گذشته، ارتباط دادن این دو آیه با یوسف به قدری بعید و خلاف ظاهر است که با هیچ‌یک از معیارهای ادبی سازگار نیست، زیرا اولاً «ذَلِك» که در آغاز آیه ذکر شده در حقیقت به‌عنوان ذکر علّت است؛ علّت برای سخن پیش که چیزی جز سخن همسر عزیز نیست و چسبانیدن این علّت به کلام یوسف که در آیات قبل از آن با

۱. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۲۸۱، حدیث ۶۰ و ص ۲۵۳.

فاصله آمده بسیار عجیب است. ثانیاً اگر این دو آیه بیان‌گفتار یوسف باشد یک‌نوع تضاد و تناقض در میان آن خواهد بود، زیرا از یک سو یوسف می‌گوید من هیچ خیانتی به عزیز مصر روا نداشتم و از سوی دیگر، می‌گوید من خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس سرکش به بدی‌ها فرمان می‌دهد. این‌گونه سخن را کسی می‌گوید که لغزشی هر چند کوچک از او سرزده باشد، در حالی که می‌دانیم یوسف هیچ لغزشی نداشت. ثالثاً اگر منظور این است که عزیز مصر بداند او بیگناه است، او که از آغاز (پس از شهادت آن شاهد) به این واقعیت پی برد و لذا به همسرش گفت از گناهت استغفار کن. و اگر منظور این باشد که بگوید به شاه خیانت نکرده‌ام، این مسأله ارتباطی به شاه نداشت و توسل به این بهانه که خیانت به همسر وزیر خیانت به شاه جبار است، یک عذر واهی به نظر می‌رسد به خصوص که در باریان معمولاً در قید این مسائل نیستند. مختصر اینکه ارتباط و پیوند آیات نشان می‌دهد که همه اینها گفته‌های همسر عزیز مصر است که مختصر تنبّه یافته بود و به این حقایق اعتراف کرد.

نکته‌ها:

۱. نتیجه پاکدامنی

در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سرسختش به پاکی او اعتراف کرد؛ اعتراف به گناهکاری خود و بیگناهی او. این است عاقبت تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه. و این است مفهوم جمله ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند - و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».^۱ تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن، خداوند اجازه نمی‌دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند.

۲. شکست‌ها سبب بیداری

شکست‌ها همیشه شکست نیست، بلکه در بسیاری از مواقع ظاهراً شکست است

۱. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

اما در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می آید. اینها همان شکست‌هایی است که سبب بیداری انسان می‌گردد و پرده‌های غرور و غفلت را می‌برد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می‌شود.

همسر عزیز مصر که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود، هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست‌ها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تنبّه او گردید، وجدان خفته‌اش بیدار شد، از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد. داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آنکه یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدعاست، زیرا رو به او کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ وَ جَعَلَ الْمُلُوكَ عِبِيدًا بِالْمَعْصِيَةِ؛ حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده گردانید».

و در پایان همین حدیث می‌خوانیم که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد.^۱ خوشبخت کسانی که از شکست‌ها پیروزی می‌سازند و از ناکامی‌ها کامیابی؛ از اشتباهات خود راه‌های صحیح زندگی را می‌یابند و در میان تیره‌بختی‌ها راه سعادت را پیدا می‌کنند.

البته واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، کسانی که ضعیف و بی‌مایه‌اند، به هنگام شکست، یأس سراسر وجودشان را فرا می‌گیرد و گاهی تا سرحد خودکشی پیش می‌روند که این شکست کامل است، اما آنها که مایه‌ای دارند می‌کشند آن را نردبان ترقی خود قرار دهند و از آن پلی برای پیروزی بسازند.^۲

هلاکت همسر لوط

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ﴾

(سپس) گفت: «مأموریت شما چیست ای فرستادگان (خدا)؟» * گفتند: «ما به سوی قومی

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۵۴؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۶۸ و ج ۱۲، ص ۲۹۶ و ۲۵۳ (باندک تفاوت).

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۵۰۶-۵۱۴.

گناهکار فرستاده شده‌ایم (تا آنها را هلاک کنیم)؛ * مگر خاندان لوط، که همگی آنها را نجات خواهیم داد؛ * به جز همسرش، که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر، و هلاک‌شوندگان) باشد.» (سوره حجر، آیات ۵۷-۶۰)

تفسیر:

ابراهیم پس از شنیدن این بشارت، در اندیشه فرو رفت که شاید فرشتگان با آن شرایط خاص، فقط برای بشارت فرزند نزد او نیامده‌اند و مأموریت مهم‌تری دارند و این بشارت تنها گوشه‌ای از آن را تشکیل می‌دهد؛ از این رو در مقام سؤال برآمد «وگفت: مأموریت شما چیست ای فرستادگان خدا؟» بگویند ببینم برای چه مأموریت مهمی فرستاده شده‌اید؟ ﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾.

«گفتند: ما به سوی قومی گناهکار مأموریت یافته‌ایم» ﴿قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ﴾.

و چون می‌دانستند ابراهیم با دقتی که در چنین مسائلی دارد، به این مقدار پاسخ قناعت نخواهد کرد، فوراً اضافه کردند: این قوم گناهکار همان قوم لوط است و ما مأموریم این آلودگان بی‌آزم را در هم بکوبیم و نابود کنیم «مگر خاندان لوط، که همگی آنان را نجات خواهیم داد» ﴿إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ﴾.

از آنجا که تعبیر به «آل لوط» آن‌هم با تأکید بر «أجمعیین» شامل همه خانواده لوط، حتی همسر گمراهش که با مشرکان هماهنگ بود می‌شد، و شاید ابراهیم نیز از این ماجرا آگاه بود، بلافاصله او را استثنا کردند و گفتند: «بجز همسرش که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر و هلاک‌شوندگان) باشد» ﴿إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ﴾.

تعبیر «قَدَرْنَا» (مقدر داشتیم) اشاره به مأموریتی است که از سوی خداوند در این زمینه داشتند.^۱

هیروودیا و توطئه قتل حضرت یحییٰ علیه السلام

نه تنها تولد یحیی شگفت‌انگیز بود، مرگ وی هم از پاره‌ای جهات عجیب بود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

غالب مورخان مسلمان و همچنین منابع معروف مسیحی، جریان این شهادت را چنین نقل کرده‌اند (هرچند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آنها دیده می‌شود). یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت‌های زمان خود با یکی از محارم خویش شد، به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق «هرودیاس» دختر برادر خود شد و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داد، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت.

این خبر به پیامبر بزرگ خدا یحیی رسید. او صریحاً اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورهای تورات، و من با چنین کاری مبارزه خواهم کرد. سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش هرودیاس رسید. او که یحیی را بزرگ‌ترین مانع بر سر راه خویش می‌دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام بگیرد و این مانع را از سر راه هوس‌های خویش بردارد. در نتیجه ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خویش را دامی برای او قرار داد و آن‌چنان در وی نفوذ نمود که سرانجام روزی هرودیس به او گفت: هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلماً انجام خواهد یافت.

هرودیاس گفت من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی‌خواهم، زیرا او نام من و تورا بر سر زبان‌ها انداخته و همه مردم به عیبجویی ما نشستند، اگر می‌خواهی دل من آرام گیرد و خاطر من شاد شود باید این عمل را انجام دهی.

هرودیس که دیوانه‌وار به آن زن عشق می‌ورزید، بی‌توجه به عاقبت کار، تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند. اما عواقب دردناک آن عمل سرانجام دامان وی را گرفت.^۱

در احادیث اسلامی می‌خوانیم که سالار شهیدان امام حسین علیه السلام فرمود: «از پستی‌های دنیا اینکه سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره‌ای از زنان بنی اسرائیل بردند».

۱. از بعضی از اناجیل و پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که هیرودیس با زن برادر خود که در قانون تورات ممنوع بود ازدواج کرد و یحیی سخت در این کار او را ملامت نمود، سپس آن زن به وسیله زیبایی دخترش، هیرودیس را وادار به قتل یحیی ساخت (انجیل متی، باب ۱۴، شماره ۴ به بعد؛ انجیل مرقس، باب ۶، بند ۱۷ به بعد).

یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است، زیرا یکی از هدف‌های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است.^۱

همسر نوح میان غرق شدگان

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾

ما به نوح وحی کردیم که: کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما فرا رسد، و (آب از) تنور بجوشد (که نشانهٔ فرا رسیدن طوفان است)، از هریک (از انواع حیوانات) یک جفت در کشتی سوار کن؛ و (همچنین) خانواده‌ات را، مگر آنانی که قبلاً وعدهٔ هلاکشان داده شده [= همسر و فرزند کافرت]؛ و دیگر دربارهٔ ستمکاران با من سخن مگو (و شفاعت مکن)، که آنان همگی غرق خواهند شد. (سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۲۷)

تفسیر:

در اینجا فرمان پروردگار فرا رسید و مقدمات نجات نوح، یاران اندکش و نابودی مشرکان لجوج فراهم شد.

می فرماید: «ما به نوح وحی فرستادیم که کشتی را در حضور ما و طبق فرمان ما بساز» ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا﴾.

تعبیر «بِأَعْيُنِنَا» (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تلاش تو در این راه در حضور ما و تحت پوشش حمایت ماست؛ بنابراین، با فکر راحت و آسوده به راه خود ادامه ده و از هیچ چیز ترس و واهمه نداشته باش.

ضمناً تعبیر به «وَحَيْنَا» نشان می دهد که نوح عليه السلام طرز ساختن کشتی و چگونگی آن را از وحی الهی آموخت و گرنه چنان چیزی - طبق نوشته تواریخ - تا آن زمان سابقه نداشت، به همین دلیل نوح کشتی را آن چنان متناسب با مقصد و مقصود خود ساخت که هیچ کمبودی در آن نبود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۱-۴۳.

سپس چنین ادامه می‌دهد: «هنگامی که فرمان ما فرا رسد، و نشانه‌اش این است که آب از درون تنور خواهد جوشید، بدان زمان طوفان نزدیک شده است، بلافاصله از تمام انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) انتخاب و در کشتی سوار کن» ﴿فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾.

«و خانواده و دوستان با ایمانت را بر کشتی سوار کن، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است» (اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندان او است) ﴿وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ﴾.

و باز اضافه می‌کند: «و دیگر درباره این ستمگران (که هم بر خویش ستم کردند و هم بر دیگران) با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد، و جای گفت و گو نیست» ﴿وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ﴾.

البته این اخطار به خاطر آن بود که ممکن بود نوح علیه السلام تحت تأثیر عواطف انسانی یا عاطفه پدر و فرزندی قرار گیرد و باز درباره آنها شفاعت کند در حالی که آنها دیگر شایسته شفاعت نبودند.^۱

همسر لوط

﴿رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ * فَتَجَنَّبَهُ وَاهْلَهُ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴾

پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می‌دهند رهایی بخش. * ما او و تمامی خاندانش رانجات دادیم، * جز پیرزنی که در میان بازماندگان بود.

(سوره شعراء، آیات ۱۶۹-۱۷۱)

تفسیر:

سرانجام آن همه اندرزها و نصیحت‌ها اثر نگذارد، فساد سراسر جامعه آنها را به لجنزار متعفن مبدل ساخت، اتمام حجت به اندازه کافی شد، رسالت لوط علیه السلام به آخر

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۵۰-۲۵۱.

رسید، در اینجاست که باید از این منطقه آلوده، خود و کسانی را که به او ایمان آورده‌اند نجات دهد تا عذاب مرگبار الهی قوم ننگین را درهم کوبد.

در مقام نیایش و تقاضا به پیشگاه خداوند برآمد و عرض کرد: «پروردگارا، من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می‌دهند رهایی بخش» ﴿رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ﴾. بعضی احتمال داده‌اند منظور از «اهل» همه کسانی باشند که به او ایمان آوردند، اما آیه ۳۶ سوره ذاریات می‌گوید: «تنها یک خانواده به او ایمان آورده بودند» ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾.

ولی چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، بعضی از تعبیرها که در آیات مورد بحث آمده نشان می‌دهد قبلاً نیز جمعی به او ایمان آورده بودند که از آن سرزمین تبعید شدند. ضمناً از آنچه گفته شد این واقعیت روشن می‌شود که دعای لوط برای خاندانش روی جنبه‌های عاطفی و پیوند خویشاوندی نبود، بلکه به خاطر ایمانشان بود. خداوند این دعا را اجابت کرد، چنانکه می‌فرماید: «ما لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم» ﴿فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ﴾.

«جز پیرزنی که در میان آن گروه گمراه باقی ماند» ﴿إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴾.^۱ این پیرزن کسی جز همسر لوط نبود که از نظر عقیده و مذهب، هماهنگ با آن قوم گمراه بود و هرگز به لوط ایمان نیاورد، و سرانجام به همان سرنوشت گرفتار شد.^۲

هلاکت همسر لوط

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ * فَانجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ * وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ﴾

۱. «غابر» از ماده «غبور» به معنی باقیمانده چیزی است، و هرگاه جمعیتی از نقطه‌ای حرکت کنند و کسی باقی بماند به او «غابر» می‌گویند؛ به همین جهت، باقیمانده خاک را «غبار» می‌نامند، و «غیره» به باقیمانده شیر در پستان حیوان گفته می‌شود.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۵۱-۳۵۲.

قوم او پاسخی جز این نداشتند که (به یکدیگر) گفتند: «خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها افرادی هستند که پاکدامنی را می‌طلبند!» * ما او و خانواده‌اش را نجات دادیم، جز همسرش که مقدر کردیم از باقیماندگان (در آن شهر) باشد. * سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرو ریختیم (و همگی زیر آن مدفون شدند)؛ و چه بد بود باران بیم‌داده‌شدگان! (سوره نمل، آیات ۵۶-۵۸)

تفسیر:

آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است

در بحث‌های گذشته منطق نیرومند پیامبر بزرگ خدا لوط علیه السلام را در مقابل منحرفان آلوده ملاحظه کردیم که با چه بیان شیوا و مستدل، آنها را از عمل ننگین همجنس‌گرایی باز می‌دارد، و به آنها نشان می‌دهد که این کار نتیجه جهل و نادانی و بی‌خبری از قانون آفرینش و از همه ارزش‌های انسانی است.

اکنون ببینیم این قوم کثیف و آلوده در پاسخ این گفتار منطقی لوط چه گفتند. قرآن می‌گوید: «آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، چرا که اینها افرادی پاکند و حاضر نیستند خود را با ما هماهنگ کنند» ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْتَهَرُونَ﴾.

جوابی که بیانگر انحطاط فکر و سقوط اخلاقی آنها بود.

آری در محیط آلودگان، پاکی جرم است و عیب. یوسف‌های پاکدامن را به جرم عقّت و پارسایی به زندان می‌افکنند،^۱ و خاندان پیامبر بزرگ خدا لوط را به خاطر پرهیزشان از آلودگی و ننگ تبعید می‌کنند، اما زلیخاها آزادند و صاحب مقام، و قوم لوط باید در شهر و دیار خود آسوده بمانند.

و این است مصداق روشن سخنی که قرآن درباره گمراهان می‌گوید که بر دل‌های آنها - به خاطر اعمالشان - مهر می‌نهم، و بر چشمشان پرده می‌افکنیم، و در گوششان سنگینی است.

۱. اشاره به:

یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است

بیگناهی کم‌گناهی نیست در دیوان عشق

این احتمال نیز در جمله «أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» وجود دارد که آنها به خاطر فرورفتن در این منجلاب فساد و خو گرفتن به آلودگی، این سخن را از روی مسخره به خاندان لوط می‌گفتند که اینها تصوّر می‌کنند کار ما ناپاکی است و پرهیز آنها پاکدامنی. چه چیز عجیب و مسخره‌ای.

و این شگفت‌آور نیست که حسّ تشخیص انسان بر اثر خو گرفتن به یک عمل ننگین دگرگون شود. داستان معروف مرد دباغی که دائم با پوست‌های متعفن سروکار داشت و شامه او با آن خو گرفته بود و گذشتن او از بازار عطاران و بیهوش شدن از بوی نامناسب عطر و دستور آن مرد حکیم که وی را به بازار دباغان ببرید تا به هوش آید و از مرگ نجات یابد» شنیده‌ایم، مثال حسّی جالبی است برای این مطلب منطقی. در روایات آمده است که لوط عليه السلام حدود سی سال آنها را تبلیغ کرد ولی جز خانواده‌اش (آن هم به استثنای همسرش که با مشرکان هم عقیده شد) به او ایمان نیاوردند.^۱

بدیهی است چنین گروهی که امید اصلاحشان نیست جایی در عالم حیات ندارند و باید طومار زندگانشان در هم پیچیده شود، لذا در آیه بعد می‌گوید: «ما لوط و خاندانش را رهاندیم جز همسرش که مقدر کردیم از باقیمانندگان باشد» ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ﴾.^۲

و پس از بیرون آمدن آنها در موعد معین (در سحرگاه شبی که شهر غرق فساد و ننگ بود) پس از آنکه صبحگاهان فرا رسید «بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم» که همگی زیر آن مدفون شدند، و این بعد از آن بود که زلزله و حشتناکی سرزمین آنها را به کلی زیر و رو کرد ﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا﴾.

«و چه سخت، ناگوار و بد است باران انداز شدگان» ﴿فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴾.^۳

سرانجام همسر لوط

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۳۸۲.

۲. «غابر» به معنی کسی است که بعد از رفتن همراهان باقی می‌ماند.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۳۷-۵۳۹.

كَانُوا ظَالِمِينَ * قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا
 امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ
 ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَحْفَ وَلَا تُحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿

و هنگامی که فرستادگان ما بشارت (تولد فرزند) برای ابراهیم آوردند، گفتند: * «ما اهل این شهر و آبادی را [به شهرهای قوم لوط اشاره کردند] هلاک خواهیم کرد؛ چرا که اهل آن ستمگرند!» * (ابراهیم) گفت: «در این آبادی لوط است!» گفتند: «ما به کسانی که در آن هستند آگاه‌تریم! او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم؛ جز همسرش که در میان قوم (گنهکار) باقی خواهد ماند». * هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند از دیدن آنها بد حال و دل‌تنگ شد، گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می‌ماند. (سوره: عنکبوت، آیات ۳۱-۳۳)

تفسیر:

و این هم سرنوشت آلودگان!

سرانجام دعای لوط مستجاب شد، و فرمان مجازات سخت و سنگین این قوم تبه‌کار، از سوی پروردگار صادر گردید، فرشتگانی که مأمور عذاب بودند، قبل از آن که به سرزمین لوط علیه السلام برای انجام مأموریت خود بیایند، به سرزمینی که ابراهیم علیه السلام در آن بود، برای ادای رسالتی دیگر، یعنی بشارت ابراهیم علیه السلام به تولد فرزندان رفتند. آیات فوق، نخست داستان برخورد آنها با ابراهیم علیه السلام را بیان کرده می‌گوید: «هنگامی که فرستادگان ما به سراغ ابراهیم با بشارت، آمدند (و او را به تولد «اسحاق» و «یعقوب» نوید دادند) افزودند، ما اهل این شهر و آبادی را (اشاره به شهرهای قوم لوط) هلاک خواهیم کرد؛ چرا که اهل آن ظالم و ستمگرند» ﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ﴾.

تعبیر به «هذه القرية» (این آبادی) دلیل بر این است که شهرهای قوم لوط در مجاورت سرزمین ابراهیم علیه السلام بود.

و تعبیر به «ظالم» به خاطر آن است که: آنها، هم بر خویشتن ظلم می‌کردند که راه شرک و فساد اخلاق و بی‌عفتی را پیش گرفته بودند، و هم بر دیگران، که ظلم و ستم آنها حتی شامل عابرین و کاروان‌هائی که از آن سرزمین عبور می‌کردند، می‌شد.

هنگامی که ابراهیم این سخن را شنید، نگران لوط پیامبر بزرگ خدا شد «گفت: در این آبادی لوط است!» ﴿قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا﴾.
 اما فوراً در پاسخ او «گفتند: نگران مباش) ما به کسانی که در این سرزمین هستند آگاه تریم» ﴿قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا﴾.
 ما هرگز تر و خشک را با هم نمی سوزانیم، برنامه ما کاملاً دقیق و حساب شده است. و افزودند: «ما قطعاً لوط و خانواده اش را نجات خواهیم داد، جز همسرش که در میان قوم باقی خواهد ماند!» ﴿لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾.
 از این آیه، به خوبی استفاده می شود: در تمام آن شهرها و آبادی ها، تنها یک خانواده مؤمن و پاک بود، و خداوند هم به موقع آنها را رهایی بخشید، چنان که در آیه ۳۶ سوره «ذاریات» می خوانیم: ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ «ما در آنجا جز یک خانواده مسلمان نیافتیم» و تازه همسر لوط نیز از صف مؤمنان خارج بود، و لذا محکوم به عذاب شد.

تعبیر به «غابِرین» جمع «غابر» به معنی کسی است که همراهانش بروند و او بماند، زنی که در خانواده نبوت بوده، نمی بایست از «مسلمین و مؤمنین» جدا شود، اما کفر، شرک و بت پرستی او سبب جدائش گردید.

و از اینجا روشن می شود: انحراف او تنها از نظر عقیده بود، بعید نیست این انحراف را از محیط خود گرفته باشد، ولی در آغاز مؤمن و موحد بوده است. و به این ترتیب: ایرادی متوجه «لوط» علیه السلام نخواهد شد که چرا با چنین زنی ازدواج کرده است؟! ضمناً اگر مؤمنان دیگری به «لوط» گرویده بودند، حتماً قبل از این ماجرا از آن سرزمین آلوده هجرت کرده بودند، تنها لوط بود و خانواده اش که می بایست تا آخرین ساعتی که احتمال تأثیر تبلیغ و انذار می داد، در آنجا بماند.^۱

سرانجام همسر لوط

﴿وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴾

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۷۶ - ۲۷۸.

و (همچنین) لوط از پیامبران (ما) بود. * (به خاطر بیاور) زمانی را که او و خاندانش را همگی نجات دادیم. * مگر پیرزنی که از بازماندگان بود (و به سرنوشت گناهکاران گرفتار شد).
(سوره صافات، آیات ۱۳۳-۱۳۵)

تفسیر:

سرزمین بلازدهٔ این قوم در برابر شماست

پنجمین سرگذشتی که در این سوره و در این سلسله آیات آمده و فشرده‌ای از آن به عنوان یک درس آموزنده بازگو شده، ماجرای لوط است که طبق صریح قرآن همزمان و معاصر با ابراهیم بوده و از پیامبران بزرگ خداست.^۱ نام لوط در آیات زیادی از قرآن آمده و کراراً دربارهٔ او و قومش بحث شده و مخصوصاً سرنوشت دردناک این قوم منحرف به روشن‌ترین صورتی تبیین گشته است.^۲

نخست می‌گوید: «لوط از رسولان ما بود» ﴿وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾. و بعد از بیان این اجمال، طبق روش اجمال و تفصیل که قرآن دارد به شرح قسمتی از ماجرای او پرداخته، می‌گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم» ﴿إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَآهْلَهُ أَجْمَعِينَ﴾. «جز همسرش، پیرزنی که در میان بازماندگان باقی ماند» ﴿إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴾.^۳

همسران نوح و لوط، زنانی ناشایست

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۲۶ و سوره هود، آیه ۷۴.

۲. سوره شعراء، آیات ۱۶۷ تا ۱۷۳؛ سوره هود، آیات ۷۰ تا ۸۳؛ سوره نمل، آیات ۵۴ تا ۵۸.

۳. «غابیر» چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم، از مادهٔ «غبور» (بر وزن عبور) به معنی باقی مانده چیزی است و هرگاه جمعیتی از نقطه‌ای حرکت کند و کسی جا بماند به او «غابیر» می‌گویند. به همین جهت باقی مانده خاک را «غبار» می‌نامند و باقی مانده شیر در پستان را «غبرة» (بر وزن لقمه) گفته‌اند.

خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده صالح از بندگان ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو پیامبر (پیامبر) سودی به حالشان نداشت، و به آنها گفته شد: «همراه کسانی که وارد آتش می‌شوند، وارد شوید!».

(سوره تحریم، آیه ۹)

تفسیر:

آن‌گاه بار دیگر به ماجرای همسران پیامبر ﷺ باز می‌گردد و برای اینکه درس عملی زنده‌ای به آنها بدهد به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی‌تقوا که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند و سرنوشت دو زن مؤمن و ایثارگر که یکی از آنها در خانه یکی از جبّارترین مردان تاریخ بود می‌پردازد.

نخست می‌فرماید: «خداوند مثلی برای کافران زده است، مثلی به همسر نوح و همسر لوط» ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَ امْرَأَتِ لُوطٍ﴾.^۱

«آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند» ﴿كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا﴾.

«اما ارتباط آنها با این دو پیامبر بزرگ سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت و به آنها گفته شد که وارد در آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند» ﴿فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدّٰخِلِينَ﴾.

و به این ترتیب، به دو همسر پیامبر ﷺ که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت دخالت داشتند هشدار می‌دهد که گمان نکنند همسری پیامبر ﷺ به تنهایی می‌تواند مانع کیفر آنها باشد، همان‌گونه که رابطه همسران نوح و لوط به خاطر خیانت از خاندان نبوت و وحی قطع شد و گرفتار عذاب الهی شدند.

و در ضمن هشدار می‌دهد که تمام قشرها که پیوندهای خود را با اولیاء الله در صورت گناه و عصیان، مانع عذاب الهی نپندارند.

۱. «ضَرَبَ» در اینجا دو مفعول گرفته «امْرَأَتِ نُوحٍ» مفعول اول است که مؤخر شده و «مَثَلًا» مفعول دوم. این احتمال نیز داده شده که «ضَرَبَ» یک مفعول دارد و آن «مَثَلًا» است و «امْرَأَتِ نُوحٍ» بدل آن است (البیان فی غریب القرآن، ج ۲، ص ۴۹۹).

در بعضی از کلمات مفسران آمده است که اسم همسر حضرت نوح «والهة» و اسم همسر حضرت لوط «والعة» بوده است.^۱ و بعضی عکس این را نوشته‌اند، یعنی نام همسر نوح را «والعه» و همسر لوط را «والهه» یا «واهل» گفته‌اند.^۲

به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند. البته خیانت آنها هرگز انحراف از جاده عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری به بی‌عفتی آلوده نشده است، چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صریحاً آمده است: «مَا بَعَثَ إِمْرَأَةً نَبِيٍّ قَطُّ؛ هَمْسَرٌ هَيْجَ بِبِمَبْرِي هِرْكَزِ آلُودَةَ عَمَلٍ مَنَافِي عَقْتِ نَشِدُ».^۳

خیانت همسر لوط این بود که با دشمنان آن پیامبر همکاری می‌کرد و اسرار خانه او را به دشمن می‌سپرد و همسر نوح نیز چنین بود.

راغب در مفردات می‌گوید: «خیانت» و «نفاق» یک حقیقت است، جز اینکه «خیانت» در مقابل عهد و امانت گفته می‌شود و «نفاق» در مسائل دینی.

تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز ایجاب می‌کند که منظور از خیانت همین باشد.

به هر حال آیه فوق امیدهای کاذب افرادی را که گمان می‌کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌تواند مایه نجات آنها گردد (هرچند در عمل آلوده باشند) قطع می‌کند، تا هیچ‌کس از این نظر برای خود مصونیتی قائل نشود، لذا در پایان آیه می‌گوید: «به آنها گفته می‌شود با سایر دوزخیان وارد جهنم شوید» یعنی میان شما و دیگران از این نظر هیچ امتیازی نیست.^۴

ام‌جمیل همسر ابولهب

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۶۶۸.

۲. روح المعانی، ج ۲۸، ص ۱۴۲ (بعضی نیز نام همسر نوح را «واغله» یا «والغه» گفته‌اند).

۳. در المنثور، ج ۶، ص ۲۴۵.

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۲-۳۱۴.

لَهَبٍ * وَأَفْرَأْتُهُ حَمَّالَةَ الْخَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿

بریده باد هر دو دست ابولهب و مرگ بر او باد! * هرگز ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید. * و بزودی وارد آتشی شعله‌ور و پریله‌ب می‌شود؛ * و (نیز) همسرش، در حالی که هیزم‌کش (دوزخ) است، * و در گردنش رشته‌ای از لیف خرما.
(سوره مسد، آیات ۱-۵)

شأن نزول:

از «ابن عباس نقل شده: هنگامی که آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد و پیغمبر مأموریت یافت فامیل نزدیک خود را انداز کند و به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد) پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر فراز کوه «صفا» آمده، فریاد زد: «يَا صَبَاحَاهُ!» (این جمله را عرب زمانی می‌گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می‌گرفت، برای اینکه همه را با خبر سازند و به مقابله برخیزند، کسی صدا می‌زد: «يَا صَبَاحَاهُ!» انتخاب کلمه «صبح» به خاطر این بود که هجوم‌های غافلگیرانه غالباً در اول صبح واقع می‌شد).

هنگامی که مردم «مکه» این صدا را شنیدند، گفتند: کیست که فریاد می‌کشد؟ گفته شد: «محمد» است، جمعیت به سراغ حضرتش رفتند، او قبائل عرب را با نام صدا زد، و با صدای او جمع شدند، فرمود: به من بگویید: اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله‌ور می‌شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده‌ایم.

فرمود: «إِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انداز می‌کنم» (شما را به توحید و ترک بت‌ها دعوت می‌نمایم).

هنگامی که «ابولهب» این سخن را شنید گفت: تَبَّ لَكَ! أَمَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا؟! «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟!»
در این هنگام بود که این سوره نازل شده: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» «زیان و هلاکت بر دستان ابولهب باد که زیانکار و هلاک شده است».

بعضی در اینجا افزوده‌اند: هنگامی که همسر «ابولهب» (نامش «ام جمیل» بود) با خبر شد که این سوره درباره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد، در

حالی که آن حضرت را نمی‌دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده‌ام «محمد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می‌زنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح، اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.^۱

خطر «ابولهب» و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می‌بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می‌کند، دلائلی بیش از این دارد که بعداً به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

تفسیر:

بریده باد دست ابولهب!

همان‌گونه که در شأن نزول سوره گفتیم، این سوره در حقیقت، پاسخی است به سخنان زشت «ابولهب» عموی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرزند «عبدالمطلب» که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و انذار او نسبت به عذاب الهی گفت: «زیان و هلاکت بر تو باد، آیا برای همین حرف‌ها ما را فرا خواندی؟!»

قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می‌فرماید: «بریده باد هر دو دست «ابولهب»، یا مرگ و خسران بر او باد» ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ﴾.

«تَبَّ» و «تباب» (بر وزن خراب) به گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی زیان مستمر و مداوم است، ولی «طبرسی» در «مجمع البیان» می‌گوید: به معنی زیانی است که منتهی به هلاکت می‌شود.

بعضی از ارباب لغت نیز، آن را به معنی «قطع کردن» تفسیر کرده‌اند، و این شاید به خاطر آن است که: زیان مستمر و منتهی به هلاکت طبعاً سبب قطع و بریدگی می‌شود، و از مجموع این معانی همان استفاده می‌شود که در معنی آیه گفته‌ایم.

البته این هلاکت و خسران می‌تواند جنبه دنیوی داشته باشد، یا معنوی و اخروی، و یا هر دو.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۷۳۲۴ (با کمی تلخیص)، همین مضمون را با تفاوتی طبرسی در مجمع البیان و ابن اثیر در الکامل، ج ۲، ص ۶۰، و در المنثور و ابوالفتوح رازی و فخر رازی و فی ظلال القرآن در تفسیر این سوره نقل کرده‌اند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید: چگونه قرآن مجید بر خلاف روش و سیره خود در اینجا نام شخصی را برده، و با این شدت او را مورد حمله قرار داده است؟! ولی با روشن شدن موضع «ابولهب» پاسخ این سؤال نیز روشن می‌شود. نام او «عبد العزی» (بندهٔ بتِ عَزَّی) و کنیهٔ او «ابولهب» بود، انتخاب این کنیه برای او شاید از این جهت بوده که صورتی سرخ و برافروخته داشت، چون «لهب» در لغت به معنی شعلهٔ آتش است.

او و همسرش «ام جمیل» که خواهر «ابوسفیان» بود، از سخت‌ترین و بدزبان‌ترین دشمنان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند.

در روایتی آمده است: شخصی به نام «طارق محاربی» می‌گوید: من در بازار «ذی المجاز» بودم («ذی المجاز» نزدیک «عرفات» در فاصلهٔ کمی از «مکه» است) ناگهان جوانی را دیدم که صدا می‌زند: «ای مردم! بگویید: لا اله الا الله تا رستگار شوید»، و مردی را پشت سر او دیدم که با سنگ به پشت پای او می‌زند، به گونه‌ای که خون از پاهایش جاری بود، و فریاد می‌زد: «ای مردم! این دروغگو است، او را تصدیق نکنید!». من سؤال کردم: این جوان کیست؟ گفتند: «محمد» است که گمان می‌کند: پیامبر می‌باشد، و این پیر مرد عمویش «ابولهب» است که او را دروغگو می‌داند.^۱

در خبر دیگری آمده است: «ربیعة بن عباد» می‌گوید: من با پدرم بودم، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم که به سراغ قبائل عرب می‌رفت، و هر کدام را صدا می‌زد و می‌گفت: من رسول خدا به سوی شما هستم، جز خدای یگانه را نپرستید، و چیزی را همتای او قرار ندهید....

هنگامی که او از سخنش فارغ می‌شد، مرد احول خوش صورتی که پشت سرش بود صدا می‌زد: «ای قبیلهٔ فلان! این مرد می‌خواهد که شما بت لات و عزی، و هم پیمان‌های خود را رها کنید، و به سراغ بدعت و ضلالت او بروید، به سخنانش گوش فرا ندهید، و از او پیروی نکنید!»

من سؤال کردم: او کیست؟ گفتند: عمویش «ابولهب» است.^۲

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۹.

۲. فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۶۹۷.

در خبر دیگری می‌خوانیم: هر زمان گروهی از اعراب خارج «مکه» وارد آن شهر می‌شدند، به سراغ «ابولهب» می‌رفتند - به خاطر خویشاوندیش نسبت به پیامبر ﷺ و سن و سال بالای او - و از رسول الله ﷺ تحقیق می‌نمودند، او می‌گفت: محمد مرد ساحری است، آنها نیز بی آن که پیغمبر ﷺ را ملاقات کنند باز می‌گشتند، در این هنگام گروهی آمدند و گفتند: ما از «مکه» باز نمی‌گردیم تا او را ببینیم، «ابولهب» گفت: ما پیوسته مشغول مداوای جنون او هستیم! مرگ بر او باد!^۱

از این روایات به خوبی استفاده می‌شود: او در بسیاری از مواقع همچون سایه به دنبال پیغمبر ﷺ بود، و از هیچ کارشکنی فروگذار نمی‌کرد، مخصوصاً زبانی زشت و آلوده داشت، و تعبیرات رکیک و زنده‌ای می‌کرد، و شاید از این نظر سرآمد تمام دشمنان پیغمبر اسلام ﷺ محسوب می‌شد، و به همین جهت، آیات مورد بحث، با این صراحت و خشونت، او و همسرش «ام جمیل» را به باد انتقاد می‌گیرد. او تنها کسی بود که پیمان حمایت «بنی هاشم» از پیغمبر اکرم ﷺ را امضاء نکرد، و در صف دشمنان او قرار گرفت، و در پیمان‌های دشمنان شرکت نمود. با توجه به این حقایق، دلیل وضع استثنایی این سوره روشن می‌شود.

سپس می‌افزاید: «هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورده، به حال او سودی نبخشیده، و عذاب الهی را از او باز نمی‌دارد» ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ﴾^۲ از این تعبیر استفاده می‌شود، او مرد ثروتمند مغروری بود که بر اموال و ثروت خود در کوشش‌های ضد اسلامیش تکیه می‌کرد.

در آیه بعد می‌افزاید: «به زودی وارد آتشی می‌شود که دارای شعله برافروخته است» ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾.

اگر نام او «ابولهب» بود، آتش عذاب او نیز «ابولهب» است و شعله‌های عظیم دارد (توجه داشته باشید: «لهب» در اینجا به صورت نکره و دلالت بر عظمت آن شعله می‌کند).

۱. تفسیر الفرقان، ج ۳۰، ص ۵۰۳.

۲. «ما» در «مَا كَسَبَ» ممکن است موصوله یا مصدریه باشد. بعضی برای آن معنای وسیعی فائلند که نه تنها اموال، بلکه فرزندان او را شامل می‌شود و «ما» در «مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ» مسلماً نافییه است.

نه تنها «ابولهب»، که هیچ یک از کافران و بدکاران، اموال و ثروت و موقعیت اجتماعی‌شان، آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهایی نمی‌بخشد، چنانکه در آیات ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء می‌خوانیم: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ «قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان، هیچکدام سودی به حال انسان ندارد * مگر آن کس که با قلب سالم (روحی باایمان و با تقوا) در محضر پروردگار حاضر شود». مسلماً، منظور از آیه ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾ آتش دوزخ است، ولی بعضی احتمال داده‌اند: آتش دنیا را نیز شامل می‌شود.

در روایات آمده است: بعد از جنگ بدر و شکست سختی که نصیب مشرکان «قریش» شد، «ابولهب» که شخصاً در میدان جنگ شرکت نکرده بود، پس از بازگشت «ابوسفیان» ماجرا را از او پرسید.

«ابوسفیان» چگونگی شکست و درهم کوبیده شدن لشکر «قریش» را برای او شرح داد، و افزود: به خدا سوگند ما در این جنگ سوارانی را دیدیم در میان آسمان و زمین که به یاری محمد آمده بودند!

در اینجا «ابورافع» یکی از غلامان «عبّاس می‌گوید: من در آنجا نشسته بودم، دستم را بلند کردم و گفتم: آنها فرشتگان آسمان بودند.

«ابولهب» سخت برآشفته و سیلی محکمی بر صورت من زد، و مرا بلند کرده، بر زمین کوبید، و از سوز دل خود پیوسته مرا کتک می‌زد، همسر عبّاس «ام الفضل» حاضر بود، چوبی برداشت و محکم بر سر «ابولهب» کوبید، و گفت: این مرد ضعیف را تنها گیر آورده‌ای!

سر «ابولهب» شکست و خون جاری شد، و بعد از هفت روز بدنش عفونت کرد و دانه‌هایی همچون «طاعون» بر پوست تنش ظاهر شد، و با همان بیماری از دنیا رفت. عفونت بدن او به حدّی بود که جمعیت جرأت نمی‌کردند نزدیک او شوند، او را به بیرون «مکه» بردند، و از دور آب بر او ریختند، و سپس سنگ بر او پرتاب کردند، تا بدنش زیر سنگ و خاک پنهان شد!^۱

در آیه بعد، به وضع همسرش «ام جمیل» پرداخته، می‌فرماید: «همسر او نیز وارد

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۲۷.

آتش سوزان جهنم می‌شود، در حالی که هیزم به دوش می‌کشد» ﴿وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾^۱.

«و در حالی که در گردنش طناب یا گردن‌بندی از لیف خرماست!» ﴿فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾.

در اینکه: همسر «ابولهب» که خواهر «ابوسفیان» و عمه «معاویه» بود، در عداوت‌ها و کارشکنی‌های شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت، حرفی نیست، اما در اینکه: قرآن چرا او را حَمَّالَةُ الْحَطَبِ: «زنی که هیزم بر دوش می‌کشد» توصیف کرده، تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند:

بعضی گفته‌اند: این به خاطر آن است که بوته‌های خار را بر دوش می‌کشید، و بر سر راه پیغمبر اسلام ﷺ می‌ریخت، تا پاهای مبارکش آزاده شود.

بعضی گفته‌اند: این تعبیر کنایه از سخن‌چینی و نَمّامی اوست، همان‌گونه که در ادبیات فارسی نیز همین تعبیر در مورد سخن‌چینی آمده است که می‌گویند:

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن‌چین بدبخت هیزم‌کش است!

بعضی نیز آن را کنایه از شدت بخل او می‌دانند، که با آن همه ثروت، حاضر نبود کمکی به نیازمندان کند، به همین دلیل تشبیه به «هیزم‌کش» فقیر شده است.

بعضی نیز می‌گویند: او در قیامت بارگناهان گروه زیادی را بر دوش می‌کشد.

از میان این معانی، معنی اول، از همه مناسب‌تر است، هر چند جمع میان آنها نیز بعید نیست.

«جید» (بر وزن دید) به معنی «گردن» است، و جمع آن «اجیاد» می‌باشد، بعضی از ارباب لغت معتقدند: «جید»، «عنق» و «رقبه» هر سه معنی مشابهی دارند، با این تفاوت که «جید» به قسمت بالای سینه گفته می‌شود، و «عنق» به پشت گردن یا همه گردن و «رقبه» به گردن گفته می‌شود، و گاه به یک انسان نیز می‌گویند: مانند «فک رقبه» یعنی آزاد کردن انسان.^۲

۱. «أَمْرَأَتُهُ» عطف بر ضمیر مستتر در «سَيِّطِي» است، و «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» حال است و منصوب. بعضی مانند زمخشری در کشاف آن را منصوب به عنوان «ذم» دانسته‌اند و در تقدیر چنین است: «أَذْمُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»، ولی مسلماً معنای اول بهتر است.

۲. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۵۸.

«مسد» (بر وزن حسد) به معنی طنابی است که از الیاف بافته شده. بعضی گفته‌اند: «مسد» طنابی است که در جهنم بر گردن او می‌نهند، که خشونت الیاف را دارد، و حرارت آتش و سنگینی آهن را! بعضی نیز گفته‌اند: از آنجا که زنان اشرافی شخصیت خود را در زینت آلات، مخصوصاً گردن بندهای پر قیمت می‌دانند، خداوند در قیامت برای تحقیر این زن خودخواه اشرافی، گردن‌بندی از لیف خرما در گردن او می‌افکند و یا اصلاً کنایه از تحقیر اوست.

بعضی نیز گفته‌اند: علت این تعبیر آن است که: «ام جمیل» گردن‌بند جواهرنشان پر قیمتی داشت، و سوگند یاد کرده بود: آن را در راه دشمنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرج کند، لذا به کیفر این کار، خداوند چنین عذابی را برای او مقرر داشته.

نکته‌ها:

۱. باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن

می‌دانیم: این آیات در «مکه» نازل شد، و قرآن با قاطعیت خبر داد: «ابولهب» و همسرش در آتش دوزخ خواهند بود، یعنی هرگز ایمان نمی‌آورند، و سرانجام چنین شد، بسیاری از مشرکان «مکه» واقعاً ایمان آوردند، و بعضی ظاهراً، اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند، این دو نفر بودند، و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است، و قرآن از این گونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد، که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده، و ما در ذیل هر یک از این آیات، بحث مناسب را داشته‌ایم.

۲. پاسخ به یک سؤال

در اینجا «سؤالی» مطرح است و آن اینکه: با این پیشگویی قرآن مجید، دیگر ممکن نبوده است «ابولهب» و همسرش ایمان بیاورند، و الا این خبر کذب و دروغ می‌شد.

این سؤال مانند سؤال معروفی است که دربارهٔ مسأله «علم خدا» در بحث جبر مطرح شده، و آن اینکه:

می دانیم خداوندی که از ازل، عالم به همه چیز بوده، معصیت گنهکاران و اطاعت مطیعان را نیز می دانسته است، بنابراین اگر گنهکار گناه نکند، «علم خدا جهل شود!» پاسخ این سؤال را دانشمندان و فلاسفه اسلامی از قدیم داده اند و آن اینکه: خداوند می داند که هر کس با استفاده از اختیار و آزادیش چه کاری را انجام می دهد، مثلاً در آیات مورد بحث، خداوند از آغاز می دانسته است «ابولهب» و همسرش با میل و اراده خود، هرگز ایمان نمی آورند نه از طریق اجبار و الزام. و به تعبیر دیگر، عنصر آزادی اراده و اختیار نیز جزء معلوم خداوند بوده، او می دانسته است که بندگان با صفت اختیار، و با اراده خویش چه عملی را انجام می دهند.

مسئلاً چنین علمی، و خبر دادن از چنان آینده ای، تأکیدی است بر مسأله اختیار، نه دلیلی بر اجبار - دقت کنید.

۳. همیشه نزدیکان بی بصیرت دورند!

این سوره بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که: خویشاوندی در صورتی که با پیوند مکتبی همراه نباشد، کمترین ارزشی ندارد، و مردان خدا در برابر منحرفان و جباران و گردنکشان هیچگونه انعطافی نشان نمی دادند، هر چند نزدیک ترین بستگان آنها بودند.

با اینکه «ابولهب» عموی پیغمبر اکرم ﷺ بود و از نزدیک ترین نزدیکانش محسوب می شد، وقتی خط مکتبی، اعتقادی و عملی خود را از او جدا کرد، همچون سایر منحرفان و گمراهان، زیر شدیدترین رگبارهای توبیخ و سرزنش قرار گرفت، و به عکس، افراد دور افتاده ای بودند که نه تنها از بستگان پیغمبر ﷺ محسوب نمی شدند، بلکه از نژاد او و اهل زبان او هم نبودند، ولی بر اثر پیوند فکری و اعتقادی و عملی، آن قدر نزدیک شدند که طبق حدیث معروف: «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؛ سلمان از خانواده ماست» گویی جزء خاندان پیغمبر شدند.^۱

درست است که آیات این سوره تنها از «ابولهب» و همسرش سخن می گوید، ولی

۱. در این زمینه در ذیل آیه ۴۶ سوره هود به تناسب شرح حال فرزند نوح ﷺ توضیح بیشتری دادیم.

پیدا است آنها را به خاطر صفاتشان اینچنین مورد نکوهش قرار می‌دهد، بنابراین، هر فرد یا گروهی دارای همان اوصاف باشند، سرنوشتی شبیه آنها دارند (ر.ک: ج ۲۷، ص ۴۴۶-۴۵۷).

زنان وسوسه‌گر عزم شکن

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾

بگو: «پناه می‌برم به پروردگار سپیده صبح، * از شر آنچه آفریده است؛ * و از شر هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می‌شود؛ * و از شر آنها که (با افسون و سحر) در گره‌ها می‌دمند؛ * و از شر حسود هنگامی که حسد می‌ورزد».

(سوره فلق، آیات ۱-۵)

تفسیر:

بعد از آن، می‌افزاید: «و از شر آنها که در گره‌ها می‌دمند» ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾. «نَفَّاثَات» از ماده «نَفَث» (بر وزن حبس) در اصل، به معنی ریختن مقدار کمی از آب دهان است، و از آنجا که این کار با دمیدن انجام می‌گیرد، «نَفَث» به معنی «نفخ» (دمیدن) نیز آمده است.

ولی بسیاری از مفسران «نَفَّاثَات» را به معنی «زنان ساحره» تفسیر کرده‌اند («نَفَّاثَات» جمع مؤنث است و مفرد آن «نَفَّاثَة» صیغه مبالغه از «نَفَث» می‌باشد) آنها اورادی را می‌خواندند و در گره‌هایی می‌دمیدند و به این وسیله سحر می‌کردند، ولی جمعی آن را اشاره به زنان وسوسه‌گر می‌دانند که پی در پی در گوش مردان، مخصوصاً همسران خود، مطالبی را فرو می‌خوانند تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سست کنند، و وسوسه‌های این گونه زنان در طول تاریخ چه حوادث مرگباری که به بار نیاورده، و چه آتش‌ها که بر نیفرورخته و چه عزم‌های استواری را که سست نساخته است.

«فخر رازی می‌گوید: زنان به خاطر نفوذ محبت‌هایشان در قلوب رجال، در آنان تصرف می‌کنند.^۱»

این معنی در عصر و زمان ما از هر وقت ظاهرتر است؛ زیرا یکی از مهمترین وسائل نفوذ جاسوس‌ها در سیاستمداران جهان، استفاده از زنان جاسوسه است که با این «نُقَاتِ فِي الْعُقَدِ» قفل‌های صندوق‌های اسرار را می‌گشایند و از مرموزترین مسائل با خبر می‌شوند و آن را در اختیار دشمن قرار می‌دهند.

بعضی نیز «نُقَاتِ» را به «نفوس شریره»، و یا «جماعت‌های وسوسه‌گر» که با تبلیغات مستمر خود، گره‌های تصمیم‌ها را سست می‌سازند، تفسیر نموده‌اند. بعید نیست آیه مفهوم عام و جامعی داشته باشد، که همه اینها را شامل شود، حتی سخنان سخن‌چین‌ها، و نمانان که کانون‌های محبت را سست و ویران می‌سازند (ر.ک: ج ۲۷، ص ۴۹۵-۴۹۷).

۱. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۳۲، ص ۱۹۶.

بخش ششم:

داستان‌هایی از زنان

ماجرای امّ عقیل، بانوی صابر

زن مسلمان بادیه‌نشین به نام امّ عقیل، در یکی از روزها دو میهمان بر او وارد شد. فرزندش همراه شتران در بادیه بود. در همان لحظه به او خبر دادند شتر خشمگین، فرزندش را در چاه انداخت و بدرود حیات گفت.

زن باایمان به کسی که خبر مرگ فرزند را آورد، گفت: از مرکب پیاده شو و به پذیرایی از میهمانان کمک کن. گوسفندی حاضر داشت به او داد تا آن را ذبح کند. غذا آماده شد. نزد میهمانان گذاشت. آنها از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند.

یکی از حاضران نقل می‌کند: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن باایمان نزد ما آمد گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد؟ یکی از حاضران گفت: آری من آگاهم.

گفت: آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه تسلی خاطر من گردد. او می‌گوید: من این آیات را برای او خواندم: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾. زن خداحافظی کرد. سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز گزارد. بعد عرض کرد: ﴿اللَّهُمَّ إِنِّي فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنِي، فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي﴾ «خداوند! آنچه را فرمان دادی انجام دادم - و رشته شکیبایی را رها نساختم - پس آنچه را وعده داده‌ای به انجام برسان». سپس افزود: «اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند...».

یکی از حاضران می‌گوید: گمان کردم می‌خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می‌ماند، اما شنیدم چنین ادامه داد: «پیامبر اسلام، حضرت محمد ﷺ برای امتش زنده می‌ماند»^۱ (ر.ک: ج ۱، ص ۶۰۸ و ۶۰۹).

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۷ (مادّه صبر)؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۵۳؛ مسکن الفؤاد، ص ۸۰.

ملکه سبا و سلیمان

﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لِأَعَذِّبْتَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَذُبْحَتْهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطُ بِهِ وَحِجَّتِكَ مِنْ سَبَا بِنْتِ يَاقِينَ * إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ * وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ * أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُحْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾

(سلیمان) جویای حال پرندگان شد و گفت «چرا هدهد را نمی‌بینم، آیا او از غایبان است؟! * به یقین او را کیفر شدیدی خواهم داد، یا او را ذبح می‌کنم، مگر آنکه دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیآورد!» * چندان درنگ نکرد (که هدهد آمد و) گفت: «من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی؛ من از سرزمین «سبا» خبری قطعی برای تو آورده‌ام. * من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می‌کند، و همه چیز به او داده شده، و (به‌خصوص) تخت سلطنتی بزرگی دارد!» * او و قومش را دیدم که برای خورشید سجده می‌کنند نه برای خدا؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آنها را از راه (حق) بازداشته؛ از این رو هدایت نمی‌شوند * تا برای خداوندی سجده کنند که آنچه را در آسمان‌ها و زمین پنهان است خارج (و آشکار) می‌سازد، و آنچه را پنهان می‌دارید یا آشکار می‌کنید می‌داند؟! * خداوند یگانه‌ای که معبودی جز او نیست، و پروردگار عرش عظیم است».

(سوره نمل، آیات ۲۰-۲۶)

تفسیر:

داستان هدهد و ملکه سبا

در این قسمت از آیات به فراز دیگری از زندگی شگفت‌انگیز سلیمان اشاره کرده و ماجرای هدهد و ملکه سبا را بازگو می‌کند.

نخست می‌گوید: «سلیمان هدهد را ندید، و در جست‌وجوی او برآمد» ﴿وَتَفَقَّدَ

الطَّيْرَ﴾.

این تعبیر به وضوح بیانگر این حقیقت است که او به دقت مراقب وضع کشور و اوضاع حکومت خود بود و حتی غیبت یک مرغ از چشم او پنهان نمی ماند. بدون شک منظور از پرنده در اینجا همان هدهد است، چنانکه در ادامه سخن، قرآن می افزاید: سلیمان «گفت: چه شده است که هدهد را نمی بینم» ﴿فَقَالَ مَا لِي لَأَ أَرَى الْهَدُودَ﴾.

«یا اینکه او از غایبان است» ﴿أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾.

در اینکه سلیمان علیه السلام از کجا متوجه شد که هدهد در جمع او حاضر نیست، بعضی گفته اند: به خاطر این بود که هنگام حرکت کردن او، پرنده‌گان بر سرش سایه می افکندند و او از وجود روزه‌ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد. و بعضی دیگر مأموریتی برای هدهد در تشکیلات او قائل شده اند و او را مأمور یافتن مناطق آب می دانند، لذا هنگام نیاز به جست و جوگری برای آب او را غایب دید. به هر حال این تعبیر که ابتدا گفت: «من او را نمی بینم» سپس افزود: «یا اینکه او از غایبان است» ممکن است اشاره به این باشد که آیا او بدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است؟

در هر صورت یک حکومت سازمان یافته و منظم و پرتوان، چاره‌ای ندارد جز اینکه تمام فعل و انفعالاتی را که در محیط کشور و قلمرو او واقع می شود زیر نظر بگیرد، و حتی بود و نبود یک پرنده، یک مأمور عادی را از نظر دور ندارد، و این یک درس بزرگ است.

سلیمان برای اینکه حکم غیابی نکرده باشد و در ضمن، غیبت هدهد روی بقیه پرنده‌گان اثر نگذارد - چه رسد به انسان‌هایی که پست‌های حساسی برعهده داشتند - افزود: «من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم کرد» ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا﴾. «و یا او را ذبح می کنم» ﴿أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ﴾.

«یا برای غیبتش باید دلیل روشنی به من ارائه دهد» ﴿أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾.

منظور از «سلطان» در اینجا دلیلی است که مایه تسلط انسان بر اثبات مقصودش گردد، و تأکید آن به وسیله «مبین» برای این است که این فرد متخلف حتماً باید دلیل کاملاً روشنی بر تخلف خود اقامه کند.

در حقیقت، سلیمان علیه السلام بی آنکه غایبانه داوری کند، تهدید لازم را در صورت

ثبوت تخلف نمود، و حتی برای تهدید خود دو مرحله قائل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد: مرحله مجازات بدون اعدام، و مرحله مجازات اعدام. ضمناً نشان داد که او حتی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و تواناییش نمی‌کند.

«ولی غیبت هدهد چندان به طول نینجامید» ﴿فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾.

بازگشت و رو به سلیمان کرد «گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نداری، من از سرزمین سباخبری قطعی (و دست اول) برای تو آورده‌ام» ﴿فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحْطُ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ﴾.

هدهد گویا آثار خشم را در چهره سلیمان مشاهده کرد، و برای برطرف کردن ناراحتی او، نخست به صورت کوتاه و سربسته خبر از مطلب مهمی داد که حتی سلیمان با تمام علم و دانشش از آن آگاهی ندارد. و هنگامی که خشم سلیمان فرو نشست، به شرح آن پرداخت که در آیات بعد خواهد آمد.

قابل توجه اینکه لشکریان سلیمان و حتی پرنده‌گانی که مطیع فرمان او بودند آن قدر عدالت سلیمان به آنها آزادی و امنیت و جسارت داده بود که هدهد بدون ترس، بی پرده و با صراحت به او می‌گوید: «من به چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاه نیستی». برخورد او با سلیمان همچون برخورد درباریان چاپلوس با سلاطین جبار نبود که برای بیان یک واقعت، نخست مدتی تملق می‌گویند و خود را ذره ناچیزی قلمداد کرده، سپس به خاک پای ملوکانه مطلب خود را در لابه لای صدگونه چاپلوسی عرضه می‌دارند و هرگز در سخنان خود صراحت به خرج نمی‌دهند و همیشه از کنایه‌های نازک‌تر از گل استفاده می‌کنند، مبادا گرد و غباری بر قلب سلطان بنشیند.

آری، هدهد با صراحت گفت: غیبت من بی دلیل نبوده، خبر مهمی آورده‌ام که تو از آن باخبر نیستی.

ضمناً این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون هدهد مطلبی بدانند که داناترین انسان‌های عصر خویش از آن بی‌خبر باشد تا آدمی به علم و دانش خود مغرور نگردد، هر چند سلیمان باشد و با علم وسیع نبوت. به هر حال هدهد در شرح ماجرا چنین گفت: «من به سرزمین سبا رفته بودم، زنی را در آنجا یافتم که بر آنها حکومت می‌کند، و همه چیز را در اختیار دارد مخصوصاً تخت عظیمی داشت» ﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾.

«هدهد» با این سه جمله تقریباً تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد.

نخست اینکه کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب و امکانات. دیگر اینکه یک زن بر آن حکومت می‌کند و درباری بسیار مجلل دارد حتی شاید مجلل‌تر از تشکیلات سلیمان، زیرا هدهد تخت سلیمان را مسلماً دیده بود، با این حال از تخت ملکه سبا به عنوان «عرش عظیم» یاد می‌کند. و با این سخن، به سلیمان فهماند که مبادا تصوّر کنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو می‌باشد.

سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت ولی هدهد به او مجال نداد و مطلب دیگری بر آن افزود، مسأله عجیب و ناراحت‌کننده‌ای که من در آنجا دیدم این بود که: «مشاهده کردم آن زن، قوم و ملتش در برابر خورشید - نه در برابر الله - سجده می‌کنند» ﴿وَجَدْنَاهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.

«شیطان بر آنها تسلط یافته و اعمالشان را در نظرشان زینت داده» و افتخار می‌کنند که در برابر آفتاب سجده می‌کنند ﴿وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾. و به این ترتیب، «شیطان آنها را از راه حق باز داشته» ﴿فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ﴾. آنها چنان در بت پرستی فرو رفته‌اند که من باور نمی‌کنم به آسانی از این راه برگردند «آنها هدایت نخواهند شد» ﴿فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ﴾.

و به این ترتیب، وضع مذهبی و معنوی آنها را نیز مشخص ساخت که آنها سخت در بت پرستی فرو رفته‌اند و حکومت، ترویج آفتاب پرستی می‌کند و مردم بر دین ملوکشان اند.

بتکده‌های آنها و اوضاع دیگرشان چنان نشان می‌دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند، به آن عشق می‌ورزند و مباحات می‌کنند، و در چنین شرایطی که توده مردم و حکومت در یک خط قرار گرفته‌اند هدایت یافتن آنها بسیار بعید است.

سپس افزود: «آنها چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که آنچه در آسمان‌ها و زمین پنهان است خارج می‌کند، و آنچه را مخفی می‌دارید و آشکار می‌سازید می‌داند» ﴿أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُحْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾.^۱

۱. کلمه «آلا» به عقیده جمعی از مفسران در اینجا مرکب از «آن» و «لا» است و آن را متعلق به جمله «صَدَّهُمْ» یا

واژه «خبء» (بر وزن صبر) به معنی هر چیز پنهانی و پوشیده است و در اینجا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان و زمین است، یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می‌داند. و اینکه بعضی آن را به خصوص باران (در مورد آسمان‌ها) و گیاه (در مورد زمین) تفسیر کرده‌اند، در حقیقت از قبیل بیان مصداق روشن است. و همچنین آنها که به معنی خارج ساختن موجودات از غیب عدم به وجود تفسیر کرده‌اند.

جالب اینکه نخست از علم خدا به اسرار نهفته زمین و آسمان سخن می‌گوید و سپس از اسرار نهفته درون قلب انسان‌ها. اما اینکه چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مسأله عالم بودن او به غیب و شهود در جهان کبیر و صغیر تکیه کرد؟ ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانایی و قدرتش از وجود کشور «سبا» با آن ویژگی‌هایش بی‌خبر بود، او می‌گوید: باید دست به دامن لطف خدایی زد که چیزی از او پنهان نیست. و یا به تناسب اینکه - طبق معروف - هدهد دارای حس ویژه‌ای بود که از وجود آب در درون زمین باخبر می‌شد، لذا سخن از خداوندی می‌گوید که از همه آنچه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.

و سرانجام سخن خود را چنین پایان می‌دهد: «همان خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است» ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾. و به این ترتیب، روی «توحید عبادت» و «توحید ربوبیت» پروردگار، و نفی هر گونه شرک تأکید کرده و سخن خود را به پایان می‌برد.

نکته:

درس‌های آموزنده

آنچه در این بخش از آیات خواندیم نکته‌های فراوانی دارد که می‌تواند در زندگی

→ «زَيْنَ لَهُمْ» دانسته و «لام» در تقدیر گرفته‌اند که مجموعاً چنین می‌شود: «صَدَّهُمْ عَنِ سَبِيلٍ لِئَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ».

ولی ظاهر این است که «آلا» در اینجا حرف تحضیض است و معنی «هالا» دارد، و همان‌گونه که در بالا گفتیم این جمله ظاهراً دنباله کلام هدهد است، هر چند بعضی آن را جمله استینافیه و از کلام خدا دانسته‌اند.

همهٔ انسان‌ها و روند همهٔ حکومت‌ها مؤثر باشد:

۱. رئیس حکومت یا یک مدیر باید آن‌چنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتی غیبت یک فرد عادی و کوچک را احساس و پیگیری کند.
۲. حتی مراقب تخلف یک فرد باشد و برای اینکه روی دیگران اثر نگذارد، محکم‌کاری کند و پیشگیری لازم را به عمل آورد.
۳. هرگز نباید کسی را غیاباً محاکمه کرد، باید اجازه داد در صورت امکان از خودش دفاع کند.
۴. باید جریمه به مقدار جرم باشد و برای هر جرمی مجازات متناسبی در نظر گرفته شود و سلسله مراتب رعایت گردد.
۵. باید هر کس، هر چند بزرگ‌ترین قدرت‌های اجتماعی، تسلیم دلیل و منطق باشند، هر چند دلیل از دهان فرد کوچکی بیرون آید.
۶. در محیط جامعه باید آن‌قدر صراحت و آزادی حکمفرما گردد تا حتی یک فرد عادی بتواند در موقع لزوم به رئیس حکومت بگوید: من از چیزی آگاهم که تو نمی‌دانی.
۷. ممکن است کوچک‌ترین افراد از مسائلی آگاه شوند که بزرگ‌ترین دانشمندان و قدرتمندان از آن بی‌خبر باشند، تا انسان هرگز به علم و دانش خود مغرور نگردد.
۸. در سازمان اجتماعی بشر نیازهای متقابل آن‌قدر زیاد است که گاه سلیمان‌ها محتاج یک پرنده می‌شوند.
۹. گرچه در جنس زنان شایستگی‌ها بسیار است و حتی خود این داستان نشان می‌دهد که ملکهٔ سبا از فهم و درایت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، ولی با این همه رهبری حکومت چندان با وضع روح و جسم آنها سازگار نیست که هدهد نیز از این مسأله تعجب کرد و گفت: من زنی را بر آنها حکمران دیدم.
۱۰. مردم غالباً بر همان آیینی هستند که زمامدارانشان می‌باشند، لذا در این داستان می‌خوانیم که هدهد می‌گوید: من آن زن و قوم و ملت او را دیدم که برای خورشید سجده می‌کنند (نخست سخن از سجدهٔ ملکه، سپس از ملتش می‌گوید) (ر.ک: ج ۱۵، ص ۴۶۷ - ۴۷۵).

ادامه داستان ملکه سبا

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ * قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ * قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ

(سلیمان) گفت: «تحقیق می‌کنیم ببینیم آیا راست گفتی یا از دروغگویان هستی.» * این نامه مرا ببر و آن را بر آنان بیفکن؛ سپس برگرد (و در گوشه‌ای توقف کن) ببین آنها چه عکس‌العملی نشان می‌دهند. * (ملکه سبا) گفت: «ای اشراف! نامه پرارزشی به‌سوی من افکنده شده!» * این نامه از سلیمان است، و چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان. * توصیه من این است که نسبت به من برتری‌جویی نکنید، و به‌سوی من آید در حالی که تسلیم (حق) هستید.» * (سپس) گفت: «ای اشراف! نظر خود را در این امر مهم به من بازگو کنید، که من درباره هیچ کار مهمی، بدون حضور (و مشورت) شما تصمیم نگرفته‌ام.» * گفتند: «ما دارای نیروی زیاد و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی فرمان با تو است؛ ببین چه دستور می‌دهی.» * گفت: «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند، و عزیزان آنجا را ذلیل می‌کنند؛ (آری) روش آنان همواره این‌گونه است. * و من (اکنون جنگ را صلاح نمی‌بینم) هدیه گرانبهایی برای آنان می‌فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می‌آورند (تا از این طریق آنها را بیازمایم).»

(سوره نمل، آیات ۲۷-۳۵)

تفسیر:

پادشاهان ویرانگرند

سلیمان عليه السلام با دقت به سخنان هدهد گوش داد و در فکر فرو رفت. ممکن است بیشترین گمان سلیمان این بوده که این خبر راست است و دلیلی بر دروغ به این بزرگی وجود ندارد.

اما از آنجا که مسأله ساده‌ای نبود و با سرنوشت یک کشور و یک ملت بزرگ‌گره می‌خورد، می‌بایست تنها به گفتار یک مخبر اکتفا نکند، بلکه تحقیقات بیشتری در زمینه این موضوع حسّاس به عمل آورد.

لذا «گفت: ما تحقیق می‌کنیم ببینیم تو راست گفتی یا از دروغ‌گویانی؟» ﴿قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾.

این سخن به خوبی ثابت می‌کند که در مسائل مهم و سرنوشت‌ساز، باید حتی به اطلاعاتی که از ناحیه یک فرد کوچک می‌رسد توجه کرد و به زودی (همان‌گونه که «سین» در جمله «سَنَنْظُرُ» اقتضا می‌کند) پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد. سلیمان عليه السلام نه هدهد را متهم ساخت و محکوم کرد، و نه سخن او را بی‌دلیل تصدیق نمود، بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد.

به هر حال سلیمان نامه‌ای بسیار کوتاه و پرمحتوا نوشت و به هدهد داد، گفت: «این نامه مرا ببر و نزد آنها بیفکن، سپس برگرد و در گوشه‌ای توقف کن ببین آنها چه عکس‌العملی نشان می‌دهند» ﴿أَذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ﴾.^۱

از تعبیر «أَلْقِهْ إِلَيْهِمْ» (به سوی آنها بیفکن) چنین استفاده می‌شود که آن را هنگامی بر آنها بیفکن که ملکه سبا در میان جمع خویش حضور دارد، تا جای فراموشی و کتمان باقی نماند، و از اینجا روشن می‌شود اینکه بعضی از مفسران گفته‌اند هدهد وارد قصر ملکه سبا و خوابگاه او شد و نامه را بر سینه یا گلوی او افکند، چندان دلیلی ندارد، هر چند با جمله‌ای که در آیه بعد می‌آید: اِنِّي اُلْقِيْ اِلَيْكَ كِتَابَ كَرِيْمٍ: «نامه باارزشی به سوی من افکنده شده» بی‌تناسب نیست.

ملکه سبا نامه راگشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلاً اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می‌داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته، سخت در فکر فرو رفت، و چون در مسائل مهم مملکتی با

۱. بعضی از مفسران گفته‌اند: جمله «ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ» در معنی مؤخّر است و در عبارت مقدم، و در تقدیر چنین بوده: «فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ».

این به خاطر آن است که این جمله را به معنی بازگشت کردن از آن قوم گرفته‌اند، در حالی که ظاهر آیه این است که از آنها روی بگردان، سپس در گوشه‌ای منتظر باش ببین چه واکنشی نشان می‌دهند.

اطرافیان‌ش به شور می‌نشست از آنها دعوت کرد، رو به سوی آنها کرد، «گفت: ای اشراف و بزرگان، نامه‌ارزشمندی به سوی من افکنده شده است» ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ﴾.

آیا به راستی ملکه سبا پیک نامه‌رسان را ندیده بود، ولی از قراین که در نامه وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد و هیچ احتمال نداد که نامه‌مجموعولی باشد؟ یا به چشم خودش پیک را دید و وضع اعجاب‌آور او خود دلیل بر این بود که واقعیتی در کار است و مسأله یک مسأله عادی نیست؟ هر چه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد.

و اینکه ملکه می‌گوید: این نامه کریم و پرارزشی است، ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن، یا اینکه چون آغازش به نام خدا و پایانش به مهر و امضای صحیح بود^۱ یا به خاطر اینکه فرستنده آن شخص بزرگواری بوده - هر یک از احتمالات را بعضی از مفسران احتمال داده‌اند - و یا همه اینها، زیرا هیچ‌گونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن است همه در این مفهوم جامع جمع باشد.

درست است که آنها آفتاب پرست بودند، ولی می‌دانیم که بسیاری از بت‌پرستان نیز به «الله» اعتقاد داشتند، او را «رَبُّ الْأَرْبَابِ» می‌نامیدند و تعظیم و احترام او را مهم می‌شمردند.

آن‌گاه ملکه سبا به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت: «این نامه از سوی سلیمان است و محتوایش چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان» ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

«توصیه‌ام به شما این است که برتری جویی در برابر من نکنید، به سوی من آیید و تسلیم حق شوید» ﴿أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ﴾.^۲

۱. در حدیث آمده است: کرامت و ارزش نامه به مهر کردن آن است (تفاسیر مجمع البیان و المیزان و قرطبی).
و در حدیث دیگری آمده است: هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ خواست نامه‌ای برای عجم بنویسد به او عرض کردند: آنها نامه را بدون مهر نمی‌پذیرند، پیامبر دستور دارد انگشتری ساختند که نقش نگین آن لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بود و نامه را با آن مهر فرمود (تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث).

۲. جمله «أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ» ممکن است مجموعاً بدل «کتاب» و بیان محتوای آن باشد، و ممکن است «أَنَّ» در

بعید به نظر می‌رسد که سلیمان نامه را با همین عبارات و الفاظ عربی نوشته باشد، بنابراین جمله‌های فوق می‌توانند نقل به معنی و یا به صورت خلاصه‌گیری و فشرده‌نامه سلیمان علیه السلام بوده باشد که ملکه سبا برای ملت خود بازگو کرد.

جالب اینکه مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود:

یک جمله نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او.

جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترک برتری‌جویی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است.

و سوم تسلیم شدن در برابر حق.

اگر دقت کنیم چیز دیگری وجود نداشت که نیاز به ذکر داشته باشد.

پس از ذکر محتوای نامه سلیمان علیه السلام برای سران مملکت خود رو به سوی آنها کرد، «گفت: ای اشراف و صاحب‌نظران، رأی خود را در این کار مهم برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمی را بی حضور شما و بدون نظر شما انجام نداده‌ام» ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ﴾.

او می‌خواست با این نظرخواهی موقعیت خود را در میان آنها تثبیت کرده و نظر آنها را به سوی خویش جلب نماید، ضمناً میزان هماهنگیشان را با تصمیمات خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

«أفتونی» از ماده «فتوا»، در اصل به معنی حکم کردن دقیق و صحیح در مسائل پیچیده است.

ملکه سبا با این تعبیر هم پیچیدگی مسأله را به آنها گوشزد کرد و هم آنها را به این نکته توجه داد که باید در اظهار نظر دقت به خرج دهند تا راه خطا نپویند.

«تَشْهَدُونِ» از ماده «شهود» به معنی حضور است، حضوری توأم با همکاری و مشورت.

اشراف قوم در پاسخ او «گفتند: ما قدرت کافی داریم و مرد جنگیم اما تصمیم نهایی با تو است، ببین چه فرمان می‌دهی» ﴿قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴾.

→ اینجا به معنی «ای» و برای تفسیر بوده باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که متعلق به جمله محذوفی مانند «أوصیکم» باشد.

به این ترتیب هم تسلیم خود را در برابر دستورهای او نشان دادند، و هم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ.

ملکه هنگامی که تمایل آنها را به جنگ مشاهده کرد، در حالی که خود باطناً تمایل به این کار نداشت، برای فرونشاندن این عطش و هم برای اینکه حساب شده با این جریان برخورد کند، «گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و ویرانی می‌کشانند» ﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾.

«و عزیزان اهل آن را به ذلت می‌نشانند» ﴿وَجَعَلُوا أَعزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً﴾.

جمعی را می‌کشند، عده‌ای را اسیر می‌کنند، گروهی را آواره و بی‌خانمان، و تا آنجا که می‌توانند دست به غارت و چپاول می‌زنند.

سپس برای تأکید بیشتر گفت: «آری، این چنین می‌کنند» ﴿وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾.

ملکه سبا که خود پادشاه بود، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آنها در دو چیز خلاصه می‌شود: فساد و ویرانگری، و دلیل ساختن عزیزان، زیرا آنها به منافع خود می‌اندیشند نه به منافع ملت‌ها و آبادی و سربلندی آنها و همیشه این دو برضد یکدیگرند.

سپس افزود: ما باید قبل از هر کار سلیمان و اطرافیان او را بیازماییم و ببینیم به راستی چه کاره‌اند. سلیمان عليه السلام پادشاه است یا پیامبر؟ ویرانگر است یا مصلح؟ ملت‌ها را به ذلت می‌کشاند یا عزت؟ و برای این کار باید از هدیه استفاده کرد، لذا «من هدیه قابل ملاحظه‌ای برای آنها می‌فرستم تا ببینم فرستادگان من چه واکنشی از ناحیه آنها برای ما می‌آورند» ﴿وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾.

پادشاهان علاقه شدیدی به هدایا دارند و نقطه ضعف و زبونی آنها نیز همین جاست، آنها را می‌توان با هدایای گرانبها تسلیم کرد.

اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد معلوم می‌شود شاه است، در برابر او می‌ایستیم و تکیه بر قدرت می‌کنیم که ما نیرومندیم، و اگر بی‌اعتنایی به ما نشان داد و بر سخنان خود و پیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می‌شود پیامبر خداست، در این صورت باید عاقلانه برخورد کرد.

در اینکه ملکه سبا چه هدایایی برای سلیمان عليه السلام فرستاد، قرآن سخنی نگفته و تنها با نکره آوردن کلمه «هدیه»، عظمت آن را نشان داده، ولی مفسران مسائل زیادی ذکر کرده‌اند که گاه خالی از اغراق و افسانه نیست.

بعضی نوشته‌اند: پانصد غلام و پانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد، در حالی که به غلام‌ها لباس زنانه و به کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود، در گوش غلامان گوشواره و در دستشان دستبند و بر سر کنیزان کلاه‌های زیبا گذارده بود، و در نامه خود تأکید کرده بود: اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس!

آنها را بر مرکب‌های گرانبها که با زر و زیور آراسته بودند سوار کرد و مقدار قابل ملاحظه‌ای از جواهرات نیز همراه آنها فرستاد.

ضمناً به فرستاده خود سفارش کرد اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم‌آلود دیدی، بدان این ژست پادشاهان است، و اگر با خوشرویی و محبت با تو برخورد کرد بدان پیغمبر است.

نکته‌ها:

۱. آداب نامه‌نگاری

آنچه در آیات فوق در مورد نامه سلیمان به مردم سبا آمده، الگویی است برای طرز نامه‌نگاری که گاه از مسائل مهم و سرنوشت‌ساز است.

با نام خداوند رحمان و رحیم شروع می‌شود و با دو جمله حساب‌شده جان‌سخن را بیان می‌کند.

از تواریخ اسلامی و روایات به خوبی برمی‌آید که پیشوایان بزرگ ما همیشه اصرار داشتند نامه‌ها را فشرده و مختصر، خالی از حشو و زواید و کاملاً حساب‌شده بنگارند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به کارمندان و نمایندگان در یک بخشنامه چنین نوشت: «أَدِقُّوا أَقْلَامَكُمْ، وَ قَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ، وَ احْذِفُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ وَ اقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي، وَ إِيَّاكُمْ وَ الْإِكْتَارَ، فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ؛ نوک قلم‌ها را تیز کنید، و سطرها را به هم نزدیک سازید، و مطالب زاید و اضافی را از نامه‌هایتان برای من حذف کنید، بیشتر به معنی توجه کنید، و از توضیح و تفصیل بپرهیزید که اموال مسلمانان توانایی این هزینه و ضرر را ندارد».^۱

تیز کردن نوک قلم‌ها سبب می‌شود کلمات را کوچک‌تر بنویسند، نزدیک ساختن سطور به یکدیگر و حذف تشریفات و اضافات نه تنها صرفه‌جویی در اموال

۱. خصال صدوق، ج ۱، ص ۳۱۰، طبق نقل بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۴۹.

بیت‌المال، یا اموال خصوصی است که صرفه‌جویی در وقت نویسنده و خواننده نیز هست و حتی گاه سبب می‌شود که هدف اساسی نامه در لابه‌لای جمله‌بندی‌های تشریفاتی از بین برود و نویسنده و خواننده به هدف خود نرسند.

در این اواخر معمول شده بود که برخلاف روئے صدر اسلام، نامه‌ها را با القاب و الفاظ فراوان، و مقدمات و حواشی و اضافات پر می‌کردند، و چه وقت‌های گرانبهایی که بیهوده از این راه تلف می‌شد و چه سرمایه‌هایی که از بین می‌رفت. مخصوصاً این نکته قابل توجه است که در شرایط آن زمان که فرستادن یک نامه به وسیلهٔ یک پیک مخصوص گاه هفته‌ها طول می‌کشید و هزینه‌ها داشت تا به مقصد برسد، در عین حال نهایت اختصار رعایت می‌شد که نمونه‌های آن را در نامه‌های پیامبر اسلام ﷺ به خسرو پرویز و قیصر روم و مانند آن می‌توان ملاحظه کرد.

اصولاً نامهٔ انسان دلیل بر چگونگی شخصیت اوست، همان‌گونه که پیام آور و رسول انسان چنین است. در نهج البلاغه از علی علیه السلام می‌خوانیم: «رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ؛ فرستادهٔ تو بازگوکنندهٔ عقل تو است و نامه‌ات گویاترین چیزی است که از تو سخن می‌گوید».^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «يُسْتَدَلُّ بِكِتَابِ الرَّجُلِ عَلَى عَقْلِهِ، وَ مَوْضِعِ بَصِيرَتِهِ، وَ بِرَسُولِهِ عَلَى فَهْمِهِ وَ فِطْنَتِهِ؛ نامهٔ انسان دلیلی است بر میزان عقل و مقدار بصیرت او، و فرستادهٔ او نشانه‌ای است از مقدار فهم و ذکاوت او».^۲

گفتنی است از روایات اسلامی استفاده می‌شود که پاسخ نامه لازم است همان‌گونه که پاسخ سلام.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «رَدُّ جَوَابِ الْكِتَابِ وَاجِبٌ كَوُجُوبِ رَدِّ السَّلَامِ؛ پاسخ نامه واجب است همان‌گونه که پاسخ سلام واجب است».^۳ و از آنجا که هر نامه‌ای معمولاً با تحیتی همراه است، بعید نیست مشمول آیهٔ شریفه «إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» «هنگامی که به شما تحیت گویند، پاسخ آن را به صورت بهتر یا همانند آن بدهید»^۴ بوده باشد.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، جملهٔ ۳۰۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۰.

۳. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۳۷، کتاب الحج، ابواب العشره، باب ۳۳.

۴. سورهٔ نساء، آیهٔ ۸۶.

۲. آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟

بعضی از مفسران گویی از ظاهر نامه سلیمان استفاده کرده‌اند که او می‌خواست مردم کشور سبا را به پذیرش دعوت خود بدون ذکر دلیل وادارد.

سپس پاسخ داده‌اند که آمدن هدهد به آن صورت معجزآسا خود دلیلی بر حَقانیت دعوت او بوده است.^۱

ولی ما فکر می‌کنیم نیازی به این‌گونه جواب‌ها نیست، وظیفه پیامبر دعوت است و وظیفه دیگران تحقیق کردن.

به عبارت دیگر، دعوت انگیزه‌ای برای تحقیق است، همان‌گونه که ملکه سبا این کار را انجام داد، و در مقام تحقیق و آزمایش سلیمان برآمد تا روشن شود که آیا او یک پادشاه است یا پیامبر؟

۳. اشارات پرمعنی در ماجرای سلیمان

در این بخش از داستان سلیمان علیه السلام نیز اشارات کوتاهی به مطالب مهمی دیده می‌شود:

۱. روح دعوت انبیا در نفی برتری جویی که نفی هرگونه استعمار و تسلیم در برابر قانون حق است، خلاصه می‌شود.

۲. در حالی که اطرافیان ملکه سبا اعلام آمادگی برای جنگ کردند طبع ظریف زنانه او موافق جنگ نبود، لذا نظر آنها را به مسائل دیگر معطوف داشت.

۳. از این گذشته اگر او تسلیم جنگ طلبی اطرافیان خود می‌شد از حقیقت دور می‌ماند و خواهیم دید که اقدام او برای آزمایش سلیمان از طریق فرستادن هدیه، نتیجه بسیار خوبی هم برای خودش و هم برای مردم کشور سبا به بار آورد و سبب شد که آنها راه حق را بیابند و متوسل به خونریزی نشوند.

۴. ضمناً از این ماجرا روشن می‌شود برنامه‌های شورایی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود، چراکه در اینجا عقیده اکثریت اطرافیان او این بود که توسل به نیروی

۱. فخر رازی، تفسیر کبیر، ذیل آیات مورد بحث.

نظامی مقدّم است، در حالی که عقیده ملکه سبا بر عکس آن بود، و در پایان ماجرا می بینیم که حق با او بوده است.

و می توان گفت این نوع مشورت غیر از آن است که امروز در میان ما رایج است، ما نظریه اکثریت را معیار قرار می دهیم و حقّ تصمیم گیری را برای آنها قائل هستیم، در حالی که در این نوع مشورت، حقّ تصمیم گیری با رهبر جمعیت است و مشاوران تنها اظهار نظر می کنند، و آیه ﴿شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ «با آنها در کارها مشورت کن و هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن»^۱ نیز اشاره به این قسم دوم از شورا است در حالی که آیه ۳۸ شوری ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يُنْتَهُم﴾ «کار مؤمنان باید به صورت مشورت انجام یابد» ظاهراً اشاره به قسم اول است.^۲

۵. مشاوران ملکه سبا به او گفتند: «ما صاحبان قوّة و صاحبان بأس شدید هستیم». ممکن است تفاوت این دو در این باشد که «قوّة» اشاره به کمیت عظیم لشکر و «بأس شدید» اشاره به کیفیت کارآزمودگی و روح شجاعت و شهامت لشکریان باشد، یعنی ما هم از نظر کمیت لشکر و هم از نظر کیفیت آمادگی کامل برای رزم با دشمن داریم.

۴. نشانه پادشاهان

از این آیات به خوبی استفاده می شود که سلطنت و حکومت استبدادی همه جا مایه فساد و تباهی و ذلیل کردن عزیزان یک قوم است، چرا که افراد باشخصیت را کنار می زنند، متملّقان چاپلوس را به خدمت دعوت می کنند، و در همه چیز منفعت و سود خود را می جویند، اهل هدیه و رشوه و زر و زیورند و طبعاً ظالمان زورگو که دسترسی به این امور دارند نزد آنها محبوب ترند.

شاهان، فکر و قلبشان در گرو مقام و هدایا و زر و زیورهاست، در حالی که پیامبران جز به صلاح امت ها نمی اندیشند (ر.ک: ج ۱۵، ص ۴۷۷ - ۴۸۹).

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. برای توضیح بیشتر درباره مشورت به ذیل آیه ۱۵۹ سوره آل عمران مراجعه فرمایید.

ادامه داستان ملکه سبا

﴿فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ
بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ * اَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ
مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾

هنگامی که (فرستاده ملکه سبا) نزد سلیمان آمد، گفت: «می‌خواهید مرا با مالی کمک کنید (و فریب دهید)؟! آنچه خدا به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده؛ بلکه شما باید که به هدیه‌هایتان شاد می‌شوید. * به سوی آنان بازگرد (و اعلام کن) با لشکریانی به سراغ آنان می‌آییم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند؛ و آنان را از آن (سرزمین) با ذلت و حقارت بیرون می‌رانیم!» (سوره نمل، آیات ۳۶-۳۷)

تفسیر:

مرا با مال نفریبید

فرستادگان ملکه سبا با کاروان هدایا، سرزمین یمن را پشت سر گذاشتند و به سوی شام و مقر سلیمان حرکت کردند، به گمان اینکه سلیمان از مشاهده هدایا خوشحال می‌شود و به آنها شادباش می‌گوید، «اما همین که با سلیمان روبه‌رو شدند صحنه عجیبی در برابر آنان نمایان گشت، سلیمان نه تنها از آنها استقبال نکرد، بلکه گفت: آیا شما می‌خواهید مرا با مال (خود) کمک کنید، در حالی که این اموال در نظر من بی‌ارزش است، آنچه خداوند به من بخشیده، از آنچه به شما داده بهتر و پرارزش‌تر است» ﴿فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَيْكُمْ﴾.

مال چه ارزشی در برابر مقام نبوت، علم، دانش، هدایت و تقوا دارد؟ «شما هستید که به هدایای خود شاد می‌شوید» ﴿بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ﴾.

آری، شما هستید که هرگاه یک چنین هدایای پرزرق و برق و گران‌قیمتی برای هم بفرستید چنان مسرور می‌شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می‌گردد اما اینها در نظر من کم‌ارزش و بی‌مقدار است.

به این ترتیب سلیمان عليه السلام معیارهای ارزش را در نظر آنها تحقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است که معیارهای معروف نزد دنیاپرستان در برابر آن بی‌رنگ و بی‌بهاست.

سپس برای اینکه قاطعیّت خود را در مسأله حقّ و باطل نشان دهد، به فرستاده مخصوص ملکه سبا گفت: «به سوی آنان بازگرد (و این هدایا را نیز با خود ببر) اما بدان ما به زودی با لشکریایی به سراغ آنها خواهیم آمد که توانایی مقابله با آن را نداشته باشند» ﴿ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا﴾.

«و ما آنها را از آن سرزمین آباد با ذلت خارج می‌کنیم در حالی که کوچک و حقیر خواهند بود» ﴿وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾.^۱

اشاره به اینکه نه تنها آنها را از سرزمینشان بیرون می‌رانیم بلکه با وضع ذلت‌بار و توأم با حقارت، به گونه‌ای که تمام کاخ‌ها، اموال، جاه و جلال خود را از دست خواهند داد، چرا که در برابر آیین حق تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند. البته این تهدید برای فرستادگانی که وضع سلیمان عليه السلام را از نزدیک دیدند و لشکر و عسکر او را تماشا کردند یک تهدید جدی و قابل ملاحظه بود.

با توجه به آنچه در آیات قبل خواندیم که سلیمان دو چیز از آنها خواست «ترک برتری جویی» و «تسلیم در برابر حق» و پاسخ ندادن آنها به این دو امر و توسّل به ارسال هدیه، دلیل بر امتناع آنها از پذیرش حق و ترک استعلا بود، به این دلیل آنها را تهدید به فشار نظامی می‌کند.

هرگاه ملکه سبا و اطرافیان او تقاضای دلیل و مدرک، یا معجزه و مانند آن کرده بودند به آنها حق می‌داد که بیشتر تحقیق کنند، اما فرستادن هدیه ظاهرش این بود که آنها در مقام انکارند.

این را نیز می‌دانیم که مهم‌ترین خبر ناگوار هدهد به سلیمان درباره این قوم و جمعیت این بود که آنها آفتاب پرست‌اند و خداوند بزرگ را که بر غیب و شهود آسمان و زمین سلطه دارد رها کرده، در برابر مخلوقی به خاک می‌افتند.

سلیمان عليه السلام از این مسأله ناراحت شد و می‌دانیم بت‌پرستی چیزی نیست که آیین‌های الهی در برابر آن سکوت کنند، یا بت‌پرستان را به‌عنوان یک اقلیت مذهبی تحمّل نمایند، بلکه در صورت لزوم با توسّل به زور بتکده‌ها را ویران و آیین شرک و بت‌پرستی را برمی‌چینند.

۱. «أَذِلَّةً» در حقیقت حال اول است، و «هُمْ صَاغِرُونَ» حال دوم.

د) سلیمان چشمداشتی به اموال دیگران ندارد، بلکه می‌گوید: آنچه خدا به من داده بهتر است، او مواهب الهی را در قدرت مادی و مالی خلاصه نمی‌کند، او به علم و ایمان و مواهب معنوی مفتخر است (ر.ک: ج ۱۵، ص ۴۹۰-۴۹۴).

ادامه داستان ملکه سبا

﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِ مُسْلِمِينَ * قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾

(سلیمان) گفت: «ای بزرگان! کدام‌یک از شما تخت او را برای من می‌آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟» * فرد نیرومندی از جن گفت: «من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از جایگاهت برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امینم.» * (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «من پیش از آنکه چشم برهم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پایجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به‌جا می‌آورم یا کفران می‌کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند؛ و هر کس کفران نماید (به خودش زیان رسانده)، چراکه پروردگار من، بی‌نیاز و بخشنده است.» (سوره نمل، آیات ۳۸-۴۰)

تفسیر:

در یک چشم برهم زدن تخت او حاضر است

سرانجام فرستادگان ملکه سبا هدایا و بساط خود را برچیدند و به کشورشان بازگشتند. آنها ماجرا را برای ملکه و اطرافیان وی شرح دادند، همچنین عظمت اعجاز‌آمیز مُلک سلیمان و دستگاهش را بیان داشتند که هر یک از اینها دلیلی بود بر اینکه او یک فرد عادی و پادشاه نیست، او به‌راستی فرستاده‌ی خداست و حکومتش نیز یک حکومت الهی است.

در اینجا برای آنها روشن شد که نه تنها قادر بر مقابله نظامی با او نیستند بلکه اگر فرضاً بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی، مقابله با یک پیامبر پر قدرت الهی است. لذا ملکه سبا با عده‌ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصاً این مسئله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آیینی دارد. این خبر از هر طریقی که بود به سلیمان رسید، و او تصمیم گرفت در حالی که ملکه و یارانش در راه هستند قدرت‌نمایی شگرفی کند تا آنها را بیش از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا و در مقابل دعوتش تسلیم سازد. لذا رو به اطرافیان خود کرد و «گفت: ای بزرگان، کدام یک از شما توانایی دارد تخت او را پیش از آنکه خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورد؟» ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾.

گرچه بعضی از مفسران برای پیدا کردن دلیل احضار تخت ملکه سبا خود را به زحمت افکنده و گاه احتمالاتی ذکر کرده‌اند که به هیچ وجه با مفاد آیات سازگار نیست، ولی روشن است که هدف سلیمان از این برنامه چه بود.

او به اصطلاح می‌خواست ضرب شستی نشان دهد و کار فوق‌العاده مهمی انجام گیرد تا راه را برای تسلیم بی‌قید و شرط آنها و ایمانشان به قدرت خدا هموار سازد، و نیاز به حضور در میدان نبرد و خونریزی نباشد.

او می‌خواست ایمان به اعماق وجود ملکه سبا و اطرافیانش راه یابد تا سایرین را نیز دعوت به تسلیم و پذیرش ایمان کنند.

در اینجا دو تن اعلام آمادگی کردند که یکی از آنها عجیب و دیگری تر بود. نخست «عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت: من تخت او را پیش از آنکه مجلس تو پایان گیرد و از جای برخیزی نزد تو می‌آورم» ﴿قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ﴾.^۱

من این کار را با زحمت انجام نمی‌دهم و در این امانت گران‌قیمت نیز خیانت نمی‌کنم، چرا که «من نسبت به آن توانا و امینم» ﴿وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾.

۱. کلمه «آتی» ممکن است اسم فاعل باشد و ممکن است فعل مضارع از ماده «آتی»، ولی احتمال اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. دقت کنید.

«عفریت» به معنی فرد گردنکش و خبیث است، و جمله «إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» که از جهات مختلفی توأم با تأکید است (إِنَّ - جمله اسمیه - لام) نیز نشان می‌دهد که بیم خیانت در این عفریت می‌رفته، لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است.

به هر حال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتی‌ها و خارق‌عادات، و جای تعجب نیست که عفریتی این چنین بتواند در یک مدت کوتاه، یعنی یک یا چند ساعت که سلیمان در مجلس خویش برای داوری میان مردم، یا رسیدگی به امور مملکت، یا نصیحت و ارشاد نشسته است، چنین امر مهمی را انجام دهد.

دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه‌ای از کتاب الهی داشت، چنانکه قرآن در حق او می‌گوید: «کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت: من تخت او را قبل از آنکه چشم برهم زنی نزد تو خواهم آورد» ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾.

و هنگامی که سلیمان با این امر موافقت کرد، او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک «طرفه‌العین» نزد او حاضر کرد: «هنگامی که سلیمان آن را نزد خود مستقر دید، زبان به شکر پروردگار گشود و گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را به جا می‌آورم یا کفران می‌کنم» ﴿فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾.

سپس افزود: «هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است، و هر که کفران کند، پروردگار من بی‌نیاز و کریم است» ﴿وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ عَنِّي كَرِيمٌ﴾.

در اینکه این شخص که بوده و این قدرت عجیب را از کجا به دست آورده، و منظور از علم کتاب چیست، مفسران گفت‌وگو بسیار کرده‌اند.

ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان باایمان، و دوستان خاص سلیمان عليه السلام بوده، و غالباً در تواریخ نام او را آصف بن برخیا نوشته‌اند. می‌گویند: وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است.^۱

۱. اینکه بعضی او را جبرئیل، یا خود سلیمان دانسته‌اند بدون دلیل است، و در مورد اینکه او خود سلیمان باشد قطعاً مخالف ظاهر آیات است.

و اما «علم کتاب» منظور، آگاهی او بر کتاب‌های آسمانی است، آگاهی عمیقی که به او امکان می‌داد دست به چنین کار خارق‌عادت‌تری بزند.

و بعضی احتمال داده‌اند منظور لوح محفوظ است، همان لوح علم خداوند که این مرد به گوشه‌ای از آن علم آگاهی داشت و به همین دلیل توانست تخت ملکه سبا را در یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند.

بسیاری از مفسران و غیر آنها گفته‌اند: این مرد با ایمان از اسم اعظم الهی باخبر بود، همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می‌گردد و به انسان قدرت فوق‌العاده می‌بخشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم، بر خلاف آنچه بسیاری تصور می‌کنند، مفهومی این نیست که انسان کلمه‌ای را بگوید و آن همه اثر عجیب و بزرگ داشته باشد، بلکه منظور تخلّق به آن اسم و وصف است.

یعنی آن نام الهی را در درون جان خود مجسم کند، و آن چنان از نظر آگاهی، اخلاق، تقوا و ایمان تکامل یابد که خود مظهري از آن اسم گردد. این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم اعظم الهی است، قدرت بر چنین خارق‌عاداتی را در انسان ایجاد می‌کند.^۱

در مورد جمله «قَبَلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» نیز مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند، اما با توجه به آیات دیگر قرآن حقیقت آن را می‌توان دریافت که در سوره ابراهیم آیه ۴۳ می‌خوانیم: لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ: «در روز رستاخیز مردم آن چنان وحشت زده می‌شوند که چشمانشان خیره می‌گردد، حتی پلک‌ها به هم نمی‌خورد» (می‌دانیم در حالت وحشت، چشم انسان به حالت یک‌نواخت و خیره همچون چشم مردگان باز می‌ماند).

بنابراین، منظور این بوده پیش از آنکه چشمت را برهم زنی من تخت ملکه سبا را نزد تو حاضر می‌کنم.^۲

۱. درباره اسم اعظم خدا در ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف نیز بحث کردیم.

۲. اینکه بعضی گفته‌اند منظور از جمله «يَرْتَدُّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» نظر افکندن به چیزی و بازگشت نظر به انسان و آگاهی او از آن است، هیچ دلیلی ندارد، همان‌گونه که این تعبیر گواه بر نظریه خروج شعاع از چشم که در فلسفه قدیم آمده است نخواهد بود - دقت کنید.

نکته‌ها:**۱. پاسخ به چند سؤال**

از سؤالاتی که در ارتباط با آیات فوق مطرح می‌شود این است که چرا سلیمان شخصاً اقدام به این کار خارق‌العاده نکرد؟ او که پیامبر بزرگ خدا بود و دارای اعجاز، چرا این مأموریت را به آصف بن برخیا داد؟

ممکن است به خاطر این بوده که «آصف» وصی او بوده و سلیمان می‌خواست در این لحظه حساس، موقعیت او را به همگان معرفی کند.^۱

به علاوه مهم این است که استاد، شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگی‌های آنها را به دست آورد، و اصولاً شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است، اگر شاگردان کار فوق‌العاده‌ای انجام دهند مهم است.

سؤال دیگر اینکه سلیمان چگونه تخت ملکه سبازا بدون اجازه او نزد خود آورد؟ ممکن است به دلیل هدف بزرگ‌تری مانند مسأله هدایت و راهنمایی آنها و نشان دادن یک معجزه بزرگ بوده است.

از این گذشته می‌دانیم شاهان از خود مالی ندارند و اموال آنها معمولاً از غصب حقوق دیگران به دست می‌آید.

سؤال دیگر اینکه عفریت جن چگونه توانایی بر چنین خارق‌عادتی دارد؟ پاسخ این سؤال را در بحث‌های مربوط به اعجاز گفته‌ایم که گاهی حتی افراد غیر مؤمن بر اثر ریاضت‌های پر مشقت و مبارزه با نفس، توانایی بر پاره‌ای از خارق‌عادات پیدا می‌کنند ولی تفاوت آن با معجزات این است که کار آنها چون متکی به قدرت محدود بشری است همیشه محدود است، در حالی که معجزات متکی بر قدرت بی‌پایان خداست، و قدرت او همچون سایر صفاتش نامحدود است.

لذا می‌بینیم عفریت توانایی خود را محدود می‌کند بر آوردن تخت ملکه سبازا در مدت توقف سلیمان علیه السلام در مجلس داوری و بررسی امور کشور، در حالی که آصف

۱. در روایت مشروحی که در تفسیر عیاشی از امام دهم علی بن محمد الهادی علیه السلام نقل شده، همین پاسخ را در جواب یحیی بن اکثم می‌خوانیم (تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۱).

بن برخیا هیچ حدّی برای آن قائل نمی‌شود، و محدود ساختن به یک چشم برهم زدن در حقیقت اشاره به کمترین زمان ممکن است، و مسلم است که سلیمان علیه السلام از چنین کاری که معرّفی یک فرد صالح است حمایت می‌کند، نه از کار عفریتی که ممکن است کوتاه‌نظران را به اشتباه بیفکند و آن را دلیل بر پاکی او بگیرند.

بدیهی است هر کس کار مهمّی در جامعه انجام دهد و مورد قبول واقع شود، خطّ فکری و اعتقادی خود را در لابه‌لای آن تبلیغ کرده است، و نباید در حکومت الهی سلیمان علیه السلام ابتکار عمل به دست عفریت‌ها بیفتد، بلکه باید آنها که علمی از کتاب الهی دارند بر افکار و عواطف مردم حاکم گردند.

۲. قدرت و امانت، دو شرط مهم

در آیات فوق و همچنین آیه ۲۶ سوره قصص مهم‌ترین شرط برای یک کارمند یا کارگر نمونه دو چیز بیان شده است: نخست قوّت و توانایی، و دیگر امانت و درستکاری.

البته گاه مبانی فکری و اخلاقی انسان ایجاب می‌کند که دارای این صفت باشد (همان‌گونه که در مورد موسی علیه السلام در سوره قصص آمده است) و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می‌کند که حتّی عفریت جنّ به این دو صفت الزاماً متّصف شود، اما به هر حال هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط انجام‌پذیر نیست، خواه از تقوا سرچشمه گیرد و خواه از نظام قانونی جامعه - دقت کنید.

۳. تفاوت «علم من الكتاب» و «علم الكتاب»

در آیات مورد بحث درباره کسی که تخت ملکه سبا را در کمترین مدّت نزد سلیمان آورد به عنوان «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» «کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود» تعبیر شده است، در حالی که در سوره رعد آیه ۴۳ در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و گواهان بر حقّانیت او چنین آمده است: «قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» «بگو: کافی است برای گواهی میان من و شما، خداوند و کسی که در نزد او علم کتاب است».

در حدیثی از ابو سعید خدری از پیامبر ﷺ آمده است که ابو سعید می‌گوید: من از معنی «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (که در داستان سلیمان آمده است) از محضرش سؤال کردم، فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داوود بود. عرض کردم «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» از چه کسی سخن می‌گوید؟ فرمود: «ذَلِكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ او برادرم علی بن ابی طالب است».^۱

توجه به تفاوت «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» که علم جزئی را می‌گوید، و «عِلْمُ الْكِتَابِ» که علم کلی را بیان می‌کند روشن می‌سازد که میان آصف و علی عليه السلام چه اندازه تفاوت بوده است.

از این رو در روایات بسیاری می‌خوانیم که اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است، یک حرف آن نزد آصف بن برخیا بود و چنان خارق عادت را انجام داد، و نزد امامان اهل بیت علیهم السلام هفتاد و دو حرف آن است، و یک حرف آن مخصوص به ذات پاک خداست.^۲

۴. هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي

دنیاپرستان مغرور هنگامی که به قدرت می‌رسند همه چیز را جز خود فراموش می‌کنند و تمام امکاناتی را که به دست آورده‌اند قارون وار که می‌گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلِيٌّ عِلْمٌ عِنْدِي» «آنچه را دارم بر اثر علم و دانش من است»^۳ از ناحیه خودشان می‌دانند و لا غیر.

در حالی که بندگان خاص خدا به هر جا برسند می‌گویند: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» «این از فضل خداست بر ما».

جالب اینکه سلیمان عليه السلام نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سبا در برابرش بیان کرد، بلکه افزود: این برای این است که خدا مرا بیازماید، آیا شکرگزارم یا نه؟ قبلاً نیز در همین سوره خواندیم که سلیمان عليه السلام نعمت‌های خود را همه از خدا می‌داند

۱. این حدیث را گروهی از مفسران و علمای اهل سنت به همین عبارت یا شبیه آن نقل کرده‌اند. برای توضیح بیشتر به احقاق الحق، ج ۳، ص ۲۸۰ مراجعه شود.

۲. به اصول کافی، و تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۸۸ مراجعه شود.

۳. سوره قصص، آیه ۷۸.

و خاضعانه رو به درگاهش می‌کند که: پروردگارا، شکر این همه نعمت را به من الهام کن، و توفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن، جلب رضای تو کنم.

آری این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیاپرستان مغرور، و این است راه و رسم مردان پرظرفیت و باشخصیت در برابر کم‌ظرفیتان خودخواه.

گرچه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله پرمعنی سلیمان ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾ را بر سر در کاخ‌های طاغوتی خود می‌نویسند، بی‌آنکه به آن اعتقادی داشته باشند و در عملشان کمتر انعکاسی داشته باشد، ولی مهم آن است که هم بر سر در خانه باشد، هم در پیشانی تمام زندگی انسان و در قلب او، عملش نشان دهد که همه را از فضل خدا می‌داند و در مقام شکر آن برآید، نه شکر با زبان که شکر با عمل و با تمام وجود.^۱

۵. آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟

این نخستین خارق‌عادتی نیست که در داستان سلیمان، یا در زندگی پیامبران به‌طور کلی می‌بینیم، و آنها که فکر می‌کنند باید این‌گونه تعبیرات را با توجیه‌ها و تفسیرهایی از ظاهرش دگرگون ساخت و جنبه‌های کنایی و معنوی به آن داد، باید حساب خود را یک‌جا با معجزات انبیا روشن سازند.

آیا آنها به‌راستی انجام دادن کارهای خارق‌عادت از پیامبران یا جانشینان آنها را محال می‌دانند و آن را به کلی منکرند؟

چنین چیزی نه با اصل توحید و قدرت پروردگار که حاکم بر قوانین هستی است سازگار است، و نه با صریح قرآن در آیات بسیار.

اما اگر بپذیرند که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی‌کند که بحث از زنده کردن مردگان و شفای کورمادرزاد به وسیله حضرت مسیح عليه السلام باشد، یا حاضر کردن تخت ملکه سبا به وسیله آصف بن برخیا.

بدون شک در اینجا روابط مرموز و علل ناشناخته در کار است که ما با علم محدودمان از آن آگاه نیستیم، ولی همین قدر می‌دانیم که این کار محال نیست.

۱. درباره اهمیت شکر و تأثیر آن در فزونی نعمت و اقسام شکر (شکر تکوینی و تشریحی) بحث مشروحی در ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم آمده است.

آیا آصف با قدرت معنوی خود تخت ملکه سبا را تبدیل به امواج نور کرد و در یک لحظه در آنجا حاضر کرد و بار دیگر آن را مبدل به ماده اصلی ساخت؟ بر ما درست روشن نیست.

همین قدر می‌دانیم که امروز انسان از طرق علمی متداول روز کارهایی انجام می‌دهد که دو بیست سال قبل ممکن بود جزء محالات محسوب شود. فی‌المثل اگر به کسی در چند قرن قبل می‌گفتند زمانی فرا می‌رسد که انسانی در شرق دنیا سخن می‌گوید و در غرب جهان درست در همان لحظه سخنانش را می‌شنوند و چهره‌اش را همگان می‌نگرند، آن را هذیان یا خواب آشفته می‌پنداشتند.

این به خاطر آن است که انسان می‌خواهد همه چیز را با علم و قدرت محدود خود ارزیابی کند، در حالی که در ماورای علم و قدرت او اسرار فراوانی نهفته است (ر.ک: ج ۱۵، ص ۴۹۵-۵۰۵).

ادامه داستان ملکه سبا

﴿قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ * وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ * قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

سلیمان گفت: «تخت او را برایش ناشناس سازید؛ ببینیم آیا متوجه می‌شود یا از کسانی است که هدایت نمی‌شوند؟!» * هنگامی که (ملکه سبا) آمد، به او گفته شد: «آیا تخت تو این‌گونه است؟» گفت: «گویا خود آن است! و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم.» * (سلیمان) او را از آنچه غیر از خدا می‌پرستید بازداشت، که او [= ملکه سبا] از قوم کافران بود. * به او گفته شد: «داخل قصر شو!» هنگامی که نظر به آن افکند، پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد؛ اما سلیمان) گفت: «این (آب) نیست، بلکه) قصری است از بلور شفاف.» (ملکه سبا) گفت: «پروردگارا! من به خود ستم کردم؛ و (اینک) با سلیمان به خداوندی که پروردگار جهانیان است اسلام آوردم.»

(سوره نمل، آیات ۴۱-۴۴)

تفسیر:

نور ایمان در دل ملکه سبا

در این آیات به صحنه دیگری از ماجرای عبرت‌انگیز سلیمان و ملکه سبا برخورد می‌کنیم.

سلیمان برای اینکه میزان عقل و درایت ملکه سبا را بیازماید و نیز زمینه‌ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند «گفت: تخت او را برایش ناشناس سازید ببینیم آیا هدایت می‌شود یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی‌یابند» ﴿قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ﴾.

گرچه آمدن تخت ملکه از کشور سبا به شام کافی بود که به آسانی نتواند آن را بشناسد، ولی با این حال سلیمان دستور داد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند. این تغییرات ممکن است از نظر جابه‌جا کردن بعضی از نشانه‌ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگ‌ها و مانند آن بوده است.

اما این سؤال پیش می‌آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سبا چه بود؟

ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق باید با او روبه‌رو شود، و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد.

یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند، و می‌خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه؟

و یا واقعاً می‌خواسته مسؤلیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسؤلیت‌هایی را دارد.

برای جمله «أَتَهْتَدِي» (آیا هدایت می‌شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده‌اند: بعضی گفته‌اند مراد شناختن تخت خویش است، و بعضی گفته‌اند منظور، هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است.

ولی ظاهر همان معنی اول است، هر چند معنی اول خود مقدمه‌ای برای معنی دوم بوده است.

به هر حال «هنگامی که ملکه سبا وارد شد کسی اشاره به تخت کرد و گفت: آیا تخت تو این‌گونه است؟» ﴿فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ﴾.

ظاهر این است که گوینده سخن خود سلیمان نبوده است و گرنه تعبیر به «قیل» (گفته شد) مناسب نبود، زیرا نام سلیمان قبلاً و بعداً آمده و سخنان او به عنوان «قال» مطرح شده است.

به علاوه مناسب اِثْهت سلیمان نبوده است که در بدو ورود او چنین سخنی را آغاز کند.

اما به هر صورت ملکه سبا زیرکانه ترین و حساب شده ترین جواب‌ها را داد و «گفت: گویا خود آن تخت است» ﴿قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ﴾.

اگر می‌گفت شبیه آن است راه خطا پیموده بود و اگر می‌گفت عین خود آن است سخنی برخلاف احتیاط بود، چرا که با این بعد مسافت، آوردن تختش به سرزمین سلیمان از طرق عادی امکان نداشت، مگر آنکه معجزه‌ای صورت گرفته باشد.

از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانیهای خود را در جای محفوظی در قصر مخصوص خود در اتافی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می‌کردند و درهای محکمی داشت قرار داده بود.

ولی با این همه، ملکه سبا با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد.

و بلافاصله افزود: «وما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم» ﴿وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ﴾.

یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدمه چینی‌ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه‌های دیگر از حَقَّانِیت او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم، و چندان نیازی به این کار نبود.

و به این ترتیب سلیمان «او را از آنچه غیر از خدا می‌پرستید بازداشت» ﴿وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.^۱

۱. در اینکه فاعل «صد» کیست و همچنین «ما» در «ما کانت» موصوله است یا مصدریه، مفسران سخن بسیار گفته‌اند. جمعی فاعل آن را - چنانکه در بالا گفتیم - سلیمان دانسته‌اند، و بعضی خداوند، که تفاوت زیادی از نظر نتیجه ندارد. مطابق این دو تفسیر «ها» مفعول اول است، و «ما کانت» در جای مفعول دوم با حذف «جار»، و تقدیر چنین است: «صَدَّهَا سَلِيمَانُ» - یا - «صَدَّهَا اللَّهُ عَمَّا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ».

هر چند «پیش از آن از قوم کافر بود» ﴿إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾. آری او با دیدن این نشانه‌های روشن، با گذشته تاریک خود وداع گفت و در مرحله تازه‌ای از زندگی که مملو از نور ایمان و یقین بود گام نهاد. در آخرین آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا بازگو می‌شود و آن ماجرای داخل شدن ملکه سبا در قصر مخصوص سلیمان است. سلیمان دستور داده بود صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن آب جاری قرار دهند.

هنگامی که ملکه سبا به آنجا رسید «به او گفته شد: داخل حیاط قصر شو» ﴿قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ﴾.^۱

«ملکه آن صحنه را که دید گمان کرد نهر آبی است، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد» در حالی که سخت در تعجب فرو رفته بود که نهر آب در اینجا برای چیست ﴿فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبْتَهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا﴾.^۲

اما «سلیمان به او گفت: حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده» این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد ﴿قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ﴾.^۳ در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید و آن اینکه سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی بود، چرا چنین دم و دستگاه تجملاتی فوق‌العاده‌ای داشته باشد؟ درست است که او سلطان بود و حکمران، ولی مگر نمی‌شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران داشته باشد؟

→ ولی جمعی دیگر «ما کانت...» را فاعل «صد» دانسته‌اند که معنی چنین می‌شود: معبودهای ملکه او را از پرستش حق بازداشته بود - اما با توجه به اینکه در اینجا سخن از ایمان اوست نه از کفر او، تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

کلمه «ما» ممکن است موصوله یا مصدریه باشد.

۱. «صَرْح» (بر وزن طرح) گاه به معنی فضای وسیع و گسترده آمده، و گاه به معنی بنای مرتفع و قصر بلند، و در اینجا ظاهراً به معنی حیاط قصر است.

۲. «لُجَّة» در اصل از ماده «لجج» به معنی سرسختی در انجام دادن کاری است، سپس به رفت و آمد صدا در گلو، «لُجَّة» (بر وزن ضجّه) اطلاق شده، و امواج متراکم دریا که در حال رفت و آمد هستند نیز «لُجَّة» (بر وزن جبّه) نامیده شده‌اند، و در آیه مورد بحث اشاره به آب متراکم و متلاطم است.

۳. «مُمَرَّد» به معنی صاف و «قواریر» جمع «قاروره» به معنی بلور و شیشه است.

اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبا که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پرزرق و برق می‌دانست صحنه‌ای به او نشان دهد که تمام دستگام تجملاتش در نظر او حقیر و کوچک شود، و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزش‌ها و معیار شخصیت گردد.

چه مانعی دارد که به جای دست زدن به یک لشکرکشی پرضایعه و توأم با خونریزی، مغز و فکر ملکه را چنان مبهوت و مقهور کند که اصلاً به چنین فکری نیفتد، به خصوص اینکه او زن بود و به این‌گونه مسائل تشریفاتی اهمیّت می‌داد. مخصوصاً بسیاری از مفسران تصریح کرده‌اند که سلیمان پیش از آنکه ملکه سبا به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند و هدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود.

این کار نشان می‌داد که قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام دادن چنین کارهایی موفّق ساخته است.

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیّت و آرامش یک منطقه وسیع و پذیرش دین حق، و جلوگیری از هزینه فوق‌العاده جنگ مطلب مهمّی نبود.

و لذا هنگامی که ملکه سبا این صحنه را دید «گفت: پروردگارا، من بر خویشتم ستم کردم» ﴿قَالَتْ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی﴾.

«و با سلیمان در پیشگاه الله، پروردگار جهانیان، اسلام آوردم» ﴿وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ﴾.

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می‌کردم، بت می‌پرستیدم، غرق تجمل و زینت بودم، و خود را برترین انسان در دنیا می‌پنداشتم.

اما اکنون می‌فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده و اصولاً این زر و زیورها روح انسان را سیراب نمی‌کند.

خداوندا، من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم، از گذشته پشیمانم و سر تسلیم به آستانت می‌سایم.

جالب اینکه او در اینجا واژه «مع» را به کار می‌برد (همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر، نه همچون راه و رسم جباران که بعضی بر بعضی

مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند. در اینجا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند.

درست است که ملکه سبا قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود، زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم که گفت: «وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ» «ما پیش از اینکه تخت را در اینجا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرفته بودیم».

ولی در اینجا اسلام ملکه به اوج خود رسید، لذا با تأکید بیشتر اسلام را اعلام کرد. او نشانه‌های متعددی از حَقَّانِيَّتِ دعوت سلیمان را قبلاً دیده بود.

آمدن هدهد با آن وضع مخصوص.

عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود.

حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه.

و سرانجام مشاهده قدرت و عظمت فوق‌العاده سلیمان، و در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی با اخلاق شاهان نداشت.

نکته‌ها:

۱. سرانجام کار ملکه سبا

آنچه در قرآن مجید پیرامون ملکه سبا آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم، سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست اما اینکه بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد، یا نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد، یا به توصیه سلیمان با یکی از ملوک یمن که به «تُبَع» مشهور بودند پیمان زناشویی بست، در قرآن اشاره‌ای به اینها نشده چون در هدف اصلی قرآن که مسائل تربیتی است دخالتی نداشته.

ولی مفسران و مورخان هر کدام راهی برگزیده‌اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد، هر چند طبق گفته بعضی از مفسران، مشهور و معروف^۱ همان ازدواج او با سلیمان است.

یادآوری این مطلب را لازم می‌دانیم که درباره سلیمان و لشکر و حکومت او

۱. آلوسی، روح المعانی.

و همچنین خصوصیات ملکه سبا و جزئیات زندگیش، افسانه‌ها و اساطیر فراوانی گفته‌اند که گاه تشخیص آنها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می‌شود، و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه‌دار می‌کند، و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می‌شود که باید کاملاً مراقب آن بود.

۲. یک جمع‌بندی کلی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان علیه السلام که در ۳۰ آیه گذشته آمده، بیانگر مسائل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابه‌لای بحث‌ها خواندیم و به قسمت دیگری اشاره گذرایی ذیلاً می‌کنیم:

۱. این داستان از موهبت علم و افری که خداوند در اختیار سلیمان و داوود گذاشته است شروع می‌شود، و به توحید و تسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می‌گردد، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز علم است.

۲. این داستان نشان می‌دهد که گاه غایب شدن یک پرنده و پرواز استثنایی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخی ملّتی را تغییر دهد و آنها را از شرک به ایمان، و از فساد به صلاح بکشاند، و این است نمونه‌ای از قدرت‌نمایی پروردگار و نمونه‌ای از حکومت حق.

۳. این داستان نشان می‌دهد که نور توحید در تمام دل‌ها پرتوافکن است و حتی یک پرنده ظاهراً خاموش، از اسرار عمیق توحید خبر می‌دهد.

۴. برای توجّه دادن یک انسان به ارزش واقعیش و نیز هدایت او به سوی الله باید نخست غرور و تکبر او را در هم شکست، تا پرده‌های تاریکی از جلوی چشم واقع‌بین او کنار برود، همان‌گونه که سلیمان با انجام دادن دو کار، غرور ملکه سبا را درهم شکست؛ حاضر ساختن تختش و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر.

۵. هدف نهایی در حکومت انبیا کشورگشایی نیست، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه مورد بحث خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند، و در برابر ربّ العالمین سر تعظیم فرود آورند، و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می‌دهد.

۶. روح «ایمان» همان «تسلیم» است، به همین دلیل هم سلیمان در نامه‌اش روی آن تکیه می‌کند، و هم ملکه سبا در پایان کار.
۷. گاه یک انسان با دارا بودن بزرگ‌ترین قدرت، ممکن است نیازمند موجود ضعیفی همچون یک پرنده شود، نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک می‌گیرد و گاه مورچه‌ای با آن ضعف و ناتوانی وی را تحقیر می‌کند.
۸. نزول این آیات در مکه که مسلمانان سخت از سوی دشمنان در فشار بودند و تمام درها به روی آنان بسته بود مفهوم خاصی داشت، مفهوم تقویت روحیه و دلداری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزی‌های آینده بود (ر.ک: ج ۱۵، ص ۵۰۶-۵۱۵).

بخش هفتم:

زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

(سفرها، احکام و حکایت‌هایی درباره زنان پیامبر)

ماجرای افک و رفع اتهام از همسر پیامبر

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ * لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ * لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ * وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ * وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ»

به یقین کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه‌گر) از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا به زیان شماست، بلکه خیر شما در آن است؛ هر یک از آنها سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و آن کس از آنان که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست! * چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان باایمان نسبت به کسی که از خودشان بود، گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغ بزرگ آشکاری است؟! * چرا چهار شاهد بر آن نیاوردند؟! و هنگامی که گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغ‌گویانند. * و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل حال شما نمی‌شد، به‌خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می‌رسید! * (به یاد آورید) زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید، و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید؛ و آن را ساده و کوچک می‌پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است! * چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: «ما حق نداریم که به این سخن تکلم کنیم؛ خداوندان منزه‌ای تو، این بهتان بزرگی است؟!»

(سوره نور، آیات ۱۱-۱۶)

شأن نزول:

برای آیات فوق دو شأن نزول نقل شده است:

شأن نزول اول که مشهورتر است، در کتاب‌های تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده، چنین است:

عایشه همسر پیامبر خدا ﷺ می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ هنگامی که می‌خواست سفر برود، در میان همسرانش قرعه می‌افکند، قرعه به نام هر کس می‌آمد او را با خود می‌برد، در یکی از غزوات^۱ قرعه به نام من افتاد. من با پیامبر ﷺ حرکت کردم و چون آیه حجاب نازل شده بود، در هودجی قرار داشتم. جنگ به پایان رسید و بازگشتیم نزدیک مدینه رسیدیم شب بود، من از لشکرگاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره‌های یمانی داشتم پاره شده است. به دنبال آن بازگشتم و معطل شدم هنگامی که بازگشتم دیدم لشکر حرکت کرده، هودج مرا بر شتر گذارده‌اند و رفته‌اند، در حالی که گمان می‌کرده‌اند من در آن هستم، زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند به علاوه من سنّ و سالی نداشتم. به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من باز می‌گردند. شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقاً صفوان یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکرگاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود. به هنگام صبح مرا از دور دید، نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی‌آنکه یک کلمه با من سخن بگوید جز اینکه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت، شتر خود را خواباند و من بر آن سوار شدم. او مهار ناقه را در دست داشت تا به لشکرگاه رسیدیم. این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه‌پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک (و گرفتار مجازات الهی) سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می‌زد، عبدالله بن ابی سلول بود. ما به مدینه رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم. در این هنگام بیمار شدم. پیامبر ﷺ به دیدن من می‌آمد ولی لطف سابق را در او نمی‌دیدم و نمی‌دانستم قضیه از چه قرار است. حالم بهتر شد. بیرون آمدم و کم‌کم از بعضی از زنان نزدیک، از شایعه‌سازی منافقان آگاه شدم.

۱. جنگ بنی‌المصطلق، در سال پنجم هجرت.

بیماریم شدت گرفت، پیامبر ﷺ به دیدن من آمد. از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم. هنگامی که به خانه پدرم رفتم از مادرم پرسیدم مردم چه می‌گویند؟ او به من گفت: غصه نخور به خدا سوگند زانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند، درباره آنها سخن بسیار گفته می‌شود.

در این هنگام پیامبر ﷺ با علی بن ابی طالب رضی الله عنه و اسامه بن زید مشورت کرد که در برابر این گفت‌وگوها چه کنم؟ اسامه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده‌ایم (اعتنایی به سخنان مردم نکن).

و علی رضی الله عنه گفت: ای پیامبر، خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است، از کنیز او در این باره تحقیق کن.

پیامبر صلی الله علیه و آله کنیز مرا فرا خواند و از او پرسید: آیا چیزی که شک و شبهه‌ای پیرامون عایشه برانگیزد هرگز دیده‌ای؟

کنیز گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است، من هیچ کار خلافی از او ندیده‌ام.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد. بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرده، گفت: ای گروه مسلمین، آیا من معذورم مردی (منظورش عبدالله بن ابی سلول بود) را مجازات کنم که مرا در مورد خانواده‌ام - که جز پاکی از او ندیده‌ام - ناراحت کند؟

و همچنین اگر دامنه این اتهام دامن مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده‌ام، تکلیف چیست؟

سعد بن معاذ انصاری برخاست و عرض کرد: تو حق داری چنین کسی را مجازات کنی، اگر او از طایفه اوس باشد من گردنش را می‌زنم (سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود) و اگر از برادران ما از طایفه خزرج باشد تو دستور بده تا دستور را اجرا کنیم.

سعد بن عباد که بزرگ خزرج و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت (عبدالله بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می‌زد از طایفه خزرج بود) و رو به سعد کرد و گفت: تو دروغ می‌گویی. به خدا سوگند توانایی برکشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد نخواهی داشت.

اسید بن خضیر که پسر عموی سعد بن معاذ بود رو به سعد بن عباده کرده، گفت: تو دروغ می‌گویی به خدا قسم ما چنین کسی را می‌کشیم، تو منافقی، و از منافقان دفاع می‌کنی.

در این هنگام چیزی نمانده بود که قبیلهٔ اوس و خزرج به جان هم بیفتند و جنگ شروع شود، در حالی که پیامبر ﷺ بر منبر ایستاده بود. حضرت بالاخره آنها را خاموش و ساکت کرد.

این وضع همچنان ادامه داشت. غم و اندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود. یک ماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی‌نشست.

من خود می‌دانستم که از این تهمت پاکم و بالاخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.

سرانجام روزی پیامبر ﷺ نزد من آمد در حالی که خندان بود، و نخستین سخنش این بود: بشارت باد بر تو که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت. این هنگامی بود که آیات «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ...» تا آخر آیات نازل گردیده بود.

(و به دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند، بر همگی حدّ قذف جاری شد).^۱

شان نزول دوم که در بعضی از کتاب‌ها در کنار شان نزول اول ذکر شده چنین است: ماریهٔ قبطیه یکی از همسران پیامبر ﷺ از سوی عایشه مورد اتهام قرار گرفت، زیرا او فرزندی از پیامبر ﷺ به نام ابراهیم داشت. هنگامی که ابراهیم از دنیا رفت پیامبر ﷺ شدیداً غمگین شد. عایشه گفت: چرا این قدر ناراحتی؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، فرزند جریح قبطی بود.

هنگامی که رسول ﷺ خدا این سخن را شنید، علیؑ را مأمور کشتن جریح کرد که به خود اجازهٔ چنین خیانتی را داده بود.

هنگامی که علیؑ با شمشیر برهنه به سراغ جریح رفت و او آثار غضب را در چهرهٔ حضرت مشاهده کرد، فرار کرده از درخت نخلی بالا رفت و زمانی که احساس

۱. آنچه در بالا آوردیم مضمون روایتی است که در بیشتر کتاب‌های تفسیر، با کمی تفاوت آمده و ما آن را با کمی اختصار ذکر کردیم.

کرد ممکن است علی علیه السلام به او برسد خود را از بالای درخت به زیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد او اصلاً آلت جنسی ندارد.

علی علیه السلام به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد: آیا باید در انجام دستوره‌های شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟

فرمود: باید تحقیق کنی. علی علیه السلام جریان را عرض کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله شکر خدا را به جای آورد و فرمود: شکر خدا را که بدی و آلودگی را از دامان ما دور کرد.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و اهمّیت این موضوع را بازگو کرد.^۱

تحقیق و بررسی

با اینکه نخستین شأن نزول - همان‌گونه که گفتیم - در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفت‌وگو، چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد، از جمله:

۱. از تعبیرات مختلف این حدیث - با تفاوت‌هایی که دارد - به خوبی استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحت تأثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با یارانش در این زمینه به گفت‌وگو و مشاوره نشست، و حتی برخورد خود را با عایشه تغییر داد و مدت طولانی از او کناره‌گیری کرد و رفتارهای دیگری که همه حاکی از این است که پیامبر صلی الله علیه و آله طبق این روایت شایعه را تا حدّ زیادی پذیرفت.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست، بلکه یک مسلمان باایمان و ثابت قدم نیز نباید این چنین تحت تأثیر شایعات بی‌دلیل قرار گیرد، و اگر شایعه در فکر او تأثیر ناخودآگاهی بگذارد در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد، چه رسد به معصوم که مقامش روشن است.

آیا می‌توان باور کرد عتاب‌ها و سرزنش‌های شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد شامل شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بشود که چرا گروهی از مؤمنان تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند و مطالبه چهار شاهد نکردند؟

این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شأن نزول، لافل گرفتار تردید می‌کند.

۱. نقل با تلخیص از تفسیر المیزان، نور الثقلین، و تفسیر صافی.

۲. با اینکه ظاهر آیات چنین نشان می‌دهد که حکم مربوط به «قذف» (نسبت اتهام عمل منافی عفت) قبل از داستان «افک» نازل شده است، چرا پیامبر ﷺ در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه عبدالله بن ابی سلول و جمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نفرمود و حد الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر اینکه گفته شود آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یک جا نازل شده و یا به تعبیر دیگر، آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریح گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می‌شود ولی ایراد اول کاملاً به قوت خود باقی است).^۱

و اما در مورد شأن نزول دوم، مشکل از این بیشتر است، چرا که: اولاً مطابق این شأن نزول، کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر بیشتر نبود، در حالی که آیات با صراحت می‌گویند گروهی در این مسأله فعالیت داشتند، و شایعه را آن چنان پخش کردند که تقریباً محیط را فرا گرفت، و لذا ضمیورها در مورد عتاب و سرزنش مؤمنانی که در این مسأله درگیر شدند، همه به صورت جمع آمده است و این با شأن نزول دوم به هیچ وجه سازگار نیست.

ثانیاً این سؤال باقی است که اگر عایشه مرتکب چنین تهمتی شده بود و بعداً خلاف آن ثابت گردید، چرا پیامبر ﷺ حد تهمت بر او اجرا نکرد؟

ثالثاً چگونه امکان دارد پیامبر اکرم ﷺ تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند، با اینکه رقابت در میان زنان یک مرد عادی است، این امر ایجاب می‌کند احتمال انحراف از حق و عدالت یا حداقل اشتباه و خطا در حق او بدهد. به هر حال، آنچه برای ما مهم است این شأن نزولها نیست مهم آن است که بدانیم از مجموع آیات استفاده می‌شود شخص بیگناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافی عفت نموده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود.

و نیز از قراین موجود در آیه استفاده می‌شود که این تهمت درباره فردی بود که از اهمیت ویژه‌ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است.

و نیز گروهی از منافقان و به ظاهر مسلمانان می‌خواستند از این حادثه بهره‌برداری غرض آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد و با

قاطعیت بی نظیری با این حادثه برخورد کرد، و منحرفان بدزبان و منافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشانند.

بدیهی است، این احکام شأن نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان نداشته، و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است.

بعد از همه این گفت و گوها به سراغ تفسیر آیات می رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت و بلاغت تمام، این حادثه خاص را پیگیری و موشکافی نموده و در نهایت حلّ و فصل کرده است.

تفسیر:

داستان پرماجرای افک (تهمت عظیم)

نخستین آیه مورد بحث بی آنکه اصل حادثه را مطرح کند، می گوید: «کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند» ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ﴾. زیرا از فنون فصاحت و بلاغت آن است که جمله های زاید را حذف کنند و به دلالت التزامی کلمات قناعت نمایند.

واژه «افک» (بر وزن فکر) بنا به گفته راغب به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلی و طبیعیش دگرگون شود. مثلاً بادهای مخالف را که از مسیر اصلی انحراف یافته «مؤتفکه» می نامند، سپس به هر سخنی که انحراف از حق پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد - و از جمله دروغ و تهمت - «افک» گفته می شود.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان معتقد است که «افک» به هر دروغ ساده ای نمی گویند، بلکه دروغ بزرگی است که مسأله ای را از صورت اصلیش دگرگون می سازد؛ بنابراین کلمه «افک» خود بیانگر اهمّیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در این زمینه مطرح بود.

واژه «عُصْبَةٌ» (بر وزن لقمه) در اصل از ماده «عصب» به معنی رشته های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، سپس به جمعیتی که با هم متحدند، پیوند، ارتباط، همکاری و همفکری دارند «عصبه» گفته شده است.

به کار رفتن این واژه نشان می دهد که توطئه گران در داستان «افک» ارتباط نزدیک

و محکمی با هم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی را برای توطئه تشکیل می دادند. بعضی گفته اند: این تعبیر معمولاً در مورد ده تا چهل نفر به کار می رود.^۱ به هر حال قرآن به دنبال این جمله به مؤمنانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند دلداری می دهد که «گمان نکنید این ماجرا برای شما شرّ و بد است بلکه برای شما خیر خواهد بود» ﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾.

چراکه پرده از روی نیات پلید جمعی از دشمنان شکست خورده و منافقان کوردل برداشت، و این بدسیرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت، و چه خوب است که محک تجربه به میان آید تا آنان که غش دارند سیه رو شوند. و چه بسا اگر این حادثه نبود و آنها همچنان ناشناخته می ماندند، در آینده ضربه سخت تر و خطرناک تری می زدند.

این ماجرا به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه سازان آنها را به روزهای سیاه می کشاند، باید در برابر این کار به سختی بایستند.

درس دیگری که این ماجرا به مسلمانان آموخت این بود که تنها به ظاهر حوادث ننگرند، چه بسا حوادث ناراحت کننده و بدظاهری که «خیر کثیر» در آن نهفته است. جالب اینکه با ذکر ضمیر «لَكُمْ» همه مؤمنان را در این حادثه سهیم می شمرد و به راستی چنین است، زیرا مؤمنان از نظر حیثیت اجتماعی از هم جدایی و بیگانگی ندارند و در غمها و شادیها شریک و سهیم هستند.

آن گاه در دنبال این آیه به دو نکته اشاره می کند نخست می گوید: «اینها که دست به چنین گناهی زدند، هر کدام سهم خود را از مسؤولیت و مجازات آن خواهند داشت» ﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ﴾.

اشاره به اینکه مسؤولیت عظیم سردمداران و بنیانگذاران یک گناه، هرگز مانع از مسؤولیت دیگران نخواهد بود، بلکه هر کس به هر اندازه و به هر مقدار در یک توطئه سهیم و شریک باشد، بار گناه آن را بر دوش می کشد.

نکته دوم اینکه: «از میان آنها کسی که بخش عظیم این گناه را بر عهده گرفت عذاب

۱. در تفسیر روح المعانی این معنی از کتاب صحاح نقل شده است.

عظیم و دردناکی دارد» ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

مفسران گفته‌اند: این شخص عبدالله بن ابی سلول بود که سرسلسله اصحاب افک محسوب می‌شد.

بعضی دیگر نیز مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت را به عنوان مصداق این سخن نام برده‌اند.

به هر حال کسی که بیش از همه در این ماجرا فعالیت می‌کرد، نخستین شعله‌های آتش افک را برافروخت و رهبر این گروه محسوب می‌شد به تناسب بزرگی گناهِش مجازات بزرگ‌تری دارد (بعید نیست تعبیر به «تَوَلَّى» اشاره به مسأله رهبری او باشد). سپس روی سخن را به مؤمنانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تأثیر واقع شدند کرده، آنها را شدیداً طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده می‌گوید: «چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند؟» ﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا﴾.

یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را درباره افراد مؤمن استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤمنان که به منزله نفس خود شما هستند برخورد نکردید؟

«و چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است» ﴿وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾.

شما که سابقه زشت و رسوای این گروه منافقان را می‌دانستید.

شما که از پاکدامنی فرد مورد اتهام به خوبی آگاه بودید.

شما که از روی قراین مختلف اطمینان داشتید چنین اتهامی امکان‌پذیر نیست.

شما که به توطئه‌هایی که بر ضد پیامبر ﷺ از ناحیه دشمنان صورت می‌گرفت واقف بودید.

با این همه جای ملامت و سرزنش است که این‌گونه شایعات دروغین را بشنوید و سکوت اختیار کنید چه رسد به اینکه خود آگاهانه یا ناآگاه عامل نشر آن شوید.

جالب اینکه در آیه فوق به جای اینکه تعبیر کند شما درباره متهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید، می‌گوید: شما نسبت به خودتان باید حسن ظن می‌داشتید.

این تعبیر - چنانکه گفتیم - اشاره به این است که جان مؤمنان از هم جدا نیست و همه به منزله نفس واحدند که اگر اتهامی به یکی از آنها متوجه شود گویی به همه متوجه شده است و اگر عضوی را روزگار به درد آورد قراری برای دیگر عضوها باقی

نمی‌ماند، و همان‌گونه که هر کس خود را موظف به دفاع از خویشان در برابر اتهامات می‌داند، باید به همان اندازه از دیگر برادران و خواهران دینی خود دفاع کند.^۱ استعمال کلمه «انفس» در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود، از جمله آیه ۱۱ سوره حجرات که می‌فرماید: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» (غیبت و عیبجویی از خودتان نکنید).

و اینکه تکیه بر روی مردان و زنان باایمان شده، اشاره به این است که ایمان صفتی است که می‌تواند مانع و رادع در برابر گمان‌های بد باشد.

تا اینجا سرزنش و ملامت آنها جنبه‌های اخلاقی و معنوی دارد، یعنی به هر حساب جای این نبود که مؤمنان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند و یا آلت دست شایعه‌سازان کوردل گردند.

سپس به بُعد قضایی مسأله توجه کرده می‌گوید: «چرا آنها را موظف به آوردن چهار شاهد کردید؟» ﴿لَوْلَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾.

«اکنون که چنین گواهانی را نیاوردند آنها نزد خدا دروغ‌گویانند» ﴿فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾.

این مؤاخذه و سرزنش نشان می‌دهد که دستور اقامه شهود چهارگانه و همچنین حدّ قذف در صورت عدم آن، قبل از آیات «افک» نازل شده بود.

اما این سؤال که چرا شخص پیامبر ﷺ اقدام به اجرای این حدّ نکرد پاسخش روشن است، زیرا تا همکاری از ناحیه مردم نباشد، اقدام به چنین امری ممکن نیست زیرا پیوندهای تعصب‌آمیز قبیله‌ای گاهی سبب می‌شد که مقاومت‌های منفی در برابر اجرای بعضی از احکام هرچند به طور موقت ابراز شود، چنانکه طبق نقل تواریخ در این حادثه چنین بود.

سرانجام تمام این سرزنش‌ها را جمع‌بندی کرده می‌گوید: «اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما نبود، به خاطر این کاری که در آن وارد شدید عذاب عظیمی دامانتان را می‌گرفت» ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

۱. و اینکه بعضی گفته‌اند در اینجا «مضاف» محذوف است و در تقدیر چنین بوده: «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِ بَعْضِهِمْ خَيْرًا» گفتار بی‌اساسی است که لطافت و ظرافت آیه را از بین می‌برد.

با توجه به اینکه «أَفْضَتُمْ» از ماده «افاضه» به معنی خروج آب با کثرت و فزونی است، و نیز گاهی به معنی فرو رفتن در آب آمده است، از این تعبیر چنین برمی آید که شایعه اتهام مزبور آن چنان دامنہ یافت که مؤمنان را نیز در خود فروبرد.

آیه بعد در حقیقت توضیح و تبیین بحث گذشته است که چگونه آنها در این گناه بزرگ بر اثر سهل انگاری غوطه ور شدند، می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که به استقبال این دروغ بزرگ می رفتید، و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید» ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ﴾.

«و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن علم و یقین نداشتید» ﴿و تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ﴾.

«و گمان می کردید این مسأله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است» ﴿و تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾.

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها در این رابطه اشاره می کند: نخست به استقبال این شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن (پذیرش شایعه)، دوم منتشر ساختن شایعه ای را که هیچ گونه علم و یقین به آن نداشتند و بازگو کردن آن برای دیگران (نشر شایعه بدون هیچ گونه تحقیق).

سوم آن را عملی ساده و کوچک شمردن در حالی که نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت، بلکه با حیثیت و آبروی جامعه اسلامی گره خورده بود (کوچک شمردن شایعه و به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن).

جالب اینکه در یک مورد تعبیر «بِأَلْسِنَتِكُمْ» (با زبانتان)، و در جای دیگر «بِأَفْوَاهِكُمْ» (با دهانتان) آمده است، با اینکه همه سخنان با زبان و از طریق دهان صورت می گیرد.

اشاره به اینکه شما نه در پذیرش این شایعه مطالبه دلیل کردید و نه در پخش آن تکیه بر دلیل داشتید، تنها سخنانی که باد هوا بود و نتیجه گردش زبان و حرکات دهان، سرمایه شما در این ماجرا بود.

و از آنجا که این حادثه بسیار مهمی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک و کوچک شمرده بودند، بار دیگر در آیه بعد روی آن تکیه کرده و موجی تازه از سرزنش بر آنها می بارد، و تازیانه ای محکم تر بر روح آنها نواخته، می گوید: «چرا

هنگامی که این دروغ بزرگ را شنیدید، نگفتید: ما مجاز نیستیم از این سخن بگوییم (چرا که تهمت است بدون دلیل)، منزّهی تو، ای پروردگار، این بهتان بزرگی است» ﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾.

در واقع قبلاً تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند نگاه نکردند، اما در اینجا می‌گوید: علاوه بر حسن ظن، شما می‌بایست هرگز به خود اجازه ندهید لب به چنین تهمتی بکشایید، چه رسد که عامل نشر آن شوید.

شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجب می‌شدید و به یاد پاکی و منزّه بودن پروردگار می‌افتادید، و از اینکه آلوده نشر چنین تهمتی شوید به خدا پناه می‌بردید. اما مع‌الاسف شما به سادگی و آسانی از کنار آن گذشتید - سهل است - به آن نیز دامن زدید، و ناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه‌گر و شایعه‌ساز شدید. در مورد اهمّیت گناه شایعه‌سازی، انگیزه‌ها و راه مبارزه با آن، و همچنین نکته‌های دیگر پیرامون این موضوع در ذیل آیات آینده به خواست خدا بحث خواهیم کرد (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۱۴ - ۴۲۹).

ادامه ماجرای افک

﴿يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ﴾

خداوند شما را اندرز می‌دهد که اگر ایمان دارید هرگز چنین کاری را تکرار نکنید. * و خداوند آیات را برای شما بیان می‌کند، و خدا دانا و حکیم است. * به یقین کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم بالیمان شایع شود برای آنان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی است؛ و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید. * و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و اینکه خدا رؤوف و مهربان است (مجازات سختی دامانتان را می‌گرفت)!

(سوره نور، آیات ۱۷-۲۰)

تفسیر:

اشاعة فحشا ممنوع

باز در این آیات سخن از داستان افک، عواقب شوم و دردناک شایعه‌سازی و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است، چرا که این مسأله به قدری مهم است که قرآن لازم می‌بیند چند بار از طرق گوناگون و مؤثر این مسأله را تحلیل کند، و چنان محکم‌کاری نماید که در آینده چنین صحنه‌ای در جامعه مسلمین تکرار نشود.

نخست می‌گوید: «خداوند شما را اندرز می‌دهد که مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید» ﴿يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱.

یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، و اگر مرتکب شد، یا نشانه بی‌ایمانی است و یا ضعف ایمان، در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می‌کند، چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست، باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت، تا توبه‌ای جامع الاطراف باشد.

و بعد برای تأکید بیشتر - که توجه داشته باشند این سخنان، سخنان عادی معمولی نیست، بلکه این خداوند علیم و حکیم است که در مقام تبیین برآمده و حقایق سرنوشت‌سازی را روشن می‌سازد - می‌گوید: «خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند آگاه و حکیم است» ﴿وَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

به مقتضای علم و آگاهی از تمام جزئیات اعمال شما با خبر است، و به مقتضای حکمتش، دستورهای لازم را می‌دهد.

یا به تعبیر دیگر، به مقتضای علمش، از نیازهای شما و عوامل خیر و شرّتان آگاه است، و به مقتضای حکمتش، دستورها و احکامش را با آن هماهنگ می‌سازد.

باز برای محکم‌کاری، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت بیان یک قانون کلی و جامع خارج ساخته، می‌گوید: «کسانی که دوست می‌دارند زشتی‌ها

۱. این جمله می‌تواند کلمه‌ای در تقدیر داشته باشد و آن، کلمه «لا» است ﴿يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ لَا تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا﴾ و اگر نخواهیم در تقدیر بگیریم، جمله «يَعِظُكُمُ» باید به معنی «بناهاکم» باشد. یعنی خداوند شما را از بازگشت به این‌گونه کار بازمی‌دارد.

و گناهان قبیح در میان افراد باایمان اشاعه یابد، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند»
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾.

قابل توجه اینکه نمی‌گوید کسانی که اشاعه فحشا کنند، بلکه می‌گوید: «دوست دارند چنین کاری را انجام دهند» و این نهایت تأکید در این زمینه است.

به عبارت دیگر، مبدا تصور شود که این همه اصرار و تأکید به خاطر این بوده که همسر پیامبر ﷺ یا شخص دیگری - در پایه او - متهم شده است که در مورد هر کس و هر فرد باایمان، چنین برنامه‌ای پیش آید تمام آن تأکیدها و اصرارها در مورد او صادق است، چرا که جنبه شخصی و خصوصی ندارد، هر چند ممکن است بر حسب موارد، جنبه‌های دیگری بر آن افزوده شود.

ضمناً باید توجه داشت که «اشاعه فحشا» منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی‌اساسی را در مورد زن و مرد باایمانی نشر دهد، و آنها را به عمل منافی عفت متهم سازد، این یکی از مصادیق آن است، اما منحصر به آن نیست، بکله این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه نشر فساد، اشاعه زشتی‌ها، قبیح و کمک به توسعه آن را شامل می‌شود.

البته کلمه «فاحشه» یا «فحشاء» در قرآن مجید غالباً در موارد انحرافات جنسی و آلودگی‌های ناموسی به کار رفته، ولی «فحش»، «فحشاء» و «فاحشه» از نظر مفهوم لغوی، چنانکه راغب در مفردات گوید: به معنی هر رفتار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد.

در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده است، مانند: ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ﴾ «کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می‌کنند...»^۱.

و به این ترتیب، وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می‌شود. اما اینکه می‌گوید: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعی، و عکس‌العمل‌های اجتماعی، و آثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبان این اعمال می‌شود. علاوه بر این محرومیت آنها از حقوق شهادت، و محکوم بودنشان به فسق و رسوایی از آثار دنیوی آن است.

۱. سوره شوری، آیه ۳۷.

و اما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ است.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعه فحشا در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است، ولی شما از ابعاد مختلف این مسأله آگاه نیستید.

او می‌داند چه کسانی در قلبشان حبّ این گناه است و کسانی را که زیر نام‌های فریبنده به این عمل شوم می‌پردازند می‌شناسد اما شما نمی‌دانید و نمی‌شناسید.

و او می‌داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح احکامش را نازل کند. در آخرین آیه مورد بحث - که در عین حال آخرین آیات «افک» و مبارزه با «اشاعه فحشاء» و «قذف» مؤمنان پا کدامن است - بار دیگر این حقیقت را تکرار و تأکید می‌کند که: «اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد، و اگر خداوند بر شما مهربان نبود آن چنان مجازات عظیم و دردناکی در این دنیا برای شما قائل می‌شد که روزگارتان سیاه و زندگیتان تباه گردد» ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾.^۱

نکته‌ها:

۱. اشاعه فحشا چیست؟

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است، جامعه بزرگی که در آن زندگی می‌کند از یک نظر همچون خانه اوست، و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می‌شود. پاکی جامعه، به پاکی او کمک می‌کند و آلودگی آن به آلودگیش.

روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

۱. این جمله همان گونه که نظیر آن را در چند آیه قبل داشتیم، محذوفی دارد و تقدیرش همان است که در آیه ۱۴ گذشت: «لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ... لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

و لازم است توجه شود که در آیه ۱۰ نیز محذوفی وجود دارد و در آیه ۲۱ نیز همین بیان با جواب «ما زکی منکم من احد» آمده، گرچه پایان آیه دهم «تَوَابٌ حَكِيمٌ» و در اینجا «رءوف رحیم» است، تفاوت این دو نیز مورد توجه باشد.

اگر می بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده، یکی از فلسفه‌هایش این است که غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می‌سازد و حرمت جامعه را جریحه‌دار می‌کند. اگر می بینیم دستور عیب‌پوشی داده شده، یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.

اگر می بینیم گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «الْمُدِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَرُّ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ؛ آن کس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آن کس که گناه را پنهان می‌دارد مشمول آمرزش الهی است».^۱

و اگر می بینیم در آیات فوق، موضوع اشاعه فحشا با لحنی بسیار شدید و فوق‌العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است.

اصولاً گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه‌ای از جامعه این آتش روشن شود باید تلاش کرد که آتش، خاموش یا حداقل محاصره گردد، اما اگر به آتش دامن زنیم و آن را از نقطه‌ای به نقطه دیگر ببریم، حریق، همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

از این گذشته، عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگی‌ها خود سدّ بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشا، نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می‌شکند، گناه را کوچک می‌کند، و آلودگی به آن را ساده می‌نماید.

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ أَدَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا؛ کسی که کار زشتی را نشر دهد، همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده».^۲

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که مردی خدمتش آمد و عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد، در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده‌اند. امام فرمود: «كَذِّبَ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ وَ إِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَكَ قَوْلُ فَصْدَقَهُ وَ كَذَّبَهُمْ، وَ لَا تُدِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئاً تَشِينُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مِرْوَتَهُ، فَتَكُونُ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ

۱. اصول کافی، ج ۲، باب ستر الذنوب.

۲. همان، باب التغبیر.

فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده‌ام، از او بپذیر و از آنها نپذیر. هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ اوست و شخصیتش را از میان می‌برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنان فرموده است: کسانی که دوست می‌دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند»^۱.

ذکر این نکته نیز لازم است که «اشاعه فحشاء» اشکال مختلفی دارد:

گاه به این می‌شود که دروغ و تهمت را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند.
 گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاست به وجود آورد.
 گاه به این است که وسایل معصیت در اختیار مردم بگذارد و یا آنها را به گناه تشویق کند.

بالاخره گاه به این حاصل می‌شود که پرده حیا را بدرد و مرتکب گناه در ملاء عام شود. همه اینها مصداق «اشاعه فحشاء» است، چرا که مفهوم این کلمه وسیع و گسترده است - دقت کنید.

۲. بلای شایعه‌سازی

جعل و پخش شایعات دروغین و نگران‌کننده، یکی از مهم‌ترین شاخه‌های جنگ روانی توطئه‌گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه‌ای وارد کند، دست به پخش شایعات می‌زند و از این طریق، افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می‌کند.

شایعه‌سازی یکی از سلاح‌های مخرب برای جریحه‌دار ساختن حیثیت نیکان، پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنهاست.

در آیات مورد بحث - طبق شأن نزول‌های معروف - منافقان برای لگه‌دار ساختن

۱. ثواب الاعمال، ص ۲۴۷، طبق نقل تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۵۸۲.

البته این مسئله استثنایی دارد، از جمله موضوع شهادت در دادگاه و یا مواردی برای نهبی از منکر که هیچ راهی جز پرده برداشتن از روی زشتکاری یک نفر وجود ندارد.

حیثیت پیامبر خدا ﷺ و متزلزل ساختن و جاهت عمومی او، دست به جعل ناجوانمردانه‌ترین شایعات و پخش آن زدند، و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را - با استفاده از یک فرصت مناسب - زیر سؤال کشیدند و برای مدّتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که مؤمنان ثابت‌قدم و راستین همچون مارگزیده به خود می‌پیچیدند، تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمالی شدیدی به منافقان شایعه‌ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.

گرچه در جامعه‌هایی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یک‌نوع مبارزه محسوب می‌شود، ولی انگیزه‌های دیگری همچون انتقام‌جویی، تصفیه حساب‌های خصوصی، تخریب اعتماد عمومی، لگه‌دار ساختن شخصیت افراد بزرگ، و منحرف ساختن افکار از مسائل اساسی، از عوامل پخش شایعات محسوب می‌شود. این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه‌ای سبب شایعه‌سازی است، مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه‌سازان گردد، به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد برحذر داریم، و به مردم توجه دهیم که باید هر شایعه را همان‌جا که می‌شنویم دفن کنیم و گرنه دشمن را خوشحال و پیروز ساخته‌ایم، و مشمول عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.

۳. کوچک شمردن گناه

در آیات فوق از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفت این بود که شما گناهی همچون نشر بهتان و تهمت را مرتکب می‌شوید و در عین حال آن را کوچک می‌شمردید. به راستی کوچک شمردن گناه، خود یکی از خطاهاست. کسی که گناه می‌کند و آن را بزرگ می‌شمرد و از کار خود ناراحت است، در مقام توبه و جبران برمی‌آید، اما کسی که آن را کوچک می‌شمرد و اهمیتی برای آن قائل نیست و حتی گاه می‌گوید: خوشا به حال من اگر گناه من همین باشد. چنین کسی در مسیر خطرناکی قرار گرفته و همچنان به گناه خود ادامه می‌دهد.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا

استهانَ بِهِ صَاحِبُهُ؛ شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد»^۱ (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۳۰ - ۴۳۸).

مسئولیت سنگین همسران پیامبر

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكِ إِنْ كُنْتِ تُرِيدِينَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأُسْرِحَنَّ سَرَاةً جَمِيلًا * وَإِنْ كُنْتِ تُرِيدِينَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴾

ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیاید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند ساخته و به نیکویی رها سازم. * و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است.» * ای همسران پیامبر! هر کس از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است. * و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، دوباره به او پاداش خواهیم داد، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده‌ایم. (سوره احزاب، آیات ۲۸-۳۱)

شان نزول:

مفسران شأن نزول‌های متعددی برای آیات فوق ذکر کرده‌اند که از نظر نتیجه چندان تفاوتی با هم ندارند.

از این شأن نزول‌ها استفاده می‌شود که همسران پیامبر ﷺ بعد از پاره‌ای از غزوات که غنایم سرشاری در اختیار مسلمین قرار گرفت تقاضاهای مختلفی از پیامبر ﷺ در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی داشتند.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۴۸.

طبق نقل بعضی از تفاسیر، امّ سلمه از پیامبر ﷺ کنیزی خدمتگزار خواست و میمونه، حله و زینب بنت جحش پارچه مخصوص یمنی، حَفْصه جامه مصری، جَوَیریّه لباس مخصوص، و سوده گلیم خیبری. خلاصه هر کدام درخواستی داشتند. پیامبر ﷺ که می دانست تسلیم شدن در برابر چنین درخواست‌هایی - که معمولاً پایانی ندارد - چه عواقبی برای بیت نبوت در بر خواهد داشت، از انجام دادن این خواست‌ها سر باز زد و مدت یک ماه از آنها کناره گرفت. آیات فوق نازل شد و بالحن قاطع و در عین حال توأم با رأفت و رحمت به آنها هشدار داد که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا را می خواهید می توانید از پیامبر ﷺ جدا شوید و به هر کجا می خواهید بروید، و اگر به خدا و رسول خدا ﷺ و روز جزا دل بسته‌اید و به زندگی ساده و افتخارآمیز خانه پیامبر ﷺ قانع هستید، بمانید و از پاداش‌های بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

و به این ترتیب پاسخ محکم و قاطعی به همسران پیامبر ﷺ داد که دامنه توقع را گسترده بودند، و آنها را میان ماندن و جدا شدن از او مخیر ساخت.

تفسیر:

یا سعادت جاودان، یا زرق و برق دنیا

فراموش نکرده‌اید که در آیات نخست این سوره، خداوند تاج افتخاری بر سر زنان پیامبر ﷺ نهاد و آنها را به عنوان «امّ المؤمنین» (مادر مؤمنان) معرفی کرد. بدیهی است مقامات حسّاس و افتخارآفرین همیشه وظایف سنگینی نیز به همراه دارد. پس چگونه زنان پیامبر ﷺ می توانند «امّ المؤمنین» باشند ولی فکر و قلبشان در گرو زرق و برق دنیا باشد؟ و چنین پندارند که اگر غنایمی نصیب مسلمانان شده است، همچون همسران پادشاهان، بهترین قسمت‌های غنایم را به خود اختصاص دهند و چیزی که با جانبازی و خون‌های پاک شهیدان به دست آمده تحویل آنان گردد، در حالی که در گوشه و کنار افرادی در نهایت عسرت زندگی می‌کنند.

از این گذشته، نه تنها پیامبر ﷺ به مقتضای آیات پیشین اسوه مردم است که خانواده او نیز باید اسوه خانواده‌ها و زنانش مقتدای زنان باایمان تا دامنه قیامت باشند. پیامبر ﷺ پادشاه نیست که حرمسرای داشته باشد پر زرق و برق و زنانش غرق جواهرات گران قیمت و وسایل تجملاتی باشند.

شاید هنوز گروهی از مسلمانان مکه که به عنوان مهاجر به مدینه آمده بودند بر «صفه» (سکوی مخصوصی که در کنار مسجد پیغمبر قرار داشت) شب را تا صبح می‌گذراندند و خانه و کاشانه‌ای در آن شهر نداشتند. در چنین شرایطی هرگز پیامبر ﷺ اجازه نخواهد داد زنانش چنان توقعاتی داشته باشند.

از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که حتی بعضی از آنان خشونت سخن را با پیامبر ﷺ به آن حد رساندند که گفتند: لَعَلَّكَ تَظُنُّ إِنْ طَلَّقْتَنَا لَا نَجِدُ زَوْجًا مِنْ قَوْمِنَا غَيْرِكَ: «تو گمان می‌کنی که اگر ما را طلاق دهی همسری غیر از تو در میان قوم و قبیله خود نخواهیم یافت؟»^۱

اینجاست که پیامبر ﷺ به فرمان خدا مأمور می‌شود با قاطعیت تمام با این مسأله برخورد کند و برای همیشه وضع خود را با آنها روشن سازد.

به هر حال نخستین آیه از آیات فوق، پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته می‌گوید: «ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا را می‌خواهید و طالب زینت آن هستید بیایید هدیه‌ای به شما دهم و شما را به طرز نیکویی رها کنم، بی آنکه خصومت و مشاجره‌ای در کار باشد» ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكِ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾.

«أُمَتِّعَنَّ» از ماده «متع» است و چنانکه در آیه ۲۳۶ سوره بقره گفتیم، منظور از آن هدیه‌ای است که با شؤون زن متناسب باشد، و در اینجا مقصود این است که مقدار مناسبی بر مهر بیفزاید یا اگر مهری تعیین نشده است، هدیه شایسته‌ای به آنها بدهد به طوری که راضی شوند و جدایی در محیط دوستانه انجام پذیرد.

«سَرَاح» در اصل از ماده «سرح» (بر وزن شرح) به معنی گیاه و درختی است که برگ و میوه دارد، و «سَرَحْتُ الْإِبِلَ» یعنی شتر را رها کردم تا از گیاهان و برگ درختان بهره گیرد، سپس به معنی وسیع‌تر یعنی رها کردن هر چیز و هر شخص اطلاق شده و گاه به عنوان کنایه از طلاق دادن نیز می‌آید. «تَسْرِيحُ الشَّعْرِ» به شانه‌زدن مو گفته می‌شود که در آن نیز معنای رهایی افتاده است.

منظور از «سَرَاحِ جَمِيلٍ» در آیه مورد بحث، رها کردن زنان توأم با نیکی و خوبی و بدون نزاع و قهر است.

۱. کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۳۸.

در اینجا مفسران و فقهای اسلامی بحث مشروحی دارند که آیا منظور از این سخن در آیه فوق این است که پیامبر ﷺ زنان خود را منحیر میان ماندن و جدا شدن کرد؟ و اگر آنها جدایی را انتخاب می‌کردند خود طلاق محسوب می‌شد و نیازی به اجرای صیغه طلاق نداشت؟

یا منظور این بوده که آنها یکی از دو راه را انتخاب کنند، اگر جدایی را انتخاب می‌کردند پیامبر ﷺ اقدام به اجرای صیغه طلاق می‌کرد، وگرنه به حال خود باقی می‌ماندند.

البته آیه فوق دلالتی بر هیچ‌یک از این دو امر ندارد و اینکه برخی تصور کرده‌اند آیه گواه بر تخییر زنان پیامبر ﷺ است و این حکم را از مختصات پیامبر ﷺ شمرده‌اند، زیرا در حق سایر مردم جاری نمی‌شود، درست به نظر نمی‌رسد. بلکه جمع میان آیه فوق و آیات طلاق ایجاب می‌کند که منظور جدا شدن از طریق طلاق است.

به هر حال این مسأله در میان فقهای شیعه و اهل سنت مورد گفت‌وگوست هر چند قول دوم، یعنی جدا شدن از طریق طلاق، نزدیک‌تر به ظواهر آیات است.

به علاوه تعبیر «أَسْرِحْ كُنَّ» (شما را رها سازم) ظهور در این دارد که پیامبر ﷺ اقدام به جدا ساختن آنها می‌فرمود، به خصوص اینکه ماده «تسریح» به معنی طلاق در جای دیگر از قرآن مجید (سوره بقره آیه ۲۲۹) به کار رفته است.^۱

در آیه بعد می‌افزاید: «أَمَا إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَبَّكُمْ فَاتَّبِعُوا أَمْرًا نَسِيحًا» (و اما اگر شما خدا و پیامبرش را می‌خواهید، و سرای آخرت را، و به زندگی ساده از نظر مادی و احیاناً محرومیت‌ها قانع هستید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است) «وَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَبَّكُمْ فَاتَّبِعُوا أَمْرًا نَسِيحًا».

در حقیقت در این چند جمله تمام پایه‌های ایمان و برنامه‌های مؤمن جمع است. از یک سو ایمان و اعتقاد به خدا و پیامبر و روز قیامت و طالب این اصول بودن، و از سوی دیگر در برنامه‌های عملی نیز در صف نیکوکاران و محسنین و محسنات قرار گرفتن.

۱. توضیح بیشتر در این زمینه را در کتاب‌های فقهی مخصوصاً کتاب جواهر، ج ۲۹، ص ۱۲۲ مطالعه فرمایید.

بنابراین تنها اظهار عشق و علاقه به خدا و سرای دیگر و پیامبر ﷺ کافی نیست، برنامه‌های عملی نیز باید هماهنگ با آن باشد.

و به این ترتیب، خداوند تکلیف همسران پیامبر ﷺ را که باید الگو و اسوه زنان باایمان باشند برای همیشه روشن ساخت. داشتن زهد و پارسایی و بی‌اعتنایی به زرق و برق و تجملات دنیا و توجه خاص به ایمان و عمل صالح و معنویت، اگر چنین هستند بمانند و مشمول افتخار بزرگ همسری رسول خدا ﷺ باشند، وگرنه راه خود را در پیش گیرند و از او جدا شوند.

گرچه مخاطب در این سخنان همسران پیامبرند، محتوای آیات و نتیجه آن همگان را شامل می‌شود، مخصوصاً کسانی که در مقام رهبری خلق و پیشوایی و تأسی مردم قرار گرفته‌اند. آنها همیشه بر سر دو راهی قرار دارند، یا استفاده از موقعیت ظاهری خویش برای رسیدن به زندگی مرفه مادی، یا تن دادن به محرومیت‌ها برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق.

سپس در آیه بعد به بیان موقعیت زنان پیامبر ﷺ در برابر کارهای نیک و بد و همچنین مقام ممتاز و مسؤولیت سنگین آنها، با عباراتی روشن پرداخته می‌گردد: «ای زنان پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار و معصیت فاحشی انجام دهد، عذاب او دوچندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است» ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾.

شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می‌کنید، آگاهی شما در زمینه مسائل اسلامی با توجه به تماس دائم با پیامبر خدا ﷺ از توده مردم بیشتر است. به علاوه دیگران به شما نگاه می‌کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آنها.

بنابراین گناهتان در پیشگاه خدا عظیم‌تر است، چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی و همچنین تأثیر آن در محیط داده می‌شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساس‌تری از نظر تأثیر گذاردن روی جامعه. از همه اینها گذشته، اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می‌سازد، و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می‌زند، و این خود گناه دیگری محسوب می‌شود و مستوجب عذاب دیگری است.

منظور از «فاحشه مبینة» گناهان آشکار است و می‌دانیم مفاسد گناهانی که از افراد باشخصیت سر می‌زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد.

در مورد «ضعف» و «مضاعف» سخنی داریم که در بحث نکات خواهد آمد. اما اینکه می‌فرماید: این کار بر خدا آسان است، اشاره به این است که هرگز گمان نکنید مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد و ارتباطتان با پیامبر اسلام ﷺ مانع از آن خواهد بود، آن‌گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم‌اهمیت می‌گیرند، نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد.

اما در نقطه مقابل نیز، «و هر کس از شما در برابر خدا و پیامبر خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی به جا آورد، پاداش او را دوچندان خواهیم داد، و روزی پرارزشی را برای او فراهم ساخته‌ایم» ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ لَلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾.

«یَفْعَلْ» از ماده «قنوت» به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است^۱ و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می‌کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند، و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند.

در اینجا باز به این نکته برخورد می‌کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست، بلکه باید به مقتضای «و تَعْمَلْ صَالِحًا» آثار آن در عمل نیز هویدا گردد.

«رزق کریم» معنای گسترده‌ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می‌گیرد، و تفسیر آن به بهشت برای آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

نکته:

چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت مضاعف است

گفتیم گرچه آیات فوق پیرامون همسران پیامبر ﷺ سخن می‌گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند، و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم درباره افراد دیگر که موقعیتی در جامعه دارند نیز صادق است.

۱. راغب، مفردات، ماده «قنوت».

این‌گونه افراد تنها متعلق به خویشان نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بُعد است: بُعدی تعلق به خودشان دارد و بُعد دیگر تعلق به جامعه، و برنامه زندگی آنها می‌تواند جمعی را هدایت یا عده‌ای را گمراه کند.

بنابراین اعمال آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی، و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است.

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «يُعْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُعْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ؛ هفتاد گناه جاهل بخشوده می‌شود پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشوده شود».^۱

از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همان‌گونه که در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ؛ پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است».^۲

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ خداوند در روز قیامت، در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سختگیری می‌کند».^۳

حتی در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که توبه عالم در برخی مراحل پذیرفته نخواهد شد، سپس به آیه ۱۷ سوره نساء استناد فرمود: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ؛ توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام می‌دهند».^۴

و از اینجا روشن می‌شود که ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرّتين» در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه تکثیر دارد، به خصوص اینکه راغب در مفردات در معنی «ضعف» می‌گوید: ضَاعَفْتُهُ صَمَمْتُ إِلَيْهِ مِثْلَهُ فَصَاعِدًا؛ «آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر بر آن افزودم» - دقت کنید.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷، باب لزوم الحجّة علی العالم.

۲. همان، ص ۹، کتاب العقل و الجهل.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۸، باب لزوم الحجّة علی العالم.

روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدعاست.

اصولاً سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می‌کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد. این بحث را با حدیثی از امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام پایان می‌دهیم. کسی به امام عرض کرد: «إِنَّكُمْ أَهْلَ بَيْتٍ مَغْفُورٍ لَكُمْ؛ شما خانواده‌ای هستید که خداوند شما را مشمول آمرزش خود قرار داده».

امام در غضب شد و فرمود: «نَحْنُ أَحْرَىٰ أَنْ يَجْرِيَ فِينَا مَا أَجْرَى اللَّهُ فِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ مِنْ أَنْ نَكُونَ كَمَا تَقُولُ، إِنَّا نَرَىٰ لِمُحْسِنِنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْأَجْرِ وَ لِمُسِيئِنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ، ثُمَّ قَرَأَ الْآيَتَيْنِ؛ ما سزاوارتریم که آنچه را خدا درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جاری کرده در مورد ما جاری شود، نه چنانکه تو می‌گویی، ما برای نیکوکارانمان دو پاداش و برای بدکارانمان دو کیفر و عذاب قائل هستیم، سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت فرمود»^۱ (ر.ک: ج ۱۷، ص ۲۹۹ - ۳۰۹).

همسران پیامبر و لزوم مراقبت از گفتار و رفتار خویش

﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا * وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴾

ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان (عادی) نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویند که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویند. * و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات بپردازید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ خداوند

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۴، ذیل آیه مورد بحث.

فقط می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. * آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یادآور شوید؛ خداوند به اسرار دقیق آگاه و داناست. (سوره احزاب، آیات ۳۲-۳۴)

تفسیر:

همسران پیامبر باید چنین باشند

در آیات گذشته سخن از موقعیت و مسؤولیت سنگین همسران پیامبر ﷺ بود، در آیات مورد بحث این موضوع همچنان ادامه می‌یابد و طی آیاتی، هفت دستور مهم به همسران پیامبر ﷺ می‌دهد.

نخست در مقدمه کوتاهی می‌فرماید: «ای همسران پیامبر، شما همچون یکی از زنان عادی نیستید اگر تقوا پیشه کنید» ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقِيْنَ﴾. شما به خاطر انتسابتان به پیامبر ﷺ از یک سو، و قرار گرفتنتان در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر، دارای موقعیت خاصی هستید که می‌توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه. بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسؤولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید، و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.

و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسؤولیت‌ها آماده می‌سازد و به آنها شخصیت می‌دهد، نخستین دستور در زمینه عفت را صادر می‌کند و مخصوصاً به سراغ یک نکته باریک می‌رود تا مسائل دیگر در این رابطه خود به خود روشن گردد. می‌فرماید: «پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند» ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾.

بلکه هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به‌طور معمولی سخن بگوئید، نه همچون زنان کم‌شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک‌کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت‌ران را به فکر گناه می‌افکند سخن بگوئید. تعبیر «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (کسی که در دل او بیماری است) تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت

است، اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سرحد جنون می‌رسد که از آن تعبیر به جنون جنسی می‌کنند، و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگی‌های جنسی و محیط‌های کثیف به وجود می‌آید، در کتاب‌های خود شرح داده‌اند. در پایان آیه دومین دستور را این‌گونه شرح می‌دهد: «شما باید به صورت شایسته‌ای که مورد رضای خدا و پیامبر و توأم با حق و عدالت باشد سخن بگویید» ﴿وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾.

در حقیقت جمله «لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله «قُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» اشاره به محتوای سخن.

البته «قول معروف» (گفتار نیک و شایسته)، معنای وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هرگونه گفتار باطل و بیهوده و گناه‌آلود و مخالف حق را نفی می‌کند. ضمناً جمله اخیر می‌تواند توضیحی برای جمله نخست باشد، مبادا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر ﷺ با مردان بیگانه مودیانه یا دور از ادب باشد، بلکه باید برخورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچ‌گونه جنبه‌های تحریک‌آمیز باشد.

سپس سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفت است چنین بیان می‌کند: «شما در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید» و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾.

«قرن» از ماده «وقار» به معنی سنگینی است، و کنایه از قرار گرفتن در خانه‌هاست. بعضی نیز احتمال داده‌اند که از ماده «قرار» بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنای اول نخواهد داشت.^۱

«تَبَرَّجَ» به معنی آشکار ساختن زینت در برابر مردم است، و از ماده «برج» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است.

۱. البته در صورتی که از ماده «قرار» بوده باشد، فعل امر آن «اقررن» می‌شود که راء اول به عنوان تخفیف حذف شده و فتحه آن به قاف منتقل می‌گردد و با وجود آن از همزه وصل بی‌نیاز می‌شویم و «قرن» می‌شود - دقت کنید.

اما اینکه منظور از «جاهلیت اولی» چیست، ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر ﷺ بوده، و چنانکه در تواریخ آمده، در آن وقت زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن‌بند و گوشواره‌های آنها نمایان بود و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر ﷺ را از این گونه اعمال باز می‌دارد.

بدون شک این یک حکم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر ﷺ به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل اینکه به شخص دانشمندی بگویم تو که دانشمندی دروغ مگو. مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکدتر و جدی‌تر از این کار پرهیز کند. به هر حال این تعبیر نشان می‌دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می‌بینیم.

ولی مفسران پیشین نظر به اینکه چنین امری را پیش‌بینی نمی‌کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند، لذا «جاهلیت اولی» را به فاصله میان آدم و نوح، یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن‌های بدن‌نما بیرون می‌آمدند تفسیر کرده‌اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را «جاهلیت ثانیه» بدانند.

ولی چنانکه گفتیم نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است که «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام است که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران، آیه ۱۵۴ و سوره مائده، آیه ۵۰ و سوره فتح، آیه ۲۶) و «جاهلیت ثانیه»، جاهلیتی است که بعداً پیدا خواهد شد (همچون عصر ما) شرح بیشتر این موضوع را در بحث نکات خواهیم داد.

بالاخره دستور چهارم و پنجم و ششم را به این صورت بیان می‌فرماید: «شما زنان پیامبر نماز را بر پا دارید، زکات بدهید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید» ﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾.

اگر در میان عبادات روی نماز و زکات تکیه می‌کند به خاطر آن است که نماز، مهم‌ترین راه ارتباط و پیوند با خالق است، و زکات هم در عین اینکه عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می‌شود.

و اما جمله «أَطِيعَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یک حکم کلی است که تمام برنامه‌های الهی را فرامی‌گیرد.

این دستورهای سه‌گانه نیز نشان می‌دهد که احکام فوق‌مخصوص به زنان پیامبر ﷺ نیست، بلکه برای همگان است، هر چند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد. در آخرین آیه مورد بحث، هفتمین و آخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده، و هشدار می‌دهد که همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته، می‌فرماید: «آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید» و خود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید ﴿وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾.

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته‌اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشسته‌اید می‌توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر ﷺ طنین افکن است به‌طور شایسته از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر ﷺ بهره‌مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه‌ای.

در اینکه میان «آیات‌الله» و «حکمت» چه فرقی است، برخی مفسران گفته‌اند: هر دو اشاره به قرآن است، منتها تعبیر «آیات» جنبه اعجاز آن را بیان می‌کند و تعبیر «حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می‌گوید.

بعضی دیگر گفته‌اند: «آیات‌الله» اشاره به آیات قرآن است و «حکمت» اشاره به سنت پیامبر ﷺ و اندرزهای حکیمانه او.

گرچه هر دو تفسیر مناسب مقام و الفاظ آیه است، تفسیر اول نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، زیرا تعبیر «تلاوت» با آیات الهی مناسب‌تر است. به علاوه در آیات متعددی از قرآن تعبیر «نزل» در مورد آیات و حکمت هر دو آمده است، مانند آیه ۲۳۱ سوره بقره: ﴿وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ﴾، شبیه همین تعبیر در آیه ۱۱۳ سوره نساء نیز آمده است.

سرانجام در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند لطیف و خبیر است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾.

اشاره به اینکه او از دقیق‌ترین و باریک‌ترین مسائل باخبر و آگاه است، و نیات شما را به خوبی می‌داند، و از اسرار درون سینه‌های شما باخبر است.

این در صورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم، و اگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر لطف و رحمت دارد، و هم نسبت به اعمالتان «خبیر» و آگاه است. این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات قرآن، و تکیه بر «خبیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم با هم منافات ندارند و قابل جمع اند (ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۱۸ - ۳۲۰).

ماجرای ازدواج زینب

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا * وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لِكُنَّ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا * مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴾

هیچ مرد وزن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کنند اختیاری (در برابر فرمان خدا) در کار خود داشته باشد؛ و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است! * (به خاطر بیایور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [= به فرزندخواندهات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را برای خود نگاهدار و از خدا بپرهیز.» و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (واز او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان - هنگامی که از آنها بی‌نیاز شدند (و آنها را طلاق دادند) - نباشد؛ و فرمان خدا انجام‌شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود). * هیچ‌گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا برای او مقرر داشته نیست؛ این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده‌اند نیز جاری بوده؛ و فرمان خدا روی حساب و تدبیر کاملی است. (سوره احزاب، آیات ۳۶-۳۸)

شأن نزول:

آیات فوق به گفته غالب مفسران و مورخان اسلامی در مورد داستان ازدواج زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر گرامی اسلام ﷺ) با زید بن حارثه، برده آزادشده پیامبر ﷺ نازل شده است.

ماجرای این قرار بود که قبل از زمان بعثت و بعد از آن که خدیجه با پیامبر ﷺ ازدواج کرد، خدیجه برده‌ای به نام زید خرید که بعداً آن را به پیامبر ﷺ بخشید و پیامبر ﷺ او را آزاد کرد، و چون طایفه‌اش او را از خود راندند پیامبر ﷺ نام «فرزند خود» بر او نهاد و به اصطلاح او را «تَبَنَّى» کرد.

بعد از ظهور اسلام «زید» مسلمانی مخلص و بیستاز شد و موقعیت ممتازی در اسلام پیدا کرد و چنانکه می‌دانیم سرانجام یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ موته شد که در همان جنگ شربت شهادت نوشید.

هنگامی که پیامبر ﷺ تصمیم گرفت برای زید همسری برگزیند از زینب بنت جحش که دختر امیه دختر عبدالمطلب (دختر عمه‌اش) بود برای او خواستگاری کرد. زینب نخست چنین تصور می‌کرد که پیامبر ﷺ می‌خواهد او را برای خود انتخاب کند، خوشحال شد و رضایت داد، ولی بعد که فهمید خواستگاری از او برای زید است سخت ناراحت شد و سرباز زد. برادرش که عبدالله نام داشت او نیز با این امر به سختی مخالفت کرد.

در اینجا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد و به امثال زینب و عبدالله هشدار داد که آنها نمی‌توانند هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را لازم می‌دانند مخالفت کنند. آنها این مسأله را که شنیدند در برابر فرمان خدا تسلیم شدند (البته چنانکه خواهیم دید این ازدواج ساده‌ای نبود و مقدمه‌ای بود برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، زیرا در عصر جاهلیت هیچ زن با شخصیت و سرشناسی حاضر نبود با برده‌ای ازدواج کند، هر چند دارای ارزش‌های والای انسانی باشد).

اما این ازدواج دیری نپایید و بر اثر ناسازگاری‌های اخلاقی میان طرفین منجر به طلاق شد، هر چند پیامبر اسلام ﷺ اصرار داشت که این طلاق رخ ندهد اما رخ داد.

سپس پیامبر اسلام ﷺ برای جبران این شکست زینب در ازدواج، او را به فرمان

خدا به همسری خود برگزید و این قضیه در اینجا خاتمه یافت، ولی گفت وگوهای دیگری در میان مردم پدید آمد که قرآن با بعضی از آیات مورد بحث آنها را برچید که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.^۱

تفسیر:

سنت شکنی بزرگ

می دانیم که روح اسلام تسلیم است، آن هم تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان خدا. این معنی در آیات مختلفی از قرآن با عبارات گوناگون منعکس شده، از جمله آیه فوق است که می فرماید: «هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند» ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾. آنها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند، همان گونه که سرتاپای وجودشان وابسته به اوست.

«قَضَى» در اینجا به معنای قضای تشریعی و قانون و فرمان و داوری است. بدیهی است که نه خدا نیاز به اطاعت و تسلیم مردم دارد و نه پیامبر چشمداشتی، در حقیقت مصالح خود آنهاست که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهیشان از آن باخبر نمی شوند، ولی خدا می داند و به پیامبرش دستور می دهد.

این درست به آن می ماند که یک طبیب ماهر به بیمار می گوید در صورتی به درمان تو می پردازم که در برابر دستورهایم تسلیم محض شوی و از خود اراده ای نداشته باشی. این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می دهد و خدا از چنین طبیبی برتر و بالاتر است.

لذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده می فرماید: «کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است» ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾.

راه سعادت گم می کند و به بیراهه و بدبختی کشیده می شود، چرا که فرمان خداوند

۱. اقتباس از تفسیر مجمع البیان و تفسیر قرطبی و المیزان و تفسیر کبیر و فی ظلال و تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث، و همچنین سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۴ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷۷.

عالم، مهربان و فرستاده او را که ضامن خیر و سعادت اوست نادیده گرفته و چه ضاللتی از این آشکارتر؟

سپس به داستان معروف زید و همسرش زینب می‌پردازد که یکی از مسائل حسّاس زندگانی پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و با مسأله همسران حضرت که در آیات پیشین مورد اشاره قرار گرفته ارتباط دارد. می‌گوید: به خاطر آور «زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی می‌گفتی: همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز» ﴿وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ﴾.

منظور از نعمت خداوند، نعمت هدایت و ایمان است که نصیب زید بن حارثه شده بود، و نعمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که وی را آزاد کرد و همچون فرزند خویش گرامیش داشت.

از این آیه استفاده می‌شود که میان زید و زینب مشاجره‌ای درگرفته بود که ادامه یافت و آن دو در آستانه طلاق قرار گرفتند. با توجه به جمله «تَقُولُ» که فعل مضارع است، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کراً و مستمراً زید را نصیحت می‌کرد و از جدایی و طلاق باز می‌داشت.

آیا این مشاجره به خاطر عدم توافق وضع اجتماعی زینب با زید بود که او از یک قبیله سرشناس و این یک برده آزاد شده بود، یا به خاطر پاره‌ای از خشونت‌های اخلاقی زید و یا هیچ‌کدام، بلکه توافق روحی و اخلاقی در میان آن دو نبود زیرا گاه ممکن است دو نفر خوب باشند ولی از نظر فکر و سلیقه اختلافاتی داشته باشند که نتوانند به زندگی مشترک با هم ادامه دهند.

به هر حال تا اینجا مسأله پیچیده‌ای نیست. بعد می‌افزاید: «تو در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند، و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی» ﴿وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِيَهُ﴾.

مفسران در اینجا سخنان فراوانی گفته‌اند و ناشیگری بعضی از آنان در تعبیرات، بهانه‌هایی به دست دشمنان داده است، در حالی که از قرائنی که در خود آیه و شأن نزول آیات و تاریخ وجود دارد مفهوم این آیه مطلب پیچیده‌ای نیست، زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در نظر داشت که اگر کار صلح میان دو همسر به نتیجه نرسد و کارشان به طلاق و جدایی بیانجامد، برای جبران این شکست که دامنگیر دختر عمه‌اش زینب شده - که حتی برده‌ای آزاد شده او را طلاق داده - وی را به همسری خود برگزیند، ولی از این بیم داشت که از دو جهت مردم به او خرده گیرند و مخالفان پیرامون آن جنجال برپا کنند. نخست اینکه زید پسر خوانده پیامبر ﷺ بود و مطابق یک سنت جاهلی پسر خوانده تمام احکام پسر را داشت، از جمله اینکه ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده را حرام می‌پنداشتند.

دیگر اینکه پیامبر ﷺ چگونه حاضر می‌شود با همسر مطلقه برده آزاد شده‌ای ازدواج کند و این دون شأن و مقام اوست.

از برخی روایات اسلامی به دست می‌آید که پیامبر ﷺ این تصمیم را به فرمان خدا گرفته بود و در قسمت بعدی آیه نیز قرینه‌ای بر این معنی وجود دارد. بنابراین، این مسأله یک مسأله اخلاقی و انسانی بود و نیز وسیله مؤثری برای شکستن دو سنت غلط جاهلی (ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده، و ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده).

مسلم است که پیامبر ﷺ نباید در این مسائل از مردم بترسد، و از جوسازی‌ها و سم‌پاشی‌ها و اهمه‌ای به خود راه دهد، ولی به هر حال طبیعی است انسان در این گونه موارد - به خصوص که پای مسائل مربوط به انتخاب همسر در کار بوده باشد - گرفتار ترس و وحشت شود، مخصوصاً اینکه ممکن بود این گفت‌وگوها و جنجال‌ها در روند پیشرفت هدف مقدس پیامبر و گسترش اسلام اثر بگذارد، و افراد ضعیف‌الایمان را تحت تأثیر قرار دهد، و در دل آنها تردید ایجاد کند.

لذا در دنباله آیه می‌فرماید: «هنگامی که زید حاجت خود را به پایان برد و او را رها کرد، ما او را به همسری تو درآوردیم، تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌های خود، هنگامی که از آنها طلاق بگیرند نباشد» ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا﴾.

و این کاری بود که می‌بایست انجام بشود «و فرمان خدا انجام شدنی است» ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾.

«ادعیاء» جمع «دعی» به معنی پسر خوانده و «و طر» به معنی نیاز و حاجت مهم

است. انتخاب این تعبیر در مورد طلاق و رهایی زینب، در حقیقت به خاطر لطف بیان است که باصراحت عنوان طلاق که برای زنان و حتی مردان عیب است مطرح نشود. گویی این دو به یکدیگر نیاز داشتند که مدتی زندگی مشترک داشته باشند و جدایی آنها به خاطر پایان این نیاز بوده است.

عبارت «زَوْجَانِكُمَا» (او را به همسری تو در آوردیم)، دلیل بر این است که ازدواج پیامبر ﷺ با زینب یک ازدواج الهی بود. لذا در تواریخ آمده است که زینب بر سایر همسران پیامبر ﷺ به این امر مباهات می‌کرد و می‌گفت: «زَوْجَكُنَّ أَهْلُكُنَّ وَ زَوْجِنِي اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ؛ شما را خویشاوندانتان به همسری پیامبر در آوردند، ولی مرا خداوند از آسمان به همسری پیامبر ﷺ خدا در آورد».^۱

قابل توجه اینکه قرآن برای رفع هرگونه ابهام، باصراحت تمام، هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنت جاهلی در زمینه خودداری ازدواج با همسران مطلقه پسر خوانده‌ها بوده است بیان می‌دارد. و این خود اشاره است به یک مسأله کلی که ازدواج‌های متعدد پیامبر ﷺ امر ساده‌ای نبود، بلکه هدف‌هایی را تعقیب می‌کرد که در سرنوشت مکتب او اثر داشت.

جمله «كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» اشاره به این است که در این گونه مسائل باید قاطعیت به خرج داد، و کاری که شدنی است باید بشود، زیرا تسلیم جنجال‌ها شدن در مسائلی که ارتباط با هدف‌های کلی و اساسی دارد بی‌معنی است.

با تفسیر روشنی که در مورد آیه فوق آوردیم معلوم می‌شود که پیرایه‌هایی را که دشمنان یا دوستان نادان خواسته‌اند به این آیه ببندند کاملاً بی‌اساس است. در بحث نکات به خواست خدا توضیح بیشتری در این زمینه خواهیم داد.

آخرین آیه مورد بحث در تکمیل بحث‌های گذشته چنین می‌گوید: «هیچ منعی بر پیامبر در آنچه خدا برای او واجب کرده نیست» «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ».

آنجا که خداوند فرمانی به او می‌دهد ملاحظه هیچ امری در برابر آن جایز نیست و بدون هیچ چون و چرا باید به مرحله اجرا درآید.

۱. کامل این اثیر، ج ۲، ص ۱۷۷. قابل توجه اینکه ازدواج پیامبر ﷺ با زینب در سال پنجم هجری واقع شد (همان مدرک).

رهبران آسمانی هرگز نباید در اجرای فرمان‌های الهی گوش به حرف این و آن دهند، یا ملاحظه‌جو سازی‌های سیاسی و آداب و رسوم غلط حاکم بر محیط را کنند، چه بسا آن دستور برای شکستن همین شرایط نادرست و در هم کوبیدن بدعت‌های زشت و رسوا باشد.

آنها باید به مصداق ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ بدون خوف از سرزنش‌ها و جنجال‌ها، فرمان خدا را به کار بندند.

اصولاً اگر ما بخواهیم بنشینیم تا برای اجرای فرمان حق، رضایت و خشنودی همه را جلب کنیم چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. گروه‌هایی هستند که تنها هنگامی راضی می‌شوند که ما تسلیم خواست‌ها یا پیرو مکتب آنها شویم. چنانکه قرآن می‌گوید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا از آیین آنها بی‌قید و شرط پیروی کنی».^۲

و درباره‌ی آیه‌ی مورد بحث مطلب چنین بود، زیرا ازدواج پیامبر ﷺ با زینب، چنانکه گفتیم، در افکار عمومی مردم آن محیط دو ایراد داشت: یکی ازدواج با همسر مطلقه‌ی پسر خوانده که در نظر آنها همچون ازدواج با همسر پسر حقیقی بود، و این بدعتی بود که می‌باید در هم شکسته می‌شد.

و دیگر ازدواج مرد با شخصیتی همچون پیامبر ﷺ با همسر مطلقه‌ی یک برده‌ی آزاد شده عیب و ننگ بود، چرا که پیامبر را با یک برده هم‌ردیف قرار می‌داد، این فرهنگ غلط نیز باید برچیده شود و ارزش‌های انسانی به جای آن بنشیند و کفو بودن دو همسر، تنها بر اساس ایمان و اسلام و تقوا استوار گردد.

اصولاً سنت شکنی و برچیدن آداب و رسوم خرافی و غیرانسانی همواره با سر و صدا توأم است و پیامبران هرگز نباید به آن اعتنا کنند.

لذا در جمله بعد می‌فرماید: «این سنت الهی در مورد پیامبران در امم پیشین نیز جاری بوده است» ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ﴾.

تنها تو نیستی که گرفتار این مشکلی هستی، بلکه همه‌ی انبیا هنگام شکستن سنت‌های غلط گرفتار این ناراحتی‌ها بوده‌اند.

۱. سوره مائده، آیه ۵۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۰.

مشکل بزرگ در این قضیه منحصر به شکستن این دو سنت جاهلی نبود، بلکه چون پای ازدواج پیامبر ﷺ در میان بود این امر می‌توانست دستاویز دیگری به دشمنان برای عیب‌جویی بدهد که شرح آن خواهد آمد.

و در پایان آیه برای تثبیت قاطعیّت در این‌گونه مسائل بنیادی می‌فرماید: «و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیق است» و باید به مرحله اجرا درآید ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴾.

عبارت «قَدَرًا مَقْدُورًا»، ممکن است اشاره به حتمی بودن فرمان الهی باشد، یا ناظر به رعایت حکمت و مصلحت در آن، اما مناسب‌تر با مورد آیه این است که هر دو معنی از آن اراده شود. یعنی فرمان خدا هم روی حساب است و هم بی‌چون و چرا و لازم الاجراست.

جالب اینکه در تواریخ می‌خوانیم که پیامبر اسلام در مورد ازدواج با زینب آن چنان دعوت عامی برای صرف غذا از مردم به عمل آورد که در مورد هیچ‌یک از همسرانش سابقه نداشت.^۱

گویا با این کار می‌خواست نشان دهد که به هیچ وجه مرعوب سنت‌های خرافی محیط نیست، بلکه به اجرای این دستور الهی افتخار می‌کند. به علاوه در نظر داشت که از این راه آوازه شکستن این سنت جاهلی را به گوش همگان در سراسر جزیره عرب برساند.

نکته:

افسانه‌های دروغین

داستان ازدواج پیامبر اسلام ﷺ با زینب با تمام صراحتی که قرآن در این مسئله و هدف این ازدواج به خرج داده و آن را شکستن یک سنت جاهلی در ارتباط با ازدواج با همسر مطلقه فرزندخوانده معرفی کرده، باز مورد بهره‌برداری سوء جمعی از دشمنان اسلام گردیده است. آنها خواسته‌اند از آن یک داستان عشقی بسازند که

۱. مفسر بزرگ طبرسی در مجمع‌البیان نقل می‌کند: فَتَرَوُوهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ... وَمَا أَوْلَمَ عَلَيَّ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَيْهَا، ذَبِحَ شَاةً وَأَطْعَمَ النَّاسَ الْخُبِيزَ وَاللَّحْمَ، حَتَّى امْتَدَّ النَّهَارُ (مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۶۱).

ساحت قدس پیامبر را با آن آلوده کنند و احادیث مشکوک، یا مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده‌اند.

از جمله اینکه نوشته‌اند: هنگامی که پیامبر ﷺ برای احوال‌پرسی زید به خانه او آمد همین که در را گشود چشمش به جمال زینب افتاد و گفت: *سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ النُّورِ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الخَالِقِينَ*: «منزه است خداوندی که خالق نور است و جاوید و پربرکت است خدایی که احسن الخالقین است».

و این جمله را دلیلی بر علاقه پیامبر ﷺ به زینب گرفته‌اند. در حالی که شواهد روشنی قطع نظر از مسأله نبوت و عصمت، در دست است که این افسانه‌ها را تکذیب می‌کند.

نخست اینکه زینب دختر عمه پیامبر ﷺ بود و در محیط خانوادگی تقریباً با او بزرگ شده بود. حضرت شخصاً او را برای زید خواستگاری کرد و اگر زینب جمال فوق‌العاده‌ای داشت و فرضاً جمال او توجه حضرت را جلب کرده بود، نه جمالش امر مخفی بود و نه ازدواج با او پیش از این ماجرا مشکلی داشت، بلکه با توجه به اینکه زینب هیچ تمایلی برای ازدواج با زید نشان نمی‌داد و مخالفت خود را صریحاً بیان کرد و کاملاً ترجیح می‌داد همسر پیامبر ﷺ شود، به طوری که وقتی پیامبر ﷺ به خواستگاری او برای زید رفت خوشحال شد، زیرا تصور می‌کرد حضرت او را برای خود خواستگاری می‌کند، اما بعداً با نزول آیه قرآن و امر به تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر، تن به ازدواج با زید داد.

با این مقدمات چه جای این توهم که او از چگونگی و جمال و کمال زینب باخبر نباشد؟ و چه جای این توهم که تمایل ازدواج با او را داشته باشد و نتواند اقدام کند؟ دو دیگر اینکه وقتی زید برای طلاق دادن همسرش زینب به پیامبر ﷺ مراجعه می‌نماید حضرت بارها او را نصیحت می‌کند و مانع این طلاق می‌شود. این خود شاهد دیگری بر نفی آن افسانه‌هاست.

از سوی دیگر، قرآن با صراحت هدف این ازدواج را بیان کرده تا جایی برای گفت‌وگوهای دیگر نباشد.

از سوی چهارم، در آیات فوق خواندیم که خدا به پیامبر می‌گوید: در ماجرای ازدواج با همسر مطلقه زید جریانی وجود دارد که از مردم می‌ترسی در حالی که باید از خدا بترسی.

مسأله ترس از خدا نشان می‌دهد که این ازدواج به‌عنوان یک وظیفه صورت گرفته بود که در آن، پیامبر باید به خاطر پروردگار ملاحظات شخصی را کنار بگذارد تا یک هدف مقدس الهی تأمین شود هر چند به قیمت زخم زبان کوردلان و افسانه‌بافی‌های منافقان در زمینه متهم ساختن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمام شود. و این بهای سنگینی بود که حضرت در مقابل اطاعت فرمان خدا و شکستن یک سنت غلط پرداخت و هنوز هم می‌پردازد.

اما در طول زندگی رهبران راستین لحظاتی فرا می‌رسد که باید ایثار و فداکاری کنند و خود را در معرض اتهام این‌گونه افراد قرار دهند تا به هدفشان برسند. آری اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز زینب را ندیده و نشناخته بود و هرگز زینب تمایل با ازدواج او نداشت و زید نیز حاضر به طلاق دادن او نبود (قطع نظر از مسأله نبوت و عصمت)، جای این گفت‌وگو و توهمات بود، ولی با توجه به نفی همه این شرایط، ساختگی بودن این افسانه‌ها روشن می‌شود.

به علاوه تاریخ زندگی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هیچ‌وجه نشان نمی‌دهد که او علاقه و تمایل خاصی نسبت به زینب داشت، بلکه همچون سایر همسران، و شاید از جهاتی کمتر از بعضی همسران پیامبر بوده، و این خود شاهد تاریخی دیگری بر نفی آن افسانه‌هاست. آخرین سخنی که در اینجا اشاره به آن را لازم می‌دانیم اینکه ممکن است کسی بگوید: شکستن چنین سنت غلطی لازم بود، اما چه ضرورتی داشت که شخص پیامبر اقدام به سنت شکنی کند می‌توانست مسأله را به صورت یک قانون بیان نماید و دیگران را تشویق به گرفتن همسر مطلقه پسر خوانده خود کند.

ولی باید توجه داشت گاهی یک سنت جاهلی و غلط مخصوصاً مربوط به ازدواج با افرادی که از نظر ظاهری دون شأن انسان هستند با سخن امکان‌پذیر نیست، و مردم می‌گویند اگر این کار خوب بود چرا خود او انجام نداد؟ چرا او با همسر برده آزاد شده‌ای ازدواج نکرد؟ چرا او با همسر مطلقه پسر خوانده‌اش عقد همسری نبست؟ در این‌گونه موارد یک نمونه عملی به همه این چراها پایان می‌دهد و به‌طور قاطع آن سنت غلط شکسته می‌شود. گذشته از اینکه نفس این عمل یک نوع ایثار و فداکاری بود (ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۳۸ - ۳۵۱).

زنانی که ازدواج پیامبر با آنان حلال است

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾

ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم، و همچنین کنیزی که از طریق غنایمی که خدا به تو داده است مالک شده‌ای و دختران عمومی تو، و دختران عمه‌ها، و دختران دایی تو، و دختران خاله‌ها که با تو مهاجرت کردند (ازدواج با آنها برای تو جایز است) و (نیز) زن بالیامانی که خود را به پیامبر بخشد (و مهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می‌تواند او را به همسری برگزیند؛ اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه دیگر مؤمنان؛ ما می‌دانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقزّر داشته‌ایم (و مصلحت آنان چه حکمی را ایجاب می‌کند)؛ این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نباشد (و از این راه حامیان فزون تری فراهم سازی)؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

(سوره احزاب، آیه ۵۰)

تفسیر:

با این زنان می‌توانی ازدواج کنی

گفتیم بخش‌هایی از آیات این سوره و وظایف پیامبر ﷺ و مؤمنان را به صورت لف و نشر مرتّب تعقیب می‌کند، لذا بعد از ذکر پاره‌ای از احکام مربوط به طلاق دادن زنان در آیه قبل، در اینجا روی سخن را به شخص پیامبر ﷺ کرده و موارد هفتگانه‌ای را که ازدواج با آنها برای پیامبر مجاز بوده شرح می‌دهد.

۱. نخست می‌گوید: «ای پیامبر، ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم» ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ ﴾.

منظور از این زنان، به قرینه جمله‌های بعد، زنانی‌اند که با پیامبر ﷺ رابطه خویشاوندی نداشتند و با او ازدواج کردند، و شاید مسأله پرداختن مهر نیز به خاطر همین باشد، زیرا مرسوم بوده است که هنگام ازدواج با غیر خویشاوندان، مهر را نقداً

پرداخت می‌کردند. به علاوه تعجیل در پرداختن مهر مخصوصاً در موردی که همسر نیاز به آن داشته باشد، بهتر است.

ولی به هر حال این کار جزء واجبات نیست و با توافق طرفین ممکن است مهر به صورت ذمه در عهدهٔ زوج کلاً یا بعضاً بماند.

۲. «کنیزانی را که از طریق غنایم و انفال، خدا به تو بخشیده است» ﴿وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ﴾.

«أَفَاءَ اللَّهُ» از مادهٔ «فیء» (بر وزن شیء) به اموالی گفته می‌شود که بدون مشقّت به دست می‌آید، لذا به غنایم جنگی و همچنین انفال (ثروت‌های طبیعی که متعلق به حکومت اسلامی است و مالک مشخص ندارد) اطلاق می‌شود.

راغب در مفردات می‌گوید: «فیء» به معنی بازگشت و رجوع به حالت نیک است، و اگر به «سایه» فیء گفته می‌شود به خاطر این است که حالت برگشت دارد. سپس می‌افزاید: به اموال بی‌دردسر نیز «فیء» می‌گویند چون با تمام حسنی که دارد باز هم مثل سایه عارضی و از بین رفتنی است.

درست است که در غنایم جنگی گاهی دردسر فراوان است، ولی از آنجا که باز در مقایسه با اموال دیگر، دردسر کمتری دارد و گاه اموال هنگفتی در یک حمله به دست می‌آید، «فیء» به آن اطلاق شده است.

در اینکه حکم مزبور در مورد کدام یک از همسران پیامبر ﷺ مصداق داشته، برخی مفسران گفته‌اند: یکی از زنان پیامبر ﷺ به نام ماریهٔ قبطیه از غنایم و دو همسر دیگر به نام صفیه و جویریّه از انفال بوده که پیامبر ﷺ آنها را از قید بردگی آزاد کرد و به همسری خود پذیرفت، و این خود جزئی از برنامهٔ کلی اسلام برای آزادی تدریجی بردگان و بازگرداندن شخصیت انسانی به آنها بوده است.

۳. «دختران عموی تو و دختران عمه‌ها و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایی که با تو مهاجرت کرده‌اند، اینها نیز بر تو حلالند» ﴿وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ﴾.

به این ترتیب از میان تمام بستگان تنها از دواج با دخترعموها و عمه‌ها و دختر دایی‌ها و دختر خاله‌ها با قید اینکه با پیامبر ﷺ مهاجرت کرده باشند مجاز و مشروع بوده است.

انحصار در این چهار گروه روشن است، ولی قید مهاجرت به خاطر آن است که در

آن روز هجرت دلیل بر ایمان بوده و عدم مهاجرت دلیل بر کفر، یا به خاطر اینکه هجرت امتیاز بیشتری به آنها می‌دهد و هدف در آیه بیان زنان باشخصیت و بافضیلت است که مناسب همسری پیامبر ﷺ می‌باشند.

در اینکه آیا این موارد چهارگانه که به صورت حکم کلی در آیه ذکر شده مصداق خارجی در میان همسران پیامبر ﷺ داشته یا نه، تنها موردی را که می‌توان برای آن ذکر کرد ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بنت جحش است که داستان پرماجرایی او در همین سوره گذشت، زیرا زینب دختر عمه پیغمبر ﷺ بود، و جحش همسر عمه او محسوب می‌شد.^۱

۴. «هرگاه زن باایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و هیچ‌گونه مهری برای خود قائل نشود) اگر پیامبر بخواهد می‌تواند با او ازدواج کند» ﴿وَأَمْرًاؤُْمُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا﴾.

«اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است، نه بر سایر مؤمنان» ﴿خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

«ما می‌دانیم برای آنها در مورد همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر داریم و مصالح آنها چه ایجاب می‌کرده است» ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾.

بنابراین اگر در مسائل مربوط به ازدواج برای آنها در بعضی موارد محدودیتی قائل شده‌ایم روی مصالحی بوده است که در زندگی آنها و تو حاکم بوده، و هیچ‌یک از این احکام و مقررات بی‌حساب نیست.

سپس می‌افزاید: «این به خاطر آن است که مشکل و حرجی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد» و بتوانی در راه ادای این وظیفه، مسؤولیت‌های خود را ادا کنی ﴿لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ﴾.

«و خداوند آمرزنده و مهربان است» ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

۱. در اینکه چرا «عمه» به صورت مفرد و «عمات» به صورت جمع، همچنین «خال» به صورت مفرد و «خالات» به صورت جمع آمده، برخی مفسران وجوهی ذکر کرده‌اند که فاضل مقداد آنها را در کنز العرفان آورده است، ولی از همه بهتر این است که «عمه» و «خال» معمولاً به صورت اسم جنس در لغت عرب استعمال می‌شود، در حالی که «عمه» و «خاله» چنین نیست، و این عرف اهل لغت است که این‌العربی نیز آن را نقل کرده (کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۴۱) و آوسوی در روح المعانی نیز این وجه را بر تمام وجوه دیگر ترجیح داده است.

نکته‌ها:

در مورد گروه اخیر، (زنان بدون مهر) به نکات زیر باید توجه داشت:

۱. بدون شک اجازه «گرفتن همسر بدون مهر» از مختصات پیامبر ﷺ بود، و آیه نیز صراحت دارد و به همین جهت، از مسلمات فقه اسلام است. بنابراین هیچ کس حق ندارد با زنی بدون مهر (کم باشد یا زیاد) ازدواج کند، حتی اگر نام مهر هنگام اجرای صیغه عقد برده نشود و قرینه تعیین کننده‌ای نیز در کار نباشد، باید «مهرالمثل» پرداخت. منظور از «مهرالمثل» مهری است که زنانی با شرایط و خصوصیات او معمولاً برای خود قرار می‌دهند.
۲. در اینکه آیا این حکم کلی در مورد پیامبر ﷺ مصداقی پیدا کرده یا نه، در میان مفسران گفت‌وگوست:

بعضی همچون ابن عباس و برخی دیگر از مفسران معتقدند که پیامبر ﷺ با هیچ زنی به این کیفیت ازدواج نکرد؛ بنابراین، حکم بالا فقط یک اجازه کلی برای پیامبر ﷺ بود که هرگز عملاً مورد استفاده قرار نگرفت.

در حالی که بعضی دیگر نام سه یا چهار زن از همسران پیامبر ﷺ را برده‌اند که بدون مهر به ازدواج آن حضرت درآمدند: میمونه دختر حارث، زینب دختر خزیمه از طایفه انصار، زنی از بنی اسد به نام امّ شریک دختر جابر و خوله دختر حکیم.

از جمله در بعضی از روایات آمده است هنگامی که «خوله» خود را به پیامبر ﷺ بخشید، صدای اعتراض عایشه بلند شد و گفت: «مَا بَالُ النِّسَاءِ يَبْدُلْنَ أَنْفُسَهُنَّ بِمَا مَهْرٍ؟» چرا برخی زنان بدون مهر خود را در اختیار ازدواج می‌گذارند؟

و در این هنگام آیه فوق نازل شد، ولی عایشه رو به سوی پیامبر ﷺ کرد و گفت: «من می‌بینم خداوند مقصود تو را به سرعت انجام می‌دهد» (و این یک نوع تعریض بر پیامبر ﷺ بود).

اما پیامبر ﷺ فرمود: «وَإِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَ اللَّهَ سَارَعَ فِي هَذَاكَ تَوْعُودِ»^۱ کنی مقصودت را به سرعت انجام می‌دهد.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۵، ذیل آیه مورد بحث. در تفسیر قرطبی نیز جمله «وَاللَّهِ مَا أَرَى رَبَّكَ إِلَّا يَسْرَعُ فِي هَذَاكَ تَوْعُودِ» آمده و آلوسی در روح المعانی آن را ذیل آیه مورد بحث آورده است. زندقی این تعبیر و مفهوم

بدون شک این‌گونه زنان تنها خواهان کسب افتخار معنوی بودند که از طریق ازدواج با پیامبر ﷺ برای آنها حاصل می‌شد، لذا بدون هیچ‌گونه مهری آماده همسری با او شدند، ولی همان‌گونه که گفتیم وجود چنین مصداقی برای حکم بالا از نظر تاریخی ثابت نیست، آنچه مسلم است اینکه خداوند چنین اجازه‌ای را به پیامبر ﷺ داده بود به خاطر فلسفه‌ای که بعداً به آن اشاره می‌شود.

۳. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که اجرای صیغه ازدواج با لفظ «هبه» تنها مخصوص پیامبر ﷺ بوده و هیچ فرد دیگری نمی‌تواند با چنین لفظی عقد ازدواج را اجرا کند، ولی اگر اجرای عقد با لفظ ازدواج و نکاح انجام گیرد جایز است، هر چند نامی از مهر برده نشود، زیرا همان‌گونه که گفتیم در صورت عدم ذکر مهر باید مهرالمثل پرداخت (در حقیقت همانند آن است که تصریح به مهرالمثل شده باشد).

۴. گوشه‌ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر ﷺ

جمله اخیر در آیه فوق در واقع اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. این جمله می‌گوید: پیامبر ﷺ شرایطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است.

به تعبیر روشن‌تر، می‌گوید: هدف این بوده که قسمتی از محدودیت‌ها و مشکلات از دوش پیامبر ﷺ از طریق این احکام برداشته شود.

و این تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد ازدواج پیامبر ﷺ با زنان متعدد و مختلف برای حلّ یک سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی در زندگی او بوده است، زیرا می‌دانیم هنگامی که پیامبر ﷺ ندای اسلام را بلند کرد تک و تنها بود و تا مدت‌ها جز عده محدود و کمی به او ایمان نیاوردند. او بر ضدّ تمام معتقدات خرافاتی عصر و محیط خود قیام کرد و به همه اعلان جنگ داد. طبیعی است که همه اقوام و قبایل آن محیط بر ضدّ او بسیج شوند.

و باید از تمام وسایل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبایل مختلف بود، زیرا محکم‌ترین

→ نامناسبی که در آن نهفته شده بر کسی پوشیده نیست، ولی پیامبر ﷺ به طرز نیکو و بزرگوارانه‌ای از کنار آن می‌گذرد.

رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می‌شد و داماد قبیله را همواره از خود می‌دانستند و دفاع از او را لازم، و تنها گذاشتن او را گناه می‌شمردند. قرائن زیادی در دست داریم که نشان می‌دهد ازدواج‌های پیامبر ﷺ لااقل در بسیاری از موارد جنبه سیاسی داشته است.

و بعضی ازدواج‌های او مانند ازدواج با زینب، برای شکستن سنت جاهلی بوده که شرح آن را ذیل آیه ۳۷ همین سوره بیان کردیم. بعضی دیگر برای کاستن از عداوت، یا طرح دوستی و جلب محبت اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است.

روشن است کسی که در ۲۵ سالگی که عنفوان جوانی او بوده با زن بیوه چهل ساله‌ای ازدواج می‌کند و تا ۵۳ سالگی تنها به همین زن بیوه قناعت می‌نماید، و به این ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و به کهولت سن می‌رسد و بعد به ازدواج‌های متعددی دست می‌زند، حتماً دلیل و فلسفه‌ای دارد و با هیچ حسابی آن را نمی‌توان به انگیزه‌های علاقه جنسی پیوند داد.

زیرا با اینکه مسئله ازدواج متعدد در میان عرب در آن روز بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاه همسر اول به خواستگاری همسر دوم می‌رفته، و هیچ‌گونه محدودیتی برای گرفتن همسر قائل نبودند، برای پیامبر ﷺ ازدواج‌های متعدد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت و نه شرایط سنگین مالی و نه کمترین نقصی محسوب می‌شد. جالب اینکه در تواریخ آمده است پیامبر ﷺ تنها با یک زن باکره ازدواج کرد و او عایشه بود. بقیه همسران او همه زنان بیوه بودند که طبعاً نمی‌توانستند از جنبه‌های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزند.^۱

حتی در بعضی از تواریخ می‌خوانیم که پیامبر ﷺ با زنان متعددی ازدواج کرد و جز مراسم عقد انجام نشد و هرگز با آنها آمیزش نکرد، حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبایل قناعت کرد.^۲

و آنها به همین قدر خوشحال بودند و مباحثات می‌کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر ﷺ نامیده شده، و این افتخار برای آنها حاصل گشته است، و به این

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۱.

۲. همان.

ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر ﷺ محکم تر و در دفاع از او مصمم تر می شدند.

از سوی دیگر، با اینکه پیامبر ﷺ مسلماً مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به یادگار ماند، در حالی که اگر این ازدواج‌ها به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد.

و نیز قابل توجه است که بعضی از این زنان، مانند عایشه، هنگامی که به همسری پیامبر ﷺ درآمد بسیار کم سن و سال بود و سال‌ها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد. این نشان می دهد که ازدواج با چنین دختری انگیزه‌های دیگری داشته و هدف اصلی همان‌ها بوده است که در بالا اشاره کردیم.

گرچه دشمنان اسلام خواسته‌اند از دواج‌های متعدد پیامبر اسلام ﷺ را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند و از آن افسانه‌های دروغین بسازند، ولی سن بالای پیامبر هنگام این ازدواج‌های متعدد از یک سو، و شرایط خاص سنی و قبیله‌ای این زنان از سوی دیگر، و قراین مختلفی که در بالا به قسمتی از آن اشاره کردیم از سوی سوم، حقیقت را آفتابی می کند و توطئه‌های مغرضان را فاش می سازد (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۰۲ - ۴۱۰).

احکامی در چگونگی از تباط پیامبر با همسرانش

﴿ تَرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴾

(موعد) هر یک از آنان [= همسرانت] را بخواهی می توانی به تأخیر اندازی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی؛ و هرگاه بعضی از آنان را که برکنار ساخته‌ای بخواهی نزد خود جای دهی، گناهی بر تو نیست؛ این (حکم الهی) برای روشنی چشم آنان، و اینکه غمگین نباشند و همگی به آنچه به آنان می دهی راضی شوند نزدیک تر است؛ و خدا آنچه را در دل‌های شماست می داند، و خداوند دانا و دارای حلم است (از مصالح بندگان خود باخبر است، و در کیفر آنها عجله نمی کند). (سوره احزاب، آیه ۵۱)

شأن نزول:

در تفسیر آیات ۲۸ و ۲۹ همین سوره و بیان شأن نزول آنها گفتیم که جمعی از همسران پیامبر ﷺ - بنابر آنچه مفسران نقل کرده‌اند - به پیامبر ﷺ عرض کردند: بر نفقه و هزینه زندگی ما بیفزای (زیرا چشمشان به غنایم جنگی افتاده بود، و چنین می‌پنداشتند که باید از آن بهره زیادی به آنها برسد) آیات مزبور نازل شد و صریحاً به آنها گوشزد کرد که اگر دنیا و زینت دنیا را می‌خواهند برای همیشه از پیامبر ﷺ جدا شوند، و اگر خدا و پیامبر و روز جزا را خواهند با زندگی ساده‌ او بسازند. از این گذشته آنها در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر ﷺ در میان خود نیز با یکدیگر رقابت‌هایی داشتند که حضرت را با آن همه گرفتاری و اشتغالات در مضیقه قرار می‌داد، هرچند او کوشش لازم را در زمینه رعایت عدالت در میان آنها می‌کرد، ولی باز گفت و گوهای آنها ادامه داشت. آیه فوق نازل شد و پیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملاً آزاد گذاشت.

و ضمناً به آنها اعلام کرد که این حکم الهی است تا هیچ‌گونه نگرانی و سوء برداشتی برای آنها حاصل نشود.^۱

تفسیر:

رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر ﷺ

یک رهبر بزرگ الهی همچون پیامبر ﷺ آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت گرفتار است و توطئه‌های خطرناکی از داخل و خارج برای او می‌چینند نمی‌تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خصوصی اش کند. باید در زندگی داخلی خود دارای آرامش نسبی باشد تا بتواند به حلّ انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است با فراغت خاطر بپردازد.

آشفته‌گی زندگی شخصی و دل مشغول بودن او به وضع خانوادگی در این لحظات بحرانی و طوفانی، سخت خطرناک است.

با اینکه طبق بحث‌های گذشته و مدارکی که در شرح آیه پیشین آوردیم

۱. اقتباس از مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۶۶ و تفسیرهای دیگر.

از دواج‌های متعدّد پیامبر ﷺ غالباً جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و عاطفی داشته، و در حقیقت جزئی از برنامه انجام دادن رسالت الهی او بوده، ولی در عین حال گاه اختلاف میان همسران و رقابت‌های زنانه متداول آنها طوفانی در درون خانه پیامبر ﷺ برمی‌انگیخته و فکر او را مشغول می‌داشته است.

اینجاست که خداوند یکی دیگر از ویژگی‌ها را برای پیامبرش قائل شد و برای همیشه به این ماجراها و کشمکش‌ها پایان داد، و حضرت را از این نظر آسوده خاطر و فارغ البال کرد.

و چنانکه در آیه مورد بحث می‌خوانیم فرمود: «می‌توانی (موعد) هر یک از این زنان را که بخواهی به تأخیر بیندازی و به وقت دیگری موکول کنی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی» ﴿تُرْجَىٰ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤَىٰ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾. «تُرْجَىٰ» از مادّة «ارجاء» به معنی تأخیر، و «تُؤَىٰ» از مادّة «ایواء» به معنی کسی را نزد خود جای دادن است.

می‌دانیم که یکی از احکام اسلام در مورد همسران متعدّد آن است که شوهر اوقات خود را در میان آنها به طور عادلانه تقسیم کند. اگر یک شب نزد یکی از آنهاست شب دیگر نزد دیگری باشد و تفاوتی در میان زنان از این نظر وجود ندارد. از این موضوع در کتاب‌های فقه اسلامی تعبیر به «حقّ قسم» می‌کنند.

یکی از خصایص پیامبر ﷺ این بود که به خاطر شرایط خاصّ زندگی طوفانی و بحرانی‌اش در مدینه که در هر ماه تقریباً یک جنگ بر او تحمیل می‌شد و در عین حال همسران متعدّد داشت، رعایت «حقّ قسم» به حکم آیه فوق از او ساقط بود و می‌توانست هرگونه بخواهد اوقات خود را تقسیم کند، هرچند او با این همه حتّی الامکان مساوات و عدالت را چنانکه در تواریخ اسلامی صریحاً آمده است رعایت می‌کرد.

ولی وجود همین حکم الهی آرامشی به همسران پیامبر ﷺ و محیط زندگی داخلی او می‌داد.

سپس می‌افزاید: «هرگاه بعضی از آنها را کنار بگذاری و بعداً بخواهی او را نزد خود جای گناهی بر تو نیست» ﴿وَ مِنْ ابْتِغَايَتِ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾. و به این ترتیب نه تنها در آغاز اختیار با تو است، در ادامه کار نیز این تخییر برقرار

است، و به اصطلاح این تخییر استمراری است نه ابتدایی، و با این حکم گسترده و وسیع هرگونه بهانه‌ای از برنامه زندگی تو نسبت به همسرانت قطع خواهد شد و می‌توانی فکر خود را متوجه مسؤولیت‌های بزرگ و سنگین رسالت کنی.

و برای اینکه همسران پیامبر ﷺ نیز بدانند گذشته از افتخاری که از ناحیه همسری با او کسب می‌کنند با تسلیم در برابر این برنامه خاص در مورد تقسیم اوقات پیامبر ﷺ یک نوع ایثار و فداکاری از خود نشان داده و به هیچ وجه عیب و ایرادی متوجه آنها نیست، زیرا در برابر حکم خدا تسلیم شده‌اند، اضافه می‌کند: «این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و اینکه غمگین نشوند و همه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می‌گذاری گردند نزدیک تر است» ﴿ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ تَقْرَءَ عَنِّي وَلَا يَخَظْنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ﴾.

زیرا اولاً این یک حکم عمومی درباره همه آنهاست و تفاوتی در کار نیست. ثانیاً حکمی است از ناحیه خدا که برای مصالح مهمی تشریح شده، بنابراین آنها باید با رضا و رغبت به آن تن دهند و نه تنها نگران نباشند بلکه خوشنود گردند.

ولی در عین حال همان‌گونه که در بالا نیز اشاره کردیم، پیامبر ﷺ حتی الامکان تساوی را در تقسیم اوقات خود رعایت می‌کرد، جز در مواردی که شرایط خاصی عدم مساوات را ایجاد می‌نمود، و این خود مطلب دیگری بود که موجب خوشنودی آنها می‌شد، زیرا مشاهده می‌کردند پیامبر ﷺ با اینکه مخیر است سعی در برقراری مساوات دارد.

در پایان آیه مطلب را با این جمله ختم می‌کند: «خدا آنچه را در قلوب شماست می‌داند، و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان باخبر است، و در عین حال حلیم است و در کیفر آنها عجله نمی‌کند» ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا﴾. آری خدا می‌داند شما در برابر کدامین حکم قلباً راضی و تسلیم هستید، و در برابر کدامین ناخشنود.

او می‌داند شما به کدام یک از همسرانتان تمایل بیشتر دارید و به کدام کمتر و حکم خدا را در برخورد با این تمایلات چگونه رعایت می‌کنید.

همچنین او می‌داند چه کسانی در گوشه و کنار می‌نشینند و به این گونه احکام الهی در مورد شخص پیامبر ﷺ خرده گیری می‌کنند، و در دل نسبت به آن معترضند و چه کسانی با آغوش باز همه را پذیرا می‌شوند.

بنابراین، تعبیر «قُلُوبِكُمْ» تعبیر گسترده‌ای است که هم پیامبر ﷺ و همسران او را شامل می‌شود، و هم همه مؤمنان را که در ارتباط با این احکام از در رضا و تسلیم وارد می‌شوند، یا اعتراض و انکار می‌کنند، هر چند آن را آشکار سازند.

نکته:

آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر ﷺ بود؟

در فقه اسلامی در باب خصایص پیامبر ﷺ این مسأله بحث شده که آیا تقسیم اوقات به طور مساوی در میان همسران متعدّد، همان‌گونه که بر عموم مسلمانان واجب است، بر پیامبر ﷺ نیز واجب بوده یا اینکه پیامبر ﷺ حکم استثنایی تخییر را داشته است؟

مشهور و معروف در میان فقهای ما و جمعی از فقهای اهل سنت این است که او در این حکم مستثنا بوده، و دلیل آن را آیه فوق می‌شمرند که می‌گوید: ﴿تُرْجَىٰ مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُوَىٰ إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ﴾ «هر کدام را بخواهی به تأخیر می‌اندازی و هر یک را بخواهی نزد خود نگاه می‌داری».

زیرا قرار گرفتن این جمله بعد از بحث درباره همه زنان پیامبر ﷺ چنین ایجاب می‌کند که ضمیر جمع (هُنَّ) به تمام آنها بازگردد، و این مطلبی است که بسیاری از فقها و مفسران آن را پذیرفته‌اند.

ولی بعضی ضمیر فوق را مربوط به خصوص زنانی می‌دانند که خود را بدون مهر در اختیار او قرار دادند، و مطابق این آیه پیامبر ﷺ مخیر بوده که هر کدام از آنها را بپذیرد^۱، در حالی که اولاً از نظر تاریخی ثابت نیست که آیا این حکم، موضوع خارجی پیدا کرد یا نه؟ برخی معتقدند که تنها در یک مورد بود که زنی به این صورت به ازدواج پیامبر ﷺ درآمد، و در هر حال اصل مسأله از نظر تاریخی ثابت نیست. ثانیاً این تفسیر خلاف ظاهر آیه است و با شأن نزولی که برای آیه ذکر کرده‌اند سازگار نمی‌باشد، بنابراین باید پذیرفت که حکم مزبور یک حکم عام است (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۱۱-۴۱۷).

۱. برای آگاهی بیشتر به تفاسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث و کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۳۸ مراجعه فرمایید.

حکمی دیگر در ارتباط پیامبر با زنان

﴿لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾

بعد از این، زنان (دیگر) بر تو حلال نیستند، و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی و بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی) هر چند خوبی آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنچه که در ملک تو درآید. و خداوند مراقب هر چیز است (و با این حکم فشار قبایل عرب را در اختیار همسر از آنان، از تو برداشتیم).

(سوره احزاب، آیه ۵۲)

تفسیر:

یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر

در این آیه حکم دیگری از احکام مربوط به همسران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان شده است. می‌فرماید: «بعد از این، دیگر زنی بر تو حلال نیست، و حق نداری همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی، هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنانی که به صورت کنیز در اختیار تو قرار گیرند، و خداوند ناظر و مراقب بر هر چیزی است» ﴿لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾.

مفسران و فقهای اسلام در تفسیر این آیه بحث‌های فراوانی دارند و روایات مختلفی نیز در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده است. ما قبلاً آنچه را که از ظاهر آیه در ارتباط با آیات گذشته و آینده - قطع نظر از گفته‌های مفسران - به نظر می‌رسد ذکر می‌کنیم، بعد به سراغ مطالب دیگر می‌رویم.

ظاهر جمله «مِنْ بَعْدُ» این است که بعد از این، ازدواج مجدد برای تو حرام است. بنابراین «بَعْدُ» یا به معنی بَعْدِ زمانی است، یعنی بعد از این زمان، دیگر همسری انتخاب مکن، یا بعد از آنکه همسرانت را طبق فرمان الهی در آیات گذشته مخیر در میان زندگی ساده در خانه تو، یا جدا شدن کردی، و آنها با میل و رغبت ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند، دیگر بعد از آنها نباید با زن دیگری ازدواج کنی.

و نیز نمی توانی بعضی را طلاق داده و همسر دیگری به جای او برگزینی. به تعبیر دیگر، نه بر تعداد آنها بیفزای، و نه افراد موجود را عوض کن.

نکته‌ها:

۱. فلسفه این حکم

این محدودیت برای شخص پیامبر ﷺ نقضی محسوب نمی شود، و حکمی است که فلسفه بسیار حساب شده‌ای دارد، زیرا طبق شواهدی که از تواریخ استفاده می شود، پیامبر اسلام ﷺ از ناحیه افراد و قبایل مختلف تحت فشار بود که از آنها همسر بگیرد، و هر یک از قبایل مسلمان افتخار می کردند که زنی از آنها به همسری پیامبر ﷺ درآید، حتی - چنانکه گذشت - بعضی از زنان بدون هیچ مهری حاضر بودند خود را به عنوان «هبه» در اختیار آن حضرت بگذارند، و بی هیچ قید و شرط با او ازدواج کنند.

البته پیوند زناشویی با این قبایل و اقوام تا حدی برای پیامبر ﷺ و اهداف اجتماعی و سیاسی او مشکل گشا بود، ولی طبیعی است اگر از حد بگذرد خود مشکل آفرین می شود و هر قوم و قبیله‌ای چنین انتظاری را دارد، و اگر پیامبر ﷺ بخواهد به انتظارات آنها پاسخ گوید و زنانی را هر چند به صورت عقد و نه به صورت عروسی در اختیار خود گیرد در دسرهای فراوانی ایجاد می شود. لذا خداوند حکیم با یک قانون محکم جلوی این کار را گرفت و او را از هرگونه ازدواج مجدد، یا تبدیل زنان موجود نهی کرد.

در این وسط شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسل می شدند که همسران تو غالباً بیوه هستند، و در میان آنها زنان سالمندی یافت می شوند که هیچ بهره‌ای از جمال ندارند، شایسته است که با زنی صاحب جمال ازدواج کنی. قرآن مخصوصاً روی این مسأله نیز تکیه و تأکید می کند که حتی اگر زنان صاحب جمالی باشند، حق ازدواج با آنها نخواهی داشت.

به علاوه حق شناسی ایجاب می کرد بعد از وفاداری همسرانش با او و ترجیح دادن زندگی ساده معنوی پیامبر ﷺ را بر هر چیز دیگر، خداوند برای حفظ مقام آنها چنین دستوری به پیامبر ﷺ بدهد.

و اما در مورد کنیز که مجاز شده به خاطر آن است که مشکل و گرفتاری پیامبر ﷺ از ناحیه زنان آزاد بود، لذا ضرورتی نداشت که این حکم در این مورد محدود شود، هر چند پیامبر ﷺ از این استثنا نیز طبق گواهی تاریخ استفاده نکرد. این چیزی است که از ظاهر آیه به نظر می‌رسد.

۲. روایات مخالف

در روایات متعددی که بعضی از نظر سند ضعیف و بعضی قابل ملاحظه است جمله «لَا يَجِلُّ لَكَ النَّسَاءُ مِنْ بَعْدُ» اشاره به زنانی گرفته شده که در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره نساء تحریم آن بیان گردیده است (مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و...) و در ذیل بعضی از این اخبار تصریح شده که «چگونه ممکن است زنانی بر دیگران حلال باشند و بر پیامبر حرام؟ هیچ زنی بر او جز آنچه بر همه حرام است حرام نبوده است».^۱ البته بسیار بعید به نظر می‌رسد که این آیه ناظر به آیاتی باشد که در سوره نساء آمده است، ولی مشکل اینجاست که در بعضی از این روایات تصریح شده مراد از «مِنْ بَعْدُ» بعد از محرمات سوره نساء است.

بنابراین بهتر این است که از تفسیر این روایات که اخبار آحاد است صرف نظر کنیم و به اصطلاح علم آن را به اهلش یعنی معصومین علیهم السلام واگذاریم، زیرا هماهنگ با ظاهر آیه نیست و ما موظف به ظاهر آیه هستیم و اخبار مزبور اخباری است ظنی.

مطلب دیگر اینکه گروه کثیری معتقدند آیه مورد بحث هرگونه ازدواج مجدد را بر پیامبر ﷺ تحریم کرده، ولی بعداً این حکم منسوخ شده و مجدداً اجازه ازدواج به پیامبر ﷺ داده شده است هر چند پیامبر ﷺ از آن استفاده نکرد. آنها آیه «إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي أَتَيْتَ أَجُورَهُنَّ...» را که قبل از آیه مورد بحث نازل شده، نسخ آن می‌دانند و معتقدند گرچه در قرآن قبل از آن نوشته شده، در نزول بعد از آن بوده است. و حتی فاضل مقداد در کنز العرفان نقل می‌کند که فتوای مشهور میان اصحاب همین است.^۲

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۹۴.

۲. کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۴۴.

این عقیده در عین اینکه با روایات فوق تضادّ روشنی دارد، با ظاهر آیات نیز سازگار نیست، زیرا ظاهر آیات نشان می‌دهد که آیه «إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ» قبل از آیه مورد بحث نازل شده و مسأله نسخ احتیاج به دلیل قطعی دارد.

به هر حال ما چیزی مطمئن‌تر و روشن‌تر از ظاهر خود آیه در اینجا نداریم و بر طبق آن هرگونه ازدواج جدید و یا تبدیل همسران برای پیامبر ﷺ بعد از نزول آیه فوق تحریم شده است و این حکم مصالح مهمّی داشته که در بالا به آن اشاره کردیم.

۳. آیا قبل از ازدواج می‌توان به همسر آینده نگاه کرد؟

جمعی از مفسران جمله «وَلَوْ أَعَجَبَكَ حُسْنُهُنَّ» را دلیل بر حکم معروفی گرفته‌اند که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده و آن این است که کسی که می‌خواهد با زنی ازدواج کند می‌تواند قبلاً به او نگاه کند، نگاهی که وضع قیافه و اندام او را برای وی مشخص کند.

فلسفه این حکم این است که انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند و از ندامت و پشیمانی‌های آینده که پیمان زناشویی را به خطر می‌افکند جلوگیری نماید. چنانکه در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ آمده است که به یکی از یاران خود که می‌خواست با زنی ازدواج کند فرمود: «أَنْظِرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ يُؤَدِمَ بَيْنَكُمَا؛ قبلاً به او نگاه کن که این سبب می‌شود مودّت و الفت میان شما پایدار شود».^۱

در حدیثی دیگر می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که آیا مرد می‌تواند هنگام تصمیم بر ازدواج با زنی او را به دقت بنگرد و به صورت و پشت سر او نگاه کند؟ فرمود: «نَعَمْ لَا بَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرَأَةِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا، يَنْظُرُ إِلَى خَلْفِهَا وَإِلَى وَجْهِهَا؛ آری مانعی ندارد هنگامی که مردی بخواهد با زنی ازدواج کند به او نگاه کند و به صورت و پشت سر او بنگرد».^۲

البته احادیث در این زمینه فراوان است، ولی در بعضی از آنها تصریح شده که نباید در این هنگام نگاه از روی شهوت و به قصد لذّت بردن باشد.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۳۰۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ابواب مقدمات النکاح، باب ۳۶، حدیث ۳.

این نیز روشن است که این حکم مخصوص مواردی است که انسان به راستی می خواهد درباره زنی تحقیق کند که اگر شرایط در او جمع بود با وی ازدواج کند، اما کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته، تنها به احتمال ازدواج، یا به عنوان جست و جوگری نمی تواند به زنان نگاه کند.

برخی در مورد آیه فوق این احتمال را داده اند که اشاره به نگاه‌هایی باشد که بی اختیار و تصادفاً به زنی می افتد، در این صورت آیه دلالتی بر حکم مزبور ندارد و مدرک این حکم تنها روایات خواهد بود، ولی جمله «وَلَوْ أَعَجَبَكَ حُسْنُهُنَّ» «هرچند زیبایی آنها اعجاب تو را برانگیزد» با نگاه‌های تصادفی و زودگذر هماهنگ نیست، بنابراین دلالتش بر حکم فوق بعید به نظر نمی رسد (ر.ک: ج: ۱۷، ص ۴۱۸ - ۴۲۳).

احکامی ویژه درباره همسران پیامبر ﷺ

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَظِيرِ بْنِ إِيَّاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، مشروط بر اینکه (قبل از موعد نیاید و) در انتظار وقت غذا نشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت نشینید؛ زیرا این عمل، پیامبر را ناراحت می‌نماید، ولی از شما شرم می‌کند (و چیزی نمی‌گوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق شرم نمی‌کند. و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (به عاریت) از آنان [= همسران پیامبر] می‌خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاک‌ی دل‌های شما و آنها بهتر است. و شما حق ندارید پیامبر خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآوردید که (گناه) این کار نزد خدا بزرگ است!

(سوره احزاب، آیه ۵۳)

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه مفسران چنین آورده‌اند:

هنگامی که رسول خدا با زینب بنت جحش ازدواج کرد، ولیمه نسبتاً مفصلی به مردم داد (سابقاً گفتیم که این اطعام مفصل شاید به خاطر آن بود که شکستن سنت جاهلیت در زمینه تحریم همسران مطلقه پسرخوانده با قاطعیت هر چه بیشتر صورت گیرد و بازتاب گسترده‌ای در محیط داشته باشد، و نیز این سنت جاهلی که ازدواج با بیوه‌های بردگان آزاد شده عیب و ننگ محسوب می‌شد از میان برود).

آنس که خادم مخصوص پیامبر ﷺ بود می‌گوید: حضرت به من دستور داد که اصحابش را به غذا دعوت کنم، من همه را دعوت کردم. دسته‌دسته می‌آمدند غذا می‌خوردند و از اتاق خارج می‌شدند، تا اینکه عرض کردم: ای پیامبر خدا، کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم.

فرمود: اکنون که چنین است سفره را جمع کنید. سفره را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند، اما سه نفر همچنان در اتاق پیامبر ﷺ ماندند و مشغول بحث و گفت‌وگو بودند.

هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید پیامبر ﷺ برخاست و من نیز همراه او برخاستم، شاید آنها متوجه شوند و از منزل خارج شوند. پیامبر بیرون آمد تا به حجره عایشه رسید. بار دیگر برگشت من هم در خدمتش آمدم. باز دیدم همچنان نشسته‌اند. آیه فوق نازل شد و دستورهای لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد.^۱ از بعضی قراین نیز استفاده می‌شود که گاهی همسایگان و سایر مردم، طبق معمول، برای عاریت گرفتن اشیائی نزد بعضی از زنان پیامبر ﷺ می‌آمدند، هر چند آنها طبق سادگی زندگی آن زمان کار خلافی مرتکب نمی‌شدند، ولی برای حفظ حیثیت همسران پیامبر ﷺ آیه فوق نازل شد و به مؤمنان دستور داد که هرگاه می‌خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند.

در روایت دیگری آمده است که بعضی از مخالفان پیامبر ﷺ گفتند: چگونه پیامبر ﷺ برخی زنان بیوه ما را به ازدواج خود درآورده؟ به خدا سوگند هرگاه او چشم از جهان بپوشد ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۶، ذیل آیه مورد بحث.

آیه فوق نازل شد و ازدواج با زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بعد از او به کلی ممنوع ساخت، و به این توطئه نیز پایان داد.^۱

تفسیر:

باز روی سخن در این آیه به مؤمنان است و بخشی دیگر از احکام اسلام مخصوصاً آنچه را مربوط به آداب معاشرت با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خانوادهٔ نبوت بوده است، ضمن جمله‌های کوتاه و گویا و صریح بیان می‌کند.

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگز در اتاق‌های پیامبر سرزده داخل نشوید، مگر اینکه برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آن هم مشروط به اینکه به موقع وارد شوید، نه اینکه از مدتی قبل بیایید و در انتظار وقت غذا بنشینید»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنِّيهِ﴾^۲.

و به این ترتیب یکی از آداب مهم معاشرت را در محیطی که این آداب کمتر رعایت می‌شد بیان می‌کند. گرچه سخن دربارهٔ خانهٔ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، مسلماً این حکم اختصاص به او ندارد، بلکه در هیچ مورد بدون اجازه نباید وارد خانهٔ کسی شد، چنانکه در سورهٔ نور آیه ۲۷ نیز آمده است.

حتی در حالات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که وقتی می‌خواست وارد خانهٔ دخترش فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام شود بیرون در می‌ایستاد و اجازه می‌گرفت. یک روز جابر بن عبدالله با او بود پس از آنکه برای خود اجازه گرفت برای جابر نیز اجازه گرفت.^۳

به علاوه هنگامی که دعوت به طعام می‌شوند باید وقت‌شناس باشند و مزاحمت بی‌وقت برای صاحب‌خانه فراهم نکنند.

آن‌گاه به دومین حکم پرداخته می‌گوید: «ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید، و هنگامی که غذا خوردید پراکنده شوید» ﴿وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا﴾.

۱. مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۶۶ و ۳۶۸.

۲. «إِنَاءٌ» از مادَّة «أَنَى يَأْنِي» به معنی فرا رسیدن وقت چیزی است، و در اینجا به معنای آمادگی غذا برای تناول کردن است.

۳. کافی، ج ۵، ص ۵۲۸.

این حکم در حقیقت تأکید و تکمیلی بر حکم گذشته است، نه بی وقت به خانه‌ای که دعوت شده‌اید وارد شوید، و نه اجابت دعوت را نادیده بگیرید، و نه پس از صرف غذا برای مدتی طولانی درنگ کنید.

بدیهی است تخلف از این امور موجب زحمت و دردسر برای میزبان است و با اصول اخلاقی سازگار نیست.

در سومین حکم می‌فرماید: «پس از صرف غذا، مجلس انس و گفت‌وگو در خانه پیامبر (و هیچ میزبان دیگری) تشکیل ندهید» ﴿وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ﴾.

البته ممکن است میزبان خواهان چنین مجلس انسی باشد، این صورت مستثناست، سخن از جایی است که تنها دعوت به صرف غذا شده نه تشکیل مجلس انس، در چنین جایی باید پس از صرف غذا مجلس را ترک گفت، به خصوص اینکه خانه‌ای همچون خانه پیامبر ﷺ باشد که کانون بزرگ‌ترین رسالت‌های الهی است و باید امور مزاحم وقت او را اشغال نکند.

بعد علمت این حکم را چنین بیان می‌کند: «این کار پیامبر را آزار می‌داد، اما او از شما شرم می‌کرد، ولی خداوند از بیان حق شرم نمی‌کند و ابا ندارد» ﴿إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾.

مسئلاً پیامبر خدا نیز از بیان حق در مواردی که جنبه شخصی و خصوصی نداشت هیچ ابا نمی‌کرد، ولی بیان حق اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست، اما از ناحیه کسان دیگر جالب و زیباست، و مورد آیه نیز از این قبیل است. اصول اخلاقی ایجاب می‌کرد که پیامبر ﷺ به دفاع از خود نپردازد، بلکه خداوند به دفاع از او پردازد.

سپس چهارمین حکم را در زمینه حجاب چنین بیان می‌دارد: «هنگامی که چیزی از متاع و وسایل زندگی از همسران پیامبر بخواهید از پشت حجاب (پرده) بخواهید» ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾.

گفتیم که این امر در میان اعراب و بسیاری مردم دیگر معمول بوده و هست که هنگام نیاز به برخی وسایل زندگی، موقتاً از همسایه به عاریت می‌گیرند. خانه پیامبر ﷺ نیز از این قانون مستثنا نبوده و گاه و بیگاه می‌آمدند و چیزی از همسران حضرت به عاریت می‌خواستند. روشن است که قرار گرفتن همسران پیامبر در

معرض دید مردم (هرچند با حجاب اسلامی) کار خوبی نبود، لذا دستور داده شد که از پشت پرده یا پشت در بگیرند.

نکته‌ای که در اینجا باید بدان توجه کرد این است که منظور از «حجاب» در این آیه پوشش زنان نیست، بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر بوده و آن اینکه مردم موظف بودند به خاطر شرایط خاص همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگاه می‌خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد، و آنها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در این گونه موارد ظاهر نشوند. البته این حکم درباره زنان دیگر وارد نشده و در آنها تنها رعایت پوشش کافی است.

شاهد این سخن آنکه کلمه «حجاب» هر چند در استعمال‌های روزمره به معنی پوشش زن به کار می‌رود، ولی در لغت چنین مفهومی را ندارد، و نه در تعبیرات فقهای ما. «حجاب» در لغت به معنای چیزی است که در میان دو چیز حائل می‌شود^۱ به همین جهت پرده‌ای که در میان امعا و قلب و ریه کشیده شده «حجاب حاجز» نامیده می‌شود. در قرآن مجید نیز این کلمه همه جا به معنی پرده یا حائل به کار رفته است، مانند آیه ۴۵ سوره اسراء که می‌فرماید: ﴿جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا﴾ «ما در میان تو و کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند پرده پوشیده‌ای قرار داده‌ایم». در آیه ۳۲ سوره ص نیز می‌خوانیم: ﴿حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾ «تا وقتی که خورشید در پشت پرده افق پنهان شد».

و در آیه ۵۱ سوره شوری آمده است: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ «برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی یا از پشت پرده (غیب)».

در کلمات فقها نیز از قدیم‌ترین ایام تا کنون در مورد پوشش زنان معمولاً کلمه «ستر» به کار رفته، و در روایات اسلامی نیز همین تعبیر یا شبیه آن وارد شده است، و به کار رفتن کلمه «حجاب» در پوشش زنان، اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده و اگر در تواریخ و روایات پیدا شود بسیار نادر است.

گواه دیگر اینکه در حدیثی از آنس بن مالک - خادم مخصوص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -

۱. لسان العرب، ماده «حجب».

می خوانیم که می گوید: من از همه آگاه تر به آیه حجابم، هنگامی که زینب بنت جحش با پیامبر ﷺ ازدواج کرد و با او در خانه بود غذایی درست فرمود و مردم را دعوت به میهمانی کرد، اما جمعی پس از صرف غذا همچنان نشسته بودند و سخن می گفتند، در این هنگام آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ... مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ نازل شد. در این هنگام پرده ای افکنده شد و جمعیت برخاستند.^۱

در روایت دیگری می خوانیم که انس می گوید: «أَرَخَى السَّتْرَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ؛ پیامبر پرده رامیان من و خودافکند، و جمعیت هنگامی که چنین دیدند برخاستند و متفرق شدند».^۲ بنابراین اسلام به زنان مسلمان دستور پرده نشینی نداده، و تعبیر «پردگیان» در مورد زنان و تعبیراتی شبیه به این جنبه اسلامی ندارد. آنچه درباره زن مسلمان لازم است داشتن همان پوشش اسلامی است، ولی زنان پیامبر ﷺ به خاطر وجود دشمنان فراوان و عیب جویان مغرض، چون ممکن بود در معرض تهمت ها قرار گیرند و دستاویزی به دست سیاه دلان بیفتند، این دستور خاص به آنها داده شد. به عبارت دیگر، به مردم دستور داده شده که هنگام تقاضای چیزی با آنها از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند.

مخصوصاً تعبیر «وَرَاءِ» (پشت) گواه این معنی است.

لذا قرآن بعد از این دستور، فلسفه آن را چنین بیان می فرماید: «این برای پاکی دل های شما و آنان بهتر است» ﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾. گرچه این نوع تعلیل با حکم استحبابی مناسبت دارد، ظهور امر در جمله «فَاسْئَلُوهُنَّ» در وجوب متزلزل نمی شود، زیرا این نوع تعلیل در موارد احکام واجب دیگر نیز احیاناً آمده است.

پنجمین حکم را به این صورت بیان می فرماید: «شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید» ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ﴾.

گرچه عمل ایذایی در خود این آیه منعکس است و آن بی موقع به خانه پیامبر رفتن و پس از صرف غذا نشستن و مزاحم شدن، و در روایات شأن نزول نیز آمده که بعضی از کوردلان سوگند یاد کرده بودند که پس از پیامبر ﷺ با همسران او ازدواج کنند، این

سخن نیز ایذاء دیگری بود، ولی به هر حال مفهوم آیه عام است و هرگونه اذیت و آزار را شامل می‌شود.

سرانجام ششمین و آخرین حکم را در زمینه حرمت ازدواج با همسران پیامبر بعد از او چنین بیان می‌کند: «شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش در آورید که این کار در نزد خدا (گناهی) بزرگ است» ﴿وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾.

در اینجا پرسشی پیش می‌آید که چگونه خداوند همسران پیامبر را که بعضی هنگام وفات او نسبتاً جوان بودند از حق انتخاب همسر محروم ساخته است؟ پاسخ این پرسش با توجه به فلسفه این تحریم روشن است، زیرا اولاً چنانکه از شأن نزول آیه دانستیم، برخی به‌عنوان انتقام‌جویی و توهین به ساحت مقدس پیامبر ﷺ چنین تصمیمی را گرفته بودند و از این راه می‌خواستند ضربه‌ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند.

ثانیاً اگر این مسأله مجاز بود جمعی به‌عنوان اینکه همسر پیامبر ﷺ را بعد از او در اختیار خود گرفته‌اند ممکن بود این کار را وسیله سوءاستفاده قرار دهند، و به این بهانه موقعیت اجتماعی برای خویش دست و پا کنند، یا به‌عنوان اینکه آگاهی خاص از درون خانه پیامبر ﷺ و تعلیمات و مکتب او دارند به تحریف اسلام پردازند، یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر ﷺ باشد - دقت کنید.

این خطر هنگامی ملموس‌تر می‌شود که بدانیم گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند، بعضی آن را به زبان آورده و بعضی شاید تنها در دل داشتند.

از جمله کسانی را که برخی مفسران اهل سنت در اینجا نام برده‌اند طلحه است.^۱ خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار آگاه است، برای برهم زدن این توطئه زشت یک حکم قاطع صادر فرمود و جلوی این امور را به کلی گرفت، و برای تحکیم پایه‌های آن به همسران پیامبر ﷺ لقب «ام‌المؤمنین» داد تا بدانند ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۳۱۰.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که چرا همسران پیامبر ﷺ لازم بود از این محرومیت استقبال کنند.

در طول زندگی انسان گاه مسائل مهمی مطرح می شود که به خاطر آنها باید فداکاری و از خودگذشتگی نشان داد و از برخی حقوق حقه خود چشم پوشید، به خصوص اینکه همیشه افتخارات بزرگ مسؤلیت های سنگینی نیز همراه دارد. بدون شک همسران پیامبر ﷺ افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با حضرت کسب کردند، داشتن چنان افتخاری نیاز به چنین فداکاری هم دارد. به همین دلیل، زنان پیامبر ﷺ بعد از او در میان امت اسلامی بسیار محترم می زیستند، و از وضع خود بسیار خشنود بودند، و آن محرومیت را در برابر این افتخارات ناچیز می شمردند (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۲۴ - ۴۳۳).

احکامی دیگر خطاب به همسران پیامبر ﷺ

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾

بر آنان [= همسران پیامبر] گناهی نیست در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران خود و زنان هم کیششان و بردگان خویش (که بدون حجاب در برابر آنان ظاهر شوند)؛ و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند نسبت به هر چیزی شاهد (و آگاه) است. (سوره احزاب، آیه ۵۵)

شان نزول:

برخی مفسران نقل کرده اند که بعد از نزول آیه حجاب (آیه گذشته) پدران، فرزندان و بستگان همسران پیامبر ﷺ خدمتش عرض کردند: ای رسول خدا، آیا ما نیز با آنها از پشت پرده سخن گوئیم؟ آیه مورد بحث نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این حکم شامل شما نمی شود.

تفسیر:**مواردی که از این قانون حجاب مستثناست**

از آنجا که در آیه گذشته حکم مطلقى درباره حجاب در مورد همسران پیامبر ﷺ آمده بود، اطلاق این حکم این توهم را به وجود می آورد که محارم آنها نیز موظف به اجرای آن هستند و تنها از پشت پرده باید با آنها تماس بگیرند. آیه مورد بحث نازل شد و حکم این مسأله را شرح داد.

می فرماید: «بر همسران پیامبر گناهی نیست که با پدران، فرزندان، برادران، فرزندان برادران، فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان، و بردگان خود، بدون حجاب تماس داشته باشند» ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِیْ آبَائِهِنَّ وَ لَا أَبْنَائِهِنَّ وَ لَا إِخْوَانِهِنَّ وَ لَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَ لَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَ لَا نِسَائِهِنَّ وَ لَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ﴾.

به عبارت دیگر، محارم آنها که منحصر در این شش گروهند مستثنی هستند. و اگر گفته شود افراد دیگری نیز جزء محارم اند که در این شش گروه نامی از آنها به میان نیامده مانند عموها و دایی ها در پاسخ باید گفت: از آنجا که قرآن فصاحت و بلاغت را در عالی ترین شکل خود رعایت می کند و یکی از اصول فصاحت این است که هیچ کلمه اضافی در سخن نباشد، لذا در اینجا از ذکر عموها و دایی ها خودداری کرده، چرا که با ذکر فرزندان برادر، و فرزندان خواهر، محرمیت عموها و دایی ها روشن می شود، زیرا محرمیت همواره دوجانبه است، همان گونه که فرزند برادر نسبت به انسان محرم است، او هم نسبت به فرزند برادرش محرم خواهد بود (و می دانیم چنین زنی عمه محسوب می شود) و نیز همان گونه که فرزند خواهر بر او محرم است او نیز به فرزند خواهر محرم است (و می دانیم چنین زنی خاله محسوب می شود).

هنگامی که عمه و خاله نسبت به پسر برادر و پسر خواهر محرم باشد، عمو و دایی نیز نسبت به دختر برادر و دختر خواهر محرم خواهد بود (چرا که میان عمو و عمه و نیز دایی و خاله هیچ تفاوتی نیست) و این یکی از ریزه کاری های قرآن است. دقت کنید.

در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود که پدر شوهر و پسر شوهر نیز جزء محارم زن محسوب می شود، چرا ذکرى از اینها در اینجا به میان نیامده در حالی که در آیه ۳۱ سوره نور آنها نیز به عنوان محارم مطرح شده اند.

پاسخ این سؤال نیز روشن است، زیرا در این آیه منحصرأً سخن از حکم همسران پیامبر ﷺ در میان است، و می‌دانیم پیغمبر ﷺ در زمان نزول این آیات نه پدرش در حیات بود و نه اجدادش و نه فرزند پسری داشت - باز هم دقت کنید.^۱

عدم ذکر برادران و خواهران رضاعی و مانند آن نیز به خاطر آن است که آنها در حکم برادر و خواهر و سایر محارم محسوب می‌شوند و نیاز به ذکر مستقل ندارند.

و در پایان آیه لحن سخن را از غائب به خطاب تغییر داده، همسران پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته می‌گوید: «تقوا را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است» و هیچ چیز بر او پنهان نیست ﴿وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾.

چه اینکه حجاب و پرده و مانند اینها همه وسایلی برای حفظ از گناه بیش نیست، ریشه اصلی همان تقواست که اگر نباشد حتی این وسایل نیز سودی نخواهد بخشید. ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که «نِسَائِهِنَّ» (زنان آنها) اشاره به زنان هم‌کیش و مسلمان است، زیرا همان‌گونه که در تفسیر سوره نور گفتیم، برای زنان مسلمان شایسته نیست که در برابر زنان غیرمسلمان بدون پوشش باشند، چرا که آنها ممکن است مطالب را برای شوهرانشان توصیف کنند.

و اما جمله «وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» همان‌گونه که در تفسیر سوره نور نیز گفتیم، مفهوم وسیعی دارد که هم کنیزان را شامل می‌شود و هم غلامان را، اما طبق برخی روایات اسلامی اختصاص به کنیزان دارد؛ بنابراین، ذکر آنها بعد از ذکر زنان به طور کلی، ممکن است از این نظر باشد که کنیزان غیرمسلمان را نیز شامل می‌شود - دقت کنید (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۳۹ - ۴۴۲).

هشدار به برخی از همسران پیامبر ﷺ

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاجِكَ وَاللَّهُ عَفُورٌ﴾

۱. مورخان برای پیامبر اسلام ﷺ سه پسر ذکر کرده‌اند: قاسم و عبدالله (ملقب به طیب و طاهر) که از خدیجه بودند، و هر دو در طفولیت در مکه بدرود حیات گفتند، و ابراهیم که در سال هشتم هجرت متولد گردید و بیش از ۱۶ یا ۱۸ ماه زندگی نکرد. به هر حال هیچ‌کدام هنگام نزول سوره احزاب وجود نداشتند و ابراهیم نیز بعد از این ماجرا متولد شد و در طفولیت چشم از جهان برپست (به اسد الغابة و سایر کتاب‌های تاریخ و رجال مراجعه شود).

رَحِيمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ * إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ * عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ﴿﴾

ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت (بر خود) حرام می‌کنی؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است. * خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این‌گونه موارد) تعیین نموده؛ و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است. * (به خاطر بیابورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را (نزد یکی دیگر از همسران پیامبر) افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، (پیامبر) قسمتی از آن را بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود (تا او شرمنده نشود)؛ ولی هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، او گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟!» فرمود: «خداوند دانا و آگاه مرا باخبر ساخت!» * اگر شما (دو همسر پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دل‌هایتان (از حق) منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. * (ای همسران پیامبر) اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کننده، عبادتکار، هجرت‌کننده، زنانی غیرباکره و باکره.

(سوره تحریم، آیات ۱-۵)

شأن نزول:

در شأن نزول آیات فوق روایات زیادی در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است که ما از میان آنها آنچه مشهورتر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد انتخاب کرده‌ایم و آن اینک:

پیامبر ﷺ گاه که نزد زینب بنت جحش (یکی از همسرانش) می‌رفت، زینب او را نگاه می‌داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت حضرت می‌آورد. این موضوع به گوش عایشه رسید و بر او گران آمد. می‌گوید: من با حفصه (یکی دیگر از همسران پیامبر ﷺ) قرار گذاشتیم که هر وقت حضرت نزد ما آمد فوراً بگوییم آیا صمغ مغفیر خورده‌ای؟ («مغفیر» صمغی بود که یکی از درختان حجاز به نام «عرفط» (بر وزن هرمز) تراوش می‌کرد و بوی نامناسبی داشت و پیامبر ﷺ مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد).

به این ترتیب روزی پیامبر ﷺ نزد حفصه آمد، او این سخن را به حضرت گفت. پیامبر ﷺ فرمود: «من مغفیر نخورده‌ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم، و من سوگند یاد می‌کنم که دیگر از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن عسل روی گیاه نامناسبی و احتمالاً «مغفیر» نشسته باشد)، ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد و بگویند: چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده، یا از کار پیامبر در این مورد یا موارد مشابه آن تبعیت کنند و یا به گوش زینب برسد و او دلشکسته شود)».

اما سرانجام حفصه این راز را افشا کرد و بعداً معلوم شد که اصل قضیه توطئه بوده است. پیامبر ﷺ سخت ناراحت شد، در اینجا آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این‌گونه کارها در درون خانه پیامبر ﷺ تکرار نشود.^۱ در برخی روایات نیز آمده است که پیامبر ﷺ بعد از این ماجرا یک‌ماه از همسران خود کناره گرفت^۲ و حتی شایعه تصمیم آن حضرت نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که زنان پیامبر سخت به وحشت افتادند^۳ و از کار خود پشیمان شدند.

۱. اصل این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۶، ص ۱۹۴ نقل کرده و توضیحاتی که در پراکنش ذکر کردیم از کتب دیگر استفاده می‌شود.

۲. تفسیر قرطبی و تفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث.

۳. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۱۶۳.

تفسیر:

سرزنش شدید نسبت به برخی همسران پیامبر ﷺ

بدون شک مرد بزرگی همچون پیامبر اسلام ﷺ، تنها به خودش تعلق ندارد بلکه متعلق به تمام جامعه اسلامی و عالم بشریت است. بنابراین اگر در داخل خانه او توطئه‌هایی بر ضد وی، هرچند به ظاهر کوچک و ناچیز، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت. حیثیت او نباید - نعوذ بالله - بازیچه دست این و آن شود و اگر چنین برنامه‌ای پیش آید باید با قاطعیت با آن برخورد کرد.

در حقیقت، آیات فوق قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه‌ای و برای حفظ حیثیت پیامبرش.

نخست روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می‌گوید: «ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسران بر خود حرام می‌کنی؟» ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾.

معلوم است این تحریم، تحریم شرعی نبود بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می‌شود، سوگندی از ناحیه پیامبر ﷺ یاد شده بود و می‌دانیم که قسم خوردن بر ترک برخی مباحات گناه ندارد؛ بنابراین جمله «لِمَ تُحَرِّمُ» (چرا بر خود حرام می‌کنی؟) عتاب و سرزنش نیست بلکه نوعی دلسوزی و شفقت است.

درست مثل اینکه ما به کسی که برای تحصیل درآمد بسیار زحمت می‌کشد و خود از آن بهره‌چندانی نمی‌گیرد، می‌گوییم: چرا این قدر به خود زحمت می‌دهی و از نتیجه این زحمت بهره نمی‌گیری؟

در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند بخشنده و مهربان است» ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

این عفو و رحمت نسبت به همسرانی است که موجبات آن حادثه را فراهم کردند که اگر راستی توبه کنند مشمول آن خواهند بود. یا اشاره به این است که سزاوار بود پیامبر ﷺ چنین سوگندی یاد نمی‌کرد، کاری که احتمالاً موجب جرأت و جسارت بعضی از همسران حضرت می‌شد.

در آیه بعد اضافه می‌کند: «خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است» ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ﴾^۱.

۱. راغب در مفردات می‌گوید: هرگاه «فرض» با «علی» همراه باشد به معنی وجوب است و هر جا با «لام» باشد به

به این ترتیب که کفّاره قسم را بدهید و خود را آزاد سازید. باید توجه داشت که اگر سوگند در موردی باشد که ترک کاری رجحان دارد، باید به سوگند عمل کرد و شکستن آن گناه است و کفّاره دارد، اما اگر در مواردی ترک آن عمل مرجوح باشد، (مانند آیه مورد بحث) در این صورت شکستن آن جایز است، ولی برای حفظ احترام قسم بهتر است کفّاره نیز داده شود.^۱

آن‌گاه می‌افزاید: «خداوند مولای شما و حافظ و یاور شماست و او علیم و حکیم است» ﴿وَاللَّهُ مَوْلَانَكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

لذا راه نجات از این‌گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته و طبق علم و حکمتش مشکل را برای شما گشوده است.

از روایات استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ بعد از نزول این آیه برده‌ای آزاد کرد و آنچه را از طریق قسم بر خود حرام کرده بود حلال نمود.

آیه بعد شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده می‌فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر ﷺ یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت ولی او رازداری نکرد و به دیگران خبر داد و خداوند پیامبرش را از این افشای سرّ آگاه ساخت، او قسمتی از آن را برای همسرش بازگو کرد و از قسمت دیگری خودداری نمود» ﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ﴾.

این چه رازی بود که پیامبر ﷺ به بعضی از همسران خود گفت که او رازداری نکرد، مطابق آنچه در شأن نزول گفتیم، این راز مشتمل بر دو مطلب بود: یکی نوشیدن عسل نزد همسرش زینب بنت جحش، و دیگر تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده. و منظور از همسر غیر رازدارش در این آیه، حفصه بود که او این سخن را شنید و برای عایشه بازگو کرد.

→ معنی عدم ممنوعیت. بنابراین در آیه مورد بحث، فرض به معنی وجوب نیست بلکه به معنی اجازه است. «تَحِلَّةٌ» (مصدر باب تفعیل) به معنی حلال کردن است. به تعبیر دیگر کاری که گره قسم را بگشاید، یعنی کفّاره.

۱. کفّاره قسم به طوری که از آیه ۸۹ سوره مائده استفاده می‌شود عبارت است از اطعام ده مسکین، یا پوشاندن لباس بر ده تن، یا آزاد کردن یک بنده و کسی که هیچ‌یک از اینها را نداشته باشد سه روز روزه می‌گیرد.

پیامبر ﷺ چون از طریق وحی از این افشای راز آگاه شده بود، قسمتی از آن را به حفصه فرمود و برای آنکه او زیاد شرمنده و خجل نشود از ذکر قسمت دیگر خودداری کرد (ممکن است قسمت اول، اصل نوشیدن عسل باشد و قسمت دوم تحریم آن بر خویشان).

به هر حال، «هنگامی که پیامبر این افشای سرّ را به او (حفصه) خبر داد او گفت: چه کسی تو را از این موضوع آگاه کرد؟» ﴿فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا﴾. «گفت: خداوند دانا و آگاه مرا باخبر ساخت» ﴿قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾.

از مجموع این آیه برمی آید که برخی همسران پیامبر ﷺ نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند، بلکه مسأله رازداری که از مهم ترین شرایط یک همسر باوفاست در آنها نبود. اما به عکس، رفتار پیامبر ﷺ با آنها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حاضر نشد تمام رازی که افشا کرده بود را به رخ او بکشد، تنها به قسمتی از آن اشاره کرد و لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است: «مَا اسْتَقْصَى كَرِيمٌ قَطُّ، لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنِ بَعْضٍ؛ افراد کریم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش تا آخرین مرحله پیش نمی روند، زیرا خداوند در اینجا در مورد پیامبر ﷺ می فرماید: او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد»^۱.

پس از آن روی سخن را به این دو همسر که در توطئه بالا دست داشتند کرده، می گوید: «اگر شما از کار خود توبه کنید و دست از آزار پیامبر ﷺ بردارید به سود شماست، زیرا دل های شما با این عمل از حق منحرف گشته و به گناه آلوده شده» ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾.

منظور از این دو نفر، به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت، حفصه و عایشه است که به ترتیب دختران عمر و ابوبکر بودند.

«صَغَتْ» از ماده «صغو» (بر وزن عفو) به معنی متمایل شدن به چیزی است، لذا می گویند: صَغَتِ النُّجُومُ: «یعنی ستارگان متمایل به سوی مغرب شدند»، به همین جهت واژه «اصغاء» به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگری آمده است.

و منظور از «صَعَت قُلُوبِكُمْ» در آیه مورد بحث، انحراف دل‌های آنها از حق، به سوی گناه بوده است.^۱

سپس اضافه می‌کند: «اگر شما دو نفر بر ضد او دست به دست هم دهید کاری از پیش نخواهید برد، چرا که خداوند مولا و یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان نیز بعد از آنها پشتیبان او هستند» ﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلٌ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾.

این تعبیر نشان می‌دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر ﷺ و روح عظیم او تأثیر منفی گذاشته، تا آنجا که خداوند به دفاع از او پرداخته و با اینکه قدرت خودش از هر نظر کافی است، حمایت جبرئیل، مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می‌دارد.

قابل توجه اینکه در صحیح بخاری از ابن عباس نقل شده که از عمر پرسیدم: آن دو نفر از همسران پیامبر ﷺ که بر ضد او دست به دست هم داده بودند چه کسانی بودند؟ عمر گفت: حفصه و عایشه بودند، سپس افزود: به خدا سوگند، ما در عصر جاهلیت برای زنان چیزی قائل نبودیم تا اینکه خداوند آیاتی را درباره آنان نازل کرد و حقوقی برای آنان قرار داد (و آنها جسور شدند).^۲

در تفسیر در المنثور نیز همین معنی ضمن حدیث مفصلی از ابن عباس نقل شده، در آن حدیث آمده است که عمر می‌گوید: بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر ﷺ از تمام همسرانش کناره‌گیری کرده و در محلی به نام مشربه ام‌ابراهیم اقامت گزیده، خدمتش رسیده، عرض کردم: ای رسول خدا، آیا همسرانت را طلاق گفتی؟ فرمود: نه.

۱. طبق تفسیری که در بالا ذکر کردیم و بسیاری از مفسران آن را برگزیده‌اند، آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «إِنْ تَتَّوَبَا إِلَى اللَّهِ كَانَتْ خَيْرًا لَّكُمْ»، یا «إِنْ تَتَّوَبَا يَتَّبِعْ عَلَيْكُمَا». (اعراب القرآن، ج ۱۰، ص ۱۳۳) یا تقدیر دیگری شبیه به این معنی).

ولی بعضی احتمال داده‌اند آیه محذوفی نداشته باشد و جمله «صَعَت قُلُوبِكُمْ» جزای شرط باشد (با این قید که مفهوم جمله تمایل به سوی حق باشد، نه باطل).

اما این احتمال بسیار بعید است، زیرا شرط به صورت فعل مضارع است و جزا به صورت فعل ماضی و این به عقیده اکثر نحویین جایز نیست. ضمناً ذکر «قُلُوبِكُمْ» به صیغه جمع، نه تشبیه، به خاطر آن است که دو تشبیه در کنار هم از نظر فصاحت ناخوشایند است و لذا به صورت جمع ذکر شده و معنای آن تشبیه است.

۲. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۹۵، ذیل سوره تحریم.

گفتم: الله اکبر، ما جمعیت قریش پیوسته بر زنانمان مسلط بودیم، اما هنگامی که به مدینه آمدیم جمعی را دیدیم که زانشان بر آنان مسلطاند، زنان ما نیز از آنها یاد گرفتند. روزی دیدم همسرم با من مشاجره می‌کند، من این عمل او را عجیب و زشت شمردم. گفت: چرا تعجب می‌کنی؟ به خدا قسم، همسران پیامبر ﷺ هم با او چنین رفتاری می‌کنند. حتی گاه از او قهر می‌کنند و من به دخترم حفصه سفارش کردم که هرگز چنین کاری را نکند و گفتم: اگر همسایه‌ات (منظور عایشه است) چنین می‌کند تو نکن، زیرا شرایط او با تو متفاوت است.^۱

در باره «صالح المؤمنین» بحثی داریم که به خواست خدا در نکات خواهد آمد. در آخرین آیه مورد بحث، خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر ﷺ کرده، با لحنی که از تهدید خالی نیست می‌فرماید: «هرگاه او شما را طلاق گوید، امید می‌رود پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عبادت‌کننده و مطیع فرمان خدا، زانی غیر باکره و باکره» ﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِ طَلَّقَنَّ أَنْ يَبْدُلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَاتِلَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا﴾.

به این ترتیب به آنها هشدار می‌دهد که تصور نکنند پیامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد، و نیز تصور نکنند اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر جانشین آنها نمی‌شوند، دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند، و گرنه از افتخار همسری پیامبر برای همیشه محروم می‌شوند و زانی بهتر و بافضیلت‌تر جای آنها را خواهند گرفت.

نکته‌ها:

۱. اوصاف همسر شایسته

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب برشمرده است که می‌تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد: (۱) «اسلام»؛ (۲) «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند؛ (۳) حالت «قنوت»، یعنی تواضع و اطاعت از همسر؛ (۴) «توبه»، یعنی اگر کار خلافی از او سرزند در اشتباه خود اصرار

۱. دژالمشور، ج ۶، ص ۲۴۳ (با تلخیص).

نورزد و از در عذرخواهی درآید؛ ۵) «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد و پاک و پاکیزه کند؛ ۶) «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه. قابل توجه اینکه «سائحات» جمع «سائح» را بسیاری از مفسران به معنی صائم و روزه‌دار تفسیر کرده‌اند، ولی به طوری که راغب در مفردات می‌گوید: روزه بر دو گونه است: روزه حقیقی که به معنی ترک غذا و آمیزش است و روزه حکمی که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است و منظور از روزه در اینجا معنای دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می‌رسد، ولی باید دانست «سائح» را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می‌کند نیز تفسیر کرده‌اند).^۱ این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیرباکره بودن زن تکیه نکرده و برای آن اهمیتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مسأله اهمیتی چندانی ندارد.

۲. نارضایی پیامبر ﷺ از برخی همسران خود

در طول تاریخ بسیاری بزرگانی که همسرانی در شأن خود نداشتند و از عدم اجتماع شرایط لازم در آنها رنج می‌بردند که در قرآن مجید نیز نمونه‌هایی از آنها در میان انبیای بزرگ ذکر شده است.

آیات فوق نشان می‌دهد که پیامبر اسلام ﷺ نسبت به برخی همسرانش چنین بود، آنها به خاطر رقابت‌هایی که با یکدیگر داشتند: گاه روح پاک حضرتش را جریحه‌دار می‌کردند.

و گاه به اعتراض نسبت به او یا افشای سرّش می‌پرداختند تا آنجا که خداوند به سرزنش آنان و دفاع از پیامبرش پرداخت و مؤکدترین بیان را در این زمینه فرمود و حتی آنها را تهدید به طلاق کرد و چنانکه دیدیم، بعد از ماجرای آیات فوق پیامبر ﷺ حدود یک‌ماه از همسرانش قهر کرد شاید خود را اصلاح کنند.

۱. «سائِح» از ماده «سیاحت» در اصل به جهانگردانی می‌گفتند که بدون زاد و توشه راه می‌افتادند و با کمک‌های مردم زندگی می‌کردند و چون روزه‌دار از غذا امساک می‌کند تا وقت افطار فرا رسد، و از این نظر شبیه سیاحت‌کنندگان است، این واژه به «روزه‌دار» اطلاق شده است.

اصولاً تاریخ زندگی پیامبر ﷺ به خوبی نشان می‌دهد که برخی همسران آن حضرت نه تنها معرفت لازم را به مقام نبوت نداشتند بلکه گاه او را چونان یک فرد عادی مورد بازخواست و حتی خدای نکرده مورد اهانت قرار می‌دادند. بنابراین اصرار بر این معنا که همه آنها افرادی شایسته و کامل بوده‌اند بی دلیل به نظر می‌رسد، آن‌هم با توجه به صراحت آیات مزبور.

تاریخ اسلام نسبت به زنان بعد از پیامبر ﷺ مخصوصاً داستان جنگ جمل نیز نشان داد که این معنی نه تنها در عصر آن حضرت بلکه بعد از او نسبت به جانسینانش تکرار شده است که اینجا جای شرح همه این مسائل نیست.

اصولاً تعبیر آیات فوق که می‌گوید: هرگاه پیامبر شما را طلاق دهد، خداوند زنانی از شما بهتر که واجد صفات ششگانه مذکور در آیه باشند به او می‌دهد، بیانگر این واقعیت است که لااقل برخی همسران حضرت واجد این شرایط نبودند.

مراجعه به آیات سوره احزاب درباره زنان پیامبر ﷺ نیز نظر بالا را تأیید می‌کند (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۸۳ - ۲۹۶).